

به نام خداوند مهربان

فناولوا

چهاردهه زندگی بیمناک

در سکونتگاه‌های غیررسمی ریودوژانیرو
جانیس پرلمن
 ترجمه کیومرث ایراندوست | گلايول مکرونی

فناولوا

چهاردهه زندگی بیمناک

در سکونتگاه‌های غیررسمی ریودوژانیرو
جانیس پرلمن
 ترجمه کیومرث ایراندوست | گلايول مکرونی

سرشناسه:	پرلמן، جانیس ای Perlman, Janice E
عنوان و نام پدیدآور:	فاولا: چهار دهه زندگی بیمناک در سکونتگاه‌های غیررسمی ریودوژانیرو / جانیس پرلמן؛ ترجمه کیومرث ایراندوست، گلابول مکرونی.
مشخصات نشر:	سندج: دانشگاه کردستان، انتشارات، ۱۳۹۷.
مشخصات ظاهری:	۵۸۵ ص، مهور.
شابک:	۹۷۸-۶۰۰-۹۹۷۷۳-۶-۹
وضعیت فهرست نویسی:	فیبا
یادداشت:	عنوان اصلی: Favela: four decades of living on the edge in Rio de Janeiro, 2010
موضوع:	زاغه‌ها و زاغه‌نشینان -- برزیل -- ریودوژانیرو
موضوع:	Slums -- Brazil -- Rio de Janeiro
موضوع:	فقر -- برزیل -- سائوپائولو
موضوع:	Poor -- Brazil -- Sao Paulo
موضوع:	جرایم خشونت‌آمیز -- برزیل -- ریودوژانیرو -- جنبه‌های اجتماعی
موضوع:	Violent crimes -- Brazil -- Rio de Janeiro -- Social aspects
موضوع:	داروها -- برزیل -- ریودوژانیرو
موضوع:	Drugs -- Brazil -- Rio de Janeiro
شناسه افزوده:	ایراندوست، کیومرث، ۱۳۴۸، مترجم
شناسه افزوده:	مکرونی، گلابول، مترجم
شناسه افزوده:	دانشگاه کردستان
رده‌بندی کنگره:	HV ۴۰۷۵ / ۹ پ ۴ ۱۳۹۷
رده‌بندی دیویی:	۳۰۷ / ۳۳۶۰۹۸۱۵۳
شماره کتابشناسی ملی:	۵۲۰۱۱۷

عنوان انگلیسی: Favela: Four Decades of Living on the Edge in Rio de Janeiro

تألیف: جانیس پرلמן Janice Perlman

عنوان کتاب: فاولا: چهار دهه زندگی بیمناک در سکونتگاه‌های غیررسمی ریودوژانیرو

مترجمین: کیومرث ایراندوست، گلابول مکرونی

گرافیک و صفحه‌آرایی: جواد ده‌ده‌جانی

نوبت چاپ: چاپ اول، ۱۳۹۷

شابک: ۹۷۸ - ۶۰۰ - ۹۹۷۷۳ - ۶ - ۹

فهرست

یادداشت نویسنده برای ترجمه فارسی	۱۲
مقدمه مترجمان	۱۴
پیشگفتار فرناندو هنریک کاردوسو	۲۶
پیش درآمد	۲۹
سپاسگزاری	۴۷
مقدمه	۵۵

فصل اول: ریشه‌های ژرف در خاک کم عمق

ریشه‌های ژرف در خاک کم عمق	۸۶
ناخواسته از همان آغاز	۹۰
در یک نام چه نهفته است	۹۵
واژگان زهرآگین: فاولا، اصلاح نیست	۱۰۵
افسون و جذبه فاولاها	۱۱۰

فصل دوم: جهانی به سوی شهر شدن

جهانی به سوی شهر شدن	۱۱۲
ترس و شکست	۱۱۴
گرایش رشد شهری به سوی جنوب	۱۱۸
شهری شدن فقر	۱۱۹
شرایط آمریکای لاتین	۱۲۰
شرایط برزیل	۱۲۲
شرایط ریودوژانیرو	۱۲۴
شرایط فاولاهای ریو	۱۲۸
جغرافیای فقر	۱۳۳
تعاریف و داده‌ها: ناهمخوانی	۱۳۴

فصل سوم: کاتاکومبا، فاولایی که از میان رفت

کاتاکومبا، فاولایی که از میان رفت	۱۳۸
ریشه کاتاکومبا	۱۴۱
داستان جاکوبی	۱۴۵
آغاز شکوفایی کاتاکومبا	۱۴۷

کاتاکومبا شهرت می‌یابد	۱۴۹
چرا کاتاکومبا	۱۵۲
برنامه جابه‌جایی پرایا دوپینتو	۱۵۴
از ایستادگی تا گفت و شنود برای همکاری	۱۵۷
فروپاشی کاتاکومبا	۱۵۹
پیامدهای پس از بیرون راندن	۱۶۴
مردم جابه‌جا شده کاتاکومبا: رنجش یا سپاسگزاری	۱۶۶
داستان مارگاریتا	۱۷۱
ادامه زندگی کاتاکومبا	۱۷۴

فصل چهارم: نوابرازیلیا از فاولا تا مجموعه‌ها

نوابرازیلیا از فاولا تا مجموعه‌ها	۱۷۸
در جستجوی زی	۱۷۹
راه پیموده شده	۱۸۵
تاریخ بازسازی شده	۱۸۹
مجموعه آلمائو	۱۹۴
قاچاق مواد مخدر و پیامدهای آن	۱۹۸
سفرزی کابو	۲۰۱
نوابرازیلیای امروزی	۲۰۸
آیا بیرون از ریو همه چیز بهتر است	۲۱۳

فصل پنجم: دوکو دکاسیاس-فاولاها و لوتیامنتوها

دوکو دکاسیاس-فاولاها و لوتیامنتوها	۲۱۶
یافتن ژانیرا	۲۲۲
داستان کاسیاس	۲۲۸
داستان ویلا آپراریا (دهکده کارگران)	۲۳۰
خشونت چشم انداز را تغییر داد	۲۳۴
داستان ژانیرا	۲۳۸
واپسین گزارش، ۲۰۰۸	۲۴۳
مکان چه تفاوتی ایجاد می‌کند	۲۴۸

فصل ششم: حاشیه‌نشینی از افسانه تا واقعیت

حاشیه‌نشینی از افسانه تا واقعیت	۲۵۰
آشکار شدن افسانه حاشیه‌نشینی	۲۵۳
دگرگونی‌های چشم‌انداز فقر	۲۵۶

۲۵۹	به هم ریختن و بازساخت حاشیه نشینی
۲۶۰	داغ ننگ و تبعیض
۲۶۳	محرومیت اجتماعی
۲۶۴	محرومیت ظرفیت و توانایی
۲۶۵	گفتگوی خیابانی
۲۶۸	حاشیه نشینی نو
۲۶۹	نابرابری اجتماعی
۲۶۹	جمعیت مازاد مطلق
۲۷۰	پسرفت دولت رفاه
۲۷۲	تمرکز فضایی و انگ بدنامی
۲۷۳	نتیجه گیری

فصل هفتم: خشونت، ترس و زیان

۲۷۸	خشونت، ترس و زیان
۲۸۱	پلیس
۲۸۳	دامنه و سبک خشونت جدید
۲۸۴	نژاد و قدرت
۲۸۷	برخی آمارهای تکان دهنده
۲۸۹	جوانان به عنوان قربانیان خشونت
۲۹۱	مولفه های نگرانی از خشونت - آمیخته ای خوب
۳۱۲	یک چرخه تباهی
۳۱۳	پیامدهای خشونت برای تهیدستان شهری
۳۱۴	زیانکاری افراد و خانواده ها
۳۲۲	زیان اجتماع محلی
۳۲۵	از دست رفتن سرمایه اجتماعی و جامعه مدنی
۳۲۶	سرمایه اجتماعی درون گروهی
۳۲۸	سرمایه اجتماعی میان گروهی
۳۳۰	نتیجه گیری: هم سنجی گذشته و اکنون
۳۳۲	منافع و مجازات

فصل هشتم: وهم زدایی از مردم سالاری

۳۳۴	وهم زدایی از مردم سالاری
۳۳۷	دگرگونی های سیاسی
۳۳۸	چهار موضوع پدیدار شده

۳۳۹	نامیدی از دموکراسی
۳۴۲	فساد، حامی پروری و پارتی بازی
۳۴۵	شهروندی، حقوق و وظایف
۳۵۰	گسست باور- رفتار
۳۵۵	چه کسانی در چه چیزهایی مشارکت دارند
۳۶۱	جوانان
۳۶۲	راه حل شتابان

فصل نهم: راز پویش و جابه جایی

۳۶۶	راز پویش و جابه جایی
۳۶۷	ادسون و آدائو: ملخ و مورچه
۳۷۱	چرا پویایی و جابه جایی یک راز است
۳۷۲	بهتر، بدتر یا هردو
۳۷۳	اکنون کجا زندگی می کنند
۳۷۶	جستجوی الگوهای حرکت های سکونتی
۳۷۷	تغییرات درون و میان نسلی
۳۷۸	دگرگونی برای بهتر شدن
۳۷۹	اشتباه کجا بود
۳۸۱	هم سنجی شغلی و تحصیلی پدر و مادر و فرزندان
۳۸۴	برون شدن از فاولاها
۳۸۹	آیا فقر همیشگی است؟ کسی که فقیر به دنیا می آید فقیر می ماند؟ فقیر فرزندان فقیری خواهد داشت؟
۳۹۵	سرشت، پرورش و ساختار
۳۹۷	فوتبال، هوش و دوستان: داستان هلیوگراند
۴۰۰	راهبرد و از خودگذشتگی: افسانه ماریا جیسلیدا
۴۰۱	پدر بهتر می داند: آلا رته کوریا، آرایشگر
۴۰۳	ارزیابی نیلتون

فصل دهم: جهانی شدن و زندگی مردم

۴۰۶	جهانی شدن و زندگی مردم
۴۱۰	اصل موضوع: فقر و نابرابری
۴۱۲	برنامه ریزی شهری و جهانی شدن
۴۱۳	پرسمان شهری
۴۱۳	مورد ریودوژانیرو

- آیا فاولاها به دیگر محله‌های ریو می‌رسند یا همچنان عقب خواهند ماند؟ ۴۱۶
دیدگاه تهیدستان ۴۲۳
نقش سرمایه‌گذاری خارجی ۴۲۸
اثرات خرد دگرگونی‌های کلان ۴۲۹
جهانی شدن یک شمشیر دولبه است یا دوروی یک سکه؟ ۴۳۲

فصل یازدهم: بازخوانی سیاست عمومی

- بازخوانی سیاست عمومی ۴۳۶
بخش نخست: تکامل سیاست فاولایی در ریو ۴۴۱
بازیگران و سیاست‌ها ۴۴۳
آیا پروژه فاولا-بایرو، مورو را به آسفالتو نزدیک تر کرده است؟ ۴۵۸
فضایی برای بهبود بیشتر ۴۶۲
بودن دولت ۴۶۴
بخش دوم: زوایای رویکرد سیاست‌گذاری ۴۶۵
دانش و پویایی ۴۶۷
سه رویکرد در سیاست عمومی ۴۶۷
ترکیب سه روش ۴۷۱
بخش سوم: یافته‌های پژوهش و ارتباط آن‌ها با سیاست ۴۷۴
مسکن غیررسمی: فاولاها، مجتمع‌ها، لوتیامنتوها ۴۷۴
لوتیامنتوها در برابر فاولاها: یک دیدگاه آزمون شده ۴۷۸
حق مالکیت زمین و مسکن ۴۸۶
شغل، کار، درآمدزایی ۴۹۴
مواد مخدر، جنگ‌افزار و خشونت ۵۰۴
شهروندی و حق به شهر ۵۰۹
بازتاب‌ها- انگیزه‌های زیان‌بخش ۵۱۴
اصلاحات غیراصلاح طلب ۵۱۷
به اشتراک گذاشتن راهکارهای کارآمد ۵۱۸

فصل دوازدهم: اهمیت کسی (جنته) بودن

- اهمیت کسی (جنته) بودن ۵۲۰
زی کابو: ناپایداری جنته ۵۲۵
دوناریتا، پول به تنهایی کافی نیست ۵۲۶
کلودیا: همانند جنته به چشم آمدن کافی نیست ۵۲۷
سیاستیائو: برای جنته شدن بسیار دیر است ۵۲۸
تهیدست و توانگر در اندیشه مردم ۵۲۹

- دانش چندگانه و برداشت از خود ۵۳۵
گردشگری فاولا یا پوریسم ۵۳۷
فاولای شیک ۵۴۱
واکنش درونی ۵۴۵
فاولاها بهشت نیستند ۵۴۸
کنشگری و خوش‌بینی ۵۵۰
برداشت‌ها و چشم‌اندازها ۵۵۲

پیوست‌ها

- پیوست ۱: روش‌های پژوهش و چالش‌ها ۵۵۹
پیوست ۲: چارچوبی تحلیلی برای ارزیابی موفقیت ۵۷۸

منابع

۵۸۵

یادداشت نویسنده برای ترجمه فارسی

خوانندگان ارجمند،

مایه افتخار است که کتاب فاولا را به خوانندگان زبان زیبای فارسی، زبان شعر، زبان عشق و استواری می‌شناسانم.

«فاولا: چهار دهه زندگی بیمناک در سکونتگاه‌های غیررسمی ریودوژانیرو»، برای نخستین بار در سال ۲۰۱۰ از سوی انتشارات دانشگاه آکسفورد به زبان انگلیسی چاپ شد. این کتاب، دنباله نخستین کتاب من، «افسانه حاشیه‌نشینی»، است که بر پایه پژوهش سال‌های ۶۹-۱۹۶۸ بود و انتشارات دانشگاه کالیفرنیا در سال ۱۹۷۶ آن را چاپ کرد. اندیشه انجام مطالعه طولی پس از گذشت سی سال، کم‌وبیش ناشدنی می‌نمود ولی به دلیل روابط اجتماعی تنگاتنگ میان ساکنان فاولا، من توانستم صدها شرکت‌کننده پژوهش آغازین را پیدا کنم و با آن‌ها و یک نمونه جدید از فرزندان و نوه‌های آنان گفتگو کنم.

پژوهش کنونی من درباره تأثیر ابرروی داده‌ها (جام جهانی ۲۰۱۴ و بازی‌های المپیک تابستانی ۲۰۱۶) بر فاولاها و دیگر جوامع به حاشیه رانده شده در ریودوژانیرو است. عنوان این پژوهش «آبر روی داده‌ها، سیاست عمومی و آینده فاولاها: ریو: اهداف به دست آمده [گل‌های زده] و از دست رفته [گل‌های نزده] در بازی «حق به شهر» است. نام کتاب برآمده از این پژوهش، «اهمیت جنته بودن (کسی با عزت و احترام بودن)» است که این عنوان برگرفته از فصل آخر همین کتابی است که خواهید خواند. این سومین و آخرین کتاب «سه‌گانه فاولا» خواهد بود.

این جدیدترین پژوهش، هنگامی آغاز شد که با رضایت عمومی، ریو برای میزبانی دو ابرروی داده ورزشی برگزیده شده بود. این پژوهش داستان دگرگونی ریو برای تبدیل به شهری «دربگیرنده و فراگیر و پایدار» است. برای جلب توجه جهانی، سرمایه‌گذاری‌های بزرگ و ساخت‌وسازهای پرهزینه، حذف حدود ۷۷ هزار ساکن فاولاها (مداخله‌ای که از دهه ۱۹۷۰ دیده نشده است) را به همراه داشته است؛ این نقض فاحش حقوق بشر، افزایش نابرابری مکانی، اجتماعی و اقتصادی است.

نقطه روشن در میان بحران‌های سیاسی، نهادی و اقتصادی ریو، یک شکوفایی چشمگیر خلاقیت و ایستادگی در میان جوانان فاولا است. در میان چشم‌پوشی رسانه‌ها، جوانان به حاشیه رانده شده این اجتماعات،

با ضبط گفتگوهای ویدیویی با افراد سالخورده‌تر، دیجیتالی کردن عکس‌های قدیمی آن‌ها، و ایجاد موزه‌های محلی به باز کشف غرور خود می‌پردازند. آن‌ها از فناوری‌های اطلاعات برای ایجاد پیوندی میان فاولاها و پیرامون، از میان بردن شکاف نسل‌ها و طبقات اجتماعی، توسعه الگوهای شکوفایی فرهنگی مختص به خود و برنامه نوآورانه برای آینده خود در منطقه کلان‌شهری بهره می‌گیرند. اما این انرژی مثبت رواداری و باورمندی در رویارو شدن با نظام‌های نهادی کم‌توان به رکود جاری انجامیده است.

برای کسب اطلاعات بیشتر درباره سیاست‌های شهری ایران، من سند ۲۰۱۴ را درباره «بهسازی اصنام و سیاست‌های مسکن» خواندم.^۱ این در راستای بهترین تفکر فعلی در مشارکت؛ شمول و فراگیری زنان و جوانان؛ مدیریت غیرمتمرکز و امکان‌سنجی مالی است. در این میان چالش بزرگ این است که چگونه می‌توان با شراکت ساکنان مناطق، بهسازی را از ایده به اجرا رساند و به تجربه‌ها، دیدگاه‌ها و پیشنهاد‌های آن‌ها توجه کرد. ایران باید یک مدل برای این فرایند ارائه دهد.

با وجود تفاوت‌های گسترده میان ایران و برزیل، مبارزات تهیدستان شهری و چالش‌های ناشی از سکونتگاه‌های غیررسمی به‌طور شگفت‌انگیزی همسان است. از این رو من بسیار امیدوارم که این کتاب برای سیاست‌گذاران، جامعه مدنی، دانش‌پژوهان، دانشجویان و دیگر افراد علاقه‌مند در کشور شما سودمند باشد.

از شما [مترجمان] نیز برای فراهم آوردن امکان دسترسی خوانندگان فارسی‌زبان به این کار بسیار سپاسگزارم. آرزومندم که در پایبندی به برپایی شهرهایی بهره‌مند، شاداب، عدالت‌مدار کامیاب باشید و به جشن مشارکت همه شهروندان پیوندید!

ارادتمند شما

جانیس پرلمن

ریودوژانیرو، برزیل

۱۷ نوامبر ۲۰۱۷

1. <http://ruuwg.org/from-shelter-to-regeneration-slum-upgrading-and-housing-policies-in-islamic-republic-of-iran-2014/>

دولت محلی ناگزیر به درخواست و پذیرش کمک و اقدام گسترده دولت ملی برای اداره و بازگشت آرامش به ریو شد. چرا کار ریو و برزیل به اینجا کشید؟ برزیل پس از گذار از یک دوره حکومت خودکامگی نظامی از دهه ۱۹۸۰، دوره‌ای از مردم‌سالاری و تکثرگرایی و گشایش را آغاز کرد که نویددهنده دوره‌ای شکوفا بود تا جایی که "بیدار شدن این غول خفته" برزیل را همچون الگویی برای توسعه بسیاری از کشورهای در حال توسعه مطرح کرد. اما داده‌های اقتصادی پس از ۲۰۱۰ نشان می‌داد که برزیل در دوران گذار اقتصادی با چالش‌هایی روبروست که بی‌گمان تأثیر ژرفی بر زندگی در شهرهای برزیل به‌ویژه فاولاها داشته است. برای نمونه میزان بیکاری از ۷٫۱٪ در سال ۲۰۱۳ به ۱۱٫۵٪ در سال ۲۰۱۶ و در ۲۰۱۷ به ۱۳٫۴٪ رسیده است.^۱

روشن است که این شرایط یک شبه پیش نیامده و ریو سال‌هاست که راه افتادن در دام خشونت و ناآرامی را می‌پیماید و به گفته پرلمن (نگارنده این کتاب) شهر شگفت‌انگیز ریو در حال تبدیل شدن به یکی از پرخشونت‌ترین شهرهای جهان است که او ده مؤلفه تأثیرگذار بر این چرخه تباهی را در فصل هفتم به دقت واکاوی کرده است. آمارهای پس از ۲۰۱۰ (سال چاپ این کتاب) نیز روند روبه رشد بزه و خشونت و فراگیر شدن آن در ریو را نشان می‌دهد^۲ که به روشنی پرلمن در جای جای این نوشتار این روند ناگوار را پیش‌بینی کرده است.

جانیس پرلمن در دو کتاب ماندگار خود، دگرگونی فقر و سکونتگاه‌های فقیرنشین ریو را به دقت و به شیوه‌ای علمی و گیرا بحث و واکاوی کرده است که خواندن آن‌ها برای درک چون و چرایی روند رو به وخامت شرایط ریو و برزیل و آموختن از دگرگونی‌های جهانی سکونتگاه‌های فقیرنشین بسیار سودمند و ضروری است. پرلمن نخستین کتاب خود را با عنوان "افسانه حاشیه‌نشینی: فقر شهری و سیاست‌ها در ریودوژانیرو"^۳ در سال

مقدمه مترجمان

در ۱۶ فوریه ۲۰۱۸ (۲۷ بهمن ۱۳۹۶) میشل تمر، رئیس جمهوری برزیل فرمانی را امضا کرد که بر پایه آن امنیت شهر ریودوژانیرو را به پلیس فدرال و ارتش واگذار کرد که چند روز پس از آن با تأیید کنگره برزیل این فرمان اجرایی شد. در پی آن بیش از سه هزار نیروی نظامی با جنگ‌افزار و سازوبرگ نظامی در خیابان‌های ریو، به‌ویژه در فاولا‌های فقیرنشین ریو جای گرفتند. اگرچه در مواردی چون تأمین امنیت انتخابات محلی سال ۲۰۰۵ نیروی امنیت ملی برزیل به فاولا‌های ریو وارد شده بود ولی این برای نخستین بار پس از بازگشت دموکراسی از دهه ۱۹۸۰ بود که نیروی نظامی ملی در پی اداره کامل شهر بود. پس از چند روز آمارهای گوناگونی از بازداشت خلاف‌کاران و کشف جنگ‌افزار و مواد مخدر به عنوان شاهدی بر موفقیت این اقدام ارائه شد. تصمیم به دخالت نظامی در برترین شکل و ساختار، درست دو روز پس از کارناوال سالانه‌ای گرفته شد که امسال یک و نیم میلیون گردشگر را از سراسر جهان به ریو کشانده بود. این کارناوال سال‌هاست که به یک رویداد جهانی جذاب و دیدنی برای گردشگران و یک رویداد اقتصادی و پردرآمد برای ریو و ساکنانش بدل شده است؛ اما امسال فضا بسیار دیگرگون از سال‌های گذشته بود و بزه، دزدی و درگیری مسلحانه در روزهای برگزاری کارناوال چنان بالا گرفته بود که ریو را به عنوان یکی از شهرهای ناامن جهان بر سر زبان‌ها انداخت. در چنین شرایطی،

1. <https://www.statista.com/statistics/263711/unemployment-rate-in-brazil/>

۲. از میان پنجاه شهر ناامن و جرم و جنایت خیز و خطرناک جهان در سال ۲۰۱۷، آمریکای جنوبی با ۴۳ شهر بیشترین سهم را دارد که از این شمار ۱۹ شهر در برزیل قرار دارند.

<https://www.worldatlas.com/articles/most-dangerous-cities-in-the-world.html>

3. Perlman, J. E. (1976). *The myth of marginality: Urban poverty and politics in Rio de Janeiro*. Berkley, CA: University of California Press.

۱۹۷۶ نوشت که برگرفته از پژوهش پایان‌نامه دکتری او بود. پرلمن برای این پژوهش نزدیک به دو سال (۱۹۶۹ و ۱۹۷۰) در سه سکونتگاه جدید تهیدست‌نشین ریو زندگی کرد تا به خوبی بتواند سازوکارهای اقتصادی و اجتماعی و روند شکل‌گیری و سرشت این سکونتگاه‌ها و مردم ساکن در آن‌ها را روشن کند.

برای دریافت بهتر زمینه و زمانه‌ی نخستین انتشار خانم پرلمن توجه را به روندهای دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ جلب می‌کنیم که رشد رو به گسترش شهرنشینی در اغلب کشورهای در حال توسعه مانند برزیل در جریان بود. بخش بیشتر جمعیت افزوده شده به شهرها در این دوره، مهاجرانی بودند که در سکونتگاه‌های غیررسمی و خودرو ساکن می‌شدند و این مهاجران و سکونتگاه‌های آنان بیشتر به عنوان چالشی بزرگ شمرده می‌شدند. در این دوره مجامع دانشگاهی بیشتر تحت تأثیر دیدگاه مردم‌شناس آمریکایی، اسکار لوئیس بودند^۱ که "فرهنگ فقر" را بر پایه مطالعاتی در جوامع فقیر شهری و روستایی به‌ویژه پژوهشی در روستای تیوتزتلان در مکزیک مفهوم‌پردازی کرد. او فرهنگ فقرا را به عنوان مجموعه‌ای از ارزش‌ها و باورها در میان فقرا شناساند که در میان آنان نوعی خرده‌فرهنگ شکل می‌دهد که این خرده‌فرهنگ به صورت یک روش زندگی در خط خانواده از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود. استدلال لوئیس این بود که فقرا در یک فرهنگ فقر گریزناپذیر گرفتار شده‌اند و عموماً از ویژگی‌هایی چون بی‌انگیزگی، جبری‌گری، رضایتمندی آبی و بی‌نظمی اجتماعی برخوردارند. اگرچه لوئیس خود خاطرنشان کرد که همه فقرا در فرهنگ فقر گرفتار نخواهند بود، اما دیدگاه او تأثیرگذاری ژرفی بر دیدگاه‌ها و سیاست‌های اجرایی داشت؛ به شکلی که سکونتگاه غیررسمی و خودرو بیشتر با بدبینی و بیم و به عنوان مشکل نگریده می‌شد. همچنین برچیده شدن و پاک‌سازی این سکونتگاه‌ها را راه حل می‌دانستند و در متون چاپ شده نیز به کار بردن واژگانی چون سرطان شهری و زخم چرکین برای این سکونتگاه‌ها همه‌گیر شد. نکته نگران‌کننده این بود که دیدگاه فرهنگ فقر و فراگیر شدن آن تا اندازه زیادی با همراهی و حمایت ثروتمندان و صاحبان قدرت در "سرزنش

1. Lewis, Oscar (1969). "Culture of Poverty". In Moynihan, Daniel P. On Understanding Poverty: Perspectives from the Social Sciences. New York: Basic Books. pp. 187-220.

قربانی" همراه بود. انداختن گناه فقر بر گردن خود فقرا و شانه خالی کردن دولت از بار مسئولیت، منجر به تهدید این سکونتگاه‌ها با اقداماتی چون راندن اجباری و تخریب گردید که به سیاست و رویکرد بولدوزری مشهور شد. البته پیش از لوئیس چند پژوهشگر دیگر دیدگاه‌های متفاوتی از دیدگاه لوئیس را ارائه کرده بودند اما صدای آنان از سوی سیاست‌گذاران کمتر شنیده می‌شد. چارلز استوکس (۱۹۶۲) در یک نظریه‌پردازی نو درباره محله‌های تهیدست‌نشین^۱، با جدا کردن محله‌های موفق و ناموفق تهیدست‌نشین در دو دسته آلونک‌های امید و آلونک‌های یأس و نامیدی، بر روند روبه‌پیشرفت بسیاری از این محله‌ها تأکید کرد. در ۱۹۶۴ چارلز ایبرامز نیز یادآوری کرد که با بالا رفتن قیمت زمین شهری، تهیدستان ناگزیرند زمین را خارج از هنجار بازار تهیه کنند که در این راه مداخله بخش عمومی می‌تواند زمین را به صورتی کارآمد در دسترس قرار دهد.^۲ ایبرامز بر این باور بود که آثار پاک‌سازی زورآبادها بی‌شبهت به آثار زلزله نیست و تخریب بدون جایگزین، هیچ راه‌حلی برای جنبه‌های منفی زاغه‌ها به همراه ندارد.

در اواخر دهه ۱۹۶۰ ویلیام مانگین انسان‌شناس آمریکایی، گزارشی را از پژوهش خود در پرو با نام "زورآبادهای آمریکای لاتین، مسئله یا راهکار؟"^۳ به چاپ رساند که در آن بیشتر دیدگاه‌های تا آن زمان را درباره سکونتگاه‌های گروه‌های کم‌درآمد نادرست خواند. مانگین در این نوشتار برای نخستین بار روشنگری کرد که تهیدستان ساکن در این سکونتگاه‌ها فرساینده اقتصاد شهری نیستند، ساکنان آن‌ها بنیاد-ستیز و بزه‌کار نیستند و همه ساکنان را نمی‌توان یک گروه اجتماعی همگون تلقی کرد. مانگین تأکید کرد که بیشتر ساکنان زورآبادها شاغل‌اند، از ثبات اجتماعی برخوردارند و برخی نیز دارای پیشینه سکونت شهری چشمگیر هستند.

شاید پرکارترین و تأثیرگذارترین پژوهشگر در این دوران جان اف سی ترنر

1. Charles J. Stokes, A Theory of Slums, in: Land Economics, Vol. 38, No. 3 (Aug. 1962), pp. 187-197. Published by: University of Wisconsin Press

2. Abrams, C (1964) Housing in the Modern World: Man's Struggle for Shelter in Urbanising World. London: Faber and Faber.

3. Mangin W (1967) Latin American Squatter Settlements: a Problem and a solution. Latin.in: American Research Review, 1967 summer; 2(3):65-98.

زخمی چرکین بر بدنه زیبای شهر، کمینگاه‌های بزه و تبهکاری و زمینه‌های پرورش خشونت، هرزگی، فروپاشی خانواده و بی‌نظمی اجتماعی نگرسته می‌شدند. جامعه به‌طور گسترده‌ای به جای اینکه زورآبادها را به‌عنوان بخشی از جامعه شهری به حساب آورد، آن‌ها را "دیگری"^۱ می‌نامید و برخی پژوهشگران علوم اجتماعی این‌انگ را برای توجیه سیاست‌های عمومی زدودن فاولا ترویج می‌کردند؛ در نتیجه به گفته پرلمن حاشیه‌نشینی از توصیفی ساده فراتر رفت و به نیرویی ایدئولوژیکی و سرنوشت‌ساز بدل شده بود.

کوشش پرلمن و دیگر پژوهشگرانی که به آن‌ها اشاره شد نشان داد که در نگرش و رفتار مردم ساکن در فاولاها و سکونتگاه‌های تهیدست نشین یک منطق و عقلانیت است و ظرفیت و ارزش‌های این محله‌ها، کاستی‌ها، کمبودها و نابهنجاری‌های کلیشه‌ای را می‌پوشاند.

جانیس پرلمن را می‌توان یکی از نظریه‌پردازان برجسته در زمینه سکونتگاه‌های غیررسمی و فقیرنشین شهری دانست که در چهار دهه گذشته با رویکرد و پژوهشی متفاوت، اثرگذاری کم‌نظیری بر مباحث نظری سکونتگاه‌های غیررسمی داشته است. پرلمن مدرک دکتری خود را در دانشگاه ام‌ای‌تی در ایالت ماساچوست آمریکا در رشته علوم سیاسی و مطالعات شهری گرفته است. او اکنون رئیس پروژه "آبر-شهرها"^۲ است که در سال ۱۹۸۷ به‌منظور کوتاه کردن زمان اجرای میان‌ایده‌ها و پیاده‌سازی آن‌ها برای حل مشکلات شهری و با استفاده از شبکه انتقال تجارب جهانی تأسیس شد. پیش از آغاز پروژه آبر-شهرها، پرلمن استاد دپارتمان برنامه‌ریزی شهری و منطقه‌ای دانشگاه کالیفرنیا در برکلی بود. او همچنین در دانشگاه کلمبیا، دانشگاه نیویورک، کالج هانترو و کالج ترینیتی و همچنین دانشگاه پاریس، دانشگاه فدرال ریودوژانیرو و بنیاد گتولیو وارگاس تدریس کرده است.^۳ بهترین نوشتگان شناخته‌شده او عبارت‌اند از: "افسانه حاشیه‌نشینی: سیاست شهری و فقر در ریودوژانیرو" که جایزه C. Wright Mills را به دست آورد؛ "تصور اشتباه از فقر شهری و پویایی شناسی تکامل

برنامه‌ریز و معمار انگلیسی بود که مانند مانگین در نوشته‌های پرشماری از ابتدای دهه ۱۹۷۰ تا ۱۹۹۰، از مسکن خودیار^۱ به‌عنوان نیروی مثبتی در تأمین مسکن در کشورهای درحال توسعه به نیکی یاد کرد و در شرایطی که دولت‌ها توان و اراده تأمین مسکن تهیدستان را نداشتند بر مزیت‌های مسکن خودیار تأکید کرد.^۲ او در این نوشته‌ها که بیشتر برگرفته از هشت سال پژوهش در پرو بود، سکونتگاه‌های غیررسمی و زورآبادها را مکان‌هایی پرامید و نویدبخش برای تهیدستان خواند و نگرش نخبگان و سیاستمداران به این سکونتگاه‌ها را پوچ و نادرست دانست.^۳ ترنر تأکید داشت که اگر سکونتگاه‌های کم‌درآمدها را تخریب نکنیم به‌مرور بهبود خواهند یافت، اما این امر نیاز به گذشت زمان دارد؛ بنابراین دولت‌ها باید از جنبه‌های گوناگون، تهیدستان را یاری کنند تا بتوانند این دوران و فرآیند را سریعتر طی کنند و از یک خودیاری خودانگیخته و بی‌سامان به یک خودیاری حمایت‌شده برسند. در حقیقت دیدگاه او و دیدگاه خودیاری حمایت‌شده بود که پس از آن در شکل سیاست و برنامه‌های بهسازی^۴ و طرح‌های مکان و خدمات^۵ در بسیاری از کشورهای درحال توسعه ترویج و تثبیت شد.

در چنین شرایطی و هم‌زمان با ترنر در پرو، جانیس پرلمن نخستین پژوهش خود را در ریو به انجام رساند و نتایج آن را منتشر کرد. کتاب افسانه حاشیه‌نشینی او در آن زمان که بیشتر سیاست‌گذاران و مدیران شهر، پاک‌سازی را راه‌حل‌رهایی از سکونتگاه‌های تهیدستان شهری می‌دانستند، به‌درستی بر جنبه‌های مثبت این سکونتگاه‌ها تأکید کرد. پرلمن با پیش‌داوری خواندن بسیاری از برداشت‌های آن دوران گفت که این سکونتگاه‌ها از دید اقتصادی، اجتماعی و سیاسی حاشیه‌ای نیستند و در مجموع نگرش رایج آنان به تهیدستان و اینگونه سکونتگاه‌ها را نادرست خواند. او این کتاب روشنگر را در شرایطی نوشت که زورآبادها همچون

1. Self-help housing

2. John F.C Turner (1972) Freedom to Build, dweller control of the housing process., Macmillan, New York,

3. John F. C. Turner (1982), in: P. M. Ward (Ed.) Self-Help Housing: A Critique, pp. 55-97. London: Mansell.

4. Upgrading

5. Site and Service

1. Other

2. Mega Cities

3. <http://www.theglobalcitizensinitiative.org/interview-with-janice-perlman-2/>

سیاست مسکن " که جایزه اول Chester Rapkin را گرفت؛ "رهنمودهای سیستم"؛ "مبارزه با فقر و ضعف زیست محیطی در آینده شهری ما"؛ "فاولا: چهارده زندگی بیمناک در سکونتگاه‌های غیررسمی ریودوژانیرو".

پرلمن پس از نخستین پژوهش، چندین بار به همان سکونتگاه‌های مورد مطالعه بازگشت و دگرگونی و شرایط محله‌ها را پایش کرد و در سال ۲۰۰۰ با برنامه‌ریزی یک پژوهش میدانی توان فرسا و دقیق، دگرگونی‌های فاولا‌های بررسی شده از ۱۹۶۹ را پیگیری کرد که نتایج آن را در کتاب "فاولا، چهارده زندگی بیمناک در سکونتگاه‌های غیررسمی ریودوژانیرو" به چاپ رسانده است. بی‌گمان با دقت کم‌نظیر پرلمن در تمام کتاب و به‌ویژه مقدمه مناسب آن، نیازی به توضیحات اضافی درباره این کتاب نیست و تنها چند نکته کوتاه جای یادآوری دارد.

کتاب "فاولا: چهارده زندگی بیمناک در سکونتگاه‌های غیررسمی ریودوژانیرو" برنده جایزه PROSE برای بهترین کتاب سال در علوم اجتماعی شده است. این کتاب حاصل یک پژوهش طولی ارزشمند است که افزون بر آموزه‌های فراوان در زمینه فقر و فاولاها و دگرگونی‌های ریو، آموزه‌های بسیاری در زمینه روش‌ها و فنون پژوهش برای پژوهشگران علوم اجتماعی و شهری دارد. مطالعه طولی، یک طرح پژوهشی است که در آن با مشاهده‌ها و بررسی‌های چندباره در یک جامعه، متغیرهای پژوهش هم‌سنجی و روند دگرگونی آن‌ها ثبت و واکاوی می‌شود. مطالعات طولی بیشتر در روانشناسی اجتماعی و روانشناسی بالینی و پزشکی کاربرد دارد تا دگرگونی در رفتارها، افکار و احساسات را بررسی کنند، این روش همچنین در علوم اجتماعی برای مطالعه حوادث زندگی در طول زندگی و یا نسل‌ها به کار گرفته می‌شود.^۱ این نوع پژوهش‌ها به‌ویژه در کشورهای در حال توسعه با توجه به طول زمان و هزینه‌بر بودن، بسیار دشوارند و پژوهش‌های اجتماعی مانند کار پرلمن که چهارده دگرگونی در یک جامعه نمونه را پیگیری کند بسیار اندک هستند. وی به دقت خانوارهای نمونه پژوهش ۱۹۶۹ را جستجو کرده و با ابتکارات گوناگون کوشش کرده آنان را بیابد و در مواردی نیز برای تکمیل داده‌ها، برای یک هم‌سنجی منطقی و کاهش

1. Menard, S. (1991). Longitudinal Research. Newbury Park: Sage Publications

کاست‌ها نمونه‌های جدیدی در نظر بگیرد. روش‌های بازشناسی خانوارها و افراد پژوهش‌آغازین و نیز تعریف نمونه جدید در طول کار بسیار آموزنده است. از سوی دیگر پژوهش‌های طولی بیشتر در دسته پژوهشی کمی قرار گرفته‌اند^۱ اما پرلمن برای آفریدن اثری درخشان روش کمی و کیفی را به خوبی آمیخته که به ارزشمندی کار افزوده است.

این کتاب داستان مردمانی مهاجر از سرزمین‌های خشکسالی زده برزیل است که با وجود همه محرومیت‌ها و نادیده گرفته شدن‌ها، همواره برای ماندن، دیده شدن و به حساب آورده شدن کوشش کرده‌اند. از دید پرلمن آن‌ها خواهان یک زندگی به دور از خشونت و ترس همراه با برخوردار بودن از حقوق شهری و خدمات برابر هستند. آن‌ها از نظر اجتماعی به خوبی سازمان یافته‌اند و پیوندهای درونی محکم و پایداری دارند به طوری که در این کتاب می‌خوانیم آن‌ها پس از گسیخته شدن ناشی از حذف اجباری فاولای کاتاکومبا و انتقال به مکان‌های تعیین شده دیگر، همچنان پیوندهای خود را با یکدیگر از دست نداده بودند. از نظر اقتصادی آنان همانند مردم شهر رسمی کار می‌کنند و به کم‌ارزش‌ترین و کم‌دستمزدترین کارها قانع هستند. آن‌ها نه تنها خانه‌های خود را می‌سازند بلکه کل جامعه خود را بنا می‌کنند و زیرساخت‌های شهری خود را تأمین می‌کنند؛ آنان برای داشتن تحصیلات بهتر و داشتن رفاه بیشتر برای خود و فرزندانشان تلاش می‌کنند. بسیاری از آنان توانسته‌اند پویایی مثبتی داشته باشند اما به مانند پاتریشیا که داستانش را خواهید خواند، از اینکه خود را یک فاولایی بخوانند و دیگران از ریشه فاولایی‌شان باخبر شوند هراسناک و نگران هستند زیرا فاولا برای بخش رسمی شهر معنایی توأم با خشونت و قاچاق مواد مخدر و توده‌های بی‌ریشه و رانده شده دارد؛ چراکه از سال ۱۹۸۵ زمانی که پس از ۲۰ سال، دیکتاتوری برزیل پایان یافت فاولاها به تدریج به مکان‌هایی تبدیل شد که قاچاق مواد مخدر در آن نهادینه شده است و در تمام این مدت بسیاری از انجمن‌های سکنه محلی به دست یکی از سه باند مواد مخدر کنترل شده و زندگی در این فاولاها برای مردم پراز خطر

1. Melanie E. Hassett, Eriikka Paavilainen-Mäntymäki (2013) Handbook of Longitudinal Research Methods in Organisation and Business Studies Edward Elgar Publishing, UK.

و اضطراب است و آن‌ها در هر زمان (مدرسه، سرکار، خرید و...) ممکن است به دردمرزی بیافتند و در درگیری میان گروه‌های مواد مخدر و یا کشمکش میان پلیس و قاچاقچیان کشته شوند. این شرایط سخت ساکنان فاولا را قربانی خشونت و ناامنی‌ها کرده است؛ مردم شهر رسمی از استخدام و رفت‌وآمد با یک فاولایی هراس دارند و حتی برای نام‌نویسی فرزندان‌شان در مدارس مناسب ناچارند آدرس اشتباهی و یا آدرس کسی که را بدهند که برایش کار می‌کنند.

به گفته پرلمن مردمان فاولا بسیار باهوش، خلاق، محافظه‌کار و سخت‌کوش هستند و یکی از مسائل مهمی که پرلمن در این کتاب به آن توجه کرده که در پژوهش‌های دیگر کمتر درباره آن صحبت شده این است که تهیدستان شهری را همچون افرادی با مهارت و دارای سرمایه اجتماعی چشمگیر می‌داند که در دگرگونی نگرش منفی به جوامع تهیدست در دهه ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ بسیار مؤثر بود. همچنین او به مسئله شأن و شخصیت توجه کرده است که بی‌شک ارتباطی میان این مسئله و تولید درآمد وجود دارد. مردم فاولاها فراتر از داشتن خانه‌ی رؤیایی و کالاهای مصرفی بیشتر خواهان داشتن درآمد، چه با کار رسمی و یا با کار غیررسمی بودند. اگر مردم درآمد داشتند، می‌توانستند خدمات موردنیاز را خریداری کنند، می‌توانستند نیرویی را که نیاز داشتند استخدام کنند و بچه‌هایشان را به مدارس خوب بفرستند؛ بنابراین از نظر پرلمن چیزی که در "حق به شهر" مهم است حق داشتن معیشت مناسب است و کل شهر بر روی این حقیقت سازمان‌دهی می‌شود که کار درخور برای هر کس دستاویز کاهش خشونت است. همچنین توجه به این جستار به اقتصاد کمک می‌کند؛ ثبات سیاسی را افزایش می‌دهد و منجر به پدیدار شدن محصولات جدید فرهنگی و دیگر محصولات می‌شود زیرا خلاقیت یک میلیارندنفری که در سکونتگاه‌های غیررسمی در سراسر جهان زندگی می‌کنند، مورد بهره‌برداری قرار می‌گرفت. با توجه به شمار فراوان فاولاها در ریودوژانیرو (۱۲۰۰ فاولا) که به‌طور میانگین در هر فاولا ۱٫۵ تا ۳٫۵ میلیون نفر سکونت دارند، تلاش این کتاب جلب توجه سیاست‌گذاران و تصمیم‌گیران سیاسی است.

در این کتاب اصطلاحاتی برای سکونتگاه‌های فقیرنشین ریو به‌کاررفته که لازم می‌دانیم در آغاز مفهوم و برابر نهاده هر یک بیان شود. فاولا (Favela): سکونتگاه‌های غیررسمی ریودوژانیرو فاولا نامیده می‌شود و یک واژه عمومی است که برای زورآبادها و مسکن غیررسمی نامتعارف به‌کاررفته است. لوتیامنتوها (Loteamentos) زمین‌های کشاورزی و گاه بایر تفکیک‌شده و بدون خدمات اطراف و بیشتر دور از شهر هستند. مجتمع (Conjunto) مجتمع‌های آپارتمانی رسمی هستند که به دست دولت و در شکل مسکن عمومی بر روی زمین‌های دولتی ساخته شدند و جایگاه نیمه قانونی دارند نه رسمی هستند و نه غیررسمی، چون بسیاری هنوز اسناد مالکیت را دریافت نکرده‌اند. مجموعه (Complexo) شامل چندین فاولا است که در کنار یکدیگر گسترش یافته‌اند. بایرو (Bairro) دربرگیرنده محله‌های قانونی در شهر رسمی است که از تهیدست‌ترین تا توانگرترین در این محله‌ها زندگی می‌کنند. گتو (Getto) مناطق فقیر شهری است که بیشتر، مهاجران یا اقلیت‌ها در آنجا زندگی می‌کنند. مورو (Morro): که در واژه به معنی تپه است اشاره عام به سکونتگاه‌های غیررسمی ریودوژانیرو دارد که عموماً در برابر واژه آسفالتو (Asfalto) یا بخش رسمی شهر ریودوژانیرو به کار می‌رود. واژه زورآباد (Squatter settlement) برای سکونتگاه‌هایی به کار رفته که ساکنان آن غالباً بدون اجازه مالک و به صورت غیرقانونی زمین را غصب و در آن خانه‌سازی کرده‌اند. آلونک یا حلبی‌آباد (Shantytown) کلبه‌ها و آلونگ‌هایی هستند عموماً از مصالح ناپایدار و موقت که در زمین‌های نامساعد برپا می‌شوند. واژه عام اصلاح (Slum) برای همه سکونتگاه‌های کم‌درآمدها و مکان زندگی فقرا و با شرایط مسکن نامناسب در متون گوناگون و بیشتر متون بانک جهانی و هیئات به کار رفته، اگرچه پرلمن با کاربرد آن برای فاولاها مخالف است اما گهگاه و در اشاره به متون دیگر آن را به کار گرفته است.

سبک به کار گرفته‌شده در این نوشتار در موارد بسیاری داستان‌گونه، گهگاه یادآور رئالیسم جادویی و ادبیات غنی آمریکای جنوبی است و همچنین یادآوری و اشاره به کتاب‌ها و فیلم‌های پرشمار در این اثر آن را افزون بر یک نوشته علمی دانشگاهی به نوشته‌ای گیرا و همه‌پسند بدل

کرده است. این ویژگی باعث شده تا ترجمه بسیاری از واژگان و اصطلاحات کتاب چندان آسان نباشد. سبک نوشتاری کتاب فاولا بسیار ادبی است و اصطلاحات فراوان به‌کاررفته در آن، از چالش‌های ترجمه کتاب بود. برای نمونه به اصطلاح "Living on the Edge" در عنوان انگلیسی کتاب "Four Decades of Living on the Edge in Rio de Janeiro" می‌توان اشاره کرد که به معنی زندگی پرخطر است و از طرفی معنی واژه به واژه آن به معنی زندگی بر لبه است که خود اشاره به زندگی مردم حاشیه ریودوژانیرو و پایا نبودن و بی‌ثباتی زندگی آن‌ها دارد. از این‌رو برای یافتن برابرنهاده‌های مناسب فارسی، ترجمه برخی جملات و اصطلاحات به ویژه عنوان کتاب از همفکری شماری صاحب‌نظران بهره برده‌ایم که از راهنمایی‌های دکتر فرزین فرزانش، دکتر پویا علاء‌الدینی، دکتر مهرداد جواهری پور، دکتر حبیب سلیمانی، دکتر هوشمند علیزاده بسیار سپاسگزاریم. همچنین از دانشجویان کوشای کارشناسی ارشد شهرسازی، خانم‌ها اعظم حسن‌آبادی، سمیه شاه‌محمدی و لاله رضازاده برای همکاری در نمونه‌خوانی نوشته سپاسگزاریم. از معاونت پژوهشی دانشگاه کردستان دکتر حسن بیورانی و همکاران ایشان به ویژه خانم کاردوسیان برای فراهم کردن زمینه چاپ این کتاب قدردانی می‌کنیم و برایشان آرزوی موفقیت داریم. آقای جواددده جانی در صفحه‌آرایی و چند بار ویرایش کار کوشش فراوان کردند که بسیار سپاسگزار ایشان هستیم. از خانم بهار هاشمی که در خواندن نسخه نهایی و ارائه پیشنهادات اصلاحی ما را یاری کرده‌اند سپاسگزاریم. از دکتر محمد سعید ایزدی معاون محترم معماری و شهرسازی وزارت راه و شهرسازی و مهندس مهدی امیدی به خاطر حمایت و دلگرمی‌شان در ترجمه و چاپ این کتاب قدردانی می‌کنیم. همچنین از مهندس هوشنگ عشایری معاون وزیر راه و شهرسازی و مدیر عامل سازمان بازاریابی کشور و سرکار خانم دکتر مونا عرفانیان و دکتر مجید روستا و سرکار خانم زهرا اسکندری و آقای سید مجتبی موسویان و همه همکاران پر کوشش سازمان بازاریابی کشور به خاطر حمایتشان سپاسگزاریم.

از جانیس پرلمن برای راهنمایی و تحریر نامه تأثیرگذارشان برای ترجمه فارسی کتابشان نهایت تشکر را داریم. امیدواریم ایشان همواره در مسیر

حرفه‌ای، علمی و اجرایی پایدار باشند. و برایشان آرزوی بهروزی و کامیابی داریم.

با توجه به وجود کمبودهای احتمالی در ترجمه این کتاب، با کمال سپاسگزاری پذیرای دیدگاه صاحب‌نظران، متخصصان و همگی خوانندگان این کتاب برای اصلاحات بایسته در چاپ‌های بعدی هستیم.

در پایان سپاس بیکران خود را تقدیم استادی کم‌ادعا و بلند جایگاه می‌کنیم که روشنگری‌هایش در چند دهه گذشته در زمینه سکونتگاه‌های غیررسمی و فقر شهری برانگیزاننده و رهنمون کوششگران بسیاری به ویژه مترجمان این کتاب بوده است؛ راهنمایی‌ها، تشویق و دلگرمی و پیگیری دکتر مظفر صرافی در طول ترجمه در دو سال گذشته یکی از انگیزه‌های اصلی ترجمه این کتاب بود، او همچون همیشه بزرگوارانه، بارها با در اختیار گذاشتن زمان ارزنده خود، در انتخاب برابرنهاده‌ها و ترجمه متن ما را یاری کردند، برایشان آرزوی زندگی طولانی و پراز کامیابی داریم و آرزومند تحقق اندیشه‌های بلند انسانی او هستیم. از این‌رو این ترجمه به پاس کوشش ماندگار و اندیشه‌های والا، به ایشان تقدیم می‌شود.

پیشگفتار فرناندو هنریک کاردوسو

"بهشت اینجاست، دوزخ اینجاست، جنون اینجاست، شور و شیفستگی اینجاست." این آهنگ سمفونی ریودوژانیرو ساخته سنت سباستین فرانسیس هیم^۱، با سروده‌ای از گرالگو کارنیرو^۲ و پاولو سزار پینهیرو^۳ است که شهر ریودوژانیرو را ستایش می‌کنند ولی هیم تنها زورآبادهای ریو (فاولاها) را ستوده است.

در کتاب "فاولا: چهار دهه زندگی بیمناک در سکونتگاه‌های غیررسمی ریودوژانیرو"، جانیس پرلمن تجربه، بینش و دستاوردهای پژوهش خود از تجربه جنون، شور، بهشت و دوزخ ساکنان فاولاها را با ما در میان می‌گذارد.

این یک کتاب بسیار برجسته و خردمندانه و خواندنی است که دنباله پژوهش نگاشته شده پرلمن در کتابی بانام "افسانه حاشیه‌نشینی" است. در کتاب فاولا با بررسی چهار نسل که بیش از چهل سال به درازا کشیده روبرو هستیم. این کتاب روایت داستان زندگی و سرگذشت صدها ساکن فاولا است که در کتاب "افسانه حاشیه‌نشینی" دیدار شده و زندگی آن‌ها با زندگی پدرومادر (بیشتر روستایی) خود، فرزندان و نوه‌هایشان هم‌سنجی شده است.

پژوهش پرلمن، سرشار از ریزگان و تجزیه و تحلیل ارزشمند است. او به‌راستی با امانت‌داری، مبارزات روزانه و راهبردهای مردم نمونه این پژوهش برای اثبات حقوق فردی و اجتماعی خود در درون یک محیط ناآرام و با خشونت فزاینده را کالبدشکافی کرده است. او از داده‌های پیمایشی بهره گرفته و بیش از دو هزار گفتگو جمع‌آوری کرده و روش قوم‌نگارانه را برای آزمون تعمیم‌های ساده درباره شگفتی‌ها یا بیم‌های زندگی در فاولا به کار گرفته است و پیشرفت‌ها و نیز شکست‌ها را واکاوی کرده است. از آنجایی که او در همه سطوح فردی و خانوادگی و محله و شهر هم‌زمان موضوع را بررسی می‌کند، تجزیه و تحلیل و مشاهداتش درباره پویایی اجتماعی و نابرابری، به‌طور چشمگیری گیرا و متقاعدکننده است.

1. Francis Hime
2. Geraldo Carneiro
3. Paulo Cesar Pinheiro

در انجام این پژوهش، پرلمن پیکره‌ای از یک جامعه چندوجهی آشفته را نشان داده است، جامعه‌ای که در آن نیروی زندگی و نوآوری با ناامیدی و تباهی هم‌زیستی می‌کند.

سی سال پیش، ترس کسانی که در فاولاها زندگی می‌کردند، ترس از رانده شدن و جابجایی بود، بیم بی‌خانمان شدن و به‌زور فرستاده شدن به دوردست و به یک پروژه مسکن عمومی نامناسب که به دور از کسب‌وکار و اجتماع بود ولی امروزه، آن‌ها از زندگی خود بیم دارند، بیم از اینکه زمانی به ناگاه گرفتار خشونت گروه مواد مخدر شوند، یا آماج گلوله سرگردان در یک یورش پلیس شوند.

خشونت در فاولاها تحمل‌ناپذیر شده است که نمونه‌های آن، نبرد گروه‌های مواد مخدر نیرومند بر سر گستره خود، به‌کارگیری جنگ افزار از سوی شبه نظامیان برای زورگیری و میانجیگری خشونت‌آمیز پلیس است. آمار مرگ‌ومیر و آسیب‌ها نشان می‌دهد جوانان و نوجوانان که بیشتر درگیر مواد مخدر شده‌اند آسیب‌پذیرتر هستند.

در هنگام چاپ کار نخست پرلمن درباره محله‌های تهیدست ریو، در سال ۱۹۷۶، برزیل در دوره حکومت استبدادی بود، یک خودکامگی نظامی که از سال ۱۹۶۴ تا ۱۹۸۵ ادامه داشت. اکنون بیش از بیست سال از بازگشت دموکراسی به برزیل می‌گذرد ولی هنوز به نویدهایش عمل نکرده است. فساد و مصونیت (افراد و گروه‌های خاص)، حاکمیت قانون را سست کرده است. این نقاط ضعف، منجر به بی‌اعتمادی مردم به دولت، سیاست و سیاستمداران و به‌راستی به بی‌اعتمادی به همه گستره سیاسی انجامیده است.

دموکراسی، تنها دولتی با مجموعه‌ای از قوانین و نهادها نیست؛ دموکراسی یک پایبندی راستین برای نگهداشت حقوق بشر و برابری فرصت‌ها است. دموکراسی برای هرکسی فرصت مشارکت در تصمیم‌گیری و تأثیرگذاری بر اکنون و آینده جامعه را فراهم می‌کند.

یک دموکراسی یا در راستای پایبندی به زندگی شهروندی و در شان انسانی سیر می‌کند، یا با رفتن به سوی بی‌تفاوتی، بدبینی و ناخشنودی به نظام سیاسی، راه را برای پای‌گیری پوپولیسم اقتدارگرا فراهم می‌کند که فکر

می‌کردیم روزگار آن گذشته باشد. شهروند آگاه و توانمند، کارسازترین پادزهر برای این آسیب است.

این یکی از نقاط قوت راستین روایت پرلمن برای من است. او تهیدستان و جامعه‌ی آن‌ها را همچون دارندگان مهارت‌ها و توانایی‌ها می‌بیند. نگرش عمومی به فاولاها و ساکنان آن‌ها که با بازنمود رسانه‌ها تشدید شده بر پایه فهرست بلندی از کاستی‌ها است: خشونت، فقر، بیکاری، اعتیاد، تباهی، آبستنی زود هنگام، گسست خانواده و ناکافی بودن خدمات همگانی. این دیدگاه با وجود اینکه پراز کاستی است اما به نظریک واقعیت می‌آید. نیازها و کاستی‌ها وجود دارند ولی همه واقعیت این نیست. مردم فاولاها "مشکلاتی" دارند اما خود آن‌ها "مشکل" نیستند.

پژوهش پرلمن بر پایه یک دیدگاه دیگرگون است. او در ورای کاستی‌های آشکار، به فهم سرمایه‌های نامحسوس افراد و جوامع می‌پردازد. هر کس مهارت‌ها و توانایی‌هایی دارد. هر جامعه دارای منابع اعتماد، همبستگی و همکاری است.

این دگرگونی در نگرش، به‌طور چشمگیری بازنگری در سیاست‌های عمومی را در پی دارد. تمرکز بر توانایی‌ها، به یاری و افزایش اعتماد می‌انجامد. سرمایه‌گذاری بر روی دارایی‌های مردم یک فرایند پایدار توانمندسازی فردی و گروهی را به دنبال دارد.

در کتاب پرلمن به جستارهای بیشتری پرداخته شده است: از فهم شکل‌گیری و گسترش جامعه مدنی برزیل تا آسیبی که خشونت و تبهکاری برای جامعه مدنی به همراه داشته است. این‌ها دشواری‌هایی هستند که فراتر از ریو و برزیل است و گیرایی و گستره این نوشتار را بیشتر می‌کند.

کتاب فاولا آموزه‌ای روشن از تاریخ، انبوهی از آموزه‌های انسانی و اجتماعی است که خواندن آن برای پژوهشگران، رهبران مدنی، سیاست‌گذاران و همه‌کسانی که علاقه‌مند به درک چالش‌های توسعه و سیاست‌های شهری هستند، ضروری است.

فرناندو هنریک کاردوسو

رئیس جمهور پیشین برزیل

پیش درآمد

این کتاب درباره مکان‌ها نیست. از سویی تنها درباره فاولاها نیز نیست. این کتاب درباره مردمی است که مکان‌ها و فضاهایی را ساخته‌اند که فاولا، زورآباد، آونک، یا "محلّه فرودست" نامیده می‌شوند. این کتاب درباره چهار نسل از مردمی است که خود یا خانواده‌های آن‌ها در فاولاها زیسته‌اند، مردمی که خود را در پرتگاه باریک میان بقاء و پیشرفت نگه داشته‌اند. درباره مبارزات، رنج‌ها، کامیابی‌ها و کوشش آن‌ها برای پیروز شدن بر یک محیط خصمانه است. این سرگذشت کوشش‌های مردم تهیدستی است که حقوق خود را برای شخصیت (بیکار برای اینکه همچون آدم یا جنته^۱ شناخته شوند) درخواست می‌کنند تا با آن‌ها با ارج و احترام رفتار شود و جایگاه انسانی به آن‌ها داده شود.

این کتاب داستان زندگی مردمی است که بیش از چهل سال است آن‌ها را می‌شناسم و داستان‌های سه نسل پدر و مادر، فرزندان و نوه‌های آن‌هاست. برخی از آن‌ها برای من مانند خانواده هستند، بسیاری دوستان نزدیک هستند و برخی را هم کم‌تر می‌شناسم. این کتاب گواهی بر کوشش و دستاوردهای زندگی آن‌هاست. برای این کتاب، در سال‌های ۱۹۶۸ و ۲۰۰۸ با ۲۵۰۰ نفر (یا بیشتر) گفتگو کرده‌ام. داستان‌های آن‌ها، داستان زندگی و سرگذشت سه میلیون نفر (یا بیشتر) است که در بخش غیررسمی (زورآبادها و محله‌های غیررسمی) ریودوژانیرو زندگی می‌کنند و نیز سرگذشت یک میلیارد تهیدست شهری در سرتاسر آمریکای لاتین، آسیا و آفریقا است.

تاریخچه‌های زندگی این کتاب، سراسر سده بیستم تا سده بیست‌ویک را در بر می‌گیرد. پیرترین کسی که با آن‌ها گفتگو کردم زاده سال ۱۹۰۳ بود که در سالی که من این پژوهش را آغاز کردم، ۶۵ ساله بود و جوان‌ترین فرد در هنگام آغاز پژوهش ۱۶ ساله بود که این دو بالاترین و پایین‌ترین دامنه شمول پژوهش بودند. پرس‌وجو یا کنجکاوای خود را تنها به سرپرستان خانوار محدود نکردم و کوشش کردم تجربه مردم گوناگون در فاولا را دریابم. آشنایی و پیوند من با برزیل ناگهانی آغاز شد. با برزیل (هیچ‌گونه پیوند خانوادگی یا ریشه‌ی فرهنگی نداشتم)، و با ریودوژانیرو یا فاولاهایی که

مهاجران روستایی خانه‌ها و محله‌های خود را در آن‌ها ساخته بودند، هیچ پیوند پیشین نداشتیم.

با نگاهی به گذشته، گمان می‌کنم که سرگذشت (بیشتر ناگفته) پدر بزرگ‌ها و مادر بزرگ‌های من که در نوجوانی از روسیه، لهستان و رومانی گریخته بودند و در آغاز سده بیستم، زندگی تازه‌ای برای خود در نیویورک بنا کرده بودند، مرا سرشار از همدردی و ستایش مهاجرانی کرده بود که با بی‌باکی آغازی دوباره را در یک مکان ناشناس بنا می‌کنند.

هنگامی که پانزده ساله بودم، در یک برنامه تابستانی در اُکساکا^۱ در مکزیک شرکت کردم که در آن برنامه، من غرق در زبان، باستان‌شناسی و آیین‌های فرهنگی آن منطقه شده بودم.^۲ پس از آن، بسیاری از ما با این تجربه، پژوهش انسان‌شناسی را آغاز کردیم. من به دانشگاه کورنل^۳ رفتم تا با آلن هولمبرگ^۴ که کاری بنیادی را در کوه‌های ویکاس^۵ در پرو آغاز کرده بود، همکاری کنم.^۶ نیمسال نخست و آغاز دانشجویی من هم‌زمان شد با فراخوان‌های دانشجویی برای یک گشت تئاتر در آمریکای لاتین که نمایشنامه‌های انتقادی کم‌دی موزیکال "کلاهدار سیاه پوست"^۷ (که در سال ۱۸۶۶، نخستین کم‌دی موزیکال شمرده می‌شد)، نمایش "اوکلاهما"^۸ (۱۹۴۳)، "داستان بخش غرب"^۹ (۱۹۵۷) و "فیورلو!"^{۱۰} (۱۹۵۹) را نمایش می‌دادند. انجمن ملی تئاتر آمریکا به‌عنوان بخشی از برنامه دولت کِنِدی^{۱۱}

1. Oaxaca

۲. برنامه‌ای تابستانی برای دختران ۱۲ تا ۱۵ ساله که به دست لئون و فرانسی اسکایکی (Leon & Frannie Sciaky) راه‌اندازی شده بود.

3. Cornell

4. Alan Holmberg

5. Vicos

۶. آلن هولمبرگ، کاستی نظریه فرهنگ "خود ویران‌سازی" فقر را با نشان دادن چیزی که برای دگرگونی ارزش‌های "عقب مانده" و رفتار کنش‌پذیر از راه دادن زمین و مالکیت به هندی‌هایی که در مزرعه در محوطه کوهستانی پرو کار می‌کردند، نشان داد. به جای نیاز به چند نسل به ارتقا در "شاخص انسان مدرنیته" (Alex Inkeles)، آن تنها زمانی را که کارگران باور یافتند که زمین به‌راستی از آن‌هاست در نظر داشت.

7. The Black Crook

8. Oklahoma

9. West Side Story

10. Fiorello!

11. Kennedy

برای رسیدگی به آمریکای لاتین در هنگام "جنگ سرد"، پشتیبان این گشت بود. اندیشه این گشت این بود که از دانشجویان به‌عنوان نمایندگان فرهنگی بهره‌گیرد تا راهی برای برپایی پیوندهای نزدیک‌تر با سرزمین آمریکای جنوبی پیدا کرده و از این راه بتواند با تهدید کمونیسم روبروایی کند. در گروه ۱۸ نفری دانشجویان، من تنها کسی بودم که به یادگیری درباره خود آمریکای لاتین علاقه‌مند بودم (دیگران دانشجوی، کارشناسی تئاتر بودند که برای به دست آوردن تجربه حرفه‌ای آمده بودند). برزیل برجسته‌ترین نظام سیاسی منطقه شمرده می‌شد، بنابراین ما شش هفته از گشت دوازده هفته‌ای خود را در آنجا گذرانیدیم و در همه دانشگاه‌های سرتاسر کشور برنامه داشتیم. من دلباخته برزیل شدم. هر شب پس از نمایش، همه برای آسودن می‌رفتند، من همه‌شب را در گفتگو با دانشجویان بیدار می‌ماندم.

تابستان ۱۹۶۲ زمان جوش و خروش گسترده سیاسی در برزیل بود. در آن زمان چالش برجسته این بود که چگونه سیستمی برپا کنیم که بر شکست‌های کاپیتالیسم و کمونیسم چیره شود. هنگامی که رئیس جمهور، جانیو کوادروس^۱ ناگهان در ۲۵ اگوست ۱۹۶۱ کناره‌گیری کرد و با کشتی و یک حالت نمایشی به اروپا رفت، چالشی بزرگ در کشور شکل گرفت، او امیدوار بود که برانگیزنده یک شورش همگانی باشد و مردم در برابر کنگره درخواست بازگشت او با قدرت بیشتر را داشته باشند. از این رو، شهروندان تهیدست، غمگین از اینکه رهبر نامدار، آن‌ها را رها کرده است به خیابان‌ها ریختند. سرآمدان سیاسی یک همه‌پرسی را برای دگرگونی از سیستم ریاست جمهوری (که از سال ۱۹۴۶ برپا بود) به یک نظام پارلمانی پیشنهاد دادند تا از رئیس جمهور شدن جوآو گولارت^۲، معاون رئیس جمهور چپ‌گرا، در برزیل پیش‌گیری کند. در این هنگام بحرانی در زمینه قانون اساسی برپا شد.

گروه دانشجویی ما به هرجایی از برزیل که سفر می‌کرد، بحث‌های داغ درباره اصلاحات ساختاری مانند اصلاح قانون زمین و مالیات جریان

1. Cold War
2. Jânio Quadros
3. Joao Goulart

داشت. فردی به نام فرانسیسکو جولیانو^۱، پیروزمندانه به سازمان دهی اتحادیه‌های روستاییان پرداخت تا از زمین‌داران شمال شرق حق زمین خود را بگیرند. میگوئل آرائس^۲، فرماندار ایالت پرنامبوکو^۳، پرداخت کمینه دستمزد به کارگران کشاورز در استان خود را تصویب کرد. دام هلدر کامرا^۴ اسقف بزرگ رسیف و اولیندا^۵، الهیات‌رهای بخش را موعظه می‌کرد؛ "آموزش ستم‌دیدگان" از پائولو فریر^۶ (روشی برای سوادآموزی به بزرگسالان از راه آگاه‌سازی درباره حقوق اساسی برای جایگاه و شأن انسانی) رفته‌رفته به یک جنبش به نام "هرکسی به یک نفر آموزش دهد"^۷ تبدیل شد و لئونل بریزولا^۸ اتحادیه‌های کارگری جنوب را که یک بخش صنعتی بود، بسیج می‌کرد. دانشجویان در گوشه و کنار کشور اعتصاب‌های هماهنگی برپا کرده بودند و حضور یک سوم نمایندگان خود را در مدیریت دانشگاه‌های فدرال درخواست می‌کردند.

زمان پرشوری در برزیل بود. هرکسی فراخوانده می‌شد تا اندیشه‌ها، توان و مهارت‌های خود را در پروژه همه شمول کردن، به‌ویژه در پیوند با فقرای روستایی پیشکش کند. این حس که هرکسی می‌توانست رویکرد متفاوتی داشته باشد مرا وسوسه و کنجکاو کرد تا بیشتر درباره این مردم بدانم که آن‌ها چه کسانی بودند، زندگی آن‌ها چگونه است و خواهان چه دگرگونی‌هایی هستند؟

بخت این را داشتم که تابستان سال پس‌از آن را در یک دهکده ماهیگیری به نام آرمپ^۹ در ایالت باهیا^{۱۰} بگذرانم. امروزه سفر با خودرو از سالوادور، مرکز این ایالت تا آرمپ کمتر از دو ساعت زمان می‌برد، اما در آن هنگام

1. Francisco Julião
2. Miguel Arraes
3. Pernambuco
4. Dom Helder Camera
5. Recife & Olinda
6. Paulo Freire
7. each-one-teach-one
8. Leonel Brizola
9. Arembépe
10. Bahia

۱۱. این فرصت استثنایی برای پژوهش مقطع کارشناسی، بخشی از برنامه مطالعات میدانی - Cornell - Harvard-Columbia-Illinois درباره انسان‌شناسی بود که به‌وسیله بنیاد کارنگی (Carnegie) تأمین مالی شد.

یک روز آژگار به درازا می‌کشید. تنها راه رسیدن به آنجا سوارشدن اتوبوس شمال بود که در امتداد کرانه تا پایان خط می‌رفت، جایی که در آنجا یک پسر بچه و یک پیرمرد را می‌دیدید که با یک الاغ چشم‌به‌راه بودند و در راه‌های خاکی و بخشی نیز پیاده شما را به یک مرداب می‌رساندند و در آنجا نیز پسران جوان و پیرمردها با زورق شما را از مرداب می‌گذراندند و سرانجام از آنجا نیز راه کوتاه مانده تا آرمپ را باید پیاده می‌رفتید.^۱

در روستا، ده‌ها خانه با نی و شاخ و برگ، با بام‌های پوشیده از کاه‌گل و شاخه درخت خرما بود که در کناره‌ای مرجانی پراکنده بودند و جایی فراخور برای ماهیگیری بود. این روستا برق، آب‌لوله‌کشی، خدمات پست و کمترین پیوندی با دنیای بیرون نداشت. کشیش روحانی یک بار در سال برای انجام همه عروسی‌ها، غسل تعمیدها، تعهدات و تشییع جنازه‌ها به آنجا می‌آمد؛ فروشندگان دوره‌گرد گاه‌گاهی از آنجا گذر می‌کردند که پارچه، فانوس‌های نفتی، کبریت، نمک و دیگر ابزارهای ماهیگیری و غیره را خرید و فروش می‌کردند. برخی پسران بومی که در نیروی دریایی خدمت کرده بودند با داستان‌هایی هیجان‌انگیز از پیشامدهای خود برمی‌گشتند. به وارونه برداشتی که سال پیش، دانشجویان دانشگاه‌های شهری برای من درست کرده بودند، روستاییان نه رنج می‌کشیدند و نه ناامید و درمانده بودند. آن‌ها چیزی درباره درگیری برای اصلاحات نشنیده بودند. آن‌ها همان‌گونه که نیاکانشان از زمان پایان برده‌داری در سال ۱۸۸۸ می‌زیستند، زندگی می‌کردند و هیچ پیوندی با موضوعات دنیای بیرون نداشتند. به‌راستی آن‌ها نمی‌دانستند که رئیس‌جمهور آن‌ها چه کسی است یا در چه سالی برگزیده شده است. تنها می‌دانستند که در سال ۱۵۰۰ پدرو آلوارس کابرال^۲ برزیل را کشف کرد. این تنها چیزی بود که هرکس در مدرسه روستا آموخته بود.

آرمپ آن اندازه دور و جدا افتاده بود که مردم آنجا هرگز چیزی درباره دیگر زبان‌ها نشنیده بودند. آن‌ها می‌گفتند: "جانیس، تو درست مثل طوطی حرف می‌زنی" یا از من می‌پرسیدند که آیا عقب‌مانده ذهنی هستم و یکی

۱. آرمپ سپس پاتوق بین‌المللی هیپی‌ها شد؛ سرانجام یک کارخانه شیمیایی در کنار ساحل آن را نابود کرد.

2. Pedro Alvares Cabral

می‌گفت "پسر چهارساله من بهتر از تو حرف می‌زند!". کوشش‌های من برای روشن‌گری درباره اینکه در کشور و محل زندگی من با یک زبان متفاوت سخن می‌گویند، با ناباوری روبرو می‌شد: "منظورت چیه؟ سگ‌ها واقی واق می‌کنند، گربه‌ها میومیو می‌کنند و آدم‌ها نیز حرف می‌زنند، همان‌گونه که ما حرف می‌زنیم."

روستاییان سازمان‌دهی کم‌رنگی از گونه‌ای کمونیسیم ساده داشتند، هیچ رهبر سیاسی نداشتند و هنگامی زورق‌های ماهیگیری با صید روزانه برمی‌گشتند، همه سهم برابری داشتند. تنها نهاد برپا در روستا یک مدرسه تک اتاق بی‌نظم و آشفته بود. بچه‌ها از هر سنی بازی می‌کردند، گپ می‌زدند و پشت میزهایشان درس خود را انجام می‌دادند یا در گوشه و کنار پرسه می‌زدند. آموزگاری که من در خانه‌اش اقامت داشتم خودش سواد اندکی داشت. او در کلاس حاضر می‌شد و درحالی‌که به بچه‌اش شیر می‌داد پشت میز خود می‌نشست. گمان ندارم که در آن مدرسه هیچ‌کس خواندن را یاد گرفته باشد. آموزش آن هنگام بر پایه آوا بود. به دانش‌آموزان آموزش می‌دادند که حروف را یک‌به‌یک بگویند و سپس آهنگ هر آوا را ادا کنند، اما آن‌ها هرگز نمی‌توانستند که واژه‌ها را کنار هم گذاشته و کلمه‌ی معنی‌داری بسازند.^۱

من به آرمپ رفتم تا پژوهش کنم که چگونه جهان‌بینی‌ها، ارزش‌ها و آرزوهای جوانان نمود می‌یابد. در آن هنگام بر پایه نوشته‌های مربوط به توسعه، نقشه‌های ذهنی و انگیزه‌ها، نقشی بی‌چون و چرا در جابجایی فقر میان نسلی داشتند. بر پایه "نظریه نوسازی"^۲، برداشت این بود که این نگرش‌ها کلید چرایی فقر و واپس ماندگی برخی کشورها و پیشرفت و توانگری برخی کشورهای دیگر است.

سالی که من به آنجا رفتم سال دگرگونی‌های فراوان بود. درست همانند

۱. این یکی از دلایلی گیرا و قدرتمند روش پائولو فرایر (Paulo Freire) در کتاب "آموزش ستمدیدگان" (The Pedagogy of the Oppressed) (۱۹۷۲) بود. وی با "مفهوم" واژگان کلیدی مورد استفاده مردم بیشتر آغاز کرد و به جای صداها از آواها از تصویر یک چیز تعیین شده استفاده می‌کند که مردم می‌توانند آن را شناسایی کنند و نام ببرند. نماد (مجموعه‌ای از حروف) و هدف و شی، با هم در اسلایدهای فرایر آمد که بسیار سازنده و نیرو دهنده بود.

2. Modernization Theory

راه‌یابی شگفت‌انگیز یخ به روستای خیالی ماکوندو^۱ در کتاب صدسال تنهایی گابریل گارسیا مارکز^۲، رادیوی ترانزیستوری در روستا پدیدار شده بود. این نخستین بار بود که بیشتر مردم درباره زندگی فراتر از روستای خود می‌شنیدند. یک فناوری که توانایی انتقال موسیقی و پیغام، واژه‌ها و داده‌ها را به وسیله امواج به جاهای غیرقابل دسترس فراهم کرد و از آن زمان به بعد گزینه‌های زندگی را دگرگون کرد. گشایش افق‌های نو (برای بهتری یا بدتر شدن)، مردم را به سوی "چراغ‌های درخشان، شهر بزرگ" فرا می‌خواند.

جوانان دیگر به زندگی ماهیگیری و به امید مردن در آغوش یمانجا^۳، الهه فریبای آب‌ها، یا بیل زدن بر روی زمین و به کار گذشته و همیشگی خانواده‌هایشان خرسند نبودند. هیجان ناشناخته‌ها آن‌ها را به سوی خود کشید، آن‌ها می‌خواستند به جایی بروند که شورانگیز بود. من کشش چشمگیر شهر برای جوانان را احساس می‌کردم و در شگفتی بودم که این مردم امیدوار تازه‌وارد، با توجه به بی‌سوادی و بی‌تجربگی در شهر چه خواهند کرد. فهمیدم که این آغاز یک دگرگونی بزرگ است که با زندگی من هم‌زمان شده است. چنانکه مردم از افق‌های گسترده‌تر آگاه شوند، مهاجرت گسترده‌ای از روستا به شهر (نه تنها در برزیل و چه بسا در سرتاسر آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین) روی خواهد داد.

سال‌ها پس از آن در یک پژوهش دوره دکتری، روندهای مهاجرتی از باهیا و دیگر مناطق روستایی برزیل به کلان‌شهر ریودوژانیرو را دنبال کردم.^۴ برای اینکه بفهمم هنگامی که مردم به شهر می‌رسند به کجا می‌روند، از کامیون‌هایی بازدید کردم که تازه‌واردان را از شمال شرق می‌آوردند. کامیون‌هایی پشت‌باز که هر دو سوی آن‌ها با نقاشی‌های رنگی آذین شده و پوشیده از گل و خاک بودند. این کامیون‌ها "چوب زیرپایی طوطی"^۵ نامیده می‌شدند، چون در دو سوی پشت و کف آن‌ها تخته چوبی باریک

1. Macondo

2. Gabriel Garcia Marquez

3. Yemanjá

۴. پژوهش پایان‌نامه دکترای توسط بورس آموزشی وودرو ویلسون (Woodrow Wilson Teaching Fellowship) تأمین شده بود.

5. Parrot's perches



تصویر ۱. ماهیگیران بیرون از زورق‌های بادبانی و کلک‌های کوچک خود، آرمپ، فوریه ۱۹۶۷. عکس در دیدار دوباره در چهار سال پس از زمانی که من در آنجا زندگی کرده بودم، گرفته شد.



تصویر ۲. سقف پایدار و نمای سفید جایگزین سقف‌های نخلی و دیوارهای گلی در این خانه‌ها در مرکز این سکونتگاه شده بود.

گذاشته بودند تا مردم به حالت فشرده باهم بر روی تخته بنشینند. پس از پیاده شدن، تازه‌واردان با خویشاوندان یا کسانی از زادگاه خود که پیش‌تر آمده بودند دیدار می‌کردند. دیگران به یک سرپناه موقت برده می‌شدند تا هنگامی که بتوانند جایی برای ماندن پیدا کنند. بیشتر آن‌ها همه دارایی‌های خود را فروخته بودند تا پول سفر به ریو را بپردازند و هیچ پولی برای سرپناه نداشتند. راه حل چالش آن‌ها، پیدا کردن سرپناهی موقت و سپس ساختن کلبه و آونکی و در پایان برپایی سکونتگاهی بر روی زمین‌های خالی به‌ویژه در دامنه‌های شیب‌دار یا بر روی تپه‌ها (مورو) یا در تالاب‌های سیلاب خیز بود؛ بنابراین اندک‌اندک فاولاها از سکونتگاهی کوچک به محله‌های بزرگ‌تر با نهادهای سرشت‌های شناخته‌شده رشد کردند.

پرسمان پژوهش آغازین من "تأثیر تجربه شهری" بر مهاجران تازه‌وارد، ارزش خود را از دست داده بود. زیرا مردم با شتاب و زیرکانه خود را با شهر سازگار کردند و سازوکارهای یک رویارویی نوآورانه را برای ستیز با چالش‌های پیش‌رو آفریدند. اما چالش اساسی این بود که شهر با آن‌ها سازگار نشده بود. ریو در هنگام جنگ‌های ناپلئونی بخشی از شاهنشاهی پرتغال و هنگام شکل‌گیری جمهوری برزیل در سال ۱۸۸۹، پایتخت کشور شد. این شهر پایگاه سرآمدان شد، جایی که در آن زمین‌داران بزرگ برزیل و پس‌از آن صنعتگران بزرگ از امکانات شهری خود بهره می‌بردند. خیابان‌ها به پیروی از پاريس هوسمان طراحی شده بودند و ساختمان‌ها زیبا و باسلیقه ساخته شده بودند. فاولاها در چشم‌انداز شهری همچون گزندگی نگرینسته می‌شدند و آسیبی برای سلامت همگانی و خطری برای شهرنشینی شمرده می‌شدند. مهاجران واردشده و حتی آن‌هایی که در فاولاها زاده شده بودند، مانند سربارهایی بیمناک به چشم می‌آمدند.

از همان آغاز، نمای فاولاها برای من دل‌نشین‌تر و اجتماع انسانی آن‌ها خوشایندتر از محله‌های متوسط و بالای شهر بود. با توجه به تراکم بالا، معماری کم‌ارتفاع، نماهای گوناگون و زاویه‌دار برای گرفتن نسیم و یا داشتن دید و درختان سایه‌دار و کرکره‌هایی که آن‌ها را خنک نگه می‌داشت آن‌ها را می‌توان پیشگامان "نوشهرگرایی" نگرینسته. در ساختن این خانه‌ها،



تصویر ۳. فاولای کاتاکومبا در سال ۱۹۶۸، نشان دادن بافت سکونتگاه‌های شهری کم ارتفاع و پرتراکم که امروزه بانام "نو شهرگرایی" مورد توجه قرار گرفته است.

مردم دوست داشتند که با آن‌ها گفتگو کنم. این نخستین باری بود که کسی برای داستان زندگی آن‌ها ارزش قائل شده بود و سخنان آن‌ها را نوشته بود. من شاهد مبارزات و پیروزی‌های آن‌ها بودم و نظرات و ایده‌های آن‌ها را تأیید می‌کردم.^۱ بسیاری از کسانی که در نمونه تصادفی نبودند از من می‌پرسیدند "جانیس، کی به خانه ما می‌آیی؟ هفته گذشته، همه بعد از ظهر را در خانه همسایه‌ام بودی و دامادم گفت که روز شنبه در باشگاه ورزشی جوانان بوده‌ای، پس کی نوبت من خواهد بود؟" من سرانجام ناچار می‌شدم یک پرسشنامه ساختگی کوتاه برای آن‌ها نیز آماده کنم.

ضعف من به‌عنوان یک زن جوان بیگانه، مایه نپذیرفتن من در سیاست رسمی و مانعی برای کار پژوهشی شده بود، واقعیت این است که به‌اندازه نیاز به من اجازه داده نشد که به اسناد دولتی و عکس‌های هوایی مورد نیاز برای پژوهش دسترسی داشته باشم. با این همه بیگانه بودنم خود راهی برای بهنجار شدن فرآیند گفتگوها شد. پرسیدن پرسش‌ها از سوی یک دانشجوی بیگانه و شیفته درک و یادگیری بسیار آسان‌تر از یک دانشجوی

۱. هنگامی که مسائل شخصی مانند خیانت یک شوهر یا من در میان گذاشته می‌شد، من از یادداشت برداری دست می‌کشیدم ولی آن زن می‌گفت "بنویس، این را ثبت کن، این بسیار مهم است."

مصالح ساختمانی دوراندختنی و مانده‌های ساخت‌وسازهای دیگر به کار می‌رفت که اکنون "مصالح بازیافتی" نامیده می‌شوند. این خانه‌ها را خود مالک، طراحی، ساخته و خود در آن ساکن می‌شد. در ساخت این خانه‌ها به جای یک الگوی شبکه‌ای خشک، منحنی‌های طبیعی دامنه تپه‌ها دنبال می‌شد.

برآورده نشدن خدمات لوله‌کشی آب و برق برای این محله‌ها، بیمی برای تندرستی همگانی بود اما برق با قلبی از خطوط برق اصلی گرفته می‌شد و مردم به پاکی خانه و خود می‌بالیدند. آن‌ها پاکیزه بودند، اگرچه ناچار بودند آب مورد نیاز برای پاکیزگی، آشپزی و شستشو را از یک شیر عمومی کم آب کنار خیابان بیاورند. زنان و بچه‌ها ساعت‌ها چشم‌به‌راه می‌ماندند و سپس آب را در حلب‌های روغن پنج لیتری تا بالای تپه می‌کشاندند، گاهی آن را بر روی یک پارچه حلقه شده بر روی سرشان می‌گذاشتند و گاهی حلب‌ها را از دو سوی یک چوب بلند بر روی شانه‌های خود آویزان می‌کردند.

مهاجران نه تنها تفاله و فقیرترین مردمان روستای خود نبودند، بلکه سرگل محصول^۱، آینده‌نگرترین، تواناترین و بی‌باک‌ترین افراد روستا بودند. آن‌ها انگیزه و توان کار در بدترین شرایط، بلندترین ساعات و با کمترین پاداش را داشتند، تا مجال‌هایی را که خود هرگز نداشته‌اند برای فرزندان خود فراهم کنند. در حالی که از دید دیگران و توانگران پیرامون خود توده‌های بی‌ریشه و شورشگر بودند ولی همواره به این می‌بالیدند که تصمیم بهتری را در برابر افراد مانده در روستاها گرفته بودند.

این پژوهش و زندگی در فاولاها در سال‌های ۶۹-۱۹۶۸ یکی از شادترین دوران زندگی من بود. من پیش از آن در هیچ محله‌ای هرگز تا آن اندازه احساس آسودگی و خشنودی نکرده بودم. مردم آنجا به گرمی مرا پذیرفتند و همچون کسی از خودشان از من پاسبانی می‌کردند. به گفته جین جیکوبز^۲، همیشه "چشمان ناظر"^۳ فراوان بودند و توان ساکنان برای نوآوری راه حل‌ها و شوخ‌طبعی آنان به‌عنوان یک مهارت برای بقاء قابل ستایش بود.^۴

1. Cream Of The Crop

2. Jane Jacobs

3. Jane Jacobs (1961).

4. Nancy Scheper-Hughes (1992); Richard Benjamin Penglase (2002).

برزیلی بود که شاید سخنش گزنده، بی ادبانه و یا با بدگمانی همراه باشد. این گفتگوها را هنگام سرکوبگرانه‌ترین سال‌های دیکتاتوری نظامی برزیل گردآوری کردم. جنبه خنده‌دار این بود که در این زمان رشته‌های علوم اجتماعی غدغن شده بودند؛ کتاب‌های ممنوعه از قفسه‌های کتابخانه دانشگاه برازیلیا بیرون کشیده و سوزانده می‌شدند. جنبه بیمناک آن نیز این بود که کسانی که متهم به مخالفت بودند، زندانی و شکنجه می‌شدند، به قتل می‌رسیدند و یا تبعید می‌شدند. در حالی که من درگیر کارهای میدانی بودم، قانونی تصویب شد که بیرون بردن داده‌ها از کشور به دست پژوهشگران بیگانه را ممنوع می‌کرد.

در پایان ۱۹۶۹، من از راه یکی از مصاحبه‌کنندگان که پیوندهایی با نظامی‌ها داشت، دریافتیم که به‌عنوان یک "کنشگر بین‌المللی براندازی" شناخته شده بودم. پلیس نظامی نمی‌توانست غیر از براندازی انگیزه دیگری را برای یک خارجی که زندگی در یک فاولا را برگزیده پندارد. خوشبختانه، همه مصاحبه‌ها تا آن هنگام پایان یافته بود و پرسشنامه‌ها و ماتریس‌های تاریخچه زندگی، به دست کسی دیگر واریسی، کدگذاری و هم‌سنجی شده بود. ما با شتاب پرسشنامه‌های رمزگذاری شده را به شرکت IBM در مرکز شهر ریو دادیم که در آنجا دیجیتالی شده و در یک نوار کوچک ذخیره شده بود که می‌توانست در یک قوطی پودر آرایشی جا داده شود. پزشک کنسولگری آمریکا که دوست من بود، پذیرفت که پرسشنامه‌ها و کارت‌های پیوست شده را از راه پست رسمی به دفتر من در "مؤسسه فناوری ماساچوست (MIT)"^۱ بفرستد (که از مراحل امنیتی برزیل گذر نکرد). من با نخستین پرواز، برزیل را ترک کردم. کمی پس از آن، کلبه‌ای که من در آن زندگی کرده بودم بازرسی شد، کف آن را کردند و مبلمان را خراب کردند، زیرا پلیس به دنبال مدارک براندازی بود.

هنگامی که در سال ۱۹۷۳ خواستم به ریو بازگردم، به من پیشنهاد شد که گذرنامه تازه و با شماره دیگری بگیرم، چون گمان نبود که شخصی در فرودگاه به پیشوازم می‌آید و با پانهادن به ریو بازداشت خواهم شد. من

1. Massachusetts Institute of Technology

وارد کشور شدم ولی بدون دستور کتبی روبنز واز داکوستا^۱، رئیس بانک مسکن ملی برزیل (BNH)^۲، اجازه ورود به فاولاها را نداشتیم. با یاری او بود که من شانس بررسی آنچه در ریو می‌گذشت و دیدن سیاست‌های فاولایی در هشت منطقه کلان‌شهر دیگر را یافتیم. تا آن هنگام، یکی از سه فاولایی که من در آن‌ها زندگی کرده بودم با برنامه‌های پاک‌سازی اجباری فاولاها نابود شده بود و ساکنان آن به مسکن‌های عمومی که مجتمع‌ها^۳ نامیده می‌شدند، جابجا شده بودند.

یافته‌های آن پژوهش، مبنای کتاب سال ۱۹۷۶ من با نام "افسانه حاشیه‌نشینی: فقر و سیاست‌های شهری در ریودوژانیرو"^۴ شد. این کتاب در آن زمان مایه دگرگونی پارادایم نگرش به فقرای شهری به‌عنوان "حاشیه‌ای" شد، دگرگشتن نگرشی که آنان را گسسته از نظام می‌دانست به نگرشی که آنان را اگرچه به شکلی نامتوازن، اما یکپارچه شده با نظام می‌دید. ساکنان فاولاها نیروی کار، وفاداری و ارزش فرهنگی خود را در اختیار شهر گذاشته بودند، آن‌ها محله‌های خود را ساخته بودند ولی بیشتر از آن، بخش‌های دیگر شهر را نیز می‌ساختند و چنانچه اجازه داشتند رأی می‌دادند ولی باین‌وجود محروم و استثمارشده بودند و انگ بدنامی خورده بودند.

من با بسیاری از خانواده‌ها، به‌ویژه کسانی که با آن‌ها زندگی کرده بودم در پیوند بودم. ما پیوندهای نزدیکی داشتیم و به رویدادهای زندگی همدیگر علاقه‌مند بودیم. من می‌خواستم در هر دهه، پژوهش را به‌روز کنم که در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰، چالش توسعه اجتماع، از فقر و نابرابری به سوی مسائل اقتصاد کلان گرایش یافته بود. منطق نئولیبرال که در آن دوره در میان سیاست‌گذاران و بسیاری از مؤسسات مالی فراگیر بود، بر این بود که تنها از راه یک رشته کارهای سخت‌گیرانه یا "تعدیل ساختاری"^۵ می‌توان نیروهای بازار موردنیاز رشد اقتصادی کارآمد برای رخنه به پایین در اجتماعات

1. Rubens Vaz da Costa

2. Brazilian National Housing Bank

3. Conjuntos

4. The Myth of Marginality: Urban Poverty and Politics in Rio de Janeiro

5. Janice E. Perlman (1976); Janice E. Perlman (1977).

6. Structural Adjustment

تهیدست را پدید آورد. بخش خصوصی بر روی اصلاحات اقتصادی کلان و "واقعی کردن قیمت‌ها" متمرکز بود. هنگامی که آشکار شد فقر شهری و رنج انسانی با این اصلاحات کاهش نیافته، بلکه با افزایش نابرابری چشمگیر، رشد اقتصادی و نیز رشد و توسعه سرمایه‌های عقلائی کشور را محدود کرده است، تأمین‌کنندگان مالی علاقه‌مند شدند که پویایی‌شناسی فقر شهری و چگونگی انتقال آن در میان نسل‌ها را بفهمند. از این رو من موفق شدم برای این پژوهش دور و دراز، پشتیبانی‌های مالی موردنیاز را به دست آورم.^۱ در سال ۱۹۹۹، من یک کمک‌هزینه از بخش پژوهش‌های بانک جهانی برای پژوهش‌مقدماتی دریافت کردم تا در آن امکان یافتن جایگاه شرکت‌کنندگان پژوهش‌آغازین را پس از یک شکاف سی‌ساله روشن کنم.^۲ این پژوهش را با یاری دو همکار برزیلی در پژوهش‌سکده برنامه‌ریزی و پژوهش‌های شهری (IPPUR)^۳، در دانشگاه فدرال ریودوژانیرو به انجام رساندم.^۴

از آنجا که مردم فاولا، پیوندهای نزدیک خود را با یکدیگر حفظ کرده بودند این گام اکتشافی، به گونه چشمگیری نتیجه‌بخش بود و راه را برای پشتیبانی بیشتر پس از آن باز کرد. تأمین مالی بنیاد تینکر^۵، دو کمک‌هزینه پژوهشی پی‌درپی از بورسیه پژوهشی فولبرایت^۶، و کمک‌هزینه‌های پژوهشی بانک جهانی، دفتر توسعه بین‌الملل بریتانیا (DFID)^۷، صندوق سپرده اعتماد

۱. فرصتی کوتاه هنگامی ایجاد شد که گروه کوچکی از بانک جهانی (ریچارد وب (Richard Webb)، داگ کیر (Doug Keare) و آنا ماریا سانتانا (Ana Maria Sant'Anna)) در سال ۱۹۸۱ به مطالعه دوباره مقایسه‌ای بر روی بررسی‌های پیشین در زورآبادهای ریو و لیما و نگاه گسترده به تأثیر دگرگونی‌های اقتصاد کلان و سیاست یا سیاست‌های عمومی بر ساکنان، علاقه‌مند شدند. این بانک یک سفر پژوهشی دوهفته‌ای را برای آزمون روش‌شناسایی مصاحبه‌شدگان آغازین هماهنگ کرد ولی این پروژه هنگامی که ریچارد وب رئیس بانک مرکزی پرو شد به‌طور ناگهانی بازیاستاد.

۲. تیم کمپبل (Tim Campbell) در موسسه بانک جهانی یک طرح را برای این پژوهش آغاز کرد و با پیگیری‌های او به سرانجام رسید. گرگ اینگرام (Greg Ingram) که در آن هنگام سرپرست گروه پژوهشی بانک جهانی بود، با وجود دودلی بسیاری از همکارانش، ریسک پشتیبانی از این پژوهش را پذیرفت.

3. Instituto de Pesquisa e Planejamento Urbano e Regional (Research Institute for Planning and Urban Research).

۴. پروفیسور کارلوس وینر (Carlos Weiner) و پروفیسور پدرو آبرامو (Pedro Abramo)، به همراه سه دانشجوی کارشناس آن‌ها، همکاران بومی من در این زمینه بودند.

5. The Tinker

6. Fulbright

7. Department for International Development

هلند^۱ و دفتر شهردار ریودوژانیرو فراهم شد. در مرحله نوشتن، من از سوی بنیاد فورد^۲ پشتیبانی شدم و یک کمک‌هزینه گوگنهایم^۳ را نیز برنده شدم. هنگامی که در سال‌های ۶۹-۱۹۶۸ در فاولاها زندگی می‌کردم، احساس ایمنی و آسودگی داشتم، درحالی‌که همه، از افراد برجسته تا رانندگان تاکسی و دانشجویان چپ‌گرا، این سکونتگاه‌ها را خطرناک می‌دانستند. محله فقیر بود اما مردم بسیج می‌شدند تا خدمات شهری را بهبود بخشند، سخت کار می‌کردند و امید داشتند، آن‌ها نگهبان یکدیگر بودند و زندگی روزانه روندی سرزنده و آرام داشت. هنگامی که در سال ۱۹۹۹ به آنجا بازگشتم، زیرساخت‌های کالبدی و داشته‌های خانوارها بسیار بهتر شده بود ولی بیم و دودلی جای امید را گرفته بود. مردم بیم آن را داشتند که در میان ستیز گروه‌های مواد مخدر کشته شوند و از آن نگران بودند که بچه‌هایشان پس از مدرسه زنده بنگردند، یا این‌که فرزندان آن‌ها که در ایوان بازی می‌کردند، آماج گلوله‌های سرگردان شوند. آن‌ها بیش‌ازپیش احساس به حاشیه رانده شدن می‌کردند و از داشتن احترامی که حق طبیعی آن‌ها بود، دورتر شده بودند.

درست مانند پژوهش‌آغازین در فاولاها ریو، من دریافتم که واقعیت با چارچوب مفهومی یا فرضیه‌هایی که من با زحمت برای هدایت جستجوی خود ساخته بودم، هم‌خوانی نداشت. خواست من پژوهش دوباره و بررسی پیوندهای میان فراز و فرودهای زندگی فقرای شهری و کاوش بافت رو به دگرگونی محل زندگی آن‌ها بود. امیدوار بودم که پیوندهای میان دگرگونی کلان سیاسی، اقتصادی و مکانی آن دوره و فراز و نشیب‌های زندگی روزانه کسانی که با آن‌ها گفتگو کرده بودم را پیدا کنم. برای این کار، من دگرگونی سال به سال تاریخچه سکونت، شغل، تحصیل و خانوادگی همه مصاحبه‌شوندگان را بررسی کردم.

هدف یافتن الگوهای ارتباطی بود که وابستگی متقابل شرایط انسانی و سیاسی را نشان دهد که شاید تحت تأثیر گروه سنی، مراحل چرخه زندگی و یا یکدم تاریخی در هر نقطه از زمان باشد. من گاه‌شماری با ریزگان را با

1. Dutch Trust Fund

2. Ford

3. Guggenheim

کارشناسان برزیلی در میان گذاشتیم و از هریک خواستیم که دگرگونی‌های آشکار و برجسته سده بیستم و آغاز سده بیست و یکم در زمینه تخصص خود را با توجه به دگرگونی‌های زندگی مصاحبه‌شوندگان در این فرآیندهای تاریخی تعیین کنند. امید این بود که این دانش نو، آگاهی از سیاست و عمل را فراهم کند.

با این حال، مهم چگونگی نگاه من به داده‌ها نبود، مهم این بود که من نمی‌توانستم پیوندهای متقاعدکننده‌ای میان دگرگونی‌ها در سطح کلان (مانند دگرگونی از دیکتاتوری به دموکراسی، رفتن از رونق اقتصادی به تورم، تورم رکودی و ثبات نسبی؛ یا دگرگونی از سیاست‌های تنبیهی به سیاست‌های همگانی پشتیبان فقرا) و زیر و بم زندگی فاولاهایی‌ها پیدا کنم. آنچه من یافتم چندوچونی بسیار پیچیده‌تر بود که با مفاهیم ناسازگاری داشت و به نتیجه‌گیری‌ها یا راه‌حل‌های ساده نمی‌انجامید. این کتاب به بررسی چشم‌اندازهای رو به دگرگونی و واقعیت‌های درهم و آشفته فقرای شهری و این پرسش‌ها می‌پردازد که در شرایطی که برزیل نقش خود را به‌عنوان یک اقتصاد جهانی پررونق و رو به رشد پرشتاب پذیرفت و تولید و بازتولید پیوسته نابرابری‌ها از ویژگی‌های برزیل شده است، آیا این نابرابری‌ها ضعیف یا نیرومند خواهند شد؟ اگر پایداری و خوش‌بینی کسانی که من با آن‌ها دیدار کردم را مبنا قرار دهیم، بخت دگرگونی وجود دارد؛ اگر گذشته را مبنا قرار دهیم، دلیلی برای نگرانی هست. من عمیقاً امیدوارم که آنچه در اینجا نوشته شده است، با دادن صدایی به مردم محروم، بتواند به بازنگری برداشت همگانی و شاید دگرگونی و دگردیسی سیاست و عمل بیانجامد و دیگران نیز در ادامه به آنچه من به آن نپرداخته‌ام بپردازند.

چرا من فاولاها را دوست دارم

در پاسخ به هراس تازه از پاک‌سازی و بیرون راندن فاولاها، یک سازمان غیردولتی نامور (IBASE)، در ۷ جولای ۲۰۰۴، نشستی را بانام "فاولا شهر است: نابودش نکنیم" سازمان‌دهی کرد. از من خواسته شد که درباره برنامه‌های تازه نابودی و ویران‌سازی فاولاها سخن بگویم. من گمان

می‌کردم که این جستار دیرزمانی است که به خاک سپرده شده است ولی به‌ظاهر این جستار گاه‌گاهی سر برمی‌آورد، چون سیاست‌گذاران فرصت را در گرفتن گستره فاولا برای سرمایه‌گذاری و زمین‌خواری (که بیشتر به دستاویز پاسبانی از محیط‌زیست است) می‌بینند. سخنرانان و شنوندگان، گروهی از ساکنان فاولاها و رهبرانی از همه بخش‌های ریو، نمایندگان حکومت شهری، ایالتی و فدرال که در توسعه شهری و مسکن نقش داشتند، دانشگاهیان، رسانه‌ها و نهادهای در پیوند با بانک‌های بزرگ و سرمایه‌گذاری‌های خرد و کوچک بودند.

یک سخنرانی درباره ناهمسانی‌های شرایط پایان دهه ۱۹۶۰ و آن زمان، به همراه یک پاورپوینت از رویدادهای ویرانی پرایا دپینتو^۱ که در سال ۱۹۶۹ شاهد آن بودم، آماده کرده بودم. در سخنرانی حرف‌های دیگری نیز گفته شد. از احساسم در هنگامی که در فاولاها زندگی می‌کردم گفتم و اینکه ورود به همان محله امروزه چه اندازه ترسناک است. با این وجود هنوز هم در خانه‌های مردم همان سان است که بود...

کسی گفته‌های مرا ضبط کرد و پس از آن از من پرسید که آیا می‌توانند از من نقل قول کنند. من هرگز نتوانستم واژگان دقیق خود را به یاد بیاورم ولی این همان فرازها هستند:

فاولا زندگی است، فاولا عشق است.

فاولا آزادی، دوستی و فیجوادا^۲ (گونه‌ای خوراک برزیلی از لوبیای سیاه با گوشت و سبزی) است.

فاولا، نگهبان مردم است.

فاولا خنده و اشک، زندگی و مرگ است که تنها به اندازه یک تار مو باهم فاصله دارند.

جایی است که در آن هر چیز غیرمنتظره ممکن است و فوریت و ناگهانی بودن، هنجار است.

همه‌اش درد، تهیدستی و گمنامی نیست.

فاولا مردمی است که میان جنگ داخلی زندگی می‌کنند.

1. Praia do Pinto
2. Feijoada

مردمی که ترجیح می‌دهند کار کنند و درس بخوانند.

مردمی که کوشش می‌کنند از سوی دیگران همچون کسی شناخته شوند.

آنان که نامرئی‌اند و دیده نمی‌شوند.

با این همه، امروزه فاولا فضای آزاد و فضای رواداری گوناگونی و کثری را فراهم کرده است. آن‌ها ناسازگاری دیگران را پذیرفته‌اند، با اندک روی خوش مخالفان، دل خوش می‌شوند و امید خود را نگه‌داشته‌اند. فاولا روی تاریک شهر نیست، بلکه شهر یک تاریکی بر فاولاست. با همه سختی و غم و اندوهی که در آن‌ها هست، همچنان نیروی زندگی در آنجا روان است، نیرویی که در بیشتر بخش‌های ثروتمند نشین ریو نیست. ثروتمندان از راه‌های گوناگون، خود را زندانی کرده‌اند، آنان برای نگهبانی خود در برابر کسانی که در شهرشان جایی ندارند، خود را محصور و از شور شهری بی‌بهره کرده‌اند. دیگران که از میان بردن یا چیره شدن بر فاولاها را در سردارند، نمی‌بینند که فاولاها نمایانگر راهی از زندگی، راهی خردمندانه هستند. فاولاها ریشه‌های ژرف، تیغ‌های تیز و گل‌های خوشبو دارند.

سپاسگزاری

از آنجایی که کار این کتاب چهل سال به درازا انجامید و از فاولاها در دامنه تپه‌های ریو تا محله‌های آن سو در کلان‌شهرهای آمریکای لاتین، آسیا و آفریقا را دربر گرفته است، نمی‌توانم نام همه‌کسانی را بیاورم که سخاوتمندانه زمان خود را در اختیار من گذاشتند و دانش خود را در این راه با من به اشتراک گذاشتند. از کسانی که از آن‌ها یاد نکرده‌ام، خواهشمندم سپاسگزاری گرم من را بپذیرید. شما خود می‌دانید چه کسانی هستید. پیش از هر چیز سپاسگزاری قلبی من برای دوستانم در محله‌های ریو است: زی کابو^۱، ژانیرا^۲، مارگا^۳، جاکوب^۴، نیلتون^۵، هلیو گراند^۶، تیو سوزا^۷، دوناریتا^۸، سرلوی^۹؛ فرزندان و نوه‌هایشان؛ و هزاران کس دیگر که خانه و دلشان را به روی من باز کردند. آن‌ها آموزگاران من بودند.

دیدار دوباره با مردمی که زندگی آن‌ها در این کتاب به تصویر کشیده شده یک تجربه تازه برای من و آن‌ها بوده است. در پیوند با این مردم و خانواده‌ها (که بیشتر آن‌ها را هرگز فکر نمی‌کردم که دوباره ببینم) گونه‌ای یادآوری دوستی ارزشمند آن‌ها و چگونگی زندگی دشوار آن‌هاست. دستاوردهای پیکار آن‌ها، بسیار شکننده بود و زندگی آن‌ها ممکن بود در یک دم به بدبختی دگرگون شود. این پژوهش تنها با باور و بی‌باکی آن‌ها در میان شرایطی آسیب‌پذیر انجام یافت. امیدوارم که دستاوردهای این پژوهش یادگیری ژرف‌تری را از چگونگی تداوم فقر و نابرابری و آنچه برای دگرکردن منطق آن نیاز است، فراهم کند.

خانم روت کاردوسو^{۱۰} الهام‌بخش آغاز این کار بود. دوستی، پشتیبانی و باور او بر این که پژوهش و جنبش‌های شهری می‌تواند یک دگرگونی ژرف برپا کند الهام‌بخش بود، همان‌گونه که به عنوان یک انسان‌شناس که با شرایط پرخطر جوانان کار می‌کرد، بانوی نخست برزیل شد. مهربانی و بینش ژرف او در سراسر این کتاب رخنه داشته و من همواره دل‌تنگ او هستم.

1. Ze Cabo
2. Djanira
3. Marga
4. Jacob
5. Nilton

6. Hélio Grande
7. Tio Souza
8. Dona Rita
9. Sr Levi
10. Ruth Cardoso

پدرخوانده این کتاب تیم کمپبل^۱ است، پایبندی و باور او به این پروژه، به نخستین دیدار ما در سال ۱۹۷۳ در دانشگاه کالیفرنیا، برکلی^۲ باز می‌گردد و بیشتر همکاری و یاری داخلی و خارجی بانک جهانی را ایشان برای من فراهم کرد.

گروهی محلی را در ریو سازمان داده بودم، کار آنان در شرایط چالش برانگیز و بیشتر ترسناک بسیار برجسته بود. گروه آغازین که به مرور تکامل یافت که اندام‌های آن این کسان بودند: گرازیلا مورایز^۳، لیا دمتوس روشا^۴، سونیا کالیل^۵، ادمیرا کسالتکاو^۶، کریستینا ویتال^۷، امانوله اراوجو^۸، گیسل دوس سنتوس^۹، بیاتریس تونای^{۱۰}، آنا بیاتریز داسیلوا^{۱۱} و روسانا ریبریو^{۱۲}.

پروفسور ایگناسیو کانو^{۱۳} راهنمایی روش شناختی باارزشی ارائه داد و گام پایانی کار میدانی را مدیریت کرد و پروفسور والیریا پرو با در اختیار گذاشتن پژوهش خود درباره فاولا با مهربانی با ما همکاری کرد.

دوستان من لوریوال^{۱۴}، آدجیلسون^{۱۵} و جائو^{۱۶} و کارکنان برج مسکونی ایپانما^{۱۷}، با این‌که کارهای بسیاری در بازرسی و نگهبانی داشتند ولی زمان خود را سخاوتمندانه برای روشننگری بسیاری از رازها به من دادند.

گردآوری داده‌های پیمایش و گفتگو در فاولا و تجزیه و تحلیل یافته‌ها کار دشواری است ولی اعتماد به یافته‌ها و نشان دادن آن‌ها در چارچوب یک زمینه بزرگ‌تر نیز به‌ویژه برای یک بیگانه دشوار است. در سال ۱۹۶۸ هنگامی من نخستین پژوهش‌م را انجام دادم، تنها شمار انگشت‌شماری از دانش‌پژوهان درباره فاولا‌های ریو نوشته بودند، در میان آن‌ها دوستان من لیسیا والادارس، لویس آنتونیو ماچادو^{۱۸} بودند و نیز کارلوس نلسون^{۱۹} که در اوج جوانی درگذشت ولی یادش همیشه زنده می‌ماند.

1. Tim Campbell

2. Berkeley

3. Graziella Moraes

4. Lia de Mattos Rocha

5. Sônia Kalil

6. Edmeire Exaltação

7. Christina Vital

8. Emanuelle Araujo

9. Gisele dos Santos

10. Beatriz Taunay

11. Ana Beatriz da Silva

12. Rosana Ribeiro

13. Ignácio Cano

14. Lourival

15. Adjilson

16. João

17. Ipanema

18. Luis Antonio Machado

19. Carlos Nelson

با این همه، امروزه در ریو بسیاری از دانش‌پژوهان نامدار بر روی فاولاها، پویایی اجتماع، غیررسمی بودن و به حاشیه رانده شدن کار می‌کنند. بسیاری از کارشناسانی را جستجو کردم که با از خودگذشتگی زمان خود را در اختیار من گذاشتند و بیشتر آنان پذیرای من در خانه‌هایشان بودند. از پروفسور پائولو کینوس^۱، پروفسور سونیا روشا^۲، پروفسور لئا لاونیاس^۳، پروفسور دولس پاندولفی^۴، پروفسور سیلی سکالون^۵، پروفسور مارسلو باومن بورگوس^۶، پروفسور کارلوس لیزا^۷، پروفسور آلبا زالوار^۸، پروفسور مانوال سنچز^۹، پروفسور هرمینیا ماریکاتو^{۱۰} و پروفسور راکوئل رولنیک^{۱۱} سپاسگزاری می‌کنم که بسیاری از آنان نقشی کلیدی در سیاست‌گذاری و نیز دانشگاه دارند. همچنین پروفسور تریزا کالدیرا^{۱۲}، پروفسور جامز هولستون^{۱۳}، ماریانا کوالسانتی^{۱۴}، آنانیا روی^{۱۵} و الیوت سکلا^{۱۶} من را به شیوه‌های گوناگون در درازای این سفریاری کرده‌اند.

باید بگویم که گرایش فراوان سیاست‌گذاران برای به اشتراک گذاشتن دانش و تجربه خود برایم تا اندازه‌ای شگفت‌انگیز بود. بسیاری از این گفتگوها سال‌ها ادامه داشته است. در پایان دهه ۱۹۶۰ هرگز گمان نمی‌کردم که جامعه‌شناس سرشناس جهان، فرناندو هنریکو کاردوسو^{۱۷} که ساعت‌ها با من درباره نظریه وابستگی و پرسمان شهری گفت و شنود می‌کرد، رئیس‌جمهور کشور برزیل شود، گفتمان ما در این باره اکنون هم که او رئیس‌جمهور نیست ادامه دارد. همچنین دوست ارجمندم خانم وندا آنجل آدوان^{۱۸} که همواره یاور من بوده، چه زمانی استاد آموزش بود و سپس مدیریت بنیان‌گذار سازمانی غیرانتفاعی، مدیریت شهرداری و وزارت ملی، بانک توسعه بین‌آمریکایی و چه اکنون که ریس یونیانکو^۱ است.

1. Paulo Knauss

2. Sonia Rocha

3. Lena Lavinas

4. Dulce Pandolfi

5. Celi Scalon

6. Marcelo Baumann Burgos

7. Carlos Lessa

8. Alba Zaluar

9. Manual Sanchez

10. Herminia Maricato

11. Raquel Rolnik

12. Teresa Caldeira

13. James Holston

14. Mariana Cavalcanti

15. Ananya Roy

16. Elliott Sclar

17. Fernando Henrique Cardoso

18. Wanda Engel Aduan

آندره اورانی^۲ نیز مرا به همین شیوه یاری داد، هنگامی که نخستین وزیر کار ریو و سپس بنیان‌گذار و مدیر موسسه مطالعات کار و اجتماع شد و نیز در همه مدتی که به آموزش و پژوهش می‌پرداخت.

برای دانشگاهیان نقد مدیریت شهری آسان است و بی‌گمان پاسخگو بودن مقامات برای حکمروایی خوب ناگزیر و نیاز است. از این رو من از دانش و پایبندی بسیاری از چهره‌های سرشناس برخوردار بودم. از میانه دهه ۱۹۸۰ شهر ریو در رده نخست بهسازی زورآبادها بوده است. زمانی که هزینه ما برای دفتر پایان یافت، سزار مایا^۳، شهردار ریو دفتری را در ساختمان شهرداری در اختیار ما گذاشت و بارها با من دیدار کرد و زمینه‌ای فراهم کرد که یافته‌های پژوهش را در نشست‌های ماهانه مدیران ارائه کنم.

لوپترسن^۴ در درازای همه دگرگونی‌های سازمان‌های شهرداری ریو، از حقوق فاولاها پشتیبانی کرده است و من از او بسیار سپاسگزارم، برای گنجینه‌ی ژرف دانش و ساعت‌های بسیاری که در سال‌های انجام این پژوهش (گاهی در محل کارش، گاهی در بازدید از فاولاها و پروژه‌های نوآورانه آنجا و گاهی در ساحل آرپوادور^۵) با من سپری کرد. دوستان و همکاران دیگر که در این راه مرا راهنمایی کردند عبارت‌اند از: آلفردو سیرکیز^۶، سرجیو بسرمن^۷، سرجیو ماگالهایز^۸، آنا پتریک^۹، مارسلینو جیرمانو^{۱۰} و تانیا کاسترو^{۱۱}. در سپتامبر ۲۰۰۸ با فراخوان آرلیندو دیبرت^{۱۲}، مجال برگزاری یک دوره فشرده در فاولاها، در مدرسه نوپای سیاست‌های عمومی^{۱۳} را داشتم، که بازخوردهایی از سوی شرکت‌کنندگان و همچنین کارشناسان داشت.

نخستین شهردار که از بهسازی فاولا پشتیبانی کرد ازرائیل کلابین^{۱۴} بود و من زمان زیادی او را می‌شناختم، و لیا^{۱۵}، تانیا^{۱۶}، میشل^{۱۷} و بچه‌هایش

- | | |
|---------------------|-------------------------------|
| 1. Unibanco | 10. Marcelino Germano |
| 2. André Urani | 11. Tania Castro |
| 3. Cesar Maia | 12. Arlindo Daibert |
| 4. Lu Petersen | 13. School of Public Policies |
| 5. Arpoador | 14. Israel Klabin |
| 6. Alfredo Sirkis | 15. Lea |
| 7. Sérgio Besserman | 16. Tania |
| 8. Sérgio Magalhães | 17. Michel |
| 9. Ana Petrik | |

با من مانند یکی از بستگان رفتار کردند. کلارا و جاکوب استاینبرگ^۱، دیگر فامیل من در ریو هستند و در این پژوهش بیشتر از آنکه بتوانم بر شرمم به من کمک کرده‌اند. از استاد دوره لیسانسم، هلیو جاگواریب^۲، سپاسگزاری می‌کنم که کوشش او و دخترانش آنا ماریا^۳ و بیاتریس^۴ یک دلگرمی همیشگی برایم بوده است.

نقش سازمان‌های جامعه مدنی (غیردولتی و غیرانتفاعی) در ریو در بیکار برای حقوق فاولاها و ساکنین آن‌ها تأثیرگذار بوده است. در این گستره از میان بسیاری از کارشناسان فداکار که کارشان را ستایش می‌کنم، سپاس ویژه دارم از همکارانم، ایتامار سیلوا^۵، مویما میراندا^۶، جیسون سوزا^۷، کلاودیوس بسکون^۸، هلوئیزا کویلهو^۹ و هربرت دسوزا^{۱۰} (بتینهو^{۱۱}).

بدون همراهی و یاری دوستان ریوی^{۱۲} من، روسانا لنزهلوت^{۱۳}، تریزا لوبو^{۱۴}، نادیا ربوکاس^{۱۵}، گیلدا و لوئیس بلانس^{۱۶}، رناود لینهاردت^{۱۷}، فرانکوئیز شین^{۱۸}، سینتیا زانوتو^{۱۹}، بسیار دل‌تنگ رزون لینگن^{۲۰}، اورلاندو و ایلارا کانو^{۲۱} و برخی دیگر انجام این کار بسیار دشوار بود.

من سپاسگزار می‌افزایم^{۲۲} هستم که در بخش پروژه‌های شهری در سال ۲۰۰۴ تا ۲۰۰۵، هنگامی که پژوهشگر مهمان در بانک جهانی بودم، میزبان من بود. کمیته مشورتی که عبارت بود از: فرانی لوتیر^{۲۳}، فرانسیسکو بورگنیهون^{۲۴}، جرج اینگرام^{۲۵}، فرانسیسکو فیریرا^{۲۶}، میکائیل ولکوت^{۲۷}، گوی فیفرمن^{۲۸}

- | | |
|----------------------------|----------------------------|
| 1. Clara & Jacob Steinberg | 15. Nadia Rebouças |
| 2. Hélio Jaguaribe | 16. Gilda and Luis Blanc |
| 3. Anna Maria | 17. Renaud Leenhardt |
| 4. Beatriz | 18. Françoise Schein |
| 5. Itamar Silva | 19. Cynthia Zanotto |
| 6. Moema Miranda | 20. Rose van Lengen |
| 7. Jailson Souza | 21. Orlando and Ilara Cano |
| 8. Claudius Ceccon | 22. Mila Freire |
| 9. Heloisa Coelho | 23. Frannie Lautier |
| 10. Herbert de Souza | 24. Françoise Bourgenhon |
| 11. Betinho | 25. Greg Ingram |
| 12. Carioca | 26. Francisco Ferreira |
| 13. Rosana Lanzelotte | 27. Michael Woolcott |
| 14. Tereza Lobo | 28. Guy Pfefferman |

و سرجیو مارگولیس^۱ از بانک جهانی؛ جوس براکارز^۲ از بانک توسعه بین آمریکا؛ نانسی بیردسال^۳ و کارول گراهام^۴ به ترتیب از مرکز توسعه جهانی و بنیاد بروکینگز^۵؛ و جورج فیوری^۶ از بخش برنامه‌ریزی و توسعه در دانشگاه کالج لندن. این کتاب از یاری سارا آنتونی^۷ بسیار بهره برده است، کسی که به‌عنوان یک دانشجو کارآموز کارش را در دانشکده مطالعات پیشرفته بین‌المللی در دانشگاه جانز هاپکینز روی این پروژه آغاز کرد و سپس دستیار پژوهش من در بانک جهانی در ریودوژانیرو و نیویورک شد.

اعضای فرشتگان نگهبان با میل و رغبت پرسش‌های ضروری (از پرسش‌های پیش‌پا افتاده تا پیچیده) را تا واپسین لحظاتی که این کار با دستان آن‌ها به نتیجه رسید، پاسخ می‌دادند که عبارت‌اند از: پائولو کینوس، آنتونیو کارلوس ویدیگال^۸، ماریو سرجیو بروم^۹، مائورو آموروسو^{۱۰}، جیم شاین^{۱۱}، لائورا شایبر^{۱۲} و آلیسون کوفی^{۱۳}. من سپاسگزار فرناندو کوالیری^{۱۴}، ونیا آموریم^{۱۵} و گوستاو پز لویز^{۱۶} در موسسه پیرا پاسوس^{۱۷} هستم که با مهربانی برنامه‌های خود را برای فرآوری نقشه‌ها و نمودارهای به‌روز این کتاب کنار گذاشتند. به جز آن‌هایی که اشاره شده همه عکس‌ها و ترجمه‌ها از من هستند.

نماینده من رجینا ریان^{۱۸} و دیوید مک براید^{۱۹}، سردبیر انتشارات دانشگاه آکسفورد، زمینه‌نهایی کردن قرارداد کتاب را فراهم کردند و ویرایش‌های لئورا روس^{۲۰} و کار موشکافانه و دلسوزانه و فراتر از انتظار ویراستار آکسفورد، آنجلا چنایکو^{۲۱} این کتاب را به سرانجام رساند.

هیچ ارمانی بالارزش‌تر از بازخورد روراست یک خواننده دقیق و باهوش

- | | |
|---|-------------------------|
| 1. Sérgio Margolis | 11. Jim Shyne |
| 2. Jose Brakarz | 12. Laura Scheiber |
| 3. Nancy Birdsall | 13. Alison Coffey |
| 4. Carol Graham | 14. Fernando Cavallieri |
| 5. Center for Global Development and Brookings Institutions | 15. Vania Amorim |
| 6. Jorge Fiori | 16. Gustavo Peres Lopes |
| 7. Sarah Anthony | 17. Pereira Passos |
| 8. Antonio Carlos Vidigal | 18. Regina Ryan |
| 9. Mario Sergio Brum | 19. David McBride |
| 10. Mauro Amoroso | 20. Laura Ross |
| | 21. Angela Chnappko |

نیست. از این رو من از جان فریدمن^۱، بریان مککن^۲، لئوناردو بنمیرگوی^۳، لئورا راندال^۴ و بیشتر از همه، جانت آبو لوقود^۵ و لیزا پیاتی^۶ سپاسگزاری می‌کنم، کسانی که همچون دوستان و همکارانی گران‌قدر پیشنهاد خواندن نسخه دست‌نویس کتاب را دادند، درست هنگامی که من دیگر توان دیدن واژگان روی برگه‌ها را نداشتم.

من از هیات مدیره برنامه ابر شهرها^۷، به‌ویژه جان سی‌وایتهد^۸، جامز هیمن^۹، پگی دولانی^{۱۰}، جاکوز دامبویس^{۱۱} و جورج بوگلیاریلو^{۱۲} برای پشتیبانی و دلگرمی بی‌نظیرشان سپاسگزاری می‌کنم، به‌ویژه برای این‌که من ناچار شدم مدتی مدیریت پروژه ابرشهرها برای کار بر روی این کتاب متوقف کنم. از آنان و نیز اندام‌های کمیته مشورتی جهانی^{۱۳} پروژه بسیار آموختم، به‌ویژه از مانوئل کاستلز^{۱۴}، سرپیتر هال^{۱۵}، جورج ویلهایم^{۱۶}، جیم لرنر^{۱۷}، ایگنسی ساچز^{۱۸}، یویز کابانز^{۱۹}، شایبر چیمان^{۲۰}، دیوید راماج^{۲۱}، ایرا میکائیل هیمن^{۲۲}، آلان آلتشولر^{۲۳}، لاری سوسکایند^{۲۴}، اینگرید مونرو^{۲۵}، تاداشی یاماموتو^{۲۶} و همچنین از کارگزاران هماهنگ‌کننده پروژه انریکو اورتیز^{۲۷}، مارلین فرناندز^{۲۸}، سیسیلیا مارتینز^{۲۹}، پابلو گوتمن^{۳۰}، پدرو جاکوبی^{۳۱}، رمی پراودهوم^{۳۲}، هربت گیراردت^{۳۳}، سوزانه مک‌گریگور^{۳۴}، مونیر نیاماتولا^{۳۵}، اوم پراکیش ماتور^{۳۶}.

- | | |
|-----------------------------------|------------------------|
| 1. John Friedmann | 19. Yves Cabannes |
| 2. Bryan McCann | 20. Shabbir Cheema |
| 3. Leandro Benmergui | 21. David Ramage |
| 4. Laura Randall | 22. Ira Michael Heymen |
| 5. Janet Abu-Lughod | 23. Alan Altshuler |
| 6. Lisa Peattie | 24. Larry Susskind |
| 7. Mega-Cities Project Board | 25. Ingrid Munro |
| 8. John C. Whitehead | 26. Tadashi Yamamoto |
| 9. James Hyman | 27. Enrique Ortiz |
| 10. Peggy Dulany | 28. Marlene Fernandes |
| 11. Jacques d'Amboise | 29. Cecilia Martinez |
| 12. George Bugliarello | 30. Pablo Gutman |
| 13. Global Advisory Board Members | 31. Pedro Jacobi |
| 14. Manuel Castells | 32. Remy Prud'homme |
| 15. Sir Peter Hall | 33. Herbert Girardet |
| 16. Jorge Wilhelm | 34. Susanne MacGregor |
| 17. Jaime Lerner | 35. Mounir Neamatulla |
| 18. Ignacy Sachs | 36. Om Prakesh Mathur |

مقدمه

لامپ‌های بخار سدیم با تابشی کدر و زردرنگ شبانه، خیابان‌های مسیر ساحل پرزرق و برق کوپاکابانا، ایپانما و سواحل لبلون^۲ را روشن کرده است. این "ساحل طلایی"^۳ از جاهای پرآوازه آمریکای جنوبی (ریودوژانیرو) برای "تفریح و آفتاب"^۴ است. پیاده‌راه پهنی با کفیوشی از کاشی‌های ممتاز و طرح‌دار سیاه‌وسفید که رفت‌وآمد خودرو را از ساحل شنی کوپاکابانا جدا کرده است که الهامی از امواج اقیانوس اطلس است که "شهر شگفت‌انگیز"^۵ ریوراویایی کرده است.

کاخ کوپاکابانا (شکل ۱) با درخشش زیبایی برآیندا آتلانتیکا^۶، روبه‌روی دریا در ساحل کوپاکابانا برپاشده است. نمای سپید کاخ، رنگ زرد آرامی را از چراغ‌های خیابان بازتاب می‌دهد. این تابش رفت و آمد درشکه‌ها، تاکسی‌ها، پیش‌خدمت‌ها و دربان‌های اونیفورم‌پوش هتل، گردشگران، ساکنان ریو، بچه‌های خیابان و شخصیت‌های ممتاز را نمایان ترمی‌کند و همه را به سوی



تصویر ۱. هتل پالاس کوپاکابانا، هتلی با شکوه که به دست معمار فرانسوی جوزف گایر^۷ طراحی و در ۱۹۲۳ گشایش یافت. این هتل به درخواست رئیس جمهور اپیتاکیو پِساوا^۸ برای صدسالگی استقلال برزیل ساخته شد.

1. Copacabana
2. Leblon
3. Gold Coast
4. fun and sun

5. Marvelous City
6. Avenida Atlantica
7. Joseph Gire
8. Eptácio Pessoa

دینش مهتا^۱، پراتیبها مهتا^۲، آریف حسن^۳، داروندنو^۴، مئان ایگناسیو^۵، آکین مابوجونجه^۶ و الود هاپکینز^۷ سپاس فراوان دارم. بدون تأمین‌کنندگان مالی که به ارزشمندی این پروژه باور داشتند، نوشتن این کتاب شدمی نبود، آن‌ها این ریسک را پذیرفتند تا این کوشش چشمگیر شدمی شود. ژرف‌ترین سپاس خود را پیشکش بنیاد تینکر^۸، برنامه بورس فولبرایت^۹، بنیاد فورد^{۱۰}، بانک جهانی^{۱۱}، دپارتمان توسعه بین‌المللی بریتانیا^{۱۲}، صندوق سرمایه‌گذاری هلند^{۱۳}، دفتر شهردار ریودوژانیرو^{۱۴} می‌کنم. کمک‌هزینه بنیاد یادبود گوگنهییم^{۱۵} درست همزمان با مرحله نوشتن فراهم شد بسیار ارزشمند بود.

کار بر روی یک کتاب با این دوره طولانی، رنج‌ها و همچنین خوشی‌ها را به همراه داشته است. خانواده و دوستانم در هنگام دودلی من را در ادامه راه یاری کردند و هنگام پیش رفتن مرا دلگرمی می‌دادند. از خواهران معنوی‌ام پگی دولانی، جان پرات^{۱۶}، ماگ پاور^{۱۷}، نورین کلارک^{۱۸}، لئونی سندرکوک^{۱۹}، ناومی کارمون^{۲۰}، نادینه کاسترو^{۲۱}، جودیس رز^{۲۲} و ربکا گلدستین^{۲۳} و یار و همدم همیشگی‌ام ریک اسپریر^{۲۴} که با پشتکار و بینشش این کار را شدمی کرد، سپاس بی پایان دارم.

- | | |
|---|---|
| 1. Dinesh Mehta | 13. Dutch Trust Fund |
| 2. Pratibha Mehta | 14. Mayor's Office of Rio de Janeiro |
| 3. Arif Hasan | 15. A Guggenheim Memorial Foundation Fellowship |
| 4. Darrundono | 16. Jane Pratt |
| 5. Me'An Ignacio | 17. Meg Power |
| 6. Akin Mabogunje | 18. Noreen Clark |
| 7. Elwood Hopkins | 19. Leonie Sandercock |
| 8. Tinker Foundation | 20. Naomi Carmon |
| 9. Fulbright Fellowship Program | 21. Nadine Castro |
| 10. Ford Foundation | 22. Judith Rose |
| 11. World Bank | 23. Rebecca Goldstein |
| 12. British Department for International Development (DFID) | 24. Rick Spreyer |

شکوه هتل می‌کشاند.

من در یک بعدازظهر زیبا در ۳۰ سپتامبر ۲۰۰۸، در راه نخستین دیدارم با پاتریشیا^۱، شام دیرهنگامی را با وی در کافه پیاده‌رو سانتا ساتیسفاکائو^۲، نزدیک کاخ کوپاکابانا^۳ در روا سانتا کلارا^۴ خوردم.

پاتریشیا در آن محله زندگی می‌کرد و مشتری همیشگی آنجا بود. برحسب تصادف، من این مکان را به خوبی می‌شناختم چون در نزدیکی یک سالن یوگا است که هنگامی در ریو هستم، بعدازظهر روزهای سه‌شنبه و پنج‌شنبه به آنجا می‌روم. او چشم‌به‌راه من بود و ما زود همدیگر را شناختیم.

پاتریشیا، نوه دوست من، خوزه مانوئل داسیلوا^۵ (که به زی کابو شناخته شده بود)، است، کسی که من او را از سال ۱۹۶۸ و آغاز این پژوهش می‌شناختم. من با او و همسرش، آدلینا^۶، در فاولای نوابرازیلیا^۷ مدتی زندگی کردم و ما تاکنون پیوندمان را حفظ کرده بودیم. او یکی از نخستین مهاجران و از سرشناس‌ترین رهبران اجتماع در نوابرازیلیا بود. او خانه‌اش را در بهترین جایگاه، نزدیک به آوینیدا اتاوکا^۸ در خیابان اصلی ساخته بود و برای این خانه بسیار هزینه کرده بود، خانه‌اش سه طبقه بود و یک پشت‌بام باز برای رخت‌شویی و آسودن داشت.

داستان پاتریشیا: از نوابرازیلیا تا کوپاکابانا

درحالی‌که من و پاتریشیا سرگرم سخن گفتن بودیم، چراغ‌های فاولاها چشمک‌زنان در دامنه‌های تپه کوپاکابانا آغاز به درخشیدن کرد. او پیش‌تر به من گفته بود که خبرهای بد از سلامتی پدربزرگش را به او ندهم، او به من گفت که از هنگامی که مادربزرگش ۱۴ سال پیش درگذشت، پدربزرگش را ندیده است. او به من گفت، "من هرگز او (پدربزرگم) را ندیدم ولی او هنوز

1. Patricia
2. Santa Satisfação
3. Copacabana Palace
4. Rua Santa Clara
5. José Manoel da Silva
6. Adelina
7. Nova Brasília
8. Avenida Itaoca

زادروز من را به یاد دارد و تنها کسی است که هر سال برایم کارت تبریک می‌فرستد و هرگز فراموش نمی‌کند. او بسیار در این مسائل منظم است... اکنون در کوپاکابانا زندگی می‌کنم، اینجا دنیای دیگری است. شاید هیچ‌وقت دوباره به نوابرازیلیا برنگردم. این بسیار سخت است."

پاتریشیا که "پاتی"^۱ صدایش می‌کنند، یک زن باتجربه‌ی خوش‌پوش، شایسته و با اعتمادبه‌نفس فراوان است. او در سال ۱۹۷۷، نه سال پس از اینکه من با پدربزرگ و مادربزرگ او زندگی کرده بودم، زاده شد. او گفت که هنگامی ۱۵ سال داشت، به‌عنوان کارآموز در یک بانک سرگرم کار شده بود و همچنان ادامه داده است. "من کار کردن را دوست دارم. من شب‌ها درس می‌خواندم و مدرکم را در رشته مدیریت بازرگانی و فناوری ارتباطات گرفتم. پس از آن یک کار تازه را در بزرگ‌ترین شرکت تلفن همراه در برزیل (Oi) آغاز کردم. من مدیر سیستم اطلاعات حسابرسی هستم و دفتری با پنج کارمند دارم. من فکر می‌کنم در اینجا جای پیشرفت بیشتری



تصویر ۲. پاتریشیا روبه‌روی من در پیاده‌رو کافه کوپاکابانا جایی که آن شب باهم دیدار کردیم، ۳۰ سپتامبر ۲۰۰۸.

در برابر کار پیشین خود در بانک خواهم داشت.^۱

او و برادرش، ماریو^۲ که استاد علوم رایانه در نزدیکی شهر ساحلی انگرا دوس رایز^۳ است، کامیاب‌ترین نوه‌های زی‌کابو هستند. پدرشان، وندرلی^۴، پسر بزرگ‌تری کابو بود که در بچگی آن‌ها و مادرشان را رها کرده بود. وندرلی یک کار ثابت به‌عنوان راننده بانک مسکن ملی برزیل (BNH) داشت. او دستمزد خوبی دریافت می‌کرد و از مزایای خدمات اجتماعی بسیار خوبی برخوردار بود ولی هرگز فرزندانش را آن‌طور که باید پشتیبانی نکرده بود و به‌ندرت به آن‌ها سر می‌زد. مادر و مادر بزرگشان با از خودگذشتگی بسیار، آن‌ها را بزرگ کردند و هردوی آن‌ها را برای رفتن به مدرسه غیردولتی، راه‌یابی به دانشگاه و کار حرفه‌ای یاری کردند.

مادرشان خانه‌دار است و هرگز دبستان را به پایان نرساند. او برای کسب درآمد یک تولد می‌پخت. آن‌ها در فاولا نبودند بلکه در حومه کم‌درآمدنشین مادوریرا^۵ زندگی می‌کردند. هنگامی پدر و مادر پاتی ازدواج کردند، مادرش نپذیرفت که به نوابزلیلیا برود، بنابراین وندرلی با خانواده همسرش به آنجا جابجا شد. هنگامی که آن‌ها بچه بودند به یک خانه بزرگ‌تر در پاسینسیا^۶ رفتند که هنوز مادر پاتی آنجا زندگی می‌کند.

عموی پاتی، وانی^۶، پسر دوم زی کابو، برای او و ماریو مانند یک پدر بود. او در سال ۲۰۰۷ بر اثر بیماری قلبی درگذشت، مرگی که اگر درمان پزشکی بهتری می‌داشت، شاید رخ نمی‌داد.

پاتی با نامزدش زندگی می‌کرد که کار خوبی در منابع انسانی دارد و دستمزد درخوری می‌گیرد. او گفت:

"ما اکنون اجاره‌نشین هستیم ولی در اندیشه خریدن یک آپارتمان در نزدیکی جایی که اکنون زندگی می‌کنیم، در همین خیابان بالایی هستیم. ما تصمیم نداریم که بچه‌دار شویم. زمان زیادی طول کشید تا

1. Mario
2. Angra dos Reis
3. Wanderley
4. Madureira
5. Paciencia
6. Waney

به اینجا رسیدیم. ما می‌خواهیم از زندگی خود لذت ببریم، نه اینکه تا دم مرگ کار کنیم.

پدربزرگم، خانه‌اش را در بهترین بخش نوابزلیلیا فروخت و پول فروش خانه‌اش را میان فرزندانش بخش کرد. او با مانده آن، همه چیز را از نو آغاز کرد و یک خانه تازه در منطقه‌ای با دسترسی کم و بسیار ترسناک در نوابزلیلیا ساخت؛ پس از آن فروشندگان مواد مخدر با خشونت او را در خیابان و در جلوی خانه خودش آزار دادند تا آنجا را رها کند... چیزی که او همیشه درباره آن فکر می‌کرد، بهبود وضع مردم و نگهداری از فرزندانش بود. این او را کامیاب نکرد و اکنون برای خودش چیزی ندارد و من برای سلامتی او نگران هستم. من به او گفتم که هرگاه به هر چیزی نیاز داشت به من زنگ بزند ولی فکر نمی‌کنم این کار را بکند. او دوست ندارد از کسی یاری بخواهد... او فردی بسیار آزاده است.^۱

پاتی با پافشاری هزینه شام را پرداخت و سپس با هم تاکسی گرفتیم و آن را نیز حساب کرد و به آپارتمان من برگشتیم. او با من آمد چون نگران بود که به دردسر بیفتم و از آنجا که نزدیک نیمه شب بود که گفتگوی ما پایان یافت، گمان می‌کرد که خطرناک است که من تنها به‌سوی خانه برگردم. گرچه این نگرانی از مهربانی او در برابر من به‌عنوان یک دیدارکننده (و دوست پدربزرگش) بود اما بخش بیشتر آن برآمده از ترس نهادینه شده خشونت بود که شکافی میان زندگی کنونی او و زندگی پدربزرگش درست کرده است. همچنین این واقعیت که او هیچ‌گاه زی کابو را برای دیدن نامزدش به آپارتمانش در کوپاکابانا دعوت نکرده است نشان می‌دهد که هنوز در ذهن او ناامنی زندگی در حاشیه زدوده نشده است.

در ۵ ژانویه سال ۲۰۰۹، پاتریشیا یک ایمیل برای من فرستاد که نوشته بود به‌تازگی کاری را در حسابرسی سیستم‌های داخلی دانشگاه غیردولتی استاشیو دسا^۱ که مانند یک شرکت بزرگ بود آغاز کرده است. او هیجان‌زده است چون این زمینه و موضوع پایان‌نامه ارشد او بود. او برنامه‌ریزی کرده است که اگر در این کار بماند، آپارتمان را تا پایان سال ۲۰۰۹ خریداری کند.

1. Estacio de Sa

کوچک در یکی از پروژه‌های مسکن کویتونگو^۱ و گواپور^۲ در آن سوی تپه جابجا شدند. این پروژه‌ها از ده‌ها آپارتمان پنج طبقه بدون آسانسور و یکسان در بخش‌های ناپسند شهر برپاشده بود که ارزش زمین آن بسیار پایین بود. هنگامی که نیلتون و نیوسا به آپارتمان گواپور رفتند، ساخت دیوارهای ساختمان به پایان نرسیده بود، درون آپارتمان‌ها؛ حتی حمام در نداشت، کف، بتن سیمان بود و با کلید ورودی یک آپارتمان، می‌شد همه آپارتمان‌های دیگر را باز کرد.

همین‌که نیلتون از فاولا رفت، کاری در پلیس نظامی پیدا کرد، درحالی‌که پیش‌تر بارها در یافتن این کار ناکام مانده بود. نیوسا روزانه در کارخانه دوزندگی کار می‌کرد و پایان هفته و بعدازظهرها در خانه دوزندگی می‌کرد. هشت سال پس‌از آن بچه‌دار شدند. سابرینا^۳ در سال ۱۹۷۸ زاده شد و خواهر کوچک‌ترش، سامیلا^۴، پنج سال پس از او چشم به جهان گشود. آپارتمان با یک اتاق خواب، بسیار برایشان کوچک بود، بنابراین نیلتون آن را فروخت و با پول آن خانه‌ای در زمینی نزدیک همان مجتمع آپارتمانی بنا کرد. او خانه‌ای جادار در دو طبقه با یک پشت‌بام باز ساخت و در زمان کمی چندین تن از آشنایان در کنار او خانه‌هایی را ساختند. سرانجام، آن‌ها جایی امن را برای خانواده با سه پارکینگ و دروازه‌های آهنی قفل‌دار ساختند. نیلتون و نیوسا تصمیم گرفتند که خانواده خود را گسترش ندهند و تنها همین دو فرزند را داشته باشند تا بتوانند برای آن‌ها همه امکانات را فراهم کنند. من در سال ۱۹۹۳ آن‌ها را دوباره دیدم که سابرینا ۱۵ ساله بود. آن‌ها برای زادروزش یک رایانه رومیزی خریده بودند. ما همگی به اتاق او در طبقه بالا رفتیم که در آنجا او روی چهارپایه میز آرایش سرخابی‌رنگش که پوشش توری دست‌بافتی داشت نشسته بود، آن‌ها با حس غرور و شور او را به من نشان دادند. هنگامی که نیلتون گفت که او چون نمی‌خواهد دخترش با پسری پیوند داشته باشد، سابرینا را از به‌کارگیری اینترنت باز داشته است، به این فکر کردم

امروزه، نوایزلیلیا، سواره تنها ۴۵ دقیقه از کوپاکابانا دور است ولی این دوری برای پاتریشیا سه نسل است. همه نوه‌های کسانی که من در پژوهش آغازین در سال ۱۹۶۹ با آن‌ها دیدار کردم، مانند پاتریشیا از فاولا جابجا نشده بودند. به‌راستی، کامیابی‌های او یک نمونه جدا بود. بیشتر از نیمی از نوه‌ها اکنون هیچ کاری ندارند و بیش از یک سوم از آن‌ها هنوز هم در فاولاها زندگی می‌کنند (اگر کسانی که در مجتمع‌ها هم زندگی می‌کنند را نیز به حساب آوریم این اندازه به نیم می‌رسد).

داستان سابرینا: از کاتاکومبا^۵ تا مجتمع تولیمبو^۶

پدر بزرگ و مادر بزرگ سابرینا نیز مانند زی‌کابو به ریو مهاجرت کردند، با وجود برخی مزیت‌ها برای کسانی که پدر و مادرشان زاده فاولاها بود اما سابرینا چندان خوش شانس نبوده است. پدرش نیلتون در سال ۱۹۴۳ در فاولای کاتاکومبا چشم به جهان گشود که در دامنه تپه‌های لاگوا رودریگو فریتاس^۲ در نزدیکی کوپاکابانا است. از همان بچگی روشن بود که بسیار باهوش است و پدر و مادرش او را به یک مدرسه غیردولتی فرستادند. هنگامی که نیلتون را دیدم و به پرسش‌های من پاسخ داد، به‌زودی ارزش این پژوهش را دریافت و خواست که من را یاری کند. او بیکار بود و زمان موردنیاز برای کار با من را داشت و همیشه یک گام از من جلوتر بود. او دوست نزدیک مارگاریتا^۴ بود که با او زندگی کرده بودم و هر دو آن‌ها برای فهم مشاهده‌ها به من کمک می‌کردند و من را با گروه‌های اجتماعی آشنا می‌کردند و در سفرهای پایان هفته به جزیره پاکویتا^۵ نیز همراه من بودند.

نیلتون درست پیش از ویرانی کاتاکومبا در سال ۱۹۷۰ با همسرش نیوسا آشنا شد. آن‌ها نیز مانند دیگر ساکنان کاتاکومبا به آپارتمانی

1. catacumba
2. To limbo
3. Lagoa Rodrigo Freitas
4. Margarida
5. Island of Paqueta
6. Neusa

1. Quitungo
2. Guaporé
3. Sabrina
4. Samela

که چگونه در آن اتاق خواب، آینده و گذشته درگیر شده‌اند. انگیزه‌های فراوانی برای پدرومادرها در آرمپ و آبرانتهس^۱ برای مخالفت با آموختن، خواندن و نوشتن فرزندانشان بود. من واپسین بار در سال ۲۰۰۸ با سابرینا گفتگو کردم که سی ساله بود و ازدواج کرده بود، بچه نداشت و بیکار بود. او برای یافتن کار بسیار جستجو کرده بود و پیوسته به مصاحبه‌های کاری می‌رفت ولی سرخورده بود. او شش سال پیش تحصیل را در دانشگاه استاشیو دسا آغاز کرد که یکی از سه دانشگاه بزرگ غیردولتی برزیل بود. برحسب تصادف این همان جایی است که پاتی حسابرس سیستم‌های داخلی آنجا است.

سابرینا می‌خواست وکیل شود. او دانشجوی خوبی بود ولی در سال دوم دانشگاه، هنگامی که پس از کلاس به دنبال اتوبوس می‌دوید، افتاد و مچ پایش شکست. او بیمه درمانی نداشت، از این رو او به بیمارستان دولتی رفت. او دو ماه را با پای گچ گرفته گذراند و چندین ماه نیز با چوب‌دستی راه می‌رفت ولی شکستگی پای او به درستی بهبود نیافت. هنگامی پدرومادرش او را به پزشک خصوصی بردند، به آن‌ها گفت که جراحی به خوبی انجام نشده است و عوارض آن شاید ادامه داشته باشد. از آنجا که او نمی‌توانست از پله‌های اتوبوس بالا و پایین برود و این تنها گزینه او برای رفتن به دانشگاه بود، ناچار شد که مرخصی بگیرد.

خانواده از پس هزینه درمان او نزد پزشک خصوصی بر نمی‌آمد. براین اساس سابرینا کار بازاریابی از راه دور را برای یک شرکت آغاز کرد. چون او را به عنوان یک کارمند رسمی استخدام نکردند، بنابراین دستمزد بسیار اندکی دریافت می‌کرد و هیچ‌گونه مزایا یا حمایت تضمین‌شده قانون کار را دریافت نمی‌کرد. او شش روز هفته و هر روز ۱۰ تا ۱۲ ساعت کار می‌کرد و هنگامی که او و همکارانش خواستار حقوق خود می‌شدند به آن‌ها می‌گفتند که اگر از کارشان ناخرسندند، می‌توانند کار را رها کنند.

پس از سه سال، سابرینا بر اثر به‌کارگیری بیپایه هدفن، شنوایی یک گوشش را از دست داد. با وجود اینکه در ۲-۳ سالی که در آنجا کار می‌کرد برنده جوایز فروش شده بود ولی به سادگی برکنار شد.

1. Abrantes

نامزد سابرینا که با او در کلاس‌های شبانه در دانشگاه آشنا شده بود، در یونیانکو، یکی از بانک‌های اصلی برزیل، کار می‌کرد. او به سابرینا کمک کرد که کار موقتی در بخش بانکداری الکترونیکی یونیانکو پیدا کند. بانک برای پرداخت نکردن هزینه‌های دستمزد تمام وقت و مزایا، او را برای کمتر از یک سال نگه داشت و سپس کسی دیگر را استخدام کرد. با پافشاری نامزدش آن‌ها در سال ۲۰۰۴ ازدواج کردند. آن‌ها نمی‌توانستند یک آپارتمان بخرند، از این رو آپارتمانی را نزدیک گوآپور^۱ اجاره کردند. شوهر سابرینا برای درآمد بیشتر، شغل دومی را به عنوان تبلیغ یک ساندویچی در پیاده‌رو پیشه کرد.

سابرینا به من گفت، "من شوهرم را کم می‌بینم، چون او دو شغل دارد و برای پیشرفت زندگی‌مان مجبور است کار کند. خانه ما در مکان امنی نیست، من می‌ترسم که در آپارتمان تنها بمانم. از این رو هنگامی که او خانه نیست من به خانه پدرومادرم می‌روم. مادرم هم از تنها ماندن در خانه می‌ترسد، بنابراین برای او هم خوب است. پدرم که به عنوان نگهبان شب مشغول کار بود اکنون بازنشسته شده است و به پول بیشتری نیاز داشت و هم‌اکنون او یک فروشنده دوره‌گرد است و همیشه از اینجا دور است."

آغاز امیدوارانه سابرینا برای وکیل شدن، همانند استخوان پای او شکننده بود و به راحتی شکسته شد. خانواده‌اش از فاولا و از مسکن عمومی جابجا شدند و او اکنون در یک آپارتمان اجاره‌ای قانونی در شهر زندگی می‌کند ولی رؤیای وکیل شدنش با یک رخداد از هم پاشیده بود.

این داستان‌ها، پیرامون بسیاری از جستارهایی بنیادین است که من در ادامه بررسی خواهم کرد. هر دو با مهاجرت خانواده از درون برزیل به ریودوژانیرو آغاز کردند، روندی که در درازای دوره این پژوهش از یک جهان روستایی به سوی یک جهان بیشتر شهری گردش کرده است. هر دو داستان، نشان‌دهنده پیشرفت‌های روشنی از نسل‌هایی است که بهبود در سطوح آموزش و استانداردهای زندگی و انجام نقش حیاتی

1. Guaporé

و انتظارات مردم از زندگی روزانه؛ و ارزشمندی شغل به‌عنوان راهگشایی برای آینده آن‌ها.

زمان، فضا، دگرگونی

این کتاب بر پایه چهل سال پژوهش نوشته شده است که همگام با بزرگ‌ترین دگرگونی جمعیت در تاریخ بشر، دگرگونی به یک جهان شهری است. صدسال پیش، تنها ده درصد مردم جهان در شهرها زندگی می‌کردند؛ اکنون به بیش از ۵۰ درصد رسیده است و تا سال ۲۰۵۰ پیش‌بینی شده است که به ۷۵ درصد برسد. کمابیش همه این رشد شهری در شهرهای جنوب جهان (آسیا، آفریقا، آمریکای لاتین) خواهد بود و بیشتر این جمعیت در "سکونتگاه‌های غیررسمی"، آلونک‌ها و زورآبادهایی مانند نوابزلیلیای زی کابو و کاتاکومبای نیلتون خواهد بود. این محله‌ها تدریجی و به دست ساکنان در زمین‌های بایر و یا نامطلوب و بدون رعایت هنجارها، استانداردها و ضوابط منطقه‌بندی "شهر رسمی" ساخته می‌شوند ولی بخش جدایی‌ناپذیری از اقتصاد، جامعه و سیاست شهری هستند. در بسیاری از موارد و به دلایل فراوانی مانند بوروکراسی نادرست و فرایند مجوزدهی منسوخ، این سکونتگاه‌ها نه استثنای بلکه به نرم بسیاری از شهرها بدل شده‌اند.

به‌طور کلی باوجود چند دهه مداخله سیاست‌های محلی، استانی و ملی، مؤسسات مالی بین‌المللی و سازمان‌های غیرانتفاعی و گروه‌های اجتماع‌محور، رشد سکونتگاه‌های غیررسمی از رشد شهرها پیشی گرفته است. سکونتگاه‌های نو پرشتاب‌تر از محله‌های پیشین ارتقا یافته‌اند و یا به شبکه‌های خدمات شهری پیوسته‌اند.^۱

پیامد محرومیت یک میلیارد تهیدست شهری از حقوق کامل شهروندی در شهرهای که محل زندگی آن‌ها، به بی‌بهره شدن شهرها از سرمایه فکری این مردم و ظرفیت‌های حل مسئله و همچنین بی‌بهره شدن از شمار فراوانی از تولیدکنندگان، مصرف‌کنندگان و شهروندان شهرانجامیده

شغل در این پیشرفت را داشته‌اند و هر دو پیکاری برای "جنته شدن"^۱ (به معنای واقعی کلمه دگرگون شدن به یک فرد، حرکت از نامرئی بودن به مرئی شدن یا از یک آدم هیچ‌کاره به یک آدم ارجمند دگرگون شدن) را داشته‌اند. با اینکه داشتن تحصیلات دانشگاهی سابرینا را در ۸ درصد فرزندان موفق این پژوهش قرار می‌داد^۲ ولی جنته به حساب نمی‌آید و شمار اندک دیگری مانند پاتریشیا که به نظر می‌رسد به جایی رسیده اند، همیشه نگران جایگاه نامطمئن خود هستند.

این دو نوشته کوتاه همچنین یک افزایش خشونت و به‌ویژه خشونت مرگبار را برای مردم و جاهایی که من در چهل سال گذشته بررسی کردم، نشان می‌دهد. راه‌یابی مواد افیونی و جنگ افزار به فاولاها، از میانه دهه ۱۹۸۰ آغاز شد و سطوح بالایی از آدمکشی در فاولاها و شهر فضایی از ترس را شکل داده است. گروه‌های رقیب مواد مخدر که جنگ افزاری به‌مراتب پیچیده‌تر از جنگ افزار پلیس دارند، از فاولاها برای دادوستد مواد بهره می‌گیرند. در داستان زی کابو خواهیم دید که این ترس همراه با خشونت در پیرامون خانه و در خیابان محل زندگی، وی را ناچار به رفتن از نوابزلیلیا کرد؛ ترس در پافشاری پاتریشیا در همراه شدن با من پس از شام با تاکسی تا هتل؛ گذاشتن دروازه‌های آهنی قفل‌دار برای ساختمان برای نگاهبانی از خانواده نیلتون در گوآپور؛ و ترس تنها ماندن سابرینا در خانه نمایان است. ترس از خشونت به پایین تپه فاولاها رسیده است و به زندگی روزانه حتی در محله‌های رده یک کوپاکابانا و ایپانما رخنه کرده است. مردم نه تنها در شب با حس پریشانی از خیابان‌ها گذر می‌کردند، بلکه حتی راننده‌ها هم از یورش به هنگام ایستادن پشت چراغ راهنمایی بیم دارند، به طوری که گذشتن از چراغ قرمز میان ساعات ده شب تا شش بامداد قانونی و آزاد شده است. گفتگو کردن با فرزندان و نوه‌های شرکت‌کننده در پژوهش آغازین چندین نکته دیگر را آشکار ساخت: بدبینی سیاسی جوانان تحصیل‌کرده؛ تأثیر استانداردهای مصرف جهانی در شکل‌گیری نیازها، خواسته‌ها، گرایش‌ها

1. Become Gente

۲. ۴ درصد آن‌ها پاره‌ای از درس‌های دانشگاه را کامل کرده‌اند و ۴ درصد دیگر فرزندان مدرک دانشگاهی را دریافت کرده‌اند.

1. Encyclopaedia Britannica Online, s.v. "Brazil," www.britannica.com/EBchecked/topic/78101/Brazil (accessed June 24, 2008).



تصویر ۳. هر شهر جهان سوم یک شهر جهان اول در خود دارد و هر شهر جهان اول یک شهر جهان سوم دارد. (کولاز برای پروژه ابر شهرها به دست استفان هاورانیک، ۱۹۹۰).

شهر جهان سوم، یک شهر جهان اول با دارایی، فناوری، مد و فرهنگ بالا وجود دارد. پرسش این است که چگونه این دو جهان برای آفریدن یک شهر گوناگون، پرجنب و جوش و همساز با همدیگر کار کنند.

دانستن چگونگی محرومیت مردم تهیدست ریو، به دریافت بهتر پویایی فقر شهری، همچنین پویایی پیشرفت شهری کمک می‌کند. پژوهش‌های بسیاری در این راستا انجام شده است و کتاب‌های برجسته بسیار نوشته شده است ولی هنوز افسانه برپا کردن یک شهر فراگیر و دربرگیرنده "با آزادی و عدالت برای همه" ناگشوده مانده است.

این کتاب برآیند چهاردهه پژوهش دنباله‌دار درباره مردمانی است که کشش ریودوژانیرو آن‌ها را به سوی خود کشید و خانه‌هایشان را در جاهایی ساختند که طبقه سرآمد شهری آن را رها کرده بود. با پیگیری سرگذشت زندگی کسانی که من در آغاز کار در سال ۱۹۶۸ در فاولاهای ریو با آن‌ها گفتگو کردم، کوشش کرده‌ام که از چشم‌انداز زمانی و لحظه‌ای فراتر بروم و رشته‌های پیونددهنده دگرگونی‌ها در گذر زمان و مکان را ببینم. از راه گفتگو

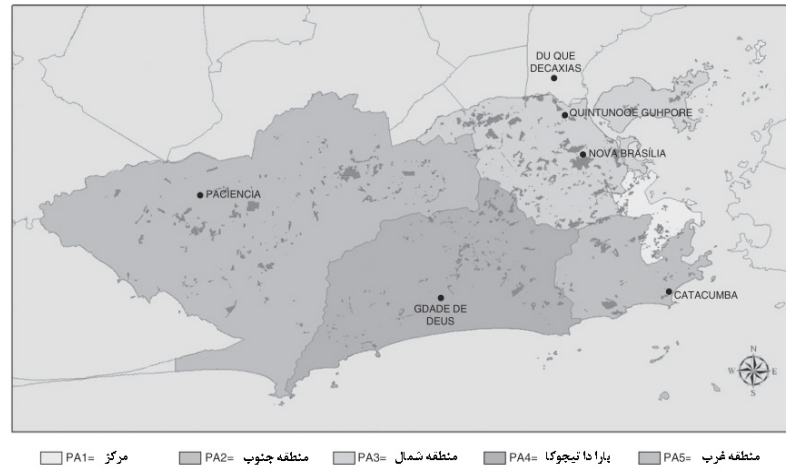
است. به حاشیه رانده شدن چهارتن از هر دهه شهرنشین در جهان جنوب، پیامدهای منفی را برای امنیت فردی و پایداری محیط زیست در پی دارد که گستره آن فراتر از شهر یا منطقه کلان‌شهر است. نابرابری بالای پیوند خورده با خشونت همه‌گیر، نشاط و اعتماد مورد نیاز برای حفظ قرارداد اجتماعی درست را کاهش داده است.

پسرفت تهیدستان شهری به سکونت در حاشیه‌ها، مانند مرداب‌ها، جاهای دفن زباله، گورستان‌ها، دامنه تپه‌های سنگلاخی و یا مکان کارخانه‌ها و ساختمان‌های اداری رها شده، اکوسیستم شهری را آسیب‌پذیرتر کرده است. هر جا که برای مردم کم‌درآمد روبه رشد تدبیری نشده و بستر برای هزاران تازه وارد آماده نشده، سکونتگاه‌ها به مناطق بحرانی محیط‌زیستی مانند بستر رودخانه، آبگیرها، درون جنگل حفاظت‌شده و کنار برکه‌های جزر و مد گسترش یافته‌اند. هنگامی که این شمار فراوان مردم جایگاه‌های درخور برای ساخت مسکن و دسترسی به آب شهری و بهداشت ندارند، آلودگی رودخانه‌ها، آبگیرها و تالاب‌ها به دست آدمی گریزناپذیر است.

در پیکار ناامیدکننده‌ای برای تبدیل شدن به "شهری جهانی"، با همه تسهیلات فناوریانه و شیوه زندگی مورد نیاز برای رقابت سرمایه‌گذاری در مکان‌های کسب و کار و ورود به جامعه اطلاعاتی، فقر خود بزه پنداشته شده و نابرابری نادیده انگاشته می‌شود. با این وجود آینده این شهرها به این بستگی دارد که چگونه با این زمینه آسیب‌پذیر و شرایط قرار گرفته در آن برخورد شود. نبود نیروی کار تحصیل کرده، آب آشامیدنی سالم، برق همیشگی و یا فضای باز، شاید بازدارنده سرمایه‌گذاری شود ولی ترس از کشته شدن در مسیر کار یا آسیب به بچه‌ها در راه بازگشت از مدرسه نگرانی بسیار بزرگ‌تری است.

بازتاب پیکره این چالش‌های شهرهای جنوب می‌تواند در شهرهای شمال نیز نمایان شود. تصویر ۳، به عنوان یک تصویر کولاز نمایانگر آن است که درون هر شهر جهان اول، یک شهر جهان سوم با مرگ و میر نوزادان بالا، سوء تغذیه، بیکاری، بی‌خانمانی و بیماری‌های واگیردار است و درون هر

۱. Tide Pools: استخرهای جزرومدی مناطقی بر روی سنگ اقیانوس هستند که با آب دریا پرمی‌شود. (مترجمان)



تصویر ۴. مناطق ریودوژانیرو (مناطق برنامه‌ریزی) با گستره‌های پژوهش. (با اجازه از موسسه Perreira Passos, 2008).

بیشتر، ۳۱،۷ نفر در هر کیلومتر مربع است (این تنها مربوط به نوا برازیلیا در سال ۱۹۶۸ بود).^۱ من در هر کدام از این سه منطقه، شش ماه زندگی کردم. در کاتاکومبا، در یکی از کلبه‌های چوبی^۲ با مارگاریتا، (خدمتکاری که در کوپاکابانا کار می‌کرد)، برادرش و دو فرزندش زندگی کردم (تصویر ۵). هنگامی در سال ۱۹۷۳ به آنجا برگشتم آن‌ها به یک آپارتمان در پروژه مسکن عمومی به نام کویتونگو جابجا شده بودند (تصویر ۶). از میان دانشجویان، گروهی را برای کار میدانی برگزیده و برای آن‌ها در دوره‌هایی روش پژوهش را آموزش دادم و آن‌ها را به نهاد مدیریت شهری برزیل و بنیاد گیتولیو وارگاس^۳ معرفی کردم. ما روی هم‌رفته با ۷۵۰ نفر گفتگو کردیم. در هر بخش، نمونه تصادفی را از میان ۲۰۰ زن و مرد در گروه‌های سنی ۱۶ تا ۶۵ سال گزینش کردم و یک نمونه راهنمای ۵۰ نفری را به‌عنوان رهبران سازمان‌های اجتماع‌محور برگزیدم که به‌عنوان یک رهبر

با فرزندان و نوه‌های مصاحبه‌شوندگان آغازین، من به دنبال پاسخ به پرسش‌های جابجایی میان نسلی فقر هستم و با نگاه نوبه ترکیب جمعیتی کنونی از سه محله نمونه پژوهش، کوشش کرده‌ام تا دریابم که دگرگونی این محله‌ها چگونه بوده است و آیا شکاف میان آن‌ها و شهر کاهش یافته است یا بیش‌تر شده است.

پژوهش نخستین

سه فاولایی که برای پژوهش نخستین در سال ۱۹۶۹-۶۸ برگزیده بودم در سه بخش ریودوژانیرو و در جاهایی بود که مردمان تهیدست می‌توانستند در آنجا زندگی کنند: ۱- کاتاکومبا، فاولایی بر روی یک تپه شیب‌دار در بخش ثروتمند جنوب؛ ۲- نوا برازیلیا، فاولایی در زنجیره تپه‌های کم شیب در بخش شمال صنعتی؛ و ۳- دوکو د کاسیاس^۱، با شهرداری جدا، در جایی هموارتر، در مرز شمالی شهر ریو کنار تالابی شناخته‌شده بانام بایکسادا فلومیننسه^۲ (زمین‌های پست از ایالت ریو)، بود که در آنجا سه فاولا و پنج تفکیک بدون خدمات به نام "لوتیامنتوها"^۳ را بررسی کردم (تصویر ۴ جایگاه‌های این سه بخش را نشان می‌دهد).

شکل‌گیری هر سکونتگاه از الگوی گسترش ریو از مرکز به سوی بیرون پیروی کرده است: کاتاکومبا در سال ۱۹۴۰ سکونتگاه شد (اگرچه چند خانه از سال ۱۹۳۰ در آنجا بوده است)؛ نوا برازیلیا در سال ۱۹۵۰؛ و فاولای کاسیاس در سال ۱۹۶۰ به وجود آمدند. تراکم آن‌ها پیوند وارونه با دیرینگی آن‌ها و نزدیکی به مرکز داشت. در زمان پژوهش، کاتاکومبا ۱۱۰ هزار نفر (همه فاولا تنها یک کیلومتر مربع پهنا داشت)؛ نوا برازیلیا ۳۴ هزار نفر و کاسیاس ۱۴۰۰ نفر در هر کیلومتر مربع تراکم داشتند و تراکم آن‌ها از مرکز به سوی بیرون کاهش یافته است. روی هم‌رفته شهر کاسیاس که ۴۴۲ کیلومتر مربع گستره داشت تنها ۶۰۰ هزار نفر جمعیت داشت.

برای تراکم امروزه در شهر ریو بالای ۴،۷ نفر در هر کیلومتر مربع در نظر گرفته شده است، درحالی‌که تراکم در فاولاهای ریو نزدیک به ۱۰ برابر

1. Duque de Caxias
2. Baixada Fluminense
3. Loteamentos

1. Ministério do Planejamento, Orçamento e Gestão, and Instituto Brasileiro de Geografia e Estatística (2000).

2. Barracos

3. Getulio Vargas Foundation



تصویر ۵. دیدار دوباره با مارگاریتا و همسرش در سال ۱۹۷۳ در مجموعه کویتونگو، جایی که سه سال پیش، پس از تخریب کاتاکومبا به آنجا رانده شدند. او عکس پولارویدی که من از خانواده‌اش گرفته‌ام را در دست دارد.



تصویر ۶. نمای نزدیک از فاوالای کاتاکومبا در سال ۱۹۶۸، کلبه‌ای که در آن با مارگاریتا، دو فرزندش و برادرش زندگی کردم.

مرجع^۱ برای دیگران شناخته شده بودند.^۲ در سراسر این کتاب به این دو گروه همچون نمونه تصادفی و راهنما مراجعه کرده‌ام. هدف من مقایسه مسیر زندگی ساکنان عادی در برابر "بهترین‌های فاولا"^۳ بود که اینان بیشتر مرد، مسن و با پوست روشن بودند و تحصیلات بهتری و درآمد بالاتر داشتند.^۴ برای هر دو نمونه یک ابزار پیمایشی تفصیلی را به کار گرفتیم که دربرگیرنده ماتریس تاریخچه زندگی سال به سال بود که دگرگونی‌های پیشینه سکونت، شغلی، تحصیلات و پیشینه خانوادگی را از هنگام تولد هر فرد تا هنگام گفتگو دنبال می‌کرد.^۵ نتایج را با ده‌ها مصاحبه آزاد، مصاحبه‌های زمینه‌ای بازسازی تاریخچه محله و داده‌های سرشماری موجود، نقشه‌ها، مدارک و گزارش تطبیق دادم.^۶

افسانه حاشیه‌نشینی

یافته‌های این پژوهش چارچوب بنیادی کتاب "افسانه حاشیه‌نشینی: فقر شهری و سیاست‌ها در ریودوژانیرو (۱۹۷۶)" را دگرگون کرد.^۷ این کتاب نقدی بر نگرش رایج به تهیدستان شهری و سکونتگاه‌های نابسامان آن‌ها بود.^۸ در

1. Opinion Leader

۲. این در دو گام انجام شد: (۱) گزینش خانوارها با به‌کارگیری جدول اعداد تصادفی، پس از نقشه‌برداری و شماره‌گذاری هر خانوار و سپس (۲) گزینش افراد به گونه سیستماتیک (۱ در هر ۲/۵) از یک فهرست در حال اجرا از هر عضو خانوار بین ۱۶ و ۶۵ سال. به این ترتیب، به جای نتیجه‌گیری از نمونه‌ای از خانوارها، من توانستم یک نمونه تصادفی از ساکنان جوامع به دست آورم. در برخی از خانوارها بیش از یک نفر در نمونه و در برخی کسی قرار نداشت.

3. Favela Elite

۴. ایده "بهترین" نمونه، از کار من با پروفیسور فرانک بونیلا (Frank Bonilla) در موسسه فناوری ماساچوست (MIT) الهام گرفته شده که او سرپرست یک پژوهش گسترده در ونزوئلا و خلق یک شبیه‌ساز بود که می‌تواند سناریوهای آینده را نمایش دهد.

۵. ماتریس تاریخچه زندگی از پژوهش جورج بالان (Jorge Balan)، هارلی براونینگ (Harley Browning)، الیزابت ژلین (Elizabeth Jelin) و لی لیتزler (Lee Litzler) (۱۹۶۹) در مونتری مکزیک الهام گرفته شد.

۶. برای روشننگری‌های کامل درباره این روش به J. Perlman (1974) مراجعه کنید.

۷. Janice E. Perlman (1974b); این کتاب در آن سال برنده جایزه C. Wright Mills شد؛ در سائوپائولو برزیل در سال ۱۹۷۷ به زبان پرتغالی به دست Editora Paz e Terra و کتاب کاغذی (paperback) آن در سال ۱۹۷۷ در ایالات متحده آمریکا منتشر شد.

۸. همان‌گونه که خاویر آویرو (Javier Auyero) (۱۹۹۷)، ۱۲-۵۰۸، می‌گوید "تقریباً سه دهه پیش، گروهی از جامعه‌شناسان درباره تشدید حاشیه‌نشینی شهر که یکی از ریشه‌ای‌ترین و بحث‌برانگیزترین مباحث در علوم اجتماعی در آمریکای لاتین شد، باهم به بحث پرداختند. آن‌ها با یک دیدگاه ساختاری-تاریخی

متون توسعه، مهاجران روستایی، به‌عنوان ناسازگار با زندگی شهری و از این رو مسئول تهیدستی خود و ناکامی در راه یافتن به کار و بازار مسکن رسمی نگریسته می‌شدند. زورآبادها همچون زخمی چرکین بر بدنه زیبای شهر، کمین‌گاه‌های جرم و تبه‌کاری و زمینه‌های پرورش خشونت، هرزگی، فروپاشی خانواده و نابسامانی اجتماعی دیده می‌شدند. این که دوگانگی وضعیت فقرا و ثروت پیرامون آن‌ها از ساکنان زورآبادها شورشگرانی خشمگین بسازد، هراسی برای راست و امیدی برای چپ شده بود.^۱ جامعه به جای اینکه زورآبادها را به‌عنوان بخشی از جامعه شهری به حساب آورد، به‌طور گسترده‌ای آن‌ها را "دیگری"^۲ می‌نامید و این انگ را دانشمندان علوم اجتماعی برای توجیه سیاست‌های رایج زدودن فاولا گسترش می‌دادند؛ از این رو حاشیه‌نشینی از توصیفی ساده فراتر رفت و نیرویی ایدیولوژیک و سرنوشت‌ساز شد.

در میانه دهه ۱۹۶۰، چندین نویسنده مانند جوز نون^۳، آنیبال کویچینو^۴، مانوئل کاستلز، فلوریستان فرناندز^۵ و فرناندو هنریکو کاردوسو، این دانش مرسوم را به چالش کشیدند. پژوهش‌های تجربی در شهرهای آمریکای لاتین مانند ریودوژانیرو، سالوادور^۶، سائو پائولو^۷، سنتیگو^۸، بوینوز ایریس^۹، لیما^{۱۰}، بوگوتا^{۱۱}، مکزیکوسیتی^{۱۲} و مونترای^{۱۳} پنداره حاشیه‌نشینی و

نئومارکسیستی، پنداره "حاشیه‌ای" را از گستره نظریه‌های نوسازی بازسازی کردند که بر نبود یکپارچگی گروه‌های اجتماعی ویژه در جامعه به دلیل ارزش‌ها، ادراک و الگوهای رفتاری آن‌ها متمرکز بود. گروه‌های حاشیه‌ای، با توجه به این رویکرد، ویژگی‌های روان‌شناختی و روانی-اجتماعی که برای بودن در جامعه امروزین نیاز است را ندارند. به نظر می‌رسد که حاشیه‌ای بودن فرآورده همزیستی باورها، ارزش‌ها، نگرش‌ها و رفتارهای پیشین و بیشتر سنتی "مرحله پیشرفت" است.

۱. اوان فرانتس فانون (Even Frantz Fanon)، در "بیچارگان زمین" (The Wretched of the Earth)، از "روستاییان بی‌خانمان بی‌هدف در پیرامون شهر" همچون یک منشأ آشکار برای ناآرامی‌های انقلابی یاد می‌کند. (Even Frantz Fanon (1965), 104)

2. Other
3. Jose Nun
4. Anibal Quijano
5. Florestan Fernandes
6. Salvador
7. Sao Paulo
8. Santiago
9. Buenos Aires
10. Lima
11. Bogotá
12. Mexico City
13. Monterrey

کلیشه‌های نادرست درباره فقر شهری را بی‌اعتبار ساختند. ویلیام مانگین^۱ و روبرت مورس^۲ هر یک مقاله‌های مروری را در این زمینه در میانه دهه ۱۹۶۰ و آغاز دهه ۱۹۷۰ چاپ کردند. این نوشتارها، همراه با کار من، نشان داد که پنداره حاشیه‌نشینی در گفتمان سیاست علمی و دانشگاهی برای سرزنش کردن قربانی به‌کار گرفته شده است. ما نشان دادیم که در نگرش و رفتار مردم ساکن در "اصلام" یک منطق و خردگرایی هست و ظرفیت و ارزش‌هایی در زورآبادهای آمریکای لاتین وجود دارد که کاستی‌ها، کمبودها و نابهنجاری‌های کلیشه‌ای را می‌پوشاند.

این بررسی نشان داد که ساکنان فاولاها برای جامعه "حاشیه‌ای" نیستند، چه بسا اگرچه به‌گونه‌ای بی‌تناسب اما در آن آمیخته‌اند. نهاده‌های آن‌ها فراوان و دستاوردهای آنان اندک بود. آن‌ها در حاشیه زندگی شهری نیستند و با کارکرد زندگی شهری بی‌ارتباط نیستند ولی در کنش در یک پیکره اجتماعی بسته، با محرومیت و بهره‌کشی روبرو و به "حاشیه" رانده شده‌اند. امیدوار بودم که با نشان دادن این‌که کلیشه‌های پوچ استفاده شده، توجیهی برای سیاست‌های ریشه‌کن کردن فاولا هستند، حق تصرف زمین به فاولاها داده شود و آن‌ها بتوانند مانند محله‌های کارگری پررونق رشد یابند و با شهر یکپارچه شوند.

در عمل مردم سندهای زمین را دریافت نکردند (با اینکه زدودن گسترده فاولاها در پایان دهه ۱۹۷۰ باز ایستاد)؛ فاولاها و جمعیت آن‌ها پرشتاب‌تر از دیگر جاهای شهر به رشد خود ادامه داد و با افزایش دادوستد مواد مخدر و خشونت در میانه دهه ۱۹۸۰، انگ ناهنجاری (و ترس از همسایگی با آن‌ها) بیش‌ازپیش فراگیر شد.

افزون بر این، دستاوردهای سیاست‌های گوناگون کاهش فقر نامیدکننده بود، شهر، استان و دولت‌های ملی و نهادهای چندجانبه نمی‌دانستند چه کنند. حتی هم‌زمان با بهسازی چند "اصلام"، اصلاح‌های تازه شکل می‌گرفت و یک حس خستگی از روند نمایان شد.

پس از گذشت سی سال بررسی دوباره همان افراد^۳ هیجان‌انگیز بود، این

1. William Mangin
2. Robert Morse

۳. من نمی‌توانم گزاره و اصطلاح کاملی را برای مصاحبه‌شوندگان آغازین بیابم. در برخی از جدول‌ها، من

بازگشت پس از سی سال: بررسی دوباره

در سال ۱۹۹۹، پس از سی سال برای آزمودن چگونگی پیدا کردن شرکت‌کنندگان پژوهش آغازین به ریورفتم. با همین هدف در سال ۲۰۰۰، یک گروه پژوهشی در ریو تشکیل دادم و کوشش کردم مکان هر یک از ۷۵۰ نفر شرکت‌کننده پژوهش اصلی را پیدا کنم.

کاتاکومبا که زمین با ارزشی داشت، در سال ۱۹۷۰ پاکسازی شده بود و ساکنان آن به مجتمع‌ها (بلوک‌های مسکن عمومی) جابجا شده بودند. نوابرازیلیا بخشی از مجموعه آلمان^۱ شده بود که از ۱۱ فاولا تشکیل شده که با توجه به خشونت بالای گروه‌های مواد مخدر و نبود برنامه‌های اجتماعی دولت، سرمایه‌گذاری در زیرساخت و حمایت از امنیت فردی محله‌ای، بدنام شده بود. فاولاهای کاسیاس به‌عنوان فقیرترین در میان همه نمونه‌های پژوهشی باقی‌مانده بود. دستاورد کسانی که تکه زمینی در تفکیک‌های بدون خدمات (لوتیامنتوها) خریده یا اجاره کرده بودند بهتر از همه مصاحبه شدگان اصلی بود. دومین گروه کسانی بودند که در کاتاکومبا بزرگ شده و در درازای زندگی از امتیاز پیوندها و شبکه‌های برپا شده بهره برده بودند.

فرایند یافتن افراد دشوار بود. یافتن جای کسی پس از سی سال به‌خودی خود کار دشواری است، اگر در فاولای بدون آدرس هم باشد و من نیز در هنگام پژوهش آغازین برای امنیت نام خانوادگی او را نوشته باشم، کار بسی دشوارتر می‌شود. با خشونتی که با افزایش قاچاق مواد در میانه دهه ۱۹۸۰ گسترش یافته بود، برای راه‌یابی به فاولاها نگرانی امنیتی فراوان داشتیم. برخی روزها با این‌که برای کار در محله‌ها برنامه‌ریزی کرده بودیم، می‌گفتند که بیرون آمدن بسیار هراس‌انگیز است، چون نبردی میان دو گروه قاچاق مواد یا میان پلیس و قاچاقچیان در جریان است.

از رویکردهای گوناگونی بهره بردیم و تا دو سال پس از آن به پیگیری‌های خود ادامه دادیم. پس از گرفتن مجوز راه‌یابی به محله‌ها، با در دست داشتن پوسترهای رنگی بزرگی که روی آن‌ها نوشته شده بود خواستار دیدار با کسانی هستیم که در پژوهش ۱۹۶۸ همکاری کرده‌اند، کار خود را آغاز

بررسی هم‌زمان سرگذشت آن‌ها و چگونگی و چرایی آنچه بر آن‌ها گذشته را نشان داد. فقر یک وضعیت ایستا نیست و آگاهی از پویایی فقر میان نسل‌ها در شهر بسیار اندک است. شمار اندکی پژوهش طولی در زمان روی آلودگی‌های شهری انجام شده است و شماری نیز اگر همان محله‌ها را بررسی کرده‌اند، افراد مورد بررسی در دو زمان یکی نبوده‌اند، بنابراین نتوانسته‌اند فرایند دگرگونی‌ها را نشان دهند.^۱ سازمان جغرافیا و آمار برزیل^۲، هر ده سال یک سرشماری ملی و هر سال یک پیمایش خانوار با نام بررسی ملی نمونه خانوار را انجام می‌دهد. اگرچه این برای بسیاری اهداف سودمند است ولی چون نمونه تصادفی هر سال تازه و متفاوت است، دنبال کردن دگرگونی شرایط همان مردم درگذر زمان شدنی نیست و به‌ندرت می‌توان فهمید که برای نسل‌های پسین چه پیش آمده است.^۳ تنها یک پژوهش پانلی و گروهی بر روی همان مردم، فرزندان و نوه‌های آن‌ها می‌تواند چگونگی کارگری الگوهای زمینه‌ای، نگرش‌ها، رفتار و بخت‌واقبال را در چیرگی بر محرومیت و زدایش فقر در یک اجتماع انسانی روشن کند.

از اختصار OLS برای مصاحبه شدگان آغازین؛ در برخی جاها نیز به گونه متداول از "شرکت‌کنندگان آغازین پژوهش"، نمونه اصلی "یا" پاسخ‌دهندگان" استفاده می‌کنم. من همه آن‌ها را برای کسانی که زمان خود را به من دادند و با پاسخ به پرسش‌های من و بازگو کردن داستان زندگی خود، به من اعتماد کردند، ناپجا، سنگین و بی‌ادبانه می‌دانم. با این حال، چون عبارتی که موردپسندم باشد را هنوز پیدا نکرده‌ام، از این رو من از این اصطلاح استفاده می‌کنم.

۱. پژوهش‌های پانلی فراوانند ولی شمار بسیار کمی از آن‌ها در آلودگی‌های شهری انجام شده است و این به دلیل کمابیش ناشدنی بودن شرایط برای چنین پژوهش‌هایی است. آدرس مشخص، ثبت اسناد و یا ثبت رسمی در "اصلام" وجود ندارد و مردم از نام مستعار استفاده می‌کنند بنابراین خیلی‌ها نام‌های یکسان دارند. انجام پژوهش درجایی که دیگران آن را سرزمین ممنوعه می‌دانند، هراس‌انگیز بود، امروزه با افزایش قاچاق مواد مخدر و خشونت میان گروه‌های قاچاقچیان و پلیس این ترس بیشتر شده است. با این شرایط تعجب‌آور نیست که کامل شدن این پژوهش سال‌ها به درازا کشیده است.

2. The Brazilian Institute of Geography and Statistics

۳. برخی از پژوهش‌ها از پانل‌های پروکسی برای بررسی جستارهای تحرک اجتماعی استفاده می‌کنند. آن‌ها کوشش می‌کنند که با به‌کارگیری داده‌های سرشماری به جای دنبال کردن افراد واقعی در درازای زمان گروه‌های همسان را خلق کنند. پژوهش‌های فوق‌العاده فرانسویس بوگوییگنون (Francois Bourguignon)، فرانسیسکو فریرا (Francisco Ferreira) و مارتا مندیز (Marta Menendez) (۲۰۰۳) در بانک جهانی و همچنین پژوهش سونیا روچا (Sonia Rocha) (۱۹۹۷) و ریکاردو پائو دباروس (Ricardo Paes de Barros)، ریکاردو هنریکس (Ricardo Henriques) و روسان مندونکا (Rosane Mendonca) (۲۰۰۱) در ریودوژانیرو را ببینید.

آفرو- برزیلی‌های سیاه‌پوست مانند کندومبله^۱، ماکومبا^۲ و زمین بازی‌های فوتبال می‌رفتیم.

بسیار درگیر "پاسخ‌های مثبت دروغین"^۳ شدیم: کسانی با همان نام و مکان که به‌راستی در پژوهش همکاری نکرده بودند ولی به یاد داشتند که آیا همکاری کرده بودند یا خیر. برای دوری از این دشواری، به پرسشنامه‌های

1. False positives



- 1. Condomble
- 2. Macumba

کردیم. روی پوستر عکسی از من از آن روزگار (که راهی برای به یاد آوردن من از سوی شرکت‌کنندگان) و تصویر جلد کتاب من به زبان برزیلی بود که آن را به بسیاری از شرکت‌کنندگان پژوهش داده بودم.

خوشبختانه، با چاپ خبر بازگشت من در روزنامه برای پیگیری پژوهش بر روی فاولاها، به برنامه نامدار تلویزیونی برزیل به نام فنتستیکو^۴ دعوت شدم و در این برنامه این مجال را یافتم تا به بینندگان فراوانی دسترسی یابم و از بینندگان درخواست کنم که اگر خود از مصاحبه‌شوندگان آغازین بوده‌اند یا کسی از آنان را می‌شناسند به من معرفی کنند. همچنین در برنامه‌های رادیویی پرآوازه و رادیوی محله سخن گفتم و در سرشناس‌ترین و پرخواننده‌ترین روزنامه‌ها در محله‌ها آگهی کردیم. ما همچنین در یک بعدازظهر یکشنبه با کرایه یک خودرو ون، با یک بلندگو (مانند مبارزات انتخاباتی) در پیرامون هریک از محله‌ها چرخیدیم و با اعلام یک مهمانی کباب در آن بعدازظهر مردم را برای یاری در جستجوی شرکت‌کنندگان پژوهش اصلی فراخواندیم.

هم‌زمان با آن کوشش‌های گوناگون و غیرمعمول، من جستجوی خود را برای پیوند با خانواده‌هایی که در هر فاولا با آن‌ها زندگی کرده بودم و دوستانی که در این سال‌ها پیوند خودم را با آن‌ها حفظ کرده بودم، آغاز کردم، برخی از آن‌ها و دوستان، همسایگان یا فرزندان آن‌ها می‌خواستند در این جستجو مرا یاری دهند، از این‌رو آن‌ها را آموزش داده و به کار گرفتم. در فرایند جستجوی هر کسی، نخستین گام این بود که به دنبال خانه او بگردیم. این واقعیت که بسیاری از خانه‌ها هیچ پلاک یا نشانی نداشتند این کار را دشوار و پیچیده می‌کرد و تا آنجا که اگر کوچک‌ترین نشانی نیز داشتیم، خیابان‌ها و پلاک‌ها مدت‌ها پیش دگرگون شده بودند. هنگامی که جای خانه پیدا می‌شد، بخت ما برای یافتن همان خانواده که هنوز آنجا باشد، پنجاه- پنجاه بود. اگر نبودند، می‌پرسیدیم که آیا کسی می‌داند آن خانواده کجا رفته‌اند یا چگونه می‌توان با دوست یا هریک از خویشاوندان آن‌ها تماس گرفت. به پاتوق‌های محلی، فروشگاه‌های گوشه و کنار، میخانه‌ها، سازمان‌های اجتماعی، کلیساها، مراکز مراسم آیینی

1. Fantástico

در جانبداری از پژوهش‌های میان‌نسلی

هنگامی که دوباره با همه شرکت‌کنندگان پژوهش آغازین گفتگو کردیم و دیدگاه، رفتار، دانش و زندگی آن‌ها را در سال‌های ۱۹۶۹ و ۲۰۰۱ باهم سنجش کردیم، با یک چالش پیچیده و سخت روبرو شدیم. از آنجایی که آن‌ها ۳۲ سال پیرتر شده بودند دشوار بود که بدانیم آیا دگرگونی‌های یافته شده از چرخه زندگی ناشی بود (بسیاری از آن‌ها با دستمزد بازنشستگی زندگی می‌کردند و دیگر در بازار کار نبودند) یا برآیند دگرگونی شرایط زمینه اجتماعی، سیاسی یا اقتصادی و یا برآیند یکپارچه شدن ساکنان فاولاها با بافت شهر بود. تنها با هم‌سنجی فرزندان آن‌ها (میانگین سن ۳۶ سال) در زمان پژوهش دوم که نزدیک به همان سن پدر و مادر (میانگین سنی ۴۰ ساله) خود در هنگام پژوهش آغازین بود، می‌توانستیم به بررسی این پرسش‌ها بپردازیم.

برآیند مصاحبه‌ها با نسل نو ناامیدکننده بودند. زندگی فرزندان از برخی سویه‌ها بهتر از زندگی پدر و مادر خود و از دیگر سویه‌هایی بدتر شده بود ولی بی‌گمان چشمداشت فرزندان تحقق پیدا نکرده بود. از آنجا که من گرایشی به نوشتن یک داستان غم‌انگیز و یک پایان ناامیدکننده نداشتیم، این گمان را در نظر گرفتم که با توجه به نابرابری بالا در ریو و برزیل و انگ‌زنی‌های گوناگون به مهاجران، تهیدستان، زندگی در فاولا و شاید تیره پوست بودن، پیدایش پویا روبه پیشرفت شاید دو نسل نیاز داشته باشد. با در نظر داشتن این چالش من با نوه‌های نمونه آغازین گفتگو کردم. در سال ۲۰۰۱، میانگین سنی آن‌ها ۲۴ سال بود و من گمان می‌کردم که آن‌ها توانسته باشند آمل پدر بزرگ‌ها و مادر بزرگ‌های خود را برآورده کنند. در فصل نهم یافته‌های این بررسی در هر سه نسل خواهد آمد.

همه گفتگوها با سه نسل در سال‌های ۲۰۰۱ و ۲۰۰۲ انجام شد. با این حال، من هنوز گمان داشتم که شاید دگرگونی زندگی این گروه از خانوارها بازگوکننده واقعیت نباشد، چون من کمتر از نیمی از شرکت‌کنندگان آغازین (۴۱ درصد) را یافته بودم. شاید یافته‌های ما همگی از کامیاب‌ترین‌ها و یا ناکام‌ترین مردم باشد. برای نمونه، شاید مردم روبه پیشرفت هر جا رفته باشند و کسانی که من آن‌ها را پیدا کرده‌ام کسانی بودند که بدترین زندگی را

دست‌نویس سال ۱۹۶۸ برگشتیم و چکیده سرگذشت ۷۵۰ نفری را که با آن‌ها گفتگو کرده بودیم نوشتیم. هر سرگذشت دربرگیرنده نام شخص، محل خانه و زادگاه و نام‌های همه اعضای خانواده وی در آن زمان بود. هنگامی که گروه برای جستجو به محله‌ها می‌رفتند این فهرست را به همراه می‌بردند.

به این ترتیب توانستیم ۴۱ درصد از ۷۵۰ شرکت‌کننده در پژوهش آغازین را پیدا کنیم (که یک شاهکار بود)، با توجه به اینکه پس از سی سال و با دشواری کار می‌کردیم، اگر بیش از ۵ درصد آن‌ها را پیدا می‌کردیم، این یک کامیابی شمرده می‌شد. نزدیک به نیمی از کسانی که آن‌ها را پیدا کردیم، همچنان در همان خانه سی سال پیش خود (در نوازیلیا، کاسیاس و یا در همان مجتمع که در سال ۱۹۷۰ هنگام نابودی کاتاکومبا به آنجا رانده شده بودند) ساکن بودند.

یافتن ساکنان تفکیک‌های کاسیاس از همه دشوارتر بود، جایی که مردم در انزوا و گوشه‌گیری به سر می‌بردند و هیچ‌وقت برای گرفتن خدمات شهری کوششی نکردند و جابه‌جا نشدند. اگرچه کاتاکومبا فاولایی بود که از ریشه برکنده شد ولی پیوندهای اجتماعی پایدار داشت بنابراین کامیابی یافتن کسان در آنجا از همه بالاتر بود.

برای یافتن شرکت‌کنندگان آغازین پژوهش سراسر ایالت ریو تا جائو پسوا (پارایبا)^۱، ناتال^۲ (ریوگرانده دنوتره^۳)، برازیلیا، بلو هوریزونته^۴ (میناس گرایس^۵)، پورتو آلگره^۶ (ریوگرانده دوسول^۷) و سائوپائولو^۸ را نیز گزینیم. برخی برای کار به جاهای دیگر رفته بودند یا از خشونت گریخته بودند که بیشتر به زادگاه آغازین خود یا نزد همسر خود برگشته بودند. به جز دو مورد، این‌ها فقیرترین خانواده‌ها در همه این پژوهش بودند.

1. Paraíba
2. Natal
3. Rio Grande de Norte
4. Belo Horizonte
5. Minas Gerais
6. Porto Alegre
7. Rio Grande do Sul
8. São Paulo

داشتند و جامانده بودند. همچنین از سوی دیگر شاید تهیدست‌ترین افراد به ناچار بیرون رفته و در خیابان‌ها، زیر پل‌ها یا درهای ورودی فروشگاه‌ها (چیزی که شب‌هنگام بارها در ریو دیده می‌شود) زندگی می‌کردند و کسانی که یافته بودند، مردم کامیاب بودند.

با نگاهی به دگرگونی همه جمعیت سه محله پژوهش امیدوار بودم که این گمان سترده شود. بدین‌سان، به جای ردیابی دگرگونی‌ها تنها در خانواده‌هایی که آن‌ها را یافته بودیم، می‌توانستیم ترکیب کلی همان مکان‌ها را در سال‌های ۱۹۶۹ و ۲۰۰۳ مقایسه کنیم. با یاری یک استاد جامعه‌شناس از دانشگاه ریودوژانیرو که متخصص روش پژوهش بود، نمونه‌های تصادفی تازه‌ای در هریک از محله‌های پژوهش آغازین به دست آوردیم. برای کاتاکومبا که دیگر وجود نداشت ما از مجتمع‌های کویتونگو و گوآپور بهره بردیم که بیشتر ساکنان کاتاکومبا در آنجا بودند. نوآبرزیلیا به پیرامون گسترش یافته بود ولی همچنان در همان مکان بود. سه فاولا و پنج تفکیک کاسیاس نیز در همان محل بودند، گرچه فاولاها، فراتراز مرزهای پیشین خود گسترش یافته بودند. برای دربرگرفتن بخش گسترش یافته سه سکونتگاه، اندازه نمونه تصادفی در هر محل را دو برابر و به ۴۰۰ نمونه افزایش دادیم و چون شمار سازمان‌های جامعه‌محور کاهش یافته بود، نمونه رهبران را به نیم (از ۵۰ به ۲۵) کاهش دادیم. سپس، با همان رویه (نمونه‌برداری از مردان و زنان ۱۶ تا ۶۵ سال) در سال ۱۹۶۸-۶۹ پیش رفتیم. سرانجام هنگامی که یافته‌های این پژوهش مکان‌پایه، یافته‌های چند نسلی را تأیید کرد، دلگرم شدم که نتایج پژوهش می‌تواند نزدیک به واقعیت باشد و ساختگی نباشد.^۱

در سال ۲۰۰۵-۲۰۰۴، به‌عنوان یک پژوهشگر مهمان در بانک جهانی، توانستم داده‌های خود را تجزیه و تحلیل کرده و برای گروه‌های گوناگون کارشناسان در دوره‌هایی ارائه کنم و از بازخوردهای آن‌ها بهره‌مند شوم. با تجزیه و تحلیل محله‌ها و خانواده‌ها، هنوز سردرگم بودم که چرا و چگونه برخی مردم کامیابی بیشتری به دست آورده بودند. به‌کارگیری داده‌ها و ابزارهای تحلیل آماری تأثیر برخی عوامل، مانند ارزش سطح سوادِ پدر و مادر

۱. برای ریزگان بیشتر درباره روش‌هایی که ما برای آزمون ناهمسانی‌ها به کار بردیم، پیوست ۱ را ببینید.

را نشان می‌داد اما نشان‌های دقیق موردنیاز برای درک کامل این مسئله پیچیده را فراهم نمی‌کرد.

برای روشن‌نگری اینکه چرا برخی بهتر از دیگران نتیجه می‌گیرند، بر آن شدیم که با کامیاب‌ترین و ناکام‌ترین مصاحبه‌شوندگان آغازین مصاحبه‌های عمیق آزاد انجام دهیم. من این کار را در سال ۲۰۰۵ به همراه یک انسان‌شناس جوان اهل ریو انجام دادم. گفتگوها را ضبط کردیم و سپس آن‌ها را نوشتیم و از آن‌ها برای یافتن الگوهایی بهره بردیم که شاید از راه پرسشنامه‌ها آشکار نمی‌شد. دریافتیم که جایگاه، شبکه‌ها، ارزش‌های خانوادگی و تفاوت‌های فردی به همراه بخت و اقبال، پیوند فراوانی با پویای روبه‌پیشرفت و یا روبه‌پسرفت دارند.

بخش پایانی پژوهش در سال ۲۰۰۸-۲۰۰۷ پس‌از اینکه نوشتن این کتاب را آغاز کرده بودم انجام شد. من هنگام واکاوی داده‌های قوم‌نگاری و آماری و نوشتن فصل‌های کتاب، چندین بار به ریو بازگشتم تا شخصیت‌های اصلی این کتاب را دنبال کرده و با سیاست‌گذاران و رهبران سازمان‌های غیردولتی درباره اندیشه‌های آن‌ها و مداخله‌های محله گفتگو کنم. می‌خواستیم ببینیم که اکنون و آینده چه جهت‌گیری‌هایی می‌تواند بر چیرگی بر فقر و محرومیت کارگر باشد. همچنین در برزیل با همکاران دانشگاهی خود که در این باره پژوهش می‌کردند رایزنی کردم تا دریابیم آن‌ها چگونه حقایق دگرگون‌شونده زندگی را برای فقر شهری تفسیر می‌کنند. در پایان سپتامبر ۲۰۰۸، هنگامی که کتاب روبه پایان بود، به یک دوره آموزشی در دانشکده تازه تأسیس سیاست عمومی شهرداری ریو برای کارشناسان حوزه و سیاست‌گذاری فاولا دعوت شدم. این دوره رایگان بود و شرکت‌کنندگان از سوی حامیان این دوره گزینش شده بودند که گروهی از سیاست‌گذاران، مدیران برنامه، برنامه‌ریزان، پویندگان و دانشگاهیان بودند. در این دوره فشرده یک‌هفته‌ای، اندیشه‌های این کتاب به آزمون گذاشته شد. این یک فرآیند یادگیری دوطرفه شگفت‌انگیز بود. پیش از بازگشت به نیویورک، من یک دیدار هفتگی دیگر با نوه‌های خانواده‌هایی داشتم که آن‌ها را بهتر از همه می‌شناختم و دلگرم بودم که اگر به خانه خود برگردم می‌توانم با ایمیل با آن‌ها در پیوند بمانم.

فصل‌های این کتاب در چهار بخش سازمان‌دهی شده است. دو فصل نخست، مبانی کتاب را فراهم می‌آورد. در فصل نخست تاریخچه فاولاها، کوشش‌های نخستین برای پاکسازی آن‌ها، دگرگونی‌های غیررسمی بودن شهری و این پرسش که کدام شهروندان "حق به شهر" دارند را به هم پیوند می‌دهم. در فصل دوم به شهری شدن جمعیت جهان‌نگاهی خواهیم انداخت. این فصل همچون یک قیف ساختاربندی شده است که با شهرنشینی شتابان منطقه جنوب آغاز شده، سپس با بررسی آمریکای لاتین در برابر آسیا و آفریقا؛ چندوچونی برزیل در آمریکای لاتین؛ و سرانجام جایگاه ریودوژانیرو در برزیل پایان می‌پذیرد. با آن‌که هر شهر (و هر زورآباد)، ویژگی تاریخی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی ویژه خود را دارد اما چالش‌های پیش روی آن‌ها بسیار همانند است که ارائه یافته‌های در این بخش برای اندیشیدن دوباره به سکونتگاه‌های غیررسمی در جاهای دیگر است.

بخش دوم کتاب روایت‌هایی از سه محله را در بردارد که با معرفی یکی از بنیان‌گذاران اولیه محله همراه است و شکل‌گیری نخستین هریک از محله‌ها را شناسایی می‌کند که همچون راهنماهای ما در گستره ناشناخته گذشته هستند. فصل سوم درباره نخستین سکونتگاه به نام کاتاکومبا است که فاولایی در دامنه یک تپه در یکی از دل‌انگیزترین جاهای شهر است، در این بخش چگونگی گسترش کاتاکومبا، اتحاد ساکنان برای درخواست خدمات شهری و همچنین چگونگی رانده شدن اجباری جمعیت ده‌هزارنفری آن در سال ۱۹۷۰ و فرستادن آن‌ها به مجتمع‌های دوردست بازگو می‌شود. فصل چهارم داستان متفاوت نوابرازیلیا است، فاولایی در بخش صنعتی شمالی شهر که بخشی از یک مجموعه‌ای بزرگ از محله‌ی به هم پیوسته است که اکنون با میزان بالای خشونت، بدنام شده است. فصل پنجم درباره دکو دکاسیاس است، یک بخش شهری در بایکسادا فلومیننس، درست در شمال شهر ریواست که اقتصاد و جمعیت آن از نخستین پژوهش تا اکنون، رشد قابل توجهی داشته است. من سرگذشت‌های گوناگونی از سه فاولا و پنج لوتیامنتوی کم‌درآمدنشین را در این بررسی آوردم: فاولاها میان گروه‌های قاچاق مواد، شبه‌نظامیان زورگیر و پلیس‌های فاسد گیر

افتاده‌اند و لوتیامنتوها نیز با محله‌های کارگری پیرامون آمیخته شده‌اند. روی هم رفته، این سه فصل اهمیت بنیادین مکان (تفاوت‌ها در موقعیت و مشروعیت) را در آفرینش فرصت‌ها و محدودیت‌ها برای افراد واکاوی می‌کند.

بخش سوم کتاب به جستارهایی کلیدی می‌پردازد که در آغاز به عنوان پیش‌فرض پژوهش مطرح شدند. فصل ششم درباره دگرگونی حاشیه‌نشینی از افسانه به واقعیت است. در این فصل به دگرگونی "حاشیه‌نشینی" به عنوان یک پنداره پرداخته شده و چگونگی پیوند خوردن معنای آن با جرم و جنایت و افزایش گروه‌های مواد مخدر در فاولاها و شکل‌گیری یک چرخه کامل بررسی شده است. در فصل هفتم، من به ویرانگرترین دگرگونی در چهاردهم، یعنی افزایش قاچاق مواد و جنگ افزار در فاولاها و گیرافتادن مردم در میان قاچاقچیان مواد یا شبه نظامیان خود گماشته و یا هردوی آنان می‌پردازم. نبود اعتماد، یکپارچگی و همبستگی اجتماع (و آزادی حرکت و فرسایش سرمایه اجتماعی) از پیامدهای این نابسامانی و ناتوانی یا بی میلی دولت به تأمین امنیت فردی و عمومی در فاولاها است. فصل هشتم به پرسش‌های مربوط به جابجایی جغرافیایی و اجتماعی-اقتصادی می‌پردازد و بررسی می‌شود که چه سویی‌هایی از زندگی مردم بهتر یا بدتر شده و برداشت‌های خود آنان را با سنجه‌های گوناگون از کامیابی مقایسه کرده‌ایم. در فصل نهم، درباره ناامیدی از دموکراسی در میان فقرای شهری کاوش شده و نشان می‌دهم که چگونه ساکنان فاولاها همچون شهروندان غیرواقعی باقی می‌مانند و هنوز، از مزایای بازگشت دموکراسی به برزیل از سال ۱۹۸۵ بهره‌مند نشده‌اند. گسستگی میان باورها و رفتار در برابر مشارکت سیاسی (به ویژه در میان جوانان و نسل تحصیل‌کرده) بررسی می‌شود که برآمده از تباهی و بی‌عدالتی آشکاری است که همواره دیده می‌شود.

بخش پایانی کتاب به کاوش درباره فصل‌های پیشین با پنداره جهانی شدن می‌پردازد و درباره مفاهیم نظری و سیاسی آن یافته‌ها سخن می‌گوید. در فصل دهم، به بررسی پیوند میان فقر، نابرابری و جهانی شدن پرداخته‌ایم و نگاه ویژه‌ای به این جستار خواهیم داشت که مردم نمونه این پژوهش،



تصویر ۸. به شهر شگفت‌انگیز خوش‌آمدید! یک رهبر فاولا با افتخار، دگرگونی‌های تازه در دهه‌های گذشته را به من نشان می‌دهد که ناخواسته در پشت دستان باز او کوه کورکووادو نمایان است (۲۰۰۵).

پیوند جهانی شدن (و پیامدهای مثبت و منفی آن) و زندگی خود را چگونه می‌بینند. فصل یازدهم به سیاست‌های فاولایی از تخلیه تا بهسازی و آموزه‌ها و همچنین دگرگونی‌های عملی و ایدئولوژیکی پدیدآورنده این چرخش می‌پردازد. استدلال شده که اگرچه جابجایی به پروژه‌های مسکن در کوتاه‌مدت ویرانگر بود ولی در درازمدت سنگ بنایی برای مشروعیت و پویای روبه‌پیشرفت بود و اگر به جای زیرساخت‌های مهندسی و معماری، هدف اصلی سرمایه‌گذاری مردم بود، پروژه بهسازی بزرگ مقیاس فاولا-بایرو، پیامدهای بهتری می‌توانست داشته باشد. به این پرسش می‌پردازم که "چه کاری قرار است انجام شود" و این فرضیه را به چالش می‌کشم که آیا با یک سیاست عمومی به‌راستی می‌توان به همه دشواری‌ها رسیدگی کرد. در فصل دوازدهم، با این جستار اساسی روبه‌رو می‌شویم که فقر چگونه تفسیر شده است که فردیت را انکار می‌کند و چگونه فقرای شهری کوشش می‌کنند تا جنته (کسی) باشند و جایگاه یک انسان درخور احترام و منزلت را به دست آورند.

مردمی که با آن‌ها گفتگو کردم، بدون توجه به سدهای بی‌شمار پیش‌رویشان، همگی سرشار از امید به آینده بودند. خوش‌بینی آن‌ها عمومی بود، گرچه شمار کمی باور داشتند که زندگی در برزیل یا ریو در پنج سال آینده بهتر خواهد شد ولی بیشتر آن‌ها باور دارند که محله‌های آن‌ها بهتر و تقریباً همه فکر می‌کنند که زندگی‌شان بهتر خواهد شد. تصویر ۸ رهبر اجتماع فاولای ویدیگال را نشان می‌دهد که برای آنچه او و مردمش به دست آورده‌اند، پراز غرور است و امیدوار است که در آینده به کامیابی و دستاوردهای بیشتری می‌رسند.

فصل اول

ریشه‌های ژرف در خاک کم‌عمق

بر روی تپه‌ای به نام کانودوس^۱ در ناحیه شمال شرق برزیل در خاک‌های شنی، بوته‌ای با برگ‌های تیغ‌دار و دانه‌های روغنی رشد می‌کند. این بوته که فاولا نامیده می‌شود خوراک طوطی‌های کوچکی با پُرسبز به نام ایلینگر^۲ است. این بوته استوار به احتمال بسیار ریشه نام برزیلی فاولا است، سکونتگاهی که در دامنه تپه‌ها و سرزمین‌های پست ریودوژانیرو، سائوپائولو و دیگر شهرهای برزیل شکل گرفته‌اند؛ مانند گیاه فاولا، محله‌های فاولا نیز با کمترین توان شکل می‌گیرند ولی مایه زندگی بسیاری می‌شوند. در آغاز بیان اندکی از تاریخچه این سکونتگاه‌ها نیاز است. در ۱۳ می ۱۸۸۸، پادشاه برزیل، قانون طلایی^۳ را امضا کرد که برده‌داری را پس از سیصد سال برانداخت. این قانون سرگردانی هزاران برده پیشین در سرزمین‌های داخلی شمال شرق را به دنبال داشت که کار و سرمایه‌ای نداشتند. در پایان دهه ۱۸۷۰ و ۱۸۸۰، خشکسالی، مرگ نیم میلیون نفر در این نواحی داخلی را به دنبال داشت. زمین‌داران برای رهایی از خشکسالی، به یک شیوه اقتصادی روی آوردند و از کسانی که پول یا نفوذی نداشتند بهره‌کشی می‌کردند.

1. Canudos

2. Illinger

3. Golden Law

دیگر مردان را به اسارت گرفتند، به زن‌ها دست‌درازی کردند و آن‌ها را به فاحشه‌خانه‌های سالوادور^۱، پایتخت ایالت باهیا فرستادند. آنتونیو در هنگام محاصره به علت بیماری اسهال خونی درگذشت. بعدها گوراو شکافته شد و سرش را به سالوادور فرستادند که در آنجا بر روی یک نیزه کردند.

سربازانی که پس از جنگ کانودوس به ریو برگشتند، بیهوده چشم‌به‌راه بخشش زمین‌هایی بودند که ارتش به آن‌ها گفته بود در برابر خدمت خواهد داد و چادرهایشان را در دامنه تپه‌ای کنار برده‌های پیشین و دوره‌گردهای فروشنده که پیش‌تر در آنجا اردوگاه زده بودند برپا کردند. این تپه در آینده مورو دا پروویدنسیا^۲ نامیده شد و اندک‌اندک کسانی که در آنجا زندگی می‌کردند به جای چادر کلبه‌هایی ساختند. در همان سال، یک آپارتمان پر جمعیت به نام کابکا دو پورکو^۳ ویران شد و هزار نفر آواره به سربازان پیشین در مورو داپروویدنسیا افزوده شدند. مالک کابکا دو پورکو، یک زمین خالی در آنجا داشت و به این افراد آواره اجازه داد کلبه‌هایی چوبی بسازند به شرط اینکه هیچ‌گونه مصالح ساختمانی بادوام و همیشگی به کار نبرند^۴.

برخی می‌گویند که سربازان پیشین کانودوس این دامنه تپه را پس از مونت فاولا نام‌گذاری کردند؛ برخی دیگر باور دارند که بوته‌هایی در آنجا بود که یادآور بوته‌های فاولا در کانودوس بود. در حال آن سکونتگاه را "فاولا" نامیدند.

تصویر ۱-۱ جای پیشین فاولای کاتاکومبا، لاگوا رودریگو فریتاس^۵ که به دامنه تپه چسبیده است را نشان می‌دهد که در برابر سیل، خشکسالی و باد پابرجا بود و تنها از روی سیاست‌های دولت در سال ۱۹۷۰ ویران شد.

1. Salvador

۲. Morro da Providência: فاولایی در ستانتو کریستو (Santo Cristo) و گامبوا (Gamboa) در ریودوژانیرو است. (مترجمان)

3. Cabeça do Porco, Pig's Head

۴. اگرچه مورو داپروویدنسیا، نخستین فاولا شناخته می‌شود، ولی فاولا سانتو آنتونیو در همان زمان و به همان شیوه به وجود آمد. سه سکونتگاه دیگر که تاریخ آن‌ها به قبل (تا ۱۸۸۱) برمی‌گردد شامل کوینتا دو کاجو، منگویرا و سرا مورینا است که ابتدا کارگران پرتغالی، اسپانیایی و ایتالیایی در این مناطق مستقر شدند. (Mariana Cavalcanti، ۲۰۰۷).

5. Lagoa Rodrigo Freitas

در سال ۱۸۸۹، در یک کودتای نظامی بدون خونریزی، امپراطوری برزیل، دون پدروی دوم^۱ سرنگون شد و با پشتیبانی سرآمدان زمین‌دار، حکومت جمهوری پایه‌گذاری شد. در این دگرگونی، آنتونیو ویسنته مندس ماسیل^۲ پدیدار شد که پس از آن به نام آنتونیوی ارشادگر^۳ نامیده شد. وی که پسر یک گله‌دار منطقه باهیا^۴ بود، یک سخنور سالک در سرزمین‌های پست داخلی برزیل شد و درباره بزرگی خداوند، گناه و وعده توبه و آمرزش اندرز می‌داد. سال‌ها پس از آزمون این دوره‌گردی، این ارشادگر در کانودوس، انتهای مونت فاولا^۵ ساکن شد و در آنجا یک پایگاه مسیحیت برپا ساخت. خاک کانودوس با بودن چاه‌های زیرزمینی جهنده و رود واسا باریس^۶ بارور بود. افراد زیادی از جمله کشاورزان بی زمین، برده‌های آزادشده، کارگران ناراضی و بومی‌ها از او پیروی می‌کردند. محله کانودوس بدون هیچ پول و ثروتی و به دور از هرگونه گناه و مشروبات الکلی اداره می‌شد و روبه شکوفایی بود. بدیهی است که در چنین شرایطی کسانی نیز بودند که به موفقیت‌های این محله حسادت می‌کردند.

زمین‌داران بزرگ^۷ به دلیل کمبود نیروی کار افسوس می‌خوردند، چراکه بسیاری از کارگران پیشین آن‌ها اکنون از فرآورده‌های زمین خود استفاده می‌کردند. دولت جمهوری خواه نیز ناخشنود بود زیرا سفارش آنتونیوی ارشادگرو فاداری به حکومت پادشاهی بود. از طرفی چون آنتونیو، کشیشان را گناهکار می‌نامید و بی تفاوت بودن آن‌ها در برابر بیچارگی تهیدستان را آشکار می‌کرد، رشک کلیسای کاتولیک را نیز برمی‌انگیخت. این به پیش از دوران خشونت باز می‌گشت.

در پاییز ۱۸۹۷، پس از کوشش‌های ناکام فراوان برای ازهم‌پاشی این محله، دولت فدرال جمهوری خواه هزاران سرباز را به کانودوس فرستاد و پانزده هزار نفر از ساکنان آنجا را که بیشتر مردان بودند کشتند. سربازان،

1. Don Pedro II

2. Antonio Vicente Mendes Maciel

3. Antonio Conselheiro

4. Bahia

5. Monte Favela

6. Vasa Barris River

7. fazendeiros



تصویر ۱-۱. چشم‌اندازی از لاگوا رودریگو فریناس در سال ۲۰۰۸، سی‌وهشت سال پس از ویرانی فاوای کاتا کومبا.

ناخواسته از همان آغاز

فاولاها در سراسر سرگذشت خود از سوی "شهر رسمی" پذیرفته نشده و همیشه تهدید به ویرانی شده‌اند. مردمانی که بدون واریسی و پروانه دولت، ساختن خانه‌ها و اجتماعات خود را آغاز کردند هراسی برای امنیت آن شهر انگاشته می‌شدند. هنگامی برای نخستین بار مورو داپروویدنسیا اشغال شد، بر پایه حکم رسمی به ساکنان ۱۰ روز مجال داده شد که آنجا را تخلیه کنند. از پایان سده ۱۸۰۰ به این سو، برای رهایی شهر از این دردهای جزامی^۱، قوانینی پایه‌گذاری شد، فرمان‌هایی برای بیرون ریختن آن‌ها داده شد، پلیس‌های نظامی و شهری گمارده شدند و در تاریکی شب آتش‌ها به پا شد.

در سال‌های ۱۸۹۰ تا ۱۹۰۶ در ریودوژانیرو مسکن کم‌درآمدها بسیار کمبود داشت. در سال ۱۸۸۸ با براندازی برده‌داری انبوهی از مهاجرت کارگران مزارع به سوی ریو که در آن هنگام پایتخت کشور شده بود، به راه افتاد و در سال ۱۸۸۹ حکومت ریو جمهوری شد. در آغاز سده بیستم، شهردار منطقه فدرال ریو، پیرا پاسوس، ریو را "پاریس گرمسیر" نامید. او از

1. Leprous Sores

برنامه‌ریزی بزرگ‌مقیاس هوسمان^۱ در پایتخت فرانسه الهام گرفت که دربرگیرنده بلوارهای پرشکوه، باغ‌ها و ساختمان‌های یادبود بود. او ناچار شد برای رسیدن به این آرمان، فاولاها را "بدمنظر"^۲، خانه‌های اجاره‌ای^۳ و سرپناه‌هایی^۴ که تهیدستان شهر در آن زندگی می‌کردند را ویران کند. او در برنامه آغازین بازسازی شهری خود، شمار فراوانی فاولا، ۱۶۹۱ آپارتمان اجاره‌ای و هزاران ساختمان دیگر را ویران کرد.^۵ با این حال صد کلبه بر روی مورو دا فاولا^۶ باز ماند. اوسوالدو کروز^۷، مدیر فدرال سلامت همگانی، کار خود را در سال ۱۹۰۷ برای پاک‌سازی مورو دا فاولا آغاز کرد و به ساکنان آنجا ده روز فرصت داد تا زمین‌هایی را که تصرف کرده بودند تخلیه کنند؛ ولی فرمان‌هایش بیهوده بود. تاریخ نشان می‌دهد که تا آغاز ۱۹۲۰، شمار خانه‌های کلبه‌ای هشت برابر شده بود (نزدیک به ۸۳۹ خانه) و این شمار تا سال ۱۹۳۳ به ۱۵۰۰ رسید که کم‌وبیش جمعیت آن ده هزار نفر بود.

در دهه ۱۹۲۰ چنانکه در اسناد برنامه‌ریزی و سرشماری نیز آمده است، "فاولا" همچون یک واژه عمومی برای زورآبادها و آلونک‌ها و سکونتگاه‌های نابسامان و یا "تراکم‌های نابهنجار"^۸ به‌کاربرده شد. همان‌گونه که گفته شد، فاولاها از دید دولت و بیشتر مردم، ترسی جدی برای آسایش جمعیت دومیلیون نفری شهر به حساب می‌آمدند. فاولاها برای نخستین بار در پایان دهه ۱۹۳۰، هنگامی که دولت آن‌ها را به‌عنوان "یک ناهنجاری"^۹ دسته‌بندی کرد، به‌گونه قانونی رسمیت یافتند. در سال ۱۹۳۷ مقررات ساختمان^{۱۰}، ساخت فاولاها را ممنوع اعلام کرد و از گسترش فاولاها و به‌کارگیری مصالح ساختمانی بادوام در ساخت فاولاها جلوگیری کرد. بنابراین از همان آغاز، اصلاح‌نشین‌ها دچار گرفتاری شدند چراکه

1. Hausmann
 2. Unightly
 3. Casas de Cômodos
 4. albergues
 5. Mariana Cavalcanti (2007), 31; Carlos Lessa (2000), 201
 6. Morro da Favela
 7. Osvaldo Cruz
 8. Subnormal Agglomerations
 9. An Aberration
 10. Codigo de Obras

این فدراسیون‌ها خودگردان و مستقل بودند و تا میانه‌های دهه ۱۹۸۰ توان گفتگوی خوبی درباره نامزدهای عضویت شورای شهر^۱ داشتند تا اینکه گروه‌های مواد مخدر از آن‌ها پیشی گرفتند.

با همه کوشش‌های دولت برای پیشگیری از برپایی فاولاهای تازه و جلوگیری از رشد فاولاهای موجود، فاولاهای ریو در دهه‌های ۱۹۵۰ تا ۲۰۰۰ رشد قابل توجهی در برابر دیگر نقاط شهرها داشتند. با افزایش فاولاهای نو، قدیمی‌ترها با ورود مهاجران جدید به گونه عمودی و افقی گسترش یافتند، خانواده‌ها بزرگ‌تر و بیشتر شدند و شماری واحد اجاره‌ای بر روی واحدهای موجود افزوده شد. رشد فزاینده محله به گونه عمودی، که در تصویر ۱-۲ دیده می‌شود، با تقاضای بالای مسکن در فاولاها به‌ویژه در بخش جنوبی و با نادیده گرفته شدن قوانین منطقه‌بندی و ضوابط ساخت‌وساز همراه بود.

فاولاها به گونه افقی نیز گسترش یافتند و کم‌کم در دامنه تپه‌ها رشد کرده و به مناطق جنگلی رسیدند. عکس‌های هوایی که سالانه به وسیله اداره برنامه‌ریزی شهری گرفته شده، رشد فاولاها را به خوبی نشان می‌دهد. در سال ۲۰۰۹ به فرمان شهردار ریو، ادواردو پائیس^۲، نخستین کوشش دولت برای جلوگیری از چنین گسترشی ساخت دیوارهای بتنی در پیرامون فاولاها بود که این کار از سانتامارتا^۳ آغاز شد (تصویر ۱-۳).

آن‌سان که پیداست این دیوارها رشد فاولاها را به پیرامون محدود کرده و با مهار جابجایی مواد مخدر، آرامش را در فاولاها برپا می‌کند؛ ولی مردمی که با آن‌ها گفتگو کردم می‌گویند که این دیوارها ساخته می‌شوند تا فاولاها را پیش از جام جهانی ۲۰۱۴ و المپیک تابستانی ۲۰۱۶ از دید مردم پنهان کنند. این دیوارها به ساکنان احساس در بند بودن می‌دهد که بسیار ناخوشایند است، چرا که دیوارکشی یک زیستگاه رنگارنگ و سرسبز، بی‌مورد و بی‌معنا است. سانتامارتا نخستین فاولایی است که گرد آن دیوار کشیده شده است.

برنامه‌ریزان شهری، خانه‌های حصیری خودساخته آن‌ها را زشت و ناپسند می‌دانستند و از طرفی به آن‌ها اجازه نمی‌دادند که خانه‌هایشان را به خانه‌های شایسته دگرگون کنند و همیشه در اندیشه ویرانی این خانه‌ها بودند، درحالی‌که هیچ مسکن جایگزینی را برای آنان فراهم نمی‌کردند.^۱ درحالی‌که پس از جنگ جهانی دوم مهاجرت به شهر افزایش چشم‌گیر یافته بود، مجموعه قوانین نامناسب ساخت‌وساز، جمعیت افزایش یافته را به سوی فاولاها فرستاد که برپایی فاولاهای نوین در زمین‌های خالی را در پی داشت. نخستین فاولاهای ساخته شده در پایین دامنه تپه‌ها و کناره‌های آبگیر، یعنی همان جای نخستین، اندک‌اندک پرشد و تازه‌واردها در دامنه تپه‌ها و نزدیک آب و دورتر از مرکز شهر پیشروی بیشتری داشتند. پس از کودتای نظامی در ۱ آوریل ۱۹۶۴ که به برپایی دیکتاتوری انجامید، ریو و دیگر کلان‌شهرهای برزیل از حق انتخاب شهردار برای خود بی‌بهره شدند. این سمت‌ها که اهمیت ویژه‌ای برای "امنیت ملی"^۲ داشت، جایگاه‌های تعیین‌شده‌ای بودند که تنها به دولت و حکومت ملی در برازیلیا^۳ پاسخگو بودند.

در آن سال‌ها انجمن‌ها و کمیته‌های فاولا که درخواست آب، برق، آسفالت، پلکان، روشنایی خیابان‌ها و بیمه را داشتند دفتر شهردار و انجمن شهر ریو را به ستوه آورده بودند تا به درخواست‌های انبوه مردمانی که بیشتر با یک اتوبوس پر از زن و مرد و بچه می‌آمدند رسیدگی کنند. حکومت شهری زمینه برپایی یک انجمن ساکنان^۴ در هر فاولا را به منظور داشتن یک نهاد مستقل نماینده محله فراهم کرد. ساکنان، رئیس و اعضای انجمن را انتخاب کرده و انجمن عملکردهای اساسی محله را سامان می‌داد. آن‌ها با همکاری هم، ابتدا یک فدراسیون از انجمن‌های فاولای گوانابارا^۵ (FAFEG) و بعد از به هم پیوستن شهر و ایالت در سال ۱۹۷۵ فدراسیون انجمن‌های ساکنان ایالت ریودوژانیرو^۶ (FAMERJ) را سازمان دهی کردند.

1. Marcelo Baumann Burgos (1998).

2. National Security

3. Brasília

4. Residents association

5. Federation of the Favela Associations of Guanabara

6. Federation of Residents' Associations of the State of Rio de Janeiro

1. Vereadores

2. Mayor Eduardo Paes

3. Santa Marta

در يك نام چه نهفته است؟

واژه "فاولا" آن‌گونه مفاهیم منفی به خود گرفته است که امروزه بیشتر مردم به جای آن از "مورو"^۱، "محلّه مردم"^۲ یا به گونه فشرده "کامیونیتی یا محلّه"^۳ استفاده می‌کنند. واژه فاولادو^۴ یا فاولایی که اشاره به کسی دارد که در فاولا زندگی می‌کند، تحقیرآمیز است و ناسزا شمرده می‌شود. تاکنون، تعاریف فاولا و فاولادو، حل نشده بازمانده است. واژه‌نامه وبستر^۵، فاولا را به‌عنوان سکونتگاه ارزان و بی‌دوامی دانسته که در پیرامون شهرهای برزیلی قرار دارد. این تعریف از دور و نادرست است. یکم، بسیاری از فاولاها در شهرهای برزیلی، در این سال‌ها از آلودگی‌های ارزان و بی‌دوام چوبی و کپری به ساختمان‌های چندطبقه از آجر و سیمان تکامل یافتند. دوم اینکه، آن‌ها همیشه در پیرامون شهر نیستند چه بسا بسیاری از آن‌ها در دامنه تپه‌ها، بر روی مرداب‌های کناره‌ای^۶، مکان‌های دفن زباله و یا دیگر نقاط نامطلوب درون شهر ساخته شده‌اند. این ناسازگاری‌ها تنها نمونه‌ای از خروار ناروشنی و ابهاماتی است که در تعاریف صورت گرفته از فاولاها وجود دارد و مانع درک درست مفهوم آن می‌شود. همه این دوگانگی‌های رایج میان شهر رسمی و غیررسمی، حتی امنیت حق تصرف^۷، به این ناروشنی مفهوم انجامیده، چنانکه فاولاهایی که در چند دهه از دید کالبدی همه در بافت شهری ریو ادغام شده‌اند،^۸ هنوز بدنامی "مناطق محروم"^۹ را با خود دارند.^{۱۰}

کارکرد تقسیم‌بندی‌های نابسامان یا غیررسمی، در برابر سکونتگاه‌های



تصویر ۱-۲. رشد عمودی در روسینها، بزرگ‌ترین و معروف‌ترین فاولای ریو که دارای بهترین موقعیت مکانی است.



تصویر ۱-۳. فاولای سانتا مارتا در بوتافوگو در سمت چپ با دیوارکشی از منطقه جنگلی سمت راست و شهر رسمی در پایین جدا شده است، کوه شوگرلوف^۲ در پشت زمینه تصویر دیده می‌شود. (۲۰۰۹)

1. Rocinha

۲. Sugar Loaf: نام قله‌ای در ریودوژانیرو است که در دهانه خلیج گوانابارا قرار دارد. (مترجمان)

1. Morro
2. Comunidade Popular
3. Comunidade
4. Favelado
5. Webster's Dictionary

۶. Tidal Marsh: گونه‌ای از مرداب‌ها هستند که در راستای سواحل و دهانه رودخانه درست می‌شوند که زیر تأثیر حرکت جذر و مدی دهانه رودخانه هم جوار، دریا و یا اقیانوس هستند. (مترجمان)

۷. Security of Tenure: اصطلاحی است برای حفاظت قانونی از ۱- مستأجران خانه‌های مسکونی که دارند خانه اجازه افزایش دلخواه اجاره یا به چنگ آوری دارایی از راه بیرون کردن مستأجر ندارد و ۲- کارکنان مشاغل گوناگون در برابر بیرون کردن بدون دلیل. (مترجمان)

8. Mariana Cavalcanti (2007).
9. Territories of Exclusion
10. Loïc J. D. Wacquant (1996).

بسامان یا رسمی رو به از میان رفتن است. اگرچه این به این مفهوم نیست که شهر فقرا و شهر ثروتمندان باهم ناهمسانی ندارد، ولی تقسیم‌بندی فضای شهری به رسمی و غیررسمی و به‌کارگیری فراز "شهر دوگانه"^۱ که در برخی نوشته‌ها آمده^۲ دیگر نه درست و نه سودمند است. از دید من، هر دو بخش شهر همواره وابسته و به هم گره خورده هستند. امروزه، کشیدن خط میان این دو چشمگیرتر و حتی شاید خطرناک‌تر است.

فاولاها را دیگر نمی‌توان "غیرقانونی"^۳ (که از روی تهاجم‌های نخستین به زمین‌های خالی بر روی تپه‌ها یا مرداب‌ها این‌گونه خوانده شدند) نامید، چون جایگاه قانونی آن‌ها روشن است و اکنون بیشتر مردم به‌گونه‌ای از حق مالکیت بالفعل برخوردار شده‌اند.^۴ همچنین دیگر نمی‌توان آن‌ها را با ویژگی نبود خدمات شهری تعریف کرد، چون کم‌وبیش همه آن‌ها به آب، فاضلاب و برق دسترسی یافته‌اند. همان‌گونه که گفته شد دیگر نمی‌توان بر پایه مصالح ساختمانی بی‌دوام فاولاها را شناساند. حتی نمی‌توان آن‌ها را سکونتگاه‌های رایگان برای زندگی نامید چون اکنون بازار اجاره و خرید املاک رشد کرده است و قیمت‌ها در فاولاهایی که جایگاه خوبی دارند با قیمت‌های محله‌های قانونی برابری می‌کند.^۵

واپسین راه تمایز، تعریف فاولاها به‌عنوان محله‌هایی با بدبختی و فقر

1. Dual City

۲. در کتاب‌هایی مانند "Zuenir Ventura's A Cidade Partida"، شهر تقسیم شده، پیشنهاد شده است. Ventura (1994).

3. Illegality

۴. با وجود بخش‌های مربوط به قانون اساسی، قانون اساسی شهر، مقررات سیاست‌گذاری / برنامه‌ریزی برای حقوق زورآبادها و حوزه‌های برجسته و مهم و کوشش‌های سازمان‌های جهانی، اعطای مجوز قانونی زمین به ساکنین زورآبادها، همچنان با مشکل روبه‌رو است و احتمالاً در مراحل قانونی برای آینده نیز در دسترس ایجاد خواهد کرد. اسناد رسمی "Habite-Se" بر پایه پروژه فاولا-بایرو توسط وزیر شهرسازی به ساکنین فاولاها داده شد و به آن‌ها اجازه می‌دهد که سند خانه خود را داشته باشند حتی اگر زمین آن را نداشته باشند (مصاحبه با آلفردو سیرکیس، وزیر شهرسازی و محیط‌زیست، مارس ۲۰۰۴). به گفته لو پترسون، مدیر عامل ویژه شهرداری، برخی از شرکت‌کنندگان فاولا-بایرو نمی‌خواهند که مالکیت قانونی زمین را داشته باشند زیرا آن‌ها نمی‌خواهند مالیات ملکی پرداخت کنند و آن‌ها می‌خواهند کاربری زمینشان به همان شیوه بماند. وقتی از آن‌ها پرسید که چرا علاقه‌ای به استفاده از سند زمین خود به عنوان وثیقه برای گرفتن وام ندارند، بارها و بارها پاسخ داده‌اند که نمی‌خواهند بدون اطمینان از توانایی بازپرداخت آن وام بگیرند که این به دلیل نداشتن کار ثابت بیشتر آن‌ها است.

5. Pedro Abramo (2001; 2003a; 2003b); Pedro Abramo & Suzana Pasternak Taschner (2003) & Janice Perlman (2010)

مزمین است؛ ولی این تعریف نیز درست نیست چراکه همه‌کسانی که در فاولاها زندگی می‌کنند فقیر نیستند و همه فقرای شهر در فاولاها زندگی نمی‌کنند.^۱ امروزه، حتی بیشتر از دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، ناپکسانی‌های چشمگیر از دید دارایی و رفاه در میان فاولاهای ریو وجود دارد.^۲ شاید، تنها ناهمسانی پابرجا میان فاولاها و دیگر مناطق شهر، انگی است که به آن‌ها و کسانی که در آنجا زندگی می‌کنند زده می‌شود. پس از برنامه بهسازی ده ساله فاولاها^۳ که در ۱۴۴ فاولا و ۲۴ لوتیامنتو^۴ که باهدف یکپارچه‌سازی آن با محله‌های پیرامون انجام گرفت، پس‌ازاینکه در ورودی فاولاها میدان‌های عمومی ساخته شد، خیابان‌های اصلی داخلی آسفالت شدند، دامنه تپه‌های گل‌آلود با پله‌های بتنی جایگزین شد، کانال‌ها و مسیل‌های آلوده لای‌روبی شدند و برق و آب و فاضلاب به خانه‌ها رسید، باین‌وجود به درستی روشن است که آسفالتو^۵ (شهر رسمی) کجا پایان می‌یابد و مورو (فاولا) از کجا آغاز می‌شود.^۶ از آنجا که این تمایز را نمی‌توان با واژه‌ها شناساند، درک فرهنگی متقابل نیاز است.^۷ اگر نشانه‌های بصری چه از بالا و یا از سطح خیابان را بنگریم، گمانی در ناهمسانی این دو نیست. شهر رسمی در خط راست قرار دارد و فاولا در خط منحنی. این تمایز در تصویر ۱-۴ دیده می‌شود.

۱. گذشته از افراد فقیری که در خیابان‌ها زندگی می‌کنند، شماری نیز در لوتیامنتوها (تفکیک‌های غیرقانونی)، مجتمع‌ها (پروژه‌های مسکن عمومی)، ویلاسور آوینیداس (کوچه‌های کوچکی که در دو طرف آن ردیفی از اتاق‌های یک نفر با امکانات مشترک وجود دارد) و کورتیکوس سنتی (خانه‌های قدیمی که در آن به هر خانواده یک اتاق داده شده بود) یا کابکاس د پورکو (مسکن کارگران) مستقر هستند.

۲. اطلاعات توسط آندره اورانی در یک مکالمه در موسسه the Study of Work and Society در سال ۲۰۰۸ به من داده شد.

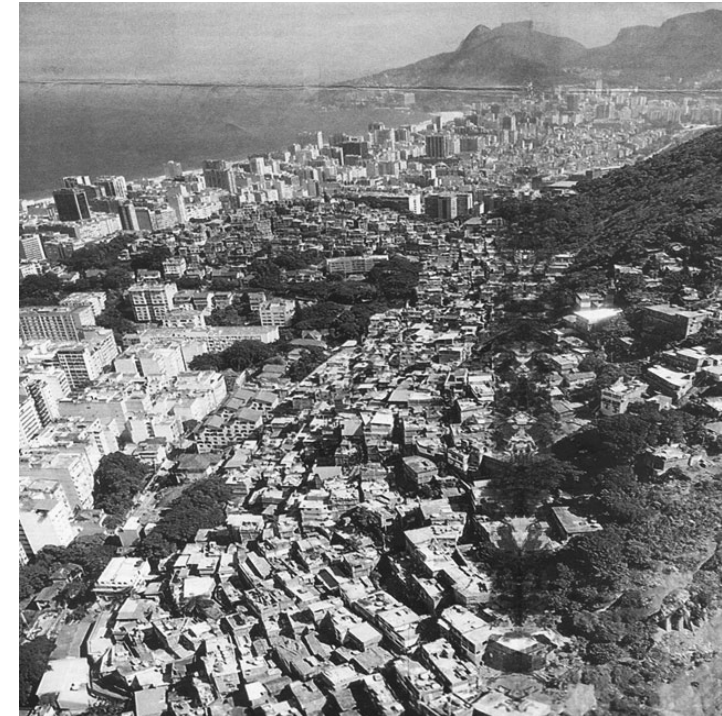
3. Favela-Bairro

۴. با توجه به سخنرانی شهردار ریو، سزار مایا، در دهمین سالگرد فاولا-بایرو در سپتامبر ۲۰۰۴. وب سایت موسسه‌ی پیرا پرسوس را ببینید. فاز سوم که به تدریج با اصلاحات سیاسی و اقتصادی میان دولت ملی و شهر ریو به تعویق افتاده بود، هنگامی که این کتاب در دست چاپ بود، داشت آغاز می‌شد.

5. Asfalto

۶. فاولا-بایرو، بلندپروازان و گسترده‌ترین برنامه ارتقاء زورآباد است که در آمریکای لاتین (و شاید جهان) اجرا شده است. این برنامه توسط بانک توسعه بین‌آمریکایی و با مشارکت National Caixa Economica و دولت محلی شهرداری آغاز شد. بر پایه گفته جوز براکارز، ابداع‌کننده بااستعداد، طراح، مدیر، بنیان‌گذار این برنامه در IBD، شامل مقررات مربوط به فاولاهای بزرگ‌تر، حضور در توسعه اجتماعی و ایجاد شغل و تشویق مشارکت شهروندان بیشتر است (گفتگوی شخصی، ژانویه ۲۰۰۹). در فصل ۱ به این اشاره کردم.

۷. در واقع، مالکیت‌های بی‌ارزش در مجاورت ورودی‌های فاولا به تدریج به عنوان بخشی از مورو (شهر غیر رسمی) در نظر گرفته می‌شود؛ گرچه از دید فنی و قانونی در آسفالتو (شهر رسمی) است.



تصویر ۱-۴. مورو و آسفالتو، شهر غیررسمی و شهر رسمی، شهر رسمی راست و شهر غیررسمی به شکل منحنی است. (عکس از آرشیو شهرداری ریو)

فاولاهای قدیمی‌تر و یکپارچه که جایگاه خوبی دارند را می‌توان به سادگی در شبکه‌بندی جغرافیایی بازشناخت. زیرساخت‌ها برای سکونتگاه‌های کنونی فراهم شده است، ساخت‌وساز از خیابان به سوی بالا و در راستای خطوط تراز زمین است. تا جایی که توپوگرافی (ناهمواری) اجازه می‌دهد و بسته به اندازه فاولا، صدها یا هزاران خانه در اندازه‌های گوناگون از آجرهای توخالی سرخ‌رنگ ساخته شده‌اند، ساختمان‌های دو تا پنج طبقه با پشت‌بام‌های سیمانی هموار هستند که به گونه شگفت‌آوری پراز بشقاب‌های ماهواره و تیرهای فلزی زنگ زده است که از بام برآمده و این تیرآهن‌ها به‌عنوان تکیه‌گاهی برای ایمن‌سازی طبقه پس از آن به کار برده می‌شود. بیشتر پسرپیچه‌ها در پشت‌بام‌ها، برای سرگرمی یا به نشانه‌ی رسیدن مواد مخدر به درون فاولاهای بادبادک هوا می‌کنند.

فاولاهای نوین‌تر و سکونتگاه‌های نابسامان بخش غربی شهر به سادگی

قابل بازشناخت هستند. اگرچه شاید در هسته نخستین محله چند ساختمان آجری باشد ولی بسیاری از مردم هنوز در کلبه‌هایی نیمه‌کاره زندگی می‌کنند و بسیاری از فاولاهای و لوتیامنتو‌هایی که غیرقانونی تفکیک شده‌اند^۱ دسترسی کمی به خدمات شهری دارند. در هنگام بالا آمدن آب دریا، کلبه‌ها تا اندازه‌ای به زیر آب می‌روند و گذرگاه‌های مسیل‌های گل‌آلودی می‌شوند که الوارهای چوبی برای راه رفتن روی آن‌ها کار گذاشته می‌شود.

در بخش جنوبی در کنار چشم‌اندازهای دیدنی اقیانوس، مرداب پرآوازه پدرا دگاونا^۲ و دوئیس ارماوس^۳ و کورکووادو که تندیس مسیح با دستان باز بالاتراز همه ایستاده است، فاولاهای در دامنه تپه‌های سرسبز و شاداب جنگل تیجوکا^۴ به سوی بالا گسترده شده‌اند. این فاولاهای نظاره‌گر آسمان خراش‌های شیشه‌ای، فولادی و مرمری شهر رسمی هستند که با کار روزانه ساکنان این شهر غیررسمی ساخته می‌شوند. تنها داراترین و تهیدست‌ترین کسان خانه‌های مستقل دارند و دیگر مردم در آپارتمان‌ها زندگی می‌کنند. بخش شمالی بیشتر یک ناحیه طبقه کارگراست که در بالای تپه کارخانه‌های بزرگ و آپارتمان‌ها و ساختمان‌های نابسامان فاولاهای دیده می‌شود که در میان خانه‌های درختان میوه و موز تا بالای تپه قرار دارند. در هر دو مورد، بودن نگهبانان تفنگدار و دربان‌های ورودی‌های فاولاهای بسیار چشمگیر است. این چیرگی گروه مواد مخدر را نشان می‌دهد که به‌طور کامل ورود و خروج همگان به درون فاولا را بازرسی می‌کنند.

نکته چشمگیری که دریافتیم این است که دو ویژگی دیگر فاولاهای، در ثروتمندترین محلات ریو نیز یافت می‌شود. نخست این‌که تنها در فاولاهای بهترین نواحی شهر، مردم در خانه‌های جدا و تک‌واحدی به جای آپارتمان زندگی می‌کنند، دومین نکته این است که تنها در فاولاهای محله‌های ثروتمند نشین، افراد تفنگدار در ورودی‌ها و دروازه‌ها نگهبانی می‌دهند. من این را هنگامی دریافتیم که یک پسر جوان، فاولا را برایم این‌گونه

1. Loteamentos: Illegal Subdivision
2. Pedra de Gavea
3. Dois Irmaos
4. Tijuca

گذار به یک محله شمرده می‌شوند.

سیمای لوتیامنتوها با فاولاها متمایز است چون زمین‌ها تفکیک شده‌اند و خیابان‌ها پیش از جا گرفتن ساخته شده‌اند. همان‌گونه که در تصویر ۱-۵ نشان داده شده است، لوتیامنتوها یک الگوی شبکه‌ای دارند. این سکونتگاه‌ها غیرقانونی یا پنهان نامیده می‌شوند نه به این دلیل که درهم‌وبرهم هستند بلکه برای اینکه بیشتر پشت ساختمان‌های بزرگ یا میان زمین‌های چراگاه پنهان شده‌اند و زمین‌ها را به گونه غیرقانونی اشغال کرده‌اند. آن‌ها از نظر اندازه و شمار به‌ویژه در بخش غربی با شتاب روبه افزایش هستند.



تصویر ۱-۵. عکس هوایی از لوتیامنتوها در منطقه غرب که به صورت الگوی منظم گسترش یافته‌اند. (عکس از موسسه پیرا پرسوس - ریودوژانیرو)

در اصطلاح رایج و از دید آماری لوتیامنتوها بیشتر با فاولاها یکی گرفته می‌شوند که این جدا کردن گونه‌های ناهمسان سکونتگاه‌های کم‌درآمد در چشم‌انداز شهری را مشکل کرده است. این چالش برای مجتمع‌ها نیز هست، همان مسکن‌هایی که دولت برای ساکنان جابجا شده فاولاها ساخته است. این مجتمع‌ها، مسکن غیررسمی برشمرده نمی‌شوند. آن‌ها مجتمع‌های آپارتمانی رسمی هستند که به دست دولت بر روی زمین‌هایی که مالکیت دولتی داشتند، ساخته شدند. آن‌ها در جایگاه نیمه قانونی قرار

تعریف کرد: "جایی که برای پانهادن به آن نیاز به اجازه دارید". در "شهری از دیوارها" سخت است که بگوییم چه کسی از چه کسی دورنگه داشته شده است و چه کسانی پشت دروازه‌های حفاظت شده گیر افتاده‌اند. هنگامی که فاولای جاکارزینهو^۲ برای دگرگون شدن به یک "محله دروازه‌دار"^۳، دیوارهایی با دوربین‌های همیشگی بر روی آن ساخته شد به یک رسوایی تمام تبدیل شد.^۴

با این وجود همه سکونتگاه‌های غیررسمی مانند فاولاها دروازه و نگهبان ندارند. لوتیامنتوها، از انواع سکونتگاه‌های غیررسمی در ریو هستند که اکنون رشد شتابانی دارند و در واقع زمین‌های خالی پیرامون شهر هستند که تفکیک و به قطعات کوچکی بخش شده‌اند که بیشتر بدون خیابان و هیچ‌گونه خدمات و تسهیلات شهری هستند. این سکونتگاه‌ها بیشتر در بخش غربی قرار دارند که تراکم جمعیت بالایی ندارد و شامل زمین‌های کشاورزی بزرگ^۵ هستند که برای کشاورزی یا چراگاه استفاده می‌شوند. از آنجایی که این زمین‌ها به خوبی نظارت نمی‌شود، برای تفکیک نابسامان (بی‌نظم)^۶ کوچک مقیاس یا تفکیک پنهانی^۷ بزرگ تر هدف خوبی می‌شوند. سرانجام دلالت سودجو این زمین‌ها را می‌فروشند و سپس خود ناپدید شده و خدمات را بردوش دولت گذاشته و یا مردم را به حال خود رها می‌کنند. شهر یا به خواست‌های آن‌ها بی‌توجهی می‌کند و یا به پاک‌سازی و جابجایی خانوارها روی می‌آورد که باید بهای زمین‌ها را بپردازد و یا خدمات شهری را برای آن‌ها فراهم کند که این گزینه پرهزینه است. در این میان مردم گرفتار شده و همه پول خود را برای خرید یک دارایی قلبی پرداخته‌اند. برخی از این لوتیامنتوها کاملاً قانونی هستند چون به دست دولت یا زمین‌داران قانونی برپا شده‌اند. این زمین‌ها به بهای ارزان فروخته شده و بیشتر بدون خدمات شهری هستند. با این حال، مانند لوتیامنتوهایی که ما در کاسیاس بررسی کردیم، هرازگاهی این اجتماعات درخور

۱. این عبارت از عنوان کتاب "city of walls" نوشته Teresa Caldeira گرفته شده است. Teresa P. R. Caldeira (2000)

۲. Jacarezinho به معنی سوسمار کوچک است. (مترجمان)

3. Gated Community

4. See article on this by Joao H. Costa Vargas (2006)

5. Huge Fazendas

6. Loteamentos Irregulares

7. Loteamentos Clandestinos

دارند نه آسفالتو هستند و نه مورو (نه رسمی، نه غیررسمی). سامانه تأمین مالی این‌گونه طراحی شد که مالکیت این زمین‌ها با پرداخت ماهانه ساکنان، پس از ۲۵ سال به آن‌ها داده شود. اگرچه اکنون پس از گذشت بیش از ۳۵ سال، سکونت بیشتر آپارتمان‌ها نه با مالکیت و یا اجاره رسمی، بلکه با قراردادهای غیررسمی است.

از آنجایی‌که مجتمع‌ها بر روی شبکه خیابان‌های شهری نیستند و چون ساکنان آن‌ها کمابیش کم‌درآمد هستند، زیر کنترل و یا بازرسی پلیس نیستند و درگیری‌های خشونت‌آمیز میان گروه‌های مواد مخدر در آن جریان دارد؛ از این روی در نگاه همه مردم و بر پایه آمارهای شهری، آن‌ها نیز فاولا نامیده می‌شوند و بخشی از مسکن غیررسمی به شمار آورده می‌شوند. سکونتگاه پرآوازه، شهر خدا^۱، یکی از قدیمی‌ترین مجتمع‌ها است. تصاویر ۶-۱ و ۷-۱ که در سال ۱۹۶۹ گرفته شده‌اند، چیدمان آغازین آن را نشان می‌دهد که پیامد برنامه‌ریزی مسکن است، ولی در فیلمی که به نام آن ساخته شد از سوی همه مردم فاولا نامیده شد. همچنین مجتمع‌های دیگر مانند سیدد آلتا^۲، جایی که "شهر خدا" در آنجا فیلم برداری شد، به‌عنوان فاولا شناخته شد.

حتی مجتمع‌های بهتر که با سرمایه‌گذاری خصوصی برای خانواده‌هایی با درآمد بالاتر ساخته شد، متروکه و ویرانه شده‌اند که یک نمونه آن در عکس گرفته شده در سال ۱۹۷۳، پادره میگوئل^۳ نشان داده شده است؛ ولی برخلاف شهر خدا (سیدد ددیوز)^۴، سیدد آلتا و بسیاری دیگر از مجتمع‌ها به خوبی نگهداری شده و امروزه فاولا شمرده نمی‌شوند. تیو سوزا^۵، مربی فوتبال دختران که در فصل سوم با او آشنا می‌شویم، آنجا را در سال ۱۹۷۰ هنگامی کاتاگومبا نابود شد رها کرد و به سیدد آلتا آمد که اکنون جای خوبی برای زندگی است.

گونه‌های دیگری از مسکن غیررسمی هست که فقرای شهری ریورا در خود

1. City of God
2. Cidade Alta
3. Padre Miguel
4. Cidade de Deus

۵. Tio (عمو) و Tia (عمه) اصطلاحاتی محترمانه و دوستانه است که برای افراد بزرگ‌تر استفاده می‌شود.



تصویر ۱-۶ و ۱-۷. شهر خدا، سال ۱۹۷۳. تصویر ۱-۶. یک عکس هوایی از مجتمع‌ها که برای آوارگان فاولاها ساخته شد، گستره‌ای از گونه‌های مسکن را نشان می‌دهد. خانواده‌ها با پایین‌ترین درآمد در ساختمان‌های کلبه مانند موقتی جای داده می‌شدند که به هر خانواده یک اتاق داده می‌شد، آن‌هایی که درآمد میانه داشتند در خانه‌هایی که در مرکز و به شکل جعبه‌هایی هستند، ساکن می‌شدند و آن‌هایی که درآمد بالایی داشتند، در ساختمان‌های پنج طبقه که در تصویر دیده می‌شود ساکن می‌شدند.

جای داده ولی امروزه به شماری کمابیش اندک رسیده‌اند. در میان آن‌ها می‌توان به کورتیکوس^۱ (مسکن‌های تک خانواری کهنه که برای جای دادن خانواده‌های فراوانی تقسیم شده است)؛ کابکاس دپورکو^۲ (استیجاری) و ویلاس^۳ (مسکن کارگران که آپارتمان‌های تک اتاق هستند)، اشاره کرد.

1. Corticos
2. Cabeças de porco
3. Vilas



تصویر ۱-۸. یکی از مجتمع‌های تازه در سال ۱۹۷۳، آندره میگوئل بر کرانه شمالی دوردست شهر است، کسانی که به سرزندگی فاولا خورده بودند آنجا برایشان مانند پایان جهان است.

تا سال ۲۰۰۸، نزدیک به ۳۷ درصد جمعیت شهر ریو در شهر غیررسمی ساکن بود. شهر رسمی که باقی جمعیت را در برمی‌گرفت، دربرگیرنده محله‌های قانونی به نام بایرو است که از تهیدست‌ترین تا توانگرترین محله‌ها را در برمی‌گیرد. تفاوت شاخص توسعه انسانی^۱ بین بایروهای لاگوا، لبلون، ایپانما، جردیم بوتانیکو^۲ و بایروهای سرشناسی چون تیجوکا، ایراجا^۳ و سائو گونکالو^۴ مانند تفاوت بلژیک و بورکینافاسو^۵ است. ساختمان‌های آسمان خراش نوین شیشه‌ای و کرومی در راستای ساحل کنار یکدیگر به گونه فشرده قرار داده شده‌اند و تقاضا برای مجتمع‌های تجاری بزرگ و مراکز فرهنگی و استخرهای بزرگ را ایجاد کرده است ولی از طرفی دیگر مایه رشد شتابان فاولاها و لوتیامنتوهای غیرقانونی در بخش‌های درونی دور از ساحل شده است.

من در شگفت بودم که چرا بسیاری از همکارانم که در آمریکای لاتین کار

1. Human Development Index
2. Jardim Botânico
3. Irajá
4. São Gonçalo
5. Burkina Faso

می‌کنند یا به زبان اسپانیایی سخن می‌گفتند همیشه با واژه "بایرو" به مفهوم "محله" مشکل داشتند. سپس دریافتیم که به زبان آوردن واژه "بایرو"، همانند واژه اسپانیایی باریو^۱ یا باریادا^۲ است که به معنای "سکونتگاه تصرفی یا زورآباد"^۳ در جاهای گوناگون آمریکای لاتین است. نمی‌دانم که آیا به کار بردن واژه‌هایی همانند باریو یا باریادا که به مفهوم محله است از همان برهانی سرچشمه می‌گیرد که انگیزه‌ای شده است فاولاها را "اجتماع محلی" یا "محله مردمی" بنامند. دوستانم در لیما می‌گفتند از هنگامی که به جای واژه‌های توهین‌آمیزی که پیش‌تر برای زمین‌های مورد تهاجم به کار می‌رفت، اصطلاح "شهرهای جوان"^۴ یا تازه‌آباد را جایگزین کردند، تفاوت‌های زیادی ایجاد شده است.

واژگان زهرآگین: فاولا، اصلاص نیست

با توجه به تأثیر مثبت و منفی زبان، واژه فاوادو یا فاولایی آن‌گونه تحقیرکننده است که به ندرت برای اشاره به ساکنان فاولا به کار می‌رود و در مجموعه اصطلاحات برنامه‌ریزی رسمی "محدوده منافع ویژه"^۵ جایگزین اصطلاح "تراکم‌های نابهنجار" شده است. با توجه به این دلیل، به نظر ناخوشایند است اگر فاولاها یا هر سکونتگاه زورآباد دیگر را "اصلاص"^۶ بنامیم.^۷

اگرچه فاولاها و اصلاص‌ها هر دو از مناطق محروم شهر هستند و فقر آن‌ها رو به افزایش است ولی در بافت و کارکردهایشان ناهم‌سویی‌های بسیاری

1. Barrio
2. Barriada
3. Squatter Settlement
4. Pueblas Jovenes
5. Areas of Special Interest
6. Slum

۷. برجسب‌هایی مانند اصلاص باید از دید محتوا متفاوت به کار گرفته شوند. دانشجویانی که من یک سمینار خارج از کشور پژوهش‌هایی را به آن‌ها داده بودم چند روز را با ساکنان خیابانی در بمبئی قبل از آمدن به شهر سوئوتو در ژوهانسبورگ گذرانند. آن‌ها از شرایط خوب مسکن کارگران دوره آپارتاید شگفت‌زده شدند و میزبان‌های ما که انتظار داشتند آن‌ها را به رقت درآورد را ناامید کردند. در مقایسه با زندگی در یک پیاده‌رو در برابر هر چند نفر یک اتاق و تنها یک حمام و یک آشپزخانه داشتند. در یک موقعیت مشابه، هنگامی که جوانان برزیلی از فاولا دعوت شدند تا در South Bronx با دانشجویان دانشکده Getto Film بمانند، آن‌ها فکر می‌کردند که آن‌ها در یک جای لوکس زندگی می‌کنند تا زمانی که آن‌ها گفتند که در یکی از بدترین اصلاص‌ها "در نیویورک بودند".

هست و دو دنیای جدا هستند.^۱ واژه "اصلام" که بی‌احترامی تحقیرآمیزی در خود دارد در برنامه بانک جهانی سازمان ملل^۲ به نام ائتلاف شهرها^۳، به‌ویژه در کار "شهرهای بدون اصلام"^۴ و اهداف توسعه هزاره^۵ دوباره سر زبان افتاد. آرمان ۷، هدف ۱۱ در اهداف توسعه هزاره می‌گوید: تا سال ۲۰۲۰، بهبود قابل‌توجهی در زندگی دست‌کم صد میلیون ساکن اصلام به دست آید.^۶ در این مورد، در شناساندن اصلام‌ها کمبودهایی از جمله دسترسی ناکافی به آب سالم، بهداشت و دیگر زیرساخت‌ها، کیفیت پایین خانه‌ها، انبوهی جمعیت و ناامنی سکونت توجه شده است.^۷ باین حال، این هدف یعنی بهبود زندگی صد میلیون ساکن اصلام تا سال ۲۰۲۰ به دور از واقعیت است چراکه خود سازمان ملل مطرح کرده است که ۱/۴ میلیون نفر دیگر تا آن هنگام به ساکنان زورآبادها افزوده خواهد شد.

به‌کارگیری واژه اصلام برای مسکن غیررسمی یک بازگشت اندوه‌بار به گذشته است که یک باور طبقاتی به ساختن این واژه منجر شد. هاسکینز^۸، تاریخدان بریتانیایی، ریشه‌های این واژه را در سال‌های ۱۸۲۰ دنبال می‌کند که از واژه بومی "زمین باتلاقی و لجن‌زار"^۹ گرفته شده است. واژه اصلام در زبان آلمانی، دانمارکی و سوئدی نیز به مفهوم "تالاب"^{۱۰} است که چندوچونی هراس‌انگیز خیابان‌ها و محوطه‌های این جاهای زهکشی نشده را نشان می‌دهد.^{۱۱}

واژه‌نامه انگلیسی آکسفورد، اصلام را همچون یک بخش شهری آلوده و پرجمعیت برشمرده که مردمان بسیار تهیدست در آن زندگی می‌کنند و

1. See discussion by Nancy Youman (1991)

2. UN-World Bank

3. Cities Alliance

۴. "Cities Without Slums"، در سال ۱۹۹۹ توسط اتحاد یا ائتلاف شهرها، تحت حمایت مشترک بانک جهانی

و سازمان ملل متحد برای اسکان بشر (UN-Habitat) راه‌اندازی شد. (Alan Gilbert, ۲۰۰۷).

5. Millennium Development Goals (MDGs)

۶. اهداف توسعه هزاره در سال ۲۰۰۰، در بحثی میان ۱۸۷ ملت تنظیم شده بود و ۱۴۷ کشور آن را امضا کردند که متعهد شدند تا سال ۲۰۱۵ به هشت آرمان (با ۱۸ هدف ویژه) برسند. آرمان ۷ "تضمین پایداری محیط‌زیست" است. مراجعه کنید به www.un.org/millenniumgoals.

7. United Nations Human Settlements Programme and Global Urban Observatory (2003)

8. Hoskins

9. Slump

10. Mire

11. See Hoskins (1970), on the origin of the word "slum"

مفهوم دوم آن خانه یا مسکن‌های نامناسب برای سکونت مردم است. ارزش عاطفی این واژه در یک مقاله تازه که در نیویورک تایمز^۱ به چاپ رسید و مربوط به وبای همه‌گیر در شهر نیویورک در سال ۱۸۳۲ بود، بهتر درک می‌شود. این مقاله، نامه یک رهبر مدنی سرشناس برای دخترش بود که اصلام را محدود و منحصر به طبقات پایین شهر می‌داند که مردمانش بسیار فاسد و کثیف هستند و مانند خوک‌ها در خانه‌های آلوده خود ازدحام کرده‌اند.^۲ چارلز دیکنز^۳ پس از بازدید از چنین ناحیه‌ای، اصلام را این‌گونه توصیف می‌کند: "یک اصلام که چون میکروب گسترش یافته... جایی است که تماماً نفرت، تباهی و پژمردگی است."^۴

این اشاره‌های سده نوزدهمی پیوستگی فقر شهری با حیوانات (خوک)، آشغال (کثیف، فاسد) و رفتار غیراخلاقی و اشاره به اصلام به عنوان یک سرطان، مانند همان اشاره‌های به فاولاها در نیمه دوم سده بیستم است. اگرچه در، شهرهای جهان شمال در سده بیست و یکم، بیشتر مجتمع‌های بزرگ مسکن کم‌درآمدها یا محدوده‌های مسکن فرسوده اصلام خوانده می‌شد. شباهت‌هایی وجود دارد اما، در فاولاها هیچ فضای خالی وجود ندارد. همه فضاها استفاده شده است و بیشتر خانوارها اتاقی اجاره می‌هند یا از بخشی از خانه برای مراقبت روزانه، تجارت یا تولید استفاده می‌کنند. فاولاها در ریو بیشتر از آنکه در یک جا متمرکز باشند در بخش‌های مختلف شهر پخش شده‌اند. ساکنان فاولاها هم بیشتر می‌خواهند از زندگی در اصلام‌ها بگریزند، چنانچه پیش از افتادن در دام باندهای مواد مخدر چنین کردند.

بسیار ساده‌انگارانه است که بگوییم اصلام‌های اروپا و آمریکا، آخرین پناهگاه برای کسانی هستند که بی‌خانمان مانده‌اند (اصلام‌های ناامیدی^۴)،

1. New York Times

۲. نیویورک تایمز همه‌گیر شدن وبا را به عنوان "حمله شدید به فقیرترین محله‌ها، به‌ویژه اصلام شناخته شده Five Points که آمریکایی‌های آفریقایی و مهاجران کاتولیک ایرلندی را در بوی بد و آلودگی به‌زور جای داده بودند" توصیف می‌کند و همان‌طور که کنت جکسون در همان مقاله اشاره کرد، "بیش از هر زمان دیگر تقسیمات طبقاتی، نژادی و مذهبی شهر را به وجود آورد". جکسون در ادامه، به‌طور خلاصه نگرش غالب روز که بهترین نمونه آن "سرزنش قربانی" (که اگر شما وبا داشتید این تقصیر شما بود) است را بیان کرد. همان‌طور به همان روش، مارتین اسکورسز در فیلم The Gangs of New York به "زندگی پنهان" در "sinkhole" (چاه فاضلاب) شهر نیویورک اشاره دارد. Noble Wilford (۲۰۰۸).

3. Charles Dickens

4. Slums of Despair

درحالی‌که فاولاها مانند گذرگاه و راهی به بیرون هستند. همان‌طور که در ادامه بحث خواهیم کرد، این روند به دلیل خشونت موجود در این مناطق پیچیده شده است، اما یک سوم افرادی که من برای نخستین بار در فاولاهای ریو با آن‌ها گفتگو کردم دیگر در فاولاها زندگی نمی‌کردند. گمان ندارم که جابه‌جایی در گتوهای نژادی و قومی در اروپا و آمریکا آن اندازه بالا باشد.

فاولاها برخی از نقش‌هایی را دارند که گتوهای آمریکا برای فقرا و تازه واردان دارند، گتوها جایی نامطلوب برای زندگی است که برای خانواده‌ها جای پای است تا با کار سخت و گذشت زمان و بهتر شدن اوضاع از آنجا بیرون بیایند. یکی دانستن پروژه‌های مسکن کم‌درآمد و محله‌های فرسوده شهرهای کشورهای صنعتی (مانند گتوهای نیویورک، بانلیو^۱ در پاریس و مسکن‌های عمومی لندن) با مسکن تدریجی خودساخته خانواده‌های گسترده فاولاها نادرست است. با وجود فقر و محرومیت مشترکی که دارند مشکلات و امکانات پیش‌روی هر یک از آن‌ها و بافتی که دارند بسیار متفاوت است. یکی از موانع اصلی برای هدف یازده اهداف توسعه هزاره، انگ زنی در فضایی است که نامطلوب تعریف می‌شود و برچسب اسلام‌نشینی به تقویت آن کمک می‌کند.

در بررسی‌های در این باره، برخی از واژه "اصلام" به عنوان یک واژه مقاومت و اعتراض استفاده کرده‌اند. موردی که اغلب از آن یاد می‌شود، یک شبکه اجتماع مردمی به نام اصلام‌نشینان بین‌المللی (SDI)^۲ است که در بمبئی در اوایل دهه ۱۹۸۰ کار خود را شروع کرد و به بسیاری از شهرهای دیگر در سراسر جهان گسترش یافت. برخی از همکاران، این‌گونه استدلال می‌کنند که پذیرش نام اصلام‌نشینان نشان می‌دهد که این عبارت تحقیرآمیز نیست ولی این استدلال درست نیست. همان‌گونه که دیوید ساترت وایت^۳ اشاره می‌کند، این اصلام‌نشینان سرسختانه به دنبال مذاکره و به دست آوردن حقوق ویژه‌ای بودند مثل به رسمیت شناخته شدن محل زندگی آن‌ها و فراهم آوردن برخی زیرساخت‌ها و سرویس‌های اولیه به همراه تأمین

1. Banlieu
2. Slum/Shack Dwellers International
3. David Satterthwaite

امنیت آن‌ها از سوی دولت، مانند داشتن حق مسکن نو در صورت تخریب شدن خانه‌های آن‌ها.^۱

در برزیل برچسب اصلام‌نشین، هیچ امتیازی ندارد و خود این عبارت نه توان اعتراضی که واژه گتو می‌تواند ایجاد کند را دارد و نه بالیدن واژه فاولا که در موسیقی رپ، فانک و هیپ‌هاپ به کار می‌رود.

جاکارزینهو که یک فاولای تثبیت شده در بخش شمال است، از دید شاخص توسعه انسانی، برتری بیشتری در سنجش با برخی از تهیدست‌ترین محله‌ها دارد. با نگاهی به تصویر ۱-۹ می‌توان جبر زندگی هراسناک را کم‌وبیش احساس کرد. ساخت، بازسازی، توسعه، بهبود، کسب‌وکار، برنامه‌های اجتماعی، بازارهای رو به رشد زمین و خانه‌ها، همگی نشانه‌های زندگی روزانه در آنجا است. شهر سرمایه‌گذاری فراوانی در بهسازی کرده است. مدرسه باوهاوس^۲ آلمان علاقه خود را با راه‌اندازی یک میدان همگانی برای یک مرکز محله نشان داده است. چالش آغازین، بی‌علاقگی یا پذیرا نبودن ساکنان نیست، بلکه چالش همدستی گروه‌های مواد مخدر، شبه نظامیان و پلیس در کم کردن آزادی ساکنان است.



تصویر ۱-۹. جاکارزینهو، یک فاولای بسیار بزرگ تلفیقی در بخش شمال است و دربرگیرنده بخش اداری ویژه به خود است. (۲۰۰۷)

1. David Satterthwaite in correspondence with the author, May 8, 2009. See also Special Issue of Environment and Urbanization (1990) which covers housing submarkets in different cities; and Squatter Citizen (1989).
2. Bauhaus School

افسون و جذبۀ فاولاها

هنگامی که در سال ۱۹۶۸ برای نخستین بار، برای زندگی به فاولا‌های ریو آمدم، شمار کمی از مردم خارج از برزیل فاولاها را می‌شناختند. امروزه واژه فاولا شناخته‌تر شده است. تا ۴ آوریل ۲۰۰۸، بیش از ۲/۵ میلیون یادداشت برای فاولا در اینترنت بود که نشان‌دهنده افسانه‌ها و واقعیت‌های گوناگون درباره این اجتماعات است. از مواد مخدر و خشونت و مرگ، فراوان یاد شده است، همچنین اشاره به خوراک، مد و ترس فراوان است. فیلم‌ها، برنامه‌ها و ترانه‌های تلویزیونی و نوشتار روزنامه‌ها، شعله پدیده‌ای بانام "فاولای شیک" یا زیبا را تقویت می‌کنند.

امروزه در میان پژوهشگران و دانشمندان علوم اجتماعی، فاولایبیش از دیگر اجتماعات کم‌درآمد بررسی شده است. در نوشتاری در این زمینه (تفکر درباره فاولاها)^۲، نویسنده‌ای برزیلی، ۶۶۸ کتاب مهم درباره فاولاها را فهرست کرده که بیشتر آن‌ها بین سال‌های ۱۹۸۰ تا ۲۰۰۰ چاپ شده است. در نه سال گذشته، این روند فزاینده همچنان ادامه داشته است. موتور جستجوی گوگل اسکولار^۳ بیش از ۱۲۰۰۰ مقاله دانشگاهی را درباره فاولا فهرست می‌کند و همچنین رساله‌های دکترای و پایان‌نامه‌های کارشناسی ارشد بی‌شماری درباره فاولاها به چشم می‌خورد. یک پژوهشگر با بازگویی دیدگاه خود درباره این گسترش می‌نویسد: "دانشمندان علوم اجتماعی خود همچون پیش‌تازترین میانجی میان فاولاها و شهرها، بین توده‌های فراقانونی زورآبادها و نهادهای قدرت سیاسی و سرمایه فرهنگی در کلان‌شهرهای قانونی بودند."^۴

من گمان می‌کنم که بیش از ۹۰ درصد این پژوهش‌های دانشگاهی از بررسی شماری اندک از فاولا‌های بخش جنوبی ریو برگرفته شده‌اند که در همسایگی گران‌ترین بخش‌های شهر قرار دارند. استانداردهای زندگی در این بخش مناسب است، چشم‌انداز بسیار خوبی دارد و همسایگی

1. Favela Chic
2. Pensando as Favelas
3. Licia do Prado Valladares, Lidia Medeiros & Filippina Chinelli (2003).
4. Google Scholar
5. See McCann (2006)

این فاولاها با سواحل، رستوران‌ها و امکانات فرهنگی مانند دسترسی به اینترنت پرسرعت، توجه دانشجویان، پژوهشگران و گردشگران را به خود جلب کرده است.

نیاز به گفتن نیست که فاولا‌های خوش‌منظره بیشترین گیرایی را دارند. گردشگرهای کمی را می‌توانیم ببایم که از فاولا‌های نوار غزه^۱ در بخش شمال که نبردگاه پلیس و تبهکاران است؛ فاولا‌های پراز پشه در تالاب‌های احیاشده در سرزمین‌های پست فلومیننس^۲؛ یا فاولا‌های دوردست بخش غربی که زیر فرمانروایی شبه‌نظامیان مسلح هستند، بازدید کنند. از این رو، پژوهش‌های کمی درباره فاولا‌های بخش شمالی از جمله جاکارزینهو، توتوتوی^۳، آساری^۴ و حدافل یکی از داس پداس‌های ریو^۵ در منطقه غرب صورت گرفته است.^۶

در سال ۱۹۸۵، هنگامی که دیکتاتوری پایان یافت، روشن بود که پیکار برای براندازی فاولاها از میان رفته بود، چراکه هیچ کابینه برگزیده‌ای نمی‌توانست ریسک بیرون کردن بیش از یک سوم رأی‌دهندگان را ببذیرد. با این حال، کوشش برای جلوگیری از آن‌ها و منزوی کردنشان ادامه داشته است و تا سپتامبر ۲۰۰۹ پیرامون شماری از آن‌ها دیوار کشیده شد. از آن هنگام پیشنهادهایی برای از میان بردن خطرات محیط‌زیستی و نگرانی درباره ایمنی همگانی در شماری از آن‌ها پیش کشیده شد. فاولاها همچنان پابرجا هستند، درست مانند بوته فاولا که در خشکسالی، سیل و آتش پابرجا مانده است.

1. Gaza-Strip
2. Fluminense Lowlands
3. Tuituti
4. Acari
5. Rio das Pedras
6. See, in order of mention, João Costa Vargas (2006), Richard Benjamin Penglase (2002); Marcos Alvito (2001); and Marcelo Baumann Burgos (2002)

"رشد شهرها در سده بیست و یک مهم‌ترین اثرگذاری را بر توسعه خواهد داشت ... تا ۳۰ سال آینده، با افزوده شدن ۱٫۷ میلیارد نفر، جمعیت شهرهای آفریقایی و آسیایی دو برابر خواهد شد، یعنی بیشتر از مجموع جمعیت کنونی آمریکا و چین." (گزارش جمعیت جهان سازمان ملل، ۲۷ ژوئن ۲۰۰۷)

در دهه‌های آینده، کم‌وبیش بیشتر رشد جمعیت جهان در شهرها خواهد بود که این جمعیت‌ها در شهرهای "جهان جنوب"^۱ (آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین) و در سکونتگاه‌های غیررسمی، زورآبادها و حلی‌آبادهایی متمرکز خواهد شد که برزیلی‌ها آن‌ها را فاولا می‌نامند.^۲ این پیش‌بینی، که هم‌زمان با هزاره جدید جهان از یک جهان روستایی به یک جهان شهری گذر خواهد کرد، اکنون حقیقت یافته است و ما را وادار می‌کند که در بنیادی‌ترین پارادایم‌های خود نه تنها در پارادایم‌های مربوط به شهر بلکه تمام پارادایم‌های شرایط انسانی تجدید نظر کنیم. آنچه ناروشن می‌ماند این است که آیا سیاستمداران و بنگاه‌های حمایت‌کننده مالی جهان، به آن اندازه که به محرومیت اقتصادی توجه می‌کنند به مردم روستایی که ساکنان محله‌های فقیرنشین شهری می‌شوند نیز اهمیت می‌دهند؟ در نیم‌سده گذشته جمعیت جهان بیش از دو برابر شده است (از ۲/۵۴ میلیارد به ۶/۶۷ میلیارد رسیده است) و کم‌وبیش همه این رشد مربوط به شهرها بوده است. در آغاز سده نوزدهم، تنها ۵ درصد جمعیت جهان در مناطق شهری زندگی می‌کردند، در آغاز سده بیستم، این درصد همچنان پایین (۱۳ درصد) بود؛ امروزه، این میزان به ۵۰ درصد رسیده است و تا

1. Global South

۲. اصطلاح‌های جهان جنوب، آلونک، زورآباد، اصلاح و بخش غیررسمی، هرکدام با کوله‌باری از ابهام ذهنی و مفاهیم مواجه هستند که تعریف آن‌ها را مشکل‌ساز می‌کند.

فصل دوم

جهانی به سوی شهر شدن

گرسنگی بیشتر مردم می‌انجامد. از زمان او، فراز "کابوس مالتوسی" را برای بیان وضعیت‌های بحرانی برآمده از فزونی جمعیت به‌کاربرده است. بیشترین پیش‌بینی‌ها بسیار بدبینانه از کار درآمده‌اند... با این وجود، کور باوری ضد شهری همچنان وجود دارد... ولی رشد آشکار ابرشهرهای جهان سوم این پندار ناامیدکننده را تقویت می‌کند که شاید حق با مالتوس باشد.^۲

جدول ۱-۲. جمعیت جهان و جمعیت شهری

سال	جمعیت شهری	جمعیت	تغییر در جمعیت شهری	درصد افزایش جمعیت شهری	درصد شهری
۱۹۵۰	۲/۵۴	۰/۷۴	-	-	۲۹
۱۹۷۵	۴/۰۸	۱/۵۲	۰/۷۸	۱۰۵	۳۷
۲۰۰۰	۶/۰۹	۲/۸۴	۱/۳۲	۸۷	۴۷
۲۰۲۵	۸/۰۱	۴/۵۸	۲/۰۱	۷۱	۵۷
۲۰۵۰	۹/۱۹	۶/۴۰	۱/۸۲	۴۰	۶۷

کم‌وبیش هر کشوری با کوشش برای حفظ مردم و رهنمود آن‌ها به سوی شهرهای برنامه‌ریزی شده و یا با محدود کردن رشد شهرهای بزرگ، در تلاش مهار رشد شهری بوده است.^۳ در ۵۰ سال گذشته، راهبردهای جلوگیری از مهاجرت به کلان‌شهرها عبارت بودند از: (۱) توسعه روستایی باهدف برابرسازی استانداردهای زندگی در روستاها و شهرها، (۲) کژ کردن روند به شهرک‌های نو، مراکز استانی و ایالتی نو یا شهرهای کوچک‌تر (۳) بازداشتن ساخت‌وسازهای مسکونی و تجاری درون مرزها و محدوده شهری، (۴) مهار تخصیص آپارتمان‌ها (مانند مسکو^۴)؛ (۵) شرط به همراه داشتن گذرنامه یا شناسنامه برای کسان غیربومی که وارد شهر می‌شوند (مانند آپارتاید^۵ در آفریقای جنوبی)؛ (۶) جیره‌بندی خوراک (مانند برنج در چین) و (۷) محدودیت حرکت و جابه‌جایی آزادانه (مانند کوبا).

هریک از این کوشش‌ها، به صورت کلی یا جزئی، با شکست روبرو شده‌اند و برخی نیز زیان بار بوده‌اند. برنامه‌های توسعه روستایی، برمبنای این

سال ۲۰۵۰ به ۷۵ درصد خواهد رسید.^۱ این‌گونه به این موضوع نگاه کنید: شهرهای جهان از سال ۱۹۵۰، هر دو ماه، جمعیتی برابر شهر نیویورک را جذب کرده‌اند که این به معنی ۱۲۰ هزار سکنه شهری در هر روز است و رشد دوره صدساله جمعیت از سال‌های ۱۹۵۰ تا ۲۰۵۰ جمعیت ۳/۵ برابر خواهد بود. در حالی جمعیت شهری بیش از ۸/۵ برابر خواهد شد که همه این جمعیت در سکونتگاه‌های غیررسمی جهان جنوب خواهند بود.



تصویر ۱-۲. کلان‌شهرهای جهان، هر یک با ده میلیون جمعیت یا بیشتر

ترس و شکست

این روند که انفجار شهری نامیده شده، به‌عنوان تهدیدی برای پایداری سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و اخلاقی شمرده شده است و پیامدهای بیمناک آن پیش‌بینی شده است. به‌تازگی مجله فوربس^۲ نوشتاری را چاپ کرده که یادآوری می‌کند:

اقتصاددان بریتانیایی مالتوس^۳، در سال ۱۷۹۸ پیش‌بینی کرد که رشد جمعیت جهان در نهایت از فرآوری خوراک پیشی می‌گیرد که به

1. United Nations Department of Economic and Social Affairs (2008)
 2. Forbes
 3. Malthus

1. Malthusian nightmare
 2. Mark Lewis (2007).
 3. Janice E. Perlman and Bruce Schearer (1986)
 4. Moscow
 5. آپارتاید به معنی جدا نگه داشتن افراد نژادهای غیر سفید، مجبور کردن آن‌ها به اقامت در محله‌ها و استان‌های خاص، محروم کردن آن‌ها از کلیه حقوق سیاسی و امکان تحصیل و پیشرفت است. (مترجمان)

پنداره که برابری کیفیت زندگی روستا و شهر، مهاجرت از روستا را متوقف خواهد ساخت، نیز اثر وارونه داشته است. سرمایه‌گذاری در راه‌ها، برق‌رسانی، صنعتی کردن و آموزش روستایی هرچه بیشتر شده، میزان مهاجرت به شهرها نیز افزایش یافته است. این واقعیت است که راه‌ها، آموزش، تجربه کاری و بهبود بهداشت، کوچ را آسان‌تر و ماندن در مزارع را سخت‌تر کرده است (البته منظور این نیست که توسعه روستایی برای بهبود زندگی در روستا سودمند نیست ولی به‌عنوان یک راهبرد برای مهار مهاجرت با شکست روبرو شده است). در کشورهای در حال توسعه، چندین دهه به درازا می‌کشد تا زندگی در روستا فرصت‌ها و تسهیلات همانند زندگی در شهر را دارا شود. بنابراین، زمان درازی نیاز است تا کشورهای در حال توسعه دگرگونی‌های جمعیتی برای رفتن به خارج از شهرهای بزرگ، همانند آنچه اکنون در اروپا و آمریکا جریان دارد را تجربه کنند.

برای هدایت دوباره مهاجران به بیرون از شهرهای بزرگ، شهرک‌های جدید یا شهرهای کوچک به‌عنوان قطب‌های رشد^۱ برای سرمایه‌گذاری‌های هدفمند صنعتی و مسکونی طراحی شده‌اند. این قطب‌های رشد در برخی کشورهای صنعتی کامیاب بوده‌اند، ولی در جهان جنوب پاسخگو نبوده‌اند؛ مانند طرح‌های اسکان دوباره که پیش‌تر در اندونزی آزمون شد، این برنامه‌ها نیز از دید زیربنایی پرهزینه بودند و توان هم‌اوردی با شهرهای موجود را ندارند. شهرهای قطب رشد دارای اندازه کارآمد، صرفه‌های ناشی از مقیاس و شبکه‌های عرضه‌کنندگان و مصرف‌کنندگان محلی بایسته و انبوه نبودند که مانند شهرهای بزرگ هزینه کسب‌وکار را کاهش دهد.

پایتخت‌های نو مانند برازیلیا، مهاجران را جذب کرده‌اند اما نه به‌شمار کافی که میزان مهاجرت به شهرهای بزرگ و رسمی را کاهش دهد. سیاست‌های شهرهای بسته (مانند مواردی در هند) بیشتر شرم‌آور بودند. اگر مهاجران شهری نمی‌توانستند در طول روز بسازند، در شب می‌ساختند؛ اگر نمی‌توانستند در خانه‌های قانونی زندگی کنند به زمین‌ها هجوم می‌آوردند؛ اگر نمی‌توانستند پروانه یک‌خانه را بگیرند، در کنار خویشاوندان خود در یک‌خانه زندگی می‌کردند (که برآورد کمتر جمعیت

1. Growth Poles

مسکو برای چندین سال را در پی داشت)؛ و اگر نمی‌توانستند سهمیه برنج را به دست آورند، آن را با دیگر خانواده‌ها سهیم می‌شدند که بخشی از "جمعیت شناور"^۲ شهرهای چینی می‌شدند.

تنها جوامعی که سیاست مهار آن‌ها با یک نیروی قهریه و خشن همراه بود توانسته‌اند مردم را از شهرها دور نگه‌دارند اما کامیابی آن‌ها نیز ماندگاری فراوانی نداشته است. در آفریقای جنوبی، پایان آپارتاید (دودستگی و جدایی سیاه‌پوستان و سفیدپوستان) این مهار را شکست. در کوبا، نوسازی هاوانای قدیم^۲ و تزریق درآمد گردشگری، ایدئولوژی ضد شهرنشینی که مهاجران روستایی بالقوه را بیرون از شهر نگه‌داشته بود، را تعدیل کرد. در سرتاسر جهان جنوب، مردم کوشش می‌کردند که برای دگر شدن سروسامان خود مهاجرت کنند. همان‌گونه که ایگنسی ساچز^۳ آن را پیش کشیده، آن‌ها شانس خود را در لاتاری شهری شدن آزمون می‌کنند و این قمار بهتر از ماندن در روستا است. به‌راستی، بیچاره‌ترین و تهیدست‌ترین مردم روستا به شهر نمی‌آیند، چه بسا بهترین و روشنفکرترین آن‌ها هستند که این بی‌باکی و دوراندیشی را برای دگر کردن زندگی خود دارند. تا آنجا که شاید زورآبادنشین شوند اما در برابر هم‌تایان خود که در روستا می‌مانند، کار بهتری را انجام داده‌اند. مهم نیست که زندگی شهری چه اندازه می‌تواند دشوار باشد، این مهاجران پشت‌گرم هستند که فرزندان‌شان مجال‌های بالنده‌تری در شهر خواهند داشت تا اینکه در روستا ماهیگیری کنند یا به‌عنوان برده‌های قراردادی بر روی زمین کسی دیگر کار کنند.

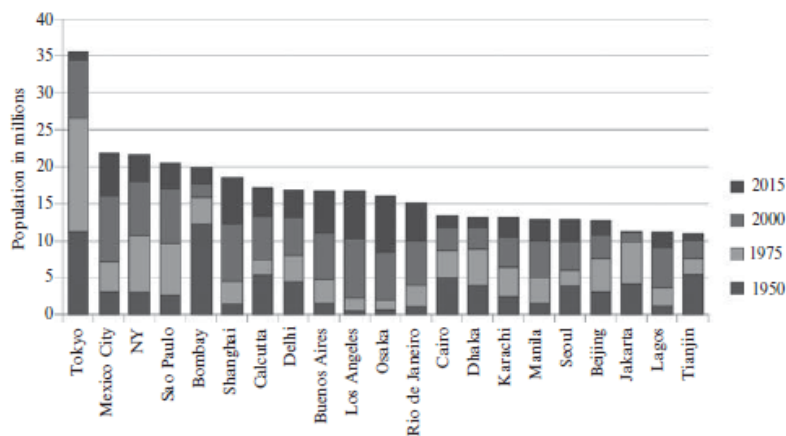
همان‌گونه که برخی را گیرایی فرصت‌ها به سوی شهر می‌کشاند، برخی دیگر از مهاجران را عواملی چون خشکسالی از پا درآورده و با تلخ‌کامی موطن خود را ترک می‌کنند. روی هم‌رفته، این فرضیه که ارائه نکردن مسکن و خدمات اجتماعی برای تهیدستان می‌تواند آنان را از مهاجرت به شهر دلسرد کند، نیز نادرست است. باوجود بالا رفتن بیکاری، به حاشیه رانده شدن و زندگی در زورآبادها و تبدیل خشونت به یک هنجار، مردم به آمدن

۱. Floating Population: افرادی هستند که پیوسته به دلیل فرار از قانون یا گروه رقیب مواد مخدر ظاهر و ناپدید می‌شوند. (مترجمان)

2. Old Havana
3. Ignacy Sachs

نشان می‌دهد.^۱

از دید رشد شهری، مناطق درحال توسعه با میانگین میزان رشد ۲/۷ درصد (۴/۱ درصد برای مناطقی با کمترین توسعه‌یافتگی)، همچنان از کشورهای توسعه‌یافته با میزان رشد ۰/۶ درصد، جلوتر است. تا میانه‌های سده، جمعیت شهری در کشورهای در حال توسعه جهان دو برابر خواهد شد یعنی از دو میلیارد به چهار میلیارد نفر خواهد رسید.



نمودار ۱-۲. جمعیت ۲۱ کلان‌شهر در سال‌های ۱۹۵۰، ۱۹۷۵، ۲۰۰۰ به ترتیب اندازه آن‌ها و پیش‌بینی جمعیت برای سال ۲۰۱۵. منبع: UN-Habitat, State of the World's Cities 2008/2009 and United Nations World Urbanization Projects, 2007 Revision.

شهری شدن فقر

سومین گذار بزرگ در این دوره تاریخی، گذار از شهر رسمی به شهر غیررسمی است.^۲ به شکل روزافزونی شهرنخبگان، به شهری برای توده‌های مختلف مردم تبدیل می‌شود اما با وجود این روند فراگیر، بیشتر کم‌نهادهای بین‌المللی به مناطق روستایی تخصیص داده می‌شود. این در حالی است که آینده فقرای شهری در شهرهای درحال توسعه و شاید آینده آدمی، وابسته به درک شفاف‌تر سازوکار فقر و رویکردهای نو برای آمیختن و یکپارچه‌سازی فقرا با جمعیت شهر و کل جهان است.

در شهرهای جنوب، سکونتگاه‌های غیررسمی پرشتاب‌تر از خود شهرها رشد می‌کنند. تا سال ۲۰۰۷ بیش از ۳۰ درصد جمعیت شهری جهان (۱)

۱. شهرهایی که در سال ۲۰۰۰، جمعیت ۱۰ میلیون یا بیشتر داشتند.

۲. در واقع، آن را به "شهر واقعی" تغییر می‌دهد که در آن رسمی و غیررسمی وابسته به یکدیگر هستند.

ادامه می‌دهند و شرایط بدتر می‌شود. آن‌ها می‌خواهند سالار سرنوشت خود باشند و نمی‌خواهند که انگل^۱ بمانند.

در چند سال گذشته بنگاه‌های بزرگ توسعه جهانی این واقعیت را پذیرفتند که این مردم مهاجر، در شهرها و کلان‌شهرها خواهند ماند. آن‌ها از میان نمی‌روند و نیز بازگشت دوباره آن‌ها (به روستا) دور از واقعیت است. یک سند تازه سازمان ملل متحد به این فرجام رسیده است که "بی‌معنی است که بخواهیم با متوقف کردن مهاجرت رشد شهری را مهار کنیم چراکه این کار پاسخ نخواهد داد."^۲

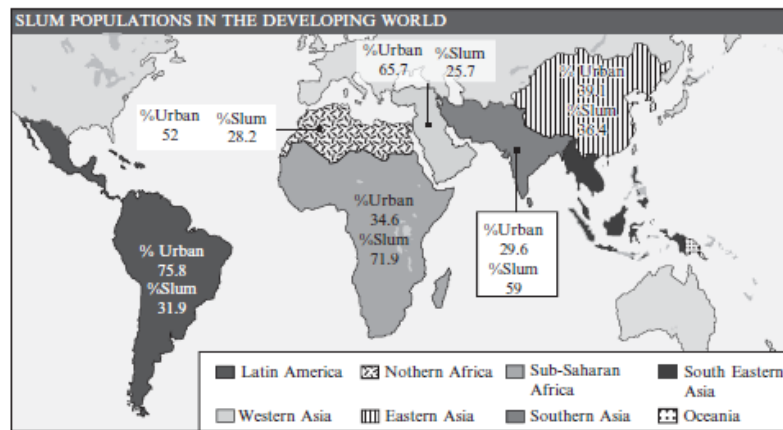
گرایش رشد شهری به سوی جنوب

اگر نخستین دگرگونی و دگرگشت شاخص این دوره، دگرگونی از یک دنیای روستایی به یک دنیای شهری باشد، دومین دگرگونی و دگرگشت آن پویای جمعیت شهرهای مهم جهان از شمال به جنوب است که یک واژگونی فراگیر از کشورهای فرا صنعتی شمال به کشورهای رو به توسعه جنوب شمرده می‌شود. در سال ۱۹۵۰، تنها سه شهر شانگهای^۳، بوئنوس آیرس^۴ و کلکته^۵، از کشورهای جنوب در میان ده شهر بزرگ جهان بودند، اما در سال ۱۹۹۰ از ده شهر بزرگ T تنها سه شهر توکیو، نیویورک و لس‌آنجلس از شمال بودند. سه شهر مکزیکوسیتی^۶، سائوپائولو و بمبئی^۷ در سال ۲۰۰۰، جای شهرهای لندن، پاریس و مسکو را در میان ده شهر بزرگ گرفته بودند. همچنین شهرهای آسیایی و آفریقایی مانند جاکارتا^۸ و لاگوس^۹ نیز در شهرهای پرجمعیت دسته‌بندی شدند.^{۱۰}

امروزه، سه چهارم جمعیت شهری جهان در مناطق درحال توسعه ساکن است. نمودار ۱-۲، جمعیت ۲۱ کلان‌شهر را در سال‌های ۱۹۵۰، ۱۹۹۰ و ۲۰۰۰

1. Freeloader
2. Daniel Howden (2007)
3. Shanghai
4. Buenos Aires
5. Calcutta
6. Mexico City
7. Mumbai
8. Jakarta
9. Lagos
10. Janice E. Perlman (1993; 1990); Janice E. Perlman and Molly O'Meara Sheehan (2007)

در آمریکای لاتین، ۳۲ درصد جمعیت شهرها در سکونتگاه‌های غیررسمی زندگی می‌کنند و احتمال این‌که فردی در آمریکای لاتین به‌طور غیررسمی زندگی کند پنج برابر بیشتر از فردی است که در یک منطقه توسعه‌یافته زندگی می‌کند. مشکلات پیش روی ۱۳۴ میلیون نفری که در آلودگی‌های آمریکای لاتین زندگی می‌کنند همانند مشکلات ۵۸۱ میلیون زورآبادنشین آسیا و ۱۹۹ میلیون آفریقای سیاه^۱ است. تصویر ۲-۳ درصد شهری بودن در کشورهای در حال توسعه به همراه درصد جمعیت شهری که در سکونتگاه‌های آلودگی می‌کنند را نشان می‌دهد.



تصویر ۲-۲. درصد جمعیت شهری و درصد جمعیت شهری که زندگی غیررسمی در اسلام‌ها در هر منطقه

گرچه آمریکای لاتین در مقایسه با دیگر کشورهای جنوب از نظر فقر شرایط بهتری دارد اما به دلیل پخشایش ناموزون ثروت، بیشترین سطوح نابرابری را در میان مناطق جهان دارد.^۳ در کشورهای پردرآمد جهان، میانگین درآمد ۲۰ درصد دارا ترین‌ها، نزدیک ۶ برابر تهیدست‌ترین مردم است. در آمریکای لاتین، ۲۰ درصد پردرآمدها ۱۲ برابر تهیدست‌ترین‌ها درآمد دارند.^۴

در منطقه شهری باقی‌مانده است، در دهه‌های آتی بالاترین نرخ شهری را دارد. به منابع United Nations (2000) Marcela Cerrutti & Alfredo Lattes, Jorge Rodríguez, and Miguel Villa (2002)؛ Rodolfo Bertonecello (2003) مراجعه کنید.

1. Sub-Saharan Africa
2. United Nations Human Settlements Programme (2003); Eduardo Lopez Moreno and Rasna Warah (2006)
3. David de Ferranti et al. (2004).
4. Valéria Pero (2004).

میلیارد نفر) در سکونتگاه‌های غیرقانونی بودند که ۹۰ درصد ساکنان این سکونتگاه‌ها در کشورهای در حال توسعه زندگی می‌کردند. سازمان ملل پیش‌بینی می‌کند که در ۳۰ سال، این شمار به دو برابر یعنی ۲ میلیارد نفر (یک سوم جمعیت جهان) برسد. در کشورهای جنوب، بیش از یک نفر از هر ۴ شهرنشین در سکونتگاه‌های غیررسمی زندگی می‌کنند (بیشتر از یک نفر از هر هفت نفر در جهان) و چهارپنجم آن‌ها در بی‌بهره‌ترین مناطق جهان هستند.^۱

اگرچه اسلام‌ها و سکونتگاه‌های غیررسمی از زمان انقلاب صنعتی شکل گرفتند و تا اندازه‌ای پدیده‌ای نو هستند اما همواره فقر و رنج انسان در سکونتگاه‌های روستایی شدیدتر بوده است. امروزه، فقر و تهیدستی با شتاب در حال تبدیل شدن به یک پدیده شهری است و به نظر نمی‌رسد که این روند دگرگون شود.

شرایط آمریکای لاتین

آمریکای لاتین در جهان جنوب، منطقه‌ای است که با ۷۸ درصد جمعیت شهری بیش از هر جایی شهری شده است و پس از آمریکای شمالی که دارای ۸۱ درصد جمعیت شهری است در جایگاه دوم جای دارد. میزان رشد شهری در آمریکای لاتین از آمریکای شمالی و اروپا بیشتر است. در سال ۱۹۵۰ کمتر از ۴۱ درصد جمعیت آمریکای لاتین شهری بود. در سه دهه گذار شهری شدن در آمریکای لاتین کامل شد، در حالی‌که این دگرگونی در آمریکای شمالی شش دهه به درازا انجامید.^۲ موج بعدی شهری شدن در آسیا و آفریقا خواهد بود که اکنون به ترتیب ۴۰ و ۳۸ درصد شهری هستند؛^۳ اما شهرهای آمریکای لاتین به رشد خود ادامه خواهند داد و تا سال ۲۰۵۰ این منطقه به اشباع شهری ۸۹ درصد می‌رسد. به عبارتی دیگر، نرخ رشد شهری در آمریکای لاتین کاهش خواهد یافت اما خود شهرها به رشد خود ادامه خواهند داد.^۴

1. UN-Habitat (2008)
2. Alfredo Lattes, Jorge Rodríguez, and Miguel Villa (2002)
3. United Nations Department of Economic and Social Affairs (2008)

۴. کاهش نرخ شهری به معنای کاهش تجمعی در ۱- نرخ مهاجرت روستایی به شهر (داخلی)، ۲- نرخ مهاجرت خارجی‌ها به شهرها، ۳- نرخ طبیعی رشد جمعیت در شهرهای مختلف است. آفریقا که حداقل

شرایط برزیل

برزیل که از دیرباز "دیو خفته" نامیده می‌شد، اکنون بیدار شده است و جایگاه این را دارد که یکی از ابرقدرت‌های جهان باشد.^۲ برزیل با جمعیت ۱۹۸/۷ میلیون نفر در سال ۲۰۰۹، یکی از پنج کشور بزرگ جهان است و این کشور یکی از کشورهای دارای بالاترین میزان رشد شهری است. بیش از ۸۵ درصد برزیلی‌ها در شهرها زندگی می‌کنند که پیش بینی می‌شود در ۲۰ سال آینده به ۹۰ درصد برسد (که از ۸۶/۸ درصد پیش بینی شده برای ایالات متحده پیشی می‌گیرد). پیش بینی می‌شود در آن زمان نزدیک به یک سوم جمعیت شهری در فاولاها و دیگر گونه‌های سکونتگاه‌های غیررسمی زندگی کنند، در این شرایط آشکار است که فقر و تهیدستی شهری یکی از برجسته‌ترین دشواری‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی خواهد بود که این کشور با آن روبرو خواهد شد.

همان‌گونه که تحلیلگر اجتماعی برزیلی ریکاردو نوس^۳ می‌گوید "هیچ کشور دیگری را نمی‌توان یافت که تنها در دو نسل، در این اندازه از یک کشور روستایی به یک کشور شهری تبدیل شده باشد".^۴ در چهار دهه دوره پژوهش‌های من بر روی فاولاها (۱۹۶۰ تا ۲۰۰۰)، به جمعیت شهرهای برزیل ۱۰۸ میلیون نفر افزوده شد که بیشتر آن‌ها تهیدست هستند. پیش از جنگ جهانی دوم، تنها ۱۵ درصد برزیلی‌ها در شهرها زندگی می‌کردند و تا سال ۱۹۷۵، این رقم که ۶۲ درصد بود و در سده جدید به ۸۱ درصد رسید. تا زمانی که من نخستین بررسی خود بر روی فاولاها را تمام کردم، از هر ۵ روستایی برزیلی سه نفر بار خود را بسته و به شهر مهاجرت کردند که بیشتر آنان به یکی از شهرهای بزرگ رفتند. بیشتر آنان همچون کسانی که در چهار دهه گذشته زندگی آن‌ها را دنبال کردم، از روی نبود گزینه‌های دیگر، ناگزیر به سکونت در سکونتگاه‌های غیررسمی شدند.

برعکس برداشت رایج، فقر برزیل، فقر روستایی نیست، چراکه بیش از

1. The Sleeping Giant
2. United Nations Department of Economic and Social Affairs (2008); F. E. Wagner and John O. Ward (1980); Edésio Fernandes (2007), 203; Valéria Pero (2004); and World Bank (2007)
3. Ricardo Neves
4. Ricardo Neves (2003), 66

سه چهارم (۷۸ درصد) مردم فقیر در شهرها زندگی می‌کنند. این درصد مردم فقیر برزیل را در دهه‌های ۱۹۹۰ و ۲۰۰۰ نیال و بنگلادش قرار می‌دهد که تنها یک سوم درآمد سرانه برزیل را دارند. چرا چنین است؟ اقتصاد برزیل، دهمین اقتصاد بزرگ جهان است. در سال ۲۰۰۹ تولید ناخالص داخلی آن، ۱/۹۹ تریلیون دلار آمریکا بوده و همچنان در حال افزایش است و در برابر رکود جهانی به خوبی ایستادگی کرده است. میانگین رشد اقتصادی برزیل در سال ۲۰۰۷، حدود ۵/۳ درصد و در سال ۲۰۰۸ نزدیک به ۶/۳ درصد بوده است. ذخایر نفت ساحلی تازه که در سال ۲۰۰۹ در آب‌های ایالت ریودوژانیرو کشف شد می‌تواند کشور را هفتمین تولیدکننده نفت جهان کند. روی هم رفته، ثروت کافی برای کاهش فقر شهری و روستایی هست، اگر این دارایی و ثروت به صورت عادلانه‌تری توزیع شود.

با این وجود برزیل بالاترین سطوح نابرابری در جهان را دارد و در میان کشورهای هم‌اندازه خود از همه ناهمسان‌تر است. کشورهای کوچک گوناگون در آمریکای لاتین مانند هائیتی^۱ و پاراگوئه^۲ و در آفریقا مانند سیرالئون^۳، نامیبیا^۴ و بوتسوانا^۵، نابرابری بیشتری دارند اما آن‌ها از دید اقتصادی یا سیاسی هم‌رده برزیل نیستند.^۶ با این حال، نشانه‌هایی از بهبود این روند وجود دارد. در ۵ یا ۶ سال گذشته، شاخص نابرابری برای برزیل رو به کاهش بوده است. این تاندازه‌ای از اثرات سیاست پرداخت کمک‌هزینه خانواده^۷ پرداخت نقد مشروط^۸ (CCT) است که به خانواده‌های فقیر مستمری پرداخت می‌شود، به شرطی که آن‌ها نیز در بهداشت و آموزش فرزندان خود سرمایه‌گذاری کنند. در فصل ۱۱ بیشتر در این مورد بحث خواهیم کرد.

1. Haiti
2. Paraguay
3. Sierra Leone
4. Namibia
5. Botswana

۶. Sonia Rocha (۲۰۰۰) و (۲۰۰۳) توضیح می‌دهد: "در حالی که درصد افراد فقیر در مناطق روستایی، به طور متداوم بالاتر از درصد در مناطق شهری است ولی مناطق شهری همچنان اکثریت فقیر کشور را تشکیل می‌دهند" (Rocha, 2003, p. 135).

7. Bolsa Familia
8. Conditional Cash Transfer

ریودوژانیرو بود که ایالتی فقیر و روستایی‌تر بود. در مارس ۱۹۷۵، با وجود مخالفت زیادی که تا به امروز ادامه دارد، دو ایالت ریو و گوانابارا یکپارچه شدند و ایالت تازه ریودوژانیرو را به مرکزیت ریو برپا ساختند. اکنون جمعیت ایالت ریودوژانیرو ۱۵/۶ میلیون نفر است. ناحیه کلان‌شهر ریو ۷۵ درصد جمعیت این ایالت را در خود جای داده است که ۶ میلیون آن‌ها در محدوده شهری ساکن هستند. از نظر بزرگی، ریو در جایگاه سومین کلان‌شهر از میان چهار کلان‌شهر آمریکای لاتین قرار دارد (کوچک‌تر از مکزیکوسیتی است اما بزرگ‌تر از بوئنوس آیرس و چهاردهمین کلان‌شهر بزرگ از ۱۹ کلان‌شهر جهان است).

سونیا روجا^۱، کارشناس برزیلی در زمینه فقر و نابرابری، نشان داده که در سال ۲۰۰۴ درآمد سرانه نیمی از فقیرترین جمعیت برزیل حدود ۴ برابر رشد میانگین کشور و تا ۱۴ درصد افزایش یافته است که این روند بهبود ادامه داشته است. تجزیه و تحلیل او نشان دهنده یک دگرگونی در دهه ۱۹۹۰ است که یک پنجم از ثروتمندترین جمعیت کشور، ۳۰ برابر بیشتر از یک پنجم فقیرترین‌ها درآمد داشته و تا سال ۲۰۰۷ این نسبت به ۲۰ برابر رسیده که یک بهبود غیرقابل انکار است. اکنون نیمی از همه درآمد کشور به ۱۰ درصد بالا (دهک نخست) تعلق دارد و از این میزان نیز ۸۵ درصد در دست ۵ درصد جمعیت است.^۲

پیامدهای این اندازه نابرابری و این اندازه ثروت و فقر، در چشم‌انداز شهرهای برزیل خود را نشان داده است. ریودوژانیرو یک آزمایشگاه آرمانی برای نشان دادن چگونگی عملکرد این سازوکار در سطح محلی است.

شرایط ریودوژانیرو

در ژانویه ۱۵۰۲، ملوانان پرتغالی که ورودی خلیج گوانابارا^۳ را به جای دهانه یک رود (ریو) اشتباه گرفته بودند، نام این سرزمین را ریودوژانیرو (رودخانه ژانویه) نهادند. ۲۶۱ سال پس از آن، در سال ۱۷۶۳، ریودوژانیرو پایتخت برزیل استعماری شد و جای سالوادور^۴ را گرفت. برزیل در سال ۱۸۲۲ استقلال خود را به دست آورد و در سال ۱۸۸۹ اعلام جمهوری کرد که در همه این دوران همچنان ریو پایتخت برزیل بود. در سال ۱۹۶۰، تحت دولت ژوسلینو کوبیتچک^۵، پایتخت برزیل به برازیلیا که مرکز جغرافیایی کشور است تغییر یافت و انگیزه این دگر شدن، توسعه درونی و پخش دوباره جمعیت کشور بود (که ۶۵ درصد آن‌ها در محدوده ۵ مایلی ساحل زندگی می‌کردند). گستره ناحیه فدرال پیشین تبدیل به ایالت گوانابارا شد که مرکز آن شهر ریو بود. نیتروی^۶ نیز در آن سوی خلیج مرکز ایالت بزرگ‌تر

1. Sonia Rocha

۲. بر پایه آمار بانک جهانی (که توسط IPEA مشخص شده است)، افراد فقیر در برزیل تنها یک سوم درآمد سرانه برزیل را دارند.

3. Guanabara Bay

4. Salvador da Bahia

5. Juscelino Kubitschek

6. Niteroi



تصویر ۲-۳. نقشه (الف) نشان‌دهنده موقعیت ایالت ریودوژانیرو در برزیل و شهر ریودوژانیرو در ایالت است.

برزیل ۹ کلان‌شهر بزرگ دارد که این برخلاف بیشتر کشورهای آمریکای لاتین است که یک الگوی نخست شهری^۱ دارند (یعنی بزرگ‌ترین شهر در کشور، جمعیتی بیش از دو برابر شهر دوم دارد).

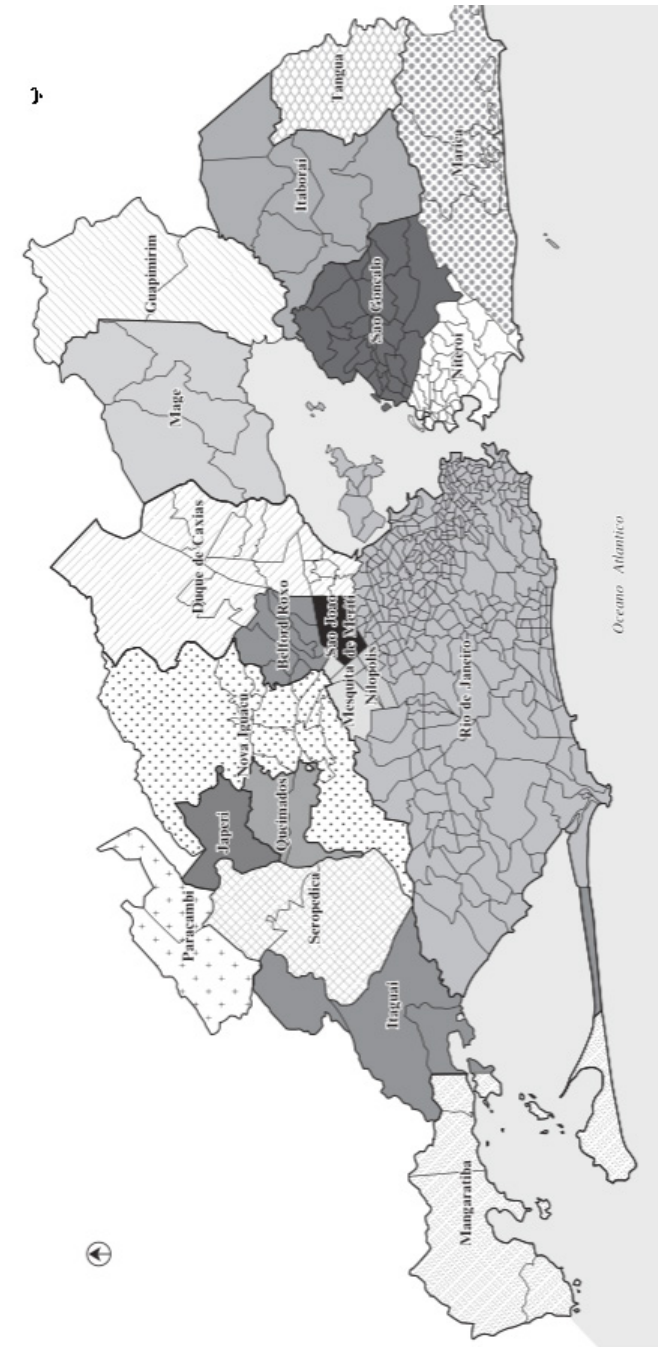
در میان این ۹ کلان‌شهر، ریودوژانیرو پیوسته رتبه نخست ملی را داشته و از دوره پس از جنگ جهانی دوم با شتاب رشد ۴۲ درصد در دهه ۱۹۵۰ و ۲۹ درصد در دهه ۱۹۶۰، رشد شهری پرشتابی داشته است که از دهه ۱۹۷۰ تاکنون، شتاب رشد آن کاهش تدریجی داشته است. همان‌گونه که در جدول ۲-۲ نشان داده شده است، جمعیت ریودوژانیرو در نیمه دوم سده بیستم نزدیک چهار برابر شد و از ۲/۹۵ میلیون نفر به ۱۰/۸ میلیون نفر رسید؛ که این پایین‌ترین نرخ رشد کلی یک کلان‌شهر در کشور بود.

جدول ۲-۲. جمعیت مناطق کلان‌شهری برزیل در سال ۱۹۵۰ و ۲۰۰۰ و برآورد جمعیت برای سال ۲۰۰۷

جمعیت در سال ۱۹۵۰ (هزار)	جمعیت در سال ۲۰۰۰ (هزار)	نرخ رشد در سال (۱۹۵۰-۲۰۰۰)	برآورد جمعیت برای سال ۲۰۰۷ (هزار)	نرخ رشد برآورد شده (۲۰۰۰-۲۰۰۷)	
۲۳۳۴	۱۷۰۹۹	۷/۳۳	۱۹۲۲۶	۱/۱۲	سائوپائولو
۲۹۵۰	۱۰۸۰۳	۳/۶۶	۱۱۳۸۱	۱/۰۵	ریودوژانیرو
۴۱۲	۴۶۵۹	۱۱/۳۱	۴۹۲۵	۱/۰۶	بلوهوریزنته
۴۸۸	۳۵۰۵	۷/۱۸	۳۸۹۷	۱/۱۱	پورتوالگره
۶۶۱	۳۲۳۰	۴/۸۹	۳۶۵۵	۱/۱۳	رسیف
۴۰۳	۲۹۶۸	۷/۳۶	۳۵۹۹	۱/۲۱	سالوادور
۲۶۴	۲۸۷۵	۱۰/۸۹	۳۴۳۷	۱/۲۰	فورتالزا
۳۶	۲۷۴۶	۷۶/۲۸	۳۵۰۸	۱/۲۸	برازیلیا
۱۵۸	۲۴۹۴	۱۵/۷۸	۳۱۲۵	۱/۲۵	کوریتیبیا

با صنعت‌زدایی و جابجایی پایتخت ملی به برازیلیا و جابجایی مرکزیت تجاری، فرهنگی و اداری به سائوپائولو، ریودوژانیرو چالش کاهش مشاغل شد. همچنین نگرانی از خشونت شهری در میانه دهه ۱۹۸۰ و کاهش گردشگری ناشی از آن این چالش را گسترده‌تر کرد.

بیکاری به‌ویژه برای فقرای شهری افزایش یافت. فزونی خوراک‌های آماده،



تصویر ۲-۳. نقشه (ب) نشان‌دهنده موقعیت ایالت ریودوژانیرو در برزیل و شهر ریودوژانیرو در ایالت است.

1. Primate City

جدول ۲-۳. فاولاها در شهرهای برزیل

شهر	جمعیت فاولا	جمعیت کل	%	کل مسکن‌ها
ریودوژانیرو	۱۰۹۲۴۷۶	۵۸۵۷۹۰۴	۱۸/۷	۳۰۸۵۸۱
سائوپائولو	۹۰۹۶۲۸	۱۰۴۳۴۲۵۲	۸/۷	۲۲۹۱۵۵
بلوهوریزنته	۲۶۸۸۴۷	۲۲۳۸۵۲۶	۱۲/۰	۶۷۴۴۱
سالوادور	۲۳۸۳۴۲	۲۴۴۳۱۰۷	۹/۸	۶۱۳۲۲
کوریتیبیا	۱۴۵۲۴۲	۱۵۸۷۳۱۵	۹/۲	۳۷۷۵۲
پورتوآلگره	۱۴۳۳۵۳	۱۳۶۰۵۹۰	۱۰/۵	۳۷۶۶۵
رسیف	۱۳۴۷۹۰	۱۴۲۲۹۰۵	۹/۵	۳۴۶۷۴
فورتالزا	۳۵۳۹۲۵	۲۱۴۱۴۰۲	۱۶/۵	۸۳۲۰۳
بلم	۴۴۸۷۲۳	۱۲۸۰۶۱۴	۳۵/۰	۱۰۰۰۶۹

ریو بیش از ۱۰۰۰ فاولا دارد و بیشترین جمعیت فاولا را از میان دیگر شهرهای برزیل دارد.

منابع: (IBGE 2000، IPP 2008-09)

رشد فاولاها با وجود سه دهه کوشش سیاست عمومی در ریو (نخست برای از میان برداشتن فاولاها و سپس برای بهسازی و یکپارچگی آن با محله‌های پیرامون) ادامه داشته است.

چهار تصویر ۲-۴ گسترش فاولاها را در سال‌های ۱۹۴۰، ۱۹۶۰، ۱۹۹۰ و ۲۰۰۸ را نشان می‌دهد. این نقشه‌ها که از عکس‌های هوایی تهیه شده‌اند، رشد فاولاها را با لکه‌های کوچک و بزرگ نشان می‌دهد. فاولاها روی تپه‌های کنار هم ادغام شده‌اند و توده‌های پهناور یا مجموعه‌ها را تشکیل داده‌اند که هر یک دربرگیرنده محله‌های زیاد فاوایی است. هر یک از این مجموعه‌ها به اندازه یک شهر بزرگ برزیلی است. چهار مجموعه بزرگ‌تر، روسینها، جاکارزینهو، مجموعه آلمانو و مجموعه ماره^۲، در مجموع دارای جمعیتی بیش از یک میلیون نفر هستند. دگرگونی بزرگ دیگری که در چهار نقشه دیده می‌شود، گسترش فاولاها از ناحیه جنوبی (دهه ۱۹۴۰) به ناحیه شمالی (دهه ۱۹۶۰) و منطقه غربی (۱۹۹۰) است که این گسترش، در مسیر رشد شهر و برای به دست آوردن موقعیت شغلی مناسب بوده است.

نقشه‌های سال ۲۰۰۴ که در ادامه آمده است نشان‌دهنده افزایش فراوان

ماشین‌های لباسشویی و ظرف‌شویی و خشک‌شویی‌ها و همچنین قوانین کار تازه که حداقل دستمزد را برای کارگران خانگی تعیین کرده بود، کاهش تقاضا برای مشاغل خدمات خانگی را به همراه داشت؛ یعنی زنانی که برای یک خانواده کار می‌کردند (و تمام هفته را با آن خانواده زندگی می‌کردند و بچه‌هایشان در همان محله مدرسه می‌رفتند) اکنون یک یا دو روز برای آن خانواده کار کرده و سرانجام نیاز بود در سه یا چهار جای دیگر کار کنند تا بتوانند این کمبود درآمد را جبران کنند. همچنین، با تثبیت مناطق مرکز، شمال و جنوب شهر و کاهش ساخت‌وسازها، شمار مشاغل ساختمانی نیز کاهش یافته است.

ریو هنوز هم یکی از مراکز اقتصادی برجسته برزیل است که سرانه تولید ناخالص داخلی آن پس از سائوپائولو قرار دارد، با این حال نابرابری و نبود عدالت، کاهش توان اشتغال شهر و کاهش نرخ رشد اقتصادی، روند ارتقای زندگی تهیدستان شهری ریو را محدود کرده است. بر پایه محاسبات انجام‌شده از سوی والریا پرو^۱، ریو در میان مناطق کلان‌شهری برزیل، کمترین میزان پویایی اجتماعی را دارد.^۲

شرایط فاولاها ریو

ریودوژانیرو بیشترین جمعیت فاوایی را در میان همه شهرهای برزیل دارد و یک چهارم جمعیت فاوایی سراسر کشور، در ریو زندگی می‌کنند. در جدول ۲-۳ جمعیت فاوایی ریو با جمعیت فاوایی دیگر کلان‌شهرهای اصلی هم‌سنجی شده است. در سائوپائولو، تنها شهر برزیلی بزرگ‌تر از ریو، درصد کمتری از جمعیت در فاولاها زندگی می‌کنند (۹ درصد در برابر ۱۹ درصد).^۳ تنها کلان‌شهر بلم مرکز ایالت دپارا^۴ دارای درصد جمعیت بیشتر (۳۵ درصد) ساکن در فاولاها است. در محاسبات مربوط به ریو، اگر مجتمع‌ها و لوتیامنتوها نیز به‌عنوان فاولا برشمرده شوند، این میزان تا ۳۷ درصد افزایش می‌یابد.

1. Valeria Pero

2. Valeria Pero (2004).

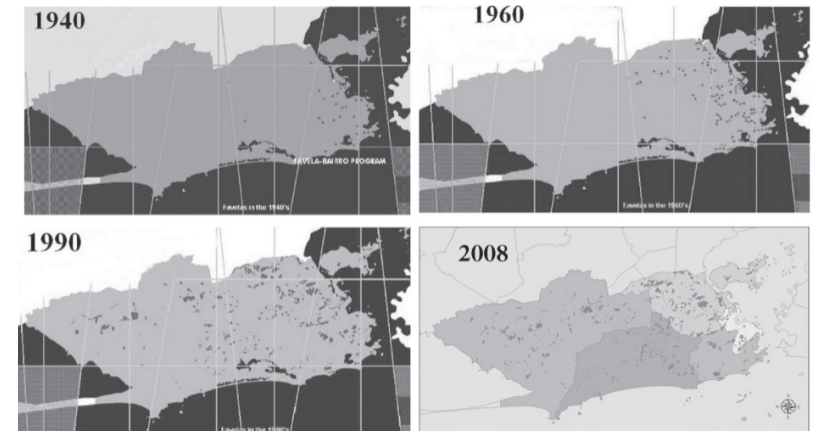
۳. همان‌طور که جیمز هولستون (۲۰۰۸) در کتاب خود «Insurgent Citizenship» شرح می‌دهد، فاولاها سائوپائولو از نظر موقعیت، سازمان و مشارکت سیاسی با فاولاها ریو کاملاً متفاوت است.

4. Belém de Para

1. Complexos

2. Complexo da Maré

رشد فاولا از سال ۱۹۹۰ و فزونی هم‌زمان لوتیامنتوهای بی‌نظم و غیرقانونی است. این دو نقشه در ارتباط با ناهمواری نشان می‌دهند که فاولاها بیشتر در دامنه تپه‌ها و لوتیامنتوها در زمین‌های هموار، به‌ویژه در منطقه غربی گردهم آمده‌اند.



تصویر ۲-۴. رشد تعداد و اندازه فاوولاهای ریو در سال‌های ۱۹۶۰، ۱۹۹۰، ۲۰۰۸. (تصویر از آرشیو شهرداری، تهیه شده به وسیله گروه برنامه‌ریزی و تحقیق Pro-Urb)

جدول ۲-۴. رشد فاولاها سریع‌تر از شهر ریو

سال	جمعیت فاولاها (a)	کل جمعیت ریو (b)	a/b (%)	نرخ رشد فاولا در دوره ۱۰ ساله (%)	نرخ رشد ریو در دوره ۱۰ ساله (%)
۱۹۵۰	۱۶۹۳۰۵	۲۳۳۷۴۵۱	۷/۲۴	-	-
۱۹۵۰-۶۰	۳۳۷۴۱۲	۳۳۰۷۱۶۳	۱۰/۲۰	۹۹/۳	۴۱/۵
۱۹۶۰-۷۰	۵۶۳۹۷۰	۴۲۵۱۹۱۸	۱۳/۲۶	۶۷/۱	۲۸/۶
۱۹۷۰-۸۰	۶۲۸۱۷۰	۵۰۹۳۲۳۲	۱۲/۳۳	۱۱/۴	۱۹/۸
۱۹۸۰-۹۰	۸۸۲۴۸۳	۵۴۸۰۷۷۸	۱۶/۱۰	۴۰/۵	۷/۶
۱۹۹۰-۲۰۰۰	۱۰۹۲۹۵۸	۵۸۵۷۸۷۹	۱۸/۶۶	۲۳/۹	۶/۹

به جز دهه ۱۹۷۰، میزان رشد فاولاها همواره از میزان رشد جمعیت کلی ریودوژانیرو بیشتر بوده است، چراکه در دهه ۷۰، بیش از ۱۰۰ هزار نفر از فاولاها رانده شدند و ۶۲ فاولا در سال‌های ۱۹۷۳-۱۹۷۰ ویران شدند.^۱ همان‌گونه

1. Estado da Guanabara (1973).

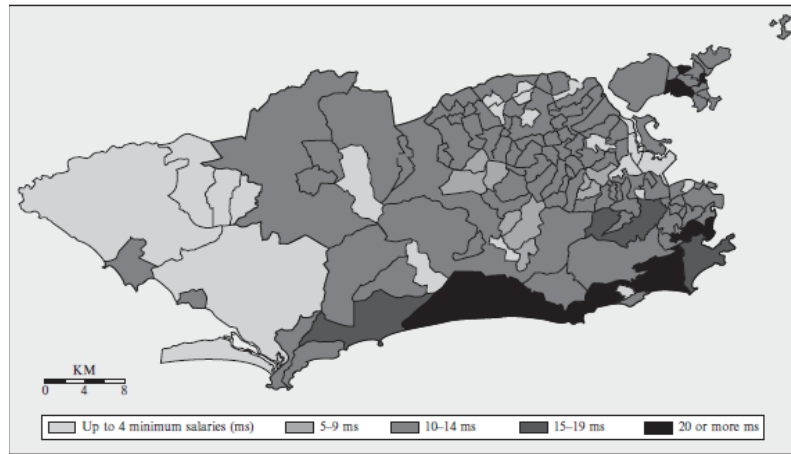
که در جدول ۲-۴ دیده می‌شود، بالاترین میزان رشد مربوط به دوران پس از جنگ جهانی دوم یعنی زمانی است که مهاجرت به شهرها آغاز شد و در دهه ۱۹۶۰ زمانی که پژوهش نخست من انجام شد. در سال‌های ۹۰-۱۹۸۰، میزان رشد کلی شهر ریو از ۲۰ درصد به زیر ۸ درصد کاهش یافت، در حالی که جمعیت‌های فاولاها از ۱۱ درصد به بیش از ۴۰ درصد جهش داشت. میزان رشد کلی شهر در واپسین دهه سده بیستم، به زیر ۷ درصد رسید در حالی که جمعیت فاولاها تا ۲۴ درصد افزایش داشت.

به‌طور کلی، در نیمه دوم سده بیستم، شهر ریو ۲/۵ درصد و فاوولاهای ریو تا ۶/۵ درصد رشد داشتند. به عبارتی دیگر، میزان رشد فاولاها نزدیک دو و نیم برابر میزان رشد شهر بود؛ ولی این واقعیت که رشد فاولاها بخشی از رشد شهر برشمرده می‌شود، درستی این نتیجه‌گیری‌ها را سست می‌کند. تنها زمانی می‌توان ناهمگونی کلی را برآورد کرد که هم‌سنجی میان فاولاها ممکن باشد. در دهه پایانی سده بیستم، میزان رشد فاولاها ۲/۴ درصد بود، در حالی که میزان رشد غیرفاولاها ۰/۳۸ درصد بود. این دوگانگی در نمودار ۲-۲ نشان داده شده است که رشد جمعیت فاولاها و غیرفاولایی‌های ریو را در ۵۰ سال را مقایسه می‌کند.

با در نظر گرفتن سال ۱۹۵۰ به‌عنوان پایه، این نمودار روند افزایش تفاوت میان این دو را نشان می‌دهد، به‌ویژه در دهه پایانی که بقیه شهر کم‌وبیش رشدی نداشته، در حالی که رشد فاولاها شتاب گرفته است.

فاولاها در شهر رشد یکنواختی ندارند و از جایگاه خود به سوی بالا و بیرون شهر پیشروی کرده‌اند. همان‌گونه که در فصل ۱ بررسی شد، نخستین سکونتگاه‌ها، مانند مورو دا پروویدنسیا، در مرکز قرار داشتند؛ موج پس‌از آن، گسترش شهر به سوی جنوب (جایگاه کاتاکومبا) بود و طولی نکشید که فاولاها به سمت نواحی صنعتی، در منطقه شمال (نوابزلیلیا) و بایکسادا فلومینس^۱ (فاوولاهای ویلا اوپارایا^۲ و دیگر فاوولاهای کاسیاس) گسترش یافتند. با آغاز دهه ۸۰، محله‌های توانگریو در راستای ساحل و به سوی بارا دتیجوکا^۳ (که گاه به خاطر شیوه معماری و کاربری زمین آن، "میامی

1. Baixada Fluminense
2. Vila Operária
3. Barra de Tijuca



تصویر ۲-۵. چشم‌اندازهای فقر و نابرابری ریو. میانگین درآمد سرپرست خانوار برحسب حداقل حقوق (ms) کدگذاری شده است. منبع: موسسه‌ی پیرا پرسوس - ریودوژانیرو.

در ۱۲ سال (از ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۲)، ۱۰۹ فاولای تازه در بخش غربی شهر برپا شد اما تنها يك فاولای تازه در جنوب و سه فاولا در بخش شمالی شکل گرفتند. رشد جمعیت فاولاها در جنوب ۲۱ و شمال ۱۴ درصد بوده که با استحکام و یکپارچگی (رشد عمودی، فشرده شدن و کالایی شدن فاولاها موجود) همراه بود که درست برعکس پراکنده‌رویی نابسامان سکونتگاه‌های تازه در بخش غربی بود.^۱ تراکم شهر ریو زیاد است و در هر کیلومترمربع ۴/۷ نفر زندگی می‌کنند اما تراکم جمعیت در فاولاها چندین برابر بیشتر است به طوری که در هر کیلومترمربع ۳۱/۷ نفر ساکن هستند و از همه بیشتر تراکم فاولاها در منطقه جنوب است که تا صد هزار نفر در هر کیلومترمربع می‌رسد.

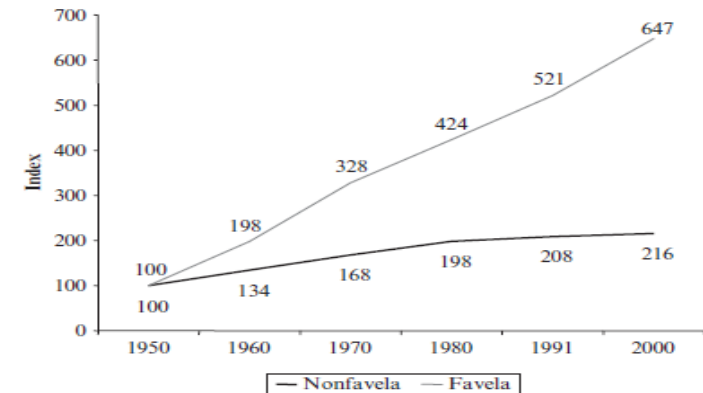
جغرافیای فقر

تصویر ۲-۵، پهنه‌های فقر و نابرابری را با توجه به درآمد میانگین خانوار در هر ناحیه سرشماری نشان می‌دهد. برآورد نابرابری درآمد ماهانه ساکنان فاولاها و ساکنان مناطق دیگر برای بررسی جایگاه فاولاها در کل شهر ضروری است. میزان ناهمگونی درآمدها به منطقه بستگی دارد. بیشترین

1. Sergio Besserman and Fernando Cavalliere, Instituto Pereira Passos (2005). See also Aysé Pamuk and Paulo Fernando A. Cavallieri (1998); Paulo Fernando A. Cavallieri (2005)

کوچک^۱ نامیده می‌شود) گسترش یافتند. با این دگرگونی مکان، تقاضا برای کارهای ساختمانی، تأسیسات و خدمات خانگی در منطقه غرب افزایش یافت و برآیند آن، همان‌گونه که در جدول ۲-۵ دیده می‌شود، گسترش بیش از اندازه جمعیت فاولاها در منطقه غرب، در آغاز ده ۸۰ و برپایی لوتیامنتوهای غیرقانونی و نابسامان تازه بود.

کوچندگان فراوانی از شمال شرق می‌آمدند که مایه کسب و کار اتوبوس‌هایی شدند که از ایالت پارایبا^۲ یکراست به سیداده ددیوس در جاکاریاگوا^۳ آمدوشد می‌کردند. محیط فاولاها در بخش غربی امروزی همانند محیط فاولاهایی است که من در اواخر دهه ۱۹۶۰ در آنجا زندگی کرده بودم.



نمودار ۲-۲. رشد فاولایی‌ها و غیرفاولاهای ریودوژانیرو، ۲۰۰۰-۱۹۶۰، (شاخص جمعیت ۱۹۵۰=۱۰۰). منبع: موسسه‌ی پیرا پرسوس - ریودوژانیرو (۲۰۰۸-۰۹).

جدول ۲-۵. رشد مناطق فاولا و غیر فاولا

مناطق	۱۹۵۰	۱۹۶۰	۱۹۷۰	۱۹۸۰	۱۹۹۱	۲۰۰۰
جنوب+ مرکز (منابع قدیمی)	٪۵۸	٪۴۲	٪۳۴	٪۲۹	٪۲۴	٪۲۰
شمال (کار+ طبقه پایین / متوسط)	٪۳۸	٪۵۴	٪۶۰	٪۵۸	٪۵۴	٪۵۰
جنوب غربی (غنی جدید / متوسط به بالا)	-	-	٪۱	٪۴	٪۸	٪۱۳
غرب / حاشیه (فقیر جدید)	٪۴	٪۴	٪۵	٪۹	٪۱۳	٪۱۶
کل	٪۱۰۰	٪۱۰۰	٪۱۰۰	٪۱۰۰	٪۱۰۰	٪۱۰۰

منبع: موسسه‌ی پیرا پرسوس - ریودوژانیرو (۲۰۰۸-۰۹).

1. Little Miami

2. Paraíba

۳. Jacarepagua: يك نقطه دسترسی راحت برای کل منطقه غرب بود.

دو مجموعه هستند (مانند فاولای پیکویری^۱ که میان گوآپور و کوتیونگو^۲ است) یا در یک ناحیه دورافتاده قرار دارند، مورد توجه کارگزاران نیستند. (۲) «قرار داشتن در ملک دولتی یا خصوصی» بی‌معناست زیرا همه خانه‌ها یا بر روی ملک دولتی یا خصوصی بنا شده‌اند و این تعریف ویژگی اشغال زمین به‌طور قانونی یا غیرقانونی نیست. (۳) «وجود بی‌سامانی» تنها در مورد برخی فاولاها درست است، چراکه برخی دیگر مانند فاولای مرکزی که یکی از مکان‌های بررسی ما در کاسیاس بود، دارای ویلاهای بسیار بسامانی است و خانه‌های کهنه کارگران در دو سوی یک گذرگاه باریک همراه با تسهیلات و سیستم زهکشی آب سطحی تا مرکز ردیف شده است. (۴) در مورد عبارت «بدون خدمات عمومی» باید گفت که هرکسی فاولاها را ریورا دیده باشد، می‌داند که بیشتر فاولاها قدیمی هستند، بنابراین با وجود ناکارآمدی برنامه بهسازی شهری ولی با سخت‌کوشی خود ساکنان، به‌طور کامل از خدمات برخوردار شده‌اند.

دلیل دوم برای غیرقابل اطمینان بودن ارقام جمعیتی این است که انواع مختلفی از مسکن غیررسمی وجود دارد که بخشی از شهر رسمی محسوب نمی‌شود و در عین حال مور و یا فاولا نیز به حساب نمی‌آید. مسکن غیرمجاز لوتیامنتوها (که غیرقانونی یا نیمه قانونی هستند) نمونه‌ای از این خانه‌های غیررسمی هستند که با اشغال دامنه تپه‌ها رشد کرده‌اند و میان آن‌ها تبدیل به زمین‌های کشت و کشاورزی اطراف شهر شده‌اند و سازندگان کلابردار، زمین‌های بی‌ارزش و بدون خدمات را به خانواده‌های فقیر می‌فروختند و ناپدید می‌شدند. مدارک معتبری از تعداد، جمعیت و موقعیت چنین لوتیامنتوهایی وجود ندارد.

مجتمع‌ها (که مسکن عمومی یا اجتماعی نامیده می‌شوند) مثالی دیگر هستند که آپارتمان‌های پنج طبقه بدون آسانسور، متراکم و دلگیری هستند که به خاطر به جیب زدن هزینه‌ها و سرمایه‌ها، مستحکم ساخته نشده‌اند و نگهداری از آن‌ها به علت عدم توجه دولت دشوار است. این سکونتگاه‌ها قانونی‌اند اما پُر از افراد فقیر هستند. برزخی مابین شهر رسمی

ناهمگونی درآمد مربوط به منطقه جنوب است که درآمد میانگین ماهانه غیر فاولاها ۵/۶ برابر درآمد فاولاهاست و کمترین اختلاف درآمد، مربوط به بخش غرب است که درآمد میانگین غیر فاولاها یک و نیم برابر درآمد فاولاهاست (جدول ۲-۶).

از این ناهمسانی‌ها برای گزینش سه جامعه پژوهشی برای مقایسه آن‌ها کمک گرفته‌ام.

جدول ۲-۶. مقایسه درآمد ماهیانه (ریاس) برای فاولاها، غیر فاولاها با توجه به منطقه.

محل سکونت	فاولا	غیر فاولا	میانگین کل	اختلاف %
منطقه جنوب	۴۳۷	۲۴۷۶	۲۱۷۳	۵۶۶/۶
منطقه شمال	۳۶۱	۱۲۸۴	۱۱۷۹	۳۵۵/۷
نزدیک حومه	۳۸۲	۸۸۰	۶۹۴	۲۳۰/۴
حومه دور	۳۶۳	۷۲۸	۶۵۵	۲۰۰/۶
جاکارپاگوا	۳۹۱	۸۹۶	۸۰۶	۲۲۹/۲
منطقه غرب	۳۶۸	۵۶۴	۵۴۲	۱۵۳/۳

منبع: تهیه شده توسط والریا پرو (Valeria Pero) از سرشماری سال ۲۰۰۰.

تعاریف و داده‌ها: ناهمخوانی

با توجه به ارقام و اطلاعات بالا که از منابع به‌ظاهر رسمی ارائه شده و روندهایی واقعی موجود، درستی اعداد تاندازه‌ای جای گمان دارد. جمعیت این بخش از جهان بسیار ناهمخوان گزارش شده است. به‌عنوان مثال منابع گوناگون در سال ۲۰۰۵، جمعیت فاولای ریورا از بیش از یک میلیون تا ۴ میلیون گزارش کرده‌اند. چگونه ناهمسانی‌ها می‌تواند تا این اندازه زیاد باشد؟

نخستین پاسخ این است که تعریف فاولا در پژوهش‌ها و مؤسسات گوناگون باهم همخوانی ندارد. برای نمونه مؤسسه آمار و جغرافیای برزیل^۱، اشاره می‌کند: "فاولا سکونتگاهی است که دارای ۵۰ واحد مسکونی و یا بیشتر است که به‌طور بی‌سامان در ملک عمومی یا خصوصی قرار گرفته و از خدمات عمومی بایسته برخوردار نیست."^۲

این تعریف به چند دلیل مبهم و ناروشن است. (۱) سکونتگاه‌های فراوانی با ۵۰ خانه کوچک یا بیشتر وجود دارند که چون نزدیک فاولای دیگر و میان

1. Brazilian Institute of Geography and Statistics

2. (IBGE): Instituto Brasileiro de Geografia e Estatística (2000)

1. Piquiri

2. Quitungo

و غیررسمی هستند. حوادث خشونت‌آمیز و مرگبار در آنجا نیز به اندازه فاولا زیاد است و حتی ورود مأموران دولت مانند پلیس به آن‌ها چندان ساده نیست.

برخی واحدهای این مجتمع‌ها، دارای خانواده‌های پرجمعیتی هستند که به صورت نوبتی می‌خوابند. شماری از واحدها هم اجاره داده شده‌اند. برخی از این خانه‌ها بارها بدون ثبت رسمی فروخته شده‌اند و برخی دیگر نیز، چون ساکنان نه آن‌ها را فروخته و نه اجاره داده‌اند و یا نتوانسته‌اند در آنجا بمانند، متروک شده‌اند. در برخی از بلوک‌ها جابه‌جایی فراوان و گونه‌ای "جمعیت شناور" وجود دارد که برآورد قابل اطمینان و درست جمعیت را دشوار می‌کند.

ورای این دشواری‌ها، چالش‌های دیگری برای به دست آوردن ارقام درست جمعیت فاولاها و شمار خانوارها وجود دارد، از جمله:

- مرزها: هر فاولای معین در کجا آغاز و تمام می‌شود؟ در هر مجموعه، چند فاولای جداگانه وجود دارد؟ چرا به جای گسترش یک فاولای موجود یک فاولای تازه برپا می‌شود؟
- خانوارها: از آنجایی که خانه‌ها دارای ورودی مشترک است و در طبقه بالا، پشت یا کنار خانه‌ها، واحدهای تودرتوی بسیاری وجود دارد، شمارش درست خانوارها شدنی نیست.
- نام خیابان‌ها و شماره خانه‌ها: خیابان‌ها نام و خانه‌ها شماره ندارند و کوشش برای ایجاد کردن آن‌ها به دست قاچاقچیان می‌خواهند از دید پلیس پنهان بمانند، مختل شده است.
- چالش فیزیکی: دسترسی به دورافتاده‌ترین و بالاترین مناطق دشوار و بیمناک است، به طوری که مأموران سرشماری نیز از رفتن به آنجا پرهیز می‌کنند.

این دشواری‌ها همیشه وجود داشته‌اند. آنچه این فرآیند را در ۲۰ سال گذشته پیچیده کرده است ترس دوطرفه است:

- آمارگیرها به عنوان نمایندگان دولت شمرده می‌شوند و با آن‌ها با بدگمانی برخورد می‌شود و همکاری لازم را با آن‌ها نمی‌کنند.
- برای پانهادن به محله به صدور مجوز از سوی گروه‌های مواد

مخدر و بیشتر مجوز رئیس انجمن سکنه نیاز است.

- همکاری و ارتباط معیوب است، باوجوداین شاید همه از دستور پیروی نکنند و یا دسترسی به همه سربازان قاچاق مواد مخدر شدنی نباشد.
- مصاحبه‌کننده‌ها می‌ترسند در میان درگیری و آتش و گلوله گیر بیفتند یا به طور ناگهانی به یک گروه مواد مخدر برخورد کنند.
- بسیاری از سکنه فاولاها ترجیح می‌دهند که پنهانی زندگی کنند، چه در کسب‌وکار خود و چه همسری دیگر و یک خانواده دوم داشته باشند.

با این چالش‌های بی‌شمار، آشکار است که همه ارقام باید با گمان و دودلی نگریسته شود. شاید مطمئن‌ترین داده‌ها مربوط به اجتماعاتی مانند مجموعه ماره است، جایی که در آن برنامه نظارت بر فاولاها وجود دارد و سرشماری کامل خانوارها به دست ساکنان محلی به عنوان یک ابزار توسعه کار و برنامه‌ریزی انجام می‌شود.^۲

بیشترین آمار که استفاده شده مربوط به برنامه اسکان بشر ملل متحد است که بر مبنای سرشماری سال ۲۰۰۰ تهیه شده است که مؤسسه آمار و جغرافیای برزیل آن را گردآوری کرده است. این داده‌ها نشان می‌دهند که ۱۹ درصد جمعیت ریو در فاولاها، ۱۲ درصد در مجتمع‌ها و ۶ درصد در لوتیامنتوها زندگی می‌کنند که روی هم رفته ۳۷ درصد جمعیت کل شهر زندگی غیررسمی دارند. ما می‌توانیم این را به عنوان یک برآورد کلی در نظر بگیریم اما من با توجه به همه چرایی‌هایی که در مورد آن‌ها گفتگو کردم، روی آن حساب نمی‌کنم.

کوشش می‌کنم در فصل‌های بعدی از آمارهای بی‌اساس فراتر رفته و پیچیدگی زندگی مردم، مکان‌ها و فرآیندهایی که وجود دارد را آشکار ساخته و بررسی کنم.

1. Observatorio das Favelas

2. See www.observatoriodefavelas.org.br. Also Bryan McCann (2006)

فصل سوم

کاتاکومبا، فاولایی که از میان رفت

در این فصل و دو فصل پس از آن، داستان سه فاولا بررسی شده است. اگرچه با بررسی سه فاولا هیچ‌گاه نمی‌توان همه محله‌های گوناگون ریو را نشان داد، با این وجود سه فاولایی که برگزیده‌ام تا اندازه فراوانی از دید جایگاه، الگوی سکونت و تاریخچه باهم ناهمسان هستند. در این محله‌ها در حالی که ساکنان در برابر بدرفتاری سیاست‌های دولت هستند اما کوشش می‌کنند محیط خود را درست کنند و نوآورانه زندگی و هزینه‌های روزانه خود را فراهم می‌کنند.

از میان سه اجتماع بررسی شده، بازدید از کاتاکومبا از همه دشوارتر بود. کندوی پر جنب و جوش ده‌هزار نفری، دادوستد ناپایدار در کنار خیابان‌ها و ده‌ها نهاد و سازمانی که دیگر در کاتاکومبا وجود ندارد (تصاویر ۳-۱ و ۳-۲).

۲۲۰۰ خانه کاتاکومبا در سال ۱۹۷۰ ویران شد و ساکنان آن در پیرامون شهر پراکنده شدند تا جایی که خانواده‌هایی که پیش از فاولا شدن کاتاکومبا در آنجا زندگی می‌کردند نیز در امان نمانده بودند.

۸۰ درصد ساکنان کاتاکومبا به مجتمع‌های گواپور و کویتونگو جابجا شدند. من با مارگاریتا که پیش‌تر در خانه او زندگی کرده بودم هنوز پیوند داشتم، از این رو جایی برای آغاز کار داشتم. او و خانواده‌اش در یک آپارتمان یک‌خوابه در کویتونگو زندگی می‌کردند. مارگاریتا در دیدار با من بسیار محتاط بود. وضعیت بسیار سختی بود، قاچاقچیان مواد مخدر، کویتونگو

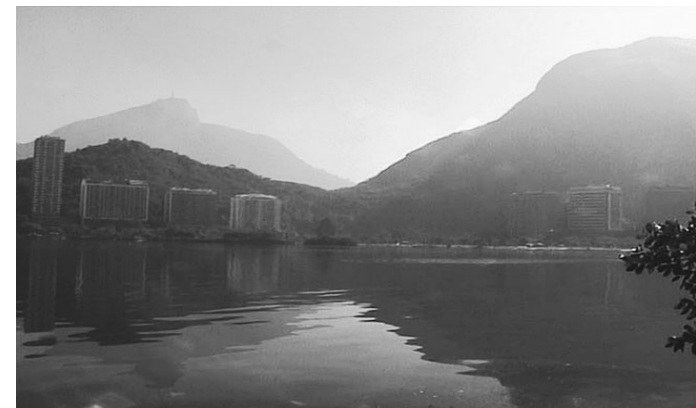
که سفارت پیشین بریتانیا بود یافتیم. این مراسم، نشست سران کشورها در سال ۱۹۹۲ بود که هم‌زمان با بیستمین سالگرد تأسیس برنامه محیط‌زیستی سازمان ملل^۱ بود. سران کشورها، وزیران و شهردارها، بازرگانان، شخصیت‌های هنری برجسته و گنشگران از سرتاسر جهان گرد هم آمده بودند به طوری که اتاق‌های پذیرش را پر کرده و به ایوان‌ها سرازیر شده بودند. یک گروه موسیقی در حال نواختن بوسا نوا^۲، سامبا و موسیقی کلاسیک بود. مردان سیاه‌پوست نوشیدنی و خوراکی را در ظروف نقره‌ای نگارگری شده سرو می‌کردند و عکاسان بدون ایجاد دردسر در حال عکس گرفتن بودند. در پایان مراسم، عکاسی که عکسی از من میان دو دشمن قدیمی، فرماندار لیونل بریزولا^۳ و شهردار مارسلو آلنکار^۴ گرفت، نزد من آمد و پرسید که آیا شما همان جانیس هستید که در فاوولای کاتاکومبا زندگی می‌کرد؟ هنگامی ریزبینانه به او نگاه کردم، جاکوبی را که بیست سال ندیده بودم شناختم. هنگامی که ما یکدیگر را دیدار کردیم او یک روزنامه‌نگار و عکاس آزاد بود و اکنون عکاس رسمی شهر ریو بود. ما پس از آن باهم در پیوند بودیم و هنگامی که در سال ۱۹۹۹ برای آغاز پژوهش دنباله‌دار خود برگشتیم، او دومین کسی بود که جستجو می‌کردم.

ریشه کاتاکومبا

فاوولای کاتاکومبا در دامنه یک رشته تپه شیب‌دار در راستای اویندا اپیتاسیو پسوا^۵ قرار دارد که یک برکه آب شیرین به نام لاگوا رودریگو فریتاس گرداگرد آن است. از آنجا پیاده تا کوپاکابانا، ایپانما و لاگوا راهی نیست و دسترسی آسان به مرکز شهر و بخش بندری دارد. کاتاکومبا بر سر یک راه اصلی قرار دارد که ناحیه جنوب را به شمال پیوند می‌دهد، بقیه شهر را راه تونل ریوساس^۶ که در سال ۱۹۶۷ راه‌اندازی شد، پیوند می‌دهد. جایگاه فراخور، چشم‌اندازهای بسیار خوب و زمین‌های باارزش، کاتاکومبا را در بالای



تصویر ۱-۳. کاتاکومبا ۱۹۶۸. اجتماع برپاشده بر بالای لاگوا رودریگو فریتیس



تصویر ۲-۳. جایگاه پیشین کاتاکومبا، ۲۰۰۸. بوستان کم‌رفت‌وآمد و آپارتمان‌های میلیون دلاری

را اداره می‌کردند و بیگانه‌هایی را که به محله وارد می‌شدند، می‌پاییدند چرا که می‌ترسیدند آن‌ها مأموران پلیس یا سخن‌چینان دسته رقیب باشند. مارگاریتا می‌خواست مرا ببیند ولی می‌ترسید که دیده شود. او جسمی بیمار داشت و این بیرون آمدن از آپارتمان و دیدار در جای دیگر را برای او دشوار کرده بود.

خوشبختانه، من یک پشتیبان و دوست به نام جاکوبی در آنجا داشتم که سال‌ها پیش رهبر پیشین کاتاکومبا بود. جاکوبی را به گونه غیرمنتظره‌ای در یک شامگاه زیبا، هنگام یک جشن رسمی در کاخ پرشکوه گوانابارا^۱،

1. Guanabara

1. UN Environmental Program
2. Bossa Nova
3. Governor Leonel Brizola
4. Mayor Marcelo Alencar
5. Avenida Eptácio Pessoa
6. Túnel Rebouças

فهرست فاولاهای تخریب شدنی قرار داده بود.

پیشینه تاریخی نشان می‌دهد که در پایان دهه ۱۸۰۰، بارونز^۱ از لاگوا رودریگو فریتاس، زمینی به نام چاکارا دس کاتاکومبا^۲ از یک شرکت فدرال اجاره کرد و پس از مرگ، بر پایه وصیت او به خدمتگزارانش به ارث رسید. هنگامی زمان اجاره در سال ۱۹۲۵ پایان یافت، شرکت فدرال آن زمین را پس گرفت، ساکنان را بیرون کرد و آن را به قطعاتی برای فروش تقسیم کرد. مالکان قطعات، برای جلوگیری از این تقسیم‌بندی، دادخواهی قضایی کردند. این شرایط آشفته درباره ادعای مالکیت باعث شد دامنه تپه خالی بماند و جایگاه دلخواهی برای مهاجران تازه‌واردی فراهم آورد که به دنبال محلی برای سکونت بودند. چالش سند مالکیت زمین حل نشد تا هنگامی که دولت فدرال، مالکیت را در آغاز دهه ۷۰ برای ساخت یک پارک، به دولت مرکزی واگذار کرد.

در آغاز دهه ۱۹۴۰، هنگامی که جنگ جهانی دوم در سرتاسر شمال آفریقا، اروپا و آسیا در جریان بود. مهاجران روستایی در جستجوی کار، خوراک و سرپناه، به‌ویژه از ایالت همسایه میناس گرانس^۳ به ریو آمدند. آن‌ها بر روی تپه‌های بالای مرداب رودریگو فریتاس خانه‌های موقتی می‌ساختند و آفرینش فاولایی را آغاز کردند که بانام کاتاکومبا شناخته شد.

تیوسوزا، یکی از ساکنان نخستین این منطقه به من گفت که برای جلوگیری از حمله و تصرف زمین‌ها، نگهبانان شهرداری هر روز در منطقه گشت می‌زدند و از این‌رو مهاجران شبانه کلبه‌های خود را می‌ساختند. تیوسوزا در سال ۱۹۴۷ از ویلادسائو ژوزه دوریو پرتو^۴ که یک منطقه کشاورزی بود به کاتاکومبا آمد. پدرمادرش بی‌سواد بودند و از میان شش بچه آن‌ها، تنها تیوسوزا و برادر بزرگش، خواندن و نوشتن را آموختند. پدرش را هنگامی که ده‌ساله بود از دست داد و مادرش هم شش سال پس از آن از دنیا رفت. او که در ۱۶ سالگی بی‌سرپرست شده بود، فزند^۵، جایی که او و پدرش در آنجا کار کرده بودند را رها کرد و سوار بر قطار رهسپار ریودوژانیرو

1. Baroness
2. Chacara das Catacumbas
3. Minas Gerais
4. Vila de São Jose do Rio Preto
5. Fazenda

شد و جایی را برای خود در کاتاکومبا یافت. آن‌گونه که او به یاد می‌آورد، این فاولا با شتاب در حال رشد بود ولی همچنان زمین‌های خالی فراوانی برای ساخت کلبه‌های تازه یافت می‌شد.

هنگامی که ساختمانی کوچک در جایی خالی بود، خانواده‌ای بی‌درنگ آن را اشغال می‌کرد. برابر قانون، بیرون کردن خانواده‌ها باید با پیشنهاد یک اقامتگاه تازه برای آن خانواده‌ها همراه باشد. این کمک می‌کند بدانیم که چرا مقامات شهر همواره کوشش می‌کردند در ایستگاه‌های اتوبوس و قطار به دیدار مهاجران بروند و پیش از اینکه بتوانند جایی برای سکونت در دامنه تپه‌های شهر پیدا کنند، بلیت‌های برگشت به آن‌ها می‌دادند. این همچنین روشن می‌کند که چرا مهاجران به‌سادگی بیرون رانده نمی‌شدند. در سال ۱۹۵۲، یک موج از مهاجران جدید برای سکونت به کاتاکومبا آمدند که این بار، مردم از خشکسالی در شمال شرق گریخته بودند. ساخت جاده باهیا به ریو، امکان سفر را برای بسیاری از افرادی فراهم آورد که پیش‌تر توان انجام این کار را نداشتند، هیچ آب روان و برقی در کاتاکومبا نبود اما شغل‌های فراوانی بود. موقعیت و محل کاتاکومبا فرصت‌هایی را برای اشتغال محلی، ساخت‌وساز و انواع مشاغل متفرقه فراهم می‌آورد.

در سال ۱۹۵۴ اداره خدمات عمومی شهر، لوله‌های آب و سرویس‌های بهداشتی فراوانی در کاتاکومبا کار گذاشت. این بخشی از رویکردهایی بود که نمادی از کارهای آرام کردن زودگذر و پدربانانه آن زمانه بود؛ ولی برای زنان فاولاها، زندگی بسیار آسان‌تر شد. به یاد دارم صف‌های طولانی زنانی را که بامداد تا شب در کنار شیر عمومی آب چشم‌به‌راه پر کردن حلب‌های پنج لیتری و چهارگوش خود بودند و هنگامی که شیر آب به‌درستی بسته نمی‌شد چگونه قطره‌های آب از آن چکه می‌کرد. هراژگای دختربچه‌ها دو سطل را پر کرده و آن‌ها را روی چوبی بر روی شانه‌های خود جابجا می‌کردند و کوچه‌های تنگ و باریک را می‌پیمودند تا به کلبه‌های بالای تپه برسند. تصویر ۳-۳ نشان‌دهنده یکی از ساکنان کاتاکومباست که با شستن و خشک کردن رخت و لباس‌ها برای خانواده‌های ثروتمندی که آن پیرامون زندگی می‌کنند، کسب درآمد کرده و هم‌زمان مراقب بچه‌های کوچک خود نیز بود.

داستان جاکوبی

جاکوبی در ۲ آوریل ۱۹۳۳، در کاتاکومبا زاده شد. او فرزند میانی بود که دو خواهر بزرگ‌تر و دو خواهر کوچک‌تر از خود داشت. پدرش، الیاس^۱، در پایان دهه ۱۹۲۰ از دمشق به برزیل کوچ کرده بود. الیاس یک فروشنده بود که لباس، کفش و ابزار دوزندگی می‌فروخت و مخارجش را از این راه تأمین می‌کرد. در آغاز، هنگامی که منطقه جنوب هنوز تهی از سکنه بود و فعالیت‌های مسکونی و تجاری در مرکز کهن شهر و بخش بندری متمرکز بود، الیاس در کوپاکابانا و ایپانما زمینی خریداری کرد.

او می‌خواست به جای اینکه خانه‌اش را بر روی شن‌های کنار ساحل بسازد، آن را در بلندی بر روی مورو د کاتاکومبا^۲ بنا کند. او چشم‌انداز اقیانوس و برکه، نرم‌باد خنک دریا و فضای باز را دوست داشت. بنابراین زمینش را در ایپانما فروخت (که امروزه از گران‌بهاترین زمین‌های جهان است) و زمینی بزرگ در کاتاکومبا خرید.

در آن زمان، در آغاز دهه ۱۹۳۰، کاتاکومبا یک فاولا نبود. الیاس یکی از چهار زمین‌دار آنجا بود. او سبزی می‌کاشت و همچنین گوسفند، بوقلمون و مرغ خرید و فروش می‌کرد و پسرش را پیاده یا سوار بر اسب با خود به مناطق تجاری جدید در کوپاکابانا، ایپانما و هیومایتا^۳ می‌برد.

ریو پایتخت حکومت جمهوری بود، بنابراین جایگاه خوبی برای انجام کار و ارائه خدمات بود. آن‌گونه که جاکوبی می‌گفت، "مناطق روستایی هیچ چیزی نداشتند بنابراین مردم به اندیشه کوچ به شهر افتادند و تنها مردم پیر و سالمند در روستا می‌ماندند." نخستین کوچندگان کاتاکومبا خانه‌های خود را از بالا به پایین در راستای دامنه تپه و به سوی جاده اصلی ساختند.

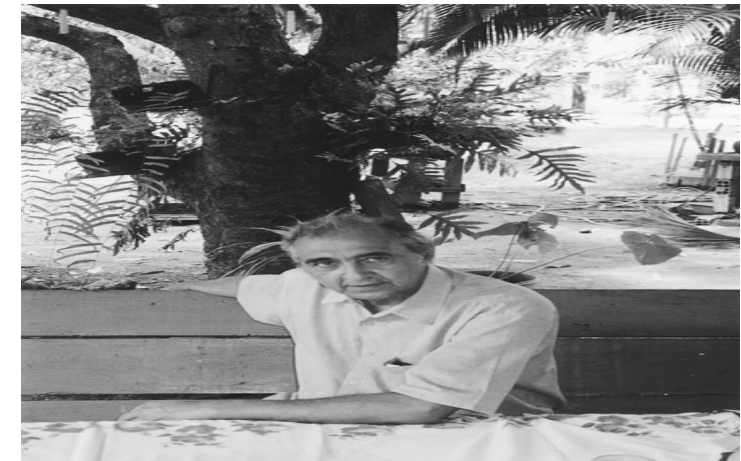
مادر جاکوبی، رایموندا^۴، اهل والنسیا^۵، شهری در میناس گرایس بود که هم‌مرز استان ریو است. در آغاز ۱۹۴۰، هنگامی که بیماری سل در کاتاکومبا



تصویر ۳-۳. شستن ملحفه و لباس در کنار لاگوا، روبروی کاتاکومبا، ۱۹۶۸



تصویر ۴-۳ الف. جاکوبی در دفتر فرمانداری شهری ریو جایی که در آنجا کار می‌کند، ۲۰۰۵.



تصویر ۴-۳ ب. جاکوبی در گفتگو با من در خانه او در جاکارپاگوا، ۲۰۰۵

1. Elias
2. Morro de Catacumba
3. Humaitá
4. Raimunda
5. Valencia

فراگیر شد، نیاز بود مردم دچار این بیماری، هر شش ساعت برای تزریق آمپول به درمانگاهی در کوپاکابانا بروند و میان سوزن زدن‌ها دراز کشیده و استراحت کنند. در کوپاکابانا هیچ جایی برای استراحت آن‌ها نبود بنابراین ناچار بودند برگردند و هر بار از تپه تا کاتاکومبا بالا بروند. رایمونها می‌دید که فشار رفت‌وآمد، همسایگان بیمارشان را خسته می‌کرد، بنابراین خودش سوزن زدن را یاد گرفت و این کار را برای همه کسانی که نیاز داشتند رایگان انجام می‌داد.

در اثنای جنگ جهانی دوم، پدر جاکوبی همه دارایی‌اش را از دست داد. سال ۱۹۳۹ در خانه‌اش او را بازداشت کردند و چون یهودی بود وی را به زندان مرکز شهر انداختند.^۱ بر پایه گفته‌های جاکوبی، اولگا^۲، همسر لوئیس کارلوس پرستس^۳ (رهبر کمونیست سرشناس برزیل که به‌عنوان شوالیه امید شناخته می‌شد) نیز ناپدید شده بود که شاید او را به بازداشتگاه زندانیان سیاسی برده و یا او را کشته‌اند.^۴ در سال ۱۹۴۲، هنگامی که رئیس جمهور، گتوتیو وارگاس^۵ به ایالات متحده و نیروهای متفقین پیوست، پدر جاکوبی آزاد شد اما همه چیزهایی که در ۲۰ سال بادشواری بسیار به دست آورده بود، مانند فروشگاهش در ایپانما را از دست داد. در سایه کوشش سیاستمداران زیرکی که در برابر وی، وعده جلوگیری از تخلیه اجتماع را داده بودند، خانه برایش بازماند.

مادر جاکوبی با شستن رخت امرارمعاش می‌کرد و به جاکوبی یاد می‌داد که چگونه سوزن سل تزریق کند. جاکوبی دوست داشت درس بخواند و در مدرسه بماند ولی خانواده‌اش نیاز به پول داشتند، بنابراین در ۱۴ سالگی تحصیل را رها کرد و کار تعمیر رادیو را آغاز کرد. به گفته جاکوبی، او همیشه روزنامه‌ها و مجلات را از آشغال‌ها جدا می‌کرد و هر چیزی را که می‌یافت می‌خواند. او به‌ویژه شیفته انتشار عکس‌ها بود.

او می‌خواست که یک دوربین عکاسی بخرد، بنابراین درآمدی را با امانت گرفتن عکس‌های خانگی مردم به دست می‌آورد. او این عکس‌ها را برای

۱. جاکوبی در سال‌های بعد به همان زندان انداخته شده بود، نه به دلایل مذهبی، بلکه برای کارش به‌عنوان روزنامه‌نگار در دوران دیکتاتوری.

2. Olga

3. Luis Carlos Prestes

۴. بیوگرافی عالی فرناندو موریس، «Olga» را ببینید.

5. Getúlio Vargas

هنرمندی در پراسا تیرادنتس^۱ می‌برد که از روی آن‌ها نقاشی‌هایی رنگی بکشد و از این روی فرد داخل عکس، خوش لباس، شاد و گیرا به نظر می‌رسید. جاکوبی سپس عکس‌های امانتی را برمی‌گرداند و تصویرهای نقاشی شده را به دارنده عکس‌ها می‌فروخت و در پایان پول خرید یک دوربین را درآورد. او می‌گفت: «کار سختی بود و سود فراوانی در آن نبود.» در همان هنگام، مردی از مجله رادیو ناسیونال^۲ کار جاکوبی را ستایش کرد و او را برای عکاسی مجله به کار گماشت که بعضی از عکس‌هایش بر روی جلد مجله چاپ می‌شدند. مردم عکس‌هایش را دوست داشتند چون بی‌آلایش و ساده بودند. او گیرا، با استعداد و باهوش بود. با ستاره‌های موسیقی که در کارش با آن‌ها دیدار می‌کرد، دوست شد که گاهی آن‌ها برای اجرای رایگان به فاولا می‌آمدند.

آغاز شکوفایی کاتاکومبا

در کاتاکومبا تا آغاز دهه ۱۹۶۰، از کنار جاده تا صخره شیب‌دار بالای تپه، جمعیت فراوانی ساکن شدند. تازه واردان، خانه‌هایشان را در پیرامون زمین پدر جاکوبی می‌ساختند ولی به مرز او وارد نمی‌شدند. فضایی که از بیرون مانند یک جای پرپیچ‌وخم تفکیک نشده به نظر می‌رسید، بسیار سازمان‌یافته بود و حدوداً به هشت بخش جدا تقسیم شده بود، با نام‌هایی مانند مارینه‌او^۳، کافه گلوبو^۴ که هر یک هویت خود را داشتند. در آن هنگام، آب تنها در لوله‌های شاغولی کنار جاده اصلی دست‌یافتنی بود و برق از خطوط برق دزدیده می‌شد و شهرداری زباله‌ها را جمع نمی‌کرد چون فاولاها بخشی از شهر به شمار نمی‌آمد.

الگوی سکونتگاهی اولیه دگرگون شده بود و قشربندی اجتماع تازه برمبنای قشربندی عمودی بود. خانه‌ها در پایین تپه، در کنار آونیدا ایپیتاکیو پسوا^۵، از همه بهتر و از مصالح بادوام ساخته شده بودند و به

1. Praça Tiradentes

2. Rádio Nacional

3. Marinhão

4. Café Globo

5. Avenida Epitacio Pessoa

خدمات شهری دسترسی داشتند، اما بالای تپه از این خدمات بی بهره بودند. خانه‌ها در بالاترین نقاط تپه از چراغ نفتی استفاده می‌کردند (که مایه آتش گرفتن بسیاری از کلبه‌های چوبی بود) و پایین‌تر از آن‌ها مردم به گونه غیرقانونی سیم‌های برق را می‌دزدیدند که پیشامدهای فراوانی در پی داشت.

برخی از رهبران یک "کمسیون روشنایی" برپا کردند که برق را از خطوط اصلی خیابان به یک اتاقک برده و از آنجا به هر خانه وصل کند و برای هر خروجی ماهانه از ساکنان شارژ گرفته می‌شد. با این کار، ساکنان بیشتر از همسایگان ثروتمند خود، که از کنتور استفاده می‌کردند، پول می‌پرداختند. سال‌ها پس از آن، شرکت برق خصوصی به نام "لایت"^۲ متوجه شد که فاولاها می‌توانند بازار سودمندی باشند و با افزودن ساکنان فاولا به مشتریان خدمات خود، ۳۰ درصد سود خود را افزایش داد.

یک زندگی برخوردار از سازمان‌های اجتماعی، فعالیت‌های محلی و روابط دوستانه، محرومیت‌های فیزیکی را جبران می‌کرد. تیم‌های فوتبال مانند باشگاه فوتبال آلیانکا^۳ و یک باشگاه ورزشی فعال جوانان با نام جوونتود ای سی^۴ رقص و سایر فعالیت‌های اجتماعی را سازمان‌دهی می‌کردند. دو دوست یعنی هلیوگرانده و تیوسوزا، باشگاه جوونتود ای سی را تا سال ۲۰۰۸ اداره می‌کردند، آن‌ها به فعالیتشان در محله‌های خود ادامه دادند و تیم‌های فوتبال جوانان را برای دختران و پسران سازمان‌دهی کردند.

بسیاری از ساکنان کاتاکومبا در یک آموزشگاه پایکوبی سامبا در فاولای پرایا دوپینتو^۵ که درست روبروی مرداب بود شرکت می‌کردند، ترانه می‌خواندند، می‌رقصیدند و هر ساله جامه‌های کارناوال‌ها را فراهم می‌کردند. مردم همچنین مناسبت‌های ویژه مانند نمایش "روز شاهان"^۶ در ۶ ژانویه و بیکنیک‌های پایان هفته را در جزیره پاکویتا^۷ به یاد می‌آورند. بسیاری

1. Comisao de Luz
2. Light
3. Aliança Futebol Clube
4. Juven-tude AC
5. Praia do Pinto
6. Day of the Kings
7. Paquetá

از مردم در بیرون فاولاها به جشن‌های آیینی آفریقایی-برزیلی گندومبله^۱، اومبندا^۲ و مکومبا^۳ می‌پیوستند. برای مسیحیان پروتستان، مکان‌هایی برای برگزاری گردهمایی در سرتاسر محله وجود داشت. سرشناس‌ترین ساختمان "انجمن خدا"^۴ بود که به تازگی به رنگ آبی با تزئینات سفیدرنگ نقاشی شده بود.



تصویر ۲-۵. تیوسوزا در سوی چپ من و هلیوگرانده در سوی راست من - جشن سال ۲۰۰۲ با حضور شرکت‌کنندگان در پژوهش.

کاتاکومبا شهرت می‌یابد

در سال ۱۹۶۱، مجله لایف^۵، روزنامه‌نگاری به نام گوردون پارکس^۶ را فرستاد تا مقاله‌ای از کاتاکومبا به عنوان بخشی از یک سریال به نام "بحران در آمریکای لاتین"^۷ تهیه کند، پیشنهاد سردبیر به پارکس این بود که از اجتماعات مشابه در چند کشور گزارش تهیه کند، اما پارکس با رویکردی عمیق‌تر به

1. Candomblé
2. Umbanda
3. Macumba
4. Assembly of God
5. Life
6. Gordon Parks
7. Crisis in Latin America

این موضوع پرداخت و پیشنهاد کرد که مقاله در مورد يك فاولای خاص در ریو باشد. در آن زمان، در ریو ۲۰۵ فاولا با دست‌کم ۷۰۰ هزار نفر جمعیت بود که شرایط زندگی آنها مانند هیچ جای دیگر نبود. پارکس درباره نمونه مطالعاتی خود برای سردبیرش این چنین نوشت:

"چندین سال پیش، در سفری به ریو، من فقرا را در بدترین چهره آن در فاولاهای محروم دیدم. من هرگز آن زورآبادهای زشت را که مانند زخمی بر تن ریوی دوست‌داشتنی بود فراموش نمی‌کنم. من می‌خواستم به سوگنامه‌ای بپردازم که در جنوب سرزمین پررونق ما در حال روی دادن بود."

انگیزه بنیادی مجموعه نوشتار لایف، ترس از تهدید کمونیست‌ها در آمریکای لاتین بود. در چهاردهه، جمعیت آمریکای لاتین دو برابر شده بود و شهرها همچون بستری برای پرورش ناراضیتی و شورش نگریسته می‌شدند. روزگاری بود که در آن، رئیس‌جمهور، جان اف کندی^۱، "یکدلی برای پیشرفت"^۲ را آغاز کرده بود و از راه نمایندگی آمریکا برای پیشرفت بین‌المللی سرمایه‌گذاری کرده بود. برنامه نخست آن در ریو، ساخت سه برنامه مسکن کم‌درآمدها بود که ویلا کندی^۳، ویلا آلیانس^۴ و ویلا اسپرانسا^۵ نام داشتند و مسکن رانده‌شدگان فاولاهای تخلیه‌شده بود، فاولاهایی که گمان می‌شد بسترهای مه‌آلود کمونیسم هستند.

پارکس برای بررسی فاولا به کاتاکومبا رفت و با پسری پرانرژی و زیرک به نام فلاویو^۶ آشنا شد که به نظر می‌رسید همه را می‌شناخت و از هر رویدادی آگاه بود. او مبتلا به تنگی نفس بود و ساعت‌ها کار می‌کرد تا یاری‌گر خانواده‌اش باشد که نزدیک بود از گرسنگی و نزاری بمیرند. پارکس پس از آن کتابی با نام "فلاویو" نوشت که همه داستان را در آن بازگو کرده است. او نخستین هنگام پانهادنش به فاولا را این‌گونه توصیف می‌کند:

1. John F. Kennedy

۲. The Alliance for Progress: این برنامه از سوی رئیس‌جمهور ایالات متحده، جان اف کندی در سال ۱۹۶۱ باهدف آغاز همکاری اقتصادی میان ایالات متحده و آمریکای لاتین برپا شد. (مترجمان)

3. Vila Kennedy

4. Vila Alianca

5. Vila Esperanca

6. Flavio

"مه فاولا را فراگرفته است، از اینجایی که ما هستیم، در دوردست‌ها کنار مرداب، ابری از بالای کوه کورکووادو نمایان است و خورشید در آن میان می‌درخشد. ناگهان تندیس بتنی باشکوه مسیح با دستان بزرگ باز شده بر روی دره‌ها و پشت به شیب‌های کاتاکومبا پدیدار شد. فلاویو که گویی اندیشه‌های مرا خوانده بود، گفت: بابا می‌گوید مسیح در این فاولا به ما پشت کرده است."^۱

مجله لایف در ۱۶ ژوئن ۱۹۶۱، داستان فلاویو را چاپ کرد و این نوشتار تأثیر فراوانی بر خوانندگان داشت، به‌گونه‌ای که با فرستادن پول به مجله، در تلاش یاری به فلاویو، خانواده‌اش و کاتاکومبا برآمدند.^۲ مجله لایف به نام فلاویو، صندوقی برپا کرد که به گفته جاکوبی، پول کافی برای آبادی و شهر کردن فراگیر کاتاکومبا گردآوری شده بود؛ ولی اوکا^۳، رئیس انجمن سکونتگاه و دستیارش گالو^۴، تنها پله‌های سیمانی را ساختند. مانده پول پیشکشی مردم به سادگی ناپدید شد.

نشریات برزیلی که از پیشگام نبودن خود شرمند بودند، کار با ارزش پارکس را ارج نهادند.

لایف یک‌رشته عکاسی از کاتاکومبا را راه‌اندازی کرد و با جاکوبی قرارداد بست تا از فاولا عکس بگیرد. در این کار طنز ویژه‌ای بود زیرا جاکوبی پیش‌تر به‌عنوان يك عکاس آزاد در رویستا دوراديو^۵ کار می‌کرد ولی همین‌که نشریه آگاه شد جاکوبی در يك فاولا زندگی می‌کند او را بیرون کرد.

برای این کار جاکوبی برنده جایزه‌ای شد که سرمایه بایسته برای کوچ به جای دیگر را برایش فراهم آورد، ولی او گفت: "من نمی‌توانم مادرم، ریشه‌ام و بنیادم را رها کنم". کمی پس از آن، روزنامه دوبرازیل^۶ که یکی از بزرگ‌ترین روزنامه‌های ریو بود او را به کار گماشت.

همه‌هنگ‌کننده برنامه فلاویو در نامه‌ای درخشان به مجله لایف نوشته است:

1. Gordon Parks (1978), 24

2. Gordon Parks (1978), 120

3. Oca

4. Galo

5. Revista do Radio

6. Jornal do Brasil

دل‌م می‌خواهد بتوانید به ریو بیایید و شور و شادی در این مردان، زنان و بچه‌هایی که روی برنامه کار می‌کنند را دیده، شنیده و احساس کنید. فاولا دارای ۱۲ کوچه اصلی و چندین کوچه کوچک‌تر است که با پله‌های بتنی بادوام سنگ‌فرش شده‌اند. فاولانشین‌ها خودشان هم با چشم‌پوشی کردن از روزهای یکشنبه و روزهای آسودگی‌شان همگی در این کار سهیم شده‌اند. با پولی که خوانندگان لایف فرستادند، همه مصالح و ابزارهای لازم خریداری شد. ما جایگاهی در این محله ساختیم و یک انجمن خودیار را با ۴۰۰ عضو بنا نهادیم که آنجا دو بار در هفته نشست برپا می‌شود... ساوگینت شریورا، گرداننده سازمان صلح، برای بازدید به کاتاکومبا آمد.^۲

هنگامی که در سال ۱۹۶۸، کاتاکومبا را برگزیدم، چیزی از این داستان نمی‌دانستم، گرچه این رویدادها هفت سال پیش تر روی داده بود. در همه روزگاری که من آنجا زندگی کردم و در میان صدها تنی که با آن‌ها گفتگو و دیدار کردم، هیچ‌کس این را یادآوری نکرد. من چیزی در این باره نفهمیدم تا هنگامی که جاکوبی در سال ۲۰۰۵ در یکی از گفتگوهایمان این را به من گفت. پارکس یک سال پس از آن در ۹۳ سالگی از دنیا رفت و داستان روشن شد. این دو مرد نقاط مشترک فراوانی داشتند.

چرا کاتاکومبا؟

در سال پایانی کاتاکومبا، من آنجا بودم. آن را به گونه ناگهانی از میان فاولاهای منطقه جنوب برگزیدم. من به اجازه ورود و جایی برای زندگی نیاز داشتم، از این رو باید با یکی از ساکنان پیوند برپا می‌کردم. آپارتمان مبله کوچکی در روا گومس سارنیرو^۳ (میان کوپاکابانا و ایپانما) کرایه کرده بودم که یک خدمتگزار به نام مارگاریتا داشت. مارگاریتا در درازای هفته همراه دو بچه کوچکش، بتی^۴ و گیلبرتو^۵ در آنجا زندگی می‌کردند و پایان هفته به خانه خودشان در فاولای کاتاکومبا می‌رفتند که در آنجا مارگاریتا با دو بچه

1. Sargent Shriver
2. Gordon Parks (1978), 122–23
3. Rua Gomes Carneiro
4. Beti
5. Gilberto

و برادرش زندگی می‌کرد. چندین سال پیش، روزی شوهرش برای خرید اسپرین به داروخانه محل رفته بود و هرگز برنگشته بود. من و مارگاریتا هم سن بودیم و او در بسیاری از دشواری‌ها مانند آموزگار من بود. او در یک بعدازظهر شنبه من را به صرف فیجوادا^۱ به کاتاکومبا دعوت کرد که مایه خرسندی من بود.

در کاتاکومبا، مارگاریتا مرا به خانواده و دوستانش آشنا کرد و گفت که من دانشجویی از آمریکا هستم که چند گاهی را در باهیا گذرانده‌ام و می‌خواهم بدانم هنگامی که برای زندگی به ریو آمده‌اند چه برآنان گذشته است. همه موافقت کردند و پذیرفتند که من بخشی از اجتماع کاتاکومبا باشم و برای زندگی به کلبه مارگاریتا رفتم (تصویر ۳-۶).



تصویر ۳-۶. کاتاکومبا، ۱۹۶۸. کلبه چوبی رنگ نشده با یک پنجره در بالای دامنه کوه (سمت چپ از وسط) خانه مارگاریتا بود.

در سال ۱۹۶۸، هنگامی که درگیر گزینش نمونه‌های تصادفی برای گفتگو بودم، در کاتاکومبا کم‌وبیش دو هزار باراکو^۲ (کلبه) با جمعیت ۱۰ هزار نفر بود. به دست آوردن شمارگان و شمارش درست آن‌ها دشوار بود چراکه خانه‌های فراوانی در زیر یا پشت دیگر خانه‌ها بود و با بودن شیب تند،

۱. Feijoada: لوبیای سیاه برزیلی با تکه‌های گوشت خوک و گوشت گاو خشک شده. (مترجمان)

2. Barraco

عکس هوایی نیز سودی نداشت؛ تنها راه برای شمردن خانه‌ها، گرفتن یکسری عکس از روی قایق در میان مرداب و چسباندن آن‌ها به هم برای شناسایی هر خانه بود. سپس نقشه‌ای از عکس‌ها آماده کردیم و دو معمار که با ما همکاری می‌کردند از کوچه‌ها پیاده بالا رفتند و هر خانه پنهان مانده را به نقشه افزودند تا به سیاهه درست خانه‌ها رسیدیم.^۱



تصویر ۳-۷. فروشگاه محلی در کاتاکومبا راستای آویندا اپیتاسیو پسوا، ۱۹۶۸.

برنامه جابه‌جایی پرایا دو پینتو

در سال ۱۹۶۹، یک روز هنگامی که سپیده‌دم در کاتاکومبا از خواب بیدار شدم بوی دود را حس کردم، از تنها پنجره چهاردیواری ام بیرون را نگاه کردم و دیدم که دودی سیاه بر روی مرداب موج می‌زند. نمی‌توانستم تصور کنم چه چیزی آن چنان سهمگین رو به سوختن است. رخت پوشیدم، دوربینم را در کیفم گذاشتم و به سوی مرداب دویدم که با دوزخی دهشتناک روبرو شدم. پرایا دو پینتو، نخستین فاوالای برپاشده تا آن هنگام در بخش جنوب، در آتش می‌سوخت. هیچ خودرو آتش‌نشانی در آنجا نبود. بچه‌ها به دنبال مادرانشان گریه می‌کردند؛ سالمندان برای داشتن تکیه‌گاه به

۱. این عکس‌ها به وسیله Luis Blanc و دو معمار Heloisa Coelho و Gilda Blanc گرفته شده بود. آن‌ها همچنین تعدادی از افراد را در هر خانوار سرشماری کردند. شماره‌های خانه با یک جدول اعداد تصادفی برداشت شده بود و در نقشه با حلقه‌های قرمز رنگ نشان داده شدند. این نقشه روی دیوار دفتر کارم آویزان است، آن‌ها خانه‌هایی هستند که در حال حاضر از میان رفته‌اند.

یکدیگر پشت داده بودند و کوشش می‌کردند از زبانه‌های آتش فرار کنند و مردان به سوی آتش برمی‌گشتند تا دارایی‌های ارزشمند خانواده‌هایشان را بیرون ببرند (به یاد دارم که سه مرد کوشش می‌کردند یخچالی را بیرون بکشند که زنی در ده سال آن را خریده بود).

پلیس‌ها با لباس جنگی کامل و کلاه خود به سرو تفنگ و باتون به دست، مردم شگفت‌زده را گردآورده و هر آنچه آن‌ها نجات داده بودند را به کامیون‌های آشغال می‌ریختند. مردم فریاد می‌زدند و گریه می‌کردند و همسایه‌ها از پایین خیابان از خانه‌هایشان بیرون آمده و رویداد را نگاه می‌کردند. زنی به من گفت که به اداره آتش‌نشانی زنگ زده و به او گفته‌اند که به آن‌ها فرمان داده شد پاسخ ندهند. درختی دیرینه و پیچ‌درپیچ با برگ‌های سوخته و یک نشانه سُرخ ایست در کنار راه، تنها چیزی بود که در میان خرده لاشه‌ها و آوار بازمانده بود. پرایا دوپینتو در لبلون و در مرکز بخش جنوبی قرار داشت که زمین هموار و بسیار زیبایی بر روی مرداب لاگوا بود. خیابان‌های پردرخت با خانه‌های دو طبقه، آن را فرا گرفته بود. شهر، این زمین را نیاز داشت، دادوستدگران زمین و خانه و مستغلات، خواهان این زمین بودند و هیچ‌یک نمی‌خواستند مردمان فقیر در آنجا زندگی کنند.

ولی ساکنان پافشاری می‌کردند و خود را برای روزی که جهت بیرون کردنشان برنامه‌ریزی شده بود، سازمان‌دهی کردند. هنگامی که پلیس نظامی و کامیون‌های آن‌ها به درگاه فاولا رسیدند، هزاران نفر از ساکنان را دیدند که آنجا ایستاده‌اند: بچه‌ها در جلو، زنان با نوزادان در کنار آن‌ها، دیگر زنان و سالمندان پشت سر آن‌ها و مردان در پشت. سربازان آمادگی این صحنه را نداشتند، آن‌ها دستورات را با بلندگو اعلام کردند و گفتند که در سی دقیقه همه باید خانه‌هایشان را رها کنند و وسایلشان را به درون کامیون‌ها بریزند. هیچ‌کس تکان نخورد، سکوت بود. ساکنان در جای خود ماندند. گردهمایی، چندین ساعت در گرمای آفتاب ادامه یافت تا این‌که سرانجام پلیس‌ها رفتند.

این یک پیروزی بود که بی‌اندازه گران تمام شد. آن‌گونه که محلی‌ها می‌گویند، شب پس از آن، پلیس برگشت و فاولا را آتش زد و ساکنان را مانند موجوداتی بی‌ارزش سوزاند.

بی‌درنگ، برج‌ها و آپارتمان‌ها در آنجا ساخته شدند که مربوط به خانه‌سازی دولتی برای نظامیان بود که سلوا دپدرا^۱ (جنگل سنگی) نام گرفت. ساختمان‌هایی که به گونه فشرده در ناحیه‌ای رویش کرده بودند و بلندترین خانه سه طبقه بود که هرکدام باغچه گلی در جلوی خود داشتند. چند سال پس از آن بود که هنگامی که در بخش برنامه‌ریزی شهری و منطقه‌ای در دانشگاه کالیفرنیا تدریس می‌کردم شنیدم که اصطلاحی با نام "معماری تهاجمی"^۲، این روند را توصیف می‌کرد.

این تاخت‌وتاز، پیام‌آور چیزی بود که برای کاتاکومبا پیش آمده بود. در کاتاکومبا افزون بر همه خانه‌ها، آن پله‌های بتنی نیز در کمتر از یک سال پس از رفتن من از آنجا، با بولدوزر نابود شدند.



تصویر ۳-۱۰. سراسر ویران شده، همه چیز از میان رفته

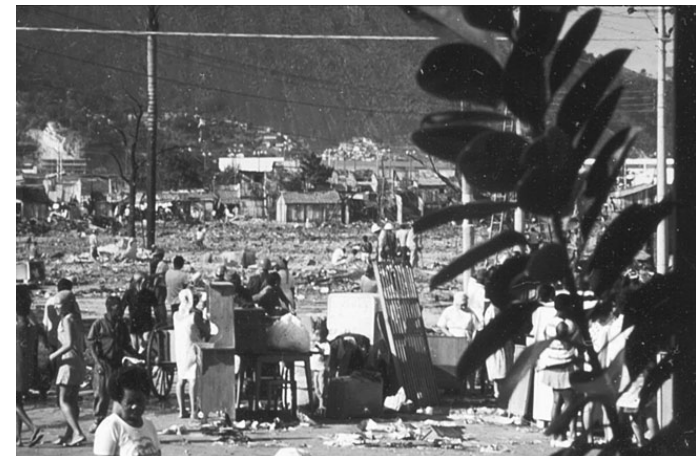
از ایستادگی تا گفت‌وشنود برای همکاری

مردمان کاتاکومبا با ترس همیشگی بیرون رانده شدن زندگی می‌کردند. در سال ۱۹۶۹، والدوینو^۳، رئیس انجمن سکنه کاتاکومبا (که SOMAC نامیده می‌شد) پیکار در برابر بیرون کردن را با یک برنامه پیشنهادی برای شهری کردن فاولا آغاز کرد. برنامه والدوینو ساخت یک زنجیره ساختمان‌های بلند در محل بود. این ساختمان‌ها به دست ساکنانی که بنا، برق‌کار و

1. Selva de Pedra
2. Aggressive Architecture
3. Waldevino

آن‌گونه که یک نفر بازگو می‌کرد:

"در سال ۱۹۶۹، هنگامی که آن‌ها پرایا دوپینتو را آتش زدند ما را به جاهای گوناگون در پیرامون شهر پراکنده کردند. برخی از ما به پارکیو پرولتاریا^۱ در نووا هولندا^۲ فرستاده شدیم. ما متعلق به آنجا نبودیم. در آنجا در شرایط بسیار بدتری در سنجش با پرایا دوپینتو زندگی می‌کردیم."



تصویر ۳-۸. پرایا دوپینتو، ۱۹۶۹، بامداد پس از آتش‌سوزی. پلیس کلاه آبی مردم را همراه با آنچه آن‌ها از آتش‌سوزی رهایی داده بودند به درون کامیون زباله فرستاد.



تصویر ۳-۹. دختری که پدر و مادرش در آتش‌سوزی کشته شده بودند برادرش را در آغوش داشت، پرایا دوپینتو، ۱۹۶۹.

1. Parque Proletaria
2. Nova Holanda

لوله‌کش بودند ساخته می‌شدند. اندیشه او این بود که ساکنان کاتاکومبا را در برخی از این ساختمان‌ها جای دهد و بازمانده را کرایه دهد تا بازاری برای درآمد برپا شود. او از روزنامه اوگلوبو^۱ خواست که ایده او را چاپ کند اما هیچ‌کس آن را جدی نگرفت.

معمار سرشناس، سرجیو برناردز^۲، پیشنهاد داد که برنامه خود را انجام دهد تا همه خانواده‌های کاتاکومبایی را با خانه‌های جداگانه، خدمات کامل شهری و درگاهی‌های کوچک که سکوه‌های سیمانی گردی با ستون‌های بزرگ و توخالی دارد، در خود جای دهد. قرار شد هر خانواده خانه‌اش را بالای سکوها بسازد و ستون‌ها، اتصالات برق، آب و فاضلاب را می‌پوشاند. نیاز نداشتن به خطوط خدماتی نو در این الگوی سکونتگاهی، هزینه بهسازی را کاهش می‌داد. تیرچه‌ها، با نگه‌داشتن سکوها از سوی زمین، مانند کلاهک قارچ بر روی ساقه آن، آن‌ها را در برابر سیل نگهداری می‌کردند. لازم به یادآوری است که هیچ‌یک از این‌ها اجرا نشد.

به‌راستی این اجتماع هیچ نیرویی در برابر سیاست بیرون کردن که از سوی یک آژانس فدرال^۳ (CHISAM) هماهنگ شده بود، نداشت و انگیزه این آژانس این بود که همه فاولاها را تا سال ۱۹۷۶ نابود کند. فاولاهایی مانند کاتاکومبا که در نواحی با ارزش قرار داشتند، هدف نخست بودند. دولت مرکزی، یک کمیته آمادگی در کاتاکومبا پایه‌ریزی کرد تا سرشماری خانه‌ها را مدیریت کرده و از اسباب‌کشی هرکسی جلوگیری کنند.

مردم هنگامی که دیدند پایداری کردن بی‌فایده است کوشش کردند که درباره جایی که قرار است فرستاده شوند، گفتگو کنند و ترجیح می‌دادند که به نواحی نزدیک محله خود فرستاده شوند. این کار اثر کمی داشت و بر پایه درآمد گزارش شده خانوار، شمار اعضای خانواده و تصمیم سیاسی جدا کردن رهبران محله از دیگر ساکنان، به جاهای گوناگونی فرستاده شدند. تیوسوزا بازگو می‌کرد، "پایداری اجتماع در برابر بیرون راندن و حذف شدن دیگر یک گزینه نبود، سوماگ^۴ ناتوان‌تر از آن بود که با دولت بجنگد. ما

1. O Globo

2. Sergio Bernardes

۳. بنگاه ملی CHISAM برای هماهنگ‌سازی و سامان دادن به فاولاهای پاک‌شده تشکیل شد. (مترجمان)

4. SOMAG

چاره‌ای نداشتیم. ممکن بود پیش از جابه‌جایی، به اجبار اخراج یا نابود شویم و یا در بهترین حالت می‌توانستیم نقش گرداننده این فرآیند را برای اجتماع داشته باشیم". هنگامی که نبرد را باختند، او به والدوینو و دیگر رهبران پیوست تا کار جابجایی را آسان کنند.

ایزابلا، یک زن ۷۶ ساله کاتاکومبایی، این حذف و بیرون کردن را به این‌گونه بیان می‌کند:

"من گمان نداشتیم که اگر از کاتاکومبا بروم، دیوانه می‌شوم. اگر ما کوشش کنیم که از خود دفاع کنیم آن‌ها می‌گویند که ما کمونیست هستیم. نمی‌دانم مفهوم آن چیست، ولی می‌دانم که چیز بسیار بدی است و اگر من و بچه‌هایم همکاری نکنیم، آن‌ها ما را می‌کشند."^۱

فروپاشی کاتاکومبا

بامداد روز ۱۰ اکتبر ۱۹۷۰، در میان باران سرد، پلیس نظامی و چند کامیون زباله بزرگ به جلوی کاتاکومبا رسیدند و برای از میان برداشتن همه و هر چیزی پیش رفتند و مردم برای باز ایستادن آن‌ها کاری نمی‌توانستند کنند. سرانجام، ایستادگی بیهوده بود.

بنابر گفته جاکوبی، کودتای نظامی، کودتایی برای کاتاکومبا بود. ارتش خودکامه، اجتماع را به گونه کامل ویران کرد کاری که هیچ سیل یا آتشی نکرده بود. ساکنان کاتاکومبا با تسلیم نشدن پس از یک آتش‌سوزی در سال ۱۹۵۸، یک سیل سهمگین در سال ۱۹۶۸ و یک آتش ویرانگر دیگر در سال ۱۹۶۸، خانه‌های خود را بازسازی کرده بودند اما این بار هیچ بازسازی در کار نبود.

بسیاری از ساکنان کاتاکومبا، آن روز را همچون بدترین روز زندگی خود به یاد می‌آورند. مارگاریتا که در کاتاکومبا زاده و بزرگ شده بود و در آن هنگام بچه‌هایش را آنجا بزرگ می‌کرد به من گفت:

"به ما هشدار ۲۴ ساعته داده شد تا همه دارایی‌های خود را گردآوری کرده و آن‌ها را به کنار خیابان بیاوریم... به هیچ‌کس نگفتند که ما را کجا می‌برند. باران تندی می‌بارید، همه کوشش خود را می‌کردم که بتی و

1. Field Notes, August 12, 1969

گیلبرتو خیس نشوند و از ابزارهایمان نگهداری می‌کردم اما باران، تشك ما را سراسر خیس کرد. من با اقساط ماهانه در مدت يك سال پول آن تشك را پرداخت کرده بودم که اکنون نابود شده بود."

او ادامه داد:

"ما پیش از برآمدن خورشید به صف ایستادیم، هوا تاریک بود و همه چشم به راه بودند و در باران می‌لرزیدند تا هنگامی که آن‌ها برسند و ما و افزار خیسمان را جمع کرده و ببرند."

سیلویا^۱ که مادری تنها با چهار فرزند خردسال بود، گفت: "من جلوی بچه‌هایم خوار شدم. تنها چیزی که می‌خواستیم این بود که با ما مانند يك آدم رفتار شود." برخی از اعضای خانواده یکدیگر را برای سه یا چهار ساعت گم کرده بودند. برخی از ساکنان به شمال دورافتاده و دیگران به غرب متروکه فرستاده شدند.

جاکوبی درست می‌گفت. پاک‌سازی اجباری بیش از ده هزار نفر در کاتاکومبا و بیش از ۱۰۲ هزار نفر در ۶۱ فاولای دیگر میان سال‌های ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۳ تنها از يك دولت خودکامه برمی‌آمد که با نیروی قهریه سیاست‌های مسکن را پیگیری می‌کرد. چون شهردارها و فرماندارهای شهرهایی که جایگاه ملی داشتند از سوی دولت مرکزی گمارده می‌شدند، رسانه‌ها به‌سختی سانسور شدند و جلوی هرگونه مخالفتی گرفته شد و بدون هیچ‌گونه مسئولیت‌پذیری و پاسخگویی تصمیم‌ها گرفته می‌شد. پایه‌ریزی بانک مسکن ملی در سال ۱۹۶۴ و بنگاه دولتی مسکن‌سازی همگانی (COHABS)، يك چارچوب سازمانی برای انجام قلع‌و‌قمع فاولاها با هدف "پاک‌سازی بخش جنوبی از آشغال‌های انسانی" را فراهم آورد.

در گزارش ۱۹۷۳ آژانس ملی چیسام با نام "فاولاهای حذف‌شده و مجتمع‌های مربوط به آن"، پاک کردن ۲۲۰۷ خانه گزارش شد که ۱۴۲۰ خانواده از آن‌ها به مجتمع‌های کویتونگو، گواپور در پیرامون، ۳۵۰ نفر به انجمن خدا، ۸۷ نفر به ویلا کندی و ۳۵۰ نفر از تهیدست‌ترین‌ها که توان مالی ماندن در آپارتمان را نداشتند به واحدهایی در مناطق دورافتاده به نام

1. Silvia

پاسینسیا (صبر)^۱ فرستاده شدند. ده‌ها خانواده به نوا هولندا، براس دپینا^۲ و جاهای دیگر فرستاده شدند که در گزارش چیسام به حساب نیامده‌اند. خانواده‌هایی که به مجتمع‌ها فرستاده شدند با آپارتمان‌های نیمه‌کاره روبرو شدند. همه طبقات تنها از بتن خام ساخته شده بود، آب قطع بود، آپارتمان‌ها در ورودی نداشت و درهای بیرونی همگی با يك کلید باز می‌شد. خانواده‌هایی که به واحدهای دورافتاده فرستاده شدند با خانه‌های چوبی با يك اتاق چسبیده به هم در وسط بیابان روبرو شدند. دسترسی به کار، مدرسه و درمانگاه دشوار بود. تنها چیزی که درست برگزیده شده بود، نام این مکان بود که "صبر" نام داشت.

در پایان سال ۲۰۰۱، در هریک از اجتماعات گردهمایی‌هایی پایه‌ریزی کردم تا به روش گروهی سرگذشت آن‌ها را بازسازی کنیم. من از فرآیند بازشناسی مشارکتی سریع (RPD^۳) بهره‌برداری کردم که به همگان مجال می‌داد به یکدیگر گوش کنند و جزئیاتی که شاید فراموش کرده‌اند را به یاد بیاورند. کسانی در این جلسه در مورد برداشت خود از این اخراج و تخلیه اجباری گفتگو کردند. یکی از آن‌ها می‌گفت:

"ما شوکه شده بودیم. همه چیز خود را از دست داده بودیم. مجتمع‌ها بدتر از فاولای کاتاکومبا بودند. شمار فراوانی از ما را در فضاهای کوچک، به دور از محل کارمان و هرآنچه می‌شناختیم، جا داده بودند، به مغازه‌داران ما هیچ جایی داده نشد تا دوباره پیشه و کارشان را آغاز کنند و بسیاری از ما نمی‌توانستیم کرایه اتوبوس تا شهر را بپردازیم. همه چیز اندوهگین، ناامیدکننده و زشت بود."

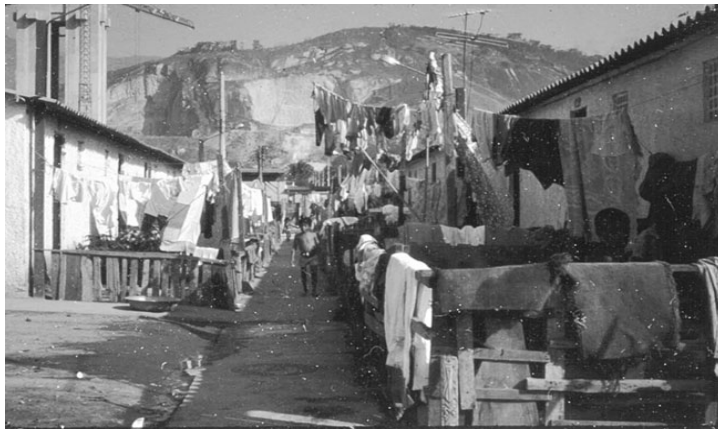
از آنجایی که خانواده جاکوبی، زمین و خانه خودشان را داشتند، پس داستان‌شان باید دیگرگونه باشد. همان‌گونه که گفته شد، در آن هنگام، جاکوبی برای روزنامه دوبرازیل کار می‌کرد و سه ماه پیش از تخلیه فاولا برای تبلیغات درباره جاذبه‌های برزیل، درگیر سفر بود و هنگامی برگشت که خانواده‌اش رو به اخراج به کویتونگو بودند. پدرش همه اسناد مربوطه را داشت و اسناد مالکیت املاک را به مقامات نشان داد اما آن‌ها بدون هیچ

1. Paciencia
2. Bras de Pina
3. Rapid Participatory Diagnosis

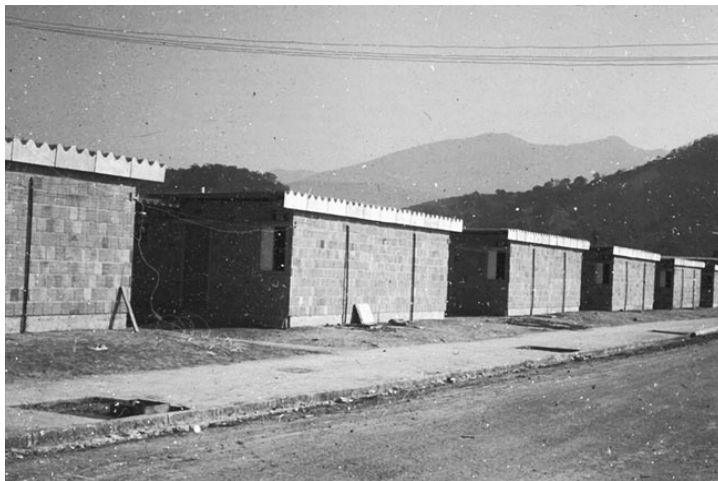
توجهی مدارک را نادیده گرفتند و هیچ تاوانی پرداخت نکردند و خانواده‌اش را در کامیون آشغال چپاندند و به کویتونگو جابجا کردند. جاکوبی می‌گوید: "دهشتناک بود. دولت باید گروه را از کاتاکومبا بیرون می‌کرد و همه ما را باهم جابجا کرد. آنچه آن‌ها "مدیریت مجدد" می‌نامیدند به معنای جدا کردن مردم به فراخور درآمد آن‌ها بود. بدون توجه به اینکه آن‌ها خانواده، دوست، همسایه یا عزیزان یکدیگر بودند. دولت کسانی را که توان پرداخت صورت حساب خود را داشتند در پروژه‌های تازه که بیشتر در گوآپور یا کویتونگو بود، جای داد و کسانی هم که توان پرداخت نداشتند را در پروژه‌های کهنه‌تر مانند انجمن خدا و فاولاها در نواهلندا جای داد. مردم به این امید که از صورت حساب‌های بالای ماهانه رهایی یابند، درآمد خود را کمتر گزارش می‌کردند، چون اجاره واحد آن‌ها به فراخور درصد درآمدشان بود، بنابراین آن‌ها زیر فشار بودند. برخی خانواده‌ها با شش یا هشت بچه به آپارتمان‌های یک خواب جابجا شدند. رهبران از دیگرکسان جدا شدند تا از هرگونه اعتراض اجتماع جلوگیری شود."



تصویر ۳-۱۱. پروژه مسکن مجموعه کویتونگو، سال ۱۹۷۳. تنها سه سال پس از ساخت، بلوک‌ها مخروبه شد و فضای سبز به محل زباله‌های گل‌آلود تبدیل شد.



تصویر ۳-۱۲. مسکن تریاژ در پاسینسیا ۱۹۷۳. یک اتاق برای هر خانواده در میان ناکجاآباد.



تصویر ۳-۱۳. واحدهای جدید تریاژ، پاسینسیا، سال ۱۹۷۳. صدها ساختمان برای خانواده‌هایی که توان پرداخت ماهانه خود را نداشتند.

هنگامی که در سال ۱۹۷۳ برای نخستین بار پس از پژوهشم به ریو بازگشتم، با اتوبوس (در سه ساعت و نیم سفر) به پاسینسیا رفتم، چون می‌خواستم بینم آنجا چه می‌گذرد. از صدها هکتار زمین بایر گذشتم. خانه و نشانه‌ای از درآمد و کار ندیدم. آنچه در هنگام رسیدن دیدم، دگرگونی زندان بدهکاران بود که یک بن بست بود. هرگز گفتگویم با زنی که جلوی در خانه‌اش بود را فراموش نمی‌کنم که از من پرسید: "پایان جهان کجاست؟ ... چه هنگام

۱. Triage Housing: اتاقک‌های اضطراری که برای کسان بی‌خانمان ساخته می‌شود. (مترجمان)

آن‌ها ما را بیرون می‌کنند؟". به راستی، آنجا مانند پایان جهان^۱ بود. ردیف کسانی که از همه فاولاهای ویران شده، به مسکن تریاژ فرستاده شده بودند با افزوده شدن رانده‌شدگان ناتوان از پرداخت قسط مجتمع‌ها بسیار فشرده‌تر شده بود. هنگامی که در سال ۱۹۷۳ من در آنجا بودم، صدها واحد تریاژ کوچک در حال ساخته شدن بود (جعبه‌های آجری سرخ‌رنگ با پوشش روی بام‌های فلزی موج‌دار که در آفتاب می‌سوختند).

پیامدهای پس از بیرون راندن

درست پس از ویرانی کاتاکومبا، هیچ نشانی از بودن مردم در آنجا به جا نماند و آن منطقه با یک رج دیوار زنجیره‌ای بلند که روی آن بیلبوردهای بزرگ افراشته بود و تولیدات آمریکایی را آگهی می‌کرد، بسته شد. در پشت این دیوار پوشیده از تبلیغات، گیاه‌های هرز و چمن و تاکستان‌ها تا دامنه تپه روییده بودند، یعنی جایی که پیش‌تر محله در آنجا بود. مردم از من می‌پرسیدند چرا آن‌ها را ناچار به رها کردن زمینی کردند که هنوز بی‌مصرف مانده است. آن‌ها شایعاتی را بازگو می‌کردند از این‌که یکی از ساکنان دیوانه شده و آنجا را ترک نکرده بود و در دامنه تپه خود را پنهان کرده و چندین سال در جنگل‌ها زندگی کرده است تا اینکه ناپدید شد. برخی نیز می‌گویند هنوز شمار کمی از خانواده‌ها در آنجا پنهان شده‌اند.

نگرانو دلینا^۲، فرماندار مجری بیرون راندن، برنامه‌ریزی کرده بود که این ناحیه را یک بنای یادبود برای دستاوردهای خود کند. بوستان کاتاکومبا، یک باغ تندبسی بود که به چشم‌انداز شگفت‌انگیز بالای تپه منتهی می‌شد. در بخش دامنه تپه که به تونل ربوکاس^۳ نزدیک‌تر بود، چندین برج لوکس و آپارتمان چند میلیون دلاری ساخته شد.

در بازدید سال ۱۹۷۳ بود که چهره‌ی بی‌ارزش مجتمع‌ها را دیده و در کتابم در سال ۱۹۷۶ آن را بیان کردم. ساکنان گفتند که جابجایی به آنجا، آن‌ها را نه تنها از خانه و اجتماعی که با دست خود ساخته بودند دور کرد، بلکه از هویت خودشان نیز بی‌بهره شده بودند. همان‌گونه که مارگاریتا بیان می‌کند:

1. O Fim Do Mundo :The End of the World

2. Negrao de Lima

3. Reboucas

"ما هر روز گریه می‌کردیم. تا آنجا که نمی‌دانستیم خانواده‌ها و دوستانمان کجا هستند. بسیاری بیمار شدند. برخی‌ها الکی شدند. سالمندان بسیاری مردند که می‌گفتند دلیل آن استرس و فشارخون بالا است، اما من گمان می‌کنم از روی شکسته شدن قلبشان مردند... ما مانند یک اجتماع در کنار هم نگه داشته نشدیم؛ مردم دیگر فاولاها نیز بودند، اما یکدیگر را نمی‌شناختیم و به هم اعتماد نداشتیم، هویت خود را از دست دادیم، ما کسی نبودیم."

سه دهه، چه اندازه ناهمسانی درست می‌کند. گفتگوهای من از ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۹ نشان‌دهنده دیدگاه‌های گوناگون و ناهمگونی از تخلیه و بیرون کردن است. اگر من به جای سی سال، سه سال پس از اخراج پژوهش خود را تمام می‌کردم، نتایج درازمدت را از دست می‌دادم که داستان دیگری دارد. در سال ۲۰۰۱، گروه پژوهشی ما، ساکنان پیشین کاتاکومبا را گرد هم آورد تا در یک فرآیند دسته‌جمعی برای بازسازی سرگذشت آن اجتماع شرکت کنند. بیش از ۸۵ نفر در این فرایند همکاری کردند، آن‌ها پیوسته باهم رویدادهای پیش و پس از پاک کردن فاولا را بازسازی می‌کردند. ما درباره بسیاری از زمینه‌های دیگر مانند خدمات و زیرساخت‌های شهری، آغاز و گسترش خشونت و قاچاق مواد مخدر، فعالیت‌های اوقات فراغت، مدارس و مهدکودک‌ها و آنچه مردم می‌خواستند برای آینده اجتماع خود ببینند، گفتگو می‌کردیم.

همانندی نیازمندی‌های مردم در سال ۲۰۰۱ و چهل سال پیش در کاتاکومبا، چشمگیر بود. همان‌گونه که گوردون پارکس در قطعه لایف درباره فلاویو گزارش کرد:

"آنچه مردم کاتاکومبا در سال ۱۹۶۱ بیش از همه لازم داشتند عبارت بودند از: یک مرکز محله و مرکز اجتماعی که بتواند جای گردهمایی آن‌ها باشد و فعالیت‌های مدنی را رهبری کنند. یک مرکز نگهداری روزانه، مدرسه برای بچه‌هایشان، درمانگاه‌های پزشکی و مهدکودک، کلاس‌های سوادآموزی، آموزش مشاغل و پاسگاه پلیس برای مهار مجرمین و دست‌فروشان مواد مخدر."^۱

1. Gordon Parks (1961)

پس از بیش از سی سال، در نشست ساکنان کاتاکومبا که زنده مانده بودند و یا فرزندان آن‌ها، سیاهه زیر برشمرده شد:

يك مركز فرهنگي، يك انجمن مستقل از ساکنان، مركز نگهداري هاي روزانه، مدرسه‌اي بهتر براي بچه‌ها، برنامه‌هاي اجتماعي و آموزشي تمام وقت، دوره‌هاي آمادگي براي كنكور، يك درمانگاه سلامت، جايي براي ورزش، اوقات فراغت و فعاليت‌هاي فرهنگي، خدمات پيشه و كار براي فراوري و فروش محصولات، دوره‌هاي فناوري اطلاعات و ديگر مهارت‌هاي حرفه‌اي و ياري شهروندان سالمند.

اين همانندي‌ها داستاني نغز، گرچه كمی غم‌انگيز را بيان مي‌کند. تنها ناهمگوني اين بود که در سال ۱۹۶۱، چالش سالمندان نبود چون شمار کمی از ساکنان فاولاها، سالمند و از کار افتاده بودند. افزون بر اين، کمتر کسی دوره دبستان را به پايان رسانده بود و رفتن به دانشگاه غيرقابل تصور بود. شايد آشکارترين دگرگوني، دگرگوني نگرش درباره پليس بود که در سال ۲۰۰۱، پليس نه به عنوان یک نهاد حمايتي بلکه نمادي از خشونت و تهاجم انگاشته می‌شد.^۱

مردم جابجا شده کاتاکومبا: رنجش یا سپاسگزاری؟

هيچ چيز در ريو، مطلق نيست و همه دگرگوني‌ها از هنگام اخراج به سوي بدتر شدن پيش رفته‌اند. توصيف مردم از پيامدهاي اين اخراج بسيار باهم تفاوت دارد، از ساکناني که می‌گویند هرگز از اين کمبود بهبود نيافته‌اند تا کسانی که اين دگرگوني را بهترين چيزی می‌دانند که برايشان روی داده است و می‌گویند که کاش زودتر فاولا را رها کرده بودند.

دل‌تنگی برای خانه از دست رفته

حذف و راندن منفی بود، چون مردم به یک باره از بخش جنوبی به چندین مایل دورتر از محل‌های کارشان جابجا شدند. ساکنان کویتونگو و گوایپور باید با چپیدن در وسایل حمل‌ونقل همگانی به جاهایی برسند که پیش‌تر

۱. این مشخص نیست که آیا در سال ۱۹۶۷ زمانی که کاتاکومبا موفق به داشتن اداره پليس شد، ساکنان هنوز مانند شش سال قبل به آن احساس مثبتی داشتند یا خیر.

می‌توانستند پیاده به آنجا بروند. شیوه‌های خرید، فعالیت‌های تفریحی و شبکه‌های اجتماعی آن‌ها ناگهان دگرگون شد، به طوری که برخی از آن‌ها هرگز نتوانستند به شرایط تازه خو بگیرند.

سرشت مستبدانه این دست‌اندازی، حرکتی بود که برگزیده آن‌ها نبود و احساس بی‌بهرگی را در مردم رنج‌کشیده ژرف‌تر کرد. در سطحی عملی‌تر، آن‌ها خود را درجایی یافتند که ناچار بودند مالیات‌های محلی و هزینه آب و برق و غیره را بپردازند. هزینه‌های رهن نیز اگرچه پایین بود اما وجود داشت و ساکنان پیشین فاولا ناگزیر بودند بودجه خود را افزایش دهند تا از عهده این هزینه‌ها برآیند. کسانی که بهترین خانه‌ها را در کاتاکومبا داشتند احساس می‌کردند وضعیت آن‌ها بدتر شده است.

سیمون^۱، دختر لورا لانا^۲، یکی از مصاحبه‌شونده‌های آغازین از نمونه تصادفی است که به گوایپور رانده شد. مادرش در سال ۱۹۹۸ پس از ۳۰ سال زندگی در گوایپور، از دنیا رفت. سیمون به گسستی که این جابه‌جایی در زندگی مادرش پدید آورد تأکید می‌کند، چون مادرش می‌پنداشت همه عمرش را در کاتاکومبا زندگی خواهد کرد. این بیرون راندن يك کار غيرقابل کنترل و غيرقابل درك بود که حس امنيت و آرامش او را به هم زد که کم‌وبیش همانند مرگ برای لورا لانا بود. او در اندیشه خود کاتاکومبا را محلی ایده‌آل می‌پنداشت که در آن مجال‌های شگفت‌انگیز خانواده و زندگی اجتماعی، تهیدستی را جبران می‌کرد.

دونا آنتونیا^۳، همسر یکی از گفتگو‌شونده‌های آغازین به نام کلادیونور^۴، نیز به گونه همانندی از جابه‌جایی به کویتونگو آسیب دیده بود. او و خانواده‌اش در کاتاکومبا یک خانه آجری یک طبقه با کف سرامیک با امتیاز آب و برق داشتند. او می‌گفت: "ما همسایگان خود را دوست داشتیم. خانه ما به همه چیز از جمله بازار، سرگرمی، بیمارستان، حمل‌ونقل همگانی و مدارس نزدیک بود. در مدارس لاگوا کلاس‌های تئاتر، خیاطی و آشپزی برگزار می‌شد و زنان در آنجا چیزهایی می‌ساختند و می‌فروختند. در کویتونگو

1. Simone
2. Laura Lana
3. Dona Antonia
4. Claudionor

بالارزشی مانند برق و خیابان‌های سنگ‌فرش شده، نانوائی، داروخانه و مدارس مایه بهبود زندگی آن‌ها شده است و آن‌ها اکنون پزشک، کلیسا، بازار محلی و حتی تلفن‌های ثابت دارند. یک دگرگونی مثبت و بالارزش، به دست آوردن نشانی و آدرس مشخص است. به تازگی خیابان‌ها نام‌گذاری شده‌اند و جاده‌ها و ساختمان‌ها پلاک دارند. ساکنان حس پاسخگو بودن را دوست دارند. آن‌ها به خود می‌بالند که سند و برگه فروش دارند. هنگامی که صورتحساب‌های برق و آب و مسکن را می‌پردازند احساس می‌کنند یک شهروند حسابی هستند. تا آنجا که در گفتگو با من، یکی از آن قبض‌ها را از جیب خود بیرون می‌کشند و به من نشان می‌دهند. برخی از آن‌ها فلسفه ساده‌ای داشتند و می‌گفتند ما در هر جایی می‌توانیم شاد باشیم و زندگی آن چیزی است که ما می‌سازیم. کونسیکائو^۱ گفت که پیوندهای استوار کاتاکومبا را از دست نداد، چون همه همسایگانش به یک مجتمع جابجا شدند. بچه‌هایش همگی با کاتاکومبایی‌های پیشین ازدواج کردند و اجتماع خود را نگه داشته بودند. برتری چشمگیر مجتمع‌ها این بود که از دید قانونی شدن، یک گام جلوتر از فاولاها بود، چراکه جابجایی از یک مجتمع به آسفالتو یا محله‌های رسمی آسان‌تر از جابجایی از فاولا به آسفالتو است. در مجتمع‌ها، ساکنان به خدمات استاندارد شهری (فاضلاب، برق، آب، جمع‌آوری زباله و غیره) دسترسی کامل دارند و نیز بیشتر از فاولا امیدوار به گریز از زندگی تحقیرآمیز هستند.

با گذشت زمان، مردم خود را با زیستگاه تازه تطبیق دادند. کارهای نو و نزدیک به خانه‌هایشان پیدا کردند و با دوستان تازه آشنا شدند و سازمان‌های اجتماعی برپا کردند. دوباره در سال ۱۹۷۲، باشگاه فوتبال آلیانسا^۲ در مجتمع‌ها راه‌اندازی شد. کوشش‌های موفقیت‌آمیزی برای برپا کردن انجمن‌های ساکنان در پروژه مسکن انجام گرفت، گرچه به اندازه کاتاکومبا پویا نبودند. اگر از جنبه کلی به این چالش نگاه کنیم، می‌توان این جابه‌جایی ناخواسته را مانند یک دادوستد نگریم. از سویی،

هیچ‌یک از این‌ها نبود." او با به کار بردن یک واژه که هرگز نشنیده بودم، همه این نکته‌های منفی را خلاصه کرد. او گفت که در مجتمع‌ها (یعنی گواپور و کویتونگو)، مردم در وضعیت دسمازلوا^۱ زندگی می‌کنند. که این واژه در واژه‌نامه به مفهوم فراموش‌کاری، بی‌مبادلاتی و ضعف است.

خرسند از آغازی نو

جیر^۲، یکی از دوستانم از کاتاکومبا، از این‌که در گواپور زندگی می‌کند، خرسند است. او می‌گوید: "برخی مردم نمی‌خواستند به آنجا جابجا شوند چون نمی‌خواستند هزینه‌های ماهانه نگهداری یا هزینه برق را بدهند؛ ولی من از امکانات اینجا خوشنود هستم. مردم از اینکه در اینجا، کاری برای انجام دادن نیست گلایه می‌کنند در حالی که تفریحات فراوانی مانند موسیقی زنده، کافه‌ها و رستوران‌ها در ویلا دپنها و مراکز خرید در مادورینا^۳ و برای اوقات فراغت در کاسیاس هست. تنها برتری بخش جنوبی، بودن ساحل است، اما جوانان بیشتری در سابوریو^۴ و سالمندان بیشتری در منطقه جنوب هستند."

"سابوریو بسیار آرام‌تر است و دسترسی به نقاط دیگر شهر آسان‌تر است و برای من آسان‌تر است که در اینجا بچه‌هایم را به مدرسه ببرم و پرورش دهم، چون آموزشگاه‌های بهتر و کم‌هزینه‌تری در اینجا هستند... درباره خشونت و قاچاق مواد، تفاوت زیادی میان بخش جنوبی و سابوریو نیست."

یکی دیگر از ساکنان گواپور به نام جورج^۵ گفت که درست است که برخی ساختمان‌ها در مجتمع‌ها مناسب و برخی نامناسب هستند اما شرایط کلی آن بهتر از فاولا است. او می‌گوید: "زیرساخت‌های بهتر، آسایش و جایگاه بیشتری برای ما ساکنان به همراه دارد." همچنین او می‌افزاید که خدمات

1. Desmazelo
2. Jair
3. Madureira
4. Suburbio
5. Jorge

1. Conceicao
2. Aliança

در سال ۱۹۸۴، فرماندار بریزولا در مجتمع‌ها یک رشته بهسازی شهری انجام داد و در سال ۲۰۰۱، فرماندار گاروتینهو^۱ پیش از انتخابات ساختمان‌های بسیاری را دوباره رنگ‌آمیزی کرد.

در سال ۱۹۹۲ در تهاجمی دامنه جنگلی تپه کنار مجتمع‌ها تصرف و کلبه‌های تازه‌ای در آنجا ساخته شد و با شتاب محله ویلا پیکویری^۲ برپا شد. پائولوسرکوئیرا^۳، یکی از ساکنان پیشین کاتاکومبا که در کویتونگو زندگی می‌کند می‌گفت که نقش برجسته‌ای در سازمان‌دهی این تصرف داشته است. با برپایی این فاولای جدید، برخی از مردم آپارتمان‌های خود را فروختند و در آن زورآباد ساکن شدند چون بدون اینکه ناچار باشند کرایه‌ای بپردازند، فضا و آزادی بیشتری برای همه خانواده داشتند.

داستان مارگاریتا

از هنگام تخلیه کاتاکومبا تا سال ۲۰۰۲، مارگاریتا در همان آپارتمان یک خوابه زندگی می‌کرد. او در آنجا با شوهرش جرالودو^۴، دخترانش الیانا، ایس آنجلا و ویویانا و پسرش واگنر خانه راحتی داشتند (شکل ۳-۱۷).

آن‌ها در سال ۲۰۰۲ پس از ۳۲ سال، چون واگنر (در سن ۱۸ سالگی) از سوی رهبران گروه‌های تبهکار محلی تهدید به مرگ شد، ناچار به رها کردن آنجا شدند. این موضوع همه خانواده را به خطر می‌انداخت چراکه برنامه‌ریزی رایج کینه‌جویی قاچاقچیان، آسیب به اعضای خانواده است. مارگاریتا و خانواده‌اش یک آپارتمان خالی در ایراجا^۵ پیدا کردند که یکی از دختران مارگاریتا آن را در تبلیغات خانه‌های اجاره‌ای در روزنامه دیده بود و دو روز پس از تهدید، در تاریکی شب و پیش از برآمدن آفتاب به آنجا گریختند.

خوشبختانه من دور دوم پژوهش خود را در سال ۱۹۹۹ آغاز کردم و مارگاریتا و خانواده‌اش همچنان در محلی که سی سال در آنجا بودند، زندگی

ساکنان فاولا با از دست دادن همبستگی اجتماعی خود به یکپارچگی بیشتری با بقیه شهر رسیدند، آن‌ها دیگر آن اندازه گوشه‌گیر، تهیدست و در اقلیت نبودند؛ ولی از سوی دیگر ساکنان همچنان به خاطر زندگی در این مکان‌ها، از دید دیگر ساکنان شهر بدنام بودند. همان‌گونه که پیش‌تر گفته شد، مجتمع‌ها بیشتر فاولا نامیده می‌شوند که جمع کسانی است که جزء شهر رسمی شمرده نمی‌شوند و به این دلیل ارزش کمتری دارند. مرداب یک دارایی همگانی بود که همه ساکنان پیشین کاتاکومبا به آن می‌بالیدند و به آن احساس دل بستگی می‌کردند، زیرا یک دارایی مشترک و در اختیار همه بود. در هنگامی که آن‌ها همگی در کاتاکومبا زندگی می‌کردند، در زمان‌هایی که شمار فراوانی از ماهی‌ها در مرداب (لاگوا) می‌مردند و ساکنان کاتاکومبا به خاطر آن از سوی دیگر محله‌ها سرزنش می‌شدند و این را پیامد کثافات و آشغال‌ها و فاضلاب‌های آن‌ها می‌دانستند و این جستار در مناظره‌های محیط‌زیستی انگیزه‌ای برای تخلیه و بیرون کردن آن‌ها بود. اکنون پس از چهل سال از جابجایشان، از آن‌ها رفع اتهام شد چراکه ماهی‌ها در مرداب به همان‌گونه به صورت دوره‌ای از میان می‌روند.

چیزهایی دگرگون می‌شود، برخی پابرجا می‌ماند

مجتمع‌ها نیز مانند فاولاها با گذشت زمان حتی در بی‌توجهی دولت بهبود یافته‌اند، پروژه‌های بزرگ حمل‌ونقل به پیوستگی مجتمع‌ها به یک بازار کار گسترده‌تریاری کرده است و زمان جابجایی را کاهش داده است. راه‌اندازی پل ریو- نیتروی در ۴ مارس ۱۹۷۴، خط قرمز^۱ در سال ۱۹۹۲ و خط زرد^۲ در سال ۱۹۹۷ و مترو در سال ۱۹۷۹، حرکت کارگران در شهر را بهبود بخشیده است.^۳

1. Linha Vermelha

2. Linha Amarela

۳. خط زرد به وسیله دولت شهر در زمان حکومت شهردار سزار مایا ساخته شد ولی در زمانی که جانشین وی، لوئیز پائولو کونده شهردار شد، افتتاح گردید. این خط بارا دتیجوکای (Barra de Tijuca) روبه رشد و ثروتمند را از راه منطقه شمال به آونیدای (Avenida) برزیل پیوند داد. این خط دسترسی بخش شمالی را به سواحل منطقه جنوب فراهم کرد و دسترسی منطقه کم‌درآمد جاکاریاگوا را جایی که جاکویی زندگی می‌کند و جایی که Cidade de Deus واقع شده است) به مرکز را بهبود بخشید. خط قرمز، متصل‌کننده ریو را به بایکسادا، به دست دولت ایالتی یا پشتیبانی فدرال ساخته شده است و در زمان اجلاس سران زمین (Earth Summit) در سال ۱۹۹۲ افتتاح شد و مسافرت‌ها را از فرودگاه بین‌المللی به شهر بسیار آسان‌تر کرد. دولت

جدید نیز برای مجموعه ماره (بعد از ایجاد ویلا الیمپیکا) یک گردشگاه ایجاد کرد. این تغییرات بخش اندکی از پیشرفت‌هایی است که مردم فاولا بعد از پایان دیکتاتوری آن را می‌بیند.

1. Garotinho

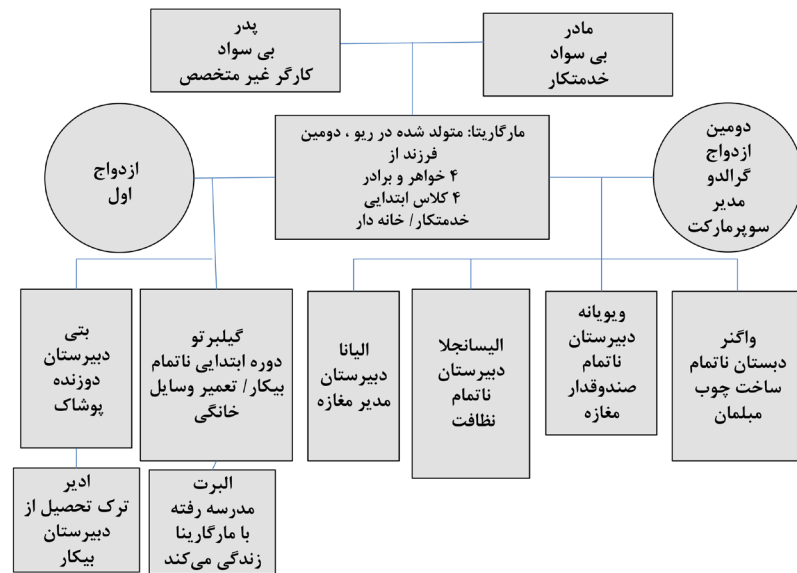
2. Vila Piquiri

3. Paulo Cerqueira

4. Geraldo

۵. Irirajá: محله در پنها (penha) و در بخش شمالی بود که طبقه کارگران در آن ساکن بود. (مترجمان)

آپارتمان ایراجا دو خوابه و بسیار گران است (در سنجش با آپارتمان مجتمع که هیچ‌کس به علت خشونت در آن ناحیه نه آن را می‌خرد و نه اجاره می‌کرد). فشار خرج و هزینه‌ها بسیار است. هر سه دختر آنجا زندگی می‌کنند و به خانواده یاری می‌کردند. دو دختر بزرگ‌تر درآمد داشتند و دختر کوچک خانواده در خانه کمک می‌کند؛ ولی هنوز آرامشی که خانواده با جابجا شدن به دنبال آن بود، وجود نداشت. قاچاق مواد رو به گسترش به ایراجا بود چون گروه‌های رقیب به دنبال قلمروی تازه بودند. اگر من این بررسی را در سال ۱۹۸۰ انجام می‌دادم، همه چیز برای این خانواده‌ها خوب به نظر می‌رسید؛ اما تهیدستی نوسان فراوانی دارد و کوچک‌ترین نوسان به چنان دگرگونی بزرگی در زندگی آن‌ها می‌انجامد که دشوار است بفهمیم آیا آنچه در یک لحظه می‌بینیم، در لحظه بعدی نیز خواهد بود یا نه.



تصویر ۳-۱۴. شجره نامه خانواده مارگاریتا، ۲۰۰۳.

شجره‌نامه خانواده مارگاریتا در تصویر ۳-۱۴، کامیابی‌ها و شکست‌های آن‌ها در چهار نسل را می‌تواند به ما نشان دهد.

می‌کردند. اگر سه سال پس از آن این کار را آغاز کرده بودم، شاید هرگز آن‌ها را پیدا نمی‌کردم. او سال نخست را در آپارتمان تازه‌اش با تنهایی و افسردگی زندگی کرد و تنها برای رفتن به کلیسای پروتستان خانه را ترک می‌کرد و به شدت دلش برای دوستان و همسایگانش تنگ شده بود، به ویژه برای همسایه‌اش رجینا^۱ که یک پرستار و یک دوست فوق‌العاده بود.

مارگاریتا فشارخون بالا داشت و به سختی راه می‌رفت و زیر چشمانش گود افتاده بود، ولی با این حال نوه‌اش را بزرگ می‌کرد و برای همه خانواده آشپزی می‌کرد. او همان سالی که کاتاکومبا را رها کرده بود با مردی به نام پینگو^۲ آشنا شد و با او ازدواج کرده بود. او به عنوان سرکارگر در یک سوپرمارکت کار خوبی داشت و هر روز از ۶ بامداد تا ۹ شب در فروشگاه بود. رفت‌وآمد او با اتوبوس یک ساعت طول می‌کشید. هر دو هفته یک روز مرخصی داشت. بیشتر، هنگامی که به خانه می‌رسید خسته‌تر از آن بود که بتواند غذا بخورد، تنها می‌توانست دوش گرفته و بخوابد. اگر چه این داستانی از کامیابی است ولی ستمگرانه است. هنگامی که نخستین بار دختر مارگاریتا، بتی را دیدم چهار سال داشت، سال‌های فراوانی به عنوان پرستار برای یک زن سالمند در ایپانما کار کرده بود اما آن زن به تازگی مرده بود و بتی برای پیدا کردن کار دیگر مشکل داشت. او دبیرستان را تمام کرده بود و یک دوزنده پوشاک زنانه بود. او آرزو داشت کاری پیدا کند، اگر چه کاری پیدا نمی‌شد. من نمی‌توانستم به او کمکی بکنم. او اکنون ۴۳ ساله است و یک پسر ۲۱ ساله دارد که ترک تحصیل کرده و او نیز بیکار است. آن‌ها هنوز در یک آپارتمان در کویتونگو زندگی می‌کنند که بسیار از جایی که مارگاریتا زندگی می‌کرد دور نیست. پسر مارگاریتا، گیلبرتو، که دو سال از بتی کوچک‌تر است، نیز برای پیدا کردن کار مشکل داشت چون کارخانه مبلمانی که در آنجا کار می‌کرد بسته شده بود. همسرش او و پسرش را رها کرده بود و از آن هنگام خبری از او نشنیده بود. او هنوز می‌کوشد، لوازم خانگی را تعمیر کند اما این برای برآورده کردن نیازهای او و پسرش، البرت، که با مارگاریتا زندگی می‌کند کافی نیست.

1. Regina
2. Pingo

ادامه زندگی کاتاکومبا

در سال ۲۰۰۱، هنگامی که با جاکوبی و چند تن از ساکنان جابه‌جا شده دیگر به کاتاکومبا برگشتیم در نهایت شگفتی دیدیم که کاتاکومبا به یک چشم‌انداز زشت دگرگون شده بود. در میان شاخ و برگ‌هایی که بر روی دامنه تپه رویش کرده بود، بقایای خانه‌های مردمانی که می‌شناختم بازمانده بود، خانه‌هایی که زمانی من را به اندرون آن‌ها دعوت کرده بودند و در آنجا غذاهای فوق‌العاده‌ای خورده بودم (تصویر ۳-۱۵). جاکوبی به درختی که زمانی در حیاط خانه‌اش بود، اشاره کرد. یک درخت انبه بود و در هنگام رسیدنش، همه محله را میوه می‌داد. همه آن چیزی که از خانه او و دیگر خانه‌ها بازمانده بود، بلوک‌های خاکستری بودند که زیر گیاه‌های هرز دفن شده بود.

هنگامی که بالای تریلهو رسیدیم، که گذرگاهی برای بازدیدکنندگان بود تا بتوانند چشم‌انداز را از بالا نگاه کنند، دیدیم که آن را یک گذرگاه پیاده‌روی طبیعی کرده بودند.

یک زنجیره تابلوهای بزرگ در راستای گذرگاه قرار داشت که تاریخچه بوم‌شناختی دور و بر را نشان می‌داد و شناسنامه حیوانات، پرندگان، درختان و گیاهان بومی روی آن نوشته بود. چیزی درباره اجتماع کاتاکومبا یا مردمی که ۵۰ سال آنجا زندگی کرده بودند، وجود نداشت. در کمال شگفتی، هنگامی که به بالای تپه رسیدیم، واپسین تابلو که یک پیکر بزرگ داشت، تصویر من از باشگاه ورزشی جوانان و چندین تصویر از کتاب "افسانه حاشیه‌نشینی" روی آن بود.

کارهای هنری که در باغ مجسمه‌ها بر روی دامنه تپه برافراشته شده بودند به سان سنگ مزار به نظر می‌رسید. جایی که ۱۰ هزار نفر در آنجا زندگی می‌کردند و درآمد داشتند و اجتماعی ساخته بودند که همبستگی و یکپارچگی آن بیشتر از هر بخش دیگر شهر بود، اکنون تنها تندیس‌های مرمر سپیدی بود که به نظر نمی‌رسید کسی به آن‌ها توجه کند. در سفرهای چندباره من به آنجا، هرگز یک بار هم کسی را به جز نگهبان در آن باغ ندیدم.

1. Trilho

نکته‌های مثبت و منفی فراوانی در داستان کاتاکومبا هست، ولی همان‌گونه که جاکوبی با کمی کوشش و بینش از عکاسی و از کاتاکومبا آموخته است شاید بتوان تصاویر منفی را به تصاویر مثبت برای آینده دگرگون کرد.



تصویر ۳-۱۵. پارک کاتاکومبا، ۲۰۰۱. پی خانه در میان باغ تندیس‌ها تنها بقایای زندگی بود که نشان می‌داد زمانی در اینجا زندگی روان بوده است.



تصویر ۳-۱۶. این تابلو در مورد کاتاکومبای فاولا نوشته شده است که از متن و عکس و جلد ویرایش برزیلی کتاب افسانه حاشیه‌نشینی استفاده شده است.



تصویر ۳-۱۷. کویتونگو، ۱۹۷۳. مارگارینا همراه فرزندانش بتی و گیلبرتو روی کاناپه، پسر بتی در جلوی آن‌ها.

پی‌نوشت:

در واپسین بازدیدم از مجتمع‌ها، در اکتبر ۲۰۰۸، کویتونگو و گوایور کم‌وبیش ۴۶ هزار نفر را در خود جای داده بود و دو فاولای تازه، پیکویری که پیش‌تر از آن یاد شد و منگویی‌پینها^۱ در راستای رودخانه در پیرامون آن شکل گرفته بودند.

کویتونگو ۴۳ بلوک آپارتمانی بود که در هر بلوک ۴۰ آپارتمان است، دست‌کم ۲۵۰ خانوار دیگر با بخش کردن فضا، ساخت طبقات دیگر در بالای ساختمان‌ها و امتداد دادن به سوی بیرون در همه سوی در این مجموعه ساکن شده بودند. بر پایه گفته‌های رئیس کنونی انجمن ساکنان کویتونگو، که لقب کودکی خود را نیم^۲ (بچه) نگهداری کرده است، هنگامی که آپارتمان‌ها ساخته شد و به کاتاکومبایی‌های پیشین در سال ۱۹۷۰ داده شد، اگر در آن هنگام به طور کامل پول آن‌ها گرفته می‌شد ارزش آن‌ها ۳۵۰۰ کروزادوس^۳ (ارز برزیل در آن زمان) بود. هیچ‌کس در کاتاکومبا یا هر فاولای دیگری حتی نمی‌توانست

1. Mangueirinha
2. Nenem
3. Cruzados

خواب چنین مبالغی را ببینند. برای آن‌ها، اقساط ۴۶ کروزادوس در ماه برای ۲۵ سال تعیین شد. ساکنان اصلی کاتاکومبا که هنوز آنجا هستند تاکنون همگی مالک شده‌اند و بسیاری از ساکنان، آپارتمان‌ها را به بهای حدود ۱۵۰ دلار آمریکا در ماه اجاره کرده‌اند. امروزه خرید یک آپارتمان به‌طور میانگین ۱۳ هزار و پانصد دلار آمریکا هزینه دارد. انجمن ساکنان در ساختمان یک کارخانه نان متروکه هنوز به کار خود ادامه می‌دهد. کارخانه نان در سال ۲۰۰۴ ورشکست شد و از آن هنگام ساختمان آن متروک شده بود. مالک پرتغالی آن پذیرفت که ساختمان را به انجمن سکنه بدهد تا به یک جای اجتماعی تبدیل شود. پس از چهار سال، نیم، برای تبدیل آن به یک مکان عمومی، مجوز قانونی معاف از مالیات گرفت و فرماندار، کاربال^۱، ۲۰ دستگاه رایانه و ۶ آموزگار را از راه برنامه‌ای به نام "بنیاد پشتیبانی از آموزش فنی"^۲ در اختیار آنان گذاشت. زمین فوتبال نوسازی شد و چندی است گروه‌های تبهکار پس رانده شده‌اند و گروه‌های مسلح وارد این مکان نمی‌شوند، بنابراین آنجا به یک محل تاندازه‌ای مناسب تبدیل شده است.

1. Cabral
2. Foundation for Support of Technical Education

فصل چهارم

نوابرازیلیا

از فاولا تا مجموعه‌ها

در جستجوی زی

در جولای ۱۹۹۹، چند ساعت پس از آنکه هواپیما از نیویورک به ریو فرود آمد، من با اتوبوس به سوی نوابرازیلیا رفتم، به این امید که دوباره زی کابو^۱ را ببینم. من باهدف بازیابی کسانی که سی سال پیش در پژوهش من شرکت کرده بودند، به ریو برگشته بودم و این کار را با جستجوی زی کابو آغاز کردم، چون او را خوب می‌شناختم و او در فاولا سرشناس بود. امیدوار بودم که هنوز در همان جا زندگی کند و او را در همان خانه‌ای پیدا کنم که در آنجا با او و خانواده‌اش زندگی کرده بودم.

در آونیدا ایتاوکا^۲، درست آن سوی ورودی اصلی فاولا، از اتوبوس پیاده شدم و پیاده خیابان اصلی درونی فاولا، به نام "روا نوابرازیلیا"^۳ را تا خانه زی پیمودم. خیابان پهن و سنگ‌فرش شده و ویتترین‌های امروزیین فروشگاه‌های تجاری که در راستای خیابان ساخته شده بودند من را در سنجش با واپسین باری که اینجا بودم شگفت‌زده کرد.

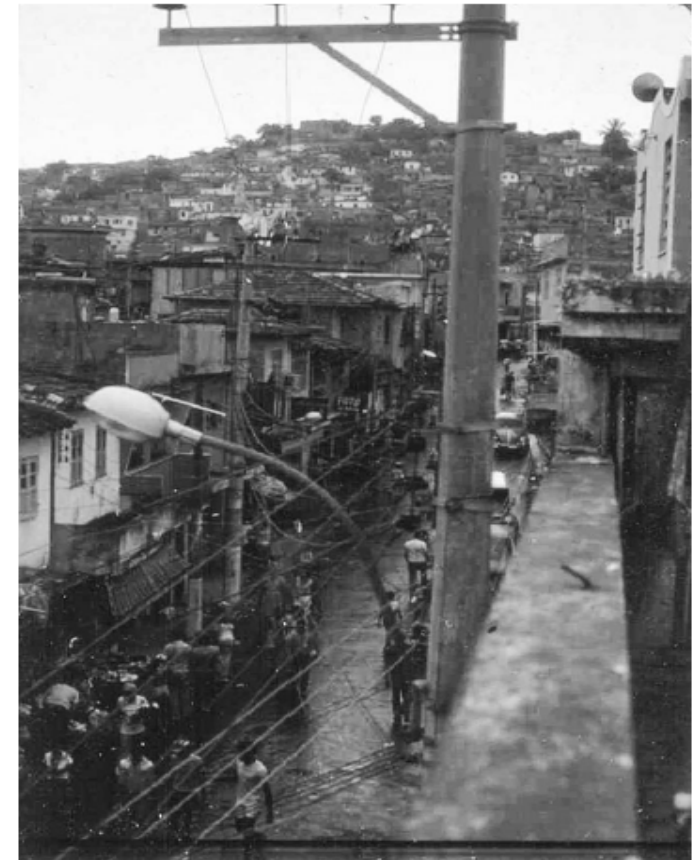
آونیدا ایتاوکا یک گذرگاه اصلی است که محله‌های گوناگون بخش شمال را به هم پیوند می‌دهد. در دو سوی آن، کارخانه‌های بیشتر خالی، انبارها، تعمیرگاه‌های خودرو، مساکن عمومی رو به ویرانی، ساختمان‌های اداری

1. Ze Cabo
2. Avenida Itaoca
3. Rua Nova Brasilia

کهنه قرار گرفته‌اند و دیوارهای بتنی بلند با درهای فلزی چفت قفل شده که در پشت آن‌ها بنگاه‌هایی هستند که بسیاری از آن‌ها غیرقانونی‌اند. برخی از این کارخانه‌ها سراسر متروک شده‌اند و در آن‌ها هیچ نشانی از سیم‌کشی برق، لوله‌کشی، در و پنجره نمانده است. برخی دیگر دیوار دارند ولی پوشش روی بام ندارند و از برخی دیگر تنها پاره خشت و یا ویرانه‌ای به جامانده است.^۱

در زمین‌های خالی برخی از این کارخانه‌های پیشین، خانواده‌هایی جای گرفته‌اند که فضا را با به‌کارگیری مقوا، پارچه یا دیواره‌های چوبی ناپایدار به اقامتگاه‌های جدا، بخش بخش کرده‌اند. برق و آبی نیست، از این‌رو از زورآبادها آن‌سوی خیابان آب را آورده و از چراغ نفتی برای روشنایی بهره می‌بردند. آن‌ها آنجا هستند چون این ساختمان‌ها را برای زندگی ایمن‌تر از خانه‌های خود در فاولا‌های پیرامون می‌دانند. در میان‌روز، در هفته، هنگامی که قاچاق مواد در هراس‌انگیزترین زمان از تکاپوی خود است، آن‌ها به خانه‌های خود برگشته و از دارایی خود پاسداری می‌کنند.

نوا برازیلیا در مرز میان محله‌های راموس^۲ و بونسوکسو^۳ جای گرفته است. هیاهوی کار و جنبش کسب‌وکار در پیرامون ورودی فاولا است. هنگامی که به روا نوا برازیلیا نزدیک می‌شوید به‌سادگی می‌توانید این پرکاری را ببینید. فروشندگانه‌ها و دکه‌ها و بساط آن‌ها در جلوی دیوار سیمانی برپاشده و کار دادوستد به درون خیابان کشیده شده است، به طوری که هر و جب از پیاده‌رو را می‌پوشاند و پیاده‌ها ناچار بودند که با اتوبوس‌ها، کامیون‌ها، تاکسی‌ها، خودروها و موتورسیکلت‌ها برای جایی در خیابان رقابت کنند. فرآورده‌های تازه‌ای در رج‌های پهن شده بر روی نی‌های خیزران کنار هم چیده شده بودند، مانند پشمک، شیرینی‌های سنتی ساخته شده از



تصویر ۴-۱. روا نوا برازیلیا، ۱۹۷۳



تصویر ۴-۲. روا نوا برازیلیا، ۲۰۰۳

۱. برنامه توسعه ملی ۲۰۰۷، PAC (برنامه رشد سریع)، شامل برنامه‌هایی برای تبدیل مکان برخی از کارخانه‌های متوقف شده به مسکن کم‌درآمدها و استفاده از دیگران در برنامه‌های اجتماعی، آموزش شغل، انکوباتورهای کسب‌وکار کوچک و دیگر برنامه‌های توسعه اقتصادی است. ساکنین اجتماع درباره وعده‌های دولت شک و تردید دارند ولی هنوز امیدوار هستند که این بار با گذشته تفاوت داشته باشد. PAC برنامه‌هایی برای ساختن یک میلیون واحد مسکونی در سراسر کشور دارد.

2. Ramos

3. Bonsucesso

نارگیل، گواوا^۱، انبه، موز و لیمو، تکه‌های کیك، امپانادای^۲ سرخ شده پر از گوشت، مرغ یا سبزی‌ها، انبوه نارگیل، نی‌های بلند نیشکر که آب میوه شیرینی می‌شوند و اسباب‌بازی‌ها و ساخته‌ها و ابزار الکترونیکی. فشرده‌ترین بخش از این جنب‌وجوش درهم و پرهیاهو، دست‌فروشان هستند که در دو سمت خیابان تا یک ورودی کیف مانند به سوی روا نوا برازیلیا قرار دارند، جایی که فروشگاه‌ها در دو سوی خیابان سنگفرش شده تا بالای تپه به یک بخش باز و یکدست به نام پراسا دوترکو^۳ می‌رسند. در همه این گذر، دادوستد در خیابان به گونه چشمگیری دیده می‌شود. فروشگاه‌ها، ویتترین‌های شیشه‌ای و پیشخوان‌های درخشان دارند و مالک این فروشگاه‌ها در طبقه بالای آن‌ها زندگی می‌کند، چندین داروخانه، دو نانوايي، مرغ فروشی، فروشگاه مبلمان و فروشگاه‌های بسیار دیگری کفش، پوشاک، ابزار موسیقی، ابزارهای الکترونیکی و وسایل جوراجور و گوناگون می‌فروشند. در سمت راست نزدیک به بالای تپه، پوشاک فروشی دوناریتا جا گرفته است که پیراهن زنانه، دامن و بلوز بچگانه تا بزرگسال را دارد. دوناریتا، یکی دیگر از دوستان دیرین و آموزگاران من در نوا برازیلیا است. او از سائوپائولو پوشاک خریده و با کامیونش آن‌ها را به اینجا می‌آورد و سپس طراحی‌های خود را با دست یا چرخ به آن‌ها می‌دوزد. فروشگاه او سرشناس است و مردم از سراسر منطقه برای خرید به نوا برازیلیا می‌آیند، البته تا هنگامی که کسب‌وکار برای درگیری‌های مواد مخدر بسته نشده باشد.

من گمان می‌کردم که جای خانه زی را به یاد می‌آورم که از ورودی نوا برازیلیا دور نبود و پس از انجمن سکنه و پیش از کلیسای پنت‌کاستی^۴ که با رنگ آبی و با نمای زرد و سفید تزیین شده بود، قرار داشت. این خانه یک نمای کاشی سرامیکی گرم‌رنگ با نقش و نگارهای قهوه‌ای تیره داشت و ورودی آن یک در آهنی با تزئینات فراوان بود؛ اما خانه دیگر آنجا نبود. به جای آن فروشگاه‌ها بود که مرغ زنده و تخم مرغ می‌فروخت. از مغازه‌دار

۱. Guava: میوه درختی در ناحیه حاره‌ای آمریکا. (مترجمان)

۲. امپانادا: گوشت یا میوه‌ی خردکرده که در لایه‌ای از خمیر می‌پیچند و سرخ می‌کنند. (مترجمان)

۳. Praça do Terço

۴. Pentecostal

درباره زی پرسش کردم. درحالی‌که صدایم را شنید با حرکت نشان داد که باید از پله‌ها بالا بروم. اتاق خواب‌های طبقه بالای خانه، رستورانی شده بود با شش یا هشت میز که با پارچه برزنت گل‌دار پوشانده شده بودند. نشستم و یک قهوه اسپرسوی شیرین برزیلی^۱ و یک کالباس گریل شده و پنیر سفارش دادم. پرسیدم که زی کابو و خانواده‌اش کجا رفته‌اند. مالکان یا نمی‌دانستند یا نمی‌گفتند. اینجا از هنگامی که فروخته شده بود بیش از یک مالک دست به دست شده بود.

در همان هنگام کمی احساس ناامیدی می‌کردم، گذر خیابان سنگ‌فرش را به سوی پراسا دوترکو ادامه دادم. در طول گذر، از فروشندگان می‌پرسیدم آیا کسی می‌داند که زی کابو کجاست. یکی از آن‌ها سر تکان داد و به بالای تپه دوید و همراه یک تن دوباره به پایین بازگشت و گفت او می‌داند زی کجا زندگی می‌کند. خبر بازگشت من تند در همه جا پیچید. بی‌درنگ دوناریتا از فروشگاه لباس فروشی‌اش بیرون آمد و گویی که چند روز پیش یکدیگر را دیده باشیم، گفت: "جانیس، تو برگشتی! بیا تو، حالت چطور است؟ زمان فراوانی گذشته است. مادرت چطور است؟ به این پوشاک‌های ناز بچگانه نگاه کن که اکنون درست می‌کنم. آب می‌خواهی یا قهوه؟ بله زی کابو خوب است. آن روز او را دیدم که از اینجا می‌گذشت!"

برایم شگفت‌آور بود که هیچ‌کس پیشنهاد نمی‌داد مرا به خانه زی ببرد. پرسیدم که آیا شدنی است به آنجا برویم و او را ببینیم. به نظر می‌رسید که دوناریتا و چند نفر دیگری که آمده بودند بینند چه خبر است جای زندگی او را می‌دانستند ولی کوشش می‌کردند من را از رفتن دلسرد کنند. "بسیار دور است... بیمناک است که پیاده تا آنجا بروی. نباید به آنجا بروی." هنگامی ما به جلوی خیابان فروشگاه ریتا آمدیم، مردی از همسایه‌های پیشین زی داشت از داروخانه کناری بیرون می‌آمد. ریتا او را فراخواند که به این سوی خیابان بیاید و گفت "او همین نزدیکی زندگی می‌کند، می‌رود و به زی می‌گوید که تو اینجایی و سپس زی به نزد تو خواهد آمد." من می‌خواستم خودم پیش او بروم اما این کار ناشدنی به نظر می‌رسید.

سال‌ها پیش، سخن از بیم همیشگی و بی‌پایان در فاولاها بود ولی بیشتر

آن کلیشه‌هایی بود که مردم تهیدست را با مجرمین و گانگسترها برابر می‌دانستند. اکنون بیم بسیار درست بود. هنگامی که زی رسید، از اینکه من به دیدنش آمده بودم شوکه شد و از بردن من به خانه‌اش اکراه داشت. او پیشنهاد داد که برای گفتگو به جای دیگری برویم. سرانجام، او تن در داد و مرا به خانه‌اش برد، چون هنوز بامداد و ابتدای هفته بود و قاچاقچیان هنوز خواب بودند و محموله بعدی مواد مخدر جمعه می‌رسید. به جای بیمودن سراسرترین راه، از میان کوچه‌پس‌کوچه‌های محله به آونیدا ایتاوکا رفتیم و در راستای خیابان در یک گذر حدود نیم مایلی، به سوی چپ به یک سرازیری رسیدیم که به خانه‌اش می‌رسید. دو مرد یونیفرم پوش از شرکت برق، درگیر جابجایی لامپ تیرهای برق گذرگاه بودند، چیزی که سال‌ها پیش در فاولاها وجود نداشت. هنگامی از او در این باره پرسیدم به جای سرافرازی، اندوهگین و خسته به چشم می‌آمد. او گفت "که لامپ‌ها دیشب شکسته و خاموش شده بود تا خیابان برای عملیات، تاریک شود". این یک رویداد همیشگی شبانه بود.

جدا از این، خیابان ساده به نظر می‌رسید و پُراز مردم بود، پسرهایی که در یک کافه برای خرید آبجو ایستاده بودند؛ بچه‌هایی با لباس‌های مدرسه که پیراهن‌های آستین‌کوتاه سفید و دامن پلیسه‌دار یا شلوارهای آبی بر تن داشتند؛ سرایدارها یا دربان‌ها که جلوی کلیسای "انجمن خدا" را جارو می‌کردند و زنانی که خریدهای خرده را در امتداد خیابان می‌بردند و نیز مردانی که کیسه‌های سیمان را جابجا می‌کردند. زنان سرگرم‌الگو دادن موها یا درست کردن ناخن‌های خود نشسته بودند و چشم‌انداز گذر را نگاه می‌کردند. جدا از شوکه شدن زی که من هنوز آن را درک نکرده بودم. همه چیز برایم بسیار به‌سان واپسین بار بود که دیده بودم.

هنگامی که به خانه زی رسیدم دریافتم که چه اندازه بیراه رفته‌ام. به جای آن در ورودی دوست‌داشتنی که نشان اصلی خانه زی و همسرش، آدلینا^۱ بود، یک در فلزی گاراژ پراز گلوله دیدم که ورودی اصلی را بسته بود. بر روی سنگ‌فرش، چند مرد جوان که به نظر شرور می‌آمدند و شلوارک‌های گشاد پوشیده بودند و خال‌کوبی‌های بی‌شمار داشتند، به در گاراژ او لم داده

1. Adelina

بودند و ماری جوانا می‌کشیدند و به سختی خود را تکان دادند تا ما بتوانیم درون شویم، روشن بود از اینکه مزاحم آن‌ها شده بودیم، برآشفته شده‌اند. هنگامی که درون شدیم، زی مرا به اتاقی در پشت گاراژ برد که در آن یک کشو پراز مدارک و همه پیشینه‌ها و بایگانی‌های انجمن سکنه بود. پس از بستن در او جای گلوله‌ها بر روی دیوارهای جلوی پنجره و وصله‌های روی مخزن آب را به من نشان داد و مرا سفارش کرد که تا هنگامی که از سرکرده کنونی انجمن سکنه، که به وسیله گروه مواد مخدر به این جایگاه رسیده بود، اجازه نگرفته‌ام، به این محله برنگردم. او از اینکه نمی‌توانست در این باره کمکی به من بکند پوزش خواست و هشدار داد که گرفتن مجوز برای کارم دشوار است.

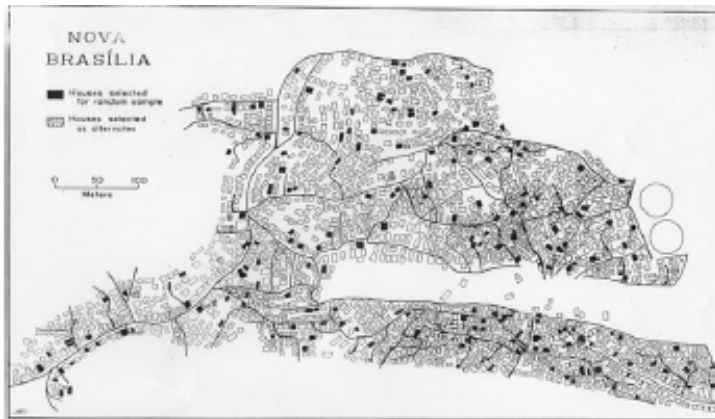
راه پیموده شده

زمانی که برای نخستین بار در نوابرازیلیا بودم، خشونت چالش برجسته و گسترده‌ای نبود. پُرسمان‌های مهم، پیوسته به ساخت جایی برای زندگی، رهایی از بیرون کردن و فشار آوردن به دولت محلی برای ایجاد خدمات شهری بنیادین بود. نخست کلبه‌ها با به‌کارگیری تیرهای چوبی که با آمیخته‌ای از گل و ماسه به هم چسبانده شده بودند، ساخته شدند که بومی‌ها آن‌ها را کپرا^۱ می‌نامیدند. هنگامی که شرایط بهبود یافت، ساکنان خانه‌هایشان را با چوب بازسازی کردند. سپس از آلوناریا^۲ (قطعات خشت) بهره بردند که روی آن را پلاستر و رنگ می‌زدند. نوابرازیلیا سازمان یافته‌ترین محله در ریو بود. دادوستد آن رو به شکوفایی بود و به خودکفایی اقتصادی نزدیک بود و یک روح اجتماعی توانمند داشت. از آنجا که جایگاه پیرامونی داشت و ارزش قطعات زمین آن پایین بود، ساکنان بیمی از بیرون ریختن بی‌درنگ نداشتند، بنابراین دربارۀ خانه‌هایشان احساس مالکیت می‌کردند. اگرچه سال‌ها پس‌از آن آگاه شدم که نوابرازیلیا در فهرست فاولاهایی است که دولت می‌خواهد ویران کند. این یکی از فاولاهایی بود که در آن انسان‌شناسی به نام آنتونی لیدز^۳ و دانشجویانش (داوطلبان

1. Estuque

2. Alvenaria

3. Anthony Leeds



تصویر ۴-۴. نقشه نمونه‌برداری از نوابرازیلیا، ۱۹۶۸، که از روی عکس هوایی ترسیم شده است و قسمت‌های سیاه‌رنگ از طریق جدول شماره‌های تصادفی انتخاب شده‌اند و قسمت‌های خاکستری، گزینه‌های جایگزین هستند.

هر خانه شماره (پلاک) داشت و ما از جدول شماره‌های تصادفی برای برگزیدن آن‌ها سود بردیم. سپس از یک نمونه دوره‌ای (پی‌درپی) برای برگزیدن فرد یا کسانی از درون خانوارها برای گفتگو استفاده کردیم.^۱ خانه‌هایی که با رنگ سیاه نشان داده شده‌اند ۲۰۰ خانه اصلی برگزیده شده هستند و خانه‌های خاکستری، گزینه‌های جایگزین در صورت نیاز، بودند. بخش سفید کارخانه توفی^۲ بود که اشغال نشده بود. دو مخزن ذخیره آب در بالا سمت راست، از خانه کنونی زی چندان دور نبود.

پراسا دوترکو تنها فضای باز هموار در نوابرازیلیا بود. بنابراین یک جای گردهمایی همیشگی برای محل به حساب می‌آمد. در هنگام نخستین پژوهش، این بخش سنگ‌فرش نشده بود و یک زمین فوتبال، محلی برای پای‌کوبی و مهمانی‌هایی مانند جشن سنتی سائو جائو، محلی برای خرید نوشیدنی‌های خنک و شیرینی‌های خانگی در راه کار، مدرسه یا خرید بود. کمابیش همه در راه خود هنگام رفت‌وآمد به خیابان اصلی از آنجا گذر می‌کردند.

سرلوی^۳ یکی از بنیان‌گذاران انجمن سکنه (به همراه زی‌کابو) در پراسا،

۱. برای جزئیات بیشتر درباره فرایند نمونه‌گیری، افسانه‌ی حاشیه‌نشینی پرلمن (۱۹۷۶) و یادداشت‌های متدولوژیکی درباره تحقیقات پیچیده شامل داده‌های تاریخچه‌ای (Methodological Notes on Complex Survey Research Involving Life History Data) (۱۹۷۴) را ببینید.

2. Tuffy

3. Sr.Levi

انجمن صلح و آشتی) در آغاز دهه ۱۹۶۰ کار می‌کردند و به این ترتیب هنگامی که من به دنبال یک فاولا در ناحیه شمال برای پژوهش آغازین خود بودم، با آن آشنا شدم.

در آن زمان جمعیت این فاولا ۱۲ تا ۱۴ هزار نفر بود و ناحیه مسکونی ۴۰۰ هزار مترمربع گستره داشت، که بیشتر از چهار برابر ناحیه کاتاکومبا است ولی جمعیت آن تنها دو تا چهار هزار نفر بیشتر بود. تراکم کمتر، فضا را برای درختان سایه‌دار، بوته‌های گل، درختان انبه، مو و هرگونه پرورش میوه فراهم کرده بود. بسیاری از خانواده‌ها مرغ، گوسفند یا هردو و گاهی خوک پرورش می‌دادند.

چگونگی استفاده از فضا را می‌توان در تصویر ۴-۳ دید. این تصویر نشان‌دهنده گذرگاه سنگفرش نشده‌ای است که پراسا دوترکو را از بالای تپه در سال ۱۹۶۹ نشان می‌دهد که دارای گوناگونی مصالح ساختمانی و ناحیه صنعتی در پیرامون آن است.

برای به دست آوردن نمونه تصادفی برای گفتگو در پژوهش آغازین خود در سال ۱۹۶۹، گروه پژوهشی من از عکس‌های هوایی برای مشخص کردن راه‌ها و خانه‌ها بهره برد و آن را به سه بخش تقسیم کردند که در تصویر ۴-۴ نشان داده شده است.



تصویر ۴-۳. نمایی از نوابرازیلیا از دامنه تپه بالای پراسا دوترکو در سال ۱۹۶۹.

تاریخ بازسازی شده

در بازگشت دوباره‌ام در سال ۱۹۹۹ برای بازسازی گذشته نوابرازیلیا، از سه رویکرد شایسته بهره بردم. یکی از آن‌ها بستن قرارداد با یک تاریخدان شهری بود که یک جستجو در بایگانی‌ها و روزنامه‌های منطقه انجام داد. رویکرد دوم، گفتگو با کسانی بود که حافظه زنده محل بودند و درباره گذشته اجتماع با آن‌ها ساعت‌ها گفتگو شد. سرانجام، من یک فرآیند گروهی به نام بازشناخت مشارکتی سریع به کار بردم که در هر محله در نشست‌هایی نیم روزه در ماه دسامبر ۲۰۰۱ انجام شد.

برپایه سخنان زی، زمینی که نوابرازیلیا بر روی آن، ساخته شد زمانی از آن خانواده یک بازرگان پرتغالی به نام مانوئل دا ویگا^۱ بوده است. او آن را در سال ۱۹۴۲ فروخت که بیشترین بخش به نهاد صندوق بازنشستگی و مستمری برای کارمندان در بخش بازرگانی رسید و بخش کمتری به یک مرد پرتغالی به نام فرناندو تیکسیرا^۲ رسید. در آن هنگام زمین خالی بود و تنها چند کلبه در آن وجود داشت. در دهه ۱۹۵۰، جای سوزاندن پسماندهای صنعت مبلمان شده بود و به "سوراخ وزغ"^۳ مشهور بود و نیز چراگاه چارپایان نهاد صندوق بازنشستگی بود.

نخستین مردمانی که در نوابرازیلیا ساکن شدند، کارمندان نهاد بودند که کم‌کم کارگران کارخانه‌های پیرامون نیز به آن‌ها پیوستند. زی کابو در سال ۱۹۵۶ به آنجا آمد، یعنی یک سال پس از برپایی این سکونتگاه که مردم آن را ایتاوکا نامیدند.

نخستین شیرآب همگانی در سال ۱۹۵۶ کار گذاشته شد. این یک زمان به یادماندنی بود. این کار بیش از هر خدمات رسانی دیگری، زمان زنان را آزاد و بار کاری آن‌ها را سبک کرد. هنگامی که جیمز ولفنسون^۴، رئیس بانک جهانی بود، یک بار من او را در بازدید از یک فاولا همراهی کردم، ایستادیم تا با زن میان‌سالی گفتگو کنیم که جلوی خانه‌اش را جارو می‌کرد، هنگامی میزبان ما از شهرداری، آقای ولفنسون را به‌عنوان کارگزاری شناساند که آب

درست در سوی چپ در انتهای روا نوابرازیلیا زندگی می‌کرد. او پرندگان نغمه‌خوان را در زیر بهارخواب خود در میان گل‌ها و بوته‌ها نگه می‌داشت. آواز آن‌ها، فضای پیرامون پراسا را پُر می‌کرد. سرلوی، چندین سال پیش دچار یک حادثه صنعتی شد و حقوق و ماهانه معلولیت می‌گرفت، از این رو زمان خود را صرف آن اجتماع می‌کرد. همسرش یک برنامه نگهداری روزانه از بچه‌ها را در ناحیه پیرامون بردوش داشت، بنابراین مادران بدون اینکه نگران بچه‌های کوچک خود باشند، می‌توانستند به سرکار بروند.

تا سال ۱۹۷۳، در یک کار نادرست و یا بر پایه داده‌های نادرست، پراسا سنگ‌فرش شد و سمت چپ آن با مصالح فلزی آجدار پوشش داده شد و در آن یک جای گردآوری آشغال با چهار زباله‌دان بزرگ برقرار شد. تصویر ۴-۵، پراسا دوترکورا در سال ۱۹۶۹ نشان می‌دهد. نخستین دختر از راست، دختر زی کابو است، به نام واندلینا، که لقب او، "سیم برق دار"^۲ بود (تصویر ۴-۶) او را با پدرش در سال ۲۰۰۴ نشان می‌دهد). در سمت چپ، می‌توانید یک ازابه کوچک سیار برای فروش شیرینی و کیک‌های خانگی را ببینید. همچنین می‌توانید ببینید که پراسا سنگ‌فرش نشده بود و بسیاری از خانه‌ها از مصالح بی‌دوام ساخته شده بودند ولی برق داشتند. بعدها این بخش، از ترسناک‌ترین نقاط این محل شد.



تصویر ۴-۵. پراسا دوترکورا سال ۱۹۶۹، دختر زی کابو، واندلینا در سوی راست است.

1. Wandelina
2. Live Wire

1. Manuel da Veiga
2. Fernando Teixeira
3. Toad's Hole
4. James Wolfensohn

را به خانه‌های آن‌ها آورده است، زن، هم‌زمان با سپاسگزاری، شروع به گریه کرد و گفت که این کار زندگی‌اش را دگرگون کرده و هرگز هیجان لحظه باز کردن شیرآب خانه و روان شدن آب از آن را فراموش نمی‌کند. او چندین بار سپاسگزاری کرد.

در سال ۱۹۵۷، شمار فراوانی از مردم که بیشتر از شمال شرق بودند در ایتاوکا ساکن شدند که جمعیت آن به بیش از ۲۰۰۰ نفر رسید. گرچه در آنجا هنوز فضای فراوانی برای کشت نیشکر و دیگر فرآورده‌های کشاورزی بود. دو سال پس از آن، این محل به دگر شدن نام خود از ایتاوکا به نوابرازیلیا رأی داد که در یک آگهی رسمی به پایتخت تازه فدرال که در مرکز کشور رو به ساخته شدن بود اطلاع داده شد. حدوداً همان زمان بود که نهاد دارنده زمین یک کار قانونی را آغاز کرد و کوشش کرد تا زمین زورآباد را دوباره از دست ساکنان درآورد. رهبران محلی، به سرپرستی زی‌کابو، توانستند تا مردم را بسیج کرده و پوشش رسانه‌ای را به سود خود کنند و برای جلوگیری از این کار ایستادگی بایسته کنند. در سال ۱۹۶۱، در یک کار پرکوشش‌تر برای مخالفت در برابر جابجایی مکان، رهبران محلی اتوبوس‌هایی کرایه کرده و ساکنان آن محل را سوار کردند تا جلوی کاخ دولت راهپیمایی کرده و نهاد را وادار به گفتگو نمایند. توافق بر این شد که ساکنان پنج سال زمان داشته باشند تا به وضعیت سامان دهند یا بیرون روند.

پنج سال گذشت؛ این توافق انجام نشد و هیچ کاری هم برای تخلیه محل صورت نگرفت. در روزگار دیکتاتوری در سال ۱۹۷۳ و دوباره در سال ۱۹۷۶، نوابرازیلیا در فهرست رسمی فاولاهایی بود که قرار بود به دست انجمن ملی تخریب فاولاهای ریودوژانیرو از میان برود، ولی در اولویت این فهرست نبود. این واقعیت نوابرازیلیا را نجات داد که در بخش شمال و در میان یک منطقه صنعتی و زمین کم‌ارزش قرار داشت.^۱

بسیج برای مخالفت با بیرون کردن و تخلیه، انگیزه برپایی انجمن رسمی سکنه در جولای ۱۹۶۱ بود. این انجمن به سرپرستی زی‌کابو، در برآورده کردن خدمات شهری خواسته شده برای محل کوشا بود و پیروزمندان

۱. به گفته زی‌کابو، تنها کسانی که تاکنون در نوابرازیلیا انتقال داده شده بودند، ۱۲ خانواده بودند که زمین‌های یک کارخانه نساجی (Tuffy) را اشغال کردند. آن‌ها در سال ۱۹۶۵ به یک منطقه دیگر در درون اجتماع منتقل شدند.

از برخی سیاستمداران محلی نیز پشتیبانی گرفت. کسانی که آن هنگامه را به یاد می‌آوردند می‌گویند که برای این پشتیبانی خرسند و سپاسگزار بودند ولی رفتار تحقیرآمیزی که با آن‌ها می‌شد را دوست نداشتند. یکی از خانم‌ها گفت "چون ما تهیدست بودیم از دید آن‌ها مانند بچه‌های کندذهن بودیم و آن‌ها خود را بزرگسالانی مهربان و خردمند می‌دانستند." رویش این اجتماع چندان پرشتاب بود که در سال ۱۹۶۷، یک سرشماری به دست انجمن سکنه انجام شد که ۸۸۹۹ سکنه در این محله شمارش شد. این انجمن، سامانه بلندگوها را برای پیام‌رسانی آگهی‌ها یا پخش آهنگ کار گذاشت. در پایان دهه ۶۰، برنامه‌ای با نام "Bem-DOC" که دولت آن را با سرمایه‌گذاری آمریکا و با هدف بهتر کردن زندگی در محله‌های فقیر سازمان‌دهی کرد به این مردم بیشتر کمک کرد. از ساکنان انتظار می‌رفت که در توسعه کوشش خود را کرده و در این کار سهیم باشند.

زندگی در اجتماع بهبود یافت. در سال ۱۹۶۱، کمیسیون لایت، که یک سازمان محلی بود، برق ۴۰۰ خانه را که از همه به خیابان اصلی نزدیک‌تر بودند برآورده کرد. در سال ۱۹۶۲، شرکت آب دولتی خدمات‌رسانی به خانه‌هایی را آغاز کرد که در راستای آونیدا نوابرازیلیا بود. دو سال پس از آن، مخزن‌های آب در بالای تپه در بخشی به نام آلورادا^۱ ساخته شد. ساخت مخزن‌های فلزی آب و بهبود آن‌ها در درازای زمان یکی از کارهای برجسته انجمن سکنه بود. تا پایان دهه ۶۰، آب، برق و زهکشی فاضلاب به بخش‌هایی از این فاولا رسیده بود و در آغاز دهه ۸۰، فرمانداری لئونل بریزولا، شبکه‌های آب و فاضلاب را کار گذاشت. با این وجود هنوز پوشش خدمات از سطوح جهانی فاصله دارد و بسیاری از خانه‌ها در کوچه‌های کوچک در بخش‌های بالاتر فاولا به خدمات دسترسی ندارند.

در سال ۱۹۸۲ نگاه برخی تأمین‌کنندگان خدمات به ساکنان فاولاها از قانون‌شکنان بی‌خانمان به مصرف‌کنندگان با ارزش دگرگون شد. این دگرگونی برداشت، با پیشگامی یک شرکت برق کانادایی-برزیلی به نام لایت در ریودوژانیرو همراه بود. دادن برق به خانه‌های فاولایی بر پایه هزینه در برابر خدمات، سودهای فراوانی داشت، مثلاً کاهش نرخ‌ها برای ساکنان

1. Alvorada

فاولاها، با افزایش بیش از یک میلیون مشتری به مشترکین برق همراه بود و کمیسیون لایت توانست توزیع داخلی برق غیرقانونی را کنترل کند.^۱ در دهه ۷۰، مناطق آلورادا، اینفرنو ورده^۲، با شتاب فراوان به سوی شهر شدن رفتند. اینفرنو ورده، یک جای بزرگ فروش کالاهای ارزان بود که تنگدست‌ترین بخش این محله بود. نوابزلیلیا، مرزهای خود را گسترش داد تا آلورادا، فازدینها^۳ و اینفرنو ورده را دربرگرفت و ساکنان آن‌ها پیشروی و بهبود نواحی خود را آغاز کردند. این واقعیت هست که مردمی که در هر منطقه زندگی می‌کنند محله خود را بهتر از جاهای دیگر می‌دانند و محل زندگی خود را بسیار آرام و با آسودگی و خرمی می‌دانند، درحالی‌که جاهای دیگر را هراس‌انگیز و وصف می‌کنند.

در آغاز دهه ۸۰ شهر به سوی شمال رشد کرد و هم‌زمان فشار فزاینده و افزایش ارزش زمین، صنایعی را که در میان صنایع محلی توان رقابت نداشتند بیرون راند. سازگاری محیطی، نیازمند سرمایه‌گذاری‌های بالایی شرکت‌ها بود تا این صنایع را در جای خود نگه دارد. نوا آمریکا تسیدوس^۴، بزرگ‌ترین کارخانه بافندگی آمریکای لاتین که کوشش می‌کرد تا کسب‌وکار را سرپا نگه دارد، سرانجام در پایان دهه ۸۰، این بخش را رها کرد. امروزه یک مجتمع تجاری در جای آن بنا شده است. یکی یکی کارخانه‌ها بسته شدند. کارخانه آبجوسازی امروزه متروکه است و همه کارگاه‌های مبلمان، کاغذ و پلاستیک سرانجام از چرخه فعالیت خارج شدند.

واپسین جایی که بسته شد، شرکت بطری‌سازی کوکاکولا بود که چون بخشی از یک شرکت بزرگ‌تر بود تا سال ۱۹۹۷ پایدار ماند. همه این شرکت‌ها، کارگران محلی را به کار گماشته بودند، بنابراین با بسته شدن آن‌ها بیکاری با شتاب بالا رفت. برای کسانی که در آن کارخانه‌ها راننده و نگهبان و آشپز بودند و یا ساختمان‌ها را تمیز می‌کردند، هیچ کار جایگزینی نبود. این تعطیلی کارخانه‌ها نه تنها زندگی کارگران باتجربه و خانواده‌های

۱. برنامه‌ای زیر نظر PAC، برای استفاده از مکان کارخانه کوکاکولا برای احداث پروژه مسکن برای خانواده‌های کم‌درآمد با حداقل دستمزد وجود دارد. اگر این برنامه عملی شود، این اولین برنامه مسکن دولتی خواهد بود که به این بخش از جامعه رسیدگی می‌کند.

2. Inferno Verde
3. Fazendinha
4. Nova America Tecidos

آن‌ها، چه بسا بر زندگی همه‌کسانی که کالاهای و خدمات را برای شرکت‌ها و کارگران برآورده می‌کردند اثر گذاشت.^۱

آغاز قاچاق مواد در منطقه هم‌زمان با آغاز رکود صنعت بود. رکود صنعت و رشد مواد، هردو در مقیاس کم در میانه دهه ۸۰ آغاز شده و روزبه‌روز بدتر شدند. نوابزلیلیا از سال ۱۹۹۷ تا ۲۰۰۷ چندین رشد نکرد. اکنون این فاولا یک فاولای تثبیت شده است که جای کمی برای تازه‌واردان دارد. هرچند در زمان بررسی من در سال ۱۹۹۹ برنامه‌های بهسازی برجسته‌ای در آنجا نبود ولی تسهیلات اولیه (آب و فاضلاب و برق) نزدیک به معیارهای جهانی بود. جمع‌آوری زباله از راه یک سازمان محلی انجام می‌شد و بسته‌های پستی را انجمن سکنه در برابر هزینه اندکی تحویل می‌داد. بی‌گمان این با داشتن نام برای خیابان‌ها و پلاک خانه‌ها که برای سرویس پستی شهر لازم بود متفاوت بود اما به هرروی بهتر از این بود که هیچ‌گونه تحویل پستی وجود نداشته باشد (پیش‌تر همه بسته‌های پستی در انجمن سکنه می‌ماند).

دادوستد در اینجا پررونق است. صدها میکده و سوپرمارکت، رستوران، داروخانه، نانوايي، چشم‌پزشکی، دکه‌های روزنامه‌فروشی، سالن آرایش و دیگر فروشگاه‌های کوچک در انواع گوناگون وجود دارد. مرکز خرید ناحیه شمال در برابر مرکز خرید ناحیه مرکزی در بارا دتیجوکا کسب‌وکار پررونق تری دارد.

کارهای تفریحی و اوقات فراغت اندک است. جدا از دو زمین فوتبال ساده با توپ‌های پاره‌پوره، فعالیت‌ها بسیار کم است. بیشتر مردم می‌گویند که محله در سنجش با روزگار گذشته که امنیت بیش‌تر بود، هیچ فعالیت تفریحی ندارد. برای بسیاری از زنان، رفتن به کلیسا تنها فعالیت در این محله است. در محله چهار کلیسای کاتولیک، شماری کلیسای پروتستان و چندگونه کلیسای انجیلی پروتستان و پنت‌کاستی هست. کلیساهای کوچک انجیلی پروتستان از دیگر کلیساها بیشترند و کم‌وبیش در هر

۱. درباره تعداد فاولاها و اینکه کدام‌یک از آن‌ها جزء مجموعه آلمانو (Complexo de Alemão) هستند، اختلاف نظر وجود دارد. بر پایه یک پروژه تحقیقاتی یونیسف (UNICEF) که به دست یک مرکز تحقیقاتی غیردولتی CEDAPS (مرکز ارتقای سلامت) انجام شده است، ۱۲ فاولا وجود دارند؛ با توجه به موسسه‌ی پیرا پاسوس و با استفاده از داده‌های سرشماری سال ۲۰۰۰ موسسه جغرافیا و آمار برزیل، ۱۰ فاولا وجود دارد. در مطالعه‌ی مرکز ارتقای سلامت ۳ فاولا (Parque Alvorada, Grota و Armando Sodre) نام‌برده شده است که در مطالعه‌ی موسسه‌ی پیرا پاسوس نشان داده نشده است و این موسسه نام یک فاولا (Joaquim Queiros) را ذکر کرده است که مرکز ارتقای سلامت از آن نامی نبرده است.

۲۰۰۷، یک سوم این جمعیت، درآمدی کمتر از کمینه درآمد (زیر خط فقر) داشتند که برابر با ۲۰۰ دلار آمریکا در ماه بود. نام مجموعه آلمائو از یکی از ۱۲ فاولای آنجا یعنی مورو آلمائو^۱ گرفته شده است. روایات فراوانی هست که چگونه آن فاولا به این نام سرشناس شد. یک داستان این است که سال‌ها پس از جنگ جهانی نخست، کسی به نام لئونارد کاکزمارکیویچ^۲ این بخش را خرید، او یک لهستانی بود که مردم او را آلمانی می‌پنداشتند و بنابراین آن را تپه مرد آلمانی^۳ نامیدند. دیدگاه دیگر این است که پس از جنگ جهانی دوم، این جای مورو آلمائو نامیده شد چون واژه ژرمن، هم‌معنای دشمن و نابکار به حساب می‌آمد. برخی می‌گویند این بخش تا آغاز دهه سال ۱۹۲۰ جایی ناپسند بود، بنابراین نام مورو آلمائو در دوره پس از جنگ به آن داده شد.

در آغاز از این بخش برای کشاورزی و چراگاه بهره‌برداری می‌شد که در آن موز و انبه بار می‌آمد و چراگاه بزغاله‌ها و پراز مرغ بود. با پیشرفت مکانیزه شدن در سده بیستم در این بخش صنعت، به‌ویژه صنعت چرم رشد کرد. مهاجران از روستاها می‌آمدند تا در چرم‌گری‌ها کار کنند و آن نزدیکی‌ها خانه بسازند. در آغاز دهه ۱۹۵۰، مالک زمین آن را به قطعاتی بخش کرد و آن‌ها را فروخت. در سال‌های دیکتاتوری، فاولاهای تازه در دیگر بخش‌های دامنه تپه رشد کردند و جمعیت آن‌ها پیوسته تا میانه دهه ۱۹۸۰ رشد کرد. امروزه، مجموعه آلمائو چندان بزرگ است که سه فاولای پهناور دیگر روسینها^۳ جاکارزینهو و مجموعه ماره است و منطقه اداری خودش را دارد. نوابزلیلیا بزرگ‌ترین فاولا در مجموعه آلمائو است و مسکن یک‌چهارم جمعیت آن است.

مجموعه آلمائو یکی از پرخشونت‌ترین بخش‌های شهر ریو است که بیش از همه نادیده گرفته شده است. برخی می‌گویند این رویکرد بی‌تفاوتی دولت به ۱۰ سال پیش بازمی‌گردد که شهردار در حال سخنرانی در آنجا از سوی مردم هو شد؛ برخی دیگر باور دارند که دلیلش این است که این مجموعه

خیابان هستند. در این کلیساها، نشست‌های نیایش هفتگی یا روزانه برگزار می‌شود و آواز درون آن را می‌توان هنگام گذر شنید. آن‌ها جنجال فراوانی دارند و داستان‌های فراوانی گفته می‌شود که چگونه این کلیساها مردان جوان را از قاچاق مواد نجات داده‌اند ولی واقعیت این است که رشد اعضای آن‌ها بیشتر از رشد بی‌دینان و بی‌ایمانان و کسانی که می‌گویند هیچ دینی ندارند نیست. کاهش چشمگیر شمار کاتولیک‌ها چیزی است که شتاب رشد انجیلی‌های پروتستان را بسیار بیشتر نشان می‌دهد. کمتر به این واقعیت توجه شده است که رشد پروتستان‌ها را رشد چشمگیر آن‌هایی که یکسره از دین دست کشیده‌اند ناپیدا می‌کند.

آموزش و امید به پویایی اجتماعی در نوابزلیلیا تا اندازه فراوانی رنگ‌باخته است. گرچه شمار آموزشگاه‌ها در فاولا و پیرامون آن افزایش یافته است، ولی کیفیت آموزشگاه‌ها در آنجا بدتر از دهه ۶۰ است. آموزگاران از آمدن به کلاس ترس دارند و تنها چند بار در هفته به کلاس می‌آیند. بر پایه یک قانون جدید، دانش‌آموزان را نمی‌توان مردود کرد، بنابراین بدون اینکه الزاماً آنچه را که نیاز است یاد بگیرند، به پایه بالاتر می‌روند. تعجبی ندارد که آن‌ها دلسرد می‌شوند و افت می‌کنند. مهدکودک‌های بسیار و یک دبستان و مدرسه راهنمایی دولتی هست که در سال ۲۰۰۰ ساخته شد و جایی که دوره آمادگی برای آزمون ورودی دانشگاه برگزار می‌کنند. در این شرایط فلسفه سرمایه‌گذاری آموزشی برای فقرا را این‌گونه توصیف می‌کنند: "دانش‌آموزان وانمود به یادگیری می‌کنند، معلمان وانمود می‌کنند که تدریس می‌کنند و دولت وانمود می‌کند که برای آن‌ها هزینه می‌کند."

مجموعه آلمائو

نوابزلیلیا یکی از ده‌ها فاولایی است که از همان نخست در راستای بزرگراه اصلی رشد کرده است و بالای تپه را پوشانده که در آنجا با دیگر فاولاهای گسترش‌یافته آمیخته می‌شود. اکنون، آن‌ها یک مجموعه پیوسته به نام آلمائو برپا کرده‌اند.^۱ یک جمعیت ۳۰۰ هزار نفری که در یک پهنه سه کیلومتر مربعی زندگی می‌کند و نوار غزه ریودوژانیرو نامیده می‌شود. در سال

1. Marro de Alemao
2. Leonard Kaczmarkiewicz
3. Hill of the German

1. V. Hugo (2007)

پایگاه بنیادی گروه برجسته مواد مخدر به نام "ارتش سرخ"^۱ است. این گروه بهتر از دولت، سازمان دهی، سرمایه‌گذاری و تجهیز شده است و از مسلسل‌ها، نارنجک‌ها و جنگ‌افزارهای ضد هوایی خود برای پیکار با نیروهای دولتی و مبارزه با آن‌ها بهره می‌برد.

در ۲۷ ژوئن ۲۰۰۷ این مجموعه از سوی یک نیروی ارتشی با ۱۳۵۰ پلیس نظامی و نیروی مردمی و نیروهای امنیت ملی محاصره شد که یکی از بزرگ‌ترین عملیات پیکار با قاچاقچیان مواد در گذشته این سرزمین بود.^۲ پیش از این تاخت‌وتاز بی‌امان، نیروهای نظامی در یک پارکینگ گرد هم آمدند و در آنجا جوک گفتند، سیگار کشیدند و به دسته‌هایی بخش شدند. در میان ابزار نقلیه خود یک خودرو نظامی مجهز سیاه‌رنگ^۳ داشتند که نشانه کاسه سربر روی آن بود که شمشیری آن را شکافته بود. این نشانه گردان پلیس عملیات ویژه^۴ است. بالگردها نیز برای پیکار در برابر محله بسیج شد، آن‌ها کوشش می‌کردند که گروه قاچاقچیان را تحریک کنند. گردان پلیس عملیات ویژه و نیروی انتظامی، عملیات شبکه‌ای گسترده‌ای را راه انداختند که یک کوشش هماهنگ برای دستگیری رهبران گروه‌های مواد بود. چون این عملیات ناکام بود، پیش از بازی‌های جام ملت‌های آمریکا و رویدادهای دیگری مانند کنسرت زنده در ساحل کوپاکابانا از یک رویکرد تهاجمی‌تر برای پاک‌سازی شهر استفاده کردند.

تا پایان آن روز در مجموعه آلمائو دست‌کم ۲۲ تن کشته و ۱۱ تن زخمی شدند و تا ۶۰ روز پس از اشغال فاولاها از سوی پلیس، ۴۶ تن کشته و ۸۴ تن زخمی شدند. ساکنان گفتند که تنها ۹ نفر از کشته‌شدگان در بزه دست داشتند و هنگامی دولت در بیانیه‌ای ابراز کرد که هیچ بی‌گناهی در میان قربانیان نبوده است، آن‌ها خشمگین شدند. هنگامی که پلیس از ارائه کردن پیشینه کیفری برای یکی از آن کشته‌شده‌ها سرباز زد، ترس و نفرت مردم را بیشتر کرد. بسیاری از کشته‌ها، دختران و پسران نوجوانی بودند که خانواده‌ها و دوستانشان گفتند آن‌ها هیچ کاری با قاچاق نداشته‌اند.

1. Red Command

۲. گزارش یونیسف به دست مرکز ارتقای سلامت (۲۰۰۳) انجام شده است.

3. Caveirao

4. Police Battalion of Special Operations

افزون بر زیان مادی درگیری برای محله، پلیس کسب‌وکار، جاهای مذهبی، مراکز و آموزشگاه‌ها را بست و ۴۶۰۰ دانش‌آموز از کلاس درس بی‌بهره شدند. سازمان یونیسف^۱ گزارش کرد که بچه‌ها کوشش می‌کردند به مدرسه بروند ولی بدون هیچ آموزشگری در آنجا رها شدند یا به مدرسه‌ای دیگر جابجا شدند تا در آنجا در یکی از چهار نوبت روزانه درس بخوانند که هر نوبت تنها دو ساعت بود.^۲

مردم محله به پلیس اعتماد ندارند. یک گزارشگر بی‌بی‌سی گفت که مردم تیر هوایی شلیک می‌کنند تا به قاچاقچیان هشدار دهند که پلیس دارد می‌آید که یک روشی بود که بچه‌های جوان نیز در قاچاق از آن استفاده می‌کنند تا زمان تحویل مواد یا حمله پلیس را به آگاهی جمع برسانند. جورانی کاستودیو^۳، یک زن ۷۹ ساله است که پنجاه سال از زندگی‌اش را در کلبه‌ای در نوابرازلیلیا است. او در زندگی خود در این محله بسیار پرکار بوده است و خانواده بزرگی را پرورش داده است. اکنون او در طبقه بالای خانه‌اش زندگی می‌کند و دیگر طبقات را اجاره داده است. جورانی می‌گفت که با کوتاهی فرماندار بریزولا بود که فاولاهای جدا از هم یک مجموعه پراز خشونت شدند.^۴ بر پایه گفته‌های او:

"بریزولا به ما گفت چنانچه در شکل یک مجموعه یکپارچه یکی شویم، پشتیبانی می‌کند که آب و دیگر خدمات شهری را به گونه کارآمدتری فراهم کند. چه پیش آمد؟ ما هرگز به خدمات بیشتر نرسیدیم، بلکه مرگ‌ومیرها بیشتر شد. چون همه فاولاها تحت کنترل یک باند نبود، درگیری‌ها خشونت‌آمیزتر شد. از آن زمان، ما در نوابرازلیلیا از سوی دولت نادیده گرفته شدیم و هم‌زمان فاولاهای اطراف ما همگی از سرمایه‌گذاری‌ها و برنامه‌های بهسازی بهره‌مند شده‌اند."

1. UNICEF

۲. اکنون چندین مجموعه در ریواست، از جمله مجموعه ماره (۹ فاولا، جمعیت ۱۱۴۰۰۰)؛ مجموعه جاکارزینیو (۶ فاولا، جمعیت ۳۶۵۰۰)؛ و روسینها، یک فاولا است و در منطقه جنوب قرار دارد (۱ فاولا، جمعیت ۵۶۴۰۰). این اطلاعات به دست مدیر پیشین موسسه‌ی پریرا پاسوس، سرجیو بسرمن، بر پایه سرشماری سال ۲۰۰۰ که تازه‌ترین سرشماری بود، به من داده شد. این سرشماری‌ها هر ده سال یک‌بار از سوی موسسه جغرافیا و آمار برزیل (IBGE) انجام می‌شود.

3. Jurany Custódio

۴. گروتا (Grota)، قدیمی‌ترین فاولا در سال ۱۹۲۸ به عنوان یک مزرعه گاو به وجود آمد.

قاچاق مواد مخدر و پیامدهای آن

پس از آن که خدمات نخستین با کوشش بسیار به دست آمد و کوشش در برابراندن و بیرون کردن به سرانجام رسید، نقش و پیوند انجمن‌های سکنه در بیشتر فاولاها کاهش یافت. قاچاقچیان مواد می‌خواستند همچون رهبران اصلی بر اجتماع مسلط باشند. بتینهو، واپسین رئیس برگزیده انجمن سکنه در آغاز دهه ۸۰ بود که پیش از آن نیز به گونه غیررسمی در دهه ۷۰ یک رهبر محلی بود. هنگامی که او وارد انتخابات دوباره شد، اربابان مواد مخدر به او گفتند که اگر او برنده شود ناچار خواهد بود که به دستورات آن‌ها گردن نهد و اگر باخت، باید این اجتماع را رها کند. بتینهو با همه شهرتش در انتخابات بازنده شد (که مردم می‌گویند تقلب شد)؛ اما او و خانواده‌اش می‌خواستند در این اجتماع بمانند چرا که بیش از چندین دهه بود که در آنجا زندگی کرده بودند.

بتینهو به دست تبهکاران کشته شد تا سرمشقی باشد و به مردم بفهماند که چه کسی بر جامعه فرمانروایی می‌کند. بر پایه گفته‌های کسانی که با آن‌ها گفتگو شد، این پیدایش دور تازه‌ای از خشونت را در پی داشت. خونریزی‌های دوره‌ای ناشی از درگیری گروه‌های تبهکار رقیب همیشگی بود ولی افزایش سطح بی‌احترامی به رهبران محلی و اجتماع، از نشانه‌های این دوره تازه بود، تاندازه‌ای که سازمان‌های مستقل این اجتماع دیگر پابرجا نماند.

در مجموعه آلمائو، در فاولایی به نام گروتا^۱ روزنامه‌نگار پژوهشگر به نام تیم لوپس^۲ پس از شکنجه به قتل رسید. این قتل، توجه رسانه‌ها را بیشتر از کشته شدن صدها سکنه فاولایی در آشوب جلب کرد.

هرگز رفتار تیم لوپس را در نشست تشخیص مشارکتی سریع (DRP) محله برای بازسازی سرگذشت نوابرازیلیا فراموش نمی‌کنم. بامداد یکشنبه‌ای در ماه دسامبر ۲۰۰۱ بود که آسمان به گونه شگفت‌انگیزی آبی و صاف بود و خورشید، رنگ‌های درخشان ویتترین فروشگاه‌ها، خانه‌ها و کلیساها را بازتاب می‌داد. خیابان، آرام و بی‌خطر به نظر می‌رسید. نشست برای

1. Grotta
2. Tim Lopes

ساعت ۱۰:۳۰ در انجمن سکنه تعیین شده بود. این روز و هنگام را برگزیدیم تا بیشتر مردم در خانه باشند و چون قاچاقچیان پس از ماجراجویی‌های شبه‌شب، خوابیده بودند، زمان بجا و بی‌خطری به نظر می‌رسید. هیچ‌کس تا ساعت ۱۱ بامداد نرسیده بود، بنابراین در همان هنگام که نهار آماده می‌شد و اتاق بسامان می‌شد، مجالی بود تا سری به خیابان بزنم. می‌خواستم از جاهایی که در دهه‌های پیش به آنجا رفته بودم عکس بگیرم، در خیابان آونیدا نوابرازیلیا به سوی پراسا دوتزکو بالا رفتم و از ساختمان‌های تجاری نو و خانه‌های رنگارنگ در مسیر عکس گرفتم. چند عکس در دهه‌های پیش از پراسا گرفتم که یکی از آن‌ها در تصویر ۴-۵ نشان داده شده است.

برخی مردها در میکده‌های روباز آجو می‌نوشیدند و من از آن‌ها هم عکس گرفتم. آن‌ها لبخند می‌زدند و به نظر می‌رسید که برایشان مهم نبود. در راه بازگشت به سوی پایین تپه، که کمی باعجله هم می‌آمدم تا پیش از شرکت‌کنندگان به جای نشست برسم، متوجه شدم که گروهی از مردان جوان رعب‌انگیز که پیراهنی به تن نداشتند و شلوارک‌های گشادی تا زانو پوشیده بودند و اسلحه داشتند گرد مرا گرفتند و راهم را بستند و از من پرسیدند که آنجا چه کار می‌کنم. گفتم که من چندین دهه پیش در این خیابان زندگی کرده‌ام و می‌خواهم چند عکس بگیرم تا آن‌ها را با عکس‌های قبلی مقایسه کنم و در کتابی که می‌نویسم چاپ کنم. این گفته هم که من روزنامه‌نگار نیستم و نمی‌خواهم عکس‌های آن‌ها را در روزنامه چاپ کنم آن‌ها را خشمگین‌تر کرد. خوشبختانه، برخی از قدیمی‌ترها در راه رفتن به نشست بودند و از آن خیابان پایین به سوی انجمن سکنه می‌آمدند، بنابراین آن‌ها گروه را متقاعد کردند که با ما بیایند و رئیس انجمن سکنه که برای گشایش نشست آنجا بود را ببینند.

خوشبختانه، دوربین من دیجیتالی نبود، بنابراین به جای اینکه دوربین خود را به آن‌ها بدهم، رئیس انجمن از آن‌ها خواست که تنها فیلم را از من بگیرند. آن‌ها نمی‌توانستند باور کنند که کسی هنوز از دوربین‌های فیلم‌دار استفاده می‌کند و گمان داشتند که شاید من یک حافظه دیگر دیجیتالی در داخل دوربین دارم؛ ولی در فاولا، گفته رئیس انجمن سکنه، مانند قانون

است، بنابراین آن‌ها فیلم را گرفته و رفتند و نشست آغاز شد. من از کسانی عکس گرفته بودم که نباید می‌گرفتم. مردی که من عکس نوشیدن او را در میکده پراسا گرفتم، رئیس قاچاقچیان بومی بود. نمی‌دانستم که این عمل ساده‌انگارانه می‌تواند به سادگی مرا به کشتن دهد.

هنگامی من و گروه پژوهش در حال ترک نشست بودیم، برخی از اعضای گروه تبه‌کاران را که بر روی بلندی روبروی انجمن سکنه نشسته بودند را دیدیم. آن‌ها با دیگران درباره آزاد گذاشتن من موافق نبودند و چشم‌به‌راه به پایان رساندن نشست بودند تا کاری نکنند. دوستم مرا به درون نزدیک‌ترین تاکسی هل داد و پشت سر من درون پرید و به راننده گفت هرچه تندتر از آنجا برود.

تصویر ۴-۵- پراسا دوترکو را در سال ۱۹۶۹ نشان می‌دهد. عکس پراسای امروزی نشان داده نشده است چراکه آن فیلم نابود شد و من هرگز جرأت دوباره عکاسی از آنجا را نداشتم. حتی اگر رئیس انجمن در کنارم بود، این کار بیمناک بود.

آخرین بار که من با رئیس انجمن به آن بخش رفتم، آپارتمانی را به من نشان داد که چندین دختر جوان را به‌عنوان برده در آنجا نگاه داشته بودند، همچنین جایی که تیم لوپس شکنجه و کشته شده بود و مدرسه دولتی ابتدایی / راهنمایی را به من نشان داد. در همان هنگام با خودرو او در آن کناره‌ها می‌گشتیم، زنی نزد او آمد که به تندی گریه می‌کرد. من یک واژه از گفتگوی آن‌ها را نفهمیدم ولی سپس همکار برزیلی من توضیح داد که چه روی داده بود. گویا، آن زن، همسر مردی بود که به دست افراد رئیس انجمن به‌سختی کتک خورده بود. آن‌ها کم‌وبیش همه استخوان‌های تنش را شکسته بودند. در آن هنگام، آن مرد از درد جلوی خانه‌اش به خودش می‌پیچید. در پاسخ به دادخواهی همسرش، رئیس انجمن گفت: تنها اختلاف سرچهل دلار بود، من به آن‌ها نگفتم که او را بکشند ولی گفتم او را کمی گوشمالی دهند و بترسانند تا پول را بدهد. رئیس انجمن به آن زن گفت که ماشینی می‌فرستد تا شوهرش را به بیمارستان برسانند. این نمایانگر رویه دشواری بود که مردم با آن دست‌وپنجه نرم می‌کردند.

اگرچه بیشتر چنین گفته می‌شود ولی گروه‌های قاچاق یک نیروی موازی^{۱۱} و جایگزینی برای دولت نیستند. خلأی هست که دولت باید آن را پر کند، اما قاچاقچیان این خلأ را گرفته‌اند و هیچ مقام دولتی مسئولیت را نپذیرفته است.

در پایان ۲۰۰۷، ارزش کوکائین کاهش یافت و گروه‌های قاچاق به دنبال روش‌های سودآور دیگر رفتند و در این میان دستمزد کم ساکنان برای خدمات و امنیت شکلی "مافیایی" را پدید آورد. با این حال، از گفت‌و شنود من با رئیس انجمن آشکار شد که او خود را منجی محله می‌داند. او دشواری‌های محله و نارسایی دولت و نادیده گرفتن نوابرازیلیا از سوی دولت را سرزنش می‌کند. او نقشه‌های بزرگ و غیرواقع‌بینانه‌ای برای اشتغال و ایجاد درآمد در این محله دارد.

وی کوشش می‌کرد مرا مجاب کند که برای گسترش گردشگری فاولایی در نوابرازیلیا برنامه‌ریزی کنم و به گروه مدرسه رقص برزیلی سامبا پیوندم که نیاز به پشتیبان مالی و سرمایه‌گذاری فراوانی داشت. از ترس نمی‌توانستم بخندم یا بیراهه‌اش درباره این خیال‌پردازی‌ها را یادآوری کنم، چون دیده بودم که او می‌تواند با یک اشاره یک نفر را به کشتن دهد؛ ولی این روشنگر برداشت نادرست او بود که می‌پنداشت گردشگران به سفری یک‌ساعته برای دیدن یک فاولا در یک بخش جنگی خواهند آمد، یا برای رقص به مدرسه سامبا می‌آیند که در آنجا گمان کشته شدنشان کم نبود.

در پایان گفتگو، هنگامی که از او خواستم که نامش و شماره تماس را بنویسد تا به درخواست خودش برای یاری، بتوانم دوباره نزد او بازگردم، این موضوع او را دستپاچه کرد چون خواندن و نوشتن نمی‌دانست. به‌تازگی (در سال ۲۰۰۹) او دستگیر شده و شرایط او و آن محله همچنان بد است.

سفری کابو

زمانی که من برای نخستین بار در سال ۱۹۶۸ با زی‌کابو دیدار کردم، او یکی از ارجمندترین و پایدارترین رهبران در نوابرازیلیا بود. آن هنگام او چهل سال داشت و رئیس انجمن سکنه بود. او در شانزده‌سالگی از یک

شهر کوچک به ریودوژانیرو آمده بود. هیچ‌یک از پدرومادرش مدرسه نرفته بودند. او فرزند پنجم از نوزده فرزند خانواده بود. در بیست‌ونه سالگی، پس از کار در نیروی دریایی، برای زندگی به نوابرازیلیا آمد. دبستان را به پایان رساند، اما بیشتر با سفر در سرتاسر برزیل و رفت‌وآمد با مردمان گوناگون و شنیدن دیدگاه آن‌ها، دانش‌اندوزی می‌کرد. از این‌رو او از نظر سیاسی از دیگر افراد آن اجتماع فهمیده‌تر بود. او کوشش‌های گروهی در دهه ۶۰ و ۷۰ برای آب، برق، زهکشی، فاضلاب و سنگ‌فرش کردن خیابان‌ها را رهبری و سازمان‌دهی می‌کرد. همچنین برای سند مالکیت زمین‌ها جنگید و به نمایندگی از مردم با نمایندگان و بلندپایگان دولتی گفتگو می‌کرد. او همچنین نقش برجسته‌ای در گرفتن زمین برای ساخت انجمن سکنه در اونییدا ایتاوکا و روا نوابرازیلیا داشت.



تصویر ۴-۶. زی‌کابو همراه با وندلینا و وانی در کنار خودرو ونی، روبه روی خانه‌ای که او در ایراجا بازسازی کرده بود. در پشت نیز آپارتمان تازه ساخته‌شده ونی دیده می‌شود (۲۰۰۴).

در هنگام پژوهش آغازین، او و همسرش، آدلینا، سه پسر و یک دختر داشتند. او برای پلیس نیروی انتظامی کار می‌کرد و در آنجا بود که لقب زی‌کابو را به او دادند. او و آدلینا خانه را به یک ساختمان آجری سه طبقه بهبود دادند که پُر از مبلمان بزرگ چوبی تیره، پارچه‌های ابریشمی قلاب‌دوزی شده

که بر روی آن‌ها گل‌های پلاستیکی بود که در آن هنگام وسایل جدیدی شمرده می‌شدند. حتی در گرم‌ترین و روشن‌ترین روزها، این خانه خنک و تاریک بود و پرده‌ها همیشه کشیده بود. همیشه یک چیز پختنی خوب بر روی اجاق بود و جایی بود که دیگران برای یاری و رایزنی به آنجا می‌آمدند. من در همه این سال‌ها با زی و خانواده‌اش تماس داشتم. در آغاز ۱۹۹۰، آدلینا با حمله قلبی فوت کرد و شوهرش نیز با مشکلات قلبی هزینه‌های پزشکی سنگینی داشت. زی بدهکار شده بود و روا نوابرازیلیا نیز مکانی برای کسب‌وکار و زندگی قاچاقچیان شده بود. افزون بر این می‌خواست به فرزندش سرمایه‌ای بدهد، از این‌رو زی خانه را فروخت و به یک گوشه دورافتاده‌تری از فاولا رفت که در آنجا یک کلبه کوچک ویرانه داشت و آن را بازسازی کرد. با بازمانده پول فروش خانه، برای نوه‌اش، واگنر در کناره نیتروی خانه‌ای ساخت و یک خانه برای دخترش در غربی‌ترین بخش شهر یعنی کامپو گراند^۱ خرید. هیچ‌یک از بچه‌های نخستین ازدواجش در نوابرازیلیا نماندند.

زی آنجا را دوست داشت و همراه همسر دومش، ماریا^۲، دو دختر بزرگسالش و دو نوه‌اش و نیز شماری از خویشاوندان که او از آن‌ها پشتیبانی می‌کرد، مدت‌ها در آنجا زندگی کرد.

در دوره ده‌ساله‌ای که من بررسی دوباره خود را انجام می‌دادم (۲۰۰۹ – ۱۹۹۹)، زندگی زی کابو سخت‌تر شد. بیماری قلبی او سخت‌تر شده بود و پول فراوانی از پس‌اندازش را هزینه درمان می‌کرد. چون او در نیروی دریایی کار کرده بود توانست جراحی قلب خود را انجام دهد. سرانجام در سال ۲۰۰۴ با تهدیدهای پیوسته قاچاقچیان خانه‌اش و نوابرازیلیا را ترک کرد. او خانه را برای ماریا و دو دخترش به ارث گذاشت.

ترک فاولا رویای همیشگی زی‌کابو بود اما نه اینکه به سائو گونکالو^۳ در نیتروی یا کامپو گراند^۴ یا ایالت شمال شرقی ناتال مکان زندگی برادر و زن برادرش، برود. او می‌خواست در آپارتمانی در گلوریا^۴، نزدیک به مرکز شهر

1. Campo Grande
2. Maria
3. Sao Gonçalo
4. Gloria

ریو زندگی کند. هنگامی که سرانجام در سال ۲۰۰۵ به اجبار از فاولا بیرون رفت، تنها پول خریدن یک دارایی کوچک در یک بزرگراه، کنار پل بتنی بلندی در ایراجا در بخش شمال را داشت.

او نخست یک خانه جدا برای پسرش، وانی، در پشت این خانه ساخت (تصویر ۶-۴، خانه سفیدرنگ)، سپس خانه کهنه را برای خودش بازسازی کرد، او پایان هفته‌ها، هنگامی که به هوای تازه احساس نیاز می‌کرد به پیش دخترش در کامپو گراند می‌رفت.

در سال ۲۰۰۸، در ۲۹ سالگی، زی همچنان از اعضای خانواده‌اش پشتیبانی می‌کرد. در ماه اکتبر که من آنجا بودم گفت که وانی سال پیش به خاطر بیماری قلبی درگذشته است، درحالی‌که با مراقبت‌های پزشکی بهتر می‌توانست زنده بماند. همچنین خاله‌اش که پیش او بود به‌تازگی از این جهان رفته بود. ماریا به ایراجا آمده بود تا پس از جراحی قلب زی، با او بماند؛ به‌هرروی زی همچنان همه کارها، خرید و آشپزی را انجام می‌داد، در خانه کار می‌کرد و پشتیبان نوه‌اش بود که پس از درگیری با مادرش و قهر کردنش در آپارتمان کوچک وانی زندگی می‌کرد.

باوجود همه این‌ها، هنگامی که او را دوباره دیدم، همچنان برازنده و آراسته بود با همان حافظه خوب، بخشش، شوخ‌طبعی و نیروی زندگی همیشگی. هنگامی او پیاده با من به ایستگاه مترو برمی‌گشت آن‌گونه تند می‌رفت که من به‌سختی به او می‌رسیدم. تصاویر ۴-۸ و ۴-۱۱، زی را در زمان‌های گوناگون زندگی‌اش نشان می‌دهند.

هنگامی از زی پرسیدم به چه چیزی بیش از همه افتخار می‌کند، گفت، "بزرگ‌ترین کامیابی من در زندگی این است که هیچ‌یک از بچه‌هایم معتاد، قاچاقچی، زندانی یا آدم‌کش نیستند." از این گفته دریافتیم که چگونه آن‌ها برای ساختن زندگی خود به‌سختی کوشش کرده‌اند، گرچه به سرانجام دلخواه نرسیده بودند. شجره‌نامه خانوادگی آن‌ها (تصویر ۴-۷) نشان‌دهنده سواد و ویژگی‌های شغلی هر یک از بچه‌ها و نوه‌هایش است و نشان می‌دهد که از کجا به کجا رسیده‌اند.

واندرلی^۱، فرزند بزرگ زی، یک کارمند بازنشسته بانک ملی برزیل است

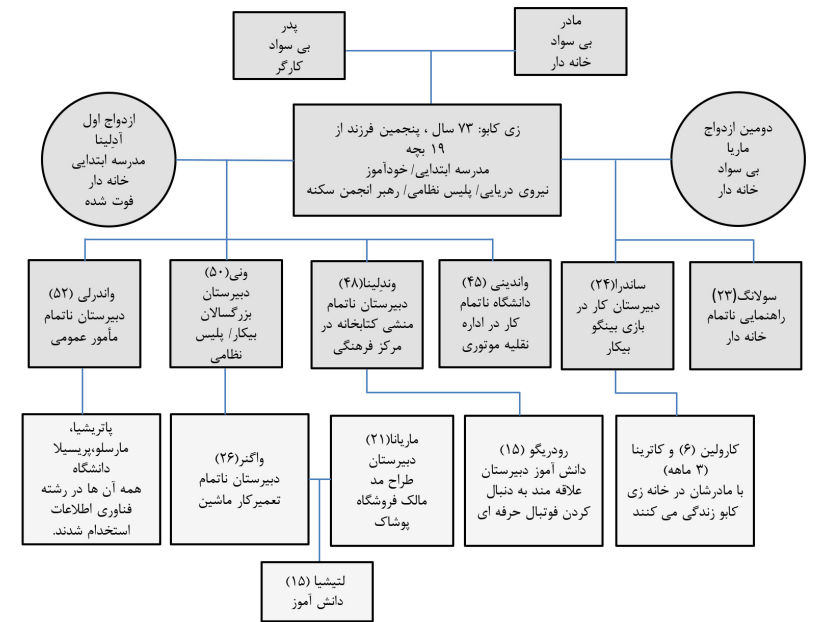
1. Wanderley

که یکی از بزرگ‌ترین مؤسسات مالی دولتی در آمریکای لاتین است. او در جاپری^۱، شهری بیرون از کلان‌شهر ریودوژانیرو زندگی می‌کند که دو ساعت از مرکز تجاری شهر دور است. پسر و دو دخترش دانش‌آموخته رشته فناوری اطلاعات هستند. بزرگ‌ترین دخترش، پاتریشیا^۲ بود که من با او در کوپاکابانا دیدار کردم.

وَنی، پسر دوم زی در سال ۲۰۰۷ در ۵۴ سالگی از این جهان رفت. او با مستمری اندکی از پلیس مدنی (غیرنظامی) زندگی‌اش را می‌گذراند. اگر دوره خدمت خود را کامل می‌کرد، دستمزد بازنشستگی بیشتری می‌گرفت ولی پیش از بازنشستگی، کارش را رها کرد تا به یک کار تمام وقت به‌عنوان پیک در شرکتی در بخش جنوب بیردازد. دارنده این شرکت یک زن بود که دو دستیار مرد داشت و شرکت خود را در هنگام شکوفایی دادوستد ثبت کرده بود. زمانی وَنی این را برای من بازگفت، آن زن به دست یکی از دستیارانش کشته شده بود و آن‌ها همه پولش را بالا کشیده و کار را تعطیل کرده بودند. وَنی از آن زمان بیکار بود. او طلاق گرفت و آپارتمانش در گوادالوپه^۳ را فروخت و تا هنگام مرگش با زی کابو، در ایراجا زندگی می‌کرد. او دایمی و دوستدار پاتریشیا، نوه زی بود.

بزرگ‌ترین بچه وَنی، واگنر، در نیتروی در یک محله بسته زندگی می‌کند. او با پول فروش خانه زی، زمینی خرید. وَنی و واگنر یک خانه چوبی زیبا و ساده را طراحی کرده و ساختند. واگنر یک مکانیک ماهر کولر خودرو است و درآمدش از این کار است. همسرش در یک بوتیک، در یک مرکز خرید گران قیمت در همان اطراف کار می‌کند. خواهر کوچک‌ترش، ماریانا^۴، یک سال به آموزشکده حقوق رفته بود ولی دوره خود را به پایان نرسانده بود. او به دانشگاه کاندیدومندز^۵ در نیتروی رفت و طراحی مد خواند. وقتی درسش را به پایان رساند، یک تولیدی پوشاک را با سرمایه خودش راه‌اندازی کرد. او طرح‌های پوشاک را به فروشگاه‌های گوناگون گوشه و کنار می‌برد و

1. Japeri
2. Patricia
3. Guadalupe
4. Mariana
5. Candido Mendes



تصویر ۴-۷. شجرنامه زی کابو سال ۲۰۰۳

سفارش می‌گرفت و وسایل موردنیاز را می‌خرید، برش می‌زد و می‌دوخت. او این کار را چنان خوب انجام می‌داد که توانست در همان مرکز خریدی که زن برادرش کار می‌کرد، فروشگاه‌های باز کند. مادر و مادربزرگش در فروشگاه به او کمک می‌کردند و پدرخوانده‌اش به حساب‌ها و هزینه‌ها رسیدگی می‌کرد. به نظر می‌رسید کسب و کار رو به شکوفایی بود و هنگامی من به فروشگاه رفتم، زنان فراوانی در آنجا بودند که جامه‌های مهمانی گوناگونی را برای جشن‌های ویژه خود انتخاب می‌کردند. کوچک‌ترین دختر وونی، لتیشیا، بیست و یک ساله و دانشجو است.

دخترزی کابو، واندلینا، که او را "سیم برق دار" می‌خواندند، در دسرساز خانواده بود. او با اینکه مادرش کوشش می‌کرد که دوره دیپیرستان را به پایان برساند، پس از پنج سال مدرسه را رها کرد. آرزوی این بود که یک آرایشگر شود. اکنون او در دهه ۵۰ زندگی خود است و در سانتاکروز^۲ در بخشی که ویژه کارمندان دولت است زندگی می‌کند که به گفته او خسته‌کننده و دورافتاده است ولی امن است. مکان زندگی او دو ساعت با خودرواز مرکز ریو دوراست و با اتوبوس

1. Leticia
2. Santa Cruz

بسیار بیشتر است. او در کافه یک آموزشگاه کار می‌کرد که پس از بازنشسته شدن تا سال ۲۰۰۶ در کتابخانه کوچک یک مرکز فرهنگی تازه راه‌اندازی شده کار می‌کرد که پیش‌تر کاخ تابستانی امپراطور برزیل، دم پدرا^۱ بود.

واندلینا به عنوان یک مادر تنها، کوشش می‌کرد که پسر نوجوانش را از دردسر به دور نگه دارد. او به من گفت که دیرزمانی نمی‌دانست که پسرش به کلاس‌هایش نمی‌رود، چون مدرسه به او گزارش نداده بود. از این رو هر شب با او تکالیفش را کار می‌کرد و دل‌آسوده می‌شد که او به کلاس‌هایش می‌رود. او یک بازیکن خوب فوتبال در دیپیرستان بود و همین، انگیزه‌ای نیرومند بود که مدرسه را رها نکند. او یک بورسیه از یک مدرسه فوتبال دارد که به دست یک بازیکن بومی سرشناس اداره می‌شود و پیش‌تر با تیمش به سوئیس سفر کرده است تا در یک رقابت بین‌المللی شرکت کند. واندلینا با افتخار عکس‌های فوتبالی او را با افراد شناخته‌شده گوناگون از جمله با جیمی کارتر^۲، رئیس جمهور پیشین آمریکا، نشان می‌داد. با این حال، هنگامی در سال ۲۰۰۸ برای دیدن واندلینا رفتم گفت که همه چیز به هم ریخته است. پسرش ترک تحصیل کرده بود و کار نمی‌کرد و تنها دنبال دسرسر می‌گشت و جنگ و درگیری کار همیشگی‌اش شده بود. پس از اینکه دایی‌اش، وونی، درگذشت، او به خانه پدربزرگش در ایراجا رفت تا در آنجا کار کند. همین‌که ۱۸ ساله شود می‌تواند به سربازی برود شاید خودش و همه خانواده از دسرسرها شوند.

کوچک‌ترین پسرزی، واندینی، چند سالی به دانشگاه رفت ولی آن را به پایان نرساند. او در سانتاکروز زندگی می‌کند (بخش غرب) و در یک اداره نقلیه موتوری کار می‌کند. او مانند مادرش در سیاست‌های محلی مشارکت داشت. او هرگز پیوند زناشویی نیست و بچه ندارد اما به مدت دو سال نامزد داشت. خانواده‌اش دوست دارند که او ازدواج کند.

هر دو دختران زی کابو از زن دومش با ماریا، هنوز در خانه زی در نوابرازیلیا زندگی می‌کنند. ساندرا^۳، دختر نخست، دوره دیپیرستان را تمام کرده و یک دوره رایانه را در دانشکده فنی ملی گذراند، ولی هنوز بیکار است و همچون

1. Dom Pedro
2. Jimmy Carter
3. Sandra

مادری تنها مشغول بزرگ کردن دو دختر خود به نام‌های کارولین^۱ و کاترینا^۲ است. دختر کوچک‌تر ماریا به نام سولانگ^۳، هرگز دبیرستان را تمام نکرد. او در بازی بینگو^۴ (دبرنا) کار می‌کرد تا زمانی که بسته شد و سپس به دیگر بازی‌های بینگو رفت تا وقتی که آن نیز بسته شد. او در سه سال گذشته، صاحب سه فرزند شده بود و پدر آن‌ها که یک فروشنده است گاه‌گاهی به آن‌ها سر می‌زند. زی از نظر مالی به هر دو ی آن‌ها کمک می‌کند.

نوابزبیلیای امروزی

در گفتگویی در سال ۲۰۰۸، از زی پرسیدم که آیا با آنچه در نوابزبیلیا می‌گذرد کنار می‌آید. او به من گفت که اکنون یک ایستگاه پلیس همیشگی در بخش آلورادو هست که زیر فرمان فرمانده گردان سوم است؛ ولی این هیچ‌گونه امنیتی برای سکنه فراهم نکرده است، چون پلیس‌ها می‌ترسند که از ایستگاه پلیس بیرون بیایند. ساختمان بزرگ ذخیره آب که زی امیدوار بود آن را یک انجمن سکنه جدید با یک مهدکودک، مدرسه (دبستان، فنی و حرفه‌ای) و یک کلینیک و یک ورزشگاه روباز برای جوانان کند، اکنون یک کلیسای پروتستانی شده است که گرداگرد آن یک پارکینگ بزرگ است.

من از او پرسیدم که درباره رئیس تازه انجمن که هنگامی از او اجازه خواستم از دوروبر عکس بگیرم با من آن‌گونه مؤدبانه رفتار کرد، چه دیدگاهی دارد؟ بر پایه گفته‌های زی، رئیس تازه، دستیار یکی از سرکرده‌های نیرومند مواد مخدر در کشور است که از زندان فرمان می‌دهد. آن رئیس بزرگ، هرکسی را که در ریاست اجتماع گماشته از انجام دستوراتش سرباز زند، او را برای پندآموزی دیگران نیست و نابود خواهد کرد.

زی همچنین به من گفت که نیروی امنیت ملی نزدیک سه سال است که در نوابزبیلیا جای گرفته است. آن‌ها در ورودی نوابزبیلیا یک سنگر از کیسه‌های شنی ساختند و پشت آن، با تفنگ‌های پُرسنگر گرفته‌اند. به گفته زی، باین وجود قاچاق مواد در بخش‌های بالاتر تپه همچنان گسترده

1. Caroline
2. Catarina
3. Solange
4. Bingo Game

است ولی در ناحیه ورودی کمتر و آرام‌تر است.

در آغاز اکتبر ۲۰۰۸، در روز یکشنبه ۵ اکتبر، حول و حوش انتخابات بحث‌برانگیز شهردار، بزرگ‌ترین درگیری در فاولا رخ داد. هنگام مبارزات سیاسی، گروه‌های مواد مخدر پیمان می‌بستند که برای نامزدهای ویژه‌ای رأی جمع کنند و برای انجام این کار همه کوشش خود را می‌کردند. گذاشتن پوسترو نوشتن شعار تبلیغ نامزدهای سیاسی تنها در ستاد انتخاباتی مجاز بود ولی آنان درودیوار محله را پراز پوستره‌های نامزد مورد حمایت خود کردند. پلیس برای پاره کردن آن‌ها به آنجا می‌آمد و آن‌ها را از میان می‌برد. برای پاسداری آسایش و نظم در این جو سیاسی، نیروهای امنیت ملی به ریو فرستاده شدند تا فاولاهایی که بیش از همه آماده خشونت بودند را کنترل کنند.

روزی که می‌خواستیم به دیدن دونارینا بروم، هنگامی که از خیابان آویندا به سوی فروشگاهش بالا می‌رفتم، گروه‌های ارتشی را دیدم که همگی آنجا ایستاده بودند و یونیفرم‌های کرم و سبزرنگ، کلاه‌های گرد و نرم پشمی به تن و چکمه‌های بلند به پا داشتند. این مردان جوان هنگامی که در خیابان آسفالت، به گونه خبردار رژه می‌رفتند کمی آشفته به نظر می‌رسیدند. ساکنان که کارهای روزمره خود را انجام می‌دادند به آن‌ها توجهی نمی‌کردند. برخی ساکنان از این اندک فضای آرامشی که با بودن این سربازان برپاشده بود خرسند بودند. این حضور تا روز انتخابات ادامه داشت.

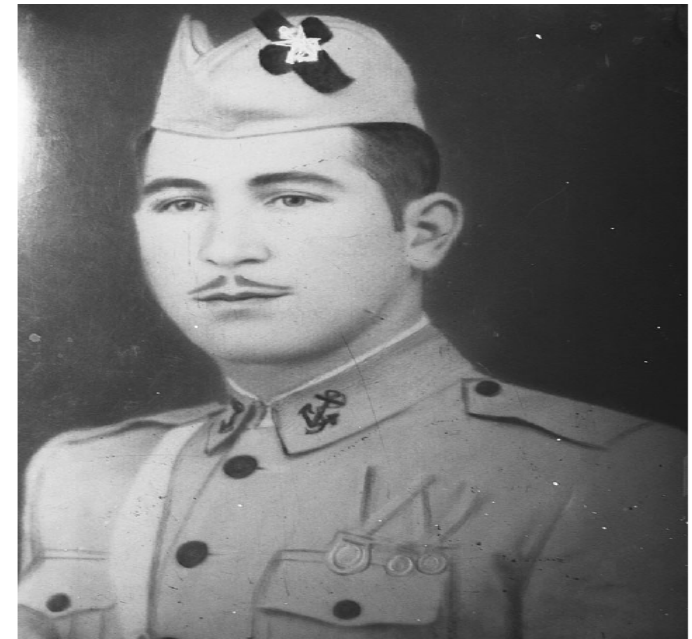
بخشی از این برنامه حضور نظامی، نشان دادن دوستی خود به اجتماع از راه فراهم آوردن خدمات رایگان بسیار برای ساکنان آن محل بود. سربازان جوان به بهترین روی این کار را انجام می‌دادند. آن‌ها میز و صندلی‌های تاشو را در پراسا دوترکو برپا کرده بودند و آزمایش‌های رایگان قند و فشارخون را برای ساکنان انجام می‌دادند و به آن‌ها در پرکردن برگه‌ها برای گرفتن سندهای قانونی، کمک می‌کردند و خدمات فراوان دیگری را ارائه می‌کردند. آن‌ها هر روز از ساعت ۹ صبح تا ۴ بعدازظهر در آنجا بودند، یک گروه مشغول ارائه خدمت به ساکنان بودند، بقیه همچنان در بالا و پایین و سوی چپ خیابان اصلی رژه می‌رفتند.

دوناریتا، نام رئیس کنونی انجمن سکنه را به من داد و من به دیدار او رفتم. هنگامی که با رئیس گفتگو کردم، علاقه فراوانی به برنامه من نشان داد. او از من خواست که عکس‌هایی را که پیش از زاده شدن او از محله گرفته بودم، به او نشان دهم. او به من گفت که اداره امور عام‌المنفعه می‌خواهد لوله‌های فاضلاب بزرگ‌تر در آویندا نوابرازیلیا کار گذارد که بخشی از برنامه رشد شتابان^۱ (PAC) است که رئیس جمهور، لولا^۲، از سال ۲۰۰۷ آن را آغاز کرد.

او پیشنهاد داد که در هنگام عکس گرفتن، مرا همراهی کند اما هرگز نتوانست با من بیاید. من از دیدن برخی کارهای پربار دولت شگفت‌زده شدم که برای نخستین بار بود که در چهل سال در آنجا دیدم. این می‌توانست یک دریچه رو به آینده نوابرازیلیای و دیگر مکان‌های مشابه باشد که دولت به‌طور پایدار و همیشگی در ایجاد صلح و خدمات انسانی در فاولاها متعهد شده بود.

هنگامی که از زی‌کابو درباره آنچه دیده بودم و برنامه تازه رشد شتابان پرسیدم، او به آن بدبین بود و از کاستی‌های آن می‌گفت. در پاسخ به پرسش من درباره اینکه آیا هر برنامه دولتی یا سیاستمدار دولتی می‌تواند برای نوابرازیلیا گام درستی بردارد پاسخ داد: "من به هیچ‌یک از آن‌ها از بالا تا پایین، از پلیس تا پروتستان‌ها و نیروهای امنیت ملی، اعتمادی ندارم... هنگامی آن‌ها با من خوب رفتار می‌کنند، من شک می‌کنم و می‌دانم یا رأی من را نیاز دارند یا می‌خواهند مرا چپاول کنند یا هردو..."

اکنون که او بسیار پیر است که بتواند به‌تنهایی همه آن ساخت‌وسازها را انجام دهد و ونی هم مرده است، باید کارگری بگیرد تا در خانه‌اش کار کنند. او بهترین اتاق را به خاله داده بود که پیش از مرگش نزد او آمده بود، زی آن اتاق را مانند هنگامی که خاله زنده بود نگاه داشته بود و در آنجا نمی‌خوابید. پس از نگهداری از اجتماع و خانواده‌اش در این سال‌ها، او اکنون روزگار سختی را برای نگهداری از خودش می‌گذراند. فرزندان می‌پندارند پدرشان کوتاهی کرده است که فاولا را زودتر رها



تصویر ۴-۸: زی‌کابو در دهه ۱۹۵۰ وقتی در نیروی دریایی بود.



تصویر ۴-۹: زی‌کابو زمانی که رئیس انجمن سکنه نوابرازیلیا در دهه ۱۹۶۰ بود.

1. Program of Accelerated Growth
2. Lula



تصویر ۴-۱۰. زی‌کابو در حال گفتگو با من در پشت بام خانه‌اش در نوابرازیلیا در سال ۱۹۹۹.



تصویر ۴-۱۱. زی‌کابو در حال گفتگو با من بر روی میز نهارخوری‌اش در ایراجا در سال ۲۰۰۸.



تصویر ۴-۱۲. خانواده‌ای از نوابرازیلیا که برای فرار از خشونت و نداشتن کار به حومه شهر برگشته بودند.

نکرده است. آن‌ها نمی‌توانند بفهمند چرا او در فاولا این‌همه زمان ماند و کوشش کرد. برای آن‌ها سخت است که درک کنند در آن روزهای دشوار نخستین، زندگی در آنجا چگونه بوده است و برای نوه کامیابش پاتریشیا سخت‌تر بود که مفهوم این‌ها را دریابد.

آیا بیرون از ریو همه چیز بهتر است؟

بسیاری از خانواده‌ها در نوابرازیلیا همه چیز خود را رها کردند و از خشونت آنجا گریختند. گرچه بسیاری از کسانی که به زادگاه خود برگشتند دیگر به نوابرازیلیا برنمی‌گردند اما می‌دانند که در آنجا نسبت به اطراف شهر کار کمتر و همچنین فراهم کردن خوراک مشکل‌تر است.

تصویر ۴-۱۲ یک خانواده‌ای را نشان می‌دهد که چند سال پیش از نوابرازیلیا بیرون آمدند و خانه‌ای کوچک در پیرامون شهر جائو پساوا، مرکز ایالت پارایبا در شمال شرق خریدند. هیچ کاری برایشان نیست و زندگی بسیار ملالت‌انگیزی دارند. حتی خو گرفتن به یک شهر بزرگ آن‌ها را افسرده‌تر کرده که خود مایه انزوا و بیکاری آن‌ها شده است. ماریا، شرکت‌کننده

پژوهش آغازین، از تندرستی برخوردار نیست و آن‌ها نه به یک درمانگاه دسترسی دارند و نه پولی برای درمان دارند. برادر زی و همسرش برای زندگی به ناتال، مرکز ریو گراندونورت^۱ رفتند. آن‌ها در حومه شهر زمینی خریده و یک خانه دوطبقه دوست داشتنی با یک باغچه گرمسیری و ایوان کاشی‌کاری شده بر روی آن ساختند. آن‌ها بسیار مهمان‌نواز بودند و از من پذیرایی خوبی کردند. آن‌ها با پس‌انداز درآمد حاصله از کار خود در ریو و دستمزد بازنشستگی می‌توانند در آنجا به خوبی زندگی کنند. تا جایی که یک اتاق با سرویس بهداشتی جدا برای زی کابو ساختند و از او خواسته‌اند برای همیشه آنجا زندگی کند. زی سالی یک ماه به دیدن آن‌ها می‌رود اما نمی‌تواند برای همیشه در آنجا زندگی کند. او می‌گوید که از سر رفتن حوصله در آنجا خواهد مرد و نیاز به نیرو و آهنگ زندگی شهر بزرگ دارد.

فصل پنجم

دوکو د کاسیاس فاولاها و لوتیامنتوها

درست همان‌گونه که فضا و معنا با کاربرد، تعریف و بازتعریف می‌شود، جنبه‌های کالبدی یک اجتماع محلی نیز نشان می‌دهد که زندگی در آن چگونه می‌گذرد. عکس‌های این فصل بیان‌کننده گفته‌ها و ناگفته‌های داستان تلخ انسان‌هاست. در ادامه داستانی گنگ و تاریک را با بررسی زندگی در ویلا آپراریا^۱ که یکی از فاولاهای کاسیاس است ادامه می‌دهیم. با بازگشتم به ویلا آپراریا پس از سی سال، بی‌درنگ متوجه دگرگونی‌هایی شدم؛ خانه‌های خشتی محکم، سقف‌های کاشی‌کاری شده، سیم‌های برق و تلفن و بهبود تسهیلات ورزشی و میدان همگانی محل از این دسته بود. هنگامی که به بالای تپه نگاه کردم، متوجه شدم که محله بسیار متراکم و انبوه شده بود، خانه‌ها بهتر و اکثر آن‌ها به خانه‌های دو یا سه طبقه تبدیل شده بودند که مخزن‌های آب و دیش‌های ماهواره در پشت‌بام آن‌ها نمایان بود و پس‌ریچه‌ای را دیدم که در حال پرواز دادن یک بادبادک بود (تصویر ۵-۴). کلیسای جدید و همین‌طور میدان مرکزی نوسازی، سنگفرش و نقاشی شده آن چشم‌مرا گرفت (تصویر ۵-۵).

آنچه در نگاه نخست چشمگیر بود، شمار کم مردم در میان‌روز، در آن خیابان‌های بسیار انبوه بود. نگاهی ریزبین به این عکس‌ها، در این فصل نشان می‌دهد که هیچ‌کس از پله‌های دامنه تپه پشت میدان همگانی

1. Vila operaria



تصویر ۱-۵. ژانیرا (سوی چپ) و آموزگار آموزشگاه در سال ۱۹۶۸. جلوی آموزشگاه شهرداری ویلا آپاریا.

به سوی خانه‌ها بالا نمی‌رود. حتی یک نفر در مرکز محله ورزش نمی‌کند یا به آنجا رفت و آمد ندارد. اندک کسانی هم که در خیابان جلوی آن جایگاه بودند، همدیگر را نمی‌شناختند. آن خونگرمی و خوش مشربی کجا رفته بود؟

سی سال پیش، آن خیابان‌ها پُر از تکاپو و میدان همگانی پُر از مردمی بود که در راه کار، مدرسه، ورزش و خرید در حال رفت و آمد و گفتگو بودند. یک شهربازی در آنجا بود (شکل ۵-۳). اکنون این‌ها دیگر نبود و یک حس ساختگی و واهمه بر اجتماع حاکم بود. چیزی که پیش‌تر نابهنجار بود، اکنون جافتاده به نظر می‌رسید. این فاولا محاصره شده است. همه مردم در پشت درهای بسته، دروازه‌های قفل شده و پنجره‌های نرده دار پنهان شده‌اند. اگر موشکافانه‌تر نگاه کنید، می‌توانید جای گلوله‌های فرورفته در کنار مرکز اجتماعات و لکه‌های خون ریخته شده بر روی پیاده‌رو جلوی آن را ببینید. این عکس‌ها نمایان‌کننده زندگی با خشونت است. باین حال، داستان کاسیاس بی‌شباهت به داستان کاتاکومبا یا نوا برازیلیا نیست.

تصاویر ۱-۵ و ۲-۵، عکس‌های ژانیرا، گُنشگری شجاع در این اجتماع، که با

او در سال ۱۹۶۹ آشنا شدم را نشان می‌دهد. در نخستین عکس، او نیرومند و جسور در جلوی آموزشگاهی است که با توانایی برای آن جنگید. در عکس دوم که در سال ۲۰۰۵ آن را باهم در جلوی خانه‌اش گرفتیم، به سختی می‌توان پی برد که او همان زن عکس پیشین است. چهره و حالت وی، حاکی از شکست و ناامیدی است. سخن این نیست که او پیرتر شده است، بلکه در چگونگی و شیوه ایستادن او حس تسلیم و انزوای بدشگونی دیده می‌شود. او به این فرجام رسیده است که دیگر نمی‌تواند در خانه‌ای زندگی کند که خودش ساخته بود و ۲۵ خواهر و برادرش آنجا بزرگ شده‌اند. خانه‌ای که در آن ده بچه‌اش را بزرگ کرده و آن را گسترش داد تا برای دو دخترش و خانواده آن‌ها اتاق نو بسازد، او همچنین در آنجا از خاله ناتوانش و پسر معلول او نگهداری کرده است. او می‌خواهد اگر بتواند از آنجا دور شود. این بسیار بیمناک است.



تصویر ۲-۵. من و ژانیرا در جلوی خانه‌اش در ویلا آپاریا در سال ۲۰۰۵.

ژانیرا پس از سال‌ها دادخواهی در دادگستری توانست از راه آزمایش DNA ثابت کند که ژوزه باربوسا، همدم و همراه پرکار گذشته‌اش، پدر چهار بچه‌اش است و او به‌عنوان بیوه آن مرد می‌تواند مستمری او را برای سه



تصویر ۳-۵. شهرسازی ویلا آپراریا برای افزایش کمک‌های داوطلبانه برای تهیه هزینه معلمان مدرسه مورد استفاده قرار گرفت. یک عضو از گروه پژوهشی ما در سمت چپ و اتومبیل ما در پشت، و کلبه‌های پراکنده در دامنه تپه نیز در زمینه دیده می‌شود (۱۹۶۸).

دوره کار در شورای شهر دریافت کند. بچه‌هایش نیز واجد شرایط دریافت بخشی از دارایی‌هایش خواهند بود. او در پتروبراس^۱، بانک برزیل، لایت، کوریوست^۲، تله مار^۳ سهام داشت. دادگاه باور نکرد که کسی با چنین دارایی‌هایی شریک زندگی زنی در ویلا آپراریا باشد، زنی که به قلاب‌دوزی جعبه‌های دستمال‌کاغذی و آذین‌سبدها می‌پردازد. آن‌ها درباره اعتبار بنچاق زمینی که ژانیرا به آن‌ها نشان داده بود، شک داشتند و باور نمی‌کردند که او و همسایگانش از سال ۱۹۸۰ مالیات زمین‌ها را داده‌اند. این برداشت آن‌ها از ساکنان فاولاها سازگار نبود.

با پولی که او از املاک و دارایی‌های باربوسا می‌گیرد می‌تواند به مکانی امن‌تر برود که برای سلامت جسمی و روحی او بهتر است؛ ولی پس از آزمایش DNA نیز روند دادرسی همچنان تا اکتبر ۲۰۰۸ به درازا کشید. برای تسریع این روند، ژانیرا و بچه‌های باربوسا از همسر نخستش درباره تقسیم

1. Petrobras
2. Correios
3. Telemar



تصویر ۴-۵. ویلا آپراریا در سال ۲۰۰۱. خانه‌ها به خانه‌های آجری چندطبقه تبدیل شده است، سیم‌کشی برق و تلفن نیز دیده می‌شود.



تصویر ۵-۵. مرکز سلامت و بهداشت محله و زمین فوتبال محصور کنار آن، در سال ۲۰۰۰، در جای شهرسازی قدیمی ساخته شده است و با خوشونت‌های گروه‌های مواد مخدر قفل شده و خالی مانده است.

دارایی‌های او به سازش رسیده بودند و با یک وکیل قرارداد بستند تا به این پرونده رسیدگی کند ولی هنوز به هیچ سرانجامی نرسیده‌اند.

یافتن ژانیرا

هنگامی که در سال ۱۹۹۹ به ریو برگشتم می‌دانستم که پیدا کردن ژانیرا دشوار خواهد بود. اجتماعی که او در آن زندگی می‌کرد یک "سکونتگاه خودخواسته"^۱ بود، یک سکونتگاه تصرفی سازماندهی شده که مردم آن "ویلا ایده‌آل"^۲ یا "ویلا آپراریا" (دهکده کارگران) می‌نامیدند.^۳ من نمی‌دانستم که آیا این سکونتگاه هنوز پایدار است، هنوز آنجاست یا آیا آن فاولا هنوز همان نام را دارد. نمی‌توانستم خانه‌اش را پیدا کنم، چون از سال ۱۹۷۳ تنها چند بار به آنجا برگشته بودم.

برخلاف دیگر محله‌های پژوهش، دوکو د کاسیاس، که کاسیاس نامیده می‌شود، یک فاولا نیست چه بسا شهری کامل است، یکی از ۱۶ شهری که اکنون بایکسادا فلومینیزه^۴ (زمین‌های پست) را تشکیل می‌دهند. کاسیاس در برابر دیگر محله‌های بررسی شده، از مرکز ریو دورتر است. در هنگام پژوهش آغازینم، در ایالتی جدا یعنی ایالت ریودوژانیرو بود درحالی‌که کاتاکومبا و نوابرازیلیا در ایالت گوانابارا قرار داشت، این ایالت زمان پایتخت بودن شهر ریو یک ناحیه فدرال بود.^۵

من می‌خواستم بدانم که مالکیت مسکن چه دگرگونی در زندگی فقرای شهری ایجاد می‌کند و برگزیدن شهر کاسیاس به من مجال بررسی این پرسش را داد. این شهر، کمابیش تازه بود و بخش فراوانی از آن غیرمسکونی مانده بود و ارزش زمین‌ها در بخش‌های توسعه‌نیافته بسیار پایین بود. این محله‌های پیرامونی که هیچ‌گونه آب‌لوله‌کشی، برق، خیابان‌های سنگفرش شده یا دیگر خدمات شهری را نداشتند، به قطعات کوچکی از زمین‌هایی تفکیک شده بودند که

1. intentional settlement

2. Ideal Vila

۳. ویلا (Vila) به سکونتگاهی گفته می‌شود که در آن گروهی از خانه‌ها در اطراف یک حیاط یا در امتداد دو طرف یک کوچه باریک قرار گرفته‌اند.

4. Baixada Fluminense

۵. این دو دولت در سال ۱۹۷۹ به هم پیوستند و دولت جدید ریودوژانیرو را تشکیل دادند، حرکتی که تاکنون بحث برانگیز باقی مانده است.

"قطعات بدون خدمات"^۱ یا لوتیامنتوها نامیده می‌شد. من با تقسیم نمونه میان این لوتیامنتوها و فاولاها، یک طرح شبه آزمایشی^۲ را چیدمان کردم. از نقشه‌های شهری برای برگزیدن ۵ نمونه از فقیرترین این قطعات بهره‌برداری کردم و آن‌ها را با سه فاولای دیگر آن زمان در شهر همسنجی کردم. تصویر ۵-۶ این محله‌ها و فاولاها را برگزیده را نشان می‌دهد.

به وارونه فاولاها، لوتیامنتوها مجالی برای مهاجران فراهم کردند تا همان اندک پول خود را بر روی مالکیت زمین یا اجاره آن از مالک دیگر به روش قانونی سرمایه‌گذاری کنند. جنبه منفی این کار این بود که پول کمی برایشان ماند تا از آن برای ساخت خانه‌هایشان، خرید خوراک و دارو یا پرداخت هزینه‌های مدرسه استفاده کنند. از دید خوراک و سرپناه در کوتاه‌مدت گزینه فاولا بهتر بود ولی ناامنی بیشتری در درازمدت به همراه داشت. من کنجکاو بودم بدانم که کدام‌یک در درازمدت راهبرد بهتری خواهد بود.

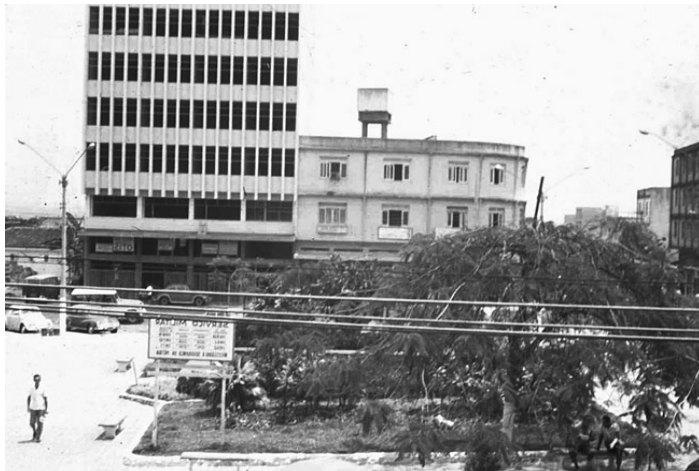
ژانیرا تلفن نداشت و من در ریو کسی را نمی‌شناختم که او را بشناسد، بنابراین تنها چاره‌ام این بود که دنبال خانه‌اش بگردم و امیدوار باشم که او هنوز آنجا باشد. عکس‌های قدیمی‌اش را که با بچه‌هایش جلوی خانه و جلوی مدرسه کنار خانه ایستاده بود، همچنین عکس شهربازی را که انجمن سکنه برپا کرده بود تا پول معلمان مدرسه را در آورد، با خود آورده بودم.

واپسین باری که از آن بخش دیدن کرده بودم، زومبا^۳ برای انجمن شهر انتخاب شده بود، رهبری محلی که با جایگاه و پایگاه درخورش سرشناس شده بود. او تنها نامزد حزب کارگر بود که در میان ۲۱ نفر نامزد، سفیدپوست و از طبقه ممتاز نبود. من یک‌راست به انجمن شهر رفتم تا دنبالش بگردم. ساختمان آن

1. Unserviced Lots

۲. Quasi-Experimental: طرح‌های شبه آزمایشی دارای یک یا چند گروه کنترل بوده ولی آرایش آزمودنی‌ها به گونه تصادفی انجام نمی‌پذیرد. در این نوع روش پژوهش، هدف نزدیک شدن به پژوهش تجربی راستین است؛ اما چون شرایط تجربه و پژوهش به نحوی است که کنترل یا دست‌کاری همه متغیرهای بازیگر در حوزه پژوهش شدنی نیست، آن را نیمه تجربی می‌نامند. بیشتر پژوهش‌هایی که آرمان آن‌ها یافتن عوامل علی در زندگی واقعی و شرایط واقعی است و در هنگام اجرای آن‌ها تنها کنترل شماری از متغیرها انجام پذیر است، در پژوهش‌های نیمه تجربی قرار می‌گیرند. (مترجمان)

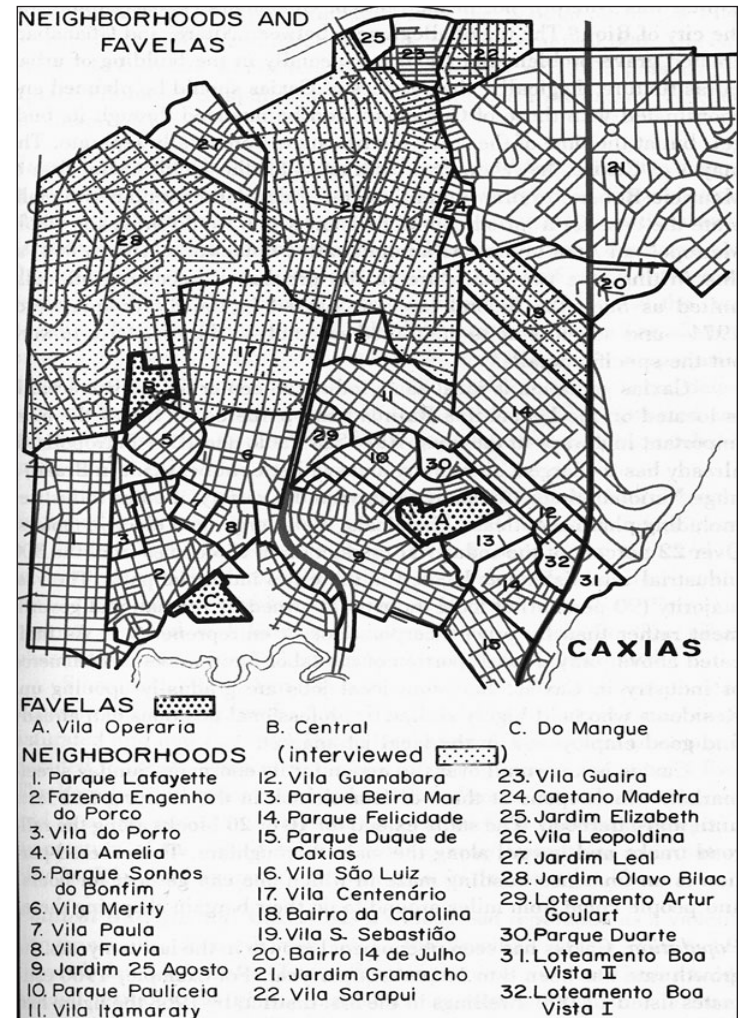
3. Zumba



تصویر ۵-۷. شهرداری کاسیاس، ساختمان کج شکل در سوی راست با باغی در روبرویش سال ۱۹۶۸



تصویر ۵-۸. ساختمان شهرداری کاسیاس، ۲۰۰۴، نرده‌ها و آسفالت به جای باغ جایگزین شده است. روی ساختمان نوشته شده است: "شهرداری دوکو د کاسیاس" و در دیوار کناری نوشته شده است: "تئاتر، اتاق مطالعه عمومی، بایگانی."



تصویر ۵-۶. نقشه کاسیاس (۱۹۶۸)، نام و محل‌های پیرامونی و فاولاها را نشان می‌دهد

با اینکه پافشاری می‌کرد که این کار شدنی نیست، به دفتر زومبا زنگ زد و او خودش آمد تا ببینند که یک زن آمریکایی در این گرمای سوزان تابستان بایکسادا در ساختمان شهرداری چه کار دارد. من آماده بودم تا کارم را شرح دهم ولی همین‌که نام خود را گفتم، او گفت:

"بله شما را می‌شناسم... شما مدت‌ها پیش اینجا بودید و کتابدار ما همیشه از شما یاد می‌کند و او هنوز اینجا کار می‌کند. من به او زنگ خواهم زد. در آن زمان من بسیار جوان بودم ولی پژوهش شما را به یاد

پیش‌تریک ساختمان جعبه‌مانند سبز رنگ بود که به یک ساختمان نقره‌ای درخشان با نمایی امروزی و یک ورودی باشکوه‌تر دگرگون شده بود (تصاویر ۵-۷ و ۵-۸). کسی پشت میز پذیرش بود که درگیر سامان دادن یونیفرم خود بود و هنگامی که نشست، به من گفت که بدون قرار ملاقات، دیدن زومبا شدنی نیست. من گفتم که از راه دوری آمده‌ام و از او خواستم که تنها این یک بار را به من اجازه بدهد تا با یکی از کارکنانش گفتگو کرده و درخواست دیدار کنم.

دارم و کتاب شما را در دفتر کار خود دارم. به نظر شما چند نفر درباره کاسیاس آن هنگام می‌دانند؟! ما از شما چیزهایی درباره واقعیت خودمان آموختیم. یک بیگانه، ما را روی نقشه آورد. پیش از آن هیچ‌کس چیزی درباره ما نشنیده بود و تنها چیزهایی که شنیده بودند تنوریو کارلکونتی^۱ (اولین نماینده ایالتی برگزیده از بایکسادا) و جوخه‌های مرگ^۲ بود.

ما چند دمی درگیر گفتگو در اتاق گردهمایی بودیم و زومبا همکاران خود را برای دیدار با من و بیرون آوردن عکس‌های کهنه فراخواند. یکی از دانشجویان، فلاویا^۳، در ویلا آپاریا، دقیقاً در خیابان بالایی خانه ژانیرا زندگی می‌کرد و پیشنهاد داد که مرا به خانه‌اش ببرد. هنگامی که با همه دیدار کردم و قول دادم که برای گفتگوی بیشتر برگردم، همراه فلاویا به سوی ویلا آپاریا راه افتادم.

احساس می‌کردم که در یک فیلم گذر زمان بودم. واپسین باری که در کاسیاس بودم، حال و هوای یک شهر کوچک را داشت. همه شهر تنها یک محله اصلی به نام ۲۵ اوت^۴ داشت. در مسیر خود به ویلا آپاریا از ۲۵ اوت گذشتیم و در آنجا با نشانه‌هایی از رشد چشمگیر روبرو شدیم، از یک گذرگاه پررفت‌وآمد گذر کردیم که دارای پیاده‌روهایی با نوین‌ترین فناوری، نشانه‌ها و چراغ‌ها بود و وارد یک پارک محلی کوچک شدیم که از یک بخش آلوده با چند نیمکت و چند درخت به یک فضای همگانی پاک و درخشان دگرگون شده بود. در زمین بازی بچه‌ها، سرسره‌های قرمز و زرد روشن و در سمت راست در گذرگاه آریبی که فضا را جدا می‌کرد، چندین میز شش ضلعی رنگ روشن بود که در آنجا بزرگسالان می‌توانستند زیر سایه چترهای فلزی گرد هم آیند. درختان از میان رفته بودند، به نظرم آن‌ها جزء برنامه طراحی نبوده‌اند.

پس از ده پانزده دقیقه پیاده‌روی، وارد یکی از تهیدست‌ترین بخش‌های شهر شدیم. سنگفرش جای خود را به خیابان شنی می‌داد و همین‌که به نبش ویلا آپاریا رسیدیم، بوی ترس به مشام می‌رسید. زنان که خریده‌های

1. Tenorio Cavalcanti
2. Death Squads
3. Flavia
4. 25 de Augusto

خواربارفروشی و کیف‌دستی‌های خود را چسبیده بودند، از فروشگاه‌ها بیرون آمده و بی‌درنگ به پیرامون نگاه می‌کردند. چند مرد جوان بیکار و بی‌سروپا در جلوی بیروسکا^۱ (کافه بار) سر نیش پرسه می‌زدند. با این حال، بهبود کالبدی محله از هنگام واپسین بازدیدم چشم‌گیر بود. جایی که یک زمین باز بود، اکنون مرکز گردهمایی‌هایی به رنگ زرد و آبی روشن بود و یک زمین فوتبال آسفالت در جلوی آن بود و یک نشانه درمانگاه بر روی یکی از درهای کناری بود. یک حصار سیم‌خاردار با یک در قفل شده، همه این‌ها را دربر گرفته بود. بسیار زود دریافتیم که آن مرکز از زمان بازسازی در سال ۲۰۰۰ به خاطر مسائل امنیتی بسته است. کلبه‌های سست روی دامنه تپه، در پشت مرکز ورزشی، به خانه‌های آجری استوار که پنجره‌های شیشه‌ای با نرده‌های آهنی داشتند، تبدیل شده بود. روی هم‌رفته ویلا آپاریا این‌گونه به نظر می‌رسید: تسهیلات بیشتر، امنیت کمتر.

در سوی چپ، ورودی خیابانی بود که ژانیرا در آن زندگی می‌کرد. دلم برای خانه‌اش تنگ شده بود. خانه‌ای که یک باغچه با درختان میوه، تاک‌های گل‌دار و پرندگان نغمه‌خوان داشت، اکنون یک دیوار بلند خاکستری و دری بسته جای آن را گرفته بود. زنگ در را زدیم و بر در کوبیدیم. کمی به درازا کشید تا کسی آمد. گویا پیش از اینکه در را باز کنند، یکی از بچه‌ها به طبقه دوم رفته بود تا ببیند چه کسی پشت در است. ترسی تازه، که در هنگام زندگی من در آنجا وجود نداشت، این ترس در همه جوانب زندگی آن‌ها راه یافته بود و در کارهای روزانه آن‌ها دیده می‌شد.

ژانیرا هنگامی که مرا شناخت گریه و خنده را با هم سرداد. ما یکدیگر را در آغوش گرفتیم و سخن گفتیم، گویی دیروز بود که من آنجا بودم. او سرحال به نظر نمی‌رسید. برای گرفتن دارایی‌های به‌جامانده از ژوزه، دوران بی‌نتیجه و سختی را گذرانده بود. نگران تندرستی دختر ۳۲ ساله‌اش، جانیس (هم نام من) بود. جانیس کوشش می‌کرد مستمراً از کارافتادگی بگیرد چون به خاطر کار با افشانه د.د.ت (حشره‌کش قوی) دچار بیماری ریوی شده بود.

1. Hirsoca

داستان کاسیاس

ویلا آپاریا، که ژانیرا هنوز در آنجا زندگی می‌کرد، یکی از سه فاولا و پنج لوتیامنتو است که در پژوهش آغازین من در دوکو د کاسیاس آورده شده است. ۱۰۰ تن از ۲۰۰ تن نمونه تصادفی از فاولاها برگزیده شد و ۱۰۰ تن دیگر از لوتیامنتوها گزینش شد. این هشت مکان، تهدیدست‌ترین محله‌های سرتاسر شهر بودند. همان‌گونه که در تصویر ۵-۶ نشان داده شده است، سه فاولا (با برجسب‌های C, B, A) عبارت بودند از فاولای مرکزی^۱، فاولای دومانگو^۲ (که دریاکنار^۳ نیز نامیده می‌شد) و ویلا آپاریا. زیربخش‌هایی که کمترین توسعه یافتگی را داشتند دربرگیرنده اولاوو بیلاس^۴، ساو سباستیائو^۵، ساراپوی^۶، ویلا لئوپولدینا^۷ و سنتناریو^۸ بود. ما یک جا را در سال ۲۰۰۱، برای انجام تشخیص مشارکتی سریع (DPR) برگزیدیم، چون انجام دادن چنین کار پرزحمتی در همه این هشت محله شذنی نبود. ما ویلا آپاریا را برگزیدیم چون بایگانی‌های ژانیرا، حافظه خوبش در به یاد آوردن ریزگان، پیوندهای گسترده‌اش در محله و علاقه به وقت گذاشتن برای این کار، برای بازسازی تاریخی و سویه‌های کیفی پژوهش دوباره کاسیاس، بسیار یاری دهنده بود. دوکو د کاسیاس یکی از شهرهای ایالت ریودوژانیروس است که پرشتاب‌ترین رشد را داشته است. تا هنگام استقلال آن در سال ۱۹۴۳، این شهر بخشی از شهر کناری، یعنی نووا ایگواسو^۹ بود. در زمان نخستین پژوهش، تنها شمار کمی شهر در بایکسادا فلومیننس وجود داشت. بر پایه واپسین آمار ۱۶ شهر بود.

تا نیمه نخست سده بیستم، بایکسادا بخشی از لجن‌زارهایی با جمعیت کم و پراکنده بود که برخی از آن‌ها پایین‌تر از تراز دریا قرار داشت. در روزگار استعمار، کاشت نیشکر در گوشه و کنار آنگیر گسترش یافت ولی تا پیش از

1. Central
2. Do Mangue
3. Beira-Mar
4. Olavo Bilac
5. Sao Sebastião
6. Sarapuí
7. Vila Leopoldina
8. Centenario
9. Nova Iguacu

آغاز سده نوزدهم که فن‌های تازه زهکشی شناسایی شد، بهره‌برداری از زمین‌های بخش‌های پست، ناشدنی بود. هنگامی که ارزش مزارع نیشکر کاهش یافت، نیروی کار کمیاب شد و از زمین‌های بارورتر در جاهای دیگر بهره‌برداری شد، بنابراین بایکسادا از دید اقتصادی ناتوان شد. هنگامی که جلوی رودخانه‌ها بسته شد، همه ناحیه یک تالاب بزرگ شد. مالاریا در همه جا گسترش یافت و بسیاری از سکنه ناچار به رها کردن آنجا شدند. تا اینکه در دهه ۱۹۳۰ دولت کارهایی برای بهبود بهداشت انجام داد و آب شیرین را از راه سامانه شهری برآورده کرد. زمان کوتاهی پس از آن، گسترش راه آهن لئوپولدینا^۱ و ساخت راه ریو-پتروپلیس^۲ جان تازه‌ای به این بخش داد و جمعیت آن کم‌کم افزایش یافت.

در میانه‌های دهه ۱۹۵۰، اندک‌اندک بایکسادا، یک بخش گسترده در شهر ریو شد. بهره‌برداری فزاینده از زمین برای سکونت و صنعت، به افزایش فراوان تراکم انجامید. مهاجرانی که با پول کم به شهر می‌رسیدند در بایکسادا ساکن می‌شدند، چراکه مجال‌های کاری، رو به افزایش و هزینه‌ها پایین بود. رشد این بخش در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ شتاب گرفت و همچنان ادامه داشت. جمعیت آن از ۴۳۰ هزار تن در سال ۱۹۷۰ به ۶۶۸ هزار تن در سال ۱۹۹۱ و به ۷۷۶ هزار تن در سال ۲۰۰۰ افزایش یافت.

در همان زمان، کاسیاس رو به دگرگون شدن به یک مرکز صنعتی برجسته و بزرگ بود. با آغاز سده نو، بیش از ۲۰ درصد تولید صنعتی ایالت ریو در این بخش تولید می‌شد. در سال ۱۹۶۹ شرکت ملی نفت پتروبراس^۳، یک پالایشگاه نفت در کاسیاس پایه‌گذاری کرد (که امروزه نیز فعال است) و بزرگ‌ترین پالایشگاه کشور در آن هنگام بود. پتروبراس صنایع دیگری از جمله یک کارخانه لاستیک، کارخانه نَشنال موتور و تولید دارو، مواد شیمیایی، فلزکاری و موتورهای الکتریکی را نیز جذب کرد. نود درصد این صنعت محلی زیر مالکیت دولت ملی بود که این باعث شد کاسیاس برای کسانی که در رفت‌وآمد به ریو بودند به یک قطب صنعتی خودگردان و سپس به یک مرکز تجاری دگرگون شود.

1. Leopoldina
2. Rio-Petrópolis
3. Petrobrás

در زمان دیکتاتوری نظامی، در بخشی از قانون اساسی پنجم، کاسیاس به خاطر ارزش بسیار پالایشگاه نفت و دیگر صنایع آن، به عنوان یک منطقه امنیت ملی اعلام شد. این کار شاید راهی برای پیشگیری از هرگونه تشکیلات سیاسی یا کارگری در برابر رژیم بود. بنابراین مانند کلان شهرهای برجسته کشور، در این شهر نیز شهردار از سوی نظامیان برگزیده می شد.

داستان ویلا آپاریا (دهکده کارگران)

ویلا آپاریا یک فاولای ساده نیست، به نوعی، با اینکه به عنوان فاولا برشمرده شده است، اما به راستی فاولا نیست. در سال ۱۹۶۲، مالک این بخش، زمین‌ها را به ۱۵۰ خانواری واگذار کرد که آنجا را اشغال کرده، آن را ساخته و برای ماندن در آنجا جنگیده بودند. در سال ۱۹۸۰، شهرداری به گونه رسمی سند زمین‌ها را به ساکنان داد. آن‌ها برای ملک خود مالیات شهرداری می دادند و با نشان دادن کاغذهای سند و قبض‌های مالیات به خود می بالیدند. با توجه به اینکه این محله با تهاجم و تصرف زمین شکل گرفت، امید به سندها چندان ثمربخش نبود و دولت همچنان آنجا را به عنوان فاولا به حساب آورد.

قطعه زمین بزرگی که ویلا آپاریا شد، در اصل زیر مالکیت گناچ چادریکی^۱، یک معدن دار توانگر لهستانی بود که آن را خرید ولی خود هرگز در آنجا زندگی نکرد. در سال ۱۹۵۹، گروهی ده نفره با رهبری ژوزه باربوسا، برای اشغال تکه‌ای غیرقابل دسترس و نامطلوب از آن زمین، ۱۵۰ خانواده را سازمان دهی کردند. آن‌ها آجرهای اهدایی کارخانه آجر در اولاریا^۲ و چوب اهدایی از پتروبراس را می آوردند و این مصالح ساختمانی را میان خانوارها پخش می کردند. ژانیرا می گفت که باربوسا پافشاری کرد که برای ساخت این خانه‌ها تنها آجر بکار رود، به گونه‌ای که خانه‌ها پایدار و جدا و دگرگون از کلبه‌های چوبی فاولاها باشند و بنابراین گمان ویران کردن آن‌ها کمتر خواهد بود.

ژانیرا برپایی آپاریا را به این گونه بازگویی کرد:

"بخشی که ما اکنون در آن زندگی می کنیم یک تالاب و لجن زار بدبو بود. مردم تهیدست بسیاری بودند که در خیابان‌ها زندگی می کردند،

زنان باردار، بچه‌های کوچک و غیره. باربوسا می گفت که تاب دیدن چنین رنجی را ندارد. او مردان را بسیج کرد و ماشی آلاتی برای خاک برداری زمین‌ها و هموار کردن راه‌های اصلی به کار گرفت. نیمی از راه‌ها به وسیله ماشین‌آلات درست شد و نیمی دیگر با همیاری مردم انجام شد. مردها و پسرها بیشتر کارهای سنگین را انجام دادند و ما زن‌ها غذای زیادی می پختیم و به همراه نوشیدنی‌های سرد به آنجا می بردیم. می دانید که اینجا خیلی گرم است.

تنوریو کوالکانتی^۱، نیرومندترین شخصیت سیاسی منطقه و نماینده دولت، پشتیبان ما بود. تا سال ۱۹۶۰، راه‌ها باز شده بود و نزدیک ۱۵۰ خانواده در اینجا زندگی می کردند. ما آن را ویلا آپاریا (شهر کارگران) نامیدیم، چون کارگران در اینجا زندگی کردند. به کسانی که پیشینه جنایی، باده‌گساری و شرارت داشتند، اجازه سکونت در اینجا را نمی دادیم.

تنوریو کوالکانتی (۱۹۸۷ - ۱۹۰۶)، منس و سرشت عارفانه داشت که برخی او را ستایش می کردند، برخی از او بیزار بودند ولی همه از او حساب می بردند. او در پایان دهه ۱۹۲۰، هنگامی که نوجوان بود، با خشکسالی و کمبودهای سرزمین‌های شمال شرق به کاسیاس کوچید، یعنی هنگامی که کاسیاس یک لجن‌زار با چند راه خاکی و محل تاخت و تاز پشه‌ها بود. او نماینده دولت شد و با یاری هزاران مهاجری که او را دنبال می کردند، به اندازه کافی جایگاه انتخاباتی داشت که به عنوان نماینده فدرال برگزیده شود.

او همیشه یک شنل سیاه می پوشید، همیشه جنگ افزار داشت و بادی‌گارد هایش با او بودند. او یکی از رهبران حزب پوپولیست^۲ با شیوه‌ای کهنه بود که با دادن خوراک یا پول نقد می توانست رأی بخرد، مردم را به پای صندوق‌های رأی ببرد و به خانواده‌ها در زمان‌های اضطراری کمک کند. پیروانش او را "شاه بایکسادا" می نامیدند. بدگویانش او را نماینده هفت تیرکش می نامند (چون تیراندازی به دشمنانش برای او ساده بود). او در سال ۱۹۶۰، در بازپسین همه‌پرسی آزاد پیش از کودتا، در برابر کارلوس

1. Tenório Cavalcanti
2. Populist

1. Genach Chadrycki
2. Olaria

لاسردا^۱، فرماندار ایالت، شکست خورد.

در یک ساختمان بزرگ که گرداگردش را گودال کنده بودند و یک پل متحرک داشت، زندگی می‌کرد. به من اجازه بازدید از ملکش را داد، وی بیشتر از همه به باغ گیاه‌شناسی و حیوان‌شناسی و گونه‌های پرندگان خارجی خود می‌بالید. زندگی او الهام‌بخش فیلمی به نام "مردی با شنل سیاه"^۲ شد که در سال ۱۹۸۶، یک سال پیش از مرگش به بازار آمد.

در سال ۱۹۶۲، پنج سال پس از اشغال نخستین ویلا آپاریا، مالک زمین به نام چادریکی بازگشت. او با باربوسا دیدار کرد. به گفته ژانیرا، آن‌ها پیوند خوبی داشتند و چادریکی پذیرفت که زمین‌هایش را به مردمی واگذار کند که در آنجا زندگی می‌کردند. او پروانه رسمی دولت را برای این کار گرفت. هر خانواده‌ای که از باربوسا پشتیبانی کرده بود سند قانونی برای زمین را دریافت کرد.

به این ترتیب، ویلا آپاریا، به گونه رسمی در ۱۹ آوریل ۱۹۶۲ بنیاد گذاشته شد و انجمن ساکنان آن در همان روز برپا شد. هماهنگی شد که همه‌پرسی هر چهار سال برگزار شود. گام‌هایی برای به دست آوردن آمبولانس، آب، برق، صندوق پستی و مدرسه برداشته شد. رهبران آن برای جلوگیری از فاولا شدن این اجتماع، یک‌رشته قوانین را برای آنجا پایه‌گذاری کردند که همه خانواده‌ها پایبند به انجام آن شدند. آن‌ها توافق کردند که هیچ‌کس با پیشینه جنایی، اجازه سکونت در آنجا را ندارد و با هرگونه کنش غیراخلاقی برخورد کنند. خانه‌ها به نام سرپرستان زن خانوار ثبت می‌شد که در صورت جدایی، مرد ناچار به رها کردن خانه شود. یک شورای خانواده برای میانجی‌گری در مشاجرات و اختلافات زناشویی برپا شد و همه این کوشش‌ها برای این بود که یک اجتماع ایده‌آل برای خانواده‌های طبقه کارگر برپا شود. تا به امروز نیز بسیاری از مردم این اجتماع را "شهر آرمانی" (ویلا ایده‌آل) می‌نامند.

درست یک سال پس از این، در سال ۱۹۶۳، بانک مسکن ملی برزیل کوشید که ساکنان را از آن زمین‌ها بیرون براند. نبرد ساکنان برای ماندن در آنجا

1. Carlos Lacerda

2. The Man InThe Black Cape

هفت سال به درازا کشید. بانک، پافشاری فراوانی برای بیرون کردن آن‌ها داشت چون ویلا آپاریا در همسایگی محله مرفه ۲۵ آگوست بود. دوستانم می‌گویند که یک‌بار هنگامی که بانک مسکن ملی، مأموران تفنگدار را برای بیرون راندن ساکنان به آنجا فرستاده بود، مردان، زنان و بچه‌ها، همگی با چوب و سنگ و آجر با آن‌ها جنگیده بودند. برخی از چیزهایی که ژانیرا در گفتگوش با ما می‌گفت، عجیب‌تر از یک افسانه بود:

"باربوسا اندام انجمن شهر شد و سه بار برگزیده شد. مردم به‌راستی می‌خواستند کسی از میان خودشان نماینده سیاسی آن‌ها باشد. در سال ۱۹۷۰، هنگامی که حکومت خودکامه بر سرکار بود، او را به زندان انداختند. سیاسی‌ها می‌خواستند او را گوشه‌نشین کنند. به او تهمت کمونیست دادند، گرچه او یک کاتولیک مذهبی بود. هنگامی که او را به زندان بردند، من با او رفتم. من باردار بودم و نزدیک زایمانم بود.

بسیاری از اعضای اجتماع برای پشتیبانی از او به زندان آمدند. پلیس رفتار بسیار زورگویانه‌ای با ما داشت، ما اجازه آب نوشیدن یا رفتن به سرویس بهداشتی را نداشتیم. در همان هنگام که منتظر بودیم ببینیم با او چه می‌کنند، درد من آغاز شد و من همان‌جا زایمان کردم. بچه باربوسا بود و همسر باربوسا به من کمک کرد و مرا به بیمارستان برد.

خوشبختانه بچه تندرست به دنیا آمد ولی سال بدی برای ما بود. نامزدی به نام آرماندو ملود فرانکا^۱ ما را تهدید به بیرون کردن کرد و همه ساکنان برای مخالفت با نامزد شدن او به پایین تپه آمدند. پیروان او نیز آنجا بودند. هرگز آن را فراموش نمی‌کنم. کسی بر سر من فریاد زد و گفت که من زنی هستم که اهریمن مرا تسخیر کرده است."

سند زمین چالشی بسیار مهم بود. اهل محله سندهای خانه‌هایشان را به من نشان می‌دادند. در سال ۱۹۶۲ فرآیند گرفتن سند برای ۱۵۰ خانواده نخست انجام شده بود، دوباره از سال ۱۹۷۴ تا ۱۹۸۵، این فرآیند برای یازده سال از سر گرفته شد و بر سر آن بحث و جدل بود. هر خانواده، به گونه قانونی مالک یک قطعه زمین است. شماره زمین ژانیرا، ۱۰ است. امروزه

1. Melo de França Armando

زمین در ویلا آپاریا به خاطر وجود خشونت گروه‌های مواد مخدر مانند پیش ارزش ندارد.

او می‌گوید که "از هنگام تاخت‌وتاز این راهزن‌ها، ما آزادی نداریم. اگر کسی هم بتواند اینجا بماند، نمی‌تواند کاری به دست آورد." درآمد ژانیرا از فروش لباس‌هایی است که تلفنی سفارش داده می‌شود و ۱۰ درصد فروش این لباس‌ها برای او بود؛ ولی پس از پرداخت هزینه تلفن، تقریباً هیچ چیز برایش نمی‌ماند. پسرش که در یک تصادف اتوبوس معلول شده بود، جلوی خانه‌شان شکلات می‌فروخت و بیرون رفتن برایش بسیار خطرناک بود.

خشونت چشم‌انداز را تغییر داد

خشونت در بایکسادا، همیشه یک خشونت سیاسی بوده است، یعنی خشونت در کشمکش بر سر قدرت. گروه‌های جوخه مرگ که به دست بازرگانان و رهبران محلی سازماندهی شده، چندین دهه است که آزادانه کار می‌کند و بزهکاران و رهبران رقیب را می‌کشد. یک شورش همگانی در سال ۱۹۶۲ در برابر سودجویان و بورس بازان کالاهای اساسی روی داد که در آن به فروشندگان حمله شد. این پیشامد نقطه عطف برپاساختن گروه‌های شبه نظامی و خودسر برشمرده می‌شود. کشتار در این منطقه بالاترین میزان را در کل کشور، در آمریکای لاتین و سراسر جهان دارد. خونریزی آن اندازه پیش‌پاافتاده بود که یک ساکن محلی و دانشجوی فارغ‌التحصیل به ما گفت: "برای چاپ قتل‌های بایکسادا در روزنامه باید دست‌کم شش هفت نفر کشته شده باشند."^۱

گروه پژوهشی ما در دسامبر ۲۰۰۱، یک نشست تشخیص مشارکتی سریع (DRP) تمام وقت را در ویلا آپاریا برگزار کرد. ساکنانی که شرکت داشتند به ما گفتند که استقلال انجمن محله که در اوایل دهه ۱۹۸۰ آغاز شد، توسط قاچاقچیان مواد برچیده شد. ده سال پس از آن، هیچ رهبر مستقلی در اجتماع نبود و در سال ۲۰۰۱، انجمن ساکنان یکسره بسته شد. در این هنگام اختلاف رهبر گروه ارتش سرخ با گروه رقیب (ارتش سوم^۲) به نبرد

کشیده شد. از آن هنگام، هیچ سازمانی به‌عنوان نماینده اجتماع نبود که نیازهای ساکنان را به گوش دولت برساند. درمانگاه بهداشت نیز بسته مانده است، چون درمانگاه پیشین در ساختمان انجمن محله کار می‌کرد. این وضعیت برای جایی که زادگاه جنبش همبستگی و کوشش برای اثبات خود بود، بسیار اندوهگین بود.

در نشست تشخیص مشارکتی سریع، نیلو و فرناندو^۱، بچه‌های بزرگ یکی از ساکنان به نام آلایده^۲، از خوار شدنشان در هنگام درخواست کار گفتند. آن‌ها ناگزیر بودند یا نشانی ساختگی بدهند یا در غیر این صورت آن‌ها را قاچاقچیان مواد به حساب می‌آوردند. ایزابلا^۳، مادر شش بچه و مادر بزرگ چهار نوه بود که هنوز به‌عنوان یک آشپز کار می‌کند، وی از زمانی گفت که یک یخچال نو خریده بود و فروشگاه هنگامی که نشانی او را شنید، از تحویل و فرستادن آن خودداری کرد. آن‌ها می‌گفتند اگر کاری هم یافت می‌شد هیچ‌کس پول کافی دریافت نمی‌کرد تا بتواند در اجتماع خود سرمایه‌گذاری کند.

هنگامی که درباره ایستگاه پلیس بالای تپه پرسیدم، فرناندو به من گفت که پلیس‌ها از رویارویی با قاچاقچیان می‌ترسند، چون آن‌ها جنگ‌افزارهای پیشرفته‌تر و افراد بیشتری در برابر پلیس دارند. پلیس‌ها درون ایستگاه می‌مانند و بیرون نمی‌آیند و زمانی پیدایشان می‌شود که بخواهند با یک یورش برق‌آسا با پشتیبانی گردان‌های نیروهای ویژه در خودروهای با سازه‌برگ برای دستگیری یک قاچاقچی درون محله شوند. آن‌ها در حالی که مواد مخدر مصرف کرده‌اند و بی‌هدف تیراندازی می‌کنند. آن‌گونه که زنی می‌گفت: "ایستگاه پلیس، هیچ نیرویی ندارد و قاچاقچیان حساب آن‌ها را می‌رسند." یک کلیسای باشکوه تازه در نزدیکی ایستگاه پلیس بود ولی هنگامی خواستم برای بازدید به آنجا بروم، همه گفتند که آنجا بسیار خطرناک است.

مانند همه محله‌هایی که بررسی کردم، مردم در هر بخش گمان می‌کنند که بخش‌های دیگر خطرناک‌ترند. همه آن‌ها می‌گویند که اینجا بسیار

1. Nilo and Fernando

2. Alaide

3. Isabella

1. José Claudio, interview with author, 1999.

2. Terceiro Comando

• کوچک‌ترها از بزرگ‌ترها پیروی کورکورانه می‌کنند، مصرف مواد را آغاز کرده و وارد قاچاق مواد و بی‌بندوباری می‌شوند، دخترها در ۱۲ یا ۱۳ سالگی باردار می‌شوند و بچه‌های خود را رها می‌کنند و به سوی بی‌بندوباری می‌روند.

• با این خشونت و مواد مخدر در ویلا آپارایا، در اینجا زن‌ها به هیچ‌کس اعتماد ندارند تا در خانه‌اش کار کنند. بسیاری از ما زن‌ها مشاغل خود را از دست داده‌ایم و مردان نیز همین‌طور، چون همه کارخانه‌ها بسته شده‌اند.

واپسین بخش از تشخیص مشارکتی سریع، پیش از دادن نهار به شرکت‌کنندگان برگزار شد که شناسایی اولویت‌های محله بود. برجسته‌ترین نیازهای شرکت‌کنندگان کار، آموزش، بهداشت و امنیت بود و همچنین نماینده‌ای که بتوانند به او اعتماد کنند تا از خواسته‌هایشان در سازمان‌های دولتی پشتیبانی کند.

کار و شغل در اولویت نخست نیازمندی آن‌ها بود و ننگ زندگی در ویلا آپارایا، بازدارنده‌ای برجسته برای به‌کارگماشته شدنشان بود. مردم به مشاغل نیاز داشتند که جایگزین مشاغل می‌شود که با بسته شدن کارخانه‌ها از دست رفته بود. آن‌ها آمادگی دارند که آموزش شغلی ببینند ولی نمی‌دانند که چگونه و در کجا این کار را انجام دهند. برای اینکه فرزندان آن‌ها در آینده کار شایسته‌ای داشته باشند، خواستار افزایش ساعات آموزش در مدرسه بودند، گرچه تأکید داشتند که تنها افزایش زمان آموزش در مدرسه کافی نیست بلکه باید آموزگاران بهتری به کار گرفته شوند که این خود دستمزد و امنیت بیشتر را نیاز دارد.

مراقبت‌های بهداشتی نیز یک نیاز برجسته بود. چون قاچاقچیان رفت و آمد بیشتر ساکنان را محدود کرده بودند و نمی‌توانستند به جایی بروند. از این رو نیاز به یک درمانگاه یا یک مرکز بهداشت در محله داشتند. آن‌ها می‌گفتند که هیچ راه حلی برای چالش خشونت ندارند و از هنگامی که شبه نظامیان تهدید و کنترل فعالیت‌های روزمره ساکنان را آغاز کرده بودند، روند بدتر شده بود تا آنجا که کپسول‌های گاز آشپزی یا گرفتن مینی ون‌هایی که به

آرام است ولی آنجا بسیار بیمناک است. به نظر می‌رسد این یکی از روش‌های کنار آمدن با شرایط خود برای گذران زندگی باشد. همچنین مانند محله‌های دیگر، هنگامی که یک گروه مواد مخدر، کنترل را در دست دارد، همه چیز کمابیش بهنجار و آرام است ولی همین‌که گروه رقیب به پیکار می‌آید یا پلیس رهبر یک گروه را دستگیر می‌کند، یک جنگ تمام عیار روی می‌دهد. در این جنگ‌ها همه ساکنان محله، زندانی می‌شوند. آموزشگاه‌ها، بیشتر بسته می‌شود، فروشگاه‌ها نیز بسته می‌شود و همه در خانه‌هایشان می‌مانند و می‌ترسند که به خیابان بیایند. این وضعیت خفقان می‌تواند چندین روز به درازا بکشد.

در سال‌های میان ۹۰-۱۹۸۴، درست پس از پایان دیکتاتوری، ویلا آپارایا مانند دیگر محله‌های کاسیاس بسیار سازمان یافته و پویا شد و روش‌های سوادآموزی پائولو فریر^۱ و آموزش الهیات رهایی بخش راه افتاد. در آن هنگام، ساکنان فاولاها و سازمان‌های غیردولتی^۲ در حال ایجاد اتحاد برای عدالت و حقوق اجتماعی بودند. آن‌ها هنوز امیدوار بودند که شاید زیر سایه یک مردم‌سالاری راستین، شهروندان واقعی به شمار آورده شوند.

ساکنان در پایان نشست تشخیص مشارکتی سریع (DRP) سال ۲۰۰۱، دگرگونی‌ها را به قرار زیر جمع‌بندی کردند:

• راه‌یابی مواد مخدر و قاچاق و خشونت، پایان آزادی و شادی ما بود.

• قاچاقچیان بر انجمن محله ما چیره شدند؛ رادیوی محله را بستند؛ کلیسا، جایی که در آن نشست‌های خود را برگزار می‌کردیم را نیز به اجبار بستند. اگر از آنان پیروی نمی‌کردیم ما را تهدید به مرگ می‌کردند.

• جنگ میان ارتش سرخ و ارتش سوم، آرامش ما را از میان برد. مردم بی‌گناه و بچه‌ها همیشه با گلوله‌های سرگردان کشته می‌شوند، یا در جابجایی مواد مخدر گیر می‌افتند. پلیس‌ها تنها می‌آیند و به هر چیزی که در دیدشان باشد تیراندازی می‌کند.

1. Paulo Freire's literacy methods

2. NGO: A Non-Governmental Organization

بالای تپه‌های فاولا می‌رفت را کنترل می‌کردند. مردی با گفتن این جمله اوضاع را خلاصه کرد: "به دست آوردن دوباره حس امنیت شخصی به ما کمک می‌کند تا دوباره آزاد زندگی کردن را به دست آوریم".

داستان ژانیرا

داستان ژانیرا و بچه‌هایش بازگوکننده دشواری‌های پیش‌روی خانواده‌هایی چون خانواده اوست که همیشه توان چیره شدن بر این دشواری‌ها را ندارند.

چون درآمد ژانیرا زیر خط فقر است، او شرایط دریافت سبد خوراکی ماهانه را دارد ولی آن را نمی‌گیرد. سبد خوراکی کمی غیررسمی است که در کلیسا داده می‌شود و دربرگیرنده کالاهای اهدایی اعضای کلیساست ولی چون تنگدستان بسیاریند و اهداکننده اندک، همواره نیاز بیشتر است. کسانی که بیش از همه به کلیسا می‌روند این هدایا را می‌گیرند. او چون توان پرداخت قبض آب را ندارد، از آب چاه استفاده می‌کند، با اینکه می‌داند آلوده است. او قلاب‌دوزی می‌کند و صنایع دستی درست می‌کند تا کمی پول دریاورد، ولی درآمد او به‌سختی هزینه مواد اولیه موردنیاز را پوشش می‌دهد. او اکنون با یکی از دخترانش، پسرش که تصادف کرده بود، عروس و چهار نوه‌اش زندگی می‌کند. آن‌ها در تکاپو و دست‌وپا زدن برای زندگی هستند. برای کسی که پا به سن گذاشته وضعیت تأسف‌بار است. ژانیرا در سال ۱۹۳۹ در خانواده‌ای با ۲۶ بچه زاده شد. مادرش که رخت‌شویی می‌کرد، هنگامی که ژانیرا هفت‌ساله بود از جهان رفت و پدرش نیز که یک فروشنده دوره‌گرد بود، دو سال پس از آن درگذشت؛ مانند بیشتر مردم روستایی هم‌نسل آن‌ها، هردوی آن‌ها بی‌سواد بودند. ژانیرا راه ریو و ویلا آپراریا را در پیش گرفت. او در برپاساختن این اجتماع و ساخت مدرسه کنار خانه‌اش بسیار کوشش کرد و با پختن خوراک برای بچه‌های مدرسه و آموزگاران، زندگی را می‌گذراند. او ده بچه و ۱۳ نوه دارد.

ژانیرا تنها سه‌پایه سواد داشت و این همیشه او را آزار می‌داد. بنابراین در سال ۱۹۷۲، درست چهار سال پس از نخستین دیدار ما، او به مدرسه برگشت. در آن هنگام سی‌وسه‌ساله بود و هفت بچه داشت که یکی از آن‌ها

نوزاد و یکی دیگر از آن‌ها یک‌ساله بود. در آن زمان هیچ‌گونه آموزشی برای بزرگسالان نبود، بنابراین با بچه‌ها به کلاس درس می‌رفت و از اینکه با آن‌ها سر کلاس می‌نشست، شرم‌منده نبود و احساس سربلندی می‌کرد که به مدرسه برگشته است. پس از گذراندن دوره راهنمایی، یک مددکار اجتماعی شد و در شهرداری آغاز به کار کرد.

زندگی در ویلا آپراریا روبه بهبود بود و در سال‌هایی که او و باربوسا باهم بودند، زندگی‌اش بهتر شد. گرچه آن‌ها هرگز ازدواج خود را ثبت نکردند ولی زندگی مشترک داشتند و باربوسا برای هر چهار فرزندشان مانند یک پدر بود. برای دیدن دگرگونی‌هایی درگذر زمان در این خانواده به‌عنوان یک بخش کوچک از زندگی فاولاها، باید ابتدا به سطوح سواد و شغلی بچه‌های ژانیرا و نوه‌هایش نگاه کرد.^۱

بزرگ‌ترین فرزندش، مارکو آنتونیو^۲، که دبیرستان را به پایان نرسانده در اداره بهداشت شهرداری کار می‌کند. او سه بچه دارد که دوتای آن‌ها دبیرستان را تمام کردند و فرزند سومش برای دوره آمادگی پیش‌دانشگاهی بورسیه گرفت و اکنون در دانشگاه فدرال ریودوژانیرو که یکی از بهترین دانشگاه‌های دولتی است تحصیل می‌کند. جین ماریسیا^۳ تنها سه سال درس خواند و اکنون خانه‌دار است و هیچ وقت بچه‌دار نشد. او و همسرش همان نزدیکی زندگی می‌کنند و شوهرش درآمد کافی برای گذراندن زندگی دارد. آخرین دخترش، مارتا جانته^۴، گواهی تعلیم و تربیت گرفت و اکنون پس از پانزده سال آموزش، در سازمان مسکن کاسیاس کار می‌کند. او دو بچه دارد، یک دختر دبیرستانی که درگیر بزرگ کردن بچه است و یک پسر که دبیرستانش را به پایان رسانده و در پی یافتن کار است.

جورج لوئیس^۵، کامیاب‌ترین فرزند ژانیرا است. او یک وکیل است و کار خوبی در جاپاریاگوا^۶ دارد و یک بچه دارد که با او زندگی می‌کند. جورج هرازگاهی به دیدن مادرش می‌آید ولی در هزینه‌ها به مادرش کمک نمی‌کند. سلیا

۱. تاریخچه این خانواده در سال ۲۰۰۵ تدوین شد؛ بنابراین سن افراد مربوط به آن زمان است.

2. Marco Antonio

3. Jane Marcia

4. Marta Janete

5. Jorge Luis

6. Japarepagua

رجینا^۱ دبیرستان را تمام نکرده و به‌عنوان منشی در بیمارستان محلی کار می‌کند و دو پسر دارد. آلمیر^۲، در بچگی با اتوبوس تصادف کرد و از کلاس سوم فراتر نرفت. او ازدواج کرده و یک دختر به نام دیانا^۳ دارد که درسش رو به پایان است و می‌خواهد یک زیست‌شناس شود. رالدو^۴ پس از دوره راهنمایی، مدرسه را رها کرد و اکنون یک بازرس حمل‌ونقل است و سه بچه دارد که همه به مدرسه می‌روند. جانیس که هم‌اسم من است، در تصویر ۵-۹ با مادرش نشان داده شده است. او تنها پنج کلاس درس خوانده است و تا پیش از آنکه ریه‌هایش مشکل پیدا کند، در یک برنامه شهری مبارزه با حشرات کار می‌کرد، او هرگز ازدواج نکرد ولی یک دختر کوچک را به فرزندی پذیرفته است. او در یک لوتیامنتو قانونی در نزدیک ۴۵ دقیقه از شمال کاسیاس، در جاده‌ای به سوی پتروپلیس زندگی می‌کند. روبرتو^۵ نیز دبیرستانش را به پایان نرساند که او هم در برنامه مبارزه با حشرات کارمند دفتر بهداشت شهرداری است. کوچک‌ترین دخترش، راکوئل^۶، خانه‌دار است که او هم بیشتر از دوره راهنمایی درس نخواند. در میان پنج پسر ژانیرا و پنج دخترش، به جز دو تن (راکوئل و آلمیر) همگی کارهای رسمی با کارت کارمندی امضا شده (برگه‌ای که مزایای کارمند دائمی را تضمین می‌کند) دارند که می‌توانند از مزایای کارمندی استفاده کنند.



تصویر ۵-۹. ژانیرا و دخترش جانیس، ۲۰۰۴.

1. Celia Regina
2. Almir
3. Diana
4. Raldo
5. Roberto
6. Raquel

همان‌گونه که در شجره‌نامه (تصویر ۵-۱۰) دیده می‌شود، ژانیرا ۱۰ فرزند و ۱۳ نوه دارد. شش فرزندش بچه ندارند یا تنها یک بچه دارند. سه تا از بچه‌هایش تنها دو بچه دارند و فرزند بزرگش سه بچه دارد.^۱ این کاهش بُعد خانوار نشان‌دهنده روند شهری شدن است، در شهر، چون دسترسی به مراقبت‌های بهداشتی و دانش پزشکی بیشتر است، شمار کودکان و همچنین مرگ‌ومیر نوزادان کاهش می‌یابد. زنانی که تحصیلات بیشتری دارند احتمال اینکه وارد بازار کار شوند، بیشتر است و مایلند که دیرتر بچه‌دار شوند و شمار فرزند کمتری داشته باشند. مانند روستا دیگر خانواده بزرگ، یک سرمایه برای ماندگاری نیست. زنان می‌توانند بارداری خود را مهار کنند و از طرفی می‌خواهند بچه‌هایشان در شرایط بهتری در سنجش با خودشان زندگی کنند، از این روی کوشش می‌کنند خانواده خود را کوچک نگه دارند.

ناهمسانی شمار فرزندان مارگاریتا، زی‌کابو و ژانیرا، نشان‌دهنده تفاوت‌های میان روستا و شهر است. مارگاریتا، که پدرومادرش از پیش در ریو بودند، یکی از چهار بچه خانواده بود که خودش شش فرزند داشت. ژانیرا و زی که هر دو در روستا زاده شده بودند به ترتیب خانواده آن‌ها ۱۹ و ۲۵ بچه داشت که هر یک به ترتیب ۶ و ۱۰ فرزند داشتند؛ ولی هیچ‌یک از فرزندان آن‌ها بیشتر از سه بچه نداشتند و نوه‌های آن‌ها تنها یک یا دو بچه داشتند و بسیاری مانند پاتریشیا، نوه زی، برآن شده‌اند که هیچ بچه‌ای نداشته باشند. این الگو در تاریخچه همه خانواده‌ها به چشم می‌خورد که هماهنگ با روند شهری شدن در سراسر جهان است. به نظرم این امیدوارکننده است، چون واکاوی داده‌ها نشان می‌دهد که کوچک شدن خانواده، پیوندی نیرومند با پویایی و رشد خانوار دارد.

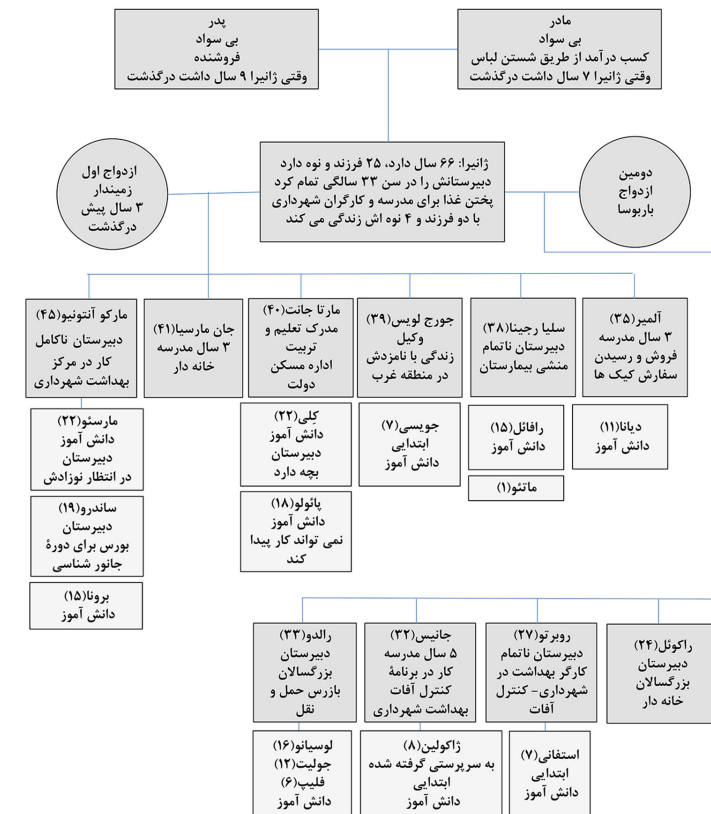
با این حال مایوس‌کننده است که می‌بینیم تحصیلات بچه‌های ژانیرا چه اندازه پایین است و درآمد برخی از آن‌ها تنها در اندازه برآورده کردن نیازهای اولیه خود است. اگرچه مادری استوار و با استعداد داشته‌اند که ارزش زیادی برای آموزش قائل بود که در ۳۳ سالگی به مدرسه برگشت و

۱. بیشتر زنانی که با آن‌ها گفتگو کردم، شمار نوزادانی را که به دنیا آورده و تعداد نوزادانی که زنده مانده بودند را به یاد داشتند ولی مایل به دادن اطلاعات نبودند. شاید شمار بچه‌های او بیشتر بوده باشد.

حداقل چهار تن از فرزندانش پدری فرهیخته و پولدار داشتند. تفاوت‌های فردی در انگیزه و توانایی روشن‌کننده بخشی از این تمایز است و بی‌گمان بخت و اقبال نیز نقش دارد ولی ترتیب به دنیا آمدن که یک عامل موثر بر موفقیت برشمرده می‌شود، به نظر می‌رسد در این مورد هیچ تأثیری نداشته است. از میان ده فرزند تنها مارتا جاننت و جورج لوئیس، یعنی دو نفر مدارک بالایی گرفتند که بچه‌های سوم و چهارم هستند.

کارنامه شغلی خانواده ژانیرا غیرعادی است، چون بیشتر آن‌ها برای شهرداری کاسیاس کار می‌کنند. بی‌گمان اشتغال ژانیرا در شهرداری راه را برای ورود فرزندان نیز باز کرده، گرچه کار همگی آن‌ها سخت بوده است. در دیگر خانواده‌های فاوالای کاسیاس، کارگران بیکار فراوانی وجود دارند

خانواده ژانیرا



تصویر ۵-۱۰. شجرنامه ژانیرا، ۲۰۰۳.

که در کارخانه‌ها کار می‌کردند و همیشه درگیر تغییر شغل هستند، چرا که صنعت زدایی به تعطیل شدن پیوسته کارخانه‌ها انجامیده است.

انسجام خانوادگی در میان فقرای شهری عمومیت ندارد. با خانواده‌ای در سال ۱۹۶۹ گفتگو کردم، چون پدر خانواده، یک رهبر در نوابزلیلیا بود، به یکی از لوتیامنتوهای پیرامون کاسیاس رانده شده بودند، آن‌ها کوشش می‌کردند که از عهده نیازهای روزانه خود برآیند. هردو سالمند بودند و همراه ناچار بودند میان خوراک یا داروی دیابت زن خانواده یکی را برگزینند. دخترشان که پرستار بود در خانه پشت آن‌ها زندگی می‌کرد و به آن‌ها کمک می‌کرد، ولی پس از اینکه خودش بچه دار شد، دست از این کار کشید.

یکی از اتاق‌های خانه همیشه بسته بود و یک خودرو و یک موتورسیکلت در پارکینگ بود. من درباره آن‌ها پرسیدم و آن‌ها با افتخار گفتند که این‌ها وسایل پسرشان است که برای کار رفته است. اتاقش قصری پر از وسایل بود، در آنجا یک تلویزیون پلاسما، یک دوچرخه سرعتی، یک کولر و ابزارهای لوکس دیگر بود. حتی آن اتاق پرده‌های تجملی داشت. آن‌ها با احترام بسیار این اتاق را برای او نگه داشته بودند و هرگز وارد آن نمی‌شدند. من هیچ نشانه‌ای نمی‌دیدم که آن پسر به آن‌ها کمک می‌کند یا اینکه آن‌ها از او چشمداشت یاری داشته باشند یا از یاری نکردنش آزرده باشند.

واپسین گزارش، ۲۰۰۸

واپسین باری که در اکتبر ۲۰۰۸ در ریو بودم، نگران ژانیرا شدم، چون تلفن خانه‌اش را پاسخ نمی‌داد. یک هفته هرروز و هر ساعت کوشش کردم ولی سودی نداشت. هیچ راه دیگری برای تماس با او نداشتم. من در نوابزلیلیا یک بار تهدید شده بودم، رفتن به فاولا خطرناک بود، ولی پس از یک هفته که پاسخی نگرفتم، هیچ راه دیگری به اندیشه‌ام نرسید، جز اینکه به خانه‌اش بروم و ببینم چه خبر است.

هنگامی که به ویلا آپاریا رسیدم، در خیابان جلوی دروازه آهنین خانه‌اش ایستادم و او را صدا کردم. خوشبختانه، پسرش آلمیر، همسر و دختر او صدایم را شنیدند. آن‌ها در آپارتمانی جدا در طبقه بالا که روی خانه ژانیرا ساخته شده است زندگی می‌کنند. آن‌ها از بهار خواب، پایین را نگاه کردند،

و مرا شناختند و به پایین آمدند و من را به درون دعوت کنند. ژانیرا دچار تنگی نفس شده بود و نزد دخترش جانیس رفته بود. من بارها با ژانیرا به آنجا رفته بودم. خانه‌اش در یکی از لوتیامنتوهای قدیمی بود. گرچه هر زمین به گونه قانونی خریداری شده بود، اما آنجا، حس فاولا‌های قدیمی ریورا داشت. آنجا يك بخش هموار با خیابان‌های خاکی و خدمات شهری اندکی بود. هنگامی که جانیس نخستین بار در آنجا مکان گزید، آب از چاه‌ها فراهم می‌شد و دسترسی محدودی به برق بود ولی اکنون آبلوله‌کشی و برق‌کشی و کنتور دارند. الگوی خیابان‌ها شطرنجی و با خانه‌های چوبی يك طبقه است که بسیاری از آن‌ها پرچین‌های آذینی کوتاه در پیرامون خود دارند. جانیس در کنار خانه‌اش يك باغچه گل زیبا درست کرده است و يك بهارخواب باصفا در جلوی خانه‌اش دارد. محله انجمنی دارد که در يك خانه متروکه یک ملک اربابی قدیمی قرار گرفته است. درختان سایه‌دار دیرینه، گیاهان سبز و يك زمین باز که در کنار مسیلی پیرامون آن قرار گرفته است. در سال ۲۰۰۵ از محله دیدار داشتم که اندیشه‌ها و کارهای رهبر برگزیده انجمن برایم بسیار جالب بود که هیچ وابستگی به گروه‌های مواد مخدر نداشت. این اجتماع نمونه‌ای کمیاب از يك محله گیرا و اجتماعی در انتظارش است که انزوای آن باعث شده گروه‌های قاچاق مواد در آن نفوذ نکنند.

هنگامی که به خانه جانیس تلفن کردم، ژانیرا گفت که حالش بهتر است، آلودگی هوا در آنجا کمتر است و به خوبی از او نگهداری می‌شود. او به من گفت که اگر نیاز بود به او دسترسی داشته باشم باید به نوه‌اش، دیانا، ایمیل بزنم تا پیام من را به او برساند.

دیانا، که هم نام شاهزاده دیانای انگلستان بود، تنها فرزند آلمیر و همسرش لودیسیا^۱، یعنی نوه ژانیرا بود. من شاهد بزرگ شدنش بودم، يك دختر کمرو که با کنجکاوی بسیار به همه چیز نگاه می‌کرد. او تبدیل به يك دوشیزه جوان مشتاق و با اعتماد به نفس شده بود، يك دختر ۱۷ ساله قدبلند و خوش اندام، که دلباخته خواندن و زیست‌شناسی است. او حتی يك روز هم در مدرسه غیبت نکرده است. اکنون او سال پایانی دبیرستان

1. Laudicea

در کالج میگل کورتا^۱ در کاسیاس است و دوره‌های انگلیسی، اسپانیایی و فناوری اطلاعات را نیز می‌گذراند.

تصویر ۵-۱۱، دیانا و پدرش را در بهارخواب طبقه بالای خانه ژانیرا نشان می‌دهد که ویلا آپارتمان را در پشت آن‌ها می‌توان دید. مادر دیانا، لودیسیا که اهل ساهیا^۲ است در سوی راست تصویر می‌خندد و سعی می‌کند بیرون از تصویر باشد و اصرار می‌کند که خوش عکس نیست. کولر، از پنجره اتاق خواب آن‌ها در سوی چپ پیدا است. در کنار آن به يك اتاق کوچک با اجاق گاز، ظرف‌شویی، یخچال و میز ناهارخوری باز می‌شود. حمام و توالت در سمت چپ است و شبستان دیانا سمت راست است که با يك پرده آویزان از اتاق خواب پدر و مادرش جدا شده است. بهارخواب پراز شن و کیسه‌های سیمان است، چون آلمیر می‌خواهد يك اتاق دیگر بسازد تا دیانا اتاق خصوصی خودش را برای درس خواندن داشته باشد.



تصویر ۵-۱۱. آلمیر، پسر ژانیرا همراه دخترش دیانا در تراس طبقه بالا خانه ژانیرا، ۲۰۰۸.

1. Colégio Miguel Corta
2. Sahia

دیانا در پی آن است که به‌تازگی دوره کارآموزی را در زیست‌شناسی یا جانورشناسی بگذراند. او می‌خواهد با کوشش در این رشته استاد شود. او فیلم‌های طبیعت را که جمع‌آوری کرده بود، مقالاتی را که در حال نوشتنش بود و روش پژوهشی اینترنتی خود را به من نشان می‌داد. با اینکه همیشه به شبکه اینترنت دسترسی دارد اما در یکی از خطرناک‌ترین فاولاها در کاسیاس زندگی می‌کند و هرگز به شهر ریونرفته است، گرچه ریویک ساعت تا آنجا فاصله دارد. گروهی از هم‌کلاسی‌هایش در تصویر ۵-۱۲ نشان داده شده است. اگر به آن‌ها بخت و مجال داده شود، هریک از آن‌ها می‌توانند موفق و کارآمد باشند.



تصویر ۵-۱۲. همکلاس‌های دیانا در دبیرستان، تصویر همگنی ظاهری و چیرگی جنسیتی زنان را نشان می‌دهد.

هنگامی که آلمیر بچه بود، نزدیک بود جان خود را از دست بدهد. به یاد دارم که دم در خانه شکلات می‌فروخت. او آسیب زیاد دیده بود و چندین استخوانش شکسته بود، ولی کم‌کم تا اندازه زیادی بهبود یافت و اکنون با همسرش لودیسا، یک خواروبارفروشی در جلوی خانه خودشان راه انداخته‌اند. لودیسا آشپزی می‌کند و خوراک‌های جورواجور را برای مدرسه کناری آماده می‌کند و همچنین برای کارگران خوراک درست می‌کند تا با

خود به محل کارشان ببرند و شیرینی‌هایی را برای فروش درست می‌کند. آلمیر نیز با موتور خود خوراک‌ها را می‌رساند و شیرینی‌ها و کیک‌های لودیسا را در میدان عمومی مرکزی کاسیاس می‌فروشد. فروش این‌ها در خیابان‌های ویلا آپاریا بسیار خطرناک است.

همه خانواده چشم‌به‌راه دستاورد مثبت پرونده قانونی ژانیرا هستند. نزدیک به ۱۰ سال از مردن باربوسا می‌گذرد. او دارایی‌های ارزش‌دار مانند زمین، پس‌انداز و سهام به‌جا گذاشته است؛ ولی همسر نخستش همه دارایی باربوسا را از آن خود می‌دانست و پرونده در دستگاه قضایی همچنان باز است، درحالی‌که خانواده ژانیرا به آن بسیار نیازمند هستند. چهار سال پیش، یک آزمایش DNA، بی‌چون‌وچرا ثابت کرد که باربوسا پدر این چهار بچه بوده است ولی آن‌ها هنوز اجازه دریافت هیچ‌یک از میراث به‌جامانده را نیافته‌اند. برداشت خانواده ژانیرا این است که وکیل آن‌ها را بازی می‌دهد تا همچنان پول بگیرد.

پس از اینکه همسر نخست باربوسا درگذشت، همه بچه‌های باربوسا، موافق سازش و پایان این روند قانونی درازمدت بودند. آن‌ها بر آن شدند یک وکیل بگیرند تا این فرآیند را شتاب بخشد. هنوز دشواری‌هایی حل نشده بازمانده است. آن‌ها به کسی نیاز دارند تا این روند را به سرانجام برساند. در ایوان ایستاده بودیم و من می‌خواستم از خانه‌های چند طبقه عکس بگیرم ولی آن‌ها گفتند که دوربینم را بالا نیاورم، چون یک مرکز گروه مواد مخدر بالای تپه هست که یک تلسکوپ نیرومند دارند و می‌توانند با آن هر چیزی در جاهای دور را نیز ببینند. ماه پیش، یک دوست خانوادگی آنجا بوده و در ایوان از خانواده فیلم می‌گرفته که قاچاقچیان ارتش سرخ به در خانه آمده و با خشونت می‌خواستند بدانند چه کسی از چه چیزی و چرا فیلم می‌گرفته است. ویلا آپاریا در بدترین وضعیت است و مانند بیشتر فاولاها، عرصه سؤاستفاده قاچاقچیان مواد و شبه نظامیان از ساکنان است. هر جنبش آن‌ها از سوی ارتش سرخ نظارت می‌شود؛ بیم کشته شدن آن‌ها در ردوبدل مواد هست و آن‌ها هزینه نگهداری را به شبه نظامیان می‌پردازند و برای هر چیزی، از رساندن بسته پستی و کپسول‌های گاز خود تا تلویزیون و دسترسی به اینترنت به آن‌ها هزینه می‌پردازند.

مکان چه تفاوتی ایجاد می‌کند

در فاولاها‌های موردبررسی مکان يك عامل برجسته در آفرینش مجال برون رفت و پیشرفت است. هنگامی که نتایج بررسی را از دید خاستگاه مهاجرت مهاجران به ریو مقایسه کردم، تفاوت چندانی نبود اما جایگاه و محله پس از مهاجرت و زیستگاهی که در آنجا بزرگ شده‌اند، بر زندگی بیشتر کسانی که با آن‌ها گفتگو کردم و همچنین فرزندان و نوه‌های آن‌ها، تأثیر به‌سزایی داشته است.

بزرگ شدن در یکی از فاولاها در کاسیاس، يك آسیب نسبی برای ساکنان بود، درحالی که بزرگ شدن در یکی از لوتیامنتوها در کاسیاس يك برتری نسبی بود. بزرگ شدن در کاتاکومبا سودهای بلندمدتی داشت، به‌ویژه برای کسانی که دبستان خود را به پایان رسانده‌اند.^۱ در بخش جنوب فرصت‌های آموزشی و کاری، بسیار بیشتر بود و پیوند روزانه با گروه‌های اجتماعی با جایگاه بالا، فرصت‌هایی را فراهم می‌کرد که در پیرامون ممکن نبود.

از میان همه محله‌های بررسی شده، لوتیامنتوهای کاسیاس به بالاترین سطح یکپارچگی با بخش رسمی رسیدند. گرچه در آغاز تهیدست بودند اما آن‌ها ننگ زندگی در يك فاولا را نداشتند، همچنین درست است که در آغاز مستأجر بودند ولی سپس بسیاری از آن‌ها مالك شدند. برخلاف فاولاها، هنگامی که لوتیامنتوها خدمات شهری دریافت کردند، محله‌های بسامانی شدند و از دید شهرداری همچون دیگر محله‌های شهر بودند. اگرچه در سال ۱۹۶۸، ساکنان لوتیامنتوها درآمدی همانند درآمد ساکنان فاولاها داشتند اما داشتن جایگاه قانونی، آن‌ها را توانا ساخت تا با گذشت زمان خود را ارتقا دهند. رسمی بودن به آن‌ها کمک می‌کرد از تهیدستی بیرون بیایند.

از دید شاخص‌های رفاه از جمله جایگاه اجتماعی - اقتصادی که با تحصیلات، استفاده از لوازم خانگی و تراکم (نفر در هر اتاق) سنجیده

۱. چند نمونه برای مثال: پسر سرایدار کلیسای کوپاکابانا در حال حاضر کسب و کار ساختمانی خود را دارد و چند آپارتمان دارد؛ مرد جوان دیگر در حال حاضر یک کسب و کار پررونق در ارتباط با تصویربرداری در ایپانما نزدیک میدان عمومی Osorio دارد؛ و یکی از رهبران اجتماع معاون بانک در برازیلیا بود و در حال حاضر در بوتافوگو (Botafogo) با همسر و دخترش که حسابدار و وکیل است، زندگی می‌کند.

می‌شود، ساکنان لوتیامنتوهای کاسیاس بالاترین امتیاز را گرفتند و پس از آن ساکنان کاتاکومبا بودند و نوآبرازیلیا امتیاز متوسط و فاولاها‌های کاسیاس پایین‌ترین امتیاز را داشت. در حاشیه بودن و غیررسمی بودن يك محکومیت دوسویه بود.

يك دیدگاه این است که به علت تأثیر برده‌داری برزیل و نابرابری‌های ژرف آن، فقرا محکوم به انتقال فقر خود به هر نسل هستند. این سخن يك نگره و پنداره است ولی در واقعیت، این بینش در جهان واقعی بیشتر نمود پیدا می‌کند. تفسیر آن به گروه مرجع بستگی دارد. اگر شما پدر و مادر بی‌سواد ژانیرا را با نوه‌اش که به رایانه آشنا است، مقایسه کنید، متوجه می‌شوید که این خانواده راه درازی را رفته است؛ اما چگونه می‌توان پیشرفت دیانا را با پیشرفت بچه‌های بخش جنوب مقایسه کرد. آیا این شکاف رو به بسته شدن است یا گسترده‌تر شدن؟ جوانانی چون او چگونه می‌توانند در بازار کار رقابت کنند درحالی که میان گروه‌های مواد مخدر و شبه نظامیان زندگی می‌کنند؟

فصل شش حاشیه‌نشینی از افسانه تا واقعیت

من فاولا هستم

بله، می‌گویم فاولا هرگز پناهگاه حاشیه‌نشینان نبود
حاشیه‌نشینان تنها مردم فروتنی هستند
این واقعیت در روزنامه‌ها بیان نمی‌شود
فاولا يك مشکل اجتماعی است (ترجیع‌بند)
و بیشتر از آن چیست، من فاولا هستم
مردم من کارگرند
و هرگز کمک و یاری اجتماعی دریافت نکرده‌اند
اما تنها آنجا می‌توانند زندگی کنند
چون برای فقرا راه دیگری نیست
ما تنها حق یک دستمزد ناکافی را داریم
این زندگی معمولی ماست
فاولا يك مشکل اجتماعی است (ترجیع‌بند)

NOCA DA PORTELA AND SERGIO MOSCA, 1994

این سامبای پرآوازه برزیلی به نام "Eu Sou Favela" روشن‌گر مفهوم حاشیه‌ای است و با فقر و غرور در فاولاهای ریو پیوند دارد.^۱ فاولاها در ریودوژانیرو،

۱. ترانه من فاولا هستم "Eu Sou Favela" در سال ۱۹۹۴ به دست Noca da Portela و Sergio Mosca ساخته شد. سروده‌ها در Jane Souto de Oliveira و Maria Hortense Marcier گفته شده است، "A Palavra e Favela"، در Zaluar و Alvito، ۱۹۹۸.

مسکن میلیون‌ها مردمی است که اگر فاولا نبود بی‌خانمان بودند. سراینندگان این ترانه، خودشان را فاولا می‌خوانند و می‌گویند که اعانه یا کمک اجتماعی را نمی‌پذیرند و کارگران درستکاری هستند که به دست اجتماع به حاشیه رانده شده‌اند، رسانه‌ها آن‌ها را تخریب کرده‌اند و دستمزد کمی به آن‌ها داده می‌شود. این پژوهش هم سروده‌های آن‌ها را تأیید می‌کند. از بیش از ۲ هزار نفری که با آن‌ها گفتگو شد (که سه نسل در سال ۲۰۰۱ و یک نمونه تصادفی تازه در سال ۲۰۰۳ را در برداشت)، ۸۰ درصد از آن‌ها، درآمد ماهانه ۱۷۰ رئال یا کمتر داشتند (نزدیک ۶۸ دلار آمریکا در آن زمان) که تنها ۱۸ درصد، این درآمد را برای یک زندگی ساده کافی می‌دانستند. ۶۷ درصد گفتند که نزدیک دو برابر این اندازه، یعنی ۳۰۰ رئال در ماه (نزدیک ۱۲۰ دلار) را نیاز دارند تا یک زندگی پیش‌پاافتاده داشته باشند. تنها ۱۹ درصد پاسخ‌دهندگان این اندازه یا بیشتر درآمد داشتند. سراینندگان ترانه برای ریشخند به دید دیگران به فاولاها، ترجیح‌بند طعنه‌آمیز "فاولا یک مشکل اجتماعی است" را به کار می‌برند و آن را مشکل خودشان می‌دانند. این یادآور ترانه فیلم "داستان کناره غربی" است که در آن اعضای گروه تبهکاران هارلم شرقی^۳ به افسر کراپکه^۴ می‌گویند "هیچ‌کس آدمی را که دچار بیماری اجتماعی است، نمی‌خواهد". نگاه به فاولاها همچون یک "مشکل اجتماعی" به‌طور روزانه تولید و بازتولید می‌شود، چون کسانی که در فاولا در تهدید هستند خود همچون تهدیدی از سوی یک نظام اجتماعی نگرینسته می‌شوند که خود از نخست برپاکننده فاولاها بوده است. اگر دیگر گزینه‌های مسکن برای فقرا یافت می‌شد، شاید هیچ فاولایی وجود نداشت.

روی هم‌رفته، نگرش کلیشه‌ای منفی درباره ساکنان فاولاها، یک پنداره و ایدئولوژی حاشیه‌نشینی نیرومندی را پایه‌ریزی کرده که همه شواهد مخالف را نادیده می‌گیرد. تا هنگامی که ساکنان فاولاها چالش اجتماعی برشمرده شوند، همواره اندیشه‌رهایی از آن‌ها روی میز سیاست است.

۱. اشاره به مردم به‌عنوان "بیماری‌های اجتماعی" (Benigno Trigo, ۲۰۰۰).

2. West side story
3. East Harlem
4. Krupke

چنانکه ادواردو پائیس^۱، شهردار کنونی ریو در آوریل ۲۰۰۹ گفته که تا هنگامی که فاولاها هستند همه گزینه‌ها روی میز خواهد بود. کتاب افسانه حاشیه‌نشینی، زمینه دگرگونی تدریجی در پیش‌داوری درباره فقرای شهری را فراهم کرد. واقعیت این بود که مردم فقیری که به نادرست حاشیه‌نشین و بیرون از سیستم نگرینسته می‌شوند، به‌راستی نقشی بنیادی در کارکرد شهر داشته و یکپارچگی استواری با آن سیستم دارند. با ادامه این پژوهش در سی سال پس‌از آن، دریافتم که بار دیگر پنداره حاشیه‌نشینی، با مفهوم چندبعدی و دگرگون‌شونده خود، دریچه‌ای را به اندیشیدن افکار عمومی و برخی سیاست‌گذاران گشود، که شور رسانه‌های گروهی به آن دامن زده است. برای تکمیل پژوهش پیشین خود می‌خواستم بدانم که پنداره حاشیه‌نشینی در پیوند با ساکنان فاولاها تا چه اندازه دگرگونی داشته و بازتاب این دگرگونی‌ها در سیاست و عمل چه بوده است.

آشکار شدن افسانه حاشیه‌نشینی

مفهوم حاشیه‌نشینی که زمانی، کم‌ارزش، کم‌نشان و رد شده انگاشته می‌شد، در چند دهه گذشته دوباره بازشناسی و بازسازی شده است. من پژوهش "افسانه حاشیه‌نشینی" را در یک دوره تاریخی ویژه نوشتم که مخالفت گسترده با مهاجرت‌های روستا به شهر رایج بود. نوشتار زیر را در سال ۱۹۶۸ نهادی نوشته که رسماً کارگزار از میان بردن فاولاها در ریودوژانیرو بود، این نوشته را می‌توان چکیده دیدگاه‌های رسمی و همه‌گیر آن زمان پنداشت:

"خانواده‌ها از سرزمین‌های داخلی و پیوسته... در گروه‌های سازمان‌یافته وارد می‌شوند. در نتیجه، بی‌بندوباری، فروپاشی در فاولاها آغاز می‌شود، الگوهای بد و دشواری‌های مالی آغاز می‌شود. دختران جوان گمراه شده و رها می‌شوند؛ آن‌ها بدون هیچ شرمی باردار می‌شوند. مشروبات و مواد مخدر به ناامیدی و احساس حقارت و سوء تغذیه انجامیده... شب‌ها از آن خلافکاران است... فریادهای کمک را می‌توان شنید... اما هیچ‌کس را یاری مداخله نیست که مبادا او نیز در دردسر بیفتد. پلیس به‌ندرت، آن هم تنها

1. Eduardo Paes

به صورت گروهی در فاولا نفوذ می‌کند.^{۱۱}

در پیمایش خود دریافتم که با وجود پذیرش گسترده این نگرش در همه سطوح اجتماعی، این گزاره‌ها واقعیت ندارند. پژوهش من نشان داد که این گزاره‌ها از روی تجربی نادرست، از دید تحلیلی همراهکننده و از دید سیاسی دسیسه‌آمیز هستند.^{۱۲} به راستی، من دریافتم که فاولاها از دید اجتماعی به خوبی سازمان یافته و یکپارچه هستند و ساکنان آن‌ها می‌توانند از محیط و گستره شهری و نهادهای آن به خوبی بهره‌برداری کنند. از دید فرهنگی، آن‌ها با یک مشارکت و همکاری ساده، با بهره‌گیری از فوتبال و رقص سامبا و به ویژه با آموزش فرزندان، زندگی خود را بهبود بخشیدند. آن‌ها بی‌چون و چرا بدترین مشاغل را در برابر کمترین دستمزد می‌پذیرفتند و در توان فرستادین شرایط و کمترین امنیت کار می‌کردند. فرآورده‌های دیگران را مصرف می‌کردند (که چه بسا برای آن‌ها پول بیشتری می‌پرداختند چون فروشگاه‌های محلی، انحصار فروش داشتند و مایل بودند اعتبار خود را گسترش دهند) و مسکن و نیز زیرساخت‌های شهری در محله خود را برپا می‌ساختند.

ساکنان فاولا در آن هنگام، از تأثیرات سیاست بر زندگی خود در درون و بیرون از فاولا آگاه شده بودند و مشتاقانه درگیر آن‌ها بودند. آن‌ها درحالی‌که به ظاهر نشان می‌دادند فرمان‌بردار قوانین رژیم خودکامه هستند و به سیاست کاری ندارند، با سیاستمداران محلی همکاری می‌کردند و با نامزدهای انجمن شهر گفتگو می‌کردند. ایدئولوژی رادیکال و گرایش لایه روشنفکر در عمل‌گرایی انقلابی به گونه روشن فروکش کرده بود. مبنای داوری برای ساکنان فاولاها مانند همسایگان میلیونر اطرافشان نبود، بلکه آنان خانواده‌های تهیدست روستایی بودند که همه چیز خود را رها کرده بودند. فاولاها یک راهکار ارزان برای مسکن در استطاعت و نزدیک به محل کار و خدمات پیدا کردند و محله‌های نزدیک به هم را برپا کردند که با همکاری متقابل سختی‌های فقر را کاهش می‌دادند.

نتیجه‌گیری من این بود که ساکنان فاولاها هرگز حاشیه‌ای نیستند، بلکه

1. "Favelas of Guanabara" (mimeo), Rio de Janeiro, Fundacao Leao XIII (1968).

۲. برای بحث کامل درباره این موضوع به Janice E. Perlman (1976b)، فصل ۷ و ۸ مراجعه کنید.

با جامعه پیوند دارند، گرچه به شکل غیرمنصفانه‌ای منافع آنان زیان دیده است. آن‌ها سخت‌کوشی، امید بالا و وفاداری خود را پیشکش شهر می‌کنند ولی از کالاها و خدمات این نظام بهره‌ای نمی‌برند. با اینکه آن‌ها از روی اقتصادی و سیاسی حاشیه‌ای نیستند، ولی بهره‌کشی و سرکوب شده‌اند. گرچه از دید اجتماعی و فرهنگی نیز حاشیه‌ای نیستند اما انگ خورده و در یک نظام طبقاتی بسته، طرد شده‌اند.^۱ در کمال ناامیدی این مسئله امروزه نیز ادامه دارد، اگرچه از این امر متعجب نیستیم.

انگاران یا ایدئولوژی حاشیه‌نشینی در دهه ۷۰ در برزیل چنان نیرومند بود که پاک‌سازی فاولاها را توجیه می‌کرد و نارضایتی و ناخشنودی فراگیری را درست کرده بود که فاولا در نخستین نگاه، آسیبی برای نظم اجتماعی پایدار نگریسته می‌شد.

انگاران حاشیه‌نشینی با رویکرد گناهکار دانستن و "سرزنش قربانی"^۲، در برابر شواهد ناهمخوان آشکاری پافشاری می‌کرد. دلایل چندگانه و چند سویه برای این پافشاری بود. نخست این‌که، درحالی‌که نظام از فراهم آوردن کمترین استانداردهای زندگی برای انبوه جمعیت تهیدستان ناتوان بود، این انگاران نابرابری بسیار را توجیه می‌کند؛ دوم اینکه این انگاران "عادلان"^۳ بودن قواعد بازی را تقویت می‌کند؛ سوم اینکه برای مشکلات فراوان اجتماعی یک سپر بلا ساخته و با پاسداشت هنجارهای چیره به دیگران حس برتر بودن می‌دهد؛ چهارم اینکه چون این انگاره، حاشیه‌نشینی را سرچشمه همه مشکلات اجتماعی مانند کج‌روی،

1. Janice E. Perlman (1976b), 195.

۲. Victim-Blaming: سرزنش قربانی پدیده‌ای است که در آن تقصیر یک جرم (اغلب در جرایمی مانند تجاوز و آزار جنسی، خشونت خانگی، یا حتی دزدی) به قربانی نسبت داده می‌شود؛ یعنی قربانی تا حدودی و یا حتی کاملاً بابت حادثه و ترومای برپا شده مسئول است. (مترجمان)

۳. در باور به عادلانه بودن، شخص تصور می‌کند دنیا جایی امن و عادلانه است و انسان‌ها به آنچه سزاوارش هستند می‌رسند. این افراد بر این باورند که نظام اجتماعی‌ای که تحت تأثیرش زندگی می‌کنند عادلانه، مشروع و موجه است. باور عمیق این افراد زمانی که با قربانی تصادفی جرائم خشونت‌آمیز مواجه می‌شوند، خدشه‌دار می‌شود. این افراد معتقدند در نهایت اتفاق‌های خوب برای انسان‌های خوب می‌افتد و حوادث تلخ برای انسان‌های بد رخ می‌دهد؛ بنابراین وقتی با چنین باوری با قربانی‌ها مواجه می‌شوند، به نوعی دنبال دلایل مقصر بودن قربانی در تجربه‌ی خشونت می‌گردند. به این ترتیب کسی که به جهان عادلانه معتقد است می‌تواند باور خود را حفظ کند، چرا که با یک قربانی رنج‌کشیده‌ی بی‌گناه مواجه نیست، بلکه در مقابل کسی قرار گرفته که سزاوار چنین تجربه‌ی تلخی است. (مترجمان)

بزهکاری و تبهکاری می‌داند، تصویر جامعه از خود را تطهیر می‌کند (من آن را رابطه آینه‌ای^۱ می‌نامم)؛ پنجم اینکه، برچسب حاشیه‌نشینی را در اندیشه همگان شکل می‌دهد تا برای این بیچارگی، ساکنان فاولا خود را سرزنش کنند و این باور درونی می‌شود که نبود شایستگی و ناتوانی آن‌هاست که بازدارنده پیشرفت آن‌ها شده است؛ و سرانجام، مردم تهیدست را از هم جدا می‌کند و از همبستگی و پیوستن آن‌ها با یک نیروی سیاسی یکپارچه جلوگیری می‌کند.^۲

دگرگونی‌های چشم‌انداز فقر

پیگیری چگونگی دگرگونی مفهوم و پیامدهای حاشیه‌نشینی در سی سال گذشته، به‌ویژه در پیوند با دگرگونی‌های کلان در اقتصاد سیاسی برزیل و شهر ریودوژانیرو بسیار جالب است. پژوهش آغازین در اوج دیکتاتوری برزیل انجام شد که با کودتای نظامی ابتدای آوریل ۱۹۶۴ آغاز شد. گشایش سیاسی تدریجی که در سال ۱۹۷۴ آغاز شد، رفته‌رفته به پایان دیکتاتوری در سال ۱۹۸۴ و برپا شدن دوباره مردم‌سالاری در سال ۱۹۸۵ انجامید. پس از یک دوره سرکوب آزادی‌های مدنی، جنبش "حق داشتن حقوق"^۳ سرانجام پیروز شد و با قانون اساسی تازه ۱۹۸۸ گسترش یافت.

با توجه به این برگشت به مردم‌سالاری، گروه‌های اجتماعی، فدراسیون‌های گروه‌های اجتماعی و کارهای غیرانتفاعی در فاولاها رونق گرفت. برخی از این‌ها حقوق شهروندی را نیرومند کرد و برای زدایش بی‌عدالتی‌های اجتماعی گذشته کوشش می‌کرد. برخی دیگر مانند جنبش آفرورگای^۴ برای کارهای فرهنگی مانند تئاتر، رقص، فیلم‌سازی، ورزش‌هایی مانند والیبال و فوتبال و کشتی و پارو زنی، یا برای بازآفرینی روش‌های قومی و نژادی ناکارآمد یا حتی از یادرفته سازماندهی شدند. همچنین، گروه‌های دیگری نیز گرد کارهای دینی از پاسداری آیین‌های آفرو بریزیلین^۵ مانند

1. Specular Relationship
2. Janice E. Perlman (1976b), 250–59.
3. Right To Have Rights
4. Afro-Reggae: گروه فرهنگی و یکی از سازمان‌های غیردولتی پیشگام و شناخته‌شده در جهان و وظیفه آن بازگرداندن امید و آرامش به فاولاها برای زندگی بهتر است. (مترجمان)
5. Afro-Brazilian

گندومبله^۱ و اومباند^۲ تا بازشناسی دوباره الهیات رهایی‌بخش کاتولیک و برپایی جنبش پروتستان‌های انجیلی سازمان‌دهی شدند. برخی از این‌ها از خانه‌ها آغاز می‌شد درحالی‌که برخی دیگر با احزاب سیاسی (مانند حزب کمونیست) و اتحادیه‌های کارگری یا هردوی آن‌ها پیوند داشتند. فدراسیون انجمن‌های سکنه ایالت ریو از دید سیاسی آن‌گونه یکپارچه شد که سرکرده آن، جو رزند^۳، در نخستین همه‌پرسی آزاد برای دولت محلی، نامزد شهرداری شد.

از دید اقتصادی، کشور از معجزه اقتصادی دهه ۶۰ به تورم فزاینده دهه ۷۰ و سپس به دهه ازدست‌رفته ۱۹۸۰ و پس‌از آن به دهه آرامش ۹۰ رسید. در سال ۱۹۹۳، وزیر دارایی، فرناندو هنریک کاردوسو، برنامه واقعی^۴ را رو کرد که ارزش ارز را در برابر دلار آمریکا ثابت نگه می‌داشت. این کار، تورم را مهار کرد و به‌طور زودگذر توان خرید فقرا را افزایش داد،^۵ ولی چالش رشد اقتصادی را چاره نکرد و در دهه ۹۰ رکود برجا ماند. پانزده سال پس‌از آن در کشور، بی‌ثباتی مالی، افزایش بیکاری و نابرابری ادامه یافت. شاید نظام سیاسی و جستار فقر در این دوره دگرگون شده باشد اما برزیل در جهان همچنان یکی از قطبی‌ترین کشورها از نظر اقتصادی باقی ماند. ده درصد طبقه سرآمد برزیل ۵۰ درصد درآمد ملی را به دست می‌آورد و بیست درصد از فقیرترین‌ها تنها ۲/۵ درصد از درآمد را دارند و ۳۴ درصد جمعیت زیر خطر فقر زندگی می‌کردند.^۶

دگرگونی اقتصاد جهانی از تولید به خدمات، از تولید وابسته به منابع، به تولید دانش‌مدار و از تجمع سرمایه وابسته به مکان، به انباشت سرمایه متحرک، به‌ویژه برای ریودوژانیرو و جمعیت بدون مهارت فاولاها،

۱. Candomble: آیینی که پرهیزگاران برزیلی در سالوادور، در هنگام راه‌اندازی نخستین پرستشگاه برپا کردند. (مترجمان)

۲. Umbanda: آیینی برزیلی که سنت‌های آفریقایی را با کاتولیک رومی و باورهای بومی آمریکا آمیخته است. (مترجمان)

3. Jo Resende

4. Real Plan

۵. بسیاری از کسانی که من با آن‌ها گفتگو کردم، گفتند که آن‌ها کالاهای خانگی گران‌بها خود مانند سرویس اتاق خواب یا مبلمان اتاق پذیرایی و در برخی موارد حتی اتومبیل را در دوره‌ای که درست پس از "برنامه واقعی" (Real Plane) بود، خریداری کرده بودند و اگر این وسایل را در آن زمان خریداری نکرده بودند، هرگز نمی‌توانستند آن‌ها را تهیه کنند.

6. United Nations Development Programme (2003); IPEA-Instituto de Pesquisa Economica Aplicada (1999)

بیامدهای منفی داشته است. صنعت زدایی، به‌ویژه کاهش صنایع فولاد و کشتی‌سازی ریو، منجر به از دست رفتن صدها هزار شغل شد.^۱ خصوصی شدن و کاهش اندازه بخش عمومی، کاهش هزینه‌های اجتماعی و دستمزدهای واقعی و یارانه‌ها برای کالاهای اساسی و نیز کاهش پشتیبانی از کارگران و قراردادهای مشاغل رسمی، همه چیز را بدتر کرد^۲ و اقتصاد ریو تا اندازه فراوانی بر اقتصاد غیررسمی (هر دو بخش غیرمجاز و غیرقانونی)^۳ و بخش خدمات نوین، ولی تا اندازه‌ای کوچک متکی شد.

سست شدن قرارداد اجتماعی^۴ حمایت بلندمدت از کارگران و ضمانت‌های اجتماعی را که می‌توانست به کاهش اثرات منفی بازسازی نهادی و اقتصادی کمک کند تضعیف کرد.^۵ درست در سال ۲۰۰۱، هنگامی که از مصاحبه‌شوندگان آغازین خود پرسیدم که کدام سیاستمدار بیشترین کمک را به مردمی چون شما کرده است؟ بیشترین پاسخ جتولیو وارگاس^۶ بود که دولت پوپولیست وی به دولت جدید^۷ (۴۵-۱۹۳) شناخته می‌شد و از وضعیت رفاه مردم مانند حقوق و مزایای کارگران و حقوق و دستمزد

1. L. C. Queiroz Ribeiro and E. Telles (2000), 80.

۲. هلن ایکن سفا (Helen Icken Safa) (۲۰۰۴)، ۶۰، این رویکرد را برای آمریکای لاتین شناسایی کرد؛ "تعدیل ساختاری، هزینه‌های دولتی را به شدت محدود کرد و در نتیجه موجب کاهش خدمات عمومی بخش دولتی و خصوصی‌سازی خدماتی شد که بسیاری از تهیدستان شهری به آن وابسته بودند. همچنین دستمزد و اشتغال‌زایی؛ مشارکت در گسترش مشاغل غیرقانونی در بخش غیررسمی برای دارندگان شغل آزاد و مقاطعه‌کاران در بخش رسمی را مسدود کرد." الیزابت لیدز (Elizabeth Leeds) (۱۹۹۶) نشان می‌دهد که چگونه این موضوع با افزایش بیکاری در ریو و در نتیجه گسترش کسب‌وکار مواد مخدر مرتبط است.

۳. من اقتصاد غیررسمی را به دو بخش فعالیت‌های غیرمجاز و فعالیت‌های غیرقانونی تقسیم می‌کنم. شیوه‌های غیرمجاز به‌طور قانونی ثبت نشده‌اند، مالیات پرداخت نمی‌کنند، دستمزد کارگران خود را نقدی و بدون مزایای پرداخت می‌کنند. بخش غیرقانونی اقتصاد غیررسمی شامل کسب‌وکارهای پرسودتر مانند فروش مواد مخدر و اسلحه، جرم‌های یقه آبی یا سفید، خرید و فروش عضو و بردگی قراردادی است.

۴. بر پایه گفته پیترام. وارد (۲۰۰۴)، ۲۰، کشورهای آمریکای لاتین از سال ۱۹۷۰ تا میل داشتند که از دولت‌های بیشتر موروثی و غیردموکراتیک به سمت دولت‌های دموکراتیک‌تر حرکت کنند که بر این پایه دولت‌ها کوچک‌تر شود و سیستم‌های رفاهی را به دولت‌های محلی و سازمان‌های غیردولتی واگذار کنند.

۵. سوئلی راموس شيفر (Sueli Ramos Schiffer) (۲۰۰۲)، ۲۲۶، بیان می‌کند که "در عمل، این به معنی از دست دادن برخی تضمین‌های اولیه است مانند خدمات بهداشتی، دستمزد اضافی ماهانه، داشتن تعطیلات، مزایای بازنشستگی و پاداش خاتمه خدمت که از سال ۱۹۴۰ به بعد برای مشاغل رسمی به‌عنوان پاداشی برای دستمزدهای پایین در نظر گرفته شد."

6. Getúlio Vargas

7. Estado Novo

بازنشستگان پشتیبانی کرد. در آغاز این پاسخ مرا شگفت‌زده کرد، چون من پیش‌بینی می‌کردم که از شهرداری که برنامه فاولا بایرو^۱ را آغاز کرد یا از یک اندام انجمن شهر بومی که کارهای سودمندی برای محله کرده بود یاد می‌کنند. پس از بررسی، بیشتر اندیشیدن در این باره بخردانه بودن این پاسخ را دریافتم، چون ۵۴ درصد نمونه پژوهش، با حقوق بازنشستگی دولتی که در دوره وارگاس نهادینه شده بود زندگی خود را می‌گذراندند و با این حقوق فرزندان و نوه‌های خود را پشتیبانی می‌کردند.

به هم ریختن و باز ساخت حاشیه‌نشینی

پس از نکوهیدن‌های دهه ۷۰ واژه حاشیه‌نشینی در گستره دانشگاهی و عمل‌گرایی کاربرد گسترده‌ای نداشت. پس از چاپ "افسانه حاشیه‌نشینی" و دیگر کارهای بارزش این دوره، پژوهشگران این گستره بر جداسازی نظریه‌های حاشیه‌نشینی از واقعیت متمرکز شدند.

با آغاز مردم‌سالاری میانه دهه ۸۰، مخالفت‌هایی به گوش می‌رسید و جستار فقر شهری به سوی مفاهیم کمتر مسموم^۲ محرومیت اجتماعی، نابرابری، بی‌عدالتی و جدایی‌گزینی مکانی و فضایی گرایش یافت. به نظر می‌رسید هر سویه از حاشیه‌نشینی، دوباره در چهره‌ای نوین و سودمندتر نمایان شده که گفتمان‌های آن تحلیلی‌تر شده‌اند. گفتمان "محرومیت اجتماعی" جایگزین حاشیه‌نشینی اجتماعی شد؛ گفتمان "دیگریت یا غیریت"^۳ جایگزین حاشیه‌نشینی فرهنگی و حاشیه‌نشینی اقتصادی به مفاهیم "محرومیت ظرفیت‌ه" و "آسیب‌پذیری" و "بازاندیشی در معیشت و دارایی" گرایش یافت. حاشیه‌نشینی سیاسی به گفتگو درباره "بی‌صدایی"^۴، "دعای شهروندی" و "حقوق" بدل شد. این مفاهیم که به دست پویندگان و روشنفکران دلسوز فقر شهری ساخته شد، به جای کاستی و ناتوانی فقرا، به علل زیربنایی دولت و اجتماع در فقر همیشگی و میان‌نسلی توجه

1. Favela-Bairro

۲. من از واژه Toxic (مسموم) استفاده می‌کنم که ولفگانگ ساکس (Wolfgang Sachs) در کتاب خود (۱۹۹۲) با نام The Development Dictionary از آن استفاده کرده است. عنوان اصلی آن کتاب "A Dictionary of Toxic Words" بود.

3. Otherness

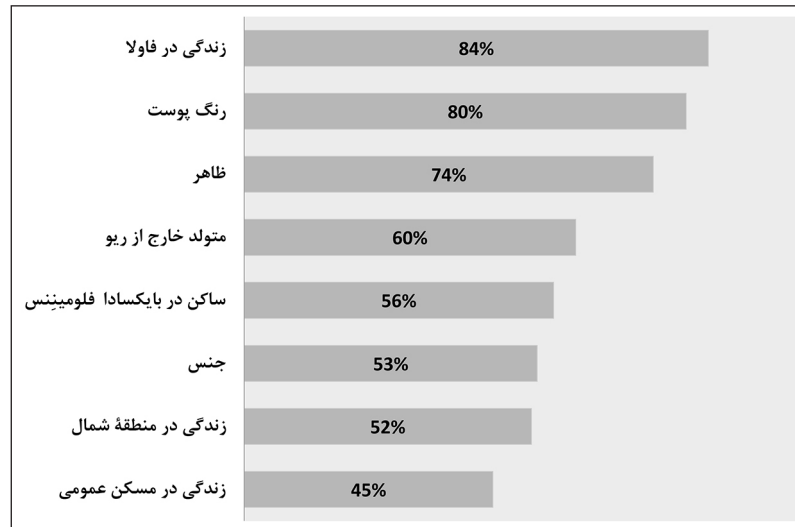
4. Lack of Voice

داشتند. آن‌ها همچنین نشان دادند که فقر چگونه می‌تواند منش و بزرگی آدمی را از میان ببرد. سویه‌های مادی، فرهنگی، تاریخی، اجتماعی- روان‌شناختی و سیاسی حاشیه‌ای شدن درهم‌تنیده‌اند و به گونه متقابل یکدیگر را نیرومند می‌کنند. جنبه‌هایی از انسانیت زدایی (یا بزهکار پنداری) فقرا و نادیده انگاری آن‌ها با انبوهه‌ای از مفاهیم و پنداره‌های خود به متون این حوزه راه‌یافته است. در سه فصل پسین، به ابعاد حاشیه‌نشینی در پیوند با خشونت و مواد مخدر (فصل ۷)؛ تنگناهای دموکراسی و شهروندی (فصل ۸) و تنگناهای پویایی سکونت و اجتماعی- اقتصادی (فصل ۹) می‌پردازیم. در این فصل نگاهی باریک‌بینانه به ننگ، محرومیت اجتماعی و نبود مجال برای نشان دادن شایستگی‌های خود و تأثیر آن در آفرینش فقر و باور به پست بودن فقرا خواهیم انداخت.

داغ ننگ و تبعیض

در کوشش برای ردیابی واژگان دگرگون‌شونده‌ای که برای تشخیص میان "ما" (شایسته درون‌گروهی) و "آن‌ها" (ناشایست برون‌گروهی) به کار می‌رفت، نه تنها با دقت به داستان‌های بی‌شماری درباره بی‌عدالتی بر پایه پیش‌داوری و تبعیض گوش کردم، بلکه به گفتگوی رسانه‌ها و گروه‌های دانشگاهی در این باره نیز توجه کردم. درحالی‌که نوشتارهای فراوانی درباره نژاد و جنسیت در برزیل منتشر است ولی هیچ نشانی را نیافتم که نژادپرستی یا جنسیت‌گرایی با دیگر شکل‌های محرومیت را بر پایه جای سکونت، جای محله (مرکز یا پیرامون) و منشأ فرد (زاده ریو یا مهاجر) تحلیل کرده باشد. این عوامل ترکیبی در پوشاک، گفتار و زبان بدن منعکس شده و نشانه‌های از طبقه اجتماعی را نمایان می‌کند که باعث ایجاد انگاره کلی از یک فرد می‌شود. این عناصر داوری افراد شهر رسمی درباره منش یک نفر را مشخص و تعیین می‌کنند و بر پایه آن تصمیم می‌گیرند که آیا فردی از فاولا شایستگی استخدام را دارد یا خیر. در بحث‌های غیررسمی از مردم این محله‌ها، چیزهای فراوانی درباره منشأ این تبعیض‌ها شنیدم که در پژوهش سال‌های ۲۰۰۱ و ۲۰۰۳، به آن‌ها پرداخته‌ام.

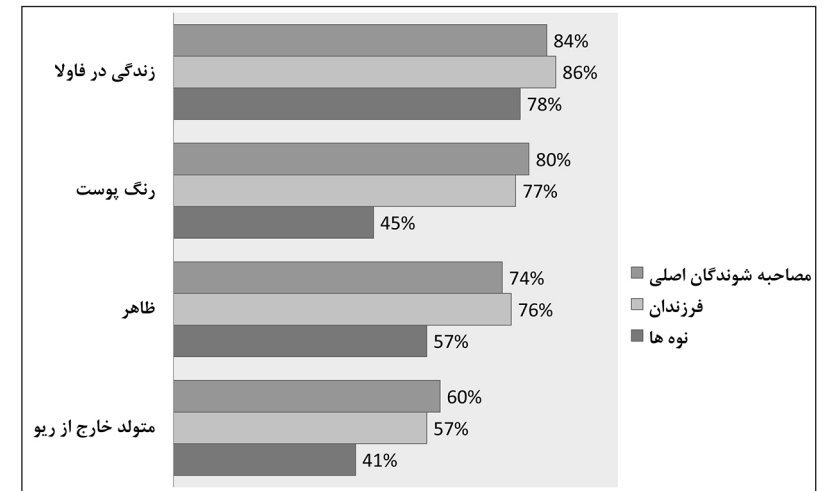
در پژوهش دنباله‌دار سال ۱۹۶۹ در گفتگو با مردم دو پرسش را طرح کرده بودم: آیا گمان می‌کنید که در برزیل تبعیض نژادی هست؟ و آیا شما یا فرزندان‌تان تبعیض نژادی را تجربه کرده‌اید؟ در سال ۲۰۰۱ و ۲۰۰۳، من یک پرسش تازه را افزودم: آیا تبعیض در دیگر موارد وجود دارد؟ و از هرکسی خواستم که همه عوامل را برشمرد و نمونه‌هایی بیاورد. نمودار ۱-۶، پاسخ مصاحبه‌شوندگان اصلی در سال ۲۰۰۱ را نشان می‌دهد. انگ مهمی که بیشتر یاد می‌شد، نژادپرستی نبود بلکه فاولایی بودن بود. سیاه‌پوست بودن، به‌عنوان دومین انگ یاد شد و پس از آن ظاهر شخص و پس از آن نیز زاده شدن در بیرون از ریو (به‌ویژه در شمال شرق) و زندگی در بایکسادا فلومیننس یاد شد. پس از آن، زن بودن و سپس زندگی در منطقه شمال و در یک مجتمع (مسکن عمومی) یاد شده بود.



نمودار ۱-۶. منشأ انگ از نظر مصاحبه‌شوندگان اصلی پژوهش، سال ۲۰۰۱.

از آنجایی‌که این موضوع با نظر بیشتر کسان درس خوانده هم‌خوانی نداشت، برایم جای پرسش بود که آیا این شکل‌های محرومیت تنها بازدارندگانی برای نسل گذشته بود که این‌گونه نبود. هنگامی‌که پاسخ‌های آن‌ها را با پاسخ‌های فرزندان و نوه‌های آن‌ها سنجیدم، دریافتم که پاسخ‌های نسل‌های جوان‌تر بسیار همانند به پاسخ‌های پدرمادر آن‌ها بود. پاسخ‌های فرزندان کم‌وبیش همانند بود ولی برای آن‌ها زندگی در یک

فاولا و داشتن یک قیافه آشکار دردناک‌تر بود (نمودار ۶-۲).



نمودار ۶-۲. منشأ تبعیض‌ها در سه نسل، ۲۰۰۱. زندگی در فاولا. بیشترین درصد را در میان هر سه گروه دارد.

نوه‌ها نیز از همان تبعیض‌ها رنج می‌برند ولی نه به اندازه آن دو گروه دیگر. این دوگانگی میان نسل‌ها برای عامل نژاد از همه آشکارتر بود و کمتر از نیمی از نوه‌ها به آن اشاره کردند؛ ولی برای آن‌ها، همانند بزرگ‌ترها، زندگی در یک فاولا، بدترین منشأ تبعیض بود (۷۸ درصد آن را یاد کردند) و عامل ظاهر و قیافه منشأ پسین تبعیض بود (نزدیک به ۶۰ درصد) که هر دو این موارد نسبت به نژاد، جنسیت یا مبدأ فرد درصد بیشتری را در بر گرفته بود (در نمودار ۶-۲ نشان داده شده‌اند). برای نزدیک به ۵۰ درصد از جوان‌ترین نسل که بهترین دانش آموختگی و بیشترین میزان بیکاری را دارند، زندگی کردن در یک فاولا و تفاوت با یک جوان بخش جنوب، مانع اصلی به دست آوردن کار بود.

برای من جای پرسش است که چرا نوه‌ها نابرابری کمتری را در برابر بزرگ‌ترهای خود احساس می‌کنند. هنگامی که درباره پاتریشیا (نوه زی کابو)، سابرینا (نوه نیلتون) و دیانا (نوه ژانیرا) و دیگران اندیشدم، دریافتم که شاید آموزش بالاتر و همسان شدن و سازگاری کم‌وبیش آن‌ها با شیوه سخن گفتن و پوشش جوانان منطقه جنوب است که عاملی شده است که

طردشدگی کمتری را احساس کنند.^۱

دیگر پرسش بخردانه درباره منشأ محرومیت این بود که آیا پاسخ‌های به‌دست‌آمده در پژوهش چند نسلی، با پژوهش بر روی نمونه تصادفی تازه، که دو سال پس از آن انجام شد، همخوانی دارد. من می‌خواستم پیش از اینکه با اطمینان درباره عوامل تبعیض سخن بگویم، دل‌آسوده شوم که اتفاقی الگوهای منتقل شده در خانواده‌ها را تعیین نکرده‌ام.

مشخص شد که نمونه تصادفی تازه (زنان و مردان ۱۶ تا ۶۵ ساله) در همان محله‌های پژوهش پیشین، حتی تبعیض بیشتری را در سنجش با گفتگو شونده‌گان آغازین احساس می‌کردند. چیدمان عوامل انگ و تبعیض به همان‌گونه ولی با میزان بیشتر بود، چنانکه ۹۲ درصد مصاحبه‌شونده‌گان، سکونت در فاولا و رنگ پوست و ۸۸ درصد، ظاهر و قیافه را به‌عنوان سنج‌های برای داوری منفی درباره خود یاد کردند. آن‌ها احساس می‌کردند که تبعیض در برابر مهاجران (هرکسی که در ریو زاده نشده بود) بدتر است، شاید چون بیشتر آن‌ها مهاجر بودند؛ ولی زندگی در بایکسادا کمتر به‌عنوان یک محدودکننده محسوب شود، چون با توسعه اقتصادی حمل‌ونقل عمومی بهبود یافته بود.

محرومیت اجتماعی^۲

از دید من کوشش متون دانشگاهی برای متمایز کردن پنداره حاشیه‌نشینی دهه ۶۰ از پنداره کنونی محرومیت اجتماعی به‌جای اینکه کمکی به شفاف‌سازی ریزگان معنی کند، بیشتر داوری شخصی و گیج‌کننده بوده است.^۳ جالب‌تر از

۱. نایلا کابر (Naila Kabeer) (۱۹۹۹)، محرومیت اجتماعی را این‌گونه تعریف می‌کند: "پدیده تحریم کردن مشارکت در زندگی اجتماعی به عنوان اثری از پویایی فعال تعامل اجتماعی نه به عنوان یک وضعیت وابستگی ناشی از برخی از روندهای ناشناس بینواسازی". او از این به عنوان یک مفهوم چند بعدی استفاده می‌کند که "عوامل ارتباط‌های قوی، وساطت، فرهنگ و هویت‌های اجتماعی در آن نقش دارد، محیطی است که افراد به منابع عمومی دسترسی ندارند و قادر به کمک کردن هستند ولی کمکی دریافت نمی‌کنند". این همان موضوعی است که پیش‌تر به عنوان ادغام نامتقارن آن را توصیف کردم. برای بحث‌های پیشین درباره محرومیت اجتماعی در برزیل به پائولو سینگر (۱۹۹۷) مراجعه کنید.

2. Social Exclusion

۳. برای مثال سوفی بیسی (Sophie Bessis) و روسکیلده سمپوزیوم (Roskilde Symposium) (۱۹۹۵) فکر می‌کنند که ناهمسازی این است که فقر به‌وسیله اقتصاددانان مورد مطالعه قرار گرفته است در حالی که محرومیت به‌وسیله جامعه‌شناسان بررسی شده است؛ اس. پوگام (S. Paugam) (۱۹۹۵)، ادعا می‌کند که

همه، تمایزی است که مارسیو پویشن^۱ میان "محرومیت قدیمی" در برزیل (۸۰-۱۹۶۰) و "محرومیت جدید" (۲۰۰۰-۱۹۸۰) قائل می‌شود.^۲ از دیدگاه او، محرومیت اجتماعی قدیمی که بیشتر بر پایه بی‌سوادی (یا سطوح سواد پایین) و درآمد پایین بود، به مهاجران روستایی مربوط بود و به ویژه متمرکز بر زنان و سیاه‌پوستان بود اما محرومیت اجتماعی جدید افرادی را در بر گرفته که در شهرزاده شده‌اند، مانند بیشتر کسانی که در پژوهش دوباره من بودند که سواد، خدمات شهری و کالاهای خانگی بیشتری دارند ولی اغلب بیکارند یا مشاغل کم‌درآمد دارند. محرومیت کارکرد جایگاه متزلزل آن‌ها در بازار کار است. گفتگو با مردم نشان داد که شغل و کار اولویت نخست زندگی آن‌هاست و سکونت در فاولا، بدون توجه به نژاد یا جنسیت یک سرچشمه محرومیت اجتماعی می‌شود. در ریو بدگمانی به مردان سفیدپوست زاده شهر و بیکار که ساکن فاولا یا مجتمع هستند بیشتر از زنان سیاه‌پوست شاغل شهری است. بدتر اینکه اگر مرد سفیدپوست جوان باشد بی‌درنگ بدگمانی پیوند با قاچاق مواد مخدر برایش هست. خلاصه اینکه مباحث قدیمی درباره اینکه چندوچونی حاشیه‌نشینی بیشتر بر پایه طبقه، نژاد، یا جنسیت است، توان ارائه بینش‌های جدید درباره اشکال امروزی محرومیت را ندارند.

محرومیت ظرفیت و توانایی

آمارتیا سن^۳، نبود یا کمبود درآمد را تنها نشان فقر نمی‌داند، بلکه فقر را نبود توان استفاده از قابلیت و ظرفیت‌های فرد در دستیابی به منافع خود می‌داند.^۴ سن، محرومیت از قابلیت و توانایی را ذاتاً برجسته و معنادار

محرومیت اجتماعی پارادایم‌هایی است که جامعه‌ی ما را قادر می‌سازد از اختلال عملکرد خود آگاه شود؛ پیتر تونسن (Peter Townsend) (۱۹۸۵) بیان می‌کند که محرومیت اجتماعی با نبود منابع اساسی و ناتوانی کامل در مشارکت در جامعه، رویکردهای فقر را تقویت می‌کند؛ و سیسل جکسون (Cecile Jackson) (۱۹۹۹) میان "محرومیت ساختاری و محرومیت فردی" وجه تمایز قائل است.

1. Marcio Pochmann
2. Marcio Pochmann et al. (2004)
3. Amartya Sen
4. Amartya Kumar Sen (1999), and Raj M. Desai and Wolfensohn Center for Development (2007); Mercedes Gonzalez de la Rocha (2001); Deepa Narayan-Parker and Patti L. Petesch (2002).

می‌داند، برخلاف درآمد کم، که می‌تواند یک وضعیت گذرا یا برآیند یک تصمیم آگاهانه برای بهینه کردن دیگر اهداف باشد. بسیاری از کسانی که با آن‌ها گفتگو کردم، برای انگیزه‌هایی چون تحصیلات، پرورش خانواده، اوقات فراغت، مذهب، تحقیر نشدن، آزادی در استقلال شغلی، یا آرامش فکری خود از درآمد صرف نظر کرده‌اند. درست است که درآمد کم به زندگی فقیرانه می‌انجامد ولی پنداره محرومیت، افزون بر آن شرایط دیگری را هم در نظر می‌گیرد. یک مورد برجسته این است که سکونت در جایی مانند فاولا یا مجتمع (مسکن عمومی) به جایگاه اجتماعی پایین منجر می‌شود و صرف نظر از دارایی‌ها، تحصیلات، کاردانی‌ها یا هوش هرکس، مایه انگ زنی به او می‌شود و به نوبه خود، به دست آوردن درآمد درخور را برای او دشوارتر از کسی می‌کند که در یک محله قانونی زندگی می‌کند. کسی که در یک بایرو یا محله قانونی زندگی می‌کند، در مقایسه با کسی که درآمد بیشتری هم دارد اما زندگی در فاولا را ترجیح می‌دهد شانس بیشتری برای استخدام و مورد احترام قرار گرفتن دارد. افراد و خانواده‌های بی‌شماری در فاولاها هستند (بیش از ۱۰ درصد در نمونه من) که درآمد بسنده برای رها کردن آنجا را دارند ولی ماندن را به رفتن ترجیح می‌دهند.

سن این نکته را به خوبی بحث می‌کند که فقر می‌تواند متفاوت از درآمد باشد. چالش‌ها، بیماری یا تصادف می‌تواند بازدارنده درآمد پایدار باشد و سرانجام پس‌اندازها و دارایی‌ها نیز تمام می‌شود. سن می‌گوید که پیوند میان درآمدهای پایین و قابلیت‌های پایین میان گروه‌ها، خانواده‌ها و مردم گوناگون ناهمسان است و بیشتر وابسته به ویژگی‌های فردی است. روایات و داستان‌های زندگی موفق‌ترین افراد از میان شرکت‌کنندگان پژوهش آغازین من و نتیجه‌گیری از آن‌ها در پایان فصل مربوط به تحرك و پویایی، به بیان این موضوع می‌پردازد.

گفتگوی خیابانی

روشن است که حاشیه‌نشینی با هر عنوانی که خوانده شود، باز هم نشان‌دهنده یک واقعیت محکوم است. آن را "محرومیت اجتماعی"، "محرومیت از قابلیت‌ها و توانایی‌ها" یا هر اصطلاح دیگری در گفتمان

دانشگاهی بنامند، جان کلام این است که بیش از یک سوم ساکنان ریو، کسانی به شمار نیامده^۱ هستند.

با وجود اینکه شاید اصطلاح "حاشیه‌نشینی" در محافل غیردولتی و دانشگاهی رد شده باشد اما کارایی خود را هرگز در میان مردم کوچه و بازار از دست نداده است. این اصطلاح دلالت ضمنی بر "فقرترین فقرا" و "قانون شکنان و بزه‌کاران" را دارد. آمیزه این معانی به خودی خود روشنگر پُرسمان‌های فراوانی در برزیل درباره انگاشته شدن فقر به‌عنوان بزه است. گزیده‌های زیر از گروه‌های متمرکز^۲ گروه دیبا نارایان^۳ در سال ۲۰۰۰ در فاولاها^۴ سائوپائولو به دست آمده که دو پنداره متمایز "ما" از "آنها"، حس برتر بودن ضمنی را تقویت می‌کند.^۴ مردم در این گروه‌های متمرکز همگی در فاولاها زندگی می‌کردند اما دیگران را حاشیه‌نشین می‌دانند. در یک جلسه، زنی حاشیه‌نشین را این‌گونه شرح داد:

"مردمی که در زیر پل‌ها یا در خیابان زندگی می‌کنند، آشغال می‌خورند، اجناس اوراق و مقوا جمع می‌کنند، گدایی می‌کنند، برای غذا و پوشاک چشم به دست دیگران دارند و هرگز بچه‌های خود را به مدرسه نمی‌فرستند. آن‌ها شاید از یک تکه مقوا به‌عنوان تشک و از قوطی‌های حلبی برای پخت‌وپز استفاده کنند و سرپناه آن‌ها چیزی بیش از یک کیسه پلاستیکی نیست، آن‌ها چیز بیشتری از زندگی نمی‌خواهند و پلیس بیشترین سوء استفاده را از آن‌ها می‌کند."

در اجتماعی دیگر، حاشیه‌نشینی به‌عنوان نداشتن هیچ رودربایستی اخلاقی، دزد بودن، آدمکش بودن، معتاد بودن و کوشش برای زندگی آسوده با آزدن دیگران، به تصویر کشیده شد. در گروه سوم، مردی که صدای او ضبط می‌شد می‌گفت:

"چند سال پیش، نیمی از شمار ساکنان این محله حاشیه‌نشین بودند، گرچه امروزه این شمار به صفر رسیده است (چون مردم با شرایط

1. Nonpersons
2. Focus Groups
3. Deepa Narayan
4. Marcus Melo (2002), 379

خود را بهبود بخشیده‌اند و یا از اینجا رفته‌اند). واقعیت ما نیز این‌گونه است به طوری که نباید بی‌کنش باشیم. همیشه باید برای زندگی بهتر کوشش کنیم. ما دست‌کم کلبه‌های کوچکی برای خوابیدن، تلویزیونی برای نگاه کردن و وعده‌های خوراکی روزانه خود را داریم. ما نه گدا هستیم نه حاشیه‌نشین."

با این وجود، واژه حاشیه‌نشینی که پیش‌تر برای راهزن بکار می‌رفت، اکنون برای گروه‌های جنایی و مجرمین سازمان‌یافته و قاچاقچیان مواد مخدر به کار می‌رود. پیش‌ازاین، از دید دیگران دلیل حاشیه‌ای دانستن ساکنان فاولاها فقر بود ولی اکنون قاچاق مواد دلیل آن است.

از آنجایی که بیشتر خشونت‌های وابسته به مواد در فاولاها یا نزدیک فاولاها روی می‌دهد، اعتماد به فاولاها از سوی محله‌های پیرامون آن‌ها از میان رفته است. این کاهش اعتماد در دوره گشایش پس از دیکتاتوری نیز ادامه یافت. متاسفانه آمیختگی واژه‌های "حاشیه" با "فقر" و "خطرناک" به‌سادگی بازسازی شد و تبعیض‌های پیشین را بیشتر کرد. از آنجایی که روزنامه‌ها، داستان‌های جنجالی درباره بسیاری از قربانیان بی‌گناه در کشمکش میان پلیس و گروه‌های تبهکار می‌نویسند، طبقه متوسط نیز از همسایه شدن با فاولاها ترس و هراس دارند. این ترس به نوبه خود در بازار کار، بازار زمین و خانه‌ها و بازار مصرف نیز بازتاب دارد.

در بازدیدهای پسین، شکل جدیدی از این اصطلاح را در فاولاها شنیدم؛ پیوسته به من هشدار می‌دادند که پیش از تاریکی آنجا را ترک کنم و از رفتن به بخش‌هایی دوری کنم، زیرا آنجا در کنترل حاشیه‌نشین‌ها است. با این برداشت همگانی جدید، حاشیه‌نشینی از یک وضعیت اجتماعی-جغرافیایی (در حاشیه بودن) به یک وضعیت جنایی و بزهکاری (اندام یک گروه مواد مخدر) و به یک نام مشترک برای گانگسترها تبدیل شده که خود را "حاشیه‌نشین" می‌خوانند.

شمار فراوانی از دوستانم در فاولاها و مجتمع‌ها، پس از سال‌ها زندگی در آنجا، به دنبال جای دیگری برای زندگی هستند، چون می‌ترسند که بچه‌هایشان با حاشیه‌نشین‌ها درگیر و یا جذب آن‌ها شوند. این اصطلاح هنگامی که در ترانه‌های رپ و فانک به کار می‌رود، بیشتر با خودستایی

بیکارجویانه‌ای همراه است: "ما حاشیه‌نشین نیستیم، ما در حاشیه نیستیم، اما ما به حاشیه رانده شده هستیم". این فراخوانی برای یک خیزش و شورش است.

حاشیه‌نشینی نو

در پایان دهه ۱۹۹۰، اصطلاح حاشیه‌نشینی در مراکز دانشگاهی و بحث‌های فقر مزمن در شهرهای کشورهای توسعه‌یافته دوباره پدیدار شد. اصطلاحاتی چون "طبقه فرودست جدید"^۱، "فقر جدید"^۲ و "حاشیه‌نشینی جدید"^۳ یا "حاشیه‌نشینی پیشرفته"^۴ برای بازشکافی چگونگی فقر مزمن در گتوهای سیاهان در ایالات متحده آمریکا و اسلام‌های مهاجرنشین اروپا به کار می‌رفت. پنداشت این است که حاشیه‌نشینی پیشرفته، نمود مرحله کنونی سرمایه‌داری جهانی است که در آن، بخش فراوانی از جمعیت شهری از دیگر جمعیت شهر سوا و جدا شده است، آن‌گونه که در جدایی‌گزینی گتوها رخ می‌دهد.

لویک واکانت^۵ این مفهوم را به رساترین شکل بازکرده و در نوشتاری در سال ۱۹۹۶، شکل‌بندی و چگونگی رنگ، طبقه اجتماعی و جایگاه را در گتوهای شیکاگو، حومه شهرهای فرانسه و شهرهای درونی انگلیس و آلمان روشن کرده است. او فرض حاشیه‌نشینی فراصنعتی را پیش کشیده که ویژگی آن تنگناهای تازه، بدنامی‌ها، تفکیک قلمرو، وابستگی به دولت رفاه و برخی نهادها در درون "قلمروهای زوال شهری"^۶ است.^۷

واکانت چهار اصل "پویایی‌شناسی ساختاری"^۸ را برشمرد که فقر شهری در جوامع پیشرفته صنعتی را بازآفرینی کرده‌اند: نابرابری اجتماعی، یک جمعیت مازاد مطلق، پاپس کشیدن و پسرقت دولت رفاه؛ و سرانجام تمرکز

1. New Underclass
2. New Poverty
3. New Marginality
4. Advanced marginality
5. Loïc Wacquant
6. Territories of Urban Relegation
7. Loïc J. D. Wacquant (1996)
8. Structural Dynamics

فضایی / انگ بدنامی. خاویرو^۱ پیش‌تر کوشش کرده بود که این‌ها را برای بوئنوس آیرس^۲ به کار ببرد و من کنجکاو بودم که این چهار اصل تا چه اندازه با شرایطی که من در ریودوژانیرو و برزیل دیدم همخوان است.

نابرابری اجتماعی

نخستین اصل پویایی‌شناسی ساختاری حاشیه‌نشینی نو که به دست واکانت پیش کشیده شد، این است که نابرابری اجتماعی در زمینه فراگیر رفاه اقتصادی ادامه داشته و ژرف‌تر شده است. این دگرگونی به دلیل ازمیان رفتن هم‌زمان مشاغل برای کارگران بدون مهارت و فزونی کار برای کارشناسان دانشگاه رفته است. برزیل یکی از کشورهای دارای اقتصاد قطبی شده در جهان است (با وجود بهبود گذشته) و ریودوژانیرو شهری به شدت قشربندی شده است؛ ولی با وجود اینکه احساس می‌شود که نابرابری‌ها ژرف‌تر شده است، داده‌ها نشان می‌دهد که در دهه‌های کنونی، سطوح و ترازها کمابیش ثابت مانده‌اند. اقتصاد ریو هنوز برای رسیدن به شکوفایی راه درازی در پیش دارد. رشد اقتصادی آن در سنجش با دیگر بیشتر مناطق کلان شهری برزیل کمتر است و شکوفایی سال‌های طلایی خود (پیش از ۱۹۶۰) را از دست داده است، زیرا پایتخت به برازیلیا جابجا شد، بخش بندری غیرصنعتی افست کرده و همچنین مرکز تجارت، فرهنگ و روشنفکری به سائوپائولو جابجا شد. بنابراین ریو با گزاره نخست حاشیه‌نشینی پیشرفته همخوانی ندارد.

جمعیت مازاد مطلق

منظور واکانت از جمعیت مازاد مطلق این است که بخش‌های قابل توجهی از نیروی کار، اضافی است و موردنیاز نیست و بسیاری از مردم بیکار، هرگز دوباره کار نمی‌یابند. افزون بر این، فقر گسترده در میان کسانی است که دارای کار هستند ولی دستمزد پایینی می‌گیرند و از کارگران موقت سوء استفاده می‌شود، مانند شرایطی که برای سابرینا در کار بازاریابی از راه

1. Javier Auyero
2. Buenos Aires

دور دیده شد. کارفرمایان کمتری خواهان پرداخت مزایا و بیمه کارگران هستند، چون مردم جویای کار فراوان اند. سطوح بیکاری برزیل در ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۳ به بالاترین تراز در تاریخ این کشور رسید و ریو در میان کلان شهرها، بیشترین بیکاری را داشت. بی‌گمان، اتحادیه‌های کارگری ناتوان شده بودند و به کارگماشتن رسمی دچار افول شده بود. تفاوت ریو می‌تواند این باشد که فزونی اقتصاد غیررسمی می‌تواند آنچه را که جمعیت مازاد برشمرده می‌شود پنهان کند. یک چهارم خانوارهای نمونه فاولای اصلی گفته‌اند که یک یا چند اندام خانواده بیکار هستند که به سن کار رسیده‌اند ولی بیشتر خانوارها یک یا چند نفر در سن کار دارند که در نیروی کار فعال هستند. جای شگفتی بود که درصد افراد دارای کار رسمی (با کارت اشتغال تضمین‌کننده همه مزایای کارگری)، از سال ۱۹۶۹ تا ۲۰۰۱ افزایش یافته و در هر نسل مورد بررسی نیز این میزان بالا رفته بود. دیگر انگیزه نادرست ثابت دانستن طبقه فرودست در شرایط دگرگونی موجود است. تنها در چند ماه، ورود و خروج به جمع نیروی کار و یا قراردادهای کار رسمی بسیار فراوان است. کسانی هستند که به انگیزه‌هایی غیرفعال می‌مانند ولی روی هم رفته، با وجود بازار کار ناتوان ریو، من بیکارها را به عنوان جمعیت مازادی نمی‌دانم که هرگز دیگر کار نخواهند یافت.

پسرفت دولت رفاه

پسرفت دولت رفاه در آمریکا و اروپای غربی را می‌توان با کاهش خدمات در برنامه‌های اجتماعی و گاهی تبدیل این برنامه‌ها به ابزارهای نظارت و کنترل بازشناخت. در بررسی اینکه این کاهش سرمایه‌گذاری و تمرکز غیرمنصفانه تا چه اندازه درباره ریو هم درست است، باید به یاد داشته باشیم که در برزیل هرگز دولت رفاه آن چنان گسترش نداشته است. شبکه ایمنی هرگز از آنچه در دوره وارگاس^۱ برپا شد فراتر نرفت. برزیل مانند دیگر کشورهای آمریکای لاتین، برای بازسازی و بهینه کردن هزینه‌های اجتماعی به عنوان بخشی از ریاضت اقتصادی^۲ و اجرای سیاست "تعدیل

1. Vargas Era

۲. Fiscal Austerity (ریاضت اقتصادی): در علم اقتصاد به برنامه‌ای گفته می‌شود که دولت‌ها برای کاهش هزینه‌ها و برای رفع کسری بودجه یا برای نشان دادن سامان مالی دولت به بستنکاران، به کاهش و یا از

ساختاری^۱ از سوی سازمان‌های وام‌دهنده زیر فشار بود. با این حال، با آغاز ریاست جمهوری فرناندو و هنریک کاردوسو، دولت فدرال یک رشته کمک‌هزینه‌ها را به خانواده‌های کم‌درآمد پرداخت می‌کرد، به شرطی که آن‌ها برای آموزش و بهداشت بچه‌های خود سرمایه‌گذاری کنند. در سال ۲۰۰۳ و در روزگار ریاست جمهوری لویزیناسیو لولا داسیلوا^۲ این "پرداخت نقد مشروط"^۳ در جیره خانواده‌های برزیلی همیشگی شد.^۴ در فصل ۱۱ بیشتر درباره خط‌مشی‌ها و سیاست‌ها کاوش خواهیم کرد. در اینجا همین اندازه بس است که بگوییم، این‌گونه از مالیات بر درآمد منفی یا "دستمزد شهروندی"^۵ که از سوی دولت محلی و برنامه‌های دولت انجام یافت، بیشتر به مفهوم گسترش دولت رفاه^۶ بود تا تعدیل و یا پس کشیدن آن.

همچنین یک حضور دولت رفاه قدیمی نیرومند در شکل پرداخت ماهانه بازنشستگی را می‌توان یافت. کم‌وبیش ۶۰ درصد مصاحبه‌شوندگان آغازین گفتند که دستمزد بازنشستگی آن‌ها سرچشمه بنیادی درآمدشان است و این اندازه برای سرپرست‌های خانوار، ۶۶ درصد بود. بازنشسته‌ها کمترین دستمزد ماهانه را دریافت می‌کنند (نزدیک ۹۰ دلار آمریکا).^۷ در بسیاری از موارد، خانواده‌های گسترده نیز که بچه‌های بیکار و نوه‌های کوچک دارند با این حقوق بازنشستگی زندگی می‌کنند.

میان برداشتن ارائه برخی خدمات و مزایای عمومی دست می‌زنند. (مترجمان)

1. Structural Adjustment

2. Luiz Inacio Lula da Silva

3. Conditional Cash Transfers (CCTs)

۴. برای اطلاعات بیشتر درباره CCTs، به والریا پرو (Valeria Pero) و دمیتتری سزمن (Dmitri Szman) (۲۰۰۵): فرانزویس بورگوینون (Francois Bourguignon)، فرانسیسکو اچ. جی. فیریرا (Francisco H. G.) و فیلیپ جی. لیت (Phillippe G. Leite) (۲۰۰۲) مراجعه کنید.

5. Citizen's Wage

۶. دولت رفاه (Welfare State): دولتی است که در آن تأمین و بهبود رفاه عمومی، وظیفه قانونی نهادهای قدرت است. در این نظام اقتصادی دولت به همه‌کسانی که به هر دلیل نتوانند هزینه‌های خود را تأمین کنند یاری‌رسانی می‌کند. این کار از راه پرداخت مستمری (حداقل درآمد) و یا کمک‌های نقدی دیگر انجام می‌شود. (مترجمان)

۷. نه حداقل دستمزد و نه نرخ ارز در درازای این پژوهش ثابت باقی نمانده است. از ماه فوریه ۲۰۰۹ حداقل دستمزد نزدیک به ۴۰۰ رئال در ماه بود و ارزش دلار حدود ۱٫۹ رئال بود. حداقل دستمزد در ریو حدود ۲۰۰ دلار در هر ماه است (www.blogloco.com/r-465-novo-salario-minimo-2009/).

تمرکز فضایی و انگ بدنامی

واکانت می‌گوید که تمرکز فضایی و انگ بدنامی، "از نگاه فیزیکی بر شکل‌گیری نواحی تمرکز رانده‌شدگان، گستره‌های تبعیض و بدنامی و کاهش حس دلبستگی اجتماعی" اشاره دارد.^۱ گرچه شاید فاولاها جایگاه تمرکز رانده‌شدگان نباشد ولی همان‌گونه که پیشتر در این فصل گفته شد، فاولاها زیستگاه‌هایی با انگ زنی چشمگیر هستند و اعتماد و یکپارچگی اجتماعی که سال‌ها پیش در آنجا دیده بودم، اکنون در حال از میان رفتن است.

من این جستارها را یکی یکی بحث می‌کنم. نخست در ریو، فقیر بودن دیگر به مفهوم قانون شکن و گردنکش بودن نیست و نیز زندگی کردن در یک فاولا به معنای قانون شکن بودن نیست. فاولاها از روی نژادی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی ناهمگون و ناهمگون هستند و ناهمسازی فراوانی میان آن‌ها می‌توان دید. به وارونه جدایی‌گزینی نژادی که ویژگی حاشیه‌نشینی پیشرفته است، فاولاها ریو همواره آمیختگی نژادی داشته‌اند. در پژوهش سال ۱۹۶۹ در فاوایی که به‌طور تصادفی نمونه‌برداری شد، ۲۱ درصد ساکنان سیاه‌پوست، ۳۰ درصد دورگه و ۴۹ درصد سفیدپوست بودند و در سال ۲۰۰۳، درصد‌های نمونه تصادفی در همان مکان‌ها مشابه بود. بی‌گمان این به این مفهوم نیست که آمیختگی نژادی در فاولاها همانند شهر است (چنانکه سیاهان در این محله‌ها بیشتر هستند) اما این محله‌ها به هیچ‌روی گتوهای نژادی به شمار نمی‌روند.

دوم اینکه، فاولاها در یک ناحیه از شهر متمرکز نیستند اما از دید جغرافیایی در میان محله‌های مرفه نشین قرار گرفته‌اند. اگر منظور در اینجا این باشد که مرز میان فاولاها و محله‌های رسمی به‌آسانی پیدا باشد، ریو به خوبی با این الگو همخوان است ولی اگر به مفهوم تمرکز فضایی فاولاها در یک بخش شهر باشد، ریو درست وارونه این است. همان‌گونه که روی نقشه در فصل دوم دیده شد، فاولاها ریو در پهنه شهری پراکنده‌اند، تا اینکه در بخش مشخصی از شهر متمرکز باشند. افزون بر این، همان‌گونه که

1. Loic J. D. Wacquant (1996)

پدرو آبرامو^۱ نشان داده است، برخی از آن‌ها چندان جایگاه خوبی دارند که نرخ‌های اجاره و فروش مسکن در آنجا بالاتر از بخش‌هایی از کوپاکابانا یا بوتافوگو^۲ است که دو منطقه پردرآمدتر و متوسط شهر هستند.^۳ شاید چشمگیرترین گواه ناهمسازی با گزاره حاشیه‌نشینی پیشرفته این است که ساکنان فاولاها (حتی سیاه‌پوست‌ها) به‌زور، ناچار به ماندن در محله‌های خود نشده‌اند. همان‌گونه که بیشتر در فصل نهم کاوش خواهیم کرد، تنها ۳۷ درصد شرکت‌کنندگان نمونه تصادفی پژوهش آغازین، همچنان در فاولاها زندگی می‌کردند، ۲۵ درصد در مجتمع‌ها و ۳۴ درصد در محله‌هایی زندگی می‌کردند که بیشتر در حومه شهر بودند.

نتیجه‌گیری

آنچه من در این چند دهه دیده‌ام، دگرگونی از "افسانه حاشیه‌نشینی" به "واقعیت حاشیه‌نشینی"^۴ است. در ۱۹۶۹ مهاجران به شهر امید فراوانی داشتند که برای فرزندانشان (اگرچه نه خودشان) فرصت‌های گسترده‌تر و گزینه‌های بیشتری فراهم کنند. این یکی از دلایلی است که انتظارات^۵ بنیادگرایی^۶ از ساکنان زورآبادها هرگز به انجام نرسید.^۷ مهاجران تازه‌وارد به ریو از نابرابری‌های میان خود و طبقات بالاتر پیرامونشان خشمگین نبودند، چون گروه مرجع آن‌ها توانگران ساکن ریو نبود، بلکه خود را با کسانی می‌سنجیدند که در روستاها مانده بودند. گرچه فرزندان و نوه‌های آن‌ها از راه گوناگون از زاده و بزرگ شدن در ریو سود برده‌اند ولی با چالش‌هایی روبرو هستند که نسل پیش آن‌ها نمی‌توانست پیش‌بینی کند، دست‌کم نسل گذشته آن‌ها با ترس همیشگی از مرگ زندگی نمی‌کرد.

من با سروده "سرباز فاولا" که سروده نماد هیپ‌هاپ ریودوژانیرو، ام وی

1. Pedro Abramo

2. Botafogo

3. Pedro Abramo (2001)

4. The Myth of Marginality” To “The Reality of Marginality

۵. منظور از انتظار، شورش تهیدستان است. (مترجمان)

6. Radicalism

7. Joan M. Nelson (1969)

بیل^۱ است^۲، این فصل را به پایان می‌رسانم. او اهل سیداد ددوس^۳ است، جایی که شماری از ساکنان کاتاکومبا پس از درهم کوبیدن سال ۱۹۷۰ به آنجا فرستاده شدند. ام وی بیل جدا از به کار بردن موسیقی برای محکوم کردن به حاشیه رانده شدن ساکنان فاولا، یک رهبر عمل‌گراست که یک انجمن نوجوانان محلی را سرپرستی می‌کند. او بنیان‌گذار انجمن مرکزی فاولاها (CUFA)^۴ است، این انجمن شبکه‌ای از سازمان‌های غیردولتی است که در پی آفرینش گزینه‌های دیگر به جای قاچاق مواد برای جوانان است. این سازمان‌ها در کنار هیپ‌هاپ، رقص بربیک^۵ و دیوان‌نویسی، به جوانان رایانه و مهارت‌های شغلی می‌آموزند و هویت اجتماعی و حس تعلق را ایجاد می‌کنند تا کوشش گروه‌های مواد مخدر را بی‌اثر کنند.^۶ این آهنگ، به زیبایی زمینه‌های برجسته حاشیه‌نشینی گفته شده در این فصل را بازتاب می‌دهد. نخست اینکه جایگاه حاشیه‌ای، ساخته جامعه است، نه کوتاهی فقرا. دوم اینکه فقرا میان قاچاق مواد (که اجتماع آن‌ها و خودشان را نابود می‌کند) و کوشش برای به دست آوردن یک کار درخور که یک کوشش بی‌اثر است، گیر افتاده‌اند. سوم، شمار کمی از کسانی هم که با کمترین دستمزد کاری به دست می‌آورند و با رنج بسیار کار می‌کنند، درآمد بایسته برای آسایش خانواده خود ندارند. چهارم اینکه، پلیس و سیاستمدارانی که گمان می‌رود از فقرا پشتیبانی می‌کنند، خودشان آغاز کننده تبهکاری و خشونت هستند؛ و سرانجام اینکه "سرباز فاولا" نادیده گرفته می‌شود و اگر بمیرد، مرگش در خبرهای روزانه، چیزی بیش از یک پیروزی کوچک در پیکار برای رها کردن شهر از "عناصر بد"^۷ نیست.

1. MV Bill

۲. ضبط شده در روی آلبوم Traficando Informacao (۱۹۹۹).

3. Cidade de Deus

4. Central Association of Favelas

۵. Break Dancing: سبکی محبوب از رقص خیابانی است که به عنوان بخشی از فرهنگ هیپ‌هاپ در میان جوانان آمریکایی-آفریقایی تبار (سیاه‌پوستان آمریکا) شهر نیویورک به وجود آمد و گسترش یافت. (مترجمان)

۶. ام وی بیل که نام اصلی او الکساندر بارتو (Alexandre Baretto) است و در میانه دهه سوم زندگی‌اش است. او در برزیل دو کتاب پر فروش با نام‌های Meninos do Trafico: Falcao (۲۰۰۶) و Cabeça de Porco (۲۰۰۵) دارد.

7. Bad Elements

بی‌عدالتی نظامی که گزینه‌های دیگری برای او و مردم همانند او فراهم نمی‌آورد، پرخاش می‌کند. این بیزاری در بسیاری از ترانه‌های رپ شنیده می‌شود که ابزاری برای رو کردن همه چیز و فراخوانی برای ستیز و پایداری است.^۱

زندگی فقرا همیشه کم‌ارزش بوده است ولی در پهنه قاچاق مواد و جنگ افزار، آن‌ها بیشتر خوار و بی‌ارزش شده‌اند. میزان مرگ و میر در فاولاها، به ویژه جوانان، در برابر بقیه شهر بسیار بیشتر است.^۲ این خشونت تازه، می‌تواند نمود فرجامین حاشیه‌ای شدن فقرا، یعنی واقعیت حاشیه‌نشینی باشد.

سرباز فاولا

دیرزمانی است که حس می‌کنم کمتر از یک مرد هستم
بیکار، با بچه‌ای گرسنه
انتقاد کردن از من آسان است
جامعه مرا ساخت و اکنون خواهان مرگ من است
در زندان مرا محکوم به مردن می‌کنند
در خبر تلویزیون نشانم می‌دهند

من یک گدا هستم و خودم را تحقیر کرده‌ام
به دنبال شغلی هستم "آقا، من یک بچه کوچک دارم"
لیست طولانی منتظران، من و سیصد نفر دیگر
پس از این انتظار "هیچ گشایشی نیست"
این داستان هر روز است و این می‌شود شورش
من به دام افتاده‌ام، چه کسی سرزنش می‌شود؟
هرگز کسانی که این جنگ را برپا کرده‌اند در این جنگ نمی‌میرند
من موادی را پخش می‌کنم که فاولا را ویران می‌کند
هستی خود را پول می‌کنیم
میان جرم و نیاز گیر کرده‌ام

1. Jane Souto de Oliveira & Maria Hortense Marcier (1998).

2. Luke Dowdney (2003)

کسانی که باید حمایت کنند
 به فاولا هجوم آورده‌اند، با جنگ افزاری در دست
 آنان که به دنبال رأی‌های ما می‌آیند نیز قاتل‌اند.
 زندگی در جرم، خودکشی تدریجی است
 بنگ، یک، دو، سه، دوستانم درون آنجا هستند
 من هم شریکم، پیامد آن را می‌دانم
 ترازوی منفی، کم شدن یک حاشیه‌ای
 جامعه می‌شمارد، یکی از لیست کمتر
 و افزونی بار غم

نمی‌دانم کدام بدتر است، دزدی
 یا کشتن خود برای کمترین دستمزد...

فصل هفتم

خشونت، ترس و زیان

برجسته‌ترین و ویرانگرترین دگرگونی برای فقرای ریو در سه دهه گذشته، رشد خشونت‌های مرگ‌آور بوده است. در سال ۱۹۶۹، ترس تهیدستان ساکن در فاولاها از ویران شدن خانه‌ها و محله‌ها بود اما امروزه از زندگی خود می‌ترسند. آن‌ها در هراس گیر افتادن در کشمکش گروه‌های مواد مخدر هستند، یا در یورش پلیس، به اشتباه آماج گلوله شوند، بیم دارند که فرزندان آن‌ها در راه مدرسه زنده به خانه باز نگردند، یا به بچه‌های آن‌ها در هنگام بازی کردن جلوی خانه تیراندازی شود.

فاولاها جای گیرایی برای گروه‌های مواد مخدر است چون کوچه‌های باریک و پرپیچ‌وخمی دارد، فضاهای گم در آن بسیارند و جوانان بیکار فراوانی دارد. این محله‌ها جای مناسبی برای پخش کردن بارهای مواد در بسته‌های کوچک‌تر و فروش به جوانان خوش‌گذران و پولدار ریو و یا جابجا کردن آن به اروپا از راه آفریقای شمالی یا به آمریکا از راه دریای کارائیب^۱ هستند.

خشونت به دنبال فقر می‌آید. تاجران مواد مخدر یا بزه‌کاران که همان قاچاقچیان هستند، از میانه دهه ۱۹۸۰ وارد فاولاها شدند و با شتاب در مجتمع‌ها و لوتیامنتوها گسترش یافتند. امروزه، قاچاقچیان و دلالان چالشی بزرگ برای محله‌های فقیرنشینی شده‌اند که تهیدستان به آنجا

1. Caribbean

پناه برده‌اند. دیدن کسانی که می‌خواستند خانواده‌های خود را از فاولاها بیرون ببرند و خانه‌ای در بایروهای ارزان‌تر در پیرامون شهر اجاره کنند یا بخرند آندوهناک بود، چون مجال و زمان کافی نداشتند چراکه شاید با رسیدن بار مواد خشونت آغاز می‌شد.

در مواردی، قاچاقچیان کاری می‌کردند که هیچ مقام دولتی تابه‌حال توان انجام آن را نداشته است و آن بیرون راندن مردم از فاولاها است. اگرچه بخش کم شماری از ساکنان فاولاها درگیر گروه‌های شبه‌نظامی و قاچاق مواد هستند ولی خرید و فروش مواد و درگیری پلیس به مرگ هزاران بی‌گناه در فاولاها، بایروها و مجتمع‌ها انجامیده است. خشونت، انگیزه‌ای شده است که آسیب‌پذیرترین مردم ریو از گذراندن زندگی روزانه خود بترسند، خشونت بخت یافتن کار را برای آن‌ها کاهش داده است، ارزش خانه‌های آن‌ها را پایین آورده است و باور و ایستادگی را که باعث همبستگی اجتماعی بود، سست کرده و سازمان‌های اجتماع محلی را محدود کرده است.



تصویر ۷-۱. بزهکاری برآمده از فقر و گام نهادن پلیس نظامی در فاولاها به ترس و نگرانی همیشگی ساکنان فاولا انجامیده است.

از سال ۱۹۹۹ که به برزیل برگشتم، تا سال ۲۰۰۹ که پژوهش دنباله‌دار خود را انجام دادم، یعنی هنگامی که این متن نوشته شد، بر شمار محله‌هایی که

یکی از سه گروه اصلی تبهکار قاچاق مواد، یعنی ارتش سرخ، ارتش سوم و گروه دوستان دوستان^۱ بر آن‌ها چیره بودند، افزون شده بود.

پلیس

پلیس، نماد دولت در فاولاها است. پلیس نمایان‌ترین حضور دولت در این محله‌ها است و به خاطر به‌کارگیری نیروی مرگ‌بار خود، همواره چالش‌ساز است و گونه‌ای خشونت فراقانونی را اعمال می‌کند. ساکنان محله، پلیس را بدتر از قاچاقچیان می‌دانند، چون پلیس‌ها با آمادگی برای کشتن هرکسی وارد فاولاها می‌شوند و کارشان که پایان یافت آنجا را رها می‌کنند. زنی از نوابرازیلیا می‌گفت که پلیس‌ها به یک دست فروش که در خانه آن زن پنهان شده بود، مظنون شدند، در را شکستند و به گونه وحشیانه‌ای وارد اتاق نشیمن و اتاق خواب شدند و به شوهرش که از حمام بیرون می‌آمد و در حال آماده شدن برای رفتن به سرکار بود شلیک کردند. آن‌ها به او گفته بودند که درون خانه بماند و کوشش نکند او را به بیمارستان برساند تا هنگامی که آن‌ها عملیات خود را تمام کنند.

امنیت در برزیل وظیفه دولت مرکزی است و شهرها یک نیروی پلیس منظم ندارند. در سال ۱۹۹۰، یک «گارد شهری»^۲ زیر نظارت دفتر شهردار برپا شد. این گارد یونیفرم پوش، غیرمسلح بود. آن‌ها گمارده نشده‌اند که نظم را پاسداری کنند یا بازرسی‌ها را انجام دهند. همه آن چیزی که توانایی و دستور انجام آن را دارند این است که جریمه ترافیکی را صادر کنند و در نزاع‌های جمعی پادرمیانی کنند، به‌راستی گستره کار آن‌ها بسیار محدود بود.

پلیس‌هایی که در فاولاها پدیدار می‌شوند، پلیس شهری (مدنی) و پلیس نظامی هستند. هردوی آن‌ها بخشی از امنیت همگانی هستند که زیر نظر فرماندار هستند و دولت فدرال به آن‌ها حقوق می‌دهد. کار پلیس مدنی بازجویی در دادگستری کیفری است. پلیس نظامی بخشی از دستگاه دفاع ملی برزیل است. آن‌ها کاملاً مسلح هستند و مظنونین را دستگیر می‌کنند

1. Amigos dos Amigos
2. Municipal Guard

و آن‌ها را برای بازرسی و به‌گرددش انداختن پرونده به پلیس مدنی می‌سپارند. به نوعی، پلیس نظامی، همانند گارد ملی ایالات متحده است. آن‌ها برای فرماندارهای ایالتی کار می‌کنند ولی از دولت فدرال حقوق می‌گیرند. ورودی محله‌های ثروتمند در ریو، دارای ایستگاه‌های پلیس نظامی در اندازه‌های یک کیوسک است که مأموران برای پاسبانی نظم در آنجا حضور دارند. پلیس‌های مدنی و نظامی، هردو، یگان‌های ویژه‌ای دارند، گردان عملیات ویژه پلیس (BOPE)^۱ در پلیس نظامی و نیروهای هماهنگ (CORE)^۲ گروه عملیات ویژه در پلیس مدنی است.

در ۱۸۰۸، هنگامی که دادگاه سلطنتی پرتغال به برزیل جابجا شد، پادشاه جواو ششم^۳ از گارد کاخ سلطنتی خود در لیسبون^۴ الگوبرداری کرد. وقتی که حکومت سلطنتی به پرتغال برگشت، شهر ریودوژانیرو تبدیل به حوزه فدرال شد و از سال ۱۸۸۹ تا ۱۹۶۰، پلیس فدرال از ریو پاسداری می‌کرد. با جابجایی پایتخت ملی به برازیلیا در سال ۱۹۶۰، ریو، جایگاه حوزه فدرال خود را از دست داد.

نقش پلیس هرگز به‌روشنی در ریو روشن نشده است. چون پلیس از گارد کاخ سلطنتی الگوبرداری شده بود، حس اقتدار و توانایی بی‌چون و چپرا را پاس داشته است که بیشتر الگویی همخوان با پادشاهی مطلق است تا با مردم‌سالاری. در ۲۰ سال خودکامگی (۸۵ - ۱۹۶۴)، تمایز میان نقش‌های ارتش و پلیس همچنان ناروشن بود. طبقه‌بندی سخت‌گیرانه و دل‌بستگی و وابستگی سخت به نظم که هسته آموزش نظامی است، بخشی از فرهنگ پلیس شد. این درهم‌آمیختگی شکل‌گیری پلیسی منحصربه‌فرد در ریو و نیز در همه برزیل را به همراه داشته است. حقوق اندک پلیس که ۴۰۰ رئال در ماه (۲۰۰ دلار آمریکا) است خود زمینه‌ای برای اختلاس، فساد و مکافات شده است. پلیس نظامی بیشترین تندخویی را در فاولاها انجام داده اما هر دو نیروی ویژه یادشده برای درگیری‌های خشونت‌آمیز آموزش‌های ویژه‌ای دیده‌اند و بدرفتاری آن‌ها شناخته شده است.

1. Batalhao de Operacoes Policias Especiais (BOPE)

2. Corenadoria de Recursos (CORE)

3. King Joao VI

4. Lisbon

فرمانداران ایالت ریو به درخواست پشتیبانی از نیروهای فدرال گرایش ندارند، چون این نیروها بیشتر زیر فرماندهی احزاب مخالف هستند و فرماندارها بیشتر رؤیای رئیس‌جمهور شدن در سر دارند و نمی‌خواهند ناتوان جلوه کنند. در شرایط حساس و ویژه، مانند شرایط مجموعه آلمائو در جولای ۲۰۰۷، فرماندار ایالت ریو با بی‌میلی از پلیس فدرال درخواست نیرو کرد که هشت گردان به خیابان‌های اصلی سرآزیر شدند؛ اما این کار نه به پایان خشونت انجامید و نه به قربانیان کمک کرد.

فرماندار کنونی ایالت ریو، سرجیو کابرال^۱، بر پایه پویش ضد خشونت و ضد فساد خود انتخاب شد. در پایان دسامبر ۲۰۰۷، پیش از جشن ژانویه و آغاز به کار فرماندار، سرکردگان مواد مخدر در واکنش به برگزیده شدن او عملیات گسترده‌ای را در سرتاسر شهر راه انداختند. آن‌ها برای چند روز شهر را تعطیل کردند ولی کابرال، جایگاه خود را به‌عنوان فرماندار حفظ کرد و کوشش کرد که آشفتگی را سروسامان دهد. او در دسامبر ۲۰۰۸، در پاک‌سازی سانتامارتا، یکی از قدیمی‌ترین و سازمان‌یافته‌ترین فاولاها، بخش جنوبی، سربلند بود؛ این فاولا کارنامه پرخشوتی داشت و سال‌ها بود که یک محله سازمان‌یافته خودسر شمرده می‌شد. اگر می‌توانستند سانتامارتا را همچنان از فعالیت گروه‌های مسلح و مواد مخدر کنار نگه‌دارند کامیابی بزرگی برای دولت و مردم بود.

دامنه و سبک خشونت جدید

اگر بزرگ‌ترین دگرگونی در فاولاها ریو را از سال ۱۹۷۰ تا ۲۰۰۰، گام نهادن و چیرگی گروه‌های مواد مخدر بدانیم، بزرگ‌ترین دگرگونی از سال ۲۰۰۵ نیز سربرافراشتن شبه‌نظامیان تفنگدار بود. این نظامیان که خودگمارده، خصوصی و یا پلیس بازنشسته هستند، نظم و قانون را به دست گرفته‌اند، به طوری که گاهی با قاچاقچیان پیکار می‌کنند و گاهی با گروه‌های مواد همدست می‌شوند. میان سال‌های ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۹، من شاهد افزایش شمار فاولاهایی بودم که به کنترل شبه‌نظامیان درمی‌آمدند و اکنون گفته می‌شود که شمار آن‌ها به بیش از صد فاولا

1. Sergio Cabral



تصویر ۷-۲. بازرسی با بالگرد. این نگرش را نیرومند می‌کند که ساکنان فاو لا متهم به بزهکاری هستند. زنانی که لباس‌های شسته شده خود را در بیرون آویزان می‌کنند ناگهان با یک یورش مسلحانه روبرو می‌شوند که درست لوله تفنگ به سوی آن‌ها نشانه گرفته شده است.

کوششی برای به دست آوردن احترام است؛ هنگامی که به پلیس‌ها احترام گذاشته نشود، ترس و هراس برپا می‌کنند. در گفتگوی گروهی مادران، زنان می‌گفتند که مردان پلیس سیاه پوست از همه گستاخ‌ترو و خشن تر هستند، آن‌ها در کافه محله نوشیدنی و ساندویچ می‌خورند و بدون پرداخت صورت حساب بیرون می‌روند؛ آن‌ها از توان خود سوءاستفاده می‌کنند و تفنگ‌هایشان را برای هراساندن مردم به کار می‌گیرند. زنان انگیزه این رفتارهای آن‌ها را این‌گونه بازگو می‌کردند: "جامعه کمتر از سفیدپوست‌ها به سیاهان احترام گذاشته و بسیاری از آن‌ها در خانواده‌های خشن بزرگ شده‌اند."

پرسمان نژاد در برزیل و فاو لا‌های ریو، خود می‌تواند جستار نوشتار دیگری باشد. اگرچه جمعیت فاو لا‌هایی که من بررسی کردم، نزدیک به یک سوم سفیدپوست، یک سوم دورگه و یک سوم سیاه پوست بود، اما درصد بیشتری از کل جمعیت سیاه پوستان ریو در سنجش با سفیدپوست‌ها در فاو لا‌ها زندگی می‌کنند. همان‌گونه که ادگار پیترز می‌گوید: "چندوچونی پیچیده رانده شدگان اجتماعی و برکنار ماندن اقتصادی جوانان سیاه پوست، تا

رسیده است. این شبه نظامیان مدعی راندن گروه‌های مواد مخدر و پاسبانی از جامعه هستند. آرامشی که آنان برای ساکنان فراهم می‌کنند هزینه هنگفتی دارد.

شبه نظامیان برای کارهای ساده زندگی روزانه، مانند آمدوشد از فاو لا‌ها، جابجایی با تاکسی یا موتور از دروازه فاو لا‌ها به خانه‌هایشان و بردن کپسول‌های گاز آشپزی، هزینه‌های سنگینی را از ساکنان می‌ستانند. این‌ها مالیاتی است که فقرا به سختی می‌پردازند ولی هیچ چاره‌ای ندارند.

همان‌گونه که ژانیرا برایم بازگو کرد: "شبه نظامیان هر چیزی را بازرسی می‌کنند؛ آن‌ها حکومت نظامی را تحمیل می‌کنند؛ ناچارت می‌کنند که برای رفت‌وآمد در جای زندگی خود پول بدهی؛ و اگر آنچه را که می‌گویند انجام ندهی به سویت تیراندازی می‌کنند، آن هم نه برای زخمی کردن بلکه برای کشتن. این روش آن‌هاست."

بار دیگر، برای ساکنان فاو لا‌ها یک ترس جایگزین ترس دیگر شده است. نخست ترس از قاچاقچیان مواد جایگزین ترس از بیرون راندن شد، اکنون ترس از شبه نظامیان جایگزین ترس از قاچاق مواد شده است. تهیدستان ریو، آزادی خود را به گونه ستمگرانه‌ای از دست داده‌اند، چون میان پلیس، قاچاقچیان و شبه نظامیان گیر افتاده‌اند.

جمعه ۱۳ ژوئن ۲۰۰۸، نیویورک تایمز نوشتاری را در یک صفحه با این سرنویس نوشت: "در اصلاح‌های ریو، شبه نظامیان مسلح خود را جایگزین باندهای تبهکار مواد مخدر کرده‌اند."^۱ در این نوشته برآورد شده که نزدیک به صد گروه شبه نظامی، فاو لا‌ها را بجای قاچاقچیان به دست گرفته‌اند.

نژاد و قدرت

شگفت‌آور نیست که پلیس‌ها در ریو تندخو و فاسد باشند. آن‌ها دستمزد کمی می‌گیرند و می‌ترسند. بسیاری از آن‌ها در فاو لا‌ها بزرگ شده‌اند و همچنان همان جا زندگی می‌کنند. برای بسیاری پیوستن به نیروی پلیس

1. Edgar Pieterse

1. Alexei Barrionuevo (2008), A6, Monte Reel (2007), A1.

زمانی که نهادهای عدالت‌گستر کشور، فلسفه دربرگیرندگی فراگیری^۱ را در پیش بگیرند به آینده روشنی ختم نمی‌شود.^۲

در برزیل، پرسمان دسته‌بندی نژادی، خود گمراه‌کننده است. پس از نسل‌ها آمیختگی نژادها، دگرگونی و آمیختن رنگ پوست، نوع مو و مشخصات چهره افزایش یافته است و همان‌گونه که کانراد کاتیک^۳ چندین دهه پیش نشان داد، هیچ اتفاق نظری برای استفاده از یک اصطلاح نژادی برای آمیختگی این ویژگی‌ها نیست.^۴ دموکراسی نژادی افسانه‌ای برزیل در پس ناهمسانی‌های طبقاتی پنهان است، دیرزمانی است که این آشکار شده است ولی پنداره غرور سیاه‌پوستی^۵، که از آمریکا وارد شده است، آن چنان بر برداشت همگانی از رنگ پوست تأثیر داشته است که بسیاری از مصاحبه‌شوندگان آغازین ما که در سال ۱۹۶۹ خود را از سفیدپوستان شناسانده بودند، در سال ۲۰۰۱ خود را به‌عنوان قهوه‌ای یا دورگه معرفی می‌کردند؛ بسیاری از مردمی که به ما گفته بودند دورگه هستند، اکنون خود را سیاه‌پوست می‌خواندند.

این کاملاً برعکس الگوی سنتی "سفیدی"^۶ است که نژاد یک فرد را با توجه به ثروت، سواد یا تخصص او تعیین می‌کند. مثلاً یک دکتر سیاه‌پوست به‌عنوان دورگه یاد می‌شود، درحالی‌که یک دورگه با مدرک دکتری ممکن است تیره روشن یا سفید نامیده شود. من در زمان نخستین دیدار خود به یاد دارم که هنگامی‌که زنی باردار بود (شهری یا روستایی)، خانواده و دوستان همیشه می‌گفتند، امیدواریم بچه روشن پوست به دنیا بیاید. در

۱. فلسفه فراگیر، (Philosophy Of Inclusion) روشی برای اندیشیدن و عمل کردن است به طوری‌که به همه افراد اجازه پذیرفته شدن، امنیت و باارزش بودن می‌دهد. (مترجمان)

2. Edgar Pieterse (2007), 13.

3. Conrad Kottak

۴. کانراد کاتیک (Conrad Kottak) که اکنون استاد برجسته و یک نویسنده است، در اوایل دهه ۱۹۶۰ در آرامبپ (Arembepe) و آبرانتر (Abrantes) بود. هر دوی ما در دوران کارشناسی در دوره تابستانی دانشگاه کلمبیا، کورنل، هاوارد، الینویس، درس انسان‌شناسی داشتیم. پژوهش او نمایش دادن عکس‌های چهره برزیلی‌ها و پرسش از مردم برای شناسایی اصطلاح‌های نژادی آن‌ها بود. او نزدیک به چهل اصطلاح متفاوت به‌کاربرده شده و موافقت اندکی را درباره به‌کارگیری آن‌ها جلب کرد.

۵. Black Pride (غرور سیاه‌پوستی): یک جنبش در پاسخ به فرهنگ غالب سفید و گونه‌ای ایدئولوژیست که سیاه‌پوستان را تشویق به تجلیل از فرهنگ سیاه‌پوستی و میراث آفریقایی خود می‌کند. (مترجمان)

6. Whitening

برزیل که تقریباً هرکسی مقداری رگه سیاه‌پوستی دارد، نمی‌توان تعاریف نژادی مشابه ایالات‌متحده آمریکا را به کار برد. آن‌ها برای تعریف نژاد ضرورتاً رنگ پوست را به کار نمی‌گیرند. بنابراین یک خانواده می‌تواند فرزندان از گروه‌های نژادی متفاوت داشته باشد.

من در گفتگو با زوجی که از ساکنان پیشین کاتاکومبا بودند و اکنون در یک مجموعه به نام کروزادا سائو سباستیائو^۱ زندگی می‌کنند، از آن‌ها پرسیدم که آیا در برزیل تبعیض نژادی هست و آیا در سی سال گذشته این مسئله بهتر شده است یا بدتر؟ آن زوج، ۹ بچه داشتند که برخی از آن‌ها در آن گوشه و کنار بر روی نیمکتی نشسته بودند یا تلویزیون نگاه می‌کردند. نخست پدر خانواده پاسخ داد که در برزیل هیچ تبعیض نژادی نیست. من درگیر نوشتن پاسخ او بودم که همسرش سخنش را برید و گفت: "چند تا از بچه‌های ما کار دارند؟" مرد شمرد و گفت: "پنج تا". زنش گفت، بله پنج تا و ادامه داد: "ناهمسانی میان آن‌هایی که کار دارند با بیکارها چیست؟" مرد سرگشته شد و زن به‌سوی من برگشت و گفت: "در این دموکراسی نژادی، همه بچه‌های روشن پوست ما به کار گمارده شده‌اند و بچه‌های تیره بیکار مانده‌اند."

برخی آمارهای تکان‌دهنده

بررسی سازمان ملل بر روی خشونت در ۶۰ کشور، بالاترین نرخ آدم‌کشی در جهان را به برزیل داده است. ۹۰ درصد کشتارها در برزیل با جنگ‌افزارهای گرم روی می‌دهد. این گزارش تأکید دارد که "بیشتر خشونت‌های مرگبار در شهرها متمرکز است و به‌طور کلی این میزان در فاولاها و دیگر جاهای کم‌درآمد بالاتر از جاهای دیگر است."^۲

با افسوس، "شهر شگفت‌انگیز"^۳ ریودوژانیرو یکی از خشونت‌آمیزترین شهرهای جهان است. میزان کشتار در ریو در سنجش با دیگر شهرهای برزیل نیز بالاتر است. در سال ۲۰۰۶، میزان آدم‌کشی ریو ۳۷/۷ در هر

1. Cruzada Sao Sebastião

2. Reported by Larry Rohter (2004), A3.

۳. Marvelous City: شهر ریودوژانیرو مشهور به شهر شگفت‌انگیز است. (مترجمان)

شش تا هفت نفر کشته شوند.^۱

سال‌ها پیش، هنگامی که برای یک کنفرانس درباره "بخش غیررسمی" به کارتاگنا^۱ در کلمبیا رفته بودم، کنار شهرداران شهر که یک پزشک متخصص بیماری‌های واگیر (اپیدمی شناسی) بود، نشسته بودم. هنگامی که از او پرسیدم که بدترین بیماری واگیر در این شهر چیست، او گفت "خشونت". چند دم به درازا کشید تا بفهمم مفهوم پاسخش چیست ولی هرگز آن را فراموش نمی‌کنم. "اپیدمی خشونت" درست چیزی است که در ریو شاهدش بودم و مانند هر بیماری واگیر دیگر، این یکی نیز به همه جمعیت به گونه برابر آسیب نمی‌زند. جوانان قربانیان همیشگی هستند.

جوانان به‌عنوان قربانیان خشونت

در یک بررسی به‌وسیله لیانا لایت^۲ در سال ۲۰۰۸، برزیل از نظر مرگ خشونت‌آمیز جوانان ۱۴ تا ۲۴ ساله، در میان ۸۲ کشور بررسی شده، مقام چهارم را داشت. در سال ۲۰۰۵، این میزان ۷۹/۶ در هر صد هزار نفر بود. از سال ۲۰۰۳ با یک‌رشته سیاست‌های متمرکز بر جوانان میزان مرگ‌ومیری که به خشونت نسبت داده می‌شود کاهش یافته است؛ از جمله این کارها گردآوری جنگ افزار بود که به کسانی که اسلحه را تحویل می‌دادند، پول و بخشودگی همگانی داده می‌شد. با این حال، میزان مرگ‌ومیر برآمده از خشونت، هنوز بالاترین شمار را در جهان دارد و آمارها به خوبی این را نشان می‌دهد. گمان اینکه در برزیل یک جوان ۱۵ تا ۲۴ ساله قربانی قتل شود، ۱۷۰ درصد بیشتر از دیگر رده‌های سنی است.^۳

نرخ کشتار جوانان در ریو بالاتر از نرخ کل برزیل است. در میان ۸۶ شهری که لایت بررسی کرده، ریو بالاترین شمار قتل جوانان را داراست. تنها در سال ۲۰۰۶، در ریو ۸۷۹ جوان کشته شده‌اند که این میزان ۸۳/۶ مرگ خشونت‌آمیز جوانان در هر صد هزار ساکن است. این گزارش، شمار بالای کشته شدن جوانان ریو را برآمده از محرومیت بالای اجتماعی می‌داند.

1. Cartagena

2. Liana Leite

۳. لیانا لایت (Liana Leite) (۲۰۰۸): دمتریو وبر (Demetrio Weber) (۲۰۰۸). مقایسه میزان خشونت در آمریکای لاتین و اروپا را نشان می‌دهد که احتمال کشته شدن یک جوان آمریکای لاتین ۳۰ برابر بیشتر از اروپا است. نرخ مرگ‌ومیر در میان جوانان در آمریکای لاتین در هر صد هزار نفر، ۴۳٫۴ است و این نرخ برای اروپا ۷٫۹ است.

صد هزار نفر بود (۲۲۷۳ نفر)، در حالی که ساووپائولو با ۲۳/۷ در هر صد هزار نفر در رده دوم است. میزان خشونت در سال ۲۰۰۴، بیش از بازی‌های پان آمریکن^۱ نیز بسیار ناخوشایند بود، به طوری که دولت پیشنهاد داد یک دیوار بلند گرداگرد همه فاولاها کشیده شود، که به راستی یک دژ محصور بود که از شهر پاسبانی می‌کرد. تنها در یک روز (۲۶ ژوئن ۲۰۰۴)، در نوابرازلیا ۲۲ تن کشته و ۱۱ تن زخمی شدند و همچنین ۱۱ تن در فاولاهای مجموعه آلمائو به قتل رسیدند. در این هنگام ارتشی ۱۳۵۰ نفره با چندین زره‌پوش و بالگرد برای دستگیری رهبران گروه‌های تبهکار و اندام‌های آن‌ها بسیج شد.^۲

سنجش کشتار در سال ۲۰۰۲ بدتر بود و بر پایه یک گزارش، شمار قتل در این سال ۶۲/۸ مورد در هر صد هزار نفر بوده است. در ریو و ساووپائولو، میزان کشتار میان سال‌های ۲۰۰۲ تا ۲۰۰۶ پایین آمد ولی برای درک این میزان مرگ‌ومیر کافی است تصور کنید که کشته شدن ۵۰ هزار نفر (بیشتر از جمعیت بسیاری از شهرهای برزیل) میان سال‌های ۱۹۷۸ تا ۲۰۰۰ در ریو تا چه اندازه می‌تواند هراس‌انگیز باشد.^۳

آمارهای کمابیش همسانی برای شهر، ناحیه کلان‌شهری و ایالت ریو هست. تا سال ۲۰۰۷، نرخ قتل ناحیه کلان‌شهری نزدیک به ۸۰ قربانی در هفته بود که بیشتر با قتل، تجاوز یا تیرهای به خطا رفته، کشته شده بودند. در همان سال، نرخ قتل در ایالت ریو، ۳۹ در هر صد هزار نفر بود که چهار برابر میزان آن در ناحیه کلان‌شهری ساووپائولو بود که دومین ناحیه خشونت‌آمیز کشور است.

فاولاها و دیگر محله‌های فقیرنشین، جلودار جنگ‌های قاچاق مواد در برزیل بوده‌اند. اگر قربانیان از ایپانما، لیبلون، لاگوا یا گائوا در بخش جنوبی باشند، مرگ آن‌ها سروصدا به پا می‌کند و پاسخ تند و بی‌چون و چرایی را در پی خواهد داشت. زندگی تنگدستان ارزش کمتری دارد. همان‌گونه که پیش‌تر گفتم، همکارم از کاسیاس، ژوزه کلادیو، به من گفت "در بایکسادا، تنها زمانی خبر قتل ارزش چاپ شدن دارد که هم‌زمان

1. Pan American Games

2. V. Hugo (2007).

3. "Rio de Janeiro," s.v. Nationmaster.com, accessed November 30, 2008.

تحلیل‌گران از سنجش نابرابری درآمد در یک واکاوی آماری چند متغیره استفاده کردند و دریافتند که در ۶۳/۵ درصد قتل‌های جوانان در شهرها سطوح محرومیت اجتماعی مؤثر است؛ ولی احتمال قتل همه جوانانی که در ریو زندگی می‌کنند به یک اندازه نیست. پژوهش‌های انجام‌شده آزمایشگاه واکاوی خشونت^۱ در دانشگاه دولتی ریودوژانیرو نشان می‌دهد که با ثابت نگه‌داشتن سطوح محرومیت اجتماعی، برخی جوانان در ریسک بیشتری در سنجش با دیگر جوانان هستند. آن‌ها دریافتند که در میزان قتل جوانان ناهمگونی‌های قابل توجهی هست که بستگی به عواملی مانند سن، نژاد، جنسیت و فقر دارد و اینکه آیا در فاولا یا در شهر رسمی زندگی می‌کنند.^۲

در جدول ۱-۷ میزان مرگ‌ومیر به فراخور سن و جنسیت هم سنجی شده که نشان می‌دهد شمار مرگ مردان بسیار بیشتر از زنان است و دامنه‌های سنی مرگ‌ومیر نشان‌دهنده ناهمگونی‌های گسترده‌ای است، به طوری که بیشترین شمار مرگ با ۳۰۳ در هر صد هزار تن، در میان جوانان ۲۰ تا ۲۴ ساله است.

در حالی که ساکنان فاولا این آمار و ارقام را در دست ندارد ولی به خوبی از آسیب‌پذیری پسران خود آگاه هستند. زی کابو به من گفت که یکی از پرافتخارترین چیزهای زندگی‌اش این بوده که هیچ‌یک از فرزندانش وارد کار مواد مخدر نشده‌اند. آداوو^۳، یکی دیگر از پدران که در نوابرازیلیا با وی گفتگو کردم (در فصل ۹ آمده است)، می‌گوید که نمی‌تواند پسر ۲۰ ساله‌اش را اداره کند، زیرا اگر نتواند اوقات او را پر کند بیم پیوستن او به گروه‌های مواد مخدر هست.

روند به کار گرفتن بچه‌های کم سن و سال در قاچاق مواد مخدر رو به فزونی است. آن‌ها همچون خبرچین و یا جابجا کننده مواد به کار گماشته می‌شوند، چون قانون از به زندان رفتن بچه‌های خرد جلوگیری می‌کند. همان‌گونه که دوستم نیلتون، از گواپور، می‌گوید: "در زمینه حقوق بچه‌ها، ما این اصل را فراموش کرده‌ایم که قاچاقچیان، بچه‌های زیر ۱۵ سال را به

1. Laboratory For Analysis of Violence

2. Ignacio Cano (2004).

3. Adão

کار می‌گیرند، چون آن‌ها در پناه بوده و در دادگاه کیفری محکوم نمی‌شوند." آن‌ها امید به زندگی کوتاهی دارند.

جدول ۱-۷. میزان قتل در هر صد هزار نفر به تفکیک جنس و سن در شهر ریودوژانیرو

مجموع	جنس		رده سنی
	زن	مرد	
۱,۷۹	۱,۰۶	۱,۹۸	۹-۰ سال
۹,۸۰	۶,۲۹	۱۳,۲۶	۱۴-۱۰ سال
۱۲۲,۵۷	۱۴,۳۳	۲۳۲,۵۸	۱۹-۱۵ سال
۱۵۵,۰۸	۱۱,۶۳	۳۰۳,۴۹	۲۴-۲۰ سال
۱۲۰,۶۴	۱۲,۵۵	۲۳۵,۶۳	۲۹-۲۵ سال
۶۶,۷۲	۹,۶۹	۱۳۰,۷۲	۳۹-۳۰ سال
۳۹,۳۷	۶,۶۲	۷۸,۶۵	۴۹-۴۰ سال
۲۴,۵۱	۵,۳۶	۴۸,۴۰	۵۹-۵۰ سال
۱۵,۵۲	۶,۹۰	۲۸,۹۷	۶۰ سال به بالا
۵۵,۱۸	۷,۸۰	۱۰۸,۷۹	کل

منبع: Cano et al. "O Impacto da Violencia," UERJ (2004).

مؤلفه‌های نگرانی از خشونت - آمیخته‌ای خوب

هنگامی که من این کار پژوهشی را در سال ۱۹۶۸ آغاز کردم، در هیچ‌یک از محله‌هایی که برگزیدم خشونت نبود. در آن هنگام مردم ترسی از وارد شدن و ماندن در فاولاها نداشتند. من باور دارم این ترس بیشتر به دیگریت پیوند داشته و برآمده از توهم حمله توده‌های حاشیه‌ای به ارگ نخبگان بود.

با این حال آن هنگام نیز خشونت در شهر بیشتر از بخش‌های روستایی بود. من به یاد دارم که در پاسخ مردم به آنچه که در زندگی در ریو دوست داشتند یا دوست نداشتند، ۱۶ درصد گفته بودند که از خشونت متنفرند؛ اما در مطالعه تازه نسبت پاسخ‌دهندگان به تنفر از خشونت به ۸۶ درصد رسید. من می‌توانستم پیش‌بینی کنم که نوابرازیلیا و کاسیاس در سی سال آینده خطرناک‌ترین مکان‌ها در شهر شوند.

سازکارهای سازگاری^۱ زندگی در وضعیت محاصره، برخی دگرگونی‌های مکان فیزیکی خطر را در پی داشته است. کمی زمان بُرد تا این را درک

1. Coping Mechanisms

۱) قلمروهای برچسب ننگ خورده درون شهر که بی‌بهره از نگاهبانی و پشتیبانی دولت هستند؛ ۲) میزان نابرابری بالا در جهان؛ ۳) وجود کالایی غیرقانونی و گران‌قیمت با کمی‌گیری تبدیل فقر به ثروت؛ ۴) گروه‌ها و شبکه‌های مواد مخدر که به‌خوبی سازمان‌دهی شده و به‌هم‌پیوسته هستند؛ ۵) دسترسی آسان به جنگ‌افزارهای پیشرفته؛ ۶) نیروی پلیس غیر پاسخگو، ناکافی و با دستمزد اندک؛ ۷) دولت ناتوان و بی‌تفاوت به نقش قانون؛ ۸) شبه‌نظامیان خودسر و تفنگدار که اگر اراده کنند می‌کشند؛ ۹) جمعیت بیش از سه میلیون نفری بی‌قدرت که در فقر به سر می‌برند و ۱۰) امپراتوری رسانه‌ای جنجالی که با آفرینش ترس، فروش و تبلیغ بیشتر، ظلم و وحشیگری پلیس را توجیه می‌کند.

مؤلفه یکم: قلمروهای برچسب ننگ خورده‌ای که از پشتیبانی دولت بی‌بهره هستند

فاولاها از آغاز بریک زمین بی‌مالک برپا شده‌اند. آن‌ها از پشتیبانی دولت در پاسداری زندگی و رفع بیم و یا نگهداری امنیت شخصی شهروندان بی‌بهره هستند. نزدیک صدسال به درازا کشید تا فاولاها روی نقشه‌های شهر بیابند که در این دوران شمار ساکنان این محله‌ها به یک‌سوم کل جمعیت شهر رسید.

آزار و گزند پلیس و بدرفتاری ساکنان فاولاها، به زمان‌های دور باز می‌گردد. من درباره قانون ولگردی^۱ از دوستم هلیو گراند^۲ شنیدم که می‌گفت، این قانون تصویب شده تا از پرسه زنی مردم فاولاها جلوگیری کند. او شبی را در کاتا کومبا به یاد می‌آورد که در سال ۱۹۴۷، زمانی که ۱۹ ساله بود، هنگامی که از یک مهمانی به سوی خانه بازمی‌گشت، دستگیر شده بود. پلیس، با این پندار که هر جوان سیاه‌پوستِ فاولایی که ساعت ۳ بامداد بیرون باشد، انگیزه بدی دارد، او را دستگیر کرد و به بازداشتگاه برد و تا فردا آن روز در زندان محلی نگه داشت. روز بعد، هنگامی که رئیس پلیس دریافت که هلیو بازیکن فوتبال و هم‌تیمی پسرش در نزدیکی لاگوا است او را آزاد کرد.

کنم، ولی دریافتم که در همه گفت‌وگوها و نشست‌ها، کمابیش همه مردم جایی را که در آن خانه داشتند، امن‌تر و آرام‌تر از جاهای دیگر می‌پنداشتند و دیگر جاها را خشن و هراس‌انگیز می‌دانستند. برای نمونه، ساکنان مجتمع کویتونگو به‌ندرت جرئت داشتند به گواپور بروند و برعکس، هریک می‌پنداشتند که محله دیگر بسیار بیمناک است و ساکنان هر دو از گذشتن از فاولای پیکویری^۱ که میان این دو بخش و نزدیک به آن‌ها بود، پرهیز می‌کردند. البته بخش‌های ویژه‌ای از نوابرازیلیا، نزدیک به پراسا دوترکو، بالای خانه زی‌کابو، موردی جدا بود که در آن خشونت آن اندازه بالا گرفته بود که همه می‌گفتند، زندگی در آن مانند دوزخ است. در دوره‌ای که من درگیر پژوهش میدانی خود بودم، از چيستی ترسناک وضعیت ریو در سنجش با شهرهای دیگر در آمریکای لاتین یا جهان به‌طور کامل آگاه نبودم. من تلفات مرگ برآمده از جنگ‌های قاچاق مواد و تاخت‌وتاز پلیس را در روزنامه‌ها و تلویزیون می‌دیدم ولی نمی‌دانستم که ریو بالاترین میزان قتل را نسبت به شهرهای دیگر جهان دارد، یا اینکه شمار قتل پسران نوجوان به دست پلیس، چندین برابر بیشتر از دیگر شهرهای هم‌اندازه است.

چگونه می‌توان این وضعیت را شرح داد؟ چگونه همه چیز آن اندازه خشن شده بود، درحالی‌که به نظر می‌رسید ساکنان ریو مهربان، بخشنده و باگذشت‌تر از مردمان بیست کلان‌شهر دیگری بودند که در آنجاها کار کرده بودند؟ در دست‌وپنجه نرم کردن با این پرسش به این دستاورد رسیدم که پاسخ در یک آمیخته خوب^۲ از ده مؤلفه‌ای است که در بیست سال گذشته این خشونت را به بالاترین نرخ رسانده است؛ مانند خورش فیجوادی برزیلی، که به دست برده‌ها از آمیختن قطعات دور انداخته گوشت و برنج و لوبیای سیاه درست می‌شد، این آمیختگی کامل خشونت هرگز نمی‌توانست برنامه‌ریزی شده باشد، بلکه آمیخته‌ای از پسماندها و دورریزها است.

ده مؤلفه بنیادین را برای این فیجوادا به این شرح برمی‌شمارم:

1. Vagrancy Laws
2. Hélio Grande

1. Piqueri
2. Mistura Fina

پس از کودتای ۱۹۶۴ که یک دیکتاتوری نظامی برپا شد، پلیس فاولاها را به عنوان گستره دشمن و پناهگاه کمونیست‌ها و بزهکاران می‌پنداشت. در این دوران دادخواست‌های نادیده گرفته شده فراوانی از ستم و وحشی‌گری پلیس وجود داشت، در این دوران، شهردار و فرماندار ریو، هردو، نه انتخاب، بلکه به شکل انتصابی گماشته می‌شدند و هیچ راه دیگری هم نبود.

لئونل بریزولا^۱ در سال ۱۹۸۲، هنگامی که حکومت نظامی هنوز قدرت داشت، به عنوان فرماندار ایالتی برگزیده شد ولی گشایش سیاسی^۲ آغاز شده بود. در سال ۱۹۸۵، او از پانهادن پلیس به فاولاها جلوگیری کرد. روشن نبود که آیا او می‌خواست ساکنان فاولاها را در برابر وحشی‌گری پلیس که در دیکتاتوری ادامه یافته بود، حمایت کند یا می‌خواست به بزهکاران رسیدگی کند تا آن‌ها نیز در برابر جلوگیری از پانهادن پلیس به محله، از او پشتیبانی کنند. در هر صورت، تصمیم او فاولاها را از پشتیبانی دولتی بی‌بهره کرد. نبود پلیس در فاولاها، آنجا را مکان‌های گیرایی برای کارهای ممنوع و غیرمجاز قاچاقچیان کرد. نبود پلیس برای برپایی امنیت در فاولاها در سال ۱۹۸۵ روشن بود که هم‌زمان با اوج قاچاق مواد بود. در پنج سال، قاچاق مواد به اندازه‌ای سازمان‌دهی و با سازوبرگ شده بود که توانست اداره بسیاری از فاولاها را در دست بگیرد و چیرگی دولت در این مناطق را به چالش بکشد. سطح خشونت و پول فراوانی که در قاچاق مواد بود، پلیس را ناگزیر کرد تا درون فاولاها شود. آن‌گونه که من می‌دانم تا سال ۱۹۹۰، پلیس نظامی به شیوه گروهی درون فاولاها می‌شد، با این‌همه نه برای پاسداری از ساکنان، بلکه برای کشتن سردسته‌های محلی مواد مخدر و گرفتن مواد و جنگ‌افزار به آنجا یورش می‌برد. میان سال‌های ۱۹۸۵ تا ۱۹۹۰، فاولاها اندک‌اندک به آماج آتش‌بازی و تاخت‌وتازهای هماهنگ پلیس تبدیل شدند.

توپوگرافی فاولاها، آنجا را جای ایده‌آلی برای پنهان شدن کرده بود. محیط طبیعی آنجا تپه‌ای و شیب‌دار است و دارای گذرگاه‌های تنگی است که به بالاترین بخش‌های این سکونتگاه می‌رسد که درختان و صخره‌های کافی برای پنهان شدن دارد. محیط مصنوعی (انسان‌ساخت) آن، از هر اینچ

1. Leonel Brizola
2. political opening

زمین در آنجا بهره‌برداری کرده است، به طوری که خانه‌ها بر روی پایه‌های چوبی در پشت، بالا، کنار و یا زیر خانه‌های دیگر ساخته شده‌اند. به آسانی می‌توان در این پیچ‌درپیچ‌ها گم شد و این دومین عاملی است که فاولاها را جای ایده‌آلی برای پنهان شدن می‌کند. امتیاز نهایی از دیدگاه راهبردی این است که بیشتر فاولاها بر روی دامنه تپه‌ها هستند، از این رو می‌توان از بالای تپه هرکسی را که از پایین می‌آید، دید. بنابراین آن‌ها به سادگی می‌توانند از خود پاسبانی کنند.

همان‌گونه که زی‌کابو گفت "مهم نیست که چه دیدی درباره گستره شهری مردم فرودست داشته باشید، آن‌ها بیرون از کنترل دولت هستند."

مؤلفه دوم: نابرابری بالا، فقر و نبود فرصت‌های شغلی

میزان نابرابری در ریو مانند سرتاسر برزیل، از بالاترین اندازه‌ها در جهان است. سال‌ها پیش، برنامه توسعه سازمان ملل، یک شاخص کیفیت زندگی به نام شاخص توسعه انسانی (HDI) پیشنهاد کرد که از سنجه‌های آموزش، امید به زندگی، تندرستی و درآمد سرانه ساخته شده بود. این شاخص را می‌توان برای هم‌سنجی کشورها، شهرها و محله‌ها به کار برد که در مجموع به مکان از صفر تا یک نمره می‌دهد. مجموعه آلمانو در نوابرزیلیا، امتیاز کمتری در برابر گابون^۱ و بسیار کمتر از کاپه ورده^۲ به دست آورد، در همان هنگام محله‌های بخش جنوب مانند گاونا و لاگوارا، شاخص‌های زندگی همانند با کشورهای اسکانندیناوی دارند ولی این در حالی است که ساکنان نوابرزیلیا و گاونا در قاره‌های جداگانه‌ای نیستند و در یک شهر در فاصله یک‌ساعته با اتوبوس از هم هستند و قیمت‌های همسانی برای خوراک، برق، حمل‌ونقل همگانی و دیگر نیازها می‌پردازند. این مایه سخت‌تر شدن حس محرومیت نسبی برای جوانان فاولا شده

1. Gabon

2. Cape Verde

۳. شاخص توسعه انسانی (HDI) برای مجموعه آلمانو (Alemao)، ۰/۵۸۷، برای گابون (Gabon) ۰/۶۳۷ و برای کاپه ورده (Cape Verde) ۰/۷۲۲ است. این شاخص در برخی از کشورهای اروپایی به عنوان مثال نروژ (۰/۹۲۷)، بلژیک (۰/۹۲۳) و سوئد (۰/۹۲۳) تقریباً دو برابر فاولاها ریو است. شاخص توسعه انسانی برزیل در کل (۰/۷۹۲) جایگاه ۶۹ را در میان ۱۷۷ ملیت جهان داد. به وی. هوگو (V. Hugo) (۲۰۰۷) و "ریودوژانیرو"، Nationmaster.com مراجعه کنید.

است. آرزوهای آن‌ها با استانداردهای مصرفی نمایش داده شده از تلویزیون شکل می‌گیرد و حس محرومیت آن‌ها هر بار که درون بخش ثروتمند نشین جنوب می‌شوند، تقویت می‌شود.

هنگامی که برای گفتگو به فاولاها می‌رفتم، جوانی را دیدم که چندین گوشی همراه، پیجر و دستگاه هشدار به کمر بندش بسته بود و شماری هم در جیب هایش بود و یک دستگاه پخش آهنگ نیز در دستش بود. از او پرسیدم چرا این همه چیز را همراه دارد؛ او مرا برانداز کرد، لبخندی زد و گفت: "هیچ کدام از آن‌ها کار نمی‌کنند. من آن‌ها را در آشغال‌ها پیدا می‌کنم و دوست دارم به خودم آویزان کنم." او با ابزارهای اضافی احساس ارج و اعتبار را به خود آویخته بود و با دستانش مرا تایید کرد و وقتی دید که من معمولی هستم، گفت "به امید دیدار". این کارگیری خاص خودش را دارد، تا جایی که جوانانی هستند که بر سر یک جفت کفش مارک دار کشته می‌شوند.

اعضای گروه‌های تبهکار می‌گویند که دستاورد ورود به قاچاق مواد این است که به راحتی می‌توان پول خرج کرد. آن‌ها یک شبه، ثروتمند نمی‌شوند اما شاید در یک هفته برابر چند ماه یک شغل کم دستمزد درآمد داشته باشند و بنابراین نگران هزینه‌های حمل و نقل و خرید خوراک نیستند. نقش آن‌ها به عنوان مدل، تهیه مواردی پرستیژ دار چون موتورسیکلت، زنجیر و انگشتر طلا، لباس‌ها و کفش‌های مارک و انواع هدایا برای زنان محله است.

جز خرید و فروش مواد مخدر، هیچ‌گونه گزینه آسانی با این میزان از درآمد نیست اما تاوان گزافی دارد. همان‌گونه که یک مرد جوان در گوآپور به شرط گمنام ماندن به من گفت "قاچاق پول خوبی دارد ولی به سی سالگی نمی‌رسی. ما دل‌باخته کفش‌ها و پوشاک‌های وارداتی و مارک دار هستیم، هزارگانه‌های همه پولی را که به دست می‌آوریم هزینه پوشاک و شهرت می‌کنیم. گاهی نیز از خانواده‌های خود پشتیبانی می‌کنیم... این به راستی گریز از فقر است. هیچ وقت شگفت زده نشده‌اید که چرا یک قاچاقچی سالخورده نمی‌بینید؟"

۱. برای اطلاعات بیشتر در این باره به نوشته آلبا زالوار (Alba Zaluar)، کلارا لوسیا انیم (Clara Lucia Inem) و گیلبرتو آکسلراد (Gilberta Acselrad) (۱۹۹۳)؛ الیزابت لیدز (Elizabeth Leeds) (۱۹۹۶)؛ دانیل کتز (Daniel Katz) (۲۰۰۸) مراجعه کنید.

در گفتگویی درباره مواد مخدر، ام وی بیل، ستاره رپ و فعال مسائل جوانان گفته است:

"گفتن این سخن دل مرا می‌شکند ولی امروزه، بزه و تبهکاری، یک گزینه برجسته و برتر برای کسانی شده است که بدون هیچ آینده‌ای به جهان آمده‌اند. نمی‌خواهم خودنمایی کنم و وارونه آن را بگویم، زیرا واقعیت همین است... برایم دشوار است که به کسی بگویم از قاچاق مواد بیرون بیاید چون راهکار بهتری ندارم که به او پیشنهاد کنم؛ کمک‌های خیریه کارساز نیست، چون تلویزیون چیزهای خوبی را نشان می‌دهد که هر کسی دنبال آن است."^۱

در سال ۲۰۰۴، هنگامی که با همسرم در حال بازدید از فاولای روسینها بودیم، همسرم به یک رهبر محلی که همراه ما بود گفت که پسرهایی را دیدیم که از پشت بام خانه‌های پیرامون بادبادک هوا می‌کنند، انگار که "آرزوها و رؤیاهای خود را هوا می‌کردند." این یک ستایش شاعرانه بود که همسرم بی‌درنگ از نادرستی آن آگاه شد. آن رهبر محلی به او گفت: "این‌گونه نیست. آن‌ها با این کار به خریداران علامت می‌دهند که یک بار مواد مخدر وارد فاولا شده است."^۲

مؤلفه سوم: کالای گران قیمت غیرقانونی: کوکائین

در میانه‌های دهه ۱۹۸۰، هم‌زمان با پایان دیکتاتوری و آغاز جهانی شدن، ریودوژانیرو، پایگاه پخش اصلی کوکائین و ماری جوانا به اروپا (از راه شمال آفریقا) و ایالات متحده (از راه میامی و نیویورک) در آمریکای جنوبی شد. از همان دهه ۱۹۶۰ که من در آنجا زندگی می‌کردم، ماری جوانا در برزیل خرید و فروش می‌شد ولی با تغییر راه خرید و فروش کوکائین از راه ریو در میانه دهه ۸۰ بود که آمیختگی جهش دار پول نقد و تبهکاری، تباه زندگی در فاولاها را آغاز کرد.^۲

برزیل آب‌وهوای فراخوری برای کشت کوکائین و مواد خام برای درست کردن کوکائین ندارد. کوکائین در بلندی‌ها و آب‌وهوای خنک به خوبی

1. MV Bill, interview, Leros, June 2005, www.leros.co.uk.

2. Elizabeth Leeds (1996), 52-56; Luke Dowdney (2003), 25; and Moises Naim (2005).

مؤلفه چهارم: گروه‌های مواد مخدر سازمان یافته و ستیز برای اداره قلمرو

در سال ۱۹۶۹ هنگامی که من برای نخستین بار در فاولاهای ریو زندگی می‌کردم، نخستین گروه سازمان یافته مواد در برزیل، در زندانی در ایلها گراند^۱، در ایالت ریو بریا شد. رژیم نظامی این اشتباه را کرد که زندانیان سیاسی را با تبهکاران معمولی که بیشتر فقیر و اهل فاولاهای بودند، در کنار هم نگه داشت. دانشجویان و روشنفکران چپ‌گرا، درباره بی‌عدالتی و بهره‌کشی به دیگران آموزش می‌دادند و در همان هنگام تبهکاران به چپ‌گراها شیوه‌های تبهکاری را آموزش می‌دادند.

دولت با درک اشتباه خود، با جدا کردن ساکنان زندان از ایلها گراند و فرستادن آن‌ها به زندان‌های گوناگون، گوشه و کنار کشور، شرایط را بدتر کرد، چون آن‌ها توانستند دامنه کار خود را گسترش دهند. هنگامی که حکومت خودکامه پایان یافت و بسیاری از زندان آزاد شدند، آن‌ها یک گروهی به نام پیاده‌نظام سرخ^۲ برپا کردند که در آینده ارتش سرخ نام گرفت و نخستین گروه تبهکاری نیرومند ریو به شمار می‌آمد. سرمایه نخستین دادوستد مواد را مهره‌های اصلی قمارخانه‌های غیرقانونی برآورده کردند.^۳ این هم‌زمان با جنگ آمریکا بر سر مواد مخدر بود که به بسته شدن مرزهای کلمبیا انجامید و قاچاق سودآور کوکائین را به برزیل، به ویژه بندر ریورهنمود کرد.

بیشتر فاولاهای بوکاها^۴ یا جاهایی برای فروش ماری جوانای تولید محلی داشتند که نقاط آغاز برای دادوستدگران کوکائین شد، آن‌ها فروشگاه‌هایی در درون فاولاهای باز کردند و مردم بومی را برای یاری به کار گماشتند.^۵ در چند سال، درگیری‌ها بر سر چپاول مواد در درون ارتش سرخ به برپایی دو گروه جدایی طلب ارتش سوم و دوستان دوستان انجامید که هم‌آوردان سرسختی شدند. سپس جنگ‌های دشوار آغاز شد.

می‌روید. هنگامی که جنگ آمریکا بر سر مواد مخدر مرزهای کلمبیا را بست و نیاز به راه‌های تازه برای پخش مواد مخدر را پدید آورد، برزیل یک قطب بسته‌بندی و پخش مواد شد. نبود توانایی کنترل محیط پهناور برزیل و وجود امکان ورود به کشور از راه زمینی و آبی، این را یک گزینه آشکار کرده بود. امروزه، جنگل‌های برزیل در مرزهای خود با پاراگوئه، بولیوی، کلمبیا و پرو به جاهایی برای آزمایشگاه‌های فرآوری تبدیل شده‌اند که در آنجا از کوکای خامی که از مرز به برزیل آورده می‌شود، کوکائین ساخته می‌شود. لیبرالیسم تجاری، افزایش اندازه بارهای قاچاق را در پی داشته و جهانی شدن تجارت، پنهان کردن مواد در بارهای هوایی، زمینی یا دریایی را برای صادرات و واردات آسان‌تر کرده است. ریو یک بندر و جایگاه پخش ایده‌آل است. کشتی‌های باری که از ریو راه افتادند، به خاطر مواد مخدر بازرسی می‌شوند و اگر بار قاچاق نداشته باشند لنگر را می‌کشند اما بلم‌های ماهیگیری کوچک آن سوتر شبانه کشتی را پر از بار می‌کنند. همین رویداد هنگام رسیدن کشتی‌ها به ریو نیز هست. کشتی‌ها در جزایر آن سوی آبگیر می‌ایستند و مواد مخدر دوباره به وسیله بلم‌های ماهیگیری تخلیه می‌شود و کشتی‌ها هنگامی که برای بازرسی رسمی به کناره می‌رسند هیچ مشکلی ندارند و پاک هستند.

هنگامی که بار به گونه عمده به شهر می‌رسد، باید بخش بخش شده و دوباره بسته‌بندی شود و در یک جای دوردست پخش شود. فاولاهای ریو برای این کار ایده‌آل هستند. جوانان خوش‌گذران پولدار بخش قابل توجهی از خریداران مواد هستند که به دروازه فاولاهای می‌آیند تا مواد را خریداری کنند.

این یک مثال کلاسیک از نقش فاولاهای در یک بازی جهانی پرخطر است (در فصل ۱۲ دوباره به این موضوع می‌پردازم). زنجیره ارزش تولید، پالایش، انبار، توزیع و مصرف کوکائین به صورت محلی، ملی و بین‌المللی به فضاهای مستثنی و محرومی چون فاولاهای وابسته است. گروه‌های قاچاقچی مواد با تباری نیروهای امنیتی، تقریباً کنترل کاملی بر قلمرو خود دارند که به همین دلیل در درگیری‌ها، چیزهای زیادی به خطر می‌افتند. فاولاهای ریو با وجود رنجی بسیار، سهم کوچکی از این چرخه عظیم سودآوری دارند.^۱

1. Marcelo Lopes de Souza (2005)

1. Ilha Grande

2. Red Phalanx

3. Elizabeth Leeds (1996), 52–55; Daniel Katz (2008)

4. Boca

5. Elizabeth Leeds (1996), 56; Daniel Katz (2008); Luke Dowdney (2003), 27–39

پس از آن در همه فاولاها، همه چیز بسیار شتابان دگرگون شد. به آهستگی، قاچاقچیان برانجمن‌های ساکنان چیره شدند. در اخبار بی‌بی‌سی در ۳ جولای ۲۰۰۷ گفته شد: "برزیل، کار برای سامان دادن اصلاح‌ها را آغاز می‌کند: دولت برزیل ۱/۷ میلیارد دلار از آمریکا وام گرفته است تا آونک‌های ریودوژانیرو را سامان دهد و با گروه‌های مواد مخدر رویارویی کند." ولی هیچ دگرگونی چشمگیری از آن هنگام دیده نشده است. لوک دودنی^۱، یکی از کارشناسان این حوزه، ساختار سازمانی گروه‌های تبهکار ریو را به این‌گونه بازگو می‌کند:

"ارتش سرخ و دیگر گروه‌های قاچاق مواد در ریو بر اساس الگوی کهنه یک واحد تبهکاری سازمان یافته (مانند مافیای ایتالیایی) کار نمی‌کنند که یک رئیس نیرومند و یک ساختار سلسله مراتبی بالا به پایین داشته باشد. بلکه افراد و گروه‌های جدا در فاولاها گوناگون به کار گماشته شده‌اند که ارتش سرخ را برپا ساخته‌اند و از راه شبکه‌ای از بازیگران بدون وابستگی پیوسته به هم در پیوند هستند. در درون هر گروه در فاولا، سلسله مراتب استواری هست ولی گروه‌ها با یک شبکه با هم پیوند دارند، پیوند، بیشتر همانند به یک شبکه افقی حفاظت متقابل است تا یک سلسله مراتب عمودی."^۲

این سلسله مراتب از پایین به بالا با آویویس^۳ آغاز می‌شود که به پسران جوانی گفته می‌شود که مواد را جابجا می‌کند. سطح پس‌از آن، تفنگچیان هستند و پس‌از آن گرداننده بوکا، که فروش و امنیت را سازمان دهی می‌کند و بالاتر از او، مالک و صاحب بوکا است که سرکرده است و همه چیز و هر کاری را با عرضه‌کنندگان و عمده‌فروشان سامان می‌دهد. عرضه‌کنندگان، بوکاهای مختلف را پوشش می‌دهند اما کار آن‌ها محدود به سطح محلی است. در بالاترین سطح، اربابان مواد^۴ یا روسای بزرگ^۵، کل عملیات را

1. Luke Dowdney
2. Luke Dowdney (2003), 31, 39.
3. Avioes به معنی هواپیما است. (مترجمان)
4. Drug Lords
5. Big Chiefs

کنترل می‌کنند.^۱

یکی از سرشناس‌ترین آن‌ها فرناندینهو بیرا-مار^۲، اهل فاولای بیرا-مار (که مرداب هم خوانده می‌شود) است که یکی از سه فاولای کاسیاس در این پژوهش بود. از اینکه او همچنان از بازداشتگاه فدرال با بیشترین امنیت، کار قاچاق مواد را در کاتاندووا^۳ در ایالت پارانا^۴ می‌گرداند، ساکنان به او می‌بالند. او برای این مردم مانند شخصیت فیلم "پسر شهر، خوبی می‌کند"^۵ است.

بر پایه نشست‌های گروهی که من برای بازسازی سرگذشت محله برگزار کردم، تا آغاز دهه ۱۹۹۰ هنوز خشونت یک چالش روزانه نبود و ترس فراگیر نشده بود؛ بنابراین جشن‌های رقص پایان هفته که در فاولاها برگزار می‌شد، پذیرای بسیاری از جوانان سفیدپوست ثروتمند از همه جاهای شهر بود.

در تعطیلی پایان هفته در فاولاها تا ۲۰۰ هزار جوان خوش‌گذران در این مهمانی‌ها شرکت می‌کردند. آهنگ باس با آوای بلند از موسیقی فانکی دهه ۹۰ آمریکا اجرا می‌شد و جوانان می‌رقصیدند. بیشتر سروده‌ها به بی‌بندوباری و کارهای خشونت‌آمیز اشاره داشت. در این سروده‌ها عبارات زشت و ناپسند به کار برده می‌شد. باندهای مواد مخدر از نظر مالی گروه‌های نوازنده را پشتیبانی می‌کردند. سروده‌ها نیز گروه‌های تبهکار و رهبران آن‌ها را همچون آدم‌های قهرمان، بزرگ‌نمایی می‌کردند و آن‌ها را تنها کسانی می‌دانستند که بی‌باکی ستیز و پیکار با پلیس و حکومت را داشتند. به علت ناسازگاری با قوانین برزیل این آهنگ‌ها قدغن هستند. در ریو سی‌دی‌های این ترانه‌ها، غیرقانونی فروخته می‌شود. برخی، رقص فانک را یکپارچگی جوانان فاولاها و دیگر محله‌های شهر می‌دانند و می‌گویند به درک بهتر میان طبقات اجتماعی می‌انجامد. برخی دیگر نیز آن‌ها را مجلس‌های بی‌بندوباری، مواد مخدر، الکل و خشونت می‌دانند که هزینه و خسارت

۱. جزئیات بیشتر درباره تفکیک نقش‌ها در قاچاق مواد مخدر به وسیله لوییس کونتوس (Louis Kontos) و دیوید برودرتون (David Brotherton) (۲۰۰۸)، ۲۰-۱۵، ارائه شده است.

2. Fernandinho Beira-Mar
3. Catanduva
4. Paraná
5. Home Town Boy Makes Good

بسیاری برای زندگی ساکنان فاولا داشته است.

مؤلفه پنجم: جنگ افزار پیشرفته و تجارت فعال اسلحه

اگر گروه‌های تبهکار مواد مخدر تنها از مشمت، چاقو و بطری‌های شکسته برای دعوا استفاده می‌کردند (مانند زمانی که من در فاولا زندگی می‌کردم)، میزان مرگ و میر بسیار کمتر از میزان کنونی بود. گروه‌های مواد مخدر امروزی به جنگ افزارهای خودکار و نیمه خودکار نظامی بسیار پیچیده مانند انواع تفنگ‌های یورش نظامی و همچنین ضدتانک (بازوکا)، نارنجک‌انداز تا موشک‌اندازهای زمین به هوا دسترسی دارند. چنانکه گفته شد هنگامی که وضع مالی قاچاقچیان بهتر از پلیس است، سلاح‌های آن‌ها نیز پیشرفته‌تر از سلاح‌های پلیس خواهد بود. همان‌گونه که در برنامه مستندی به نام "اخبار یک جنگ ویژه" نشان داده شد، هرچه فاولایی که به سن سخن گفتن رسیده باشد، می‌تواند مدل‌ها و گونه‌های ده‌ها جنگ‌افزار را شناسایی کند. آن‌ها با این جنگ‌افزارها بزرگ می‌شوند، همان‌گونه که با فوتبال و سامبا بزرگ می‌شوند.

پلیس‌ها عنصر کلیدی در معادله سود و قدرت هستند. آن‌ها پس از گرفتن جنگ‌افزارها در یک فاولا، برخی را نگه داشته و برخی دیگر را به گروه تبهکار دیگر در یک فاولای دیگر می‌فروشند. بیشتر این جنگ‌افزارها در ایالات متحده، روسیه و اروپا ساخته می‌شوند. برخی از آن‌ها در مرز پاراگوئه، بدون هیچ پول نقدی با مواد مخدر دادوستد می‌شود، یا به وسیله شبه‌نظامی‌های شورشی مانند نیروهای مسلح انقلابی کلمبیا (FARC)^۲، فروخته می‌شود. شبه‌نظامیان کسب و کار چشمگیری دارند که وابسته به قاچاق مواد مخدر است.

جیلسون دسوساسیلوا^۳، بنیان‌گذار و گرداننده برنامه پایش فاولاها در مجموعه ماره، می‌گوید که مواد مخدر پدیدآورنده مرگ‌ومیرهای فزاینده جوانان فاولاها نیست، بلکه جنگ‌افزارها عامل آن است. او گفت که اگر آمریکا به‌راستی می‌خواست همسایه خوبی باشد و فقرای برزیلی را یاری

1. Noticias de Um Guerra Particular

2. Revolutionary Armed Forces of Colombia (Fuerzas Armadas Revolucionarias de Colombia)

3. Jailson de Sousa e Silva

کند، دیگر جنگ‌افزار نمی‌ساخت و یا دست‌کم از فرستادن آن‌ها به برزیل، مکزیک و دیگر کشورهای آمریکای لاتین جلوگیری می‌کرد. کشورهای که جنگ‌افزار تولید می‌کنند و می‌فروشند، به‌اندازه قاچاقچیان در این دردمس سهم دارند و نیز می‌توانند بخشی از راه‌حل باشند. همان‌گونه که یکی از ساکنان کاتاکومبا که به کویتونگو جابجا شده بود در گفتگوی گروهی گفت:

"خشونت در مجتمع‌ها بیشتر بود، چون آن‌ها آمیخته‌ای از مردم مناطق گوناگون هستند و ما کسی را نمی‌شناختیم. پیش از بیرون رانده شدن، خانواده ارج و احترام بیشتری داشت، جوانان درگیر خشونت نبودند، ماری‌جوآنا تنها مادهٔ مخدر بود، درگیری‌ها در میکده‌ها با مشمت، چاقو یا بطری‌های شکسته بود. این جنگ‌افزارهای جدید بود که وضعیت را دگرگون کرد."

مؤلفه ششم: پلیس غیر پاسخگو، ناکافی و با دستمزد کم

پلیس ریو کارنامه‌ای پر از فساد و اقدام بدون مجوز رسمی و بدون پاسخگویی و شفافیت دارد. بیشتر نیروهای پلیس از خانواده‌های کم‌درآمد و بسیاری از آن‌ها بومی فاولاها هستند. برای آن‌ها به دست آوردن یک کار در پلیس نظامی، جهشی بزرگ و روبه‌بالاست و همیشه زیر فشار هستند تا کارکرد خوبی داشته باشند تا بتوانند به پشتیبانی خانواده خود ادامه دهند؛ ولی دستمزد آن‌ها به‌سختی برای یک زندگی آبرومند کافی است. به‌طور میانگین آن‌ها نزدیک به ۴۴۰ تا ۵۰۰ دلار آمریکا در ماه (۶۰۰۰-۵۲۵۰ دلار در سال) درآمد دارند.

همچنین آن‌ها همواره در ترس هستند. در فیلم "نیروی ویژه"^۱ که داستان آن در یک فاولا، هنگام آماده‌سازی برای بازدید پاپ روی داد، پلیس‌ها در زمان انجام عملیات پاک‌سازی یک فاولای پرخشونت، وحشت‌زده و عصبی به تصویر کشیده شده‌اند. روشن است که آن‌ها به دست قاچاقچیان خلع سلاح می‌شوند. آن‌ها می‌دانند که ناآشنایی با محل، نقطه ضعف آن‌هاست و آنجا پراز امکان یورش و کمین است. به‌راستی ساکنان محلی

1. The Elite Squad

نمی‌خواهند پلیس‌ها آنجا باشند.

بیشتر پلیس‌ها مردان جوانی هستند که اگرچه از روی اجبار اما برای نخستین بار توانایی و احترام دیگران را حس می‌کنند. هنگامی که داشتن يك جنگ‌افزار کشنده به آن‌ها توانایی فراوانی می‌دهد، بسیار پیش می‌آید که از قدرت سوءاستفاده کنند. هیچ مجوز و یا بازدارنده‌ای در این زمینه نیست. آن‌ها می‌توانند بی‌مهابا بکشند و بدون ترس از کیفر، شکنجه کنند. آن‌ها هیچ جدایی میان ساکنان فاولاها و قاچاقچیان مواد مخدر نمی‌بینند و در کوشش برای "بازگرداندن نظم و قانون" همه را آماج قرار می‌دهند. با این همه، آزادی عمل پلیس ریو تنها راز سه درصد از کشتارهای گزارش شده را گشوده است.^۱ چون شمار فراوانی از قتل فقرا گزارش نمی‌شود، این رقم ناچیز هم باعث می‌شود که پلیس از آنچه به راستی هست بهتر جلوه کند. به کار گرفتن تنها ۲۰ درصد پلیس ایالتی در شهر ریو درجایی که ۴۰ درصد خونریزی‌ها در آنجا رخ می‌دهد نیز کمکی نمی‌کند.

هنگامی که پلیس‌ها همدست بزه قاچاقچیان مواد شوند و با آن‌ها همکاری کنند، هم درآمد بیشتری پیدا می‌کنند و هم سلاح‌های بسیار کارآمدتری به دست می‌آورند. بسیاری از افسران پلیس پس از پایان کار اداری با تبهکاران دیدار می‌کنند تا دانه خود از چیزهای چاپیده شده را بگیرند. تا آنجا که دوست من نیلتون، که خودش در پلیس نظامی بود، از این رفتار با بی‌زاری یاد می‌کرد. او به من گفت: "هنگامی که همه چیز زیر کنترل است، این گوشه‌ها (گوپور) کاملاً آرام است اما زمانی که رهبر گروه کشته یا زندانی شود، آنگاه همه چیز به هم می‌ریزد و بر سر اینکه چه کسی کنترل را در دست گیرد، جنگ به راه می‌افتد... فکر می‌کنید پلیس از کشته شدن مردم بی‌گناه جلوگیری می‌کند؟"

مارگاریتا، که در کاتاکومبا با او زندگی کردم در یک بعدازظهر، من را به کویتونگو دعوت کرد. دوازدهم اوت ۱۹۹۹ بود و من داشتم پژوهش دوباره خود را آغاز می‌کردم و می‌خواستم بفهمم چه چیزی دگرگون شده است. او آن زمان را برای دعوت من برگزید و می‌گفت: "هم‌اکنون بهتر است،

۱. مصاحبه با اگناسیو کانو (Ignacio Cano)، ۲۰۰۱.

چون قلمرو تقسیم شده است. پیش‌ازاین آمدورفت به خانه آسان نبود چون همه کشته می‌شدند، آن‌هم به دست کسانی که از بیرون این محله می‌آمدند و ما آن‌ها را نمی‌شناختیم. پس از آتش‌بس و تقسیم‌بندی، دوباره آرامش بازگشت و ما موفق شدیم پلیس را از اینجا بیرون کنیم.^۲ می‌دانم مارگاریتا کمتر به مسائل سیاسی توجه می‌کند ولی با این حال پلیس را بیشتر دشمن محله خود قلمداد می‌کند تا آن را سازمانی برای امنیت محله بداند. این دیدگاه میان همه فراگیر است. پژوهشی که دیده‌بان حقوق بشر^۳ در سال ۱۹۹۷ چاپ کرد، نشان داد که ۷۶ درصد جمعیت ریو گمان می‌کنند که پلیس در اقدامات مرگبار همدست است، ۶۵ درصد گمان می‌کنند که آن‌ها برای اعتراف گرفتن شکنجه می‌کنند و تنها ۱۲ درصد از مردم دزدی یا تهاجم و تجاوز را به پلیس گزارش داده بودند. آن‌ها به خواست یا توانایی پلیس برای انجام قانون باوری ندارند.^۲

مؤلفه هفتم: بی‌تفاوتی دولت

هریک از مؤلفه‌هایی که بحث شد برای روشننگری میزان فزاینده خشونت و چیرگی آن بر زندگی روزانه در ریو لازم است اما به خودی خود کافی نیست. ناتوانی دولت در پاسداری نظم و قانون نیز در این مؤلفه‌ها بسیار اثرگذار است. بی‌تفاوتی دولت در برابر آنچه در فاولاها روی می‌دهد، جا را برای بازی موش و گربه‌ای که قاچاقچیان و پلیس راه انداخته‌اند باز می‌کند. این به معنای بی‌تفاوتی و نادیده گرفتن قراردادهای مالی ردوبدل پول مواد میان قاچاقچیان و اعضای دستگاه قضایی، نامزدهای سیاسی و بلندپایگان است.

هنگامی که این نوشته چاپ می‌شود، ۲۵ سال از بازگشت دموکراسی به برزیل گذشته است. این سه سال بیش‌تر از دوره دیکتاتوری نظامی است. مردمی که در سال ۱۹۸۵ در سن رأی دادن بودند، اکنون بالای ۴۰ سال هستند و بسیاری از آن‌ها فرزندان دارند که خود به سن رأی دادن رسیده‌اند. با این حال، همان‌گونه که جیمز هولستون^۳ می‌گوید، برزیل

1. Human Rights Watch

2. "Rio de Janeiro," Nationmaster.com.

3. James Holston

يك "دموکراسی ناکامل" خواهد ماند، با يك دولت ناتوان و جمعیتی که به دو پاره "شبه شهروندان" و "شهروندان کامل" تقسیم شده است. رجینا، همسایه مارگاریتا در کویتونگو، يك پرستار است و هنگامی از کاتاکومبا بیرون شد، ۲۷ سال داشت. او می‌گوید: "دولت برای یاری ما هیچ کاری نمی‌کند. تنها چیزی که من می‌خواهم این است که برای زندگی ما ارزش قائل باشند ولی این چنین نیست. درگیری‌های مسلحانه خارج از کنترل است و ما همیشه نگران خانواده‌هایمان هستیم. این شیوه زندگی کردن نیست. دولت کجاست؟"

چنانکه جامعه‌شناسی به نام لویک واکانت می‌گوید: سیاست‌های اجرایی دولت در فاولاها کوتاه‌مدت است و تنها به دنبال این است که ناآرامی شهری را متوقف کند و:

"دولت به دنبال کار نمایشی گسترده‌تر در چشم مردم طبقه متوسط و بالا است. از این رو از دید آن‌ها، دولت باید يك اقدام عمومی برای ریختن خون فقرای نفرت‌انگیز و چپاولگر و مردم بی‌ریشه، بی‌فایده و بی‌هویت انجام دهد که با زندگی برزیلی‌های شایسته احترام و افراد به رسمیت شناخته شده (جنته) ناسازگار هستند. این‌ها در ایالات متحده بیشتر به عنوان طبقه فرودست^۲ خوانده شده‌اند... که جای زندگی آن‌ها محل تمرکز زشتی‌های اخلاقی و خطرات کالبدی است که با فرسایش بافت درونی شهر، یکپارچگی ایالات متحده را به عنوان کشوری که از خانوارهای کاری، پاک‌نهاد و قانونمند تشکیل شده تهدید می‌کند."^۳

واکانت در ادامه استدلال می‌کند:

"گرچه بهبود بازار همچون سازوکار بهینه برای سازمان‌دهی همه گن‌شگری‌های آدمی، نیازمند رویکرد کوچک‌سازی و "دولت کوچک"^۴ در

1. James Holston (2008).

2. Underclass

۳. ال. واکانت (L. Wacquant) (۲۰۰۸)، ۱۲. واکانت، نیلو باتیستا (Nilo Batista) (۱۹۹۸)، ۷۷ را به عنوان منبعی از مفهوم "سیاست جنایی به عنوان خون ریختن" معرفی می‌کند؛ همچنین مراجعه کنید به دیوید جی. هس (David J. Hess)، روبرتو آ. داماتا (Roberto A. DaMatta) و سیدنی ام. گرینفیلد (Sidney M. Greenfield) (۱۹۹۶)، ۷-۸، ۲۲-۲۷، و کن اولیتا (Ken Auletta) (۱۹۸۲) برای فرض است که فقیران، جامعه خارج از مرزهای خود را اداره می‌کنند.

۴. Small Government، دولت کوچک دولتی است که فعالیت‌های خود را حداقل می‌کند. این مفهوم در لیبرترینیسم و لیبرالیسم کلاسیک دارای اهمیت است. این دولت در موضوعات اقتصادی کمتر دخالت کرده

زمینه اقتصادی و اجتماعی است اما دولتی نیرومند و توانا می‌خواهد که با نیروی خود بتواند نظم عمومی را پاسداری و ورای مرزهای نژادی و اجتماعی آن را اجرا کند.^۱

مؤلفه هشتم: شبه نظامیان و باج‌گیری

هنگامی که گروه‌های مواد مخدر بر سر تاراج دستاوردها باهم می‌جنگیدند و با پلیس بر سر سهم چانه می‌زدند، شبه نظامیان تازه برپا شده، اندک‌اندک نظم و قانون را به دست گرفتند. آن‌ها مانند قاچاقچیان، بخشی از يك شبکه یا مانند پلیس‌ها، بخشی از دولت نیستند. آن‌ها خودگردان و گروه‌هایی خودگمارده هستند که از آتش‌نشان‌ها و پلیس‌های بازنشسته و اخراج شده پایه‌ریزی شده که از راه تندخویی ویژه خود، اداره محله‌ها را به دست می‌گیرند. آن‌ها با تیراندازی به مصرف‌کنندگان و فروشندگان، کوشش می‌کنند فاولاهایی بدون مواد مخدر برپا کنند و کسانی را که در قاچاق دست داشته باشند اعدام می‌کنند و خواهان پاییدن همه‌گیر سوبیه‌های زندگی مردم در ازای پاسبانی از آن‌ها هستند.

شبه نظامیان بدون آنکه چیزی برای فروش داشته باشند، دستمزد خود را از راه زورگیری و گرفتن هزینه برای رشته‌ای از نیازهای روزانه به دست می‌آورند. آن‌ها افزون بر درخواست هزینه‌هایی برای بردن کپسول گاز و سرویس‌های ارتباطی، دارای امتیاز ویژه همه وسایل نقلیه، ون‌ها و موتورسیکلت‌هایی هستند که در فاولاها جابجا می‌شوند و برای هر سفر مالیات درخواست می‌کنند.

تا سال ۲۰۰۵، تنها فاولای ریو داس پدرا در بخش غربی زیر کنترل يك نیروی شبه نظامی بود؛ اما تا ۲۰۰۸ شمار فاولاهای زیر کنترل آن‌ها به صد فاولا مانند ویلا اپراریا در کاسیاس رسید. در هشتم مارس ۲۰۰۸ بی‌بی‌سی گزارشی خبری به نام "پلیس‌های خودخوانده، حلبی‌آبادهای ریو را به کنترل درآورده‌اند" نشان داد که در آن زنی می‌گفت "آن‌ها همه چیز را کنترل می‌کنند، باج‌گیری می‌کنند و می‌کشند. اگر از آن‌ها فرمان برداری نکنید، یا

و بوروکراسی کمتری دارد. (مترجمان)

1. L. Wacquant (2008), 14.

کاری را که می‌گویند انجام ندهید، یک راست به گورستان می‌روید.^۱ دولت هیچ کاری برای متوقف کردن فعالیت شبه نظامیان و پاسخگو کردن آن‌ها برای خونریزی‌های بی‌مورد نکرده است. به راستی، در برخی محافل سخن از پشتیبانی از آن‌هاست و شاید هم سرانجام آن‌ها را به رسمیت بشناسند... این منطقی است چون دولت نمی‌تواند ۸۰۰ فاولا را تصرف کند اما شبه نظامیان می‌توانند.

ارزش گردش مالی فعالیت‌های شبه نظامیان نجومی است. بر پایه یک منبع، اتحادیه‌های کارگری و اطلاعات پلیس برآورد کرده‌اند که بازارهای سیاهی که شبه نظامیان راه انداخته‌اند (و همکاری قاچاقچیان مواد مخدر در آن نیز رو به افزایش است)، سالانه ۲۰۰ میلیون دلار سود به همراه دارد. عوارض سرویس خودروهای ون نزدیک ۷۲/۵ میلیون دلار، پیوند غیرقانونی به تلویزیون کابلی نزدیک به ۵۹/۵ میلیون دلار، دسترسی به اینترنت پرسرعت پیرامون ۶۰ میلیون دلار و فروش کپسول‌های گاز آشپزی نزدیک به ۸ میلیون دلار است.^۲ همچنین کارهایی چون مالیات بندی تاکسی‌هایی که مردم را درون فاولاها جابجا می‌کند و قمارخانه‌های جورواجور سنتی تا دستگاه‌های گوناگون الکترونیکی قمار، بسیار سودآور است.

کسب و کار پرسود از یک سو و کاهش قیمت کوکائین از سوی دیگر، زمینه رها کردن قاچاق و سوداگری مواد مخدر یک عده و پیوستن آن‌ها به این هیاهوی زورگیری را فراهم کرده است. این زمینه به اختلاف دوم قاچاقچیان با شبه نظامیان انجامیده است. بر پایه این نوشته، به نظر می‌رسد شبه نظامیان دسترسی به اینترنت را کنترل می‌کنند و قاچاقچیان سرویس‌های اینترنتی زیرزمینی را راه انداخته‌اند... پلیس برآورد کرده که دست‌کم ۷۰ درصد ساکنان فاولاها برای به‌کارگیری غیرقانونی کانال‌های تلویزیون و اینترنت انحصاری پول پرداخت می‌کنند. جالب اینکه در بسیاری از فاولاها از بلندگوهای محله برای یادآوری به ساکنان برای

1. Gary Duffy (2008).

2. Colin Brayton, "Rio De Janeiro: GatoNet, Alt.Public.Transport Worth R\$280 Million a Year," in the New World Lusophone Sousaphone (weblog), August 27, 2008; <http://tupiwire.wordpress.com/2008/08/27/rio-de-janeiro-gatonet-altpub-lictransport-worth-r280-million-a-year/>.

پرداخت ماهانه اینترنت و تلویزیون بهره می‌گیرند. با داشتن چنین سودهای ستبرگی، خشونت همچنان افزایش می‌یابد و مردم بی‌گناه همچنان کشته می‌شوند. هم قاچاقچیان و هم شبه نظامیان از خشونت مرگبار خود بهره می‌گیرند و از اینکه تحت پیگرد قانونی نیستند احساس مصونیت می‌کنند و دولت نیز به نوعی آن‌ها را نادیده می‌گیرد.

فقرا بیشتر می‌پردازند

در منطق کژراهانه قدرت و پول و آزادی، مردم محله‌های رسمی شهر ریو، آزادی برگزیدن خرید یکی از گونه‌های تلویزیون‌های کابلی، اینترنت، کپسول گاز، وسایل حمل و نقل و بهره‌مندی از دیگر خدمات را با بهترین بها دارند، در حالی که فقرا پول بیشتری برای این خدمات می‌پردازند.^۱ ساکنان فاولا و مجتمع‌ها در یک گستره انحصاری کنترل شده زندگی می‌کنند و ناچارند تنها از یک منبع ویژه و با قیمت بالاتر خرید کنند.

من چهل سال پیش نیز این گونه بهره‌کشی را دیدم و درباره آن در "افسانه حاشیه‌نشینی" نوشته بودم. در آن هنگام، محله ناگزیر بود به گونه غیرقانونی به شبکه‌های آب و برق وصل شود. کسانی که کنار راه اصلی زندگی می‌کردند، توان گرفتن امتیاز ویژه خدمات را داشتند و سپس آن را با قیمت بالاتر از دیگر جاهای شهر به مردم محله می‌دادند. همان‌گونه که در اینجا پیوند غیرقانونی برای کارگزاری تلویزیون بود، در آن هنگام هم وضعیت همانندی برای برق بود، برای نمونه چون خانواده‌ها کنتور نداشتند، باید برای شمار پریزها و شمار لوازم خانگی پول پرداخت می‌کردند. شرکت برق به فاولاها خدمات رسانی نمی‌کرد. هرگونه خواربار و پوشاک در درون فاولاها گران‌تر بود، چون فروشندگانی که امتیاز انحصاری در آنجا داشتند در پی بیشتر شدن سود فروش به ساکنان فاولاها بودند. همچنین موجودی کالای این فروشندگان کم است و در اندازه‌های کم خرید می‌کنند و یک نان را در چندتکه و یا یک بسته سیگار را به صورت نخی می‌فروشد تا ساکنان محلی توان خرید را داشته باشند.

۱. عنوان این بخش از عنوان کتاب دیوید کاپلویتس (David Caplovitz) (۱۹۶۳) با نام: The Poor Pay More: Consumer Practices of Low-income Families (فقرا بیشتر می‌پردازند) گرفته شده است.

مؤلفه نهم: يك جمعیت تهیدست بدون قدرت

کوتاه‌سخن اینکه، این اندازه خشونت مرگبار تنها در ریو شدنی است، چون یک سوم مردم، بی بهره از حقوق بوده و بی ارزش شمرده می‌شوند. اگر فقرا خوب سازمان دهی می‌شدند، شمار فراوان آن‌ها می‌توانست در تعیین رأی کارساز باشد و نیز تحریم بسیاری کالاها از سوی آن‌ها تعیین‌کننده باشد؛ اما جنگ‌افزار در دست قاچاقچیان، شبه‌نظامیان و پلیس است. تهیدستان چه در فاولاها، چه در مجتمع‌ها، چه در لوتیومنتوها یا محله‌های کم‌درآمد، بازیچه يك بازی بسیار بزرگ‌تر هستند که توان درخواست حمایت بلندپایگان را ندارند و آن‌ها برای یک پذیرش خاموش مرعوب شده‌اند. طبقات میانه و بالا نیز نبود حقوق انسانی را در این محله‌های فقیرنشین پذیرفته‌اند، چون این نبود را به‌مثابه وجود، آرامش و امتیاز خود می‌بینند. این به میراث "اریاب و بردگی" بازمی‌گردد^۱ که پندارهای منسوخ آن درباره حق و حقوق هنوز در اندیشه روشن‌فکرترین نخبگان نیز مانده است. این وضعیت همانند ترس از کمونیسیم است که دیکتاتوری برزیل را در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ به سوی ساکنان و فاولاها کشاند. اکنون این ترس به سوی معتادان به مواد مخدر پرخطر گرایش یافته است. همان‌گونه که دانیل برینک^۲ گفته: "مردم، از جمله خویشاوندان قربانیان کشتارهای پلیس، اغلب در پشتیبانی از کشتن تبهکاران، بیانیه‌هایی عمومی پخش می‌کنند. درک و احساس مردم از افزایش بزه و تبهکاری، انگیزه این است که بسیاری از مردم، روش‌ها و کارکرد ناروای پلیس را بپذیرند."^۳

مؤلفه دهم: رسانه‌های گروهی جنجالی

تا اندازه زیادی، ترس آفرینی رسانه‌ها، زمینه پذیرش عمومی خشونت توجیه‌ناپذیر و ناروای پلیس در شهری که به روشی دیگرگونه متمدن شده، را فراهم می‌کند. روزی نیست که شبکه رسانه‌ای رد گلوبو^۴ متعلق به روبرتو

۱. این عبارات برگرفته از بهترین و برجسته‌ترین نوشته‌های گیلبرتو فرایر (Gilberto Freyre) (۱۹۵۶) است.

۲. Daniel Brinks

۳. Daniel M. Brinks (2006), 213.

۴. Rede Globo

مارینهو^۱ ترس از امنیت را گوشزد نکند و احساسات عمومی این ساکنان سخت‌کوش و فرمانبردار قانون را در برابر تبهکاران برنیا نگیرد. به این ترتیب، پوشش رسانه‌ای، لکه ننگ بودن و تبهکار بودن تهیدستان و همچنین انگاره‌هایی پیشین درباره ساکنان فاولاها را نیرومند می‌سازد که به دست آوردن کار برای آنان را دشوارتر می‌کند. هیچ‌کس به ساکنان فاولاها اجازه نمی‌دهد که درون خانه، فروشگاه یا دفترش شوند که این بسیار خطرناک است. این چرخه، مایه تقویت یک چرخه نادرست می‌شود، چون با دشوار شدن یافتن کار، وسوسه پانهادن به گستره قاچاق مواد مخدر نیرومندتر می‌شود.

از سویی دیگر، بزرگنمایی تلویزیون و روزنامه‌ها، سردسته‌های مواد مخدر را برای جوانان فاولا ضدقهرمان‌هایی بزرگ‌تر از واقعیت و الگویی برای جوانان کرده است. همان‌گونه که دوستم جاکوبی از کاتا کومبا می‌گفت "اکنون بچه‌ها ترجیح می‌دهند وارد قاچاق مواد شوند، چون از این کار پول بیشتری به دست می‌آورند تا این‌که درس بخوانند و پس از آن دنبال کار بگردند. آن‌ها با این کار می‌توانند با لباس و کفش‌های مارک خود پُز بدهند. به همین دلیل است که امروزه قاچاقچیان، جوانان را سمت‌وسو می‌دهند و الگوی آن‌ها می‌شوند."

شرکت زیراکس برزیل^۲ سال‌ها در زمینه آموزش و ورزش در فاولای منگویرا^۳ سرمایه‌گذاری کرده است، هنگامی که رئیس این شرکت به میان آنان آمد و در یک سخنرانی پرشور درباره فرصت‌های شغلی پیش روی جوانان، در صورت ادامه تحصیل و رفتن به دانشگاه سخن‌ها راند. پسری پرسید که [در صورت ادامه تحصیل] در سال چه اندازه درآمد خواهد داشت. هنگامی که او پاسخ داد، بچه‌ها با چهره پراز گمان گفتند، این در سنجش با درآمد قهرمانان آن‌ها یعنی فرناندینهو بیرا- مار یا مارسلینهو وی پی^۴، بسیار اندک است. این بچه‌ها شاید خوراک کافی نداشته باشند و با دیگر اعضای خانواده بر روی یک تخت و در يك چهاردیواری بدون پنجره

1. Roberto Marinho

2. Xerox of brasil

3. Mangueira

4. Marcelinho VP

بخواهند ولی یک روش زندگی، بر مبنای شیوه زندگی قاچاقچیان بدنام برای خودشان ترسیم کرده‌اند.

خلاصه اینکه، افزون بر بازاریابی و فروش بیشتر، رسانه‌ها با این کار پنداره‌ای از خشونت همیشگی را ایجاد می‌کنند که پذیرش راه‌حل‌های نظامی برای امنیت عمومی را افزایش می‌دهد. برخی از رسانه‌ها همچنین سردسته‌های مواد مخدر را به قهرمانانی برای جوانان تبدیل می‌کنند و گردشگری را به عنوان یک سرچشمه درآمد برای شهرریو، کاهش می‌دهند و افزایش خشونت همه‌جانبه را پذیرفتنی می‌کنند.

یک چرخه تباهی

این ۱۰ مؤلفه یکدیگر را تقویت کرده و یک چرخه باطل و تباه همیشگی را برپا می‌کنند. سود برآمده از قاچاق مواد، گروه‌های هم‌اورد را برمی‌انگیزد که جنگ‌افزارهای پیچیده‌تری برای جنگ بر سر قلمرو فراهم کنند. پلیس‌ها نیز این جنگ‌افزارها را برای بهره‌مندی خودشان از آن خود می‌کنند.

پلیس این خشونت را برای رهایی از قاچاقچیان، بایسته و ناگزیر می‌داند. در برابر این خشونت آن‌ها را به چالش می‌کشد و گروه‌های تبهکار را برانگیخته تا نمایش‌های مهیجی از کنترل خود بر شهر و دولت ارائه دهند. برای نمونه، گروه‌های تبهکار یک روز در بخش جنوبی، کسب و کار را بستند (کسانی را که فروشگاه خود را باز می‌کردند، تهدید به مرگ می‌کردند)؛ به ساختمان شهرداری (بدون اینکه دیده شوند) تیراندازی کردند؛ رفت و آمد راه اصلی را میان دو بخش مهم شهر (بخش جنوب و بارا د تیجوکا) بند آوردند؛ به یک زن که از خودرو خود بیرون آمد تیراندازی کردند؛ اتوبوس‌ها را به آتش کشیدند؛ راه فرودگاه را بستند و از هیچ کوششی برای نشان دادن جایگاه و قدرت خود کوتاهی نکردند.^۲

1. Barra de Tijuca

۲. مثلاً نیویورک تایمز، بی‌بی‌سی، رویترز و دیگر منابع خبری، در هفته‌های اخیر سال ۲۰۰۶، گزارش‌هایی درباره "موج خشونت‌های گروه جنایتکاران" در ریو را منتشر کردند که برای اعتراض به انتصاب فرمانده جدید دولت بود که بر پایه‌ی "مبارزه با جرم و خشونت" انتخاب شده بود. این اقدامات به دست یک قاچاقچی مواد مخدر از درون سلول زندان او هماهنگ شده بود و در همه شهر اجرا شد که نشان بدهد که گروه قاچاق مواد مخدر، نه دولت، کنترل را در دست داشت. پلیس فدرال برای کمک فراخوانده شد ولی این عملیات بی‌بهره بود و این نمادگرایی نتیجه معکوس داشت و به جای دادن حس امنیت به مردم، پلیس

نبود دولت در فاولاها و ناتوانی آن در شهر، ارزش موضوع "حق به شهر" را بیشتر می‌کند. زندانی کردن سردمداران مواد مخدر به هیچ وجه بازدارنده رهبری عملیات گسترده آن‌ها نمی‌شود. آن‌ها به سادگی به نگهبانان زندان که دستمزد کمی می‌گیرند، رشوه می‌دهند و از تلفن‌های همراه، در زندان‌هایی بسیار امنیتی بهره گرفته و تعیین می‌کنند چه کسی بمیرد و چه کسی زنده بماند.

از این رو، تهیدستان به حاشیه رانده شده، از پنج سو در میان خشونت گرفتارنده‌اند. ۱) گروه‌های مواد مخدر که بر سر کنترل منطقه می‌جنگند ۲) پلیسی که بدون پاسخگویی آن‌ها را می‌کشد ۳) دولتی که نیست یا همدست است ۴) شبه‌نظامیانی که از راه باج‌گیری یا هراساندن به مرگ، آن‌ها را کنترل می‌کنند و ۵) رسانه‌هایی که با ترساندن مخاطبان، فروش می‌کنند و تقسیم‌بندی میان "ما" و "آن‌ها" را تقویت می‌کنند.

این چرخه همواره حاشیه‌نشینی و قربانی شدن تهیدستان، بزه دانستن فقر و نظامی‌گری پلیس را بازتولید می‌کند.

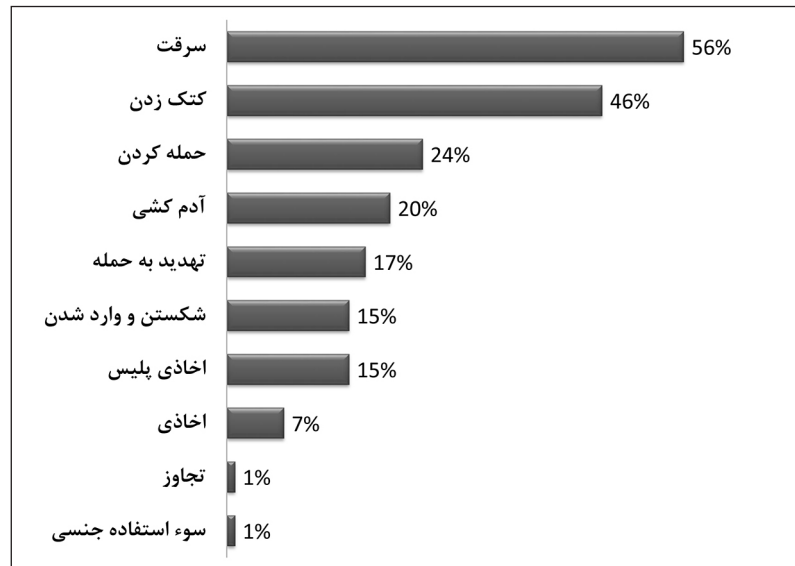
پیامدهای خشونت برای تهیدستان شهری

این ناعادلانه است در حالی که میلیون‌ها دلار درآمد قاچاق مواد و جنگ‌افزار در ریو، شبکه‌های تبهکار ثروتمند را تا آن سوی مرزهای برزیل گسترش داده و در بخش‌های دولت برزیل رخنه کرده است، هزاران بی‌گناه در فاولاها، در جنگ دادوستد مواد، در یک آسیب ناخواسته^۲ کشته می‌شوند و از میلیون‌ها نفر باج‌گیری می‌شود، چراکه زیر فرمان قاچاقچیان و شبه‌نظامیانی زندگی می‌کنند که بیشتر از حکومت دیکتاتوری، به آن‌ها ستم می‌کنند.

من زمان بسیاری را با خانواده‌ها و دوستان فاولایی خود و در جریان مشکلات و زیان‌های آن‌ها بوده‌ام ولی هیچ چیز را ویرانگرتر از اثرات چیرگی خشونت و ترس ندیده‌ام. برخلاف جنگ‌های قومی و مذهبی که امروزه در

نظامی دوران دیکتاتوری را به یاد آن‌ها می‌آورد.

۱. Right To The City: حق به شهر یک حق جمعی است و به یک مکان معین مربوط می‌شود. (مترجمان)
 ۲. Collateral Damage: اصطلاح برگرفته از فیلمی به همین نام (آسیب ناخواسته) با کارگردانی آندرو دیویس با شرکت آرنولد شوارتسنگر که در آن آتش‌نشانی اهل لس‌آنجلس پس از کشته شدن همسر و پسرش در یک بمب‌گذاری به سبک خود انتقام می‌گیرد.



نمودار ۷-۱. خشونت و آسیب‌ها: گونه‌ها و درصد (سطوح خشونت در میان نسل‌ها و سکونتگاه‌ها همسان بوده است)

در آغاز، زمانی که قاچاق خود را "جنبش" می‌نامید، یک آوازه رایین هودی برای اجتماع داشت که نیروی آن در برابر پلیس قرار گرفت. اصطلاح "قدرت موازی" گاهی برای باشکوه جلوه دادن قاچاقچیان و گروه‌ها به‌عنوان پاسبانان محله به کار می‌رفت ولی بیشتر بلندپایگان آن را برای روشنگری کاربرد غیرقانونی نیروی کشتار به کار می‌برند که ویژگی جنگ تهیدستان است. تا آنجا که در یک گزارش امنیتی ایالات متحده می‌نویسد: "گروه‌های مواد مخدر به‌عنوان یک دولت موازی در بسیاری از مناطق تهیدست شهری به نام فاولا، کنترل را در دست داشته و خدمات‌رسانی می‌کنند."^۱ درست است که گه‌گاهی، گروه تبهکار حاکم، زنی را برای زایمان به زایشگاه می‌رساند، هزینه یک دانش‌آموز را برای درس خواندن در یک آموزشگاه خصوصی می‌پردازد، برای یک سالمند دارو می‌گیرد یا کمک‌هایی از این قبیل را انجام می‌دهد ولی این بسیار ناهمسان با خدمات و مزایای اجتماعی است که دولت، مسئول فراهم آوردن آن‌هاست. از طرفی دیگر،

سرتاسر جهان روی می‌دهد، کشتار فاولاها جنگی است که بر تهیدستان تمرکز یافته است. این به مفهوم ضعف چشمگیر در هردو سطح فردی و اجتماعی و از دست رفتن هردو سوبه سرمایه اجتماعی و جامعه مدنی در سطح محله است.

زیانکاری افراد و خانواده‌ها

نتیجه اساسی زندگی در مناطق جنگی برابر با نبود صلح، آزادی و انسانیت و به‌طور کلی، نبود زندگی است. از همه‌کسانی که از سه نسل در سال ۲۰۰۱ با آن‌ها گفتگو کردم، از هر پنج نفر اعضای خانواده یک نفر، به قتل رسیده بود. در گفتگوها، از مردم پرسیدیم "خود یا اعضای خانواده‌تان تا به حال قربانی کدام نوع بزهکاری خشونت‌آمیز شده‌اید؟" نتایج در نمودار ۷-۱ نشان داده شده است.

این نتایج افزون بر فاولاها، زندگی در مجتمع‌ها و دیگر محله‌های کم‌درآمد را نیز در بر گرفته است. گونه و شمار خشونت در پاسخ‌های گفتگو شونده‌گان اصلی، فرزندان و نوه‌های آن‌ها مشابه بود.

مردم جایی را ندارند که به آنان یاری کند. این انگاره که نهادهای مواد مخدر، با برپایی یک "قدرت موازی" یا "دولت موازی" به جای دولت، خدماتی را که دولت مسئولیت داشته فراهم می‌آورند، به‌درستی گمراه‌کننده است.^۲ درست است که یک گروه حاکم، خلأ نبود دولت را پر می‌کند ولی گروه‌های مواد مخدر هیچ پاسخگویی برای رفاه عمومی مردم را نمی‌پذیرند. تنها سوبه سودمند رفتار قاچاقچیان این است که محله را از سودهای نهفته هرگونه برنامه دولتی و کار نهادهای غیردولتی خواهان کار در فاولاها (و نیز برنامه‌ای چون پژوهش من) محروم نمی‌کنند و جلوی کار آن‌ها را نمی‌گیرند. در پایان اینکه این گروه‌ها نیازمند سطحی از پذیرش اجتماعی (نه پشتیبانی) هستند تا در آنجا گنشگر بمانند.

۱. «دولت موازی» اصطلاحی نوساخته از سوی تاریخدان آمریکایی، رابرت پکستون برای گروهی از سازمان‌ها و یا نهادهایی است که از دید سازمان، مدیریت و ساختار مانند دولت است اما آن‌ها به‌طور رسمی بخشی از دولت مشروع و یا دولت نیستند. (مترجمان)

۲. Daniel Katz (2008); Luke Dowdney (2003), 70-72; Enrique Desmond Arias (2006); Robert Gay (2005).

1. Brazil 2008 Crime & Safety Report: Rio de Janeiro (July 8, 2008), Overseas Security Advisory Council (OSAC).

جدول ۷-۲. چه کسی بیشترین خشونت را در محله مرتکب می‌شود؟

نمونه تصادفی جدید (۲۰۰۳)	
درصد	
۲۲	پلیس
۱۱	قاچاقچیان
۴۸	هر دو
۱۲	هیچ‌کدام
۷	نمی‌دانم
۱۰۰	کل

و مواد از گروهی به گروه دیگر و محله‌ای به محله دیگر، شرایط را برای ساکنان فاولاها بسیار بدتر کرده است. پلیس اغلب از خشونت و باج‌گیری برای برخورد با همه‌کسانی که گناهکار می‌پندارند و یا با آن‌ها همکاری نمی‌کنند، بهره می‌برد و هیچ مقامی آن‌ها را پاسخگو نمی‌داند.

این یک پیامد سوم را به دنبال دارد که آن نبود آرامش ذهنی و نبود آسودگی حریم خصوصی در خانه است. در فاولاها و مجتمع‌ها، مردم با استرس همیشگی زندگی می‌کنند، در هنگام شب، نمی‌توانند آسوده بخوابند، چون آزار صدای شلیک تفنگ‌ها همواره هست. این جو، ناهنجاری‌هایی را برای سلامت ذهنی و جسمی ساکنان به همراه دارد. بیماری‌هایی در پیوند با استرس مانند فشارخون بالا، همه‌گیر شده‌اند. مردم زود پیر می‌شوند و تندرستی خود را از دست می‌دهند (می‌توانید این اثرات را در عکس‌های مارگاریتا و ژانیرا ببینید).

این دلهره و استرس همیشگی از این جنگ‌های پی‌درپی، همان انگیزه‌ای بود که سرانجام به جابجا کردن مکان زندگی زی‌کابو از نوابرازلیلیا انجامید. هنگامی که در ۳۰ جولای ۲۰۰۳ باهم گفتگو کردیم، او هنوز آنجا زندگی می‌کرد و می‌گفت:

"پریشب تا ۴ بامداد، یک جنگ تمام‌عیار میان دو گروه ارتش سرخ و ارتش سوم درگرفت. هیچ‌کس نمی‌توانست بخوابد. مردم با این فشارهای عصبی دارند بیمار می‌شوند. هر شب، قاچاقچیان به چراغ‌های خیابان تیراندازی می‌کنند. هنگامی که چراغ‌ها جایگزین می‌شود، دوباره به آن‌ها تیر می‌زنند."

گروه‌های تبهکار از شکستن دست و پای کسی که در پرداخت بدهی‌اش دیر کرده است یا از دادن فرمان کشتن و شکنجه کسی که گمان کنند به آن‌ها خیانت کرده است، احساس پشیمانی نمی‌کنند؛ بنابراین نمی‌توان قاچاقچیان را تأمین‌کننده خدمات محله دانست.

به‌راستی، ساکنان محله احساس می‌کنند میان قاچاقچیان و پلیس به دام افتاده‌اند. از دید ساکنان، نه سوادگران و نه پلیس، یاری چندانی به آن‌ها نمی‌کنند و به جای یاری، بیشتر به آن‌ها آسیب می‌رسانند. در گفتگوهای سال ۲۰۰۱، تنها ۱۳ درصد شرکت‌کنندگان پژوهش‌شان آغازین و فرزندان آن‌ها گفتند که قاچاقچیان به آن‌ها کمک می‌کنند و ۳۷ درصد گفتند که به آن‌ها آسیب می‌رسانند. بیشتر آن‌ها از پاسخ دادن می‌ترسیدند. درباره پلیس نیز همین داوری را داشتند. آن‌ها جایی برای درخواست یاری ندارند.

هنگامی در گفتگوهای سال ۲۰۰۳ پرسیدیم که "چه کسی بیشترین خشونت را بر محله مرتکب می‌شود؟" (در این گفتگو بیش از ۱۲۰۰ نفر به گونه تصادفی از کویتونگو، گوآپور؛ نوابرازلیلیا؛ ویلا ایده‌آل و دیگر فاولاها در کاسیاس انتخاب شدند)، پاسخ‌ها به این‌گونه بود: ۸۲ درصد گفتند که پلیس، قاچاقچیان یا هر دو خشونت زیان‌باری بر اجتماع وارد می‌کنند و ۷ درصد دیگر گفتند که نمی‌دانند (چه بسا به معنای ترس آن‌ها از پاسخگویی بود). همان‌گونه که در جدول ۷-۲ نشان داده شده است، نزدیک به نیمی از مردم پاسخشان "هر دو" بود و در میان پاسخ‌دهندگان که تنها یکی را گزینش کردند، بسیاری گفتند که پلیس‌ها خشن‌تر بوده‌اند. من گمان می‌کنم که ۱۹ درصدی که پاسخشان "هیچ‌کدام" یا "نمی‌دانم" بود، پاسخ آن‌ها برآمده از ترس بوده است نه از نادانی و بی‌خبری.^۱

در مارس ۲۰۰۸، گزارشگر بی‌بی‌سی در ریو، سروسامان را این‌گونه بازگو کرد: "در اینجا سازمان‌دهی، سلسله‌مراتب و قدرت شبکه‌های قاچاق مواد جایگزین مفهوم دولت شده است."^۲ بازخواست نشدن پلیس برای این خشونت افراطی و همدستی آن‌ها در گرفتار کردن و فروش دوباره جنگ افزار

۱. هیچ‌کدام از اجتماعات پژوهش ما در طول سال‌های ۲۰۰۷-۱۹۹۹ زیر کنترل یک گروه شبه‌نظامی نبودند ولی آن‌ها تا سال ۲۰۰۸ برخی از وظایف در ویلا اپرایا در کاسیاس را گرفته بودند و با گروه قاچاقچیان مواد مخدر مخالف بودند.

2. Gary Duffy (2008).

کم‌وبیش همه زنانی که با آن‌ها گفتگو کردم به ترس نبود حریم شخصی حتی در خانه‌هایشان اشاره کردند. آن‌ها می‌گفتند که پلیس‌ها به دستاویز جستجوی راهزنان سرزده درون خانه‌ها می‌شوند و همه چیز را به هم می‌ریزند، مبلمان را پاره می‌کنند، روتختی‌ها را از روی تخت‌ها کنار می‌زنند و ظروف آشپزخانه را می‌شکنند و در پایان که چیزی پیدا نمی‌کنند، این ویرانگری‌ها را رها کرده و با بدخلقی می‌روند. چیزهایی را که آن‌ها نابود می‌کنند دستاورد یک‌عمر رنج و پس‌انداز ما هستند و ما نمی‌توانیم به‌سادگی آن‌ها را دوباره فراهم کنیم. از سوی دیگر اگر یک قاچاقچی بخواهد در خانه شما در فاولا یا مجتمع پنهان شود، اگر جلوی او را بگیری به تو تیراندازی می‌کند.

هیچ‌کس این دشواری‌ها را به گونه همگانی مطرح نمی‌کند. مردم می‌ترسند که اعتراض کنند، در واقع آن‌ها را ترسانده‌اند. چندین بار به من گفته شد: "ما باید شبیه سه میمون باشیم، چیزی نینیم، چیزی نشنویم و چیزی نگوئیم." آن‌ها می‌گویند: "اگر حرف بزنی می‌میری... همه جا ترس و هراس هست، نه تنها اینجا، بلکه در هر گوشه و کناری این ترس هست." آیا این از دست رفتن آزادی بیان نیست؟

افزون بر این، داغ ننگ آمیخته شدن ساکنان فاولاها و اوباش، از دست رفتن فرصت‌های کاری را نیز به همراه آورده است. کارفرمایان از استخدام کسانی که در یک فاولا زندگی می‌کنند، اکراه دارند. همان‌گونه که ژانیرا می‌گفت "به خاطر وجود خشونت و مواد مخدر در ویلا اپراریا، یک خانم نمی‌خواهد افرادی را که در اینجا زندگی می‌کنند را برای کار در خانه‌اش بپذیرد."

در گفتگوهای گروهی در محله کاتاکومبا، یک مرد ۴۳ ساله که در گوایپور زندگی می‌کرد گفت "وقتی که آن‌ها بفهمند ما کجا زندگی می‌کنیم، دیگر به ما کاری نخواهند داد، ما باید خانواده خود را تأمین کنیم. چاره ما چیست؟ باید مانند دیگران به دنبال درآمد باشیم اما فرصتی به ما داده نمی‌شود. من نمی‌توانم خانواده‌ام را از اینجا ببرم. جای دیگری نیست که بتوانیم مخارج خود را تأمین کنیم."^۲

۱. اشاره به سه میمون سمبلیک در فرهنگ ژاپنی است که یکی چشم، دیگری گوش و سومی دهانش را بسته و مجسمه آن در معبد توشوگو در شهر نیکو در ژاپن ساخته شده است. (مترجمان)
۲. یادداشت‌های DRP (تشخیص مشارکتی سریع) دسامبر ۲۰۰۱ که تیم پژوهشی ما برای بازسازی جمعی

نیم، رئیس انجمن سکنه کویتونگو، صاحب انباری است که در آن کپسول گاز و دیگر ضرورت‌های خانگی را می‌فروشد. او می‌خواهد کپسول‌ها را با همین نرخ در خارج از مجتمع بفروشد اما مجبور است آن‌ها را از شبه‌نظامیان محل بخرد که آن‌ها قیمت بالاتر به اضافه کرایه را درخواست می‌کنند. اگر او سعی کند با آن‌ها جروب‌بحث کند، مغازه‌اش را تعطیل می‌کنند. او نمی‌تواند خطر کند، گرچه این را بسیار نا عادلانه می‌داند که مردم اینجا باید بیشتر از مردمی که بیرون از مجتمع‌ها، مانند کسانی که در ساختمان‌های آن سمت خیابان زندگی می‌کنند، پرداخت کنند.

اما این در مقایسه با از دست رفتن ارزش خانه‌ها، بسیار ناچیز است. خانه‌های مردم تنها و بزرگ‌ترین دارایی و سرمایه زندگی آن‌ها است. فاولاها و مجتمع‌ها، با وجود اینکه غیررسمی یا در برزخ میان رسمی و غیررسمی هستند،^۱ ولی بازار املاک پررونقی دارند؛ اما با توجه به اینکه خشونت افزایش یافته است، ارزش خانه‌ها افت کرده است که بیشتر برای آن‌ها خریداری پیدا نمی‌شود، زیرا هیچ‌کس امروزه نمی‌خواهد در مکانی چون نوابرازیلیا یا ویلا اپراریا زندگی کند.

زی‌کابو در وضعیتی بسیار سخت گیر کرده بود. او هرگز نمی‌خواست که خانه و محله‌اش را رها کند، مگر اینکه به محله موردعلاقه‌اش یعنی گلوریا برود؛ اما در سال ۱۹۹۰ ناچار شد به خاطر قاچاقچیان به بخش حاشیه‌ای تری از نوابرازیلیا جابجا شود. او در گفتگوی ۳۰ جولای ۲۰۰۳، از ویژگی خانه‌ای که در نوابرازیلیا خریده بود این‌گونه سخن گفت:

"هنگامی در سال ۱۹۹۰ این خانه را خریدم، ارزش آن ۱۵ هزار دلار بود و من ۵ هزار دلار دیگر را برای بهبود و گسترش آن هزینه کردم ولی اکنون ارزش آن هیچ است. من چون ناگزیر بودم از دست قاچاقچیان بگیریم، به اینجا جابجا شدم. من در آنجا به همه چیز دسترسی داشتم، هنگامی که به این گوشه دورافتاده آمدم، تنها چند خانه در یک سربالایی پرشیب

تاریخ جامعه کاتاکومبا و مجتمع‌های کویتونگو- گوایپور انجام داد.

۱. مراجعه کنید به جانیس پرلمن "همه چیز بستگی دارد: خریدوفروش خانه‌ها در فاولاها ریو" (It All Depends: Buying and Selling Houses in Rio's Favelas)، ژانویه ۲۰۱۰، گزارش IHC، واشنگتن دی سی (در سایت www.mega.cities.net در دسترس است)؛ همچنین مراجعه کنید به پدرو آبرامو (Pedro Abramo) (۲۰۰۳:۳b؛ پدرو آبرامو و سوزانا پاسترناک تاشنر (Suzana Pasternak Taschner) (۲۰۰۳:۳a)).

بسیار خطرناک است؟" چرا باید به کسی زنگ بزنم و بگویم که امروز اینجا نیاید؟ این دهشتناک است. ستم است. هیچ‌کس نباید این‌گونه زندگی کند."

در سال ۲۰۰۱، ژانیرا گفت "گام نهادن قاچاق مواد و خشونت به محله، به آزادی و شادی ما پایان داد و همه چیز را نابود کرد."^۱ خانواده‌هایی که ریو را رها کرده و به زادگاه‌های خود برگشته بودند، از فاولاها برای خشونت و پیامدهای آن بیرون رانده شده بودند. من در آغاز دسامبر ۲۰۰۱ برای گفتگو با مانوئل ژوزه، برادرزی کابو به حومه ناتال^۲ مرکز ایالت ریوگرانند دونورته^۳ رفته بودم، او با همسرش در خانه‌ای دوطبقه که یک باغچه کوچک گیاهان گرمسیری داشت، زندگی می‌کرد. او گفت:

"از جوانی در نوابرازیلیا زندگی کرده‌ام. آنجا ازدواج کردم و تشکیل خانواده دادم. در سال ۱۹۹۰ به علت خشونت، آنجا را رها کردم. خانه‌ام درست پشت خانه زی کابو بود. تجاوزها و یورش‌های فراوانی روی می‌داد. واپسین درگیری هنگامی بود که من و همسرم به دیدن خویشاوندان در بوتافوگو^۴ (محله‌ای در خلیج گوانابارا در نزدیکی مرکز ریو) رفته بودیم. در راه برگشت به خانه، در اتوبوس به ما حمله کردند. آن‌ها به همسرم گفتند: جواهرات را به ما بده. آن‌ها پنج کس بودند. ما نزدیک جاکارزینهو (بزرگ‌ترین فاولا در بخش شمالی) بودیم. پس از آن شدم از آنجا برویم و به سرزمین خود برگردیم. ما یک تکه زمین کوچک به قیمت ۷۵۰ رئال (۳۷۵ دلار) خریدیم و در سه سال این خانه را ساختیم."

آن‌ها در آنجا آسوده بودند ولی کم‌وبیش احساس گوشه‌گیری داشتند. زی کابو چندین بار به دیدن آن‌ها رفته بود. آن‌ها یک اتاق برای زی کابو

۱. یادداشت‌های نشست تشخیص مشارکتی سریع (DPR)، دسامبر ۲۰۰۱. در دسامبر ۲۰۰۸، من شنیدم که حکومت دولتی در فاولای سانتامارتا که دارای تاریخچه طولانی در مبارزه و استقلال است، از گروه‌های مواد مخدر خلاص شده است. هنگامی که من در ژوئن ۲۰۰۹ از آنجا دیدن کردم، یک ایستگاه پلیس در بالای تپه وجود داشت. جایی که پلیس‌های حافظ صلح آموزش دیده در جامعه حضور همیشگی داشتند و قاچاقچیان را دور نگه می‌داشتند. ساکنان محله از پس‌گیری امنیت و آزادی‌شان خرسند بودند ولی درباره دیوار عظیمی که در اطراف محله خود به‌عنوان بخشی از همان طرح ساخته شده بود، ناراحت بودند.

2. Natal

3. Rio Grande do Norte

4. Botafogo

دورودراز بود و از همه چیز دور بود. اکنون که اینجا رشد کرده است قاچاق نیز تا اینجا رسیده است. به درگاراژ من نگاه کن، پُراز سوراخ گلوله است. من به نوه‌هایم یاد داده‌ام که هنگامی صدای تفنگ و شلیک می‌شنوند به زیر تخت بروند، یک شب یک گلوله درست از پنجره به درون آمد ... تو آن جوان‌ها که جلوی درب خانه‌ام پرسه می‌زنند و مواد جابه‌جا می‌کنند و سرتاسر روز کوکائین می‌کشند را دیدی؟ اگر می‌توانستم این خانه را بفروشم یا اجاره دهم، همین اکنون می‌رفتم اما هیچ‌کس آن را نمی‌خواهد."

هنگامی که سال دیگر برگشتم، زی کابو بنچاق‌های مالکیت خانه‌اش را به شریک زندگی‌اش، ماریا داده بود تا دل‌آسوده شود که اگر اوضاع بهتر شد، او چیزی به نام خود دارد، پس از آن خود به خانه ویرانه کنونی‌اش بر روی زمین کوچکی در زیر پل راه‌آهن در ایراجا جابجا شده بود.

به نبود آزادی و آزادی پویایی و جابجایی دلخواه، کمتر توجه می‌شود اما اثر ویرانگر آن بسیار است. به‌عنوان یک قانون، قاچاقچیان، سربازانی با تفنگ‌های پُر دارند که در دروازه هر فاولا جای‌گیر شده‌اند و جلوی هرکسی را که ساکن آنجا نباشد، می‌گیرند و از او می‌پرسند که چه می‌خواهد. برای بیرون نگه داشتن خودروهای پلیس و نگهداری سنگر خود، قاچاقچیان راه‌بندهای خیابانی می‌سازند که برای گذر کردن از آن‌ها باید اجازه گرفت. آن‌ها همچنین بازرسی می‌کنند که چه کسی پس از تاریکی بیرون می‌آید. اگر در شب با هماهنگی آن‌ها در فاولا کاری را انجام می‌دهید، باید چراغ‌های جلوی خودرو را خاموش روشن کنید تا بدانند که شما اجازه رفتن دارید.

جالب است که قاچاق مواد، فاولاها را تبدیل به جایی کرده که برای ورود به آن نیاز به اجازه دارید، درست مانند گتوهای دروازه‌دار ثروتمندان.

جابجایی ساکنان درون فاولاها نیز اندک شده است. همان‌گونه که نیلتون در سال ۱۹۹۹ به من گفت:

"ما درجایی زندگی می‌کنیم که آزادی کنش و رفت‌وآمد نداریم و نمی‌توانیم هر زمانی که می‌خواهیم از خانه بیرون برویم. حس زندانی بودن دارید، هنگامی که فکر می‌کنید "آیا اکنون می‌توانم بیرون بروم یا

داشتند و همیشه پافشاری می‌کردند که برای زندگی به آنجا بروند اما او هیچ دل‌بستگی‌ای به آنجا نداشت و می‌گوید گرچه جای خوبی برای آسودن است ولی اگر آنجا زندگی کند می‌میرد و دلش برای جنب‌وجوش شهرتنگ می‌شود.

زیان اجتماع محلی

افزون بر پیامدهایی برای مردم و خانوارها که پیش‌تر یاد شد، خشونت بازتاب‌های ناخجسته‌ای برای همه محله، زندگی اجتماعی و همدلی آن‌ها دارد. از دست رفتن فضای همگانی و یا کنترل قاچاقچیان بر فضاها موجب شده که جایی برای نشستن و دیدن نمایش یا بازی فوتبال، سرگرمی و اوقات آسایش نباشد. در گفتگوهای گروهی، یکی از برجسته‌ترین یافته‌ها در میان همه محله‌ها، نبود کارهای فراغتی بود. ژانیرا درباره ویلا ایده‌آل در کاسیاس چنین گفت:

"ما پیش‌تر فستیوال‌های سائوجوآ، فوتبال و بازی‌های دانشجویی داشتیم، اکنون نمی‌توانیم هیچ‌کدام را برگزار کنیم. از سال ۲۰۰۰، که آن‌ها پراسا را احیا و بازسازی کردند، هرگز از آن استفاده نشده است و این تنها فضای بازی است که در اینجا داریم، یک نگاه بیندازید، همیشه خالی است و تنها جایی است که بچه‌های ما می‌توانند بسکتبال بازی کنند، سالمندان می‌توانند زیر سایه درختی بنشینند و آنجا خالی و متروکه مانده است. همه می‌ترسند. انجمن سکنه حتی شبکه رادیویی محله در کلیسا را تعطیل کرد. تبهکاران ما را تهدید کرده‌اند که اگر به این کار پافشاری کنیم، آن ساختمان را خراب می‌کنند. آن‌ها نمی‌خواهند هیچ صدایی جز صدای خودشان شنیده شود."

خانمی ۶۱ ساله در نوابرازیلیا به نام ژوراسی^۲، می‌گفت "همه چیز در اینجا پس از سال ۱۹۸۲ دگرگون شد، درست زمانی که کارخانه‌ها یکی پس از دیگری بسته شد و قاچاقچیان به اینجا رخنه کردند. پیش از آن شرایط

1. Sao Joao
2. Juracy

بتر بود. اکنون اینجا هیچ امکاناتی برای اوقات فراغت یا کاری برای انجام دادن نیست. او ادامه داد "پراسا دوترکو که جای فوتبال بود و در آن جشنی برگزار می‌شد، اکنون به بخش ممنوعه تبدیل شده است و زیر کنترل بوکا می‌باشد." بینها^۱ که ۳۷ ساله است می‌افزاید:

"همه چیز اکنون بدتر از پیش است. من در برازیلیا بزرگ شدم، ما تا بامداد در اینجا پایکوبی می‌کردیم و تا ساعت ۲ یا ۳ بامداد بیرون بودیم. من تا دیروقت کار می‌کردم و ساعت یک شب، تنها به خانه می‌رسیدم. چیزی برای ترسیدن نبود. اکنون این‌گونه نیست. هنگامی در خیابان راه می‌روم باید مراقب همه چیز باشم، می‌دانید که منظورم چیست؟"

نبود انجمن‌های سکنه آزاد، یعنی نبود و فقدان صدا، نبود تنها نهادی که گرایش‌ها و خواسته‌های فاولاها را نشان می‌داد. اکنون بیشتر رؤسای برگزیده به قتل رسیده‌اند یا به‌اجبار به بیرون از اجتماع رانده شده‌اند. در آغاز این پژوهش دوباره، در ۲۰۰۰-۱۹۹۹، نزدیک به نیمی از فاولاها در ریو هنوز انجمن‌های سکنه آزاد با رؤسای برگزیده داشتند. باگذشت سال‌ها، این رؤسا یکی‌یکی نابود شدند و تا سال ۲۰۰۵، کمابیش همه انجمن‌های سکنه زیر کنترل قاچاقچیان درآمدند. تنها در ریو داس پدراس^۳ چنین نبود که در آنجا هم انجمن سکنه زیر کنترل شبه‌نظامیان بود.

تا سال ۲۰۰۹، در ریو بیش از هزار فاولا بود اما تنها شمار اندکی از آن‌ها مستقل و آزاد مانده بودند. همان‌گونه که در فصل پس‌از این بحث خواهیم کرد، کمک‌های اندکی که انجمن‌های پیشین از کاندیداهای انجمن شهر می‌گرفتند نیز دیگر وجود نداشت، چون مبارزات و گفتگوهای سیاسی انتخابات همگی زیر کنترل قاچاقچیان و بر پایه منافع آن‌ها بود. نیلتون این فقدان را این‌گونه بازگو می‌کند:

"ما دو انجمن سکنه داشتیم، یکی برای کویتونگو و دیگری برای گواپور. سپس حاشیه‌ای‌ها بر هر دو انجمن سکنه چیره شدند و انجمن جداگانه تازه خودشان را برپا کردند. شهردار آن زمان، لوییس پائولو کوند^۳

1. Binha
2. Rio das Pedras
3. Luis Paulo Conde

و فرماندار، گاروتینهو^۱، کاری برای دگرکردن این روند نکردند، تقریباً برای جلوگیری از این روند در فاولا یا مجتمع‌های دیگر نیز کاری نکردند.^۲

ترس از کشته شدن در جابجایی مواد یا نشانه گلوله بی‌هدف شدن، باعث شد که خدمات شهری و برنامه‌های بایسته به این محله‌های تهدیدست وارد نشود. نبود خدماتی چون معلمان، پرستارها، مددکاران اجتماعی، کارکنان مهدکودک، برنامه‌های NGO و حتی خدمات تاکسی ساده، ساکنان فاولا به ویژه جوانان را از ناگزیرترین چیزها بی‌بهره کرد، که خود باعث شد نتوانند بر چالش‌های زندگی در فاولاها پیروز شوند. سخت است که مردم در "محدوده خطر" شرایط کار پیدا کنند، حتی هنگامی که یک ایستگاه پلیس درون محله است، بازهم امنیت برآورده نمی‌شود، چون پلیس‌ها درون ایستگاه خود سنگرمی‌گیرند و تا هنگامی که همه به خانه‌های خود نروند پیدایشان نمی‌شود. وحشتناک بود که می‌دیدم سال‌ها به درازا می‌کشد تا بچه‌ها دوره دبستان خود را به پایان برسانند، زیرا که بسیاری از آموزگاران تنها دو یا سه روز در هفته سرکار می‌آیند. به تازگی نیز تصمیم گرفته شده که همه دانش‌آموزان در هر شرایطی به پایه بالاتر بروند، حتی اگر آن سال را نیز نگذرانده باشند و این نشانه دیگری است که زندگی این کودکان و آینده آن‌ها تباہ می‌شود.

آن‌گونه که رئیس انجمن سکنه نوابرازیلیا چند سال پیش به من گفت "آموزگاران نمی‌خواهند برای آموزش دادن به آموزشگاه ما بیایند چون دولت اینجا را "محدوده خطر" نام نهاده است و آن‌ها می‌ترسند. تا آنجا که رانندگان تاکسی نیز می‌ترسند که از تپه بالا بروند و برای همین، ما ون‌های خود را داریم."^۳ تنها در چهارم جولای ۲۰۰۷، تاخت و تاز گسترده پلیس به نوابرازیلیا و دیگر فاولاها در مجموعه آلمائو به بسته شدن هشت تا ده آموزشگاه در این محله‌ها انجامید. همان‌گونه که یک روزنامه‌نویس گزارش کرد "برای چند روز، ۴۶۰۰ بچه از کلاس درس بی‌بهره شدند. یونیسف هشدار داد که شرایط بد و زندگی در منطقه جنگی، کودکان را از

1. Garotinho

۲. گفتگو با نیلتون، گوایور، ۱۹۹۹.

۳. گفتگوی نوابرازیلیا، ۲۹ جولای، ۲۰۰۲.

ادامه آموزش بازداشته است و سروسامان دانش‌آموزان مجموعه آلمائو را به وضعیت دانش‌آموزان در نوار غزه و عراق همانند دانست.^۱

از دست رفتن سرمایه اجتماعی و جامعه مدنی

پیامد ناگوار چیزی که من آن را "جو ترس"^۲ می‌نامم، فرسایش سرمایه اجتماعی است، که یکی از چند سرمایه، فراوان و کارآمد در محله‌های تهدیدست بود (در تجزیه و تحلیل، ما سرمایه مردمی را با سنجش سطح عضویت‌ها، دوستی‌ها، شبکه‌های اجتماعی و مشارکت در فعالیت‌های اجتماع سنجیدیم).

خشونت و دو پیامد آن، یعنی ترس و بی‌اعتمادی، نه تنها بازدارنده به‌کارگیری فضای عمومی می‌شود، چه بسا اجتماعی شدن در میان دوستان و خویشاوندان و عضویت در سازمان‌های اجتماعی را کاهش داده و اعتماد میان همسایه‌ها را نیز سست می‌کند و همبستگی اجتماع را فرسایش می‌دهد. گردش اطلاعات درباره مشاغل، برنامه‌ها و ماهیت فرصت‌هایی که در میان شبکه‌های اجتماعی غیررسمی گسترش می‌یافت، در حال خشک شدن است و مکانیزم‌های مبتنی بر کمک متقابل^۳ دچار نقص شده است.

رابرت پاتنام^۴ و دیگران نشان داده‌اند که یک اجتماع مدنی نیرومند و سرمایه اجتماعی بالا در یک جامعه، همبستگی نزدیکی با پویایی اقتصادی و پایداری سیاسی دارد. دو گونه سرمایه اجتماعی وجود دارد: سرمایه اجتماعی درون‌گروهی^۵ که شبکه‌هایی درونی را در میان مردم یک اجتماع پدید می‌آورد و سرمایه اجتماعی میان‌گروهی^۶ که شبکه‌هایی بیرونی و پیوندهایی را با مردم و نهادهای دیگر می‌سازد.

1. V. Hugo (2007)

2. The Sphere Of Fear

3. Mechanisms Based on Mutual Aid

4. Robert Putnam

5. Bonding Social Capital

6. Bridging Social Capital

سرمایه اجتماعی درون‌گروهی

برای انجام این پژوهش، من دگرگونی‌های چهار سویه سرمایه اجتماعی درون‌گروهی را بررسی کردم: عضویت، اجتماعی شدن، اعتماد و همبستگی. عضویت و مشارکت در سازمان‌های وابسته به اجتماع، یکی از سنجش‌های دیرین سرمایه اجتماعی و جامعه مدنی است. سنجیدن سطوح مشارکت مصاحبه‌شوندگان آغازین در سال ۱۹۶۹، با میزان مشارکت فرزندان آن‌ها در سال ۲۰۰۱ (در کم‌وبیش همان سن) نشان‌دهنده کاهش چشمگیری بود. مشارکت در همه سازمان‌های اجتماعی و کنشگری‌های اجتماعی کاهش یافته است که در پاره‌ای از آن‌ها این کاهش چشمگیرتر بود. عضویت در انجمن‌های سکنه از نزدیک سی درصد به سه درصد کاهش یافته است. مشارکت در اتحادیه‌های کارگری، گروه‌های ورزشی و مدارس سامبا نیز به نیم کاهش یافته بود. تنها درصد شرکت‌کنندگان در نشست‌های مذهبی کاهش کمتری داشت. این درصد چندان کاهش نیافته بود و در برابر دیگر کنشگری‌های اجتماع همچنان تراز بالایی داشت. پرسش‌های دیگر نشان داد که زنان سالمند، بیشترین احتمال شرکت در گروه‌های مذهبی را داشتند. برای بسیاری از آن‌ها، رفتن به نشست‌های کلیسای خودشان (به‌ویژه نشست‌های اوآنجلیکال یا بشارتی^۱ که همیشه نزدیک به خانه است) مجالی برای بیرون آمدن از خانه و تنها کار اوقات فراغت بود.^۲ همچنین موج سترگی از پویش اجتماعی گونه‌های مشارکت پس از بازگشت مردم سالاری در سال‌های ۸۵-۱۹۸۴ پدیدار شد اما تا آغاز دهه ۱۹۹۰، همه جنبش‌های مردمی، از انجمن‌های سکنه در اتحادیه انجمن‌های سکنه و پیشه‌وران گرفته تا جنبش بی‌خانمان‌ها روبه‌زوال رفت. راه‌یابی دادوستد مواد مخدر همه چیز را از میان برد.

شاخص اجتماعی شدن نیز با بررسی پاسخ به پرسش‌هایی مانند شمار دوستان و خویشاوندانی که نزدیک شما زندگی می‌کنند، چند گاه یک‌بار به دیدار دوستان

1. Evangelical Meetings

۲. این تغییرات در وابستگی‌های مذهبی در طول ۴۰ سال گذشته، تبدیل کلان به مسیحیت انجیلی را که مطبوعات مشهور ما را به این باور هدایت می‌کنند، نشان ندادند. بزرگ‌ترین تغییر، کاهش شمار کسانی بود که خود را کاتولیک می‌دانستند، و از میان کسانی که دیگر کاتولیک نبودند، نیمی از آن‌ها مسیحی انجیلی شدند و نصف دیگر گفتند که «هیچ مذهبی ندارند». بیشتر نسل نوه‌ها بیان کردند که هیچ مذهبی ندارند.

و قوم‌وخویش در محله می‌روید و چند وقت یک‌بار آن‌ها به دیدن شما می‌آیند، سنجیده شد که به گونه چشمگیری کاهش یافته بود. همین‌الگو درباره میزان اعتماد در میان همسایگان به‌کاربرده شد. در سال ۱۹۶۹، بیش از نیمی از پرسش‌شوندگان گفتند که می‌توانند به بیشترین همه همسایگان خود اعتماد کنند، در حالی که در سال ۲۰۰۱، تنها یک‌سوم آن‌ها چنین احساسی داشتند و هیچ ناهمسانی معنی‌داری در پاسخ نسل‌های بعدی نبود.

درباره همبستگی اجتماعی یا موشکافانه‌تر بگوییم، دریافت و درک همبستگی اجتماعی، ۸۵ درصد مصاحبه‌شوندگان آغازین گفتند که اجتماعات آن‌ها همبسته یا بسیار همبسته هستند؛ در حالی که در سال ۲۰۰۱، تنها نیمی (۵۱ درصد) از مصاحبه‌شوندگان اصلی، ۴۵ درصد فرزندان آن‌ها و ۴۲ درصد نوه‌های آن‌ها چنین احساسی داشتند. باین حال، حس همبستگی و یکپارچگی در فاولاها در برابر مجتمع‌ها بیشتر بود و در بیروها از همه کمتر بود؛ ولی حتی در فاولاها نیز حس همبستگی کاهش یافته بود. این فرسایش سرمایه اجتماعی و همبستگی درونی، نشان‌دهنده کاهش چشمگیر کیفیت زندگی ساکنان این اجتماعات است. هنگامی برای نخستین بار برای زندگی کردن به فاولاها رفتیم، روح اجتماعی و همبستگی محلی در بزرگ‌ترین خوشی‌های زندگی مردم فاولا بود. درست نامشابه با محله‌های رسمی و توانگر که در آن‌ها هیچ‌کس همسایه‌هایش را نمی‌شناخت، در فاولا‌های کاتاکومبا، نوابرازیلیا، ویلا اپاریا، بایرامار و ویلا سنترال، بیشتر مردم یکدیگر را با نام می‌شناختند و در زمان‌های سخت نگهبان یکدیگر بودند. شبکه‌های پشتیبانی مشترک و متقابل، بخشی از سازوکارهای ماندگاری بود که تهیدستان برای کاهش آسیب‌پذیری زندگی در حاشیه به آن متکی بودند.

چنانکه مرسدس دلا روشا^۱ می‌گوید، در اینجا یک دگرذیسی^۲ از منابع فقر به فقر منابع^۳ روی داده است. ترس گیرافتادن در تیراندازی یا اشتباه گرفتن آن‌ها به‌عنوان همدست قاچاقچیان، عاملی شده است که مردم کمتر بیرون بروند و بیشتر تنها بمانند. همه ارزیابی‌ها نشان می‌دهد که

1. Mercedes de la Rocha

2. Mercedes Gonzalez de la Rocha (2001)

همبستگی اجتماعی، اجتماعی شدن و مشارکت به شدت کاهش یافته است. این کاهش را نمی‌توان تنها به مواد مخدر، پلیس و خشونت شبه نظامیان در فاولاها نسبت داد، چون فرسایش سرمایه اجتماعی در دهه‌های گذشته در جاهای فراوانی اثبات شده است،^۱ ولی بی‌گمان اگر قاچاق مواد مخدر نبود زندگی در فاولا سرزنده‌تر و همبستگی اجتماعی پایدارتر می‌بود.

سرمایه اجتماعی میان‌گروهی

اگر خشونت، پیوند و روابط درون اجتماعات را فرسایش دهد، آیا می‌تواند پیوندهای میان اجتماع و بقیه شهر را تقویت کند؟ آیا شمار و نیروی پیوندها و برخوردها در بیرون از فاولا بر افزایش پویایی و جنبش اثر می‌گذارد؟ مطالعه ما نشان داد ارتباطی نیرومند میان پیوندهای بیرونی و پایگاه اجتماعی - اقتصادی وجود دارد. به روشنی در هر گروه نمونه پژوهش در همه چرخه‌های زمانی، هرچه پیوندهای فرد با دیگران در بیرون از فاولا بیشتر بود، پایگاه اجتماعی - اقتصادی‌اش هم بالاتر بود (که با میزان سواد، شمار لوازم خانگی و تراکم خانوار اندازه‌گیری می‌شود)، گرانوتر^۲ این را "قدرت پیوندهای ضعیف"^۳ می‌نامد.^۴ البته روشن نبود که آیا داشتن سواد و درآمد بیشتر، مردم را توانا می‌سازد تا پیوندهای بیشتری در بیرون از اجتماع برپا کنند یا آیا داشتن پیوندهای بیشتر در بیرون از اجتماع به معنای قرارگیری بیشتر در برابر کسانی است که تحصیل کرده هستند، مشاغل و درآمد خوبی دارند و این ارتباطات می‌تواند الگوهای بایسته‌ای برای زندگی آن‌ها باشد؛ آیا داشتن روابط بیرون از اجتماع درها را به سوی آموزش و مشاغل بهتر می‌گشاید؟ شاید همه این عوامل باهم تأثیرگذار باشد. در هر صورت، افزایش خشونت هر دو گونه سرمایه اجتماعی (درون‌گروهی، میان‌گروهی) را سست کرده است.

در نظریه پاتنام متوجه یک دوگانگی برای نمونه خود شدیم که یک

1. Robert D. Putnam (2000); Robert D. Putnam, Robert Leonardi, and Raffaella Nanetti (1993).
2. Granovetter
3. The Strength Of Weak Ties
4. Mark Granovetter (1983)

همبستگی منفی میان سرمایه اجتماعی میان‌گروهی و سطح پایگاه اجتماعی - اقتصادی بود. بر پایه نظریه پاتنام، کسانی که مشارکت بیشتری در کنشگری‌های اجتماعی و شبکه‌های اجتماعی دارند، باید کسانی با بالاترین برتری اجتماعی - اقتصادی باشند ولی ما این را وارونه یافتیم. چون این دست آورد، وارونه بسیاری از راه و روش پیشین بود، ما آن را با تیزبینی بیشتر آزمودیم.

آنچه به دست آمد این بود که برای مهاجران تازه از راه رسیده، سرمایه اجتماعی میان‌گروهی به آن‌ها یاری می‌کرد که با اجتماع و شهر یکپارچه شوند. به نظر می‌رسد که آستانه‌ای برای مشارکت اجتماعی وجود دارد که بالاتر از آن، اجتماعی شدن درونی، به یک کنشگر محدودکننده برای بالا رفتن از نردبان اجتماعی یا به بیرون از آن اجتماع رفتن تبدیل می‌شود که در فصل ۹ بیشتر به آن پرداخته‌ام. یک باز نمود بجا در این باره این است که آن‌هایی که در روز کار می‌کنند و شب درس می‌خوانند، کسانی هستند که بیشترین احتمال پیشرفت را دارند ولی کمتر می‌توانند به نشست‌های اجتماع یا پیوند با دوستان و همسایگان بروند. بسیاری از مشاغل ساده نیاز به شش روز کار در هفته دارد، برخی از این مشاغل، تنها یک روز، آن هم یک هفته در میان مرخصی می‌دهند.

از سوی دیگر، کسانی که تنگ‌ترین پیوندهای کارساز با اجتماع و حس دل‌بستگی نیرومندی دارند، همان‌هایی هستند که بسیار گمان کمتر می‌رود که از آنجا بیرون بروند، اگرچه توان مالی کافی برای برون رفتن را هم داشته باشند.

نتیجه‌گیری: هم‌سنجی گذشته و اکنون

گمراه‌کننده است گمان کنیم که در فاولا‌های دهه‌های ۶۰ و ۷۰ هیچ مواد مخدر و خشونتی نبوده است. در آن زمان مشروب، کاشاسا^۱ (یک‌گونه مشروب الکلی برزیلی) وجود داشت و ماری‌جوآنا، مواد مخدر اصلی بود. همان‌گونه که پیش‌تر گفتیم، ابزار خشونت، مُشت، چاقو یا بطری‌های شکسته بود و کوکائین و اسلحه که اکنون همه‌جا یافت می‌شود، به‌سادگی در دسترس نبود.

1. Cachaça

رفتن است. قاچاقچیان دیگر به هیچ‌کس ارج نمی‌گذارند، آن‌ها به‌کارگیری مواد را در خیابان آغاز کرده‌اند.

• در ده دوازده سال گذشته، قاچاق و سوداگری مواد، بزرگ و بزرگ‌تر و به‌سان یک دادوستد بسترگ شده است. امروزه ما بسیاری از تبهکاران را نمی‌شناسیم، آن‌ها از جاهای دیگر به اینجا می‌آیند و اهمیتی نمی‌دهند که شما بی‌گناه یا گناه‌کار هستید، پیر یا جوان هستید، یا اینکه زندگی خود را برای ساختن این محله گذاشته‌اید.

همراه با کاهش احترام و افزایش گمنامی قاچاقچیان، آسان‌گیری قانون نیز رو به بیشتر شدن است. همان‌گونه که نیلتون روشن‌گری کرد: "امروزه مردم آسان‌تر از سی سال پیش با رفتار مجرمانه کنار می‌آیند. اکنون حاشیه‌ای‌ها، آزادی کنش بیشتری دارند و آنچه آن‌ها می‌خواهند انجام می‌شود و می‌توانند محله را با ترس و وحشت کنترل کنند."

دگرگونی بزرگ دیگر، روند افزایشی به‌کارگیری مواد مخدر در درون فاولاهاست. هنگامی که خرید و فروش مواد مخدر آغاز شد، بسته‌بندی و فروش به مردم محله‌های دیگر شهر، یک راه پول درآوردن بود و مردم در محله خودشان کوکائین مصرف نمی‌کردند؛ ولی به‌تازگی، بسیاری از جوانان گروه‌های تبهکار به جای پول مواد می‌گیرند و در سن بسیار کمی معتاد می‌شوند.

منافع و مجازات

تازه‌ترین دگرگونی‌هایی که در اکتبر ۲۰۰۸ و ژوئن ۲۰۰۹ در ریو دیدم، کاهش ارزش کوکائین به علت افزایش درخواست برای موادی چون قرص‌های روان‌گردان و متامفتامین شیشه است که به روش شیمیایی ساخته می‌شود. فروش مواد در ریو دارد یک راه دوطرفه می‌شود، جوان‌های خوش‌گذران به فاولاها می‌روند تا کوکائین بخرند و پسرهای فاولا به بخش جنوب می‌روند تا روان‌گردان فراهم کنند. کسانی که برای قاچاقچیان کار می‌کنند نیز پول کمتری می‌گیرند. برخی کمترین دستمزد همراه با مواد و پاداش می‌گیرند. بسیاری از پلیس‌ها نیز دستمزدی اندک دارند.

جیر، یکی از دوستان دیرینه‌ام از کاتاکومبا، می‌گفت که در کاتاکومبا، "مافیاه" بودند ولی به محله دست‌درازی نمی‌کردند. آن‌ها به ساکنان ارج می‌گذاشتند و جشن‌های باشگاه جوانان را به هم نمی‌زدند. قاچاقچیان مواد و مصرف‌کنندگان مواد هم بودند اما مواد مخدر بیشتر ماری‌جوانا بود، آن‌ها تفنگدار نبودند و به حقوق جامعه چنگ اندازی نمی‌کردند.

او می‌گفت هنگامی که کاتاکومبا نابود شد و ساکنان در مجتمع‌ها جا داده شدند، همه چیز بدتر شد. تاخت و تازها و دست‌درازی‌های فراوانی در گوایپور انجام گرفت. او می‌گفت "اکنون قاچاقچیان به‌راستی خشونت و گشتار زیادی نمی‌خواهند، آن‌ها در پی فروش مواد مخدر هستند". قاچاقچیان سختگیر که بر گوایپور چیره شده‌اند، بچه کاتاکومبایی‌های پیشین هستند، از این‌رو جیرو همسایگانش تنها مانده‌اند. از دیدگاه او، قاچاقچیان نمی‌خواهند زندگی ساکنان را به هم بریزند، آن‌ها تنها می‌خواهند کار خودشان را بکنند و آرامش را حفظ کنند، مگر اینکه گروه تبهکار دیگری بخواهد بر منطقه آن‌ها چیره شود.

ارج و احترام موضوعی چندباره در گفتارهای مردمی است که با آن‌ها گفتگو کردم. سخن‌های زیر نمونه کوچکی از نکته‌های بازگو شده برای ساکنان فاولاهای جامعه نمونه پژوهش درگذشته و اکنون است که به فراخور پیوند قاچاقچیان با آن‌ها و دیگر ساکنان مقایسه شده است.

- برای زمان زیادی، راهزنان رهبران بزرگواری بودند، مردم، همه آن‌ها را می‌شناختند، پدر و مادر آن‌ها را نیز می‌شناختند.
- اندام‌های گروه‌های تبهکار و قاچاقچیان مواد، پسرهایی از خود محله بودند، اینجا بزرگ شده بودند و ما را می‌شناختند، آن‌ها به سالمندان و کارگران ارج می‌گذاشتند و آن‌ها را نمی‌ترساندند؛ تا اندازه‌ای از آن‌ها پاسداری هم می‌کردند.
- بهتر است که تبهکاران، کسانی آشنا باشند تا از بیرون محله باشند. تبهکاران بومی قابل اعتمادترند... من ترجیح می‌دهم از قاچاقچیان یاری بخواهم تا از پلیس.
- تعادل لرزان میان ساکنان و سوداگران مواد مخدر رو به از میان

دست دارند... آن‌ها و سیاستمداران مسئول دشواری‌های ما در پیوند با مواد در اینجا هستند."

سرانجامش افزایش زد و خورد خشمگین، دستمزد کمتر برای قاچاقچیان مواد و پدید آمدن راه‌های دیگر به دست آوردن پول است، به گونه‌ای که شبه‌نظامیان و قاچاقچیان از تهیدستان باج‌گیری می‌کنند. مردمی که زندگی آن‌ها از دست رفته است و کسانی که کیفیت زندگی‌شان در فاولاها از میان رفته است، بازیگران کوچکی در یک قمار جهانی بزرگ هستند. آن‌ها به سادگی فدا می‌شوند و جایگزین می‌گردند. کسانی که از این بازی بهره‌مند می‌شوند، در پنت هاوس‌های باشکوه خود در ریو، اروپا و آمریکا در آرامش زندگی می‌کنند. مردم تهیدست در محله‌های فقیرنشین کارکردهای شناخته شده‌ای را به فرجام می‌رسانند، همان‌گونه که لوپز دِسوزا^۱ می‌گوید "به‌طور گسترده، در زنجیره ارزشی فرآوری، پالایش، انبار، پخش و مصرف (مواد مخدر) در بازارهای محلی، ملی و بین‌المللی انجام نقش می‌کنند."^۲ خشونت بی‌رحمانه در فاولاها، انحرافی آسان را ایجاد کرده، به طوری که پلیس و سیاست‌های ضد مواد مخدر بر پایین‌ترین اجزای زنجیره اقتصادی مواد مخدر متمرکز می‌شوند، در حالی که رده‌های بالای راهبری و سودآوری رها شده است.^۳

همان‌گونه که ام وی بیل درباره بزهکاری و مجازات گفت: "آنچه باید درباره این جامعه درک کنید این است که پرسش‌های خشونت و جنایت تنها درباره مواد مخدر و جنگ افزار نیست. در برزیل، تنها کسانی به زندان می‌روند که چیز کوچکی دزدیده‌اند و دزدان بزرگ آزادند."^۴

من واپسین فرازهای این فصل را از زبان نیلتون به پایان می‌برم که زمان و بردباری فراوانی را برای روشننگری واقعیت برای من صرف کرد و با توان به ریشه پریشان پرداخت:

"کسانی که بیشترین پاسخگویی را در برابر قاچاق مواد دارند، قاچاقچیان و دلالان کوچک نیستند... پاسخگویان اصلی کسانی با توان و نفوذ فراوان برای گسترش مواد در اندازه پهن‌آور و اندازه بی‌شمار هستند. این افراد، با بهره‌مندی از مصونیت سیاسی، پول، نفوذ و قدرت را در

1. Lopes de Souza

2. Marcelo Lopes de Souza (2005)

3. Patrick Neate and Damian Platt (2006)

4. M.V. Bill (2006)

فصل هشتم

وهم‌زادیی از مردم سالاری

حکمروایی مردم سالارانه، حقوق شهروندی فراگیر و حقوق بشر، حقوق مدنی و سیاسی را نمی‌توان از جستار فقر جدا دانست؛ رهایی از نیاز، بنیادی‌ترین حق است، اگرچه بیشتر نادیده گرفته می‌شود.

در روزگار دیکتاتوری نظامی برزیل، پیکار برای حقوق شهروندی و "حق داشتن حقوق"، بسیار ویرانگر بود. در یک‌رشته قوانین اساسی که میان سال‌های ۱۹۶۵ و ۱۹۷۴ تصویب شد، انتخابات برای شهرداری، فرمانداری و ریاست جمهوری متوقف شد. مخالفان رژیم، همواره دستگیر، شکنجه و ناپدید می‌شدند. باین‌وجود، حق شهروندی برای فقراى شهری، يك پسرمان باارزش نبود. ساکنان فاولاها به راهپیمایی اعتراضی نمی‌پیوستند. زمان و نیروی آن‌ها صرف زنده ماندن می‌شد و نگرانی بنیادی آن‌ها این بود که شکم بچه‌هایشان را سیر کنند.

در دهه نخست سده بیست و یکم، مردم سالاری برزیل از دیدگاه تهیدستان شهری چگونه است؟ آیا ساکنان فاولاها، از دید خودشان همچون شهروندان واقعی شمرده شده‌اند؟ آیا زندگی و محله آن‌ها از پایان دیکتاتوری تا به حال بهتر شده است؟ آیا دل‌بستگی‌ها، دانش و آگاهی سیاسی و مشارکت آن‌ها تکامل یافته است؟

به نظر می‌رسد که برای طبقه محروم، بیست سال سرکوب سیاسی در روزگار فرمانروایی نظامی با بیش از بیست سال باور به اصول مردم سالارانه به

همراه بی‌بهرگی از حقوق شهروندی کامل جایگزین شده است. دموکراسی بسیاری از چیزهایی را که پیش‌تر به آن هم فکر نمی‌شد، شدنی کرده است اما درباره فراگیری و برابری در برابر قانون هنوز هم گذار به درستی طی نشده است. هنوز مانده تا فقرای شهری از منافع شهروندی کامل بهره‌مند شوند.

تجربه برزیل از دموکراسی، بی‌درپی و گسسته بوده است. از سال ۱۸۸۹ تا آغاز جمهوری در ۱۹۳۰، که دیکتاتوری گتولیو وارگوس^۱ آغاز شد، برزیل مزه دموکراسی را چشید. دموکراسی در سال ۱۹۴۶ دوباره پا پس کشید و این شرایط ۱۸ سال تا سال ۱۹۶۴ به درازا کشید، هنگامی که کودتای نظامی همه حقوق دموکراتیک را منسوخ کرد. پس‌از آن برای ۲۰ سال، یعنی یک نسل کامل، دموکراسی سراسر سرکوب شد. از آن هنگام در برزیل پی‌درپی، دموکراسی روی داده و باز متوقف شده است. نشانه‌های این دموکراسی گسسته در یافته‌های پژوهشی من نمایان است.

در هنگام نخستین بررسی من در سال‌های ۶۹-۱۹۶۸، نگرانی فراگیری بود که زاغه‌نشینان و مهاجران تازه‌رسیده، در پرتو دوگانگی با ثروت پیرامون، گرایش رادیکالی پیدا کنند. برخلاف انتظار، گروه مرجع این تهیدستان شهری، شهرنشین‌های ثروتمند اطرافشان در شهر نیست، بلکه آن‌ها خود را با خانواده و دوستانی می‌سنجند که در روستاها مانده‌اند. ساکنان زورآبادهای ریواز کوچ خود خرسند بودند و امیدوارانه چشم‌به‌راه آینده‌ای بهتر بودند.

گفتگویی که در سال ۱۹۶۸ با گیلبرتو^۲ داشتم را به خاطر می‌آورم، او مرد جوانی بود که در سال ۱۹۶۱ به‌تنهایی از شمال شرق به ریو آمده بود و در کاتاکومبا سکونت داشت که در آنجا آشنایانی از زادگاهش زندگی می‌کردند. هنگامی که از او پرسیدم در حالی که هرروز خانه‌های پرشکوه ثروتمندان در لاگوا رودریگو فرایتاس^۳ و خدمات همگانی موجود برای مردم رده‌بالای جامعه را می‌بیند اما کاتاکومبا حتی آب‌لوله‌کشی و برق ندارد چه احساسی دارد، پاسخ داد:

1. Getúlio Vargas
2. Gilberto
3. Lagoa Rodrigo Freitas

"این‌گونه نیست. ما تهیدست‌ها بسیار بردباریم. ما خود را با آن‌ها مقایسه نمی‌کنیم... حتی در اینجا با کار خدمتکاری و نوکری، بهتر از دیگر اعضای خانواده‌ام در روستا زندگی می‌کنم. ما عجله‌ای نداریم. پس از کمک دولت به ثروتمندان، نوبت ما خواهد بود. دوره ما نیز خواهد رسید."

دگرگونی‌های سیاسی

دگرگونی‌های سیاسی ژرفی که برآمده از دگردییی به دموکراسی در سال ۱۹۸۵ و قانون اساسی نو در سال ۱۹۸۸ بود، در دوره پژوهش من روی داد. پژوهش‌های دنباله‌دار من هنگام نخستین فرمان رئیس‌جمهور فرناندو هنریک کاردوسو (۲۰۰۳-۱۹۹۵) آغاز شد و هنگام فرمان دوم رئیس‌جمهور، لویی‌ایناسیو لولا دا سیلوا^۱ (۲۰۰۳-۱۱) پایان یافت. دگرگونی سیاسی برزیل دستاورد ستیزهای بسیار بود. باین‌حال، این دگرگونی‌های بزرگ، در بسیاری از سویه‌های زندگی روزانه ساکنان فاولاها دگرسانی چندانی ایجاد نکرد ولی به‌طور کلی برخی چیزها بدتر و برخی نیز بهتر شد. از هنگام بازگشت دموکراسی، حس محرومیت از حقوق، در میان کسانی که در دوره دیکتاتوری زندگی می‌کردند افزایش یافته است. فرزندان و نوه‌های آن‌ها تحصیل‌کرده‌تر و از نظر سیاسی آگاه‌تر شده‌اند و بنابراین، هم دچار بدگمانی و هم امیدوارتر شده‌اند. از دید هزاران کسی که من برای این پژوهش با آن‌ها گفتگو کردم، دموکراسی برزیل از دید رفتار برابر در چارچوب قانون، پشتیبانی در برابر آسیب و پاسخگویی به نگرانی‌های آن‌ها، راه درازی در پیش دارد.

روشن است که دولت مردم‌سالارانه‌ای که نیازهای یک‌سوم جمعیت شهری خود را نادیده می‌گیرد، آسیب‌پذیر است. تنها پیوند قانونی مردم با دستگاه دولتی، پلیس است که با تفنگ‌های پُر درون فاولاها می‌شوند و شعار آن‌ها "نخست تیراندازی سپس پرسش"^۲ است.

1. Luis Ignacio Lula da Silva

۲. Shoot first, Ask Questions Later: اشاره به اقدام و انجام عجولانه کاری دارد که بدون توجه به دلیل آن صورت می‌گیرد. (مترجمان)

چهار موضوع پدیدار شده

داستان‌ها، تاریخچه‌های زندگی و بررسی پاسخ‌های میدانی در پژوهش‌های من، نشان از روندهای امیدبخش دارد اما درعین حال بیانگر سرخوردگی از دموکراسی پس از پایان دیکتاتوری است. چهار دستمایه‌ای که من در اینجا به آن‌ها می‌پردازم عبارت‌اند از:

۱. ناامیدی از دموکراسی: دموکراسی دوباره پس از دیکتاتوری، آن‌گونه که فقرا امید داشتند، آن‌ها را توانمند نساخت و آن‌گونه که امید داشتند سودها و منافع برای اجتماعات محلی آن‌ها نداشت.
۲. فساد، حامی پروری و پارتی‌بازی: سوءاستفاده‌های سنتی از قدرت و امتیازات که پس از فرمانروایی نظامی تا اندازه‌ای کاهش یافته بود، دوباره با برگشت نظام چندحزبی آغاز شده و اکنون به نظر می‌رسد در همه سطوح حکومت رخنه کرده است.
۳. شهروندی، حقوق و وظایف: از هنگام پایان دیکتاتوری به‌گونه فزاینده‌ای در نسل‌های پی‌درپی، مردم بیشتری پنداره حقوق و وظایف (تعهدات) شهروندی را دریافتند و خود را سزاوار حقوقشان می‌دانند و باور دارند که با مشارکت پویا می‌توان بر تصمیمات دولت اثرگذار بود.
۴. گسست باور-رفتار: با وجود باور ژرف به دموکراسی به‌عنوان یک اندیشه و آرمان، مشارکت سیاسی از همیشه کمتر است، جوانان، تحصیل‌کرده‌ها و آگاه‌ترین نسل سیاسی از همه بیشتر به دولت بدگمان هستند و کمترین مشارکت را دارند.

در پیوند با هر یک از این موارد، از پرسش‌های سیاسی پژوهش پیمایشی سال‌های ۱۹۶۹، ۲۰۰۱ و ۲۰۰۳، یک رشته پاسخ جمع‌بندی شده است؛ نمونه تصادفی پژوهش سال ۱۹۶۹ که ۶۰۰ مصاحبه‌شونده آغازین داشت و نمونه سال ۲۰۰۱ که ۲۹۵ نفر از فرزندان و ۱۵۸ نفر از نوه‌های آن‌ها را در برداشت. در سال ۲۰۰۳، گفتگو با یک نمونه تصادفی تازه در سه محله مورد بررسی افزوده شد؛ از هر محله ۴۰۰ نفر و ۲۴ نفر دیگر، یعنی روی هم رفته ۱۲۲۴ نفر برگزیده شدند. این زیرگروهی از ۲۱۸۲ گفتگو است که با درآمیختن گروه‌های گوناگون داده‌هایی را برای بخش‌هایی که در دنباله می‌آید فراهم می‌آورد.

برای درک سنجش میان نسل‌ها، دانستن میانگین سنی آن‌ها به ما یاری می‌کند، ۳۶ سال، میانگین سنی نمونه تصادفی آغازین در سال ۱۹۶۹ بود؛ میانگین سنی آن‌ها در ۲۰۰۱ نزدیک ۶۴ سال، میانگین سنی بچه‌های آن‌ها در سال ۲۰۰۱ نزدیک ۴۰ سال و نوه‌های آن‌ها ۲۴ سال بود.

ناامیدی از دموکراسی

تیوسوزا که در کاتاکومبا او را دیدار کردیم و اکنون در ۷۴ سالگی در پادره میگوئل^۱ زندگی می‌کند، ناامیدی از دموکراسی را این‌گونه بازگو می‌کند:

"سیاست این‌گونه است: در زمان انتخابات، همیشه کاندیداهایی پیدا می‌شوند که پس از انتخابات، ناپدید می‌شوند. این هیچ‌گاه تغییر نکرده و نخواهد کرد. همیشه این‌گونه بوده است. من رأی می‌دهم چون ناگزیرم. آن‌ها نویدهای فراوانی می‌دهند و هرگز کاری نمی‌کنند. در هنگام انتخابات، آن‌ها به محله ما می‌آیند، بنرهای بزرگ بر روی ساختمان‌ها افراشته می‌کنند، هنگامی که همه‌پرسی پایان یافت، ناپدید می‌شوند و هرگز بر نمی‌گردند."^۲

با بازگشت به دموکراسی، این امید بود که مردم بتوانند آشکارا برای گزینش شهردار و رئیس‌جمهور خود رأی بدهند، فقرای شهری بتوانند پاسخگویی رسمی وعده‌های انتخاباتی را پیگیری کنند، تأثیرگذاری بیشتری بر تصمیمات دخیل در زندگی خود داشته باشند و به این ترتیب توانایی چانه‌زنی نیرومندتری در گفتگو برای بهبود محله خود داشته باشند. با این حال، مردمی که ما با آن‌ها گفتگو کردیم احساس نمی‌کنند که صدایی در تصمیم‌گیری داشته باشند، آن‌ها تنها یک صدای نهفته هستند. آن‌ها افزایش پذیرش در یک بازی عادلانه را در میان مقامات دولتی احساس نمی‌کنند. آنچه آن‌ها می‌بینند در پناه بودن از کیفر پلیس و دادوستدگران مواد مخدر است که هر دوی آن‌ها همچنان اجتماع‌هایشان را دچار وحشت (ترور) می‌کنند. در حالی که دموکراسی دوباره به تهیدستان شهری، ارزش شهروند قانونی بودن را داده است ولی آن‌ها احساس نمی‌کنند که حتی

۱. Padre Miguel

۲. گفتگو با تیوسوزا (Tio Souza) در آپارتمان او در پادره میگوئل (Padre Miguel)، جولای ۲۰۰۴.

شهروندی نیمه رسمی هستند. آن‌ها "شبه شهروند" باقی می‌مانند. بیشتر نمونه ما - ۷۹ درصد مصاحبه‌شوندگان آغازین - گفتند "پایان دیکتاتوری پیامد چشمگیری برای زندگی آن‌ها نداشته است".^۱ همانا این یک دوگانگی بنیادی میان دید پایین به بالا و دید بالا به پایین است.

از کسانی که به پرسش دگرگونی زندگی پس از دیکتاتوری پاسخ مثبت دادند، پرسیدیم که زندگی آن‌ها چه دگرسانی داشته است؟ کمتر از یک سوم (۳۲٪)، دگرگونی‌های مثبت، مانند آزادی بیشتر و افزایش شفافیت دولت را نام بردند؛ درحالی‌که کمتر از یک چهارم (۲۳٪) دگرگونی‌های منفی، مانند مشاغل کمتر، امنیت و آرامش کمتر و کاهش توانایی چانه‌زنی را نام بردند. بسیاری نیز تنها تأیید کردند که همه چیز در روزگار دیکتاتوری بهتر بود. این دیدگاه در مصاحبه‌های عمیق و نیمه منظم نیز بود. این با گفتمان کنونی درباره دل‌تنگی برای نظم و قانون رژیم‌های خودکامه در آمریکای لاتین همخوان است. گزارش پیمایش تازه سازمان ملل بر روی ۱۹ هزار تن در ۱۸ کشور آمریکای لاتین کرد نشان می‌دهد که بیشتر مردم، یک رهبر خودکامه را که منافع اقتصادی را تأمین کند بر یک رهبر گزینشی ترجیح می‌دهند. بررسی‌های لاتین اوبارومترو^۲ نشان می‌دهد که این حس در برزیل نسبت به دیگر کشورهای آمریکای لاتین گسترش کمتری دارد ولی بسیاری از جمله نیلتون براین باورند که دولت، کنترل شهر را به تبهکاران باخته است.

برای بررسی بیشتر این چالش، ما از همه پاسخ‌دهندگان پرسیدیم "زندگی خود را در روزگار دیکتاتوری نظامی با زمان پس از دیکتاتوری چگونه ارزیابی می‌کنید؟ چه چیزهایی بهتر یا همان‌گونه مانده و یا بدتر شد؟" بهبودهایی که بیشتر از همه گفته می‌شد، شامل حمل و نقل همگانی (۸۰ درصد گفتند

۱. پرسش این بود: "آیا پایان دیکتاتوری و بازگشت به دموکراسی، تأثیرات عمده‌ای بر زندگی شما داشته است؟" در یک دسته‌بندی دقیق‌تر از کل مصاحبه‌شوندگان اصلی، ۱۷ درصد گفتند که نمی‌دانند و ۶۶ درصد گفتند که هیچ تأثیری نداشته است و ۱۸ درصد دیگر گفتند که اصلاً هیچ تفاوتی در زندگی‌شان به وجود نیامده است. این نتیجه‌گیری شگفت‌آور است و متناقض با متون علمی و ادراک سیاست‌گذاران، سازمان‌های غیردولتی و فعالان است که معتقدند بازگشت دموکراسی به نفع طبقه پایین مردم است.
 ۲. Latin Obarometro: یک نظرسنجی عمومی سالانه است که شامل ۲۰۰۰۰ مصاحبه در ۱۸ کشور آمریکای لاتین، به نمایندگی از بیش از ۶۰۰ میلیون نفر است. این مشاهده توسعه دموکراسی، اقتصاد و جوامع را با استفاده از شاخص نگرش، رفتار و عقیده بررسی می‌کند. (مترجمان)

که اکنون بهتر شده است)؛ کیفیت مسکن (۷۶ درصد)؛ آب و بهداشت (۷۶ درصد)؛ دستیابی به آموزش (نه بهتر شدن کیفیت آموزش) (۷۱ درصد) بود. ارزیابی چندوچونی اقتصاد نیز ناهمسان بود: ۴۴ درصد گفتند، بهتر شده است؛ ۳۲ درصد گفتند، بدتر و از دید ۱۴ درصد آن‌ها، هیچ دگرگونی‌ای نبوده است. ۶۸ درصد گفتند که ایمنی شخصی و خانوادگی بدتر شده است. این پرسش سودی نداشت که آیا از دید آن‌ها این دگرگونی‌ها به برگشت دموکراسی پیوند دارد یا به گذر زمان، چون هنگام پیش‌آزمون پرسشنامه آگاه شدیم که کم‌وبیش همه پاسخ‌پیش‌بینی شده "نمی‌دانم" می‌دادند. بیشتر شدن آگاهی از حقوق شهروندی نسبت به دهه ۱۹۶۰ روشن بود اما هنگامی که درباره انجام و به‌کارگیری آن حقوق پرسش شد، ۶۹ درصد گفتند که در برابر زمان دیکتاتوری احساس طردشدگی بیشتری می‌کنند. حتی باور به اهداف خوب دولت نیز از زمان پایان دیکتاتوری کمتر شده بود. در سال ۱۹۶۹ نزدیک ۶۱ درصد نمونه ما گمان می‌کردند که "دولت کوشش می‌کند دشواری‌های مردم را درک و چاره‌گری کند"؛ درحالی‌که در ۲۰۰۱ و ۲۰۰۳، تنها ۳۸ درصد چنین گمانی داشتند.

از دیدگاه نظری، هر چه سطح حکومت به مردم نزدیک‌تر باشد، پاسخگوتر و بیشتر یاری‌دهنده خواهد بود. برای اینکه راستی و درستی این را دریابیم این پرسش را پرسیدیم: "آیا در چند سال گذشته، از سوی انجمن شهر، شهردار/ دولت شهری، فرماندار/ دولت استانی، رئیس جمهور/ دولت فدرال و کارگزاری‌های توسعه بین‌الملل (مانند بانک جهانی، بانک توسعه کشورهای آمریکای لاتین و غیره) به شما یا کسانی دیگریاری یا آسیب‌رسیده است؟" گسترده‌ترین پاسخ از سوی هر سه نسل و نمونه تصادفی تازه به گونه نزدیکی برای همه سطوح سیاسی این بود که "دولت هیچ اثری بر زندگی ما ندارد" و برداشت بیشتر این بود که به آن‌ها آسیب‌رسیده است تا اینکه کمکی به آن‌ها شده باشد. نمودار ۸-۱ سنجش برداشت مصاحبه‌شوندگان اصلی در هر سطح از دولت را نشان می‌دهد.

در مجموع، برداشت مردم، دریافت کمک بیشتر و آسیب کمتر از سوی شهر یا دولت بود ولی بیشتر گفتند که دولت هیچ تغییری در زندگی آن‌ها ایجاد نکرده است. فرزندان مصاحبه‌شوندگان اصلی حس منفی کمتری را

جنبش دموکراتیک برزیل^۱ مبارزه کند. از سرگیری برخی سیاست، راه را برای بازگشت به سیستم سیاست حامی پروری پیش از ۱۹۶۴ هموار کرد که بیشتر حامی پروری و خویشاوند سالاری و پارتی‌بازی خوانده می‌شد. این روش دربرگیرنده دادوستد آرا در برابر امتیازات، قرارداد یا منصب‌های دولتی بود. این با افزایش هزینه‌های دولتی در هنگام ریاست جمهوری ژوزه سارنی، که پس از مرگ ناپهنگام تانکردو نیوس^۲ رئیس جمهور شد، از مهار بیرون شد. نیوس کسی زیرک و توانا بود و خود را وقف رفاه همگانی کرد. اگرچه او به‌وسیله کنگره، برگزیده شده بود، چون رژیم نظامی نمی‌خواست ریسک یک همه‌پرسی آزاد را بپذیرد ولی این سیاست رفاه همگانی محبوبیت او را فراوان کرد. او پیش از پایان دوره ریاست جمهوری مرد و بسیاری می‌گویند اگر او زنده مانده بود، دموکراسی برزیل به گونه دیگری تکامل می‌یافت.

سیاست حامی‌پروری یک هنجار شد و در دهه ۱۹۹۰ با وجود برخی اصلاحات موفق، حامی پروری همچنان ادامه یافت. فقرا همچنان ناتوان ماندند. اسکات ماین‌وارینگ آن را به‌گونه‌ای تیزبینانه بازگو می‌کند: "اگرچه فقرا شاید بخشی از پشتیبانی سیاستمداران را دریافت کنند ولی این را نمی‌توان فرآیند یکپارچگی فقرا با نظام دانست. این سازوکار تقویت وابستگی بود، نمی‌توان آن را مقتدر سازی دانست." من با او هم‌داستانم که ساختار امروزی حامی پروری بدتر از خرید سنتی رأی‌هاست، چون این ریخت نوین "مشروعیت شکننده نظام مردم‌سالاری را محدود می‌کند و بیشتر به سود کمینه نخبه است تا بیشینه فقرا، بنابراین دولت را برای کارکرد حرفه‌ای ناتوان کرده و از راه کارکرد سست و راه‌حل‌های نادرست، برنامه‌های اجتماعی را ناکارآمد می‌کند."^۳

این سیستم حمایتی قدیمی، حتی در اوج دیکتاتوری، برای فاولاها در برابر رأی، منافی را به همراه داشت که انجمن‌های سکنه فاولاها برای این منافع گفتگو می‌کردند. این مجرای امتیاز برای فقرا از میانه دهه ۸۰، با چیره شدن اندک‌اندک گروه‌های مواد مخدر بر انجمن‌های سکنه، به



نمودار ۸-۱. مشاهده سطوح گوناگون دولت بر پایه سودمند یا زیان‌آور بودن

در ارزیابی‌های خود داشتند ولی حتی در میان آن‌ها، بیشتر افراد، دولت فدرال و کارگزارهای بین‌المللی را آسیب‌رسان می‌دانستند تا کمک‌کننده. آن‌ها بالاترین نمره تأیید را به حکومت محلی (۳۵ درصد) و پس از آن به دولت (۲۹ درصد) دادند.

همه‌گیرترین پاسخ در همه نسل‌ها این بود که دولت به هیچ روشی بر آن‌ها تأثیر نداشته است که یک چالش اساسی برای برنامه دموکراتیک است. همان‌گونه که پیشتر گفته شد، در میان نسل‌ها به سن گذشته، پشت سر هم برای نظم و قانون روزگار دیکتاتوری اظهار دل‌تنگی می‌شد. مردمی که با آن‌ها گفتگو کردم شاهد فساد بوده‌اند، نامزدهای فراوانی به آن‌ها خیانت کرده‌اند و آن‌قدر دستخوش خشونت بوده‌اند که هرزگاهی آرزوی گذشته و زمانی را داشتند که زندگی‌شان امن‌تر و کسب درآمد برایشان آسان‌تر بود. چنین پیداست این حس در برزیل یا دیگر کشورهای آمریکای لاتین که از رژیم‌های خودکامه به مردم سالاری رسیده‌اند، فراگیر است.

فساد، حامی پروری و پارتی‌بازی

حزب تجدید همبستگی ملی^۱ که در سال ۱۹۷۹ دولت را به دست گرفت، ناچار بود برای پشتیبانی انتخاباتی در برابر حزب مخالف تازه پا گرفته، یعنی

۱. National Renewal Alliance: یک حزب سیاسی محافظه‌کار در برزیل. (مترجمان)

1. Brazilian Democratic Movement

2. Tancredo Neves

3. Scott Mainwaring (1999; 1995) and Juan Forero (2004)

گونه فزاینده‌ای رو به بسته شدن گذاشت. همان‌گونه که دسموند آریاس^۱ در پژوهش تازه خود بر روی شبکه‌های اجتماعی و بزهکاری نشان داده است، سوداگران مواد که برانجمن‌های سکنه چیره شده‌اند، یک‌راست با نامزدها گفتگو می‌کنند و رأی‌های دلخواه خود را از مردم گردآوری می‌کنند و به آن‌ها می‌دهند و در برابر آن برای خود امتیازات می‌گیرند.^۲ برپا کردن ایستگاه‌های پلیس در فاولاها نمی‌تواند از حق رأی ساکنان پاسبانی کند. همان‌گونه که پیش‌تر گفتم، پلیس‌ها می‌ترسند که بیرون بروند و وارد اجتماع محلی شوند. آن‌ها مانند یک زندانی پشت پنجره‌های حفاظدار می‌مانند. ترسا کالدیرا^۳، با شیوایی درباره این دوگانگی، در نوشته‌اش به نام "شهر دیوارها"^۴ سخن می‌گوید.^۵ از آنجایی که سوداگران مواد برانجمن‌های سکنه چیرگی یافته‌اند، توانستند به مردم فشار بیاورند تا به نامزد دلخواه آن‌ها رأی دهند (که در کادر ادامه به ریز بازگویی شده است)، بدون اینکه پلیس، دستگاه دادرسی یا هر سطحی از دولت پادرمیانی کند. پول فراوان حاصل از مواد مخدر و بهره‌مندی بی‌چون و چرای گروه‌های بزهکار از جنگ‌افزار گشوده خود، می‌تواند تا بالاترین تراز از بلندپایگان را وادار به همدستی با آن‌ها کند. این پسرقت همه در باور به دموکراسی است.

چگونه سردمداران مواد مخدر رأی‌ها را در اختیار می‌گیرند

هنگامی که پیش از انتخابات شهرداری و انجمن شهر در اکتبر ۲۰۰۸ برای دو هفته در ریو بودم، دریافتم که در حوزه انتخابیه فاولا، گزینش ناچیز آن‌ها چگونه به صندوق رأی ریخته می‌شود. نمایش یکی از بدترین تهدیدهای دموکراسی انتخاباتی که من تا به حال دیده‌ام، قرارومدارهای میان سوداگران مواد و نامزدها بود.

ساکنان فاولاها برای من بازگو کردند که یکی از بدترین تهدیدها برای رأی‌دهی درون فاولاها این بود که سوداگران مواد مخدر با سیاستمداران

1. Desmond Arias
2. Enrique Desmond Arias (2006a)
3. Teresa Caldeira
4. City of Walls
5. Teresa P. R. Caldeira (2000)

دادوستد می‌کنند و سپس برای تحویل دادن رأی‌ها، سوداگران می‌گفتند که هرکسی يك عکس از برگه رأی خود بگیرد، تا سپس ببیند او به همان نامزد دلخواه آن‌ها رأی داده است یا نه. مردم با دوربین گوشی خود این عکس‌ها را می‌گیرند و سوداگران، برای کسانی که گوشی ندارند، گوشی‌های خود را برای این منظور به آن‌ها امانت می‌دهند. اگر کسی از رأی دادن به نامزد تعیین شده به وسیله گروه مواد مخدر سرباز زند، شاید کتک بخورد یا حتی کشته شود. در سیستم رأی‌گیری رایانه‌ای به دلیل بی‌سوادی بالا، هر نامزد يك شماره دارد و هنگامی که رأی‌دهنده آن شماره را انتخاب می‌کند، چهره نامزد به همراه نام حزب سیاسی او نمایش داده می‌شود. مردم باید از این تصویر عکس بگیرند. هنگامی که آن‌ها دکمه رأی را فشار دهند، تصویر ناپدید می‌شود و دستگاه برای رأی‌دهنده پس‌از آن آماده است.^۱

شهروندی، حقوق و وظایف

با این وجود در زمینه حقوق و آزادی‌ها، همه چیز منفی نیست. در گفتگوها، کسان فراوانی، بارها از آزادی بیان نورسته، به‌عنوان یکی از دستاوردهای بزرگ دوباره مردم پس از ۱۹۸۵ یاد کردند. ماریا فرناندز^۲، ۶۶ ساله از کاتاکومبا که اکنون در کوپیتونگو زندگی می‌کند در ۲۰۰۳ می‌گوید:

"پایان دیکتاتوری موهبتی بود که بر همه ما تأثیر گذاشت. پیش‌تر، اگر با يك ضبط صوت برای گفتگو با من به اینجا می‌آمدید، من نمی‌توانستم هیچ سخنی بگویم، متوجه هستيد؟ امروز این‌گونه نیست، هر کسی می‌تواند سخن بگوید. آزادی این است، ما آزادی سخن گفتن داریم."

ماریا فرناندز به حقوق خود رسید. با وجود موافقان و مخالفانی که من در دنباله درباره آن‌ها بحث می‌کنم، او اکنون این آزادی را دارد تا اندیشه خود را به زبان آورد (دست‌کم درباره مسائلی که مربوط به مواد مخدر نیست). هنگامی که داشتم جنبش‌های مردمی گروه‌های محلی را در شهرهای

۱. این سیستم را دوناریتا و دخترش سیمونی در ۳ اکتبر سال ۲۰۰۸ در نوابزایلیا برای من توضیح دادند.

2. Maria Fernandes

ایالات متحده بررسی می‌کردم، جنبش‌های مردمان تهیدست را همانند با کوشش سیسیفوس^۱ افسانه‌ای دیدم که زندگی‌اش در کوشش برای بالا بردن یک تخته سنگ تا نوک کوه می‌گذشت که پس از رسیدن دوباره به پایین می‌غلتید.^۲ رویه کنونی مانند همان نیروی گرانش است؛ نیازی به کوشش برای مهار یک نیروی همیشگی نیست، این رویه، کاملاً با نهادهای اجتماعی در پیوند است. بارها شاهد ستیز یک اجتماع محلی برای نگهداری یک پارچگی خود در برابر کشیدن بزرگراهی بودم که اجتماع و محله را به دو بخش، پاره پاره می‌کرد، یا از برپایی یک جای گردآوری زباله در درون محله جلوگیری کنند. با بهره‌مندی از روش‌های سازمان‌دهی اجتماع محلی که سائول آلینسکی^۳ (که راهبردهای اتحادیه کارگری را برای اجتماع محلی به کار برد) آن را مطرح کرد، ساکنان اجتماع‌های محلی پیروزی‌های کوچکی به دست آوردند که پایه حمایتی آن‌ها را گسترش داد، به طوری که توانستند مسائل چالش برانگیزتری را در دست گرفته و دست کم به گونه گذرا برنده شوند.^۴

آنچه سرانجام در این شهرهای ایالات متحده، هنگامی که این جنبش همگانی به پایان رسید روی داد و هیچ‌کسی به آن توجهی نداشت، این بود که همه چیز بر همان مدار نخستین چرخید و بزرگراه‌ها و تصفیه‌خانه‌ها بر پایه همان برنامه اولیه ساخته شد. چیزی که زده نشد، حس پیروزی مردم ناتوان بر افراد قدرتمند بود. این حس غرور در هرکسی که مشارکت داشت، درونی شده بود و هیچ چیز نمی‌توانست این مردم را وادار کند تا دوباره به این باور برسند که انگیزه آن‌ها هیچ ارزشی ندارد. من مرد سالمندی را به یاد می‌آورم که در سانفرانسیسکو با او گفتگو کردم و با افتخار یک نشست رودرو با شهرداری را بازگو می‌کرد. هنگامی که گفت "آن‌ها مرا آقا صدا کردند!" چشمانش می‌درخشید. این نخستین باری در زندگی‌اش

۱. Sisyphus؛ سیزیف یا سیسیفوس قهرمانی در اساطیر یونان است. سیزیف پادشاه افیرا (کورینتوس کنونی) بود. او به علت خودبزرگ بینی و حيله‌گری به مجازاتی محکوم شد که در آن می‌بایست سنگ بزرگی را تا نزدیک قله‌ای ببرد و پیش از رسیدن به پایان مسیر شاهد باز غلتیدن آن به اول مسیر باشد و این چرخه تا ابد برای او ادامه داشت. (مترجمان)

2. Janice E. Perlman (1983a)

3. Saul Alinsky

4. Saul David Alinsky (1969; 1971)

بود که کسی در جایگاه قدرت، او را با احترام خطاب کرده بود.^۱ آنچه من در ریوی پس از دیکتاتوری دیدم مرا به یاد آن دم در سانفرانسیسکو انداخت. در گذار دوباره به دموکراسی چیزی بود که حتی فساد آشکار یا بی‌منطق‌ترین حاکمیت نمی‌توانست آن را از میان ببرد و آن حس برخورداری از حقوق شهروندی بود.

گام برجسته و روبه‌جلوی دیگر برای ساکنان فاولا پس از برچیده شدن دیکتاتوری، شناسایی جدایی میان حقوق و تکالیف بود. یکی از مواردی که در سال ۱۹۶۹ از همه دردناک‌تر بود، این بود که کسانی که با آن‌ها در فاولاها زندگی می‌کردم، توانایی تمایز میان حقوق و تکالیف را نداشتند. آن‌ها بیشتر می‌گفتند که برجسته‌ترین تکالیف آن‌ها به‌عنوان شهروندان، پیروی از قانون، احترام به مقامات و سخت‌کوشی است. به گفته‌ای دیگر، در اندیشه آن‌ها هیچ جدایی میان این دو نبود.

در گفتگوهای ۲۰۰۱، کم‌وبیش همه کسانی که از هر سه نسل گفتگو کردیم، از دید خود می‌توانستند برجسته‌ترین حقوق و وظایف را بیان کنند. در میان حقوق، بیشترین اشاره به دسترسی به مراقبت‌های بهداشتی، آموزش و آزادی حرکت بود. دستمزد و دریافت بیمه بیکاری و پس‌از آن حق برخورد و رفتار محترمانه و شایسته، بیشترین فراوانی را داشت. در برشمردن این حقوق، ناهمسانی‌های ناچیزی میان نسل‌ها بود، افراد پیرتر تأکید بیشتری بر بیمه بیکاری و مراقبت‌های بهداشتی داشتند، فرزندان بر روی آموزش و کار متمرکز بودند و نوه‌ها برای آزادی رفت‌وآمد برتری قائل بودند.^۲ از دید تکالیف، هر سه نسل "پیروی از قانون" را برجسته‌تر از همه می‌دانستند. وظیفه "کار کردن و پاس داشتن تکالیف حرفه‌ای" برتری دوم بود و پس‌از آن برای نوه‌ها "ارج نهادن به همسایه‌ها" نیز وظیفه باارزشی به شمار می‌رفت. فرزندان نیز عمل به تعهدات را به تکالیف افزودند و مصاحبه‌شوندگان آغازین "راست‌گویی و درستکاری" را تکالیف می‌دانستند.

1. Janice E. Perlman (1983b)

۲. در هر سه نسل، مراقبت‌های بهداشتی در دسترس، قابل خریداری و حرفه‌ای به‌عنوان یک اولویت مهم پدیدار شدند. بر پایه مشاهده‌های من در این باره که سیستم بیمارستان دولتی ریو تا چه اندازه دهشتناک شده است، بیشتر می‌شنیدم که "این بیمارستان جایی است که مردم در آنجا می‌میرند." هیچ "قدرت موازی" برای ارائه خدمات بهداشتی به دلیل باند مواد مخدر وجود ندارد.

توانایی شناخت تمایز میان حقوق و تکالیف نیز، گواهی بر دگرگونی در نقشه‌های شناختی^۱ مردم بود. مفهوم "حقوق شهروندی" تنها هنگامی درون گفتمان همگانی شد که دوره گشایش حکومت دیکتاتوری رو به نابودی بود. این یک جنبش مردمی بود که درخواست حقوق داشت. "شهروندی" که به عنوان مجموعه‌ای از حقوق و تکالیف به شمار می‌رفت، درست پیش از ۱۹۸۵ و چندین سال پس از آن، در جوش و خروش سیاست عمل‌گرایی، وارد گفتمان همگانی شد.

با این همه در گفتمان شهروندی پافشاری چندانی بررهایی از نیاز و حقوق تهیدستان برای رسیدن به برابری نبود. همان‌گونه که صاحب‌نظر سیاسی برزیلی، اولینا داگنینو^۲ بازگو می‌کند:

"بدون داشتن حقوق بنیادی، همچون درآمد مناسب، بهداشت، آموزش و امنیت، فقرای شهری ریو همچنان مانند چرخ‌دنده‌هایی در دستگاه‌های سیاسی محلی و منطقه‌ای هستند که گونه‌های نوین حامی پروری، آن‌ها را روغن‌کاری می‌کند. مفاهیم "نبود شهروندی"^۳ یا "شهروندی نوین"^۴، هرگز گسترش فراوانی در میان فاو‌لاها نیافت، چون شرایط و مشکلات زندگی هرگز به آن‌ها اجازه پرداختن به این تجملات را نداد. از آن سو، دیگر بازیگران مانند سازمان‌های غیردولتی، گروه‌های سیاسی و افراد دانشگاهی، به آفریدن واژگان نوین پرداختند، تا بازدارندگان واقعی ساختاری بر سر راه مشارکت تهیدستان در فرایند تصمیم‌گیری برای تخصیص منابع همگانی را آشکار کنند."^۵

مردم‌شناس پراوازه، جیمز هولستون^۶، از برزیل به عنوان یک "دموکراسی ناکامل"^۷ نام می‌برد. از دیدگاه او، شهری شدن شتابان برزیل، باعث افزایش چشمگیر در تقاضاهای شهر و درخواست منابع آن شد که مفهوم سنتی

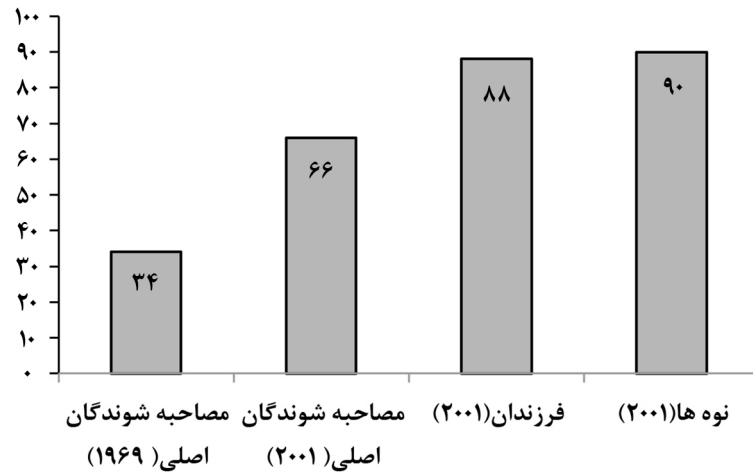
1. Cognitive Maps
2. Evelina Dagnino
3. Lack of Citizenship
4. New Citizenship
5. Evelina Dagnino (2003), 5.
6. James Holston
7. Incomplete Democracy

شهروندی را کمرنگ کرد. پژوهش او در فاو‌لاهای سائوپائولو "شهروندی شورشی"^۱ را نشان می‌داد که در پیکار برای عضو شدن در یک دولت مدرن است. او دگرگونی در معنی شهروندی را به عنوان خواست‌های نوین پیوسته با گسترش حوزه مفهومی و شکل‌های نوین محرومیت از جمله قرارگیری در برابر خشونت مرگبار تحلیل می‌کند که منافع آن را از میان می‌برد. او استدلال می‌کند که "پایه‌های شهروندی شورشی در برخوردگاه این فرآیندهای گسترش و فرسایش شکل گرفته است."^۲

رهبران سیاسی که به شیوه دموکراتیک در برزیل برگزیده می‌شوند، امنیت شخصی شهروندان، دستمزد کافی برای کار شایسته یا آزادی‌های مدنی را فراهم نکرده‌اند. میراث شکاف میان ارباب و برده هنوز در تعاملات و دادوستدهای روزانه نمایان است. در صف سازمان‌های دولتی، کارگزاری اداری یا بانک‌ها دیده‌ام که هنگامی کسی خوش‌پوش با پوست روشن می‌رسد، چشمداشت این است که دیگران کنار بایستند. با وجود کاهش، چشمداشت چنین تبعیضی همچنان زیاد است. نمونه‌های آن در زندگینامه خود نوشته بندیتا داسیلوا^۳، فراوان است؛ داسیلوا زن سیاه‌پوستی بود که در فاو‌لای پرایادو پینتو زاده شد و از رهبری اجتماع محلی به نمایندگی انجمن شهر، کنگره ملی و مجلس سنا رسید. او سپس معاون فرماندار و پس از آن فرماندار ایالت ریو و سرانجام در دوره نخست ریاست جمهوری لولا در ۲۰۰۳ معاون امور اجتماعی شد.^۴

ساکنان فاو‌لاها چه از حقوق خود به عنوان شهروند آگاه شده باشند یا نباشند، در پایین‌ترین مرتبه سلسله مراتبی میدان سیاسی، اجتماعی و اقتصادی مانده‌اند. برخی نوشتگان به بردباری و "رواداری بالای"^۵ برزیلی‌ها در برابر نابرابری به مثابه کنشگر چگونگی ادامه چنین شکاف اجتماعی ژرفی اشاره دارند. از دید من، ماندگاری نابرابری، نشان‌دهنده تاریخچه دور و دراز محرومیت و نخبه‌گرایی^۶ در برزیل است. اگر تهیدستان، برابری

1. Insurgent Citizenship
2. James Holston (2008)
3. Benedita da Silva
4. Benedita da Silva, Medea Benjamin, Maisa Mendonça (1997)
5. High Tolerance
6. Elitism



نمودار ۸-۲. باور به آرمان‌های دموکراسی (درصد موافقین با «همه برزیلی‌ها باید مشارکت کنند» و مقایسه پاسخ‌ها در سال ۱۹۶۹ و در سه نسل در سال ۲۰۰۱).

این یافته‌ها درباره افزایش پیوسته باور به مشارکت شهروندان به وسیله پاسخ‌های نمونه تصادفی سال ۲۰۰۳ تقویت شد. در میان این گروه، درصد کسانی که برای باور بودند که «همه برزیلی‌ها باید شرکت کنند»، از ۳۴ درصد در ۱۹۶۹ به ۸۱ درصد در ۲۰۰۳ افزایش یافت. این رضایت بخش بود چون نشان داد که ارزشمند شدن مشارکت تنها به فرزندان شرکت‌کنندگان پژوهش آغازین من محدود نشده است.

افزایش همانندی در پاسخ‌های بله به پرسش‌های پس‌از آن نیز دیده شد: «شما باور دارید که می‌توانید بر دولت تأثیر بگذارید یا فکر می‌کنید چنین توانایی ندارید؟» درصد کسانی که باور داشتند می‌توانند بر دولت تأثیر بگذارند، در نسل‌ها افزایش یافته است.

چنانکه پیش‌بینی می‌شد، در سرکوبگرانه‌ترین دوره دیکتاتوری در سال ۱۹۶۹، شمار کمی از ساکنان فاولاها گمان می‌کردند که می‌توانند بر دولت تأثیر بگذارند. در پژوهش آغازین، ۱۹ درصد شرکت‌کنندگان پاسخ «بله» دادند که می‌توانند بر تصمیمات دولت در آن هنگام تأثیر بگذارند، شاید هنگام این پاسخ، به کوشش‌های (گاه) پیروزمندانه خود در تأثیرگذاری بر دولت محلی برای انجام لوله‌کشی فاضلاب، سنگفرش کردن پله‌ها تا بالای تپه یا فراهم آوردن مصالح برای یک گودال زهکشی فکر می‌کردند.

یا حتی احترام را تجربه کرده بودند، گمان خروش و شورش آن‌ها بیشتر می‌شد ولی اکنون، آن‌ها هیچ اعتراضی نمی‌کنند و سرگرم کارهای روزانه خود هستند.

اگرچه این بدان معنی نیست که تهیدستان شهری در برابر بی‌عدالتی بی‌تفاوت هستند. اینکه چرا بی‌عدالتی و بی‌حرمتی اخلاقی منجر به خشم فیزیکی یا شورش‌های سیاسی نمی‌شود، به این بازمی‌گردد که این دیدگاه از درون، نیرو و توانی ندارد. به کار بستن و سوء استفاده از قدرت همچنان حقی انحصاری است و تهیدستان برای این کار هیچ جایگاهی ندارند. همان‌گونه که زنی در نوابرازیلیا به من گفت «جانیس، چه می‌توانیم بکنیم؟ تنها پلیس‌ها نیستند، قاضی و سیاستمداران هم خود را به راه دیگر می‌زنند و جیب‌هایشان را پر می‌کنند.»

حس ناتوانی یعنی درحالی‌که ساکنان فاولاها دموکراسی را پذیرفته‌اند ولی در عمل دموکراسی آن‌ها را نپذیرفته است.

گسست باور - رفتار

با وجود اینکه وعده شهروندی شکسته شد و این برداشت هست که دولت بیشتر از پشتیبانی، آسیب رسانده است و چیز فراوانی دگرگون نشده، اما باور به اندیشه‌های دموکراسی در میان تهیدستان شهری در هر نسل رو به فزونی است.

یک نمونه چشمگیر، سنجش اندازه پذیرفته شدن الگوی دموکراسی مشارکتی است. در سال ۱۹۶۹ و دوباره در ۲۰۰۱ ما پرسیدیم، «آیا تصمیمات باید به سیاستمداران واگذار شود یا همه برزیلی‌ها درگرفتن آن مشارکت کنند؟» این پرسش در متون دموکراسی برزیل نیست، یا بسیار کم درباره رهیافت آرمان‌های مشارکت دموکراتیک در گروه‌های برچسب خورده و انگ خورده نوشته شده است. من شواهد چشمگیری یافتم که دگرگونی را نشان می‌دهد. در هنگام دیکتاتوری تنها ۳۴ درصد شرکت‌کنندگان در پژوهش بر این باور بودند که همه برزیلی‌ها باید در تصمیم‌سازی شرکت کنند. اکنون این میزان در میان فرزندان و نوه‌ها به ترتیب ۸۸ و ۹۰ درصد است. نمودار ۸-۲ پیشرفت این دگرگونی در نگرش‌ها را نشان می‌دهد.

در سال ۲۰۰۱، درست ۱۶ سال پس از بازگشت دموکراسی، ۳۰ درصد مصاحبه‌شوندگان اصلی گمان می‌کردند که می‌توانند بر دولت اثرگذار باشند. این شمار در میان فرزندان و نوه‌های آن‌ها تا نزدیک به ۵۰ درصد افزایش یافت. برداشت توانمندی و اثربخشی سیاسی در این روند رو به فزونی، به تعادل ۵۰ درصدی رسیده که ۵۰ درصد فرزندان و نوه‌ها برداشت توانمندی و اثربخشی ندارند. همان مردمی که به سختی هواخواه مشارکت همه برزلی‌ها بودند، درباره اینکه آیا چنین مشارکتی می‌تواند بر تصمیمات دولت کارگر باشد، دو دسته ۵۰ درصدی شدند. این روند در راه درست خود پیش می‌رود ولی تجربه چیز دیگری را نشان می‌دهد. این یافته‌ها وارونه برداشت رمانتیسیم^۱ گذشته‌نگر درباره نقش خودکامگی است که در زمانه آن، هم از دید نظری و هم عملی مشارکت در پایین‌ترین تراز بود. در اینجا این سخن مارتین لوتر کینگ^۲ را می‌توان برای ساکنان فاولاها به‌عنوان شبه شهروندان به کار برد که آن‌ها "جایی نیستند که می‌خواستند، جایی نیستند که باید باشند و جایی نخواهند بود که می‌خواهند، باین حال آن‌ها جایی که پیش‌تر هم بودند، نیستند."

افزایش اعتماد و باور به کارایی سیاسی، باوجود کاهش باور به نیت خیر دولت، جالب‌تر به نظر می‌رسد. هنگامی که از آن‌ها پرسیدیم که آیا فکر می‌کنید "دولت کوشش می‌کند که مشکلات شما را بفهمد و چاره کند"، ۶۵ درصد در سال ۱۹۶۹ و تنها ۳۸ درصد در ۲۰۰۳، پاسخ، بله دادند. تصویر جالبی در حال پدیدار شدن است که به آن پرداخته نشده است و آن باور به سودمند بودن مشارکت با دولت از یک سو و نبود اعتماد به دولت برگزیده مردم از سوی دیگر است. همان‌گونه که در دنباله این فصل خواهد آمد (نمودار ۸-۴)، این دوگانگی را می‌توان تا اندازه‌ای با این برداشت پیوند داد که برزلی‌ها به‌گونه‌ای ظرفیت برگزیدن نامزدهای خوب برای مدیریت را ندارند و از این رو داشتن یک دولت فاسد به خود آنان باز می‌گردد.

آزمون پایانی و بنیادی این آرمان‌های سیاسی، در کارکردهای سیاسی است. بنابراین من خواستم نگاهی به گونه‌ها و سطوح مشارکت سیاسی

آن زمان و اکنون بیندازم. دریافتیم که هیچ‌گونه افزایش روشنی، آن‌گونه که در باور به مشارکت هست، در کنش مشارکت نبوده و سطوح واقعی مشارکت سیاسی پایین باقی مانده است.

برخی مانند آلارته^۱ از نوابرازیلیا برای زمان کوتاهی پراکنش بوده‌اند ولی از روی بی‌فایده‌گی و پوچی رأی‌دهی به درستی کنار کشیده‌اند. او می‌گفت:

"بی‌گمان من نمی‌خواهم که رأی بدهم. این کار را دوست ندارم ولی در گذشته رأی می‌دادم. من بارها ناامید شده‌ام. من برای این باورم که سیاستمداران، اراذل و اوباش و ترسو هستند. ولی این تنها به من بستگی ندارد، بنابراین من می‌توانم پا پس بکشم. اگر تنها یک نفر رأی ندهد مشکلی نیست." (آلارته، ۶۵ ساله از نوابرازیلیا که اکنون در کمپو گراند^۲ در بخش غربی زندگی می‌کند، ۲۰۰۴).

گفته‌های او با توجه به کارنامه دور و دراز سیاست‌های از بالا به پایین و تجربه‌اش از ناامیدی‌های گذشته، منطقی به نظر می‌رسد ولی رأی دادن تنها یکی از راه‌های مشارکت سیاسی است و او تنها درباره نسل خودش سخن می‌گوید. جدول ۸-۱ نشان می‌دهد که چه گونه‌ای از کارهای سیاسی به دست چه نسل‌هایی انجام شده و گذشته و حال در آن مقایسه شده است.

جدول ۸-۱. مشارکت سیاسی: ۱۹۶۹ و ۲۰۰۱ در هر سه نسل (به درصد)

آیا شما تا به حال:	۱۹۶۹		۲۰۰۱	
	مصاحبه شدگان اصلی	مصاحبه شدگان اصلی	فرزندان	نوه‌ها
رأی داده‌اید؟	۴۰	۷۲	۳۹	۷
دادخواست یا توماری را امضا کرده‌اید؟	۱۲	۲۵	۳۱	۲۷
در جلسات یا مبارزات سیاسی شرکت کرده‌اید؟	۵	۱۲	۱۸	۱۳
برای یک نامزد کار کرده‌اید؟	۶	۱۳	۲۰	۲۰
در یک راهپیمایی مشارکت کرده‌اید؟	۱۹	۱۵	۲۱	۱۲

نکته: اعداد مربوط به نمونه تصادفی در سال ۲۰۰۳ نیز همین الگو را نشان می‌دهد ولی درصدها کمتر است.

1. Alaerte
2. Campo Grande

1. Romanticism
2. Martin Luther King

نخستین پرسش برای این بود که مشخص کنیم آیا در نرخ مشارکت در میان گروه‌های سنی در دوره تاریخی سال‌های ۱۹۶۹ و ۲۰۰۱ ناهمسانی هست؟ نمونه آغازین در سال ۱۹۶۹ را با فرزندان و نوه‌های آن‌ها در ۲۰۰۱ (که ۱۶ ساله و بزرگ‌تر بودند) هم سنجی کردیم. میزان رأی‌دهی پدرومادر در ۱۹۶۹ (۴۰ درصد) و فرزندان آن‌ها در ۲۰۰۱ (۳۹ درصد) کم‌وبیش همانند بود، نکته درخور توجه این است که در سال ۱۹۶۹ تنها اداره‌های حوزه انتخابات، انجمن شهر و مجلس قانون‌گذاری ایالتی بود. میزان مشارکت در راهپیمایی نیز کم‌وبیش همسان بود (۱۹ درصد و ۲۱ درصد). در کارهای مربوط به سیاست‌های حزبی مانند امضای تومار، شرکت در نشست‌های سیاسی یا مبارزات سیاسی و کار برای نامزدها، سطوح مشارکت در ۲۰۰۱، برای همان گروه سنی سه برابر سال ۱۹۶۹ بود و این یک دستاورد آشکار بازگشت دموکراسی بود.

از همه چشمگیرتر و درخور توجه، میزان پایین انواع مشارکت در همه گروه‌ها (به‌استثنا می‌تواند رأی‌دهی برای مصاحبه‌شوندگان آغازین) بود. این نبود مشارکت فعالانه، نمود بدی برای میزان آرزومندی بالا در "مشارکت همه برزیلی‌ها" و "آفرینش دگرگونی" دارد. با آگاهی از اینکه رأی دادن برای مردم ۱۸ تا ۷۰ ساله الزامی است (برای کسان ۱۸-۱۶ ساله و بالای ۷۰ ساله دلبخواهی است)، درصد کسانی که رأی دادند (که رواترین نمود مشارکت سیاسی است)، بسیار کمتر از چشمداشت بود.

برپایه قانون انتخابات (که پس از قانون اساسی جدید در سال ۱۹۸۸ تصویب شد)، شهروندان برزیلی برای اینکه بتوانند در کار دولتی استخدام شوند یا از هر سازمان دولتی گواهی‌نامه بگیرند، باید مدرکی دال بر رأی دادن داشته باشند. رأی ندادن در سه انتخابات پی‌درپی به ابطال کارت ثبت نام رأی‌دهنده و دشواری‌هایی برای کارت شناسایی فردی می‌انجامد، چون همه برزیلی‌ها باید یک کارت شناسایی هویت فردی^۱ داشته باشند. داشتن این کارت شناسایی برای گشایش و استفاده از حساب بانکی، گرفتن امتیاز تلفن، سفارش کالا یا خدمات، پرداخت قبوض و صورت حساب‌ها و تکمیل هرگونه دادوستد رسمی یا مالی موردنیاز است. به‌طور فشرده، کسانی که

1. Cadastro De Pessoa Física

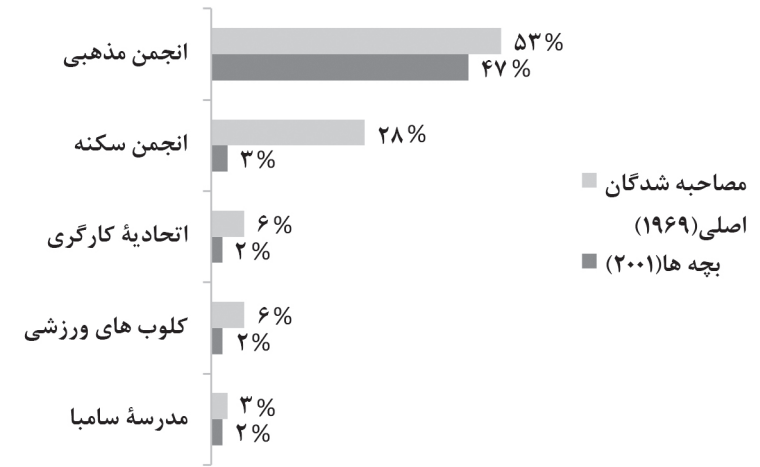
کارت شناسایی ندارند، از نظر حقوقی جایگاهی ندارند، من هنگامی که خواستم بدون کارت شناسایی در برزیل زندگی کنم، به‌درستی متوجه این موضوع شدم.

چرایی این رأی‌پایین، شاید یکی این باشد که رأی ندادن گونه‌ای اعتراض به شمار می‌آید ولی این با وجود داشتن گزینه انداختن رأی خالی یا رأی سفید، چندان متقاعدکننده نیست. برداشت محرومیت در میان تهیدستان شهری باید برای آن‌ها بسیار زیاد باشد که ریسک انزوا و کنار گذاشته شدن از مشاغل دولتی، مدارس و دیگر منافع را با رأی ندادن می‌پذیرند.

با دانستن اینکه تراز رأی‌دهی در میان جوانان بسیار کم است، من پاسخ‌های داده‌شده مردم ۲۴-۱۶ ساله را با افراد ۲۴ ساله و بزرگ‌تر به این پرسش که "آیا شما در انتخابات پیشین رأی دادید؟" مقایسه کردم، در گروه جوانان، از هر ۱۰ نفر تنها یک نفر (۱۱ درصد) و در افراد ۲۴ ساله و بزرگ‌تر، از هر ۱۰ نفر، ۵ نفر (۴۷ درصد) گفتند، بله رأی داده‌اند، به‌هرحال، بی‌توجهی ۵۰ درصد از افراد درباره پایه‌ای‌ترین وظیفه مدنی، همچنان نشانه‌ای از آشفتگی است. من با گوش دادن به مردم در گردهمایی‌ها و گفتگوی بلند با آن‌ها، فکر می‌کنم انگیزه‌ای که آن‌ها را از صندوق‌های رأی دور نگه می‌دارد، بی‌اعتمادی است نه بی‌تفاوتی آن‌ها. جوانان بهترین آموزش و دانش را دارند، از نظر سیاسی در میان نسل‌ها از همه داناترند و بیشترین باور را به ارزش مشارکت دارند ولی با این حال از دید سیاسی کمترین مشارکت را دارند. این قابل توجه‌ترین پرسمان از یافته‌های کلی در اینجاست که من آن را "گسست باور - رفتار" می‌نامم.

چه کسانی در چه چیزهایی مشارکت دارند؟

چشم‌انداز مشارکت سیاسی در سطوح پایین بر پایه زمان، جایگاه و کارگزار متفاوت و دگرگون است. مشارکت بالای مردم که در دهه ۱۹۶۰ در فاو لاهها شاهد آن بودم، به نظر می‌رسد که تا زمان انجام گفتگوهای من در سال ۲۰۰۱، از میان رفته است. پژوهش ما دربرگیرنده یک رشته پرسش‌ها درباره عضویت (و رهبری) در سازمان‌های محلی بود، بنابراین من می‌توانستم گنجشگری‌های شرکت‌کنندگان بررسی آغازین در سال ۱۹۶۹ را با گنجشگری‌های



نمودار ۸-۳. مشارکت در اجتماع محله

فرزندان آن‌ها در ۲۰۰۱ هم‌سنجی کنم (نمودار ۸-۳).

درصد عضویت در هرگونه انجمن محلی تک‌رقمی شده است، به جز برای انجمن‌های مذهبی، که تنها ۶ درصد کاهش یافت (از ۵۳ درصد به ۴۷ درصد). بخشی از این دگرگونی، رویه معمول زمان، چه در سطح محلی و چه جهانی، بوده است. در فاولاها، هنگامی که پیکار در برابر بیرون راندن و درخواست خدمات شهری پایه، چندان برجسته نبود، نیاز کمتری به سازمان‌دهی بود؛ ولی درست هنگامی که زمینه بازآفرینی در شهر فراهم شد، گرایش به بازآفرینی در محله‌ها کاهش یافت. همچنین، آن‌گرایش جهانی که به بسیج همگانی در دهه ۱۹۶۰ برای اعتراض عمومی و همبستگی دامن می‌زد، با پایان خودکامگی در برزیل در میانه دهه ۱۹۸۰ دیگر چندان فعال نبود. سرانجام، همان‌گونه که در فصل پیش آمد، خشونت در این اجتماعات تأثیر کاهنده‌ای بر همه‌گنشگری‌های محلی داشته است، به‌ویژه انجمن‌های سکنه که دیگر نماینده ساکنان نبودند.

من بسیار به انجمن‌های مردمی علاقه‌مند بودم و می‌خواستم بدانم که آیا مشارکت در انجمن‌ها جایگزینی برای مشارکت سیاسی یا آمادگی برای مشارکت سیاسی یا شاید هر دو آن است؟ آیا ساکنان فاولاها، با پیوستن به یک سازمان محلی، از جنبه سیاسی آگاه‌تر، علاقه‌مند و کوشاتر شده‌اند؟ و یا کار در انجمن‌ها زمان و توانایی مشارکت سیاسی را از آن‌ها می‌گیرد؟

برای پاسخ به این پرسش و پرسش بنیادی، یعنی این‌که "چه چیزی گنشگران سیاسی را از دیگران جدا می‌کند؟"، یک شاخص مشارکت سیاسی آمیخته ساخته شد که از چهار شاخص امضای تومارو بیانیه، شرکت در نشست‌های سیاسی، کار برای یک نامزد و شرکت در تظاهرات ساخته شده بود. سپس کوشش کردم ویژگی‌های مشترک کسانی را که امتیازات بالایی در این شاخص داشتند تعیین کنم.

فرضیه و گمان من این بود که مشارکت سیاسی (به همراه گرایش و دانش سیاسی) در برخی مردم بالاتر است، مانند اعضای سازمان‌های مدنی محلی و شبکه‌های اجتماعی فشرده؛ کسانی که باور داشتند به جای سرنوشت، این کارهای خودشان است که زندگی آن‌ها را می‌سازد؛ مردم خوش بین که در لوتیامنتوهای کاسیاس (نه در فاولاها) در پژوهش ۱۹۶۹ زندگی می‌کردند، و ساکنان مجتمع‌ها، لوتیامنتوها و بایروها (بیشتر فاولاها) در ۲۰۰۱. همچنین گمان بردم که مردها و سفیدپوست‌ها از دید سیاسی گنشگرترند. نیمی از این گمان‌ها با واکاوی داده‌ها تأیید و نیمی دیگر رد شد.

چهار گمانی که درست درآمدند عبارت بودند از: (۱) مردان بیشتر از زنان مشارکت داشتند (گرچه این ناهمسانی در هر نسل کاهش یافت)؛ (۲) در ۱۹۶۹، ساکنان لوتیامنتوهای کاسیاس بیش از ساکنان در فاولاها مشارکت داشتند، (۳) کسانی که دیدگاه کنشگرانه (اختیار گرا) داشتند، یعنی سرانجام زندگی خود را به کارهایشان وابسته می‌دانستند، نه به سرنوشت ناگزیر، به لحاظ سیاسی مشارکت بیشتری داشتند؛ و (۴) کسانی که بالاترین امتیازها را در سنجش‌های خوش‌بینی درباره آینده داشتند، بیشتر از افراد بدبین گرایش به مشارکت داشتند.

چهار پاسخ نیز پیوند نامشخص یا وارونه با پیش‌بینی‌های من داشت، که عبارت بودند از (۱) نژاد هیچ ناهمسانی در سطوح مشارکت سیاسی ایجاد نمی‌کرد؛ (۲) میان ساکنان فاولا در سال ۲۰۰۱، در سنجش با ساکنان مجتمع‌ها، لوتیامنتوها و بایروها در دوره کنونی (۲۰۰۱) و پس از آن در سنجش با جایی که آن‌ها در سال ۱۹۶۹ زندگی کرده بودند، هیچ ناهمسانی روشنی در رویه مشارکت سیاسی نبود؛ (۳) عضویت در سازمان‌های اجتماعی

سکولار (غیرمذهبی) تفاوتی ایجاد نمی‌کرد (اگرچه پروتستان‌های انجیلی حتی مشارکت کمتری داشتند)^۱ و (۴) شبکه‌های اجتماعی اثرات وارونه‌ای بر مشارکت داشت که به گونه شبکه بستگی دارد. کسانی که "شبکه‌های میان‌گروهی" بزرگ‌تری داشتند (پیوندهای بیرونی با مردم در زمینه‌های گوناگون)، سطوح مشارکت سیاسی بالاتر و کسانی که در "شبکه‌های درون‌گروهی" (شبکه‌های داخل اجتماع) بودند، مشارکت کمتری را نشان دادند.^۲

درحالی‌که نژاد به‌تنهایی کارگری معناداری در سطوح مشارکت نداشت، جنسیت تا اندازه‌ای کارگر بود و آمیختگی نژاد و جنسیت یک عامل تعیین‌کننده نیرومندتر مشارکت سیاسی بود. در سال ۱۹۶۹، مردان سفیدپوست بالاترین امتیازهای مشارکت و زنان سیاه‌پوست کمترین امتیاز را داشتند. پس از ۳۴ سال، در پژوهشی در همان محله‌ها، زنان امتیاز مشارکت بالاتری در سنجش با مردان داشتند (برروی همان شاخص مانند سال ۱۹۶۹)، ولی رنگ پوست روشن‌تر همچنان یک عامل پیش‌بینی‌کننده در مشارکت سیاسی بود.

سه متغیر پیش‌بینی‌نشده که همبستگی فراوانی با سطوح مشارکت داشت عبارت بودند از: همسایگی و نزدیکی محله به محله‌های مسکونی مرفه و مرکز شهر؛ شناخت برجسب‌های ننگ و گونه‌های آن؛ و قرارگیری فرد یا

۱. نبود ارتباط میان مشارکت مدنی و سیاسی، شاید ناشی از میزان پایین عضویت در انجمن‌های محلی سال ۲۰۰۱ باشد که برخلاف ۱۹۶۹ است. عضویت در انجمن اجتماع در همه گونه‌های آن به‌جز همبستگی مذهب‌ها به‌تک‌رقمی نزول کرد، یعنی از ۵۳ درصد در سال ۱۹۶۹ به ۴۷ درصد در سال ۲۰۰۱ کاهش یافته است.

۲. این مباحثه‌های معروف‌ترین مقاله رابرت پوتنام (Robert Putnam) مبنی بر این است که شبکه‌های درون‌گروهی با یکپارچگی اقتصادی و سیاسی بیشتر مرتبط است، به رابرت د. پوتنام (Robert D. Putnam)، رابرت لیوناردی (Robert Leonardi) و رافائلا نانیتی (Raffaella Nanetti) (۱۹۹۳) مراجعه کنید. ما در میان جوامع مشخصی، تفاوت‌های واضحی را پیدا کردیم: مردم کاسیاس (جایی که فاولاها، لوتیامنتوها و بقیه شهر تقریباً به‌هم‌پیوسته هستند) و کاتاکومبا (در میانه منطقه جنوب)، دارای سطح بالایی از شبکه‌های بیرونی بودند؛ درحالی‌که نوابرازیلیا پایین‌ترین سطح شبکه‌های بیرونی (و بالاترین سطح شبکه‌های درونی) را داشت. جابه‌جایی اجباری فاولای کاتاکومبا که در سال ۱۹۷۰ نابود شد، به مجتمع‌های کویتونگو و گواپور تأثیر مثبتی داشته است، چراکه ساکنان مجتمع‌ها ارتباطات بیشتری با مردم و موسسه‌های خارج از اجتماع دارند. وحدت و پیوستگی اجتماع در فاولاها که نقش مهمی در جذب مهاجران جدید در آغاز داشت، مانع از حرکت به بیرون و رو به ترقی برخی از مردم شد.

خانواده در برابر خشونت. باز کردن هریک از این عوامل گزیده‌های زیر را آشکار کرد.

نزدیکی و همجواری: کسانی که در فاولاها بخش جنوبی مانند کاتاکومبا و در میان طبقه برتر شهر بزرگ شده بودند، به آگاهی و مشارکت سیاسی بیشتر گرایش داشتند و کسانی که در بخش‌های کارگرنشین شمالی، از جمله نوابرازیلیا، و حتی در سرزمین‌های پست روستایی بخش‌های پیرامونی‌تر بزرگ شده بودند مشارکت کمتری داشتند.

داشتن پیوند با گروه‌های میانه و بالای جامعه و بودن در خانه‌های زنان نجیب‌زاده و اربابان (جاهایی که مادران آن‌ها به‌عنوان خدمتکار خانگی یا پدران آن‌ها به‌عنوان سرایدار یا نگهبان کار کرده بودند) پنجره گسترده‌تر و به جهان را برای این افراد گشوده و یک الگوی "شناساندن خود در زندگی روزانه" برای آنان فراهم کرده و برای آن‌ها گذار به زندگی در محله‌های رسمی و کندن میخ زندگی از محله فرودست را آسان‌تر می‌کند. برای مردم بخش شمالی یا بایکسادا همانندسازی و تغییر رفتار ظاهری مردم همچون نحوه سخن گفتن، ایستادن، راه رفتن، پوشش و رفتار بسیار دشوار است. بسیاری از ساکنان این بخش‌ها هرگز به مرکز شهر یا بخش جنوب نرفته‌اند.

همچنین، بزرگ شدن در بخش جنوب "شبکه‌های میان‌گروهی" را برپا می‌کند که ساکنان فاولاها را به افراد دارنده فوت‌وفن پیوند می‌دهد تا کارهایشان انجام شود و با کسانی می‌توانند در پیوند باشند که هنگامی رفتار ناعادلانه‌ای با آن‌ها می‌شود یا نیاز به یاری دارند، می‌توانند به آن‌ها پناه ببرند. پژوهش ما اثرات درست و نیرومند همجواری و سودهای آن در زندگی ساکنان را نشان داد. متغیرهای موثر بر فاولاها مانند اندازه، جایگاه قانونی یا ساختار درونی، دستاورد و پیامدهای روشنی در زندگی آن‌ها نداشته است، همچنین قاچاق و دادوستد مواد نیز نتوانسته در پویایی فردی بسیار کارگر باشد. در این میان نزدیکی به افراد توانمند و ثروتمند تأثیر بیشتری بر افزایش میزان مشارکت سیاسی در میان فقرا داشته است.

داغ ننگ: هرچه شناخت گونه‌های داغ ننگ و تبعیض در جامعه بیشتر

باشد، سطح مشارکت سیاسی بالاتر می‌رود. الگو برای نوه‌ها مشابه بود اما روی هم‌رفته، حس تبعیض در آن‌ها کمتر بود. کسانی که امتیاز بالایی در شاخص "درک داغ ننگ" داشته باشند، گمان بیشتری بود که در کارهای سیاسی مانند رأی دادن، امضای تومار یا بیانیه، شرکت در نشست‌ها و راهپیمایی سیاسی یا کار برای نامزدهای سیاسی، کنشگری بیشتری داشتند. این افراد بر این باورند که "همه برزلی‌ها باید مشارکت داشته باشند" تا اینکه "تصمیمات را برای سیاستمداران رها کنند." این شاید به این علت باشد که هرچه تجربه گسترده‌تر باشد، چشم‌پوشی از گونه‌های مختلف طردشدگی دشوارتر می‌شود و گمان اینکه فرد بخواهد فعالیت سیاسی داشته باشد بیشتر است.^۱

خشونت: کسی که تجربه ملموسی از خشونت داشته است، گمان اینکه رأی بدهد یا در سازمان‌های اجتماعی مشارکت داشته باشد، کمتر است اما احتمال کنش سیاسی مستقیم وی، مانند امضای یک تومار، کوشش برای یک نامزد، شرکت در نشست‌ها یا راهپیمایی سیاسی و پیوستن به یک حزب سیاسی بیشتر است. به نظر می‌رسد که تجربه خشونت^۲، دل‌زدگی از دموکراسی انتخاباتی را ساخته و گرایش به کنشی برای دگرگونی را به وجود می‌آورد. کسانی که در شاخص تجربه خشونت امتیاز بالایی گرفتند، از زندگی خود رضایت کمتری داشتند و نبود همبستگی در اجتماعات خود را بیشتر درک می‌کنند.^۳

۱. این نشانه خوبی است، اگر بدان معنی است که کسانی که از اشکال بی‌شمار محرومیت آگاهی بیشتری دارند، گرایش بیشتری به عمل کردن دارند. پرسش این بود "آیا فکر می‌کنید تبعیض وجود دارد؟ (با توجه به لیستی از مواردی که از پیش‌آزمون گرفته شده است)" ترتیب پاسخ مصاحبه‌شوندگان اصلی به شرح زیر است: زندگی در فاولا (۸۴ درصد)؛ رنگ پوست (۸۰ درصد)؛ ظاهر (۷۴ درصد)؛ مهاجر بودن (۶۰ درصد)؛ و جنس (۵۳ درصد). پاسخ فرزندان و نوه‌ها کمابیش یکسان بود. از آنجایی که هر یک از تبعیض‌ها مانع از دموکراسی مشارکتی می‌شود، این فهرست برای هرکدام از آن‌ها سطحی را شناسایی کرد.

۲. ما یک "شاخص خشونت" از پرسش "آیا شما یا فردی از خانواده شما قربانی یک سرقت، ضرب و شتم، حمله فیزیکی، قتل، شکستن و وارد شدن، اخاذی پلیس یا دیگر اخاذی‌ها، تجاوز جنسی یا هتک حرمت شده است؟" به وجود آوردیم. هر یک از پاسخ‌های مثبت یک درجه را به شاخص برای آن فرد اضافه کرد و ما این شاخص را با متغیرهای اندازه‌گیری انواع مختلف مشارکت مرتبط ساختیم.

۳. جالب توجه است که ما هیچ ارتباطی میان نمره شاخص خشونت با جنسیت، نژاد، سن، منشا جامعه، علاقه به سیاست، اعتقاد به مشارکت، تفکر اینکه برزلی‌ها ظرفیت انتخاب کاندیدای خوب را دارند، یا مشاهده نظام طبقاتی بسته پیدا نکردیم.

جوانان

در میان نسل‌های مورد بررسی، جوانان، باسوادترین، باهوش‌ترین، بدبین‌ترین و آسیب‌پذیرترین کسان بودند. سن ۱۴ (زمانی که می‌توانند مدرسه را ترک کنند) تا ۱۸ سالگی (زمانی که می‌توانند به نیروی نظامی ملحق شوند)، از پرخطرترین دوران شمرده می‌شود. قوانین کار کودکان، از کار کردن بچه‌های زیر ۱۸ سال (غیر از کارورزی که در ۱۶ سالگی آغاز می‌شود) جلوگیری می‌کند، بنابراین بیشترین وسوسه برای رفتن به سراغ دادوستد مواد مخدر و به دست آوردن پول آسان، در این سن شکل می‌گیرد. بسیاری از آن‌ها با پدر و مادر خود زندگی می‌کنند که همگی با دستمزد پدربزرگ‌های خود زندگی را می‌گذرانند.

بررسی قوم‌نگاری تازه موسسه مطالعات کار و جامعه^۱ نشان داده است که جوانانی که دیگر به مدرسه نمی‌روند و یا هنوز کار نمی‌کنند، بیشترین زمان خود را با خوابیدن، نظافت شخصی و دیدن تلویزیون سپری می‌کنند، باینکه آن‌ها کار و فعالیتی ندارند، ترجیح نمی‌دهند که با انسان‌شناسان فرانسوی گفتگو کنند!

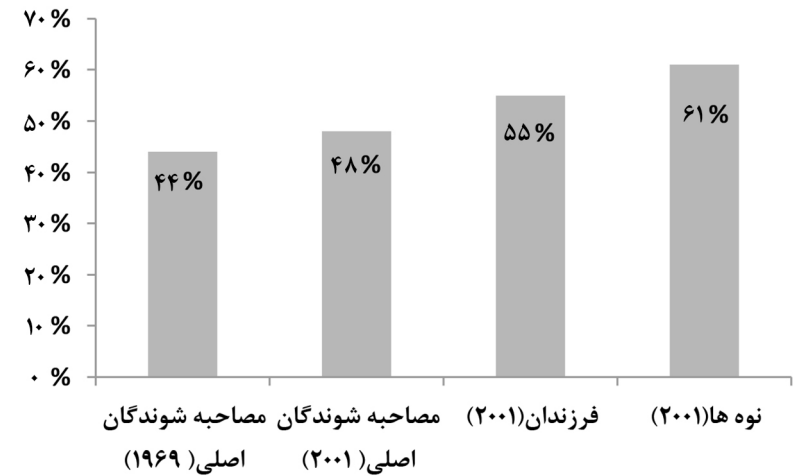
در هر نسل پسین، شواهد بیشتری از خود سرزنشی^۲ و درونی شدن خودکم‌بینی^۳ دیده می‌شود. این پیش‌آمد، به روشنی در پاسخ به پرسش‌های ما درباره مشارکت سیاسی (که افزایش نرخ نبود مشارکت و نبود گرایش را نشان داد) و به انتخاب نکردن نامزدهایی که می‌توانستند برای خواسته‌های آن‌ها پیکار کنند، آشکار است.

مانند دیگر گونه‌های ستم، کنار ماندن از روند انتخاباتی، افزایش خودسرزنشی بخشی از تهیدستان شهری را به همراه داشته چون نامزدهایی که می‌توانستند برای خواسته‌های آن‌ها مبارزه کنند، برگزیده نشدند. همان‌گونه که در نمودار ۸-۴ نشان داده شده است، هنگامی که پرسیدیم آیا مردم برزلی توانایی گزینش‌های خردمندانه را در برگزیدن نامزدها دارند، پاسخ شمار فزاینده‌ای "نه" بود. در هنگام خودکامگی، هنگامی که رأی دادن تنها یک خاطره بود، در برابر امروز باور بیشتری به توانایی رأی‌دهندگان

1. Instituto de Estudos do Trabalho e Sociedade

2. Self-Blame

3. Internalized Self-Deprecation



نمودار ۸-۴. نداشتن باور به گزینش نامزدها (افزایش درصدهایی که پاسخ دادند: برزیلی‌ها نمی‌توانند گزینش خردمندان‌ای در برگزیدن نامزدهایشان داشته باشند).

بود. تجربه نوین درباره دموکراسی انتخاباتی منجر به باور و اعتماد کمتر به توانایی شهروندان برای گزینش خردمندان نامزدهایشان برای سمت‌های دولتی شده است.

ریشه‌های چرایی گمان و دودلی برزیلی‌ها درباره توانایی خود برای گزینش رهبران شایسته، ژرف و فراگیر است. از سویی مقامات برگزیده، در برابر کسانی که آن‌ها را انتخاب کرده‌اند بسیار کم یا هرگز پاسخگو نیستند؛ از سوی دیگر، هیچ‌گونه جنبش مردمی کارآمد و توانمند نیست که درخواست‌ها را برای دولت مطرح کند. یک سوم رأی‌دهندگان شهر، تهیدستان هستند، بنابراین بسیج کردن آن‌ها پیرامون یک برنامه سیاسی یا یک نامزد، می‌تواند نیروی تعیین‌کننده برای پیروزی انتخاباتی باشد.

راه حل شتابان؟^۱

من هیچ‌گونه "راه حل شتابانی" برای تقویت شهروندی یا برپا کردن مردم‌سالاری مشارکتی را بدون اصلاحات ساختاری ژرف و رفتن به سوی تقسیم راستین قدرت نمی‌بینم. حتی در شهرهایی با تجربه‌های

1. Guick Fix

پیروزمندان در بودجه‌بندی مشارکتی مانند پورتو آگره^۱ و بلو هوریزنته^۲، تا هنگامی که بسیاری از فقرا بیکارند یا در محله خود در برابر خشونت مواد مخدر و پلیس محافظت نمی‌شوند، شهروندان واقعی به شمار نمی‌روند. اگر جوانانی که هرروزه در فاولاهای این شهرها جان می‌بازند سفیدپوست و ثروتمند بودند، صدای والدین آن‌ها شنیده می‌شد و به آن توجه می‌شد ولی اکنون در آنجا صدایی شنیده نمی‌شود.

در پنج سال گذشته، کارهای فراوانی را با پشتیبانی سازمان‌های غیردولتی و دولتی برای آموزش شهروندی به تهیدستان ریو، "مقتدر سازی"^۳ و "ظرفیت‌سازی"^۴ دیدم که هر یک با کامیابی گوناگونی همراه بوده است اما در نبود مجال راستین برای تمرین این توانایی‌ها، نمی‌تواند پیروزمند باشد. آگاهی‌بخشی به مردم درباره گستره کامل حقوق شهروندی و چگونگی درخواست آن ضروری است ولی برای دادن نیرو یا فرصت دادن به آن‌ها کافی نیست.

گرداننده یک برنامه آموزش توانمندی شهرداری برای زنان در فاولاها اعتراف کرد که درباره کارهای انجام داده شده عمیقاً متأسف است. او گفت "زنان در این محله‌ها شگفت‌آورند" ولی این برنامه گونه‌ای "ریشخند و دست انداختن" است. درحالی‌که مجال‌های اشتغال یا راه به کار بستن توانمندی در زندگی واقعی نیست، این برنامه چشمداشت‌ها را بالابرده و ناامیدی را افزایش می‌دهد. به راستی این زنان پس از گرفتن گواهی خود، با یک بن بست واقعی روبرو می‌شوند.

روشنگری او، واکاوی کاستاندا^۵ از "سرمایه‌داری توانمندان سیاسی"^۶ را تأیید می‌کند که ویژگی آن "بیکاری و یک دستگاه نهادینه شده سیاسی فاسد، حفظ کننده امتیاز از راه ماندگاری نابرابری" است.^۷ این همان چیزی است که در برابر زنان تازه آموزش دیده از هنگامی که دوره آموزشی

1. Porto Alegre
 2. Belo Horizonte
 3. Empowerment
 4. Capacity building
 5. Castaneda
 6. Corporatist Crony Capitalism
 7. Jorge G. Castaneda (2006)

توانمندسازی شهرداری را آغاز کردند بود. اشتغال ناکافی، نبود دسترسی سیاسی و نبود حفاظت و پشتیبانی در برابر خشونت به این معنی است که تهیدستان و بی‌سوادان از امتیازهای کامل شهروندی بهره‌مند نمی‌شوند. بدون پرداختن به نابرابری آشکاری که چیستی شهروندی شهروند بودن تهیدستان را با چالش روبرو کرده، دموکراسی نمی‌تواند ریشه بدواند. سخنان لوئیس براندیس^۱ درباره کارنامه دموکراسی در آمریکا به درستی درباره برزیل امروزی نیز درست است: "در این کشور می‌توان یا دموکراسی داشت، یا دارایی هنگفتی را در دستان شمار اندکی متمرکز کرد ولی نمی‌توانیم هر دو را با هم داشته باشیم."

1. Louis Brandeis

فصل نهم

راز پویش و جابه‌جایی

ادسون^۱ و آدائو^۲: ملخ و مورچه

بعد از ظهر ۳۰ ژوئن ۲۰۰۳، جلوی نوابرازیلیا، در بخش پرجمعیت آوینیدا ایتائوکا^۳، درست روبروی کارخانه متروکه آجوی سکول^۴ با ادسون دیدار کردم. او بی‌درنگ مرا شناخت و گفت که بهتر است در خانه بردارش با من گفتگو کند، چون محله آن‌ها امن‌تر و قابل دسترس‌تر و بسامان‌تر از فاولا بود. من بیشتر ترجیح می‌دهم مردم را در خانه‌های خودشان دیدار کنم، چون در آنجا با نگاه کردن به پیرامون متوجه چیزهای فراوانی می‌شوم ولی او گفت که بالا رفتن از تپه تا خانه‌اش بسیار خطرناک است. من سخنش را باور داشتم. پس از درگیر شدنم با گروه مواد مخدر در نوابرازیلیا، دوست نداشتم تا هنگامی که پژوهش‌م به پایان می‌رسید، در موارد غیر ضروری دوباره خود را به خطر بیندازم.

برادر بزرگ‌تر ادسون، آدائو، چشم به راهمان بود. این دو برادر از شهر کوچکی در ایالت میناس گرایس^۵ آمده و هر دو در ۸ سالگی کار کردن را آغاز کرده بودند ولی زندگی آن‌ها در مسیرهای متفاوتی پیش رفته است. خانه آدائو در سمت راست در میانه تپه، کنار ورودی سوم نوابرازیلیا بود.

1. Edson
2. Adão
3. Avenida Itaoca
4. Skol
5. Minas Gerais

ادسون به من گفت که در یک کلبه با دو اتاق نیمه‌کاره و سفیدکاری نشده و بدون سقف مناسب زندگی می‌کند و هشت فرزند دارد. هیچ‌یک از بچه‌هایش مدرسه نمی‌روند و کار نمی‌کنند. او یک کارگر ساختمان است و هزارگاهی به کارهای ساختمانی می‌پردازد و هیچ درآمد پایداری ندارد و در کار کاشی‌کاری زبردست است. او یک زمانی درآمد کافی و یک کافه کوچک داشت که در آنجا گونه‌ای نوشیدنی نیشکری برزیلی می‌فروخت. در آن زمان، او یک خودرو و حساب پس‌انداز داشت و خوب هزینه می‌کرد، تا اینکه به دردسری جدی افتاد و ناچار شد بگریزد (توضیحی درباره آن در دسر نداد). او چند همسر داشت و از هر یک چندین فرزند داشت.

ادسون هم مانند همه آن کسانی که با آن‌ها دیدار کردم، در حاشیه زندگی می‌کرد. او این نوع زندگی را به‌سادگی پذیرفته، چراکه دلیلش را این می‌داند که هیچ‌گاه درباره آینده‌اش فکر نکرده بود و همیشه ترجیح می‌داد که در زمان اکنون زندگی کند و بیشتر به زن‌ها و سرگرمی فکر می‌کرده است. او بدون اینکه پس‌انداز کند، همه درآمدش را خرج می‌کرد. همسر کنونی‌اش پیش‌تر کار می‌کرد ولی پس از ازدواج خانه‌نشین شد. ادسون هیچ مستمری نمی‌گرفت، چون یک روز که نیاز به رسیدگی پزشکی داشت و سازمان تامین اجتماعی در اعتصاب بود، به همین دلیل خشمگین شده و بنابراین دیگر حق بیمه ماهیانه‌اش را نپرداخت. درست این هم‌زمان شد با هنگامی که او می‌گوید راهش را گم کرد و زندگی‌اش از کنترل خارج شد. هنگامی که از او پرسیدم که چگونه زندگی‌اش را می‌گذراند، او توضیح داد: "اکنون همه چیز سخت می‌گذرد، همه در رنج هستند. من عادت دارم که از این‌ورو آن‌ور، از دوستان و همسایگان قرض بگیرم ولی آن‌ها دیگر حتی از پس خودشان هم بر نمی‌آیند". او از اینکه به بازار برود و پس‌مانده‌های غذا را در پایان روز بردارد شرم‌منده است و می‌گوید:

"این‌گونه است. آنجا می‌رسم درحالی‌که کسانی پیش‌تر آنجا رسیده‌اند، من یارای ماندن در آنجا را ندارم تا در پایان بازار زباله‌ها را بگردم. چگونه می‌توانم این کار را بکنم، هنگامی که بچه‌های کوچک را می‌بینم که با پرتقال‌ها بازی می‌کنند و آن‌ها را بالا و پایین می‌اندازند. برای من این اصلاً بازی نیست."

او در پایان به گرفتن سبد کالا که دولت بر پایه نیاز، میان تهیدستان پخش می‌کند اشاره کرد. سبد کالا ماهانه در یکی از کلیساهای پنتی‌کاستی^۱ محلی نوابرازلیلیا پخش می‌شود. او می‌گفت هنگامی که به آن کلیسا رفت و آمد نکند، آن‌ها نیز از دادن خوراک به او سرباز می‌زنند. او همچنین "کمک هزینه خانواده"^۲ را که یک جیره ملی است، دریافت می‌کند، این کمک به خانواده‌های زیر خط فقر که شرایط ویژه‌ای داشته باشند، داده می‌شود. او همچنین شرایط دریافت کمکی با نام سپرده شهروند^۳ را دارد که ۱۰۰ رئال در ماه است (نزدیک به ۴۳ دلار آمریکا در هنگام گفتگو) و برای هزینه‌های یک هفته هم بس نیست. او زمانی کوتاه به روستای زادگاهش، میناس گرایس، بازگشت ولی در آنجا وضع نیز بدتر بود، بنابراین دوباره به نوابرازلیلیا بازگشت.

ادسون درباره برادرش، آدائو، گفت "او در زندگی کامیاب‌تر است، چون به کارش باور دارد و برای آینده برنامه‌ریزی می‌کند". در اینجا، هردوی آن‌ها خندیدند و گفتند که از زمانی که جوان بودند، همیشه این‌گونه بوده است. ولی کار سخت و برنامه‌ریزی خوب همیشه زندگی خوب را در پی ندارد. خواهر آن‌ها که در زادگاهشان، میناس‌گرایس، مانده بود نیز زندگی خود را با کار سخت، پس‌انداز و برنامه‌ریزی پیش می‌برد اما او سکتی شده بود و نابینا شده بود و هر دوپایش به علت دیابت قطع شده بود. این‌گونه بخت و آسیب‌پذیری نمایان می‌شود. هنگامی که از ادسون پرسیدم چرا پیدا کردن کار این اندازه سخت شده، برادرش آدائو پاسخ داد "تهیدستان شانس ندارند". او در ادامه گفت:

"پیش‌تر، کارها این همه مکانیزه نبود. اکنون ماشین، کارهای پیشین ما را انجام می‌دهد و کارفرما نیازی به کارگر ندارد. پیش‌تر در جایگاه تخلیه زباله، مردان فراوانی کار می‌کردند ولی امروزه تنها یک کارگر، یک ربات و یک رایانه در آنجا است. پیش‌تر، کسانی بودند که آشغال را درون کامیون خالی می‌کردند درحالی‌که اکنون دستگاهی هست که آن را درون کامیون می‌ریزد و تنها یک راننده نیاز دارد."

1. Pentecostal
2. Bolsa Familia
3. Citizens' Check

زندگی آدائو داستان دیگری دارد. او در یک خانه خوب با سه اتاق، همراه پسر و دخترش در جایی زندگی می‌کند که یک لوتیامنتوی قانونی نزدیک نوابزلیلیا است. او توانست به آنجا برود چون برای مالک آن زمین ۹ سال به عنوان نگهبان کار کرده بود. از آنجا که درستکار بود و از همان آغاز آنجا بود، هنگامی که مالک خواست زمین خود را تقسیم کند او نیز توانست تکه‌ای برای خود بخرد. او با دستمزد بازنشستگی از کیبون^۱، شرکت نامدار بستنی در برزیل به راحتی گذران زندگی می‌کند. او قرارداد رسمی و همه اسناد شهروندی رسمی از جمله گواهی تولد، شناسنامه، کارت شناسایی هویت فردی، سند ازدواج، سند زمین و کارت پایان خدمت دارد.

همسر آدائو، سه ماه پیش از دیدار ما در گذشته بود و او بسیار دل‌تنگ همسرش بود. او اتاق خواب و وسایلشان را به من نشان داد که هنوز بر روی میز توالت و کنار تخت چیده شده بود. آن‌ها بر آن شده بودند که تنها دو بچه داشته باشند تا بتوانند مجال‌ها و امکانات بهتر آموزشی را برایشان فراهم کنند. دخترش، دیسی^۲، رشته پرستاری می‌خواند ولی پسرش، پدربینهو^۳، از مدرسه رانده شده و بی‌برنامه است، چون نه درس می‌خواند و نه کار می‌کند. پدربینهو روزش را با هوا کردن بادبادک از پشت‌بام و دیدن تلویزیون می‌گذراند. او به پدرش بی‌اعتناست و هرگاه پدرش کوشش می‌کند که به او سامان بدهد و یا از او می‌خواهد کاری پیدا کند، او را تهدید می‌کند که به گروه‌های قاچاق مواد می‌پیوندد.

آدائو سه ماه پیش برای هزینه زیاد مراسم تشییع همسرش بدهکار شد، گرچه می‌خواهد که این پول را پس دهد. زندگی برای او آسان نیست ولی به‌گونه‌ای آن را مدیریت می‌کند که هزینه دانشگاه پرستاری دخترش را بپردازد و مانند برادرش ادسون، کاشی‌کاری آشپزخانه و حمام می‌کند. وقتی از برادرها پرسیدم که چه چیزی باعث نایکسانی در زندگی آن‌ها شده است، آدائو گفت:

"همیشه در هر خانواده‌ای یکی هست که دوست دارد بیشتر کار کند و می‌خواهد جلوتر برود. من در همه زندگی‌ام دوست داشته‌ام پس‌انداز

1. Kibon
2. Daisy
3. Pedrinho

کنم و هرگز همه درآمدم را خرج نکرده‌ام. اگر ۳۰ کنتو^۱ (پول رایج پیشین پرتغال) می‌گرفتم، ۱۵ تا را هزینه می‌کردم و ۱۵ کنتوی دیگر را پس‌انداز می‌کردم. هرگز گرایشی به خوش‌گذرانی و نوشیدن الکل نداشتم و همسر و دو بچه‌ام، کانون اصلی زندگی‌ام بودند."

ادسون با خوش‌رویی و خنده پاسخ داد:

"آدائو همیشه سخت‌کوش بود و از خودش کار می‌کشید و از پیش برنامه‌ریزی می‌کرد، درحالی‌که من بی‌خیال‌تر بودم و به جای آموختن یا کار کردن از باده خوردن با دوستانم لذت می‌بردم. هنگامی که یک کار موقت پیدا می‌کنم، بی‌درنگ دستمزدم را خرج می‌کنم، بیرون می‌روم و با دوستانم خوش می‌گذرانم و آن‌ها را مهمان می‌کنم."

این داستان، نادیده گرفته شدن نقش نایکسانی‌های فردی (این واقعیت که فرزندان سرشت‌های گوناگونی دارند، گرچه پدر و مادر آن‌ها یکسان است و در محیطی یکسان بزرگ می‌شوند) و پیشامدهایی مانند مرگ همسر آدائو در گزینش پیامدهای فقرا نشان می‌دهد. پژوهش‌های بسیاری که در پایان این فصل ارائه شده، اهمیت ویژگی‌ها و صفات شخصیتی فرد را همراه با هنجارها و ارزش‌های خانوادگی بر زندگی موفق‌ترین زنان و مردان در نمونه ما نشان می‌دهد.

چرا پویایی و جابه‌جایی یک راز است؟

اهمیت نسبی فرهنگ خانوادگی و ویژگی‌های فردی یکی از جستارهای مسئله‌آفرین است که در تلاش درک الگوهای پویایی و جابه‌جایی مطرح است. من واژه "راز" را برای عنوان این فصل به کار بردم، چون پس از سال‌ها جمع‌آوری و کندوکاو داده‌ها و بررسی از زوایای گوناگون، پرسش‌هایی بنیادین درباره سازوکار پویایی و جابه‌جایی، همچنان بدون پاسخ مانده است. با واکاوی و دریافت هرچه بیشتر این سازوکار، یافته‌ها و نتیجه‌گیری‌ها نا‌آشکار و پیچیده‌تر می‌شود. در اینجا چهار پرسش آسان و برداشتی درباره پویایی و جابه‌جایی پیش کشیده شده است:

1. Conto

- برای کسانی که در پژوهش آغازین بودند و فرزندان و نوه‌های آن‌ها، چه چیزهایی بهتر یا بدتر شده است؟
- چرا برخی مردم از فاولاها بیرون آمده و برخی دیگر در آنجا مانده‌اند؟ به گفته‌ای دیگر، چه عواملی بر پویش سکونت‌ی و اجتماعی و اقتصادی مؤثر بوده است (حرکت از فاولا به بایرو و از رده پایین به بالا، بر پایه سنج‌های موفقیت)؟
- آیا فقر درون و میان نسل‌ها پایدار می‌ماند؟ یعنی اگر فقیر زاده شوی، در سرتاسر زندگی فقیر می‌مانی (پایداری درون نسلی فقر) و آیا بچه‌هایی با پدر و مادر فقیر، فقر را به ارث می‌برند (جابجایی میان نسلی فقر)؟
- داستان‌های مردم چه چیزی به بینش ما درباره دور شدن از فقر می‌تواند بیفزاید و شخصیت فرد، فرهنگ خانوادگی، دگر شدن ساختاری و بخت و اقبال چه نقش‌هایی دارند؟

بهتر، بدتر یا هردو؟

پاسخ به نخستین و برجسته‌ترین پرسش که آیا زندگی برای شرکت‌کنندگان در پژوهش و فرزندان آن‌ها بهتر یا بدتر شده، شاید روشن باشد. زندگی مردم بسته به اینکه چه چیزی را بررسی کنید و چگونه به این پرسش بپردازید، هم بهتر و هم بدتر شده است. یافته‌های پژوهش نشان داد که نوسان و کاهش و افزایش درآمد و دیگر شاخص‌های رفاهی، اندک بوده است و دگرگونی، نه خطی و نه به گونه پیوسته در یک راستا بوده است. این خود به چاره‌گری برخی تناقضات آشکار یاری می‌کند. زندگی در بی‌بهرگی و حاشیه، یعنی آسیب‌پذیر بودن در برابر برگشتن بخت یا بازنگری در اقبال و بخت. مردم و خانواده‌هایی که در فصل‌های پیشین آن‌ها را توصیف کردم، نه تنها در سی سال میان دو پژوهش، چه بسا در هنگام سال‌های بسیاری که من درگیر واکاوی و انجام این پژوهش بودم، فراز و نشیب‌های فراوانی را گذرانده‌اند. رویدادهای ناگهانی مانند بیماری یا مرگ یکی از اعضای خانواده، بسته شدن یک کارخانه، سیل یا دگرسانی قدرت در میان گروه‌های رقیب مواد مخدر،

می‌توانست پایداری یک خانواده را تهدید کند.

افت‌وخیزهای همیشگی، پاسخ دادن درست به پرسش چگونگی بهبود زندگی را دشوار می‌کند. دشواری دیگر، هم سنجی چرخه زمانی زندگی مردم و دگرگونی‌های ساختاری در ریو، برزیل و همه جهان است. هر یک از این‌ها همیشه درگیر دگرگونی هستند، بنابراین مانند آنچه در فیزیک پیشرفته می‌بینیم، "یک‌دم ایستای مشاهده، به‌خودی‌خود، واقعیت را دگرگون می‌کند."

با در نظر داشتن این نکته‌ها، نقطه آغاز من این بود که بفهمم آیا مردمی که چند دهه پیش با آن‌ها گفتگو کردم هنوز در فاولاها زندگی می‌کنند یا نه.

اکنون کجا زندگی می‌کنند؟

اگر در آغاز بپذیریم که فرد برای همه زندگی محکوم به ماندن در یک فاولا است و فرزندان‌ش نیز محکوم به ماندن در همان‌جا هستند، این به نظام‌های بسته برده‌داری، کاستی و یا نظام آپارتاید^۱ همانند است. در حالی که با وجود سطوح بالای نابرابری، چنین نظام بسته‌ای در برزیل و ریو وجود ندارد.

از ۷۵۰ کسی که در سال ۱۹۶۹ با آن‌ها گفتگو کردم، ۶۲۵ تن در فاولاها زندگی می‌کردند. ۱۲۵ تن دیگر در شرایط همانندی از فقر و محرومیت در لوتیامنتوها و تفکیک‌هایی در کاسیاس، با کمترین توسعه‌یافتگی زندگی می‌کردند. این لوتیامنتوها همان‌گونه که پیش‌تر گفته شد، خیابان‌های سنگفرش، برق، آب و بهداشت نداشته و بر روی زمین بایر گسترش یافته‌اند که چهره‌ای متروکه به آن‌ها داده بود. از آنجا که بیشتر زمین‌ها پایین‌تر از سطح دریا بود، در فصل‌های بارانی سیلاب و در فصل خشک طوفان‌شن در آن برپا می‌شد.

قطعات کوچک زمین به ردیف و با آهک سفید مرزبندی شده و هیچ‌گونه پوشش گیاهی نداشت. تفکیک‌هایی را که من در آن هنگام بررسی کردم در دورترین مرزهای شهری بود و جاذبه آن‌ها کمتر از فاولاها دامن‌تپه‌های سرسبز یا کنار دریا بود؛ اما تا پایان سال ۲۰۰۱، لوتیامنتوها

1. Apartheid

جدول ۹-۱. آن‌ها اکنون کجا هستند؟ (۲۰۰۱)

محلۀ قانونی	پروژه مسکن عمومی	فاولاها		
نمونه تصادفی	۲۵ درصد	۳۷ درصد	مصاحبه شدگان آغازین	
	۴۴ درصد	۳۸ درصد	فرزندان	
	۵۱ درصد	۳۲ درصد	نوه‌ها	
نمونه راهنما	۲۱ درصد	۱۱ درصد	مصاحبه شدگان آغازین	
	۵۶ درصد	۲۴ درصد	فرزندان	
	۵۸ درصد	۲۸ درصد	نوه‌ها	

نمی‌توانند با رشد خانواده بزرگ شوند.

یافته غیرمنتظره دیگری که در جدول نمایان است از میان رفتن جدایی میان نمونه‌های تصادفی و نمونه‌های راهنما است. دوگانگی میان نسل نخست در ۲۰۰۱ بسیار است. درحالی‌که ۳۷ درصد نمونه تصادفی هنوز پس از ۳۰ سال در فاولاها بودند تنها ۱۱ درصد از نمونه راهنما در آنجا مانده بودند. یعنی ۶۱ درصد کسان نمونه راهنما به یک محلۀ قانونی جابجا شده بودند و در مقابل ۳۴ درصد نمونه تصادفی به محلۀ های قانونی رفته بودند. این بازتاب درستی از برتری‌هایی است که نمونه راهنما داشت. آن‌ها به گونه نامتناسبی مرد، سفیدپوست، سالخورده‌تر و تحصیل‌کرده‌تر از نمونه تصادفی بودند، درآمدهای بالاتری داشتند و از روی سیاسی باهم بیشتر در پیوند بودند و درک بیشتری از نظام سیاسی حاکم داشتند. برای من شگفت‌آور بود که آن‌ها توان دادن این جایگاه کمابیش برتر خود را به فرزندان نشان نداشتند.

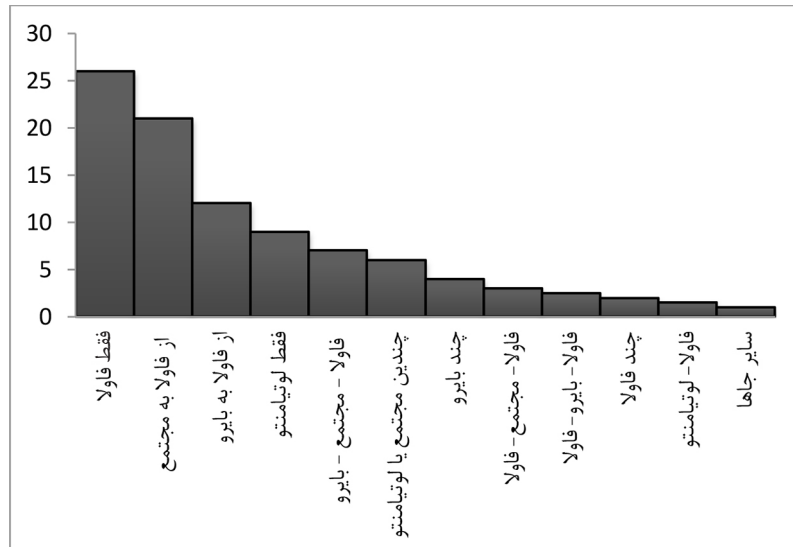
در هر نسل ناهمسانی کمتری میان دو نمونه دیده می‌شد. فرزندان نمونه تصادفی، پویایی رو به بالا داشتند و فرزندان نمونه راهنما، روند کاهشی را تجربه کرده‌اند اما در نسل نوه‌ها، هر دوی آن‌ها به سوی میانگین و میانه نزدیک شدند و کمابیش همانند بودند. اختلاف درصد کسان مانده در فاولاها، میان نمونه‌های تصادفی و راهنما، از ۲۶ در گفتگو شوندگان آغازین تا ۴ درصد در نسل نوه‌ها ناهمگون است. همچنین، ناهمسانی در آن‌هایی که به بایروها رفته بودند، از ۲۷ درصد در نسل نخست، تا ۷ درصد در نسل نوه‌ها، کاهش نشان می‌داد.

همچون محلۀ های طبقه کارگر گسترش یافتند و گمان پیشرفت و بهبود برای کسانی که در آنجا زندگی می‌کردند، در برابر کسان ساکن فاولاها بسیار بیشتر بود.

از همه کسانی که در سال ۲۰۰۱ جایگاه آن‌ها را تعیین کردیم، نزدیک به نیمی از آن‌ها در همان محلۀ، بیشتر در همان خانۀ ای که در سال ۱۹۶۹ بودند و یا در کاتاکومبا، در مجتمع آپارتمانی مانده بودند که در سال ۱۹۷۰ به آنجا رفتند. جدول ۹-۱ نشان می‌دهد که چند درصد از هر نسل، تا سال ۲۰۰۱ در فاولاها، مجتمع‌ها و بایروها زندگی می‌کردند. این بایروها بیشتر در محلۀ های پیرامون بود که ارزش زمین در آنجا از همه پایین‌تر بود.

این‌که هنوز در سال ۲۰۰۱ کمتر از ۴۰ درصد شرکت‌کنندگان در پژوهش آغازین در فاولاها بودند، نادرست بودن پنداشت اصلی در پیشینه پژوهش، در این زمینه را نشان می‌دهد که فاولاها را بن بست می‌داند. این پنداشت بر این گمان است که اگر شما در یک فاولا به دنیا آمدید، در همان فاولا خواهید مرد. ولی یافته‌های جدول ۹-۱ نشان می‌دهد که دست‌کم برای این گروه از ساکنان فاولاها که به طور تصادفی گزینش شدند، کم‌وبیش به همان شماری که در فاولاها مانده بودند (۳۷ درصد)، کسانی هم به بیرون از فاولاها و به سوی بایروها (۳۴ درصد) جابجا شده بودند. ۲۵ درصد دیگر در گروه نمونه تصادفی این پژوهش در ۲۰۰۱ در مجتمع‌ها ساکن بودند. از آنجایی‌که هیچ‌یک از آن‌ها به انتخاب خودشان به مجتمع‌ها نیامده بودند می‌توان پنداشت که اگر کاتاکومبا ویران نشده بود، کسانی که در مجتمع‌ها بودند، کمابیش به طور برابری میان فاولاها و بایروها (مانند بقیه نمونه) تقسیم می‌شدند.

این نسبت چشمگیری از پویایی روبه رشد و روبه بیرون برای یک شهرو کشور است. نکته چشمگیر دیگر این است که درصد کسانی که در فاولاها زندگی می‌کنند برای هر نسل بعدی اندکی کاهش یافته درحالی‌که درصد ساکنان در محلۀ های قانونی افزایش فراوانی یافته است. همچنین در درصد مردم ساکن در مجتمع‌ها کاهش شیب‌دار میان نسلی دیده می‌شود چون آپارتمان‌ها را برخلاف خانۀ ها در فاولاها نمی‌توان گسترش داد تا مسکن خانوادۀ بچه‌های تازه ازدواج‌کرده را به آن افزود؛ در واقع مجتمع‌ها



نمودار ۹-۱. الگوهای حرکتی سکونتی: مصاحبه شدگان آغازین، سال ۱۹۶۹-۲۰۰۱.

تفاوت کمی میان آن‌هاست. همه الگوهای دیگر غیر معنادار بودند. گمان می‌کنم که اگر همان گروه را امروزه در سال ۲۰۰۹ بررسی کنیم، برای گریز از خشونت، شاید درصد بالاتری از فاولاها و مجتمع‌ها به بايروها رفته باشند.

تغییرات درون و میان نسلی

ارزش پژوهش‌های طولی، در سنجش گذشته با اکنون است و ارزش بررسی چند نسل، در هم‌سنجی نسل نخست با فرزندان و نوه‌های آن‌هاست. به‌ندرت پژوهش‌های درون و میان نسلی در سکونتگاه‌های غیررسمی انجام می‌گیرد و تا آنجا که دریافتیم پیش‌تر هیچ پژوهشی درباره این دو، در مقیاسی بیشتر از چند خانواده انجام نشده است.^۱

۱. در ایالات متحده، بیشتر مطالعه‌های پانلی با کسانی که به‌آسانی قابل پیگیری هستند مانند دانشجویان آیوی لیگ (Ivy League)، پرستاران و راهبه‌ها انجام می‌شود. همانندترین کار به این مطالعه پژوهش ادوارد ا. تلز (Edward E. Telles) و ویلما اورتیز (Wilma Ortiz) (۲۰۰۸) در نسل محرومیت: آمریکایی‌های مکزیک، یکسان‌سازی و نژاد (Generations of Exclusion: Mexican Americans, Assimilation and Race) است که در طول نسل‌ها، یک نمونه بزرگ از آمریکایی‌های مکزیک تبار را در لوس‌آنجلس و سان آنتونیو دنبال می‌کرد. داده‌های پژوهش اصلی مهاجران از مکزیک که در اواخر دهه ۱۹۶۰ جمع‌آوری شد، در کتابخانه دانشگاه کالیفرنیا، لس‌آنجلس (UCLA) پیدا شد و تلز توانست که مکان همان مردم را پیدا کند و با آن‌ها و فرزندان‌شان مصاحبه کند. با توجه به اینکه تلز مطالعه اصلی را خودش انجام نداد، این کتاب فوق‌العاده، فرای نتایج آماري به‌دست‌آمده از بررسی او، نمی‌توانست این موضوع که مردم و جامعه آن‌ها چگونه تغییر کرده

جستجوی الگوهای حرکت‌های سکونتی

پس از بیرون رفتن از فاولاها، مقصد کجا بود؟ آیا مردم یک‌راست به بايروها می‌رفتند، یا بیشتر احتمال داشت همچون سکوی پرشی برای رفتن به آسفالتو یا محله‌های رسمی، به مجتمع‌ها بروند؟

در درازای این سال‌ها، جمع‌آوری تاریخچه زندگی مردم به ما کمک کرد تا جابجایی‌ها را دنبال کنیم که نه‌تنها نشان می‌داد مردم سرانجام به کجا رفته‌اند، بلکه راهی را که برای رسیدن به آنجا پیموده‌اند نیز آشکار می‌کرد. سیاست‌گذاران و نظریه‌پردازان علاقه دارند نشان دهند که چه زمانی تهیدستان شهری جابجا می‌شوند و الگوی جابجایی آن‌ها چگونه است. آیا کسانی که از فاولاها بیرون می‌روند، دوباره به آنجا برمی‌گردند؟ یا اینکه آیا هر جابجایی محل سکونت، گامی به سوی پیشرفت و بهبود انگاشته می‌شود؟ برای گفتگو شونده‌گان آغازین، ما توانستیم در هر سال جابجایی‌های سکونت را از زاده شدن تا سال ۲۰۰۱ دنبال کنیم و برای هر یک، روشن کردیم که به کجا (فاولا، مجتمع، یا بايرو) رفته‌اند. چنانکه در نمودار ۹-۱ آمده است، الگوها نشان‌دهنده جابجایی‌های بسیار کم است و حرکت بیشتر روبرو رشد بوده است.

این نمودار بر پایه تکرار الگوهای سکونتی ترسیم شده که بیشترین فراوانی (بدون هیچ‌گونه جابجایی) در بالا قرار دارد. در میان آن دسته از مصاحبه شدگان آغازین که تنها در فاولاها مانده بودند، شواهد کمی وجود دارد که هیچ‌یک از آن‌ها جابجایی افقی از یک فاولا به فاولای دیگر نداشته‌اند.

همه‌گیرترین الگوی پس‌از آن، یعنی جابه‌جایی از یک فاولا به یک مجتمع را می‌توان به از میان رفتن کاتاکومبا و اسکان دوباره ساکنان آن در مجتمع‌ها پیوند داد. کسانی که در این گروه قرار می‌گیرند را به علت اجباری بودن جابجایی می‌توان گونه‌ای دیگر از مردم جابجا نشده به حساب آورد. برخلاف پیش‌بینی من، زندگی در مجتمع‌ها، جابجایی به سوی بايروها را محتمل‌تر نکرده است. اگرچه مجتمع‌ها از دید قانونی در سنجش با فاولاها جایگاه بهتری دارند ولی گویا بستر درخوری برای پیشرفت و پویش نبوده‌اند. بیشتر مردم (۱۲ درصد) یک‌راست از فاولاها به بايروها رفتند و شماری (۷ درصد) از فاولاها به مجتمع‌ها و سپس به بايروها رفته بودند که

جدول ۹-۲. استانداردهای زندگی، سال ۱۹۶۹ و ۲۰۰۱، هم‌سنجی سه نسل (درصد)

نوع‌ها ۲۰۰۱	بچه‌ها ۲۰۰۱	مصاحبه شدگان آغازین ۲۰۰۱	مصاحبه شدگان آغازین ۱۹۶۹	
۹۷	۹۷	۹۴	۴۳	خانه آجری
۹۹	۹۸	۷۶	۵۴	لوله‌کشی داخلی
۹۶	۹۷	۹۸	۷۳	برق
۹۶	۹۷	۹۸	۳۶	یخچال
۹۶	۹۸	۹۳	۲۷	تلویزیون
۶۳	۶۷	۵۰	۰	ماشین لباسشویی
۶۸	۶۹	۳۹	۰	کولر
۸۹	۸۸	۶۸	-	خط تلفن
۳۴	۲۹	۱۴	۰	خودرو
۲۵	۲۲	۱۰	۰	کامپیوتر
۰	۶	۴۵	۷۲	بی‌سواد
۴۵	۲۹	۱	۰	چند کلاس یا دوره کامل دبیرستان
۸,۸۸	۷,۳۶	۲,۴۹	۲,۳۷	متوسط سال‌های تحصیل
۶۱	۳۷	۲۰	۶	مشاغل غیردستی

توجه: بهبود زیرساخت‌های مسکن، مصرف برق خانگی، آموزش و پرورش و اشتغال چشمگیر است.

دگرگونی برای بهتر شدن

اگر بخواهم خوش‌بین باشم، بهتر است با بهبودهای درون‌نسلی و میان‌نسلی که چشمگیر است، آغاز کنم. به وارونه دیدگاه عمومی که بر این باور است فقرا فقیرتر شده‌اند، من متوجه شدم بسیاری از شاخص‌های بهزیستی مانند مصالح ساختمانی مسکن، دامنه و دسترسی به خدمات شهری، لوازم و کالاهای خانگی، مصرف، آموزش و کار بهبود چشمگیر یافته است. (جدول ۹-۲).

تا سال ۲۰۰۱، کمابیش در همه‌جا خانه‌های آجری (به‌جای خانه‌هایی که با مصالح بازیافتی، چپرو گلی یا چوبی) ساخته شده است و حتی در محله‌هایی که در برنامه‌های بهسازی گنجانده نشده بود، در دسترسی

است را توصیف دهد. همچنین کارولین موزر (Caroline Moser) یک مطالعه دوباره جالب درباره زورآباد گواتمالا انجام داد ولی این مطالعه به تعداد کمی از خانواده‌ها در یک سکونتگاه کوچک محدود می‌شد که او در چندین دهه پیش مطالعه کرده بود. پژوهش من برای چندین پژوهش مجدد در بعدها الهام بخش بود که توسط بانک جهانی و سازمان کمک‌رسانی انگلیس (British Aid Agency) سرمایه‌گذاری شد.

به خدمات شهری، بهبود چشمگیری دیده می‌شد. برخلاف سال ۱۹۶۹، که مردم چراغ‌های نفتی را برای روشنایی به کار می‌بردند، یا یک‌رشته غیرقانونی سیم برق را از خطوط برق می‌گرفتند؛ آب تنها در شیرآب‌های عمومی کم‌فشار در پایین دامنه تپه فاولاها بود و پساب بر روی شیب‌های تپه، در آبراهه‌های روباز روان بود و در هنگام باران‌های شدید به پیاده‌روها و به درون خانه‌ها سرزیر می‌شد.

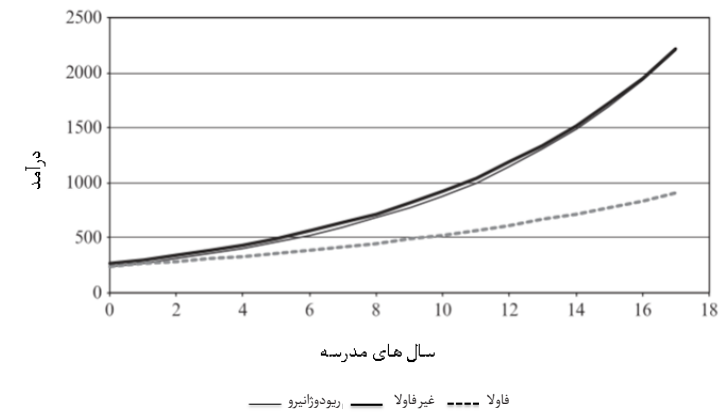
گفتگوهای ۲۰۰۳ که با نمونه‌های تازه‌ای از ۴۲۵ نفر از همان محله‌های آغازین انجام شد نیز نتایج همانندی چون وجود خانه‌های آجری، خدمات شهری پایه و زیرساخت‌های اولیه را نشان داد. شاید این برای هر فاولای تازه ساخته شده در ریوی امروزی درست نباشد اما نمایانگر فاولاهای تثبیت‌شده‌ای است که از دهه ۱۹۶۰ و پیش‌تر وجود داشته‌اند. این فاولاهای تثبیت‌شده بیشتر در بخش‌های شمال و جنوب ریو و در بایکسادا فلومیننس قرار دارند.

این بهتر شدن‌ها، تنها در شرایط مادی نیست. افزایش سواد نیز چشمگیر بود. درحالی‌که ۷۲ درصد پدرمادر گفتگو شوندگان آغازین و ۴۵ درصد خود گفتگو شوندگان آغازین در سال ۱۹۶۹ بی‌سواد بودند، تنها ۶ درصد از فرزندان آن‌ها در ۲۰۰۱ بی‌سواد بودند و هیچ‌یک از نوه‌ها در آن سال بی‌سواد نبودند. افزون بر آن، هیچ‌یک از گفتگو شوندگان آغازین یا پدرمادر آن‌ها، دوران دبیرستان را نگذرانده بودند، درحالی‌که ۴۵ درصد از نوه‌های آن‌ها به دبیرستان و ۱۱ درصد به دانشگاه رفته بودند.

اشتباه کجا بود؟

مهاجران، ساکنان فاولا، کارشناسان علوم اجتماعی و سیاست‌گذاران همگی آموزش را کلید برون‌شد از فقر می‌دانند ولی اگر این‌گونه بود، افزایش و پیشرفت چشمگیر آموزش گزارش شده، باید به افزایش چشمگیر درآمد و کاهش فقر می‌انجامید، درحالی‌که این‌گونه نیست. درآمد تهیدستان تحصیل کرده با تحصیل کرده‌های گروه‌های بالاتر، سنجش پذیر نبود. اقتصاددان برزیلی، والریا پرو، ساکنان فاولاهای ریو را با ساکنان غیر فاولاها

بر پایه سطح سواد و درآمدشان سنجیده است. یافته‌های چشمگیر او در نمودار ۹-۲ آمده است.



نمودار ۹-۲. درآمد حاصل از تحصیلات (۲۰۰۴) در فاولاها کمتر از دیگر محله‌ها است و با هر سال تحصیل این شکاف بیشتر می‌شود. (منبع: Compiled by Valeria Pero from the ۲۰۰۰ Census)

برای کسانی که تنها چهار سال به مدرسه رفته بودند، درآمد پیش‌بینی شده برای همه آن‌ها، از جمله ساکنان ریو، ساکنان فاولاها و ساکنان غیرفاولاها، یکسان بود اما پس از چهار سال، با هر سال بیشتر مدرسه رفتن، اختلاف درآمدی میان فاولایی‌ها و غیرفاولایی‌ها بیشتر می‌شود. برای ساکنان فاولاها هرچه سال‌های بیشتری به تحصیل ادامه دادند، اختلاف میان درآمد آن‌ها و هم‌تایان غیرفاولایی آن‌ها رو به افزایش است.^۱

این روند حتی هنگامی که بر پایه سن، نژاد و جنسیت بررسی شد، باز هم ادامه داشت. این شکاف چه بسا ناهمسانی در چگونگی آموزش، محیط خانه و اجتماع و تبعیض در بازار کار را نشان می‌دهد. من پیش‌تر نمونه‌هایی نشان دادم که ساکنان فاولا به مصاحبه‌های شغلی رفته بودند و مصاحبه‌های آن‌ها بسیار کوتاه پایان می‌یافت یا درخواست آن‌ها به دلیل محل زندگی‌شان رد می‌شد.

جای شگفتی نیست که ساکنان فاولاها به تحصیل گرایش ندارند. در گفتگوهای ۱۹۶۹، کم‌وبیش همه می‌گفتند که آموزش برجسته‌ترین عامل

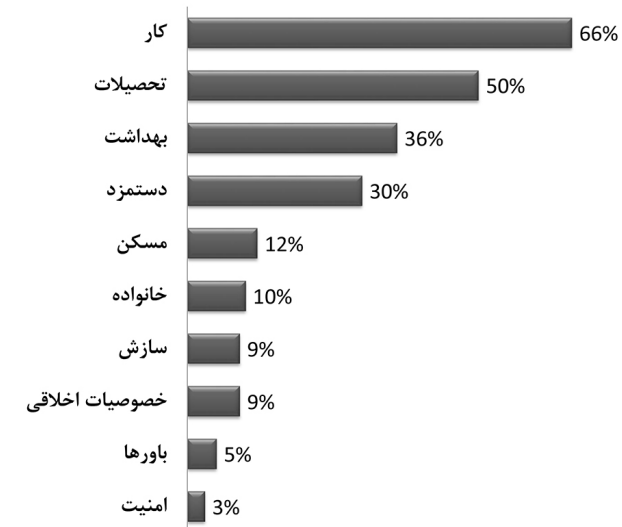
1. Valeria Pero (2002b & 2004a)

برای پیشرفت در زندگی است ولی در سال ۲۰۰۱، آن‌ها کار شایسته با دستمزد بسنده را با ارزش‌ترین عامل شناساندند و تحصیلات در رده دوم آمد و به دنبال آن از بهداشت (سلامت) و سپس درآمد نام‌برده می‌شد. آرمان آن‌ها از کار، می‌تواند کارمندی یا خوداشتغالی باشد. پس نزد آن‌ها کار ارزش بیشتری در برابر درآمد دارد و گفتگوهای باز، این پاسخ را تأیید می‌کند. کار داشتن بیانگر احترام به خود و داشتن جایگاه است و بسیار با ارزش‌تر از سویه مادی آن است.

این ارزشمندی کار، یکی از جستارهای آغازین است که در همه سویه‌های پژوهش پدیدار شد. نمودار ۹-۳ بر پایه پاسخ‌های نسل فرزندان است، چون آن‌ها در سال ۲۰۰۱ در آغاز جوانی بودند و اندازه نمونه آن‌ها از همه بزرگ‌تر بود. همین رتبه‌بندی درباره پاسخ‌های گفتگوشوندگان آغازین و نوه‌ها نیز درست است و نایکسانی بسیار کمی در درصدها هست. نظریه پردازان فقر و سیاست‌گذاران شاید شگفت‌زده شوند، هنگامی که ببینند نه تنها داشتن کار برجسته‌تر از تحصیل بر شمرده می‌شود، بلکه با ارزش‌تر از بهداشت، درآمد، مسکن و حتی امنیت است. اگر سرکار رفتن روزانه برای مردم ارزش بیشتری از مسکن، خدمات شهری و امنیت فردی دارد، روشن است که سیاست شهری راه نادرستی را پیموده است. نهادهای توسعه، حکومت‌های ملی و محلی همگی کوشش خود را تنها بر روی مسکن، بهسازی مکان، مالکیت زمین و یا کنترل خرید و فروش مواد مخدر متمرکز کرده‌اند، در حالی که چیزی که مردم می‌خواهند کار است. در فصل ۱۱ به این بحث بازخواهم گشت.

هم‌سنجی شغلی و تحصیلی پدر و مادر و فرزندان

واکاوی مسیر خانواده‌ها، شکاف درآمدی پیوسته به تحصیلات در فاولایی‌ها و همه شهر ریو را نشان می‌داد. داشتن داده‌های هر خانواده در سه نسل به من کمک کرد که هر فرد را با پدر و مادرش سنجش کنم. بدون در نظر گرفتن کسانی که اکنون کار و فعالیت ندارند، من دریافتم که نزدیک به ۶۰ درصد در هر نسل دارای شغل بهتری در برابر پدر و مادر خود بودند که با این واقعیت همراه است که ۸۵ درصد آن‌ها تحصیلات بیشتری در برابر پدر و مادر خود داشتند.



نمودار ۹-۳. عوامل بنیادین کامروایی در زندگی. نسل بچه‌ها، ۲۰۰۱. منبع: دسته‌بندی‌ها از پاسخ‌های داده‌شده به مصاحبه باز به دست آمده است.

بخشی از ناهمسانی می‌تواند به این واقعیت پیوند داشته باشد که شرایط آموزشی موردنیاز برای پانهادن به جایگاه‌های سطح بالا، پرشتاب‌تر از افزایش سطح تحصیلی کم‌درآمدها رشد کرده است. این افزایش در همه مشاغل از دستی تا غیردستی^۱، از گردآوران زباله تا مدیران فروش هست و برای کسانی که گواهی دیپلم دبیرستان ندارد، پیدا کردن کار را سخت کرده است و داشتن مدرک دانشگاهی برای رسیدن به مشاغل با دستمزد بهتر را ناگزیر کرده است.^۲

هنگامی که من در دهه ۱۹۶۰ در فاولاها زندگی می‌کردم، پدرموادرها بیشتر به بچه‌هایشان یادآوری می‌کردند که اگر مدرسه (دبستان) را رها کنید، نمی‌توانید در آینده کاری به دست آورید و سرانجام ناچار خواهید شد که آشغال جمع کنید. چندین سال پیش هنگامی که در ریو بودم، بیش از ۴۰۰۰ نفر در این شغل به کارگماشته شده بودند، با این حال دویست ظرفیت خالی برای کار آشغال جمع‌کنی هنوز بود و داشتن مدرک دیپلم برای این کار اجباری بود.

۱. Nonmanual Jobs: شغلی که نیاز به کار فیزیکی ندارد. (مترجمان)

2. For more detail on this see Estanislao Gacitua-Mario and Michael J. V. Woolcock (2008) Estanislao Gacitua-Mario Michael J. V. Woolcock and Instituto de Pesquisa Economica Aplicada (2005).

از هنگام آغاز نخستین بررسی من، بیکاری در شهر افزایش یافته است. پسرفت و افت اقتصاد ریو، بازار کار را دچار آشفتگی کرده است. در میان عواملی که بر کاهش مشاغل در ریو کارگر بوده، می‌توان جابجایی پایتخت کشور به برازیلیا، جابجایی خدمات مالی و مرکزیت فرهنگی و فکری به ساؤپائولو، رفتن صنایع سنگین به دیگر بخش‌های برزیل و دیگر کشورها (صنعت زدایی)، افول ناحیه بندری و صنعت کشتیرانی و کاهش گردشگری و سرمایه‌گذاری به دلیل ترس از خشونت را برشمرد. تثبیت محیط ساخت‌شده [کاهش ساخت‌وساز] و پیشرفت‌های فناوری در ساخت‌وساز، بسیاری از مشاغل مربوط به ساخت‌وساز را از میان برده و منجر به بیکاری شمار زیادی از کارگران تهیدست شده است. هم‌زمان فشار بر طبقه متوسط درآمدی و ایجاد قوانین تازه برای خدمتکاران و تعیین حق حداقل دستمزد و مجموعه قوانین کار، به کاهش تقاضای خدمات خانگی مانند خدمتکاری، آشپزی، رخت‌شویی و از این دست مشاغل انجامید. این کاهش مشاغل برای بسیاری از زنان ساکن سکونتگاه‌های غیررسمی، بیکاری را به همراه داشت.

میان سال‌های ۱۹۶۹ و ۲۰۰۳، در نمونه‌های تصادفی درصد کسانی که بیش از شش ماه بیکار شده بودند، از ۳۲ درصد به ۵۱ درصد افزایش یافت. در سال ۱۹۶۹، از نمونه تصادفی ۱۷ درصد گفتند که هیچ سرچشمه درآمدی ندارند، در ۲۰۰۳، نزدیک به یک‌چهارم نمونه تصادفی (۲۳ درصد) هیچ درآمدی نداشتند، که بیش از دو برابر میانگین ریو بود. فاولاها در میان گونه‌های محله‌های فقیرنشین (فاولاها، مجتمع‌ها و لوتیامنتوها) بالاترین تراز بیکاری را داشتند. در میان کسانی که شاغل بودند، ساکنان فاولاها بخت کمتری داشتند که بتوانند مشاغل غیردستی با اعتبار (نه الزاماً با بهترین دستمزد) را به دست آورند.^۱ همان‌گونه که در فصل ۷ آمد، واقعیت

۱. آن‌هایی که "بدون درآمد" هستند یا "کار نمی‌کنند"، لزوماً بیکار یا در جستجوی کار نیستند. آن‌ها دربرگیرنده زنان خانه‌دار، دانش‌آموزان، بازنشستگان و هر کسی که از سوی دیگران حمایت می‌شود مانند والدین، فرزندان، همسران و غیره هستند. فاولاها بیشترین درصد کسانی که "کار نمی‌کنند" را (۳۹ درصد) دارد؛ پس از آن بایروها (۳۰ درصد) و مجتمع‌ها (۲۷ درصد) هستند. دسته‌بندی شغل کسانی که کار می‌کردند به دستی و غیردستی نشان می‌دهد که بالاترین درصد کار غیردستی را بایروها (۴۰ درصد)؛ سپس مجتمع‌ها (۳۴ درصد) داشتند و پایین‌ترین درصد نیز مربوط به فاولاها (۲۱ درصد) است. یک سلسله مراتب واضح میان این نوع جوامع وجود دارد.

پیوند فاولاها با خشونت و گروه‌های تبهکار، یافتن کار را برای مردم فاولا، به ویژه کاری با دستمزد خوب و بدون توجه به داشتن تحصیلات را دشوارتر کرده است.^۱

همچنین دریافتیم که فقر مطلق بیشتر از آن است که در این پژوهش پیوسته انتظار داشتیم. در گفتگوی ۲۰۰۱، کمابیش ۳۵ درصد از شرکت‌کنندگان آغازین، ۱۸ درصد از فرزندان آن‌ها و ۱۳ درصد از نوه‌هایشان گفتند که در گذشته‌ای نه چندان دور گرسنگی کشیده‌اند. سباستیائو^۲، یکی از رهبران قدیمی نوایرزیلیا بود که پیش از بسته شدن کارخانه بطری سازی کوکاکولا در اوایل ۱۹۹۰، راننده کامیون این کارخانه بود و درآمد درخوری داشت. هنگامی که با زی‌کابو به دیدن او رفتیم، در یک کلبه در حیاط پشتی خانه پیشینش با همسر بیمارش، دخترش ژوسیلن^۳ و نوه‌اش با دستمزد بازنشستگی ماهانه زندگی می‌کرد. ژوسیلن که زنی ۳۰ ساله و فریبا بود، مدت‌ها بود که بیکار بود و از جستجوی کار ناامید شده بود. تنها مستمری پدرش او را از گرسنگی رهانیده و تنها بنمایه برای تغذیه دختر کوچکش بود. کوتاه‌سخن اینکه، امروزه شرایط مادی زندگی، بسیار بهتر از چهارده پیش است و سطح سواد نیز بسیار بالاتر است ولی بیکاری نیز بسیار افزایش یافته است و پیشرفت‌های آموزشی به کارهای بهتر نیانجامیده است. مردم مشاغلی با دستمزد کم دارند که در یک ترانه سامبا از آن با "دستمزد فقیرانه"^۴ یاد شده، تا آنجا که در میان خانواده‌هایی با یک نفر شاغل، گرسنه به رختخواب رفتن چندان غیرعادی نیست.

برون شدن از فاولاها

تفاوت آن دسته از مردم و خانواده‌ها که با اختیار و یا ناگزیری از محله فقیرنشین به یک محله مناسب می‌روند و کسانی که می‌مانند چیست؟

۱. با توجه به گفته کارن مور (Karen Moore) (۲۰۰۵)، محرومیت اجتماعی و "مشارکت نامطلوب" (Adverse Incorporation) متقابلاً بر هم اثر دارند، به طوری که کسانی که در معرض تبعیض و برجسب بدنامی قرار دارند اجباراً در فعالیت‌های اقتصادی و روابط اجتماعی فقر آن‌ها ادامه دار می‌شود. شاهین یعقوب (Shahin Yaqub) (۱۹۹۹)، این نوع از استثمار را به عنوان مشکل طبقه کارگر فقیر بررسی می‌کند.

2. Sebastiao

3. Josilene

4. A Salary of Poverty

داستان جاکوبی، مارگاریتا، تیوسوزا، نیلتون، زی‌کابو، دوناریتا، سباستیائو و ژانیرا، انگیزه‌های ماندن یک فرد یا خانواده در فاولا یا رفتن به یک مجتمع یا بایرو را نمایان می‌سازد. هیچ‌کدام از آن‌ها داوطلبانه جابجا نشده‌اند. مارگاریتا، جاکوبی، تیوسوزا و نیلتون همگی با زور از فاولا به مجتمع رفتند و دو تن از میان آن‌ها در آن زمان به بایروها رفتند، مارگاریتا که به آپارتمانی در ایراجا (در بخش شمال) رفته است و جاکوبی که به بخش غربی شهر به نام جاکارپاگوا رفت. دوناریتا به محله نزدیکی جابجا شد ولی هنوز برای گرداندن فروشگاهش هر روز به فاولا می‌رود. زی‌کابو هم به همان بایروی مارگاریتا رفت اما او هم به اجبار گروه‌های قاچاق مواد به آنجا رفت. سباستیائو و ژانیرا هنوز در فاولا هستند. روی هم رفته، داستان‌های آن‌ها بسیار سودمند است، اگرچه شالوده‌ای بایسته برای یک نتیجه‌گیری فراگیر فراهم نمی‌کند.

از این رو نیاز است نگاهی به داده‌های جمع‌آوری شده از همه شرکت‌کنندگان در پژوهش آغازین و فرزندان آن‌ها بیندازیم. واکاوی‌ها نشان‌دهنده یک پیوند نیرومند میان جابجایی به بیرون (جابجایی از فاولاها به بایروها) و پویایی اجتماعی روبه بالا هست. کسانی که هنوز در فاولاها زندگی می‌کنند، درآمد بسیار کمتر، میزان بیکاری بالاتر، سطح سواد پایین‌تر، دسترسی کمتر به خدمات، تسهیلات شهری و سرانه‌های کمتری دارند. همچنین گمان بیشتری هست که آنان در کارهای دستی به کار گمارده شوند (اگر کاری داشته باشند) تا کسانی که در بایروها هستند. همچنین، کسانی که زمین خریده‌اند، خانه‌هایی ساخته‌اند یا آپارتمان‌هایی در بایروها اجاره کرده یا خریده‌اند، در همه شاخص‌های پویایی اجتماعی اقتصادی، امتیاز بالاتری گرفتند، در حالی که امتیاز افراد ساکن مجتمع‌ها چیزی میان ساکنان فاولاها و ساکنان بایروها بود.

با این حال این یافته‌ها چگونگی توانا شدن مردم برای برون رفتن از فاولاها را روشن نمی‌کند. آیا کسانی که از فاولاها به بایروها رفتند، زندگی بهتری در سنجش با گذشته پیدا می‌کردند و شرایط بهتر زندگی، آن‌ها را توانا کرده که از فاولا بیرون روند؟ یا برای گریز از خشونت، رها شدن از خانواده‌های گسترده و به دست آوردن هویت، فاولا را رها کردند و ریسک رفتن به یک

بایرو را پذیرفتند و تنها پس از جابجایی موقعیت بهتری یافتند؟ گریز از برچسب ننگ زندگی در فاولا مایه رسیدن به سطح بالاتر زندگی (تا اینکه پیش‌تر پیشرفت کرده و پس از آن جابجا شوند) می‌شود، چون برای مردم به دست آوردن کار، یافتن آموزشگاه‌های باکیفیت و پیوند با شبکه‌های گوناگون مردم آسان‌تر می‌شود.

برای اینکه بفهمیم چه عواملی در احتمال برون‌رفت از يك فاولا و جابجایی به يك بایرو نقش دارد، از يك آزمون احتمال آماری به نام مدل پروبیت^۱ بهره بردیم. این تجزیه و تحلیل سه عامل کاهنده و افزایشده احتمال برون‌رفت يك فرد از فاولا را نشان داد. کسانی بیشتر بیرون می‌روند که (۱) پدرانی با تحصیلات کم‌بیش بالاتری داشتند (۲) خود تحصیلات بیشتری داشتند؛ و (۳) آگاهی بیشتری درباره سیاست برزیل داشتند. این یافته‌ها تأییدکننده داده‌های سرشماری برآمده از پژوهش‌های گسترده‌تر است.^۲ ما انتظار داشتیم که تحصیلات (پدر و مادر یا خود فرد) يك انگیزه برجسته جابجایی باشد و علاقه و آگاهی از سیاست نیز بازتاب امتیاز تحصیل است.

با این وجود، در این زمینه متغیرهایی نادیده گرفته می‌شود. متغیرهای دیگری که بررسی‌ها نشان می‌دهد که با برون‌شدن از فاولا همبستگی دارد، شامل مرد بودن، سفیدپوست بودن، داشتن خانواده‌ای کوچک‌تر، داشتن کار بود ولی يك دستمزد خوب هیچ‌گونه تفاوت معناداری ایجاد نمی‌کرد. شناخت عواملی که احتمال برون‌شدن از فاولا را کاهش می‌داد کمک بیشتری به درک راز جابجایی می‌کند. کسانی که در فاولاها می‌مانند، کسانی بودند که (۱) در فاولا خانه داشتند (۲) يك کار رسمی (قرارداد رسمی) و منافع داشتند؛ و (۳) عضو نهادهای اجتماع خود بودند. هر سه این عوامل رفاه را می‌سنجند که این نتیجه برخلاف انتظار است. این که احتمال برون‌رفتن دارندگان خانه از فاولاها کمتر است، این انگاره را رد می‌کند که آن‌هایی که منابع کافی برای مالکیت خانه شخصی را دارند، کسانی هستند که می‌توانند از فاولاها خارج شوند. دارندگان خانه‌ها کسانی بودند که

1. Probit Model

2. Gacitúa-Marió and Woolcock, (2008 & 2005)

پس‌انداز زندگی خود را برای خرید خانه سرمایه‌گذاری کرده بودند، کسانی که خانه‌هایشان را گسترش داده بودند تا فضایی برای بچه‌های بزرگ‌شده و خانواده‌های آن‌ها داشته باشند، کسانی که اگر آنجا را رها می‌کردند، سرمایه‌شان را از دست می‌دادند، چراکه خسونت، ملک آن‌ها را بی‌ارزش کرده بود. حتی اگر سرپرست خانوار جابجا می‌شد، سخت است که بتواند هزینه خرید جایی بزرگ و نزدیک به شهر را در بیرون از فاولا برآورده کند که خانواده گسترده‌اش را به آنجا ببرد. هزینه چنین جابجایی بسیار گران و یا به معنای رها کردن کار است.

یافته دور از ذهن دیگر این بود که کسانی که در بخش رسمی پیشه‌ای داشتند، یعنی کسانی که دستمزد و مزایای خوب و پایدار شغلی و بیمه داشتند، گرایش کمتری به بیرون رفتن داشتند. اگرچه درآمد، این افراد را برای تأمین هزینه‌های رفتن از فاولا توانا می‌کرد ولی نزدیکی به جای کار بسیار مهم است و باعث می‌شد که در فاولا بمانند. بیشتر کسانی که کار رسمی داشتند، مدت فراوانی کار می‌کردند و می‌بایست که نزدیک به محل کارشان بمانند. این نشان‌دهنده بی‌میلی آن‌ها برای رفتن به يك بایروی دورتر بود که نیازمند هزینه کردن زمان و پول بیشتر برای رفت و آمد در راه‌های طولانی بود. چهار ساعت زمان سفر در پایان يك روز کاری ۱۲ ساعته، بازدارنده رها کردن فاولا می‌شد، جدا از این، همواره دلهره‌ی دیر رسیدن به سرکار به خاطر خرابی اتوبوس وجود دارد، چراکه سه بار دیرکرد در به موقع سرکار رسیدن، به اخراج آن‌ها کشیده می‌شد.

سرانجام، پیش‌بینی کرده بودم که اندام‌های انجمن محلی، احتمال بیشتری دارد که از فاولا خارج شوند. نوشته‌ها سرشار از نگره‌هایی است که سرمایه اجتماعی بالا را عامل خوبی برای کامیابی اقتصادی برشمرده و چه بسا نیروی درونی مورد نیاز برای پویش روبه‌پیشرفت را فراهم می‌آورد. پس از ساعت‌ها گفت‌وگو با دوستانم که در فاولاها زندگی می‌کردند، به این برآیند رسیدم: چنین پیداست کسانی که همبستگی و ریشه‌های نزدیکی با اجتماع محلی دارند، از نظر مالی توان جابجایی و خروج از فاولاها را دارند ولی نمی‌خواهند که از اجتماع خود و از همه چیزهایی که در چندین دهه برای آن جنگیده‌اند، دست بکشند. این دقیقاً همان

جایگاهی است که زی‌کابو در آن قرار گرفت و همچنین به همین انگیزه بود که نیلتون، به جای اینکه به یک بایرو در جای دیگر برود، پایگاه خانواده‌اش را در گوآپور ساخت.

بخردانه بودن این یافته ناساز با شواهد، این گفته من را تأیید می‌کند که بسیاری از مردم به اختیار خود در فاولاها می‌مانند. یک نمونه آشنا در این زمینه بندیتا داسیلوا است، او حتی پس از اینکه دبیر ملی اقدام اجتماعی شد، فاولای چاپئو مانگویرا^۱ را رها نکرد، چون در آنجا ریشه داشت. چنانکه زی‌کابو پس از خرید زمین و مسکن در بیرون از فاولا برای چهار فرزند بزرگش، خود در نوآبرازیلیا ماند. همچنین این دل‌بستگی به ریشه‌های خود، سرچشمه سروده‌های سبک‌های گوناگون موسیقی، مانند سامبا، رگای آفریقایی^۲، هیپ‌هاپ و فانک شده است. همه آن‌ها با افتخار از رنج‌ها و خوشی‌های حقیقی فاولاها به‌عنوان زادگاه یاد می‌کنند. یازده درصد از نمونه ما که جزء پنج دهک درآمدی بالا بودند، با اینکه توانایی مالی برای رفتن به محله دیگری را داشتند، به خواست خودشان در فاولاها مانده‌اند.

پس کدام یک پیش‌تر رخ می‌دهد، برون شد از فاولا یا پویش و پیشرفت؟

مانند داستان مرغ و تخم‌مرغ، شاید هیچ پاسخ بی‌چون و چرایی نتوان یافت. ما یک پیوند خود نیروبخشی^۳ میان برون شد از فاولا و پویش روبه پیشرفت پیدا کردیم. آن دسته از ساکنان فاولا که دارایی و درآمدهای بیشتری داشتند، مجال بیشتری برای برون رفت داشتند و آن‌هایی که موفق به برون رفت از فاولاها، به‌ویژه به سوی بایروها شدند، توانایی بیشتری برای ایجاد درآمد بیشتر یافتند. درباره نیلتون، رفتن به یک مجتمع در گوآپور (که اعتبار یک بایرو را ندارد) به او کمک کرد که شغلی در پلیس نظامی پیدا کند، در حالی که هنگامی که در کاتاکومبا ساکن بود برای همین شغل بارها پاسخ رد شنیده بود.

برای واکاوی پیوند علت و معلولی میان برون رفت از فاولا و پویش روبه پیشرفت، ما از شاخص پایگاه اجتماعی - اقتصادی (SES) بهره گرفتیم که دربرگیرنده همان شاخص‌های سطح سواد (شمار سال‌های آموزش)،

1. Chapéu Mangueira
2. Afro reggae
3. Self-reinforcing

مصرف کالاها و لوازم خانگی و تراکم (نفر در اتاق) بود که در سرشماری و پیمایش خانوار برزیل به‌کار رفته است. برای هر کس امتیازی در نظر گرفتیم و با آن امتیاز رفاه فرزندان که در یک فاولا مانده بودند را با آن‌هایی که به یک بایرو رفته بودند مقایسه کردیم.

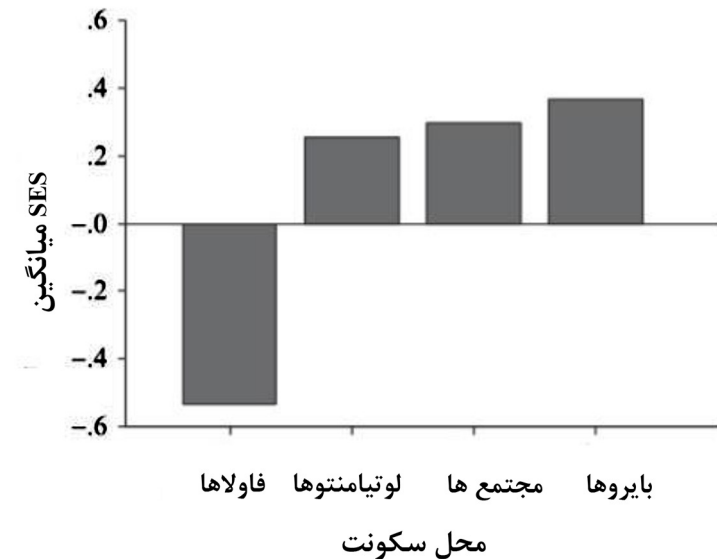
برای اینکه آسوده شویم، فرزندان همراه پدر و مادر بیرون رفته را گزینش نمی‌کنیم، تنها فرزندان را گزینش کردیم که در یک فاولا متولد شده بودند و پدر و مادر آن‌ها همچنان در آن فاولاها زندگی می‌کردند. همان‌گونه که نمودار ۹-۴ نشان می‌دهد، فرزندان که همچنان در فاولاها زندگی می‌کردند، امتیاز شاخص اقتصادی - اجتماعی منفی (زیر میانگین) داشتند، در حالی که فرزندان که به بایروها جابجا شده بودند، امتیاز مثبت داشتند و کسانی که در لوتیامنتوها و مجتمع‌ها بودند امتیازشان میان این دو بود.

این نشان می‌دهد که در میان فرزندان که در فاولاها زاده و بزرگ شده بودند و پدر و مادرشان هرگز به بیرون از فاولاها جابجا نشده بودند، آن‌هایی که هرگز آنجا را رها نکرده بودند یک ضعف متمایز دارند و کسانی که به بیرون از آنجا و به یک بایرو رفته بودند، یک مزیت متمایز^۱ دارند. زندگی در یک فاولا زندگی در شرایطی است که آموزگاران^۲ دارید که به خوبی آموزگاران بایروها آموزش نمی‌دهند و تنها ۲ تا ۳ بار در هفته در کلاس درس حاضر می‌شوند؛ پشتیبانی اجتماعی بسنده برای ترک نکردن تحصیل ندارید؛ در یک خانه پرتراکم و شلوغ با تلویزیون روشن و بدون هیچ اتاقی برای مطالعه یا حریم خصوصی زندگی می‌کنید؛ روزانه با کسانی که پیوندهای شغلی دارند سروکار ندارید و در یک مصاحبه شغلی که برای آن داشتن نشانی محل زندگی نیاز است پذیرفته نمی‌شوید.

آیا فقر همیشگی است؟ کسی که فقیر به دنیا می‌آید فقیر می‌ماند؟ فقیر فرزندان فقیری خواهد داشت؟

دانیل^۳ که در سال ۱۹۶۹ در کاتاکومبا با او گفتگو کردم، در میان نمونه آغازین از همه موفق‌تر بود ولی پس از آن تهیدست شده بود. او در ایبانا زاده شد،

1. Distinct Disadvantage
2. Distinct Advantage
3. Daniel



نمودار ۹-۴. امتیاز شاخص اقتصادی- اجتماعی (SES) فرزندان بالغ که والدین آن‌ها با توجه به نوع جامعه در فاولاها باقی مانده‌اند.

خانواده‌اش، خدمتکار، پرستار بچه و امکانات طبقه متوسط به بالا را داشتند، تا هنگامی که می‌بارگی و قماربازی پدرش، آن‌ها را به فقر کشاند. هنگامی که او هشت سال داشت خانه‌شان را از دست دادند و برای زندگی به فاولای کاتاکومبا آمدند. سال‌ها پس از اینکه به مجتمع‌ها رانده شدند، او با پس‌انداز خود توانست یک خانه کوچک در یک محله کم‌درآمدنشین پیرامون شهر بخرد. او مینی‌بوس‌های غیررسمی مسافرکش را از مرکز شهر به مناطق پیرامون شهر و جای زندگی کارگران تهیدست ساماندهی و نوبت‌دهی می‌کرد. داستان او یکی از پوی‌های روبه افول است. هلیو گراند، که در پایان این فصل داستان او را دوباره آورده‌ام، در کاتاکومبا در تهیدستی سختی بود و اکنون در یک محله سرشناس به نام گلوریا زندگی می‌کند. این داستان کسی است که فقیر به دنیا آمد و اکنون در آسایش است. مارگاریتا و نیلتون نیز تهیدست زاده شدند و اکنون فقر آن‌ها کمتر شده است. زی‌کابو تهیدست به جهان آمده، اوضاعش بهتر شد ولی دوباره تهیدست شد؛ و ژانیرا هم تهیدست زاده شد و همچنان تهیدست مانده است. ولی بسیاری از نوه‌های آن‌ها، به ویژه دختران، تهیدست زاده شدند

و اکنون دیگر تهیدست نیستند.

اگر فقر و تهیدستی همیشگی بود و در میان نسل‌ها پایدار می‌ماند، هر یک از این افراد در زندگی خود در همان جایگاه نسبی بودند و فقر خود را برای فرزندان‌شان به جا می‌گذاشتند. ولی واقعیتی که من با آن روبرو شدم این‌گونه نبود. من به شکلی یکسان شاهد هردو پویش روبه پیشرفت و روبه افول بودم اما روی هم‌رفته برخی افراد بهتر از دیگران عمل کرده بودند. فرض و آرمان این پژوهش این است که از راه شناخت بیشتر عوامل درون‌زا و برون‌زای (یا شرایط داخلی و بیرونی) آسان‌کننده پویایی روبه پیشرفت، شاید بتوان شرایط بهتر برای پویایی روبه پیشرفت را برای برخی کسان فراهم کرد. پاسخ به پرسش پویش درون نسلی فقر (آیا فقر همیشگی است؟) "نه بسیار" بود ولی برای پاسخ قاطع‌تر، به روشی نیاز داریم که به همه پاسخ‌دهندگان نگاهی بیندازیم که با به‌کارگیری شاخص اقتصادی اجتماعی این کار انجام شد. سپس امتیاز گفتگو‌شوندگان آغازین در سال ۱۹۶۹ را با امتیازات آن‌ها در سال ۲۰۰۱ مقایسه کردیم. وابستگی بسیار کمی وجود داشت، رابطه ضعیف بود که نشان می‌دهد امتیازات شاخص اقتصادی اجتماعی نمونه آغازین برای هر شخص رابطه معناداری با امتیاز سال ۲۰۰۱ او نداشت.

پویش میان نسلی چگونه است؟ آیا فقر موروثی است؟ برای بررسی این پرسش‌ها نیاز است که میزان اثرگذاری امتیازات شاخص اقتصادی اجتماعی پدر و مادر را بر امتیازات شاخص اقتصادی فرزندان و نوه‌های آن‌ها بسنجیم و اینکه چگونه امتیازات فرزندان بر روی نوه‌ها کارگری داشته است. همان‌گونه که در جدول ۱ پیوست ۲ نشان داده شده است، یک همبستگی مثبت ولی ضعیف وجود دارد، یعنی به وارونه باور همگان، جایگاه پدر و مادر، توان پیش‌بینی کمی در تعیین جایگاه فرزندان آن‌ها داشت. با این همه، همبستگی بالای میان فرزندان و نوه‌ها دیگرگونه بود اما این یافته تا اندازه‌ای غیرواقعی است، چون ۲۲ درصد از نوه‌ها در هنگام انجام پژوهش سال ۲۰۰۱ هنوز با خانواده زندگی می‌کردند. به گفته‌ای دیگر، چون آن‌ها خانواده‌های مشترکی داشتند، مصرف خانگی آن‌ها و شمار افراد در هراتاق برای فرزندان و نوه‌ها همانند بود و تنها تحصیلات

در نمرات شاخص اقتصادی اجتماعی میان دو نسل تمایز ایجاد می‌کرد.^۱ سرانجام این‌که پوییش درون و میان نسلی برداشت ما با توجه به متون موجود بود. چشمگیرترین یافته منفی در این هم سنجی‌ها این بود که نمرات شاخص اقتصادی اجتماعی نمونه آغازین در سال ۱۹۶۹، همبستگی فراوانی با امتیاز فرزندان آن‌ها در سال ۲۰۰۱ نداشت، درحالی‌که آن‌ها کم‌وبیش مانند هم و در سطحی مشابه از زندگی بودند.

در ادامه نیاز بود مورد دیگری را بررسی کنیم تا از ارزش این یافته درباره جابجایی فقر دل‌آسوده شویم. همه محاسباتی که پیش‌تر انجام شد، با میانگین‌گیری از همه نمونه بود که ممکن بود بالا و پایین‌ها یکدیگر را خنثی کرده باشند و باعث شده باشد که ما بهترین بخش داستان را متوجه نشویم. برای این روشنگری، نیاز بود که هر کس را جداگانه بررسی کنیم و جایگاه نسبی هر کس در زمان‌های گوناگون زندگی‌اش و در سنجش با فرزندان‌ش را بررسی کنیم. ما این کار را "واکاوی مورد به مورد"^۲ می‌نامیم، چون این پیوندهای خانوادگی را در پرسشنامه‌های آغازین خود دنبال کرده بودیم، توانستیم در ادامه آن را انجام دهیم.

ماتریس‌های جابجایی^۳ ساخته شد که پویایی و جابه‌جایی میان نقطه مبدأ و نقطه مقصد را برای هر شخص به فراخور نمرات شاخص اقتصادی اجتماعی آن‌ها نشان می‌داد. در این راستا به پوییش مطلق^۴ در پیوند با کل جمعیت ریو کاری نداشتیم، به جای آن پوییش نسبی^۵ درون گروه را بررسی کردیم. گروه را با به‌کارگیری از امتیازات شاخص اقتصادی اجتماعی از ۲۰ درصد بالا تا پایین، پنج بخش کردیم. در برابر هرکسی که روبه پیشرفت حرکت کرده بود، یک نفر روبه افول رفته بود. در اجتماعات بسیار خشک، مانند نظام‌های طبقاتی بسته، درصد کسانی که از یک طبقه به طبقه

۱. ضریب تأثیر برای این همبستگی‌ها به گونه زیر است: میان مصاحبه‌شوندگان آغازین در سال‌های ۱۹۶۹ و ۲۰۰۱، ۲۷۵/۰؛ میان مصاحبه‌شوندگان آغازین در سال ۱۹۶۹ و بچه‌های آن‌ها در سال ۲۰۰۱، ۳۵۸/۰؛ میان مصاحبه‌شوندگان آغازین و بچه‌های آن‌ها در سال ۲۰۰۱، ۳۱۴/۰؛ میان بچه‌ها و نوه‌ها در سال ۲۰۰۱، ۴۹۸/۰؛ میان مصاحبه‌شوندگان آغازین در سال ۱۹۶۹ و نوه‌ها در سال ۲۰۰۱، ۲۳۹/۰؛ و میان مصاحبه‌شوندگان آغازین و نوه‌ها در سال ۲۰۰۱، ۰/۰۹ است.

2. Case-By-Case Analysis
3. Transition Matrices
4. Absolute Mobility
5. Relative Mobility

دیگری جابجا می‌شوند، یا فرزندان‌شان به یک طبقه جدا از پدر و مادرشان می‌روند، بسیار پایین است. در یک نظام اجتماعی روان، افراد بیشتری در سنجش با گروه، پیشرفت و یافت می‌کنند.

برای ساکنان فاولاهای ریو، میزان پوییش، کم‌وبیش بالاست. ماتریس‌های جابجایی درون نسلی و میان نسلی نشان دادند که تنها ۲۷ درصد گفتگو‌شوندگان آغازین در زندگی خود در همان رده (بیست درصد) مانده‌اند و تنها ۲۸ درصد از فرزندان آن‌ها در همان رده پدر و مادر خود ماندند. مقایسه میان مادرها و دخترهایشان نشان‌دهنده انتقال فقر نسبی بیشتری در برابر سنجش میان پدرها و پسران‌شان بود. همچنین همبستگی نزدیک‌تری میان سروسامان فرزندان و نوه‌ها بود که دلایل آن پیش‌تر یاد شد. این مسئله انتقال ضعیف درون و میان نسلی فقر را تأیید می‌کند و این یافته را تقویت می‌کند که فقرای شهری ریو شاید با فقر مزمن در پیکار باشند اما در دام آن گرفتار نیستند.

باین حال، شایان یادآوری است که پویایی یادشده در این بخش، نسبی است نه مطلق و اینکه در این‌گونه واکاوی ماتریس جابجایی، حرکات روبه پیشرفت و رو به افول برابرند و بیشتر جابجایی‌ها کوچک بود و افزایش‌های تک‌مرحله‌ای داشتند و حتی کسانی که در بالاترین رده بیست درصد شاخص اقتصادی اجتماعی بودند، هنوز در سنجش با سراسر شهر تهیدست هستند.

بیشترین پویایی در شاخص اقتصادی اجتماعی (و نیز درآمد و اشتغال) پوییش فردی نیست، بلکه دگرگونی کلی و ساختاری است. این به بهبود همه‌گیر ابعاد دگرگونی در چرخه زمانی میان پایان دهه ۱۹۶۰ و دهه نخست سده ۲۱ باز می‌گردد. درست است که فقر یک دام نیست ولی بیشتر بهبودی که دیده شده نسبت به کل جامعه نبوده، بلکه برآیند خیزش جزر و مدی است که همه زورق‌ها را بلند کرده است.

کوتاه‌سخن اینکه، انتقال میان نسلی فقر، ضعیف است و محکوم شدن به میزانی از فقر، برای همه زندگی یا به گفته واکانت "گستره داغ ننگ‌زده محرومیت"^۱ وجود ندارد. سرنوشت کسی به پدر و مادر یا پدر بزرگ‌ها و

1. Stigmatized Territory of Exclusion

مادربزرگ‌ها گره نخورده است. ناهمسانی میان ساکنان فاولاها و محله‌های رسمی ریو چشمگیر است و به آسانی کم نمی‌شود ولی ناهمسانی درون فاولاها و میان ساکنان فاولاها را می‌توان در یک نسل یا کمتر از میان برد. در میان گفتگو شونده‌گان آغازین، پیروزمند پویش روبه پیشرفت زنانی بودند که به‌عنوان خدمتکار، آشپز، تدارک‌گر خوراک آماده، دوزنده و یا دست‌فروش کار می‌کردند و در میان مردان پیروزمند نیز کارگران ساختمانی، آبدارچی، گردآورنده وجوه خدماتی بودند. همچنین یک طراح دکوراسیون داخلی و یک سازنده قاب عکس هم از این گروه بودند، بیشتر آن‌ها تنها یک یا دو فرزند داشتند و بیشتر آنان پیش‌تر فاولاها، مجتمع‌ها یا لوتیامنتوها را به‌سوی بایروها ترک کرده بودند.

در میان فرزندان این گروه، مشاغل زنان پرستاری، آرایشگری، گل‌کاری، صندوق‌داری، دبیر دبیرستان، سرپرست کارکنان و افسر پلیس بود. کار مردان نیز دست‌فروشی، انبارداری، دبیر دبیرستان، افسر شهرداری، ساماندهی و کارمند بود. در زیرگروه فرزندان که پویایی روبه پیشرفت داشتند، یک‌سوم آن‌ها فرزند نداشتند، یک‌سوم تنها یک فرزند داشتند و یک‌سوم دیگر دو فرزند داشتند (تنها یکی از آن‌ها سه فرزند داشت)؛ مانند نسل پیشین، بیشتر فرزندان دارای موفقیت روبه پیشرفت، بیشتر در بایروها زندگی می‌کردند تا در فاولاها، مجتمع‌ها یا لوتیامنتوها.

در میان موفق‌ترین نوه‌های مصاحبه‌شدگان، زنان به کار پاسخگوی پذیرش، دستیار اداری، نگهبانی خروجی سوپرمارکت، بازاریاب از راه دور، داده‌پردازی، منشی فروش و دوزنده در کارخانه‌های بافندگی اشتغال داشتند؛ مردان نیز کارهای هنری (فیلم‌سازی، طراحی ویدئو و گرافیک و اجرا)، مغازه‌دار، کار در اداره‌ها یا رانندگی و یکی از آن‌ها بنگاه دادوستد زمین و خانه داشتند. ۷۳ درصد از گروهی که پویش روبه پیشرفت داشتند، بچه‌ای نداشتند و از کسانی که دارای فرزند بودند، ۸۰ درصد تنها یک فرزند و بقیه دو فرزند داشتند.

این روزها سخن درباره بُعد خانوار با توجه به گفتمان‌های هواخواهی و مخالفت با سقط جنین و حق انتخاب زن، کمی از مد افتاده است. همچنین این زمینه آشکار است که افزایش تراز شهرنشینی مایه شتاب در کاهش

بُعد خانوار شده است (شاید به‌جز در هند). اکنون روشن است که مزایای شهرنشینی مانند فرصت‌های آموزشی و شغلی بیشتر برای زنان، از عواملی است که کاهش باروری را به همراه دارد. همچنین در این دگرگونی، بهبود مراقبت‌های پزشکی مادران و فرزندان، کاهش مرگ‌ومیر کودکان، امید به زندگی بیشتر، دسترسی بیشتر به کنترل زادوولد و نیاز کمتر به خانواده پرجمعیت برای کار در کشتزار (افزون بر این فشار روانی کمتر بر مردان برای نشان دادن مردانگی خود در سرپرستی کردن خانواده‌های بزرگ) نیز نقش دارد. ولی نه تنها ما شاهد کاهش زادوولد به خاطر شهری شدن هستیم، بلکه کاهش میان‌نسلی آن نیز وجود دارد، به‌گونه‌ای که در میان جوان‌ترین گروه در این پژوهش، بسیاری مانند پتی، تصمیم گرفته‌اند که هیچ بچه‌ای نداشته باشند. این روند برای کشورهای چون ایتالیا نیز بررسی و ثابت شده است ولی تا آنجا که من می‌دانم برای زورآبادهای شهرهای کشورهای در حال توسعه این بررسی نشده است.

سرشت، پرورش و ساختار

روابط برآمده از پیمایش داده‌های داستان زندگی مردم تنها تا همین اندازه را می‌تواند آشکار کند و درباره درون‌مایه یا ریزگان داستان‌های پشت‌پرده این برآیندها چیزی نمی‌گوید. رویکرد پایانی برای دریافتن ویژگی‌های ریزبینانه‌تری است که "گریختگان از فقر"^۱ را از "درندگان فقر"^۲ جدا می‌کند. ما از میان نمونه تصادفی آغازین و به‌طور جداگانه نیز از میان نمونه راهنما، ده نفر از موفق‌ترین‌ها و ده نفر که کمترین موفقیت را بر پایه تراز شاخص اقتصادی اجتماعی، کار و درآمد داشتند، گزینش کردیم. سپس با هریک از آن‌ها گفتگوی باز انجام دادیم تا درباره داستان زندگی آن‌ها بیشتر بدانیم و به داستان‌های زندگی آن‌ها گوش کنیم. داستان‌های ادسون و آدائو که در آغاز این فصل آورده شد، از این گفتگوهای جامع و کامل گرفته شده است. در میان همه شرکت‌کنندگان پژوهش آغازین، ادسون، یکی از ده نفر فقیرترین‌ها بود، در حالی که آدائو از ده نفر موفق‌ترین‌ها بود. روی هم رفته،

1. Poverty Escapers
2. Poverty Prisoners

جدول ۹-۳. مضمون‌های برآمده از داستان‌های زندگی

زمینه‌ای	فردی	
· نزدیکی به مناطق اعیانی · شبکه‌های اجتماعی · حمایت خانواده (برای تحصیل، مهارت، کار و غیره)	· سخت‌کوشی · سماجت · مهارت · استعداد	تعیین شده
· سبک‌سنگین کردن میان زندگی در فاولا که به مرکز نزدیک‌تر است و یا زندگی در یک محله دورتر.	· همسر · محدودیت در تعداد فرزندان · برنامه‌ریزی استراتژیک (پول، تحصیلات و غیره) · یادگیری یک تجارت، شروع یک کسب‌وکار، پیدا کردن کار	انتخابی

فوتبال، هوش و دوستان: داستان هلیوگراند

هلیو یکی از به‌یادماندنی‌ترین کسانی است که در روزهای نخستین در کاتاکومبا با او دیدار کردم. در آن هنگام او ۴۵ ساله بود، قدبلند و یک رهبر انجمن کاریزما بود و با همه برخوردی دوستانه داشت. او در انجمن سکنه، باشگاه ورزشی جوانان، آموزشگاه رقص سامبا و رویدادهای اجتماعی مانند جشن‌ها، پیک‌نیک‌ها، گردش‌های روزانه و غیره فعالیت داشت. او یک بازیکن بسیار خوب فوتبال بود.

از میان همه کسانی که من دوباره با آن‌ها برخورد کردم، هلیو بیشترین پویایی روبه‌پیشرفت را در زندگی خود و در دهه‌های میان دو پژوهش داشت. او آغازی فقیرانه داشت، پدرش یک سرکارگر ساختمانی بود که تحصیلات دبستانش را هم تمام نکرده بود و مادرش خانه‌دار بود که دبیرستان را به پایان رسانده بود (که باور دارم عامل آغازین و برجسته‌ای برای کامیابی هلیو بود). اگرچه هلیو تنها دوران راهنمایی را به پایان رسانده بود ولی یکی از اندک کسانی بود که در حرکت به سوی بخش جنوب و پیوند خود با زندگی آنجا سربلند بود. او برای ۱۴ سال رئیس انجمن محله‌ای به نام گلوریا بود و یکی از آن مردم شده بود.

من با هلیو در آپارتمان دوخوابه‌اش در خیابانی پر از درخت در محله‌ای متوسط به نام گلوریا، گفتگو کردم.

خانه‌اش در گلوریا بسیار ناهمسان با کلبه‌اش در فاولا بود. کامیابی هلیو برآیند هوش، پیوندها و بخت و اقبال او بود. او در سال ۱۹۲۲ زاده شد و در ۲۱ سالگی ازدواج کرد. کسی از آشنایانش یک کار سطح پایین به‌عنوان

داستان آن‌ها نشان می‌دهد که در یک خانواده چگونه حرکت روبه‌پیشرفت و روبه‌افول باهم می‌تواند روی دهد، بنابراین، به این عوامل نقش نسبی سرشت و پرورش را نیز می‌توان افزود.

من با نگاهی به مجموعه کامل این گفتگوهای پیوسته، دریافتیم که مضمون‌های گوناگونی به روش‌های ناهمگونی نمایان می‌شود. همان‌گونه که در جدول ۹-۳ نشان داده شده است، عواملی که به نظر می‌رسد بر کامیابی نسبی تأثیر می‌گذارد را به دو دسته فردی و زمینه‌ای و نیز تعیین شده (صفات یا توانایی‌های شخصیتی آشکار در سن پایین) و انتخابی تقسیم‌بندی کرده‌ام. با وجود بی‌توجهی دانشمندان علوم اجتماعی و سیاست‌گذاران، دریافتیم که عناصر تصادفی شانس و زمان، مایه برخی از دگرگونی‌ها در نتایج و ناهمسانی فراوان در بسیاری از زندگی‌ها است که بیرون از حوزه و گستره سیاست عمومی، جامعه مدنی و نیروی شخصی روی می‌دهد.

شاهین یعقوب^۱، هشت عامل و "فیلتر حرکت"^۲ را شناسایی کرده که دربندان فقرا را از کسانی که از فقر می‌گریزند جدا می‌کند و بر پایه‌ی آن فرآیند گریز انجام می‌شود.^۳ این عوامل درآمد پدر و مادر، تحصیلات، جنسیت، نژاد، کاست^۴ یا نظام طبقاتی، جامعه محلی، طبقه و فرهنگ هستند. به جز کاست همه این فیلترها نیز بر مصاحبه‌شونده‌های ما تأثیر داشتند ولی فرهنگ خانواده از همه برجسته‌تر بود.

سرگذشت‌های در ادامه، بسیاری از این ویژگی‌ها را نشان می‌دهد. داستان هلیوگراند، ماریا جیسلیدا^۵، آلا رته کوریا^۶ و نیلتون، چهار نفر از موفق‌ترین کسان در میان شرکت‌کنندگان پژوهش آغازین نیز در ادامه آمده است. هر یک از آن‌ها راهی برای دور شدن (اگرچه نه برون‌رفت کامل) از فقر یافتند.

1. Shahin Yaqub

2. Mobility Filter

3. Shahin Yaqub (1999), 19.

4. Caste

5. Maria Giselda

6. Alaaerte Correia



تصویر ۱-۹ و ۲-۹. هلیو گراند، اهل کاتاکومبا، در آپارتمان‌ش در بوتافوگو، ۲۰۰۵.

خود را در املاک جاهایی که زمین ارزان بود، سرمایه‌گذاری می‌کرد. هلیو یک پسر دارد که بازیکن حرفه‌ای فوتبال است و نوه‌اش با یک زن نروژی ازدواج کرده بود و در اسلو^۱ زندگی می‌کند ولی او بیش از همه به

1. Oslo

نگهبان امنیتی در وزارت دادگستری در ریودوژانیرو را به او پیشنهاد کرد، از این رو بدون نیاز به رقابت همگانی کار را به دست آورد. در سال ۱۹۶۹، او به همراه همکارانش، هنگامی که پایتخت کشور جابجا شد، به برازیلیا منتقل شدند. همسرش نمی‌خواست با او برود، بنابراین آن‌ها از هم جدا شدند و او بسیار زود با زن دیگری ازدواج کرد و به همراه وی به آنجا رفت. آن‌ها تا به امروز با هم هستند. او در سال ۱۹۷۶، در ۵۴ سالگی بازنشسته شد و به ریو بازگشت تا کنار پدر و مادر خود در حومه گوادالوپ^۱ زندگی کند. در برازیلیا توانسته بود پول پس‌انداز کند، چون در یک آپارتمان یارانه‌ای ویژه کارگران دولتی زندگی کرده بود. او در زمان کار در برازیلیا همیشه در فکر بود که روزی به ریو بازگردد، از این رو برای پدرش در ریو پول می‌فرستاد تا یک خانه در آنجا برای او بسازد. پس از بازگشتش، آن خانه را فروخت تا خانه‌ای در گلوریا بخرد.

او در بازگویی چگونگی رسیدن به این موفقیت گفت:

"من همیشه کارهایم را مدیریت می‌کردم و هر کاری می‌توانستم کردم. ما هیچ‌گاه پول نداشتیم. خانواده‌ای بسیار فقیر داشتیم، خوراک کافی برای خوردن نداشتیم، بیشتر گرسنه بودیم ولی من هرگز نیازمند نبودم. همیشه راهی برای ماندگاری پیدا می‌کردم، هر کاری که از دستم بر می‌آمد، انجام می‌دادم. سخت‌ترین دوران زندگی را پشت سر گذاشتم. کامیابی یعنی داشتن بخت و فراهم شدن فرصت و سپس عمل کردن به آن. من سلامتی، مهربانی و فوتبال را داشتم و همه آن‌ها را ساختم."

هلیو گفت که هرگز هیچ کاری را دور از شأن خود نمی‌دانست و از انجام آن شرمگین نبود، از این رو هیچ‌گاه برای زمانی بلند بیکار نمانده بود. او برای خودش اهدافی تعیین کرده و آن‌ها را برآورده می‌ساخت و برداشتش این بود که مردم به جای اینکه برای آسایش خود به دیگران متکی باشند باید به دنبال چیزهایی که باور دارند بروند. او گفت که احساس می‌کند که مصرف، یک عیب است.

هلیو می‌گفت که استراتژی او این بود که در یک فاولا زندگی کند ولی پول

1. Guadalupe

دخترش می‌بالید، او به مدرسه خصوصی رفت و در آزمون ورودی دانشگاه فدرال ریودوژانیرو^۱ قبول شد و با سربلندی فارغ‌التحصیل شد و دو رشته تحصیلی را به پایان رسانده است.

" کاری را که هرگز نتوانستم برای خودم انجام دهم، برای او انجام دادم؛ این رویای من بود. من می‌خواستم که یک حسابدار شوم. سپس می‌خواستم یک وکیل باشم ولی هیچ‌گاه شانس درس خواندن را به‌طور جدی نداشتم ولی اکنون دخترم هم حسابدار است و هم فارغ‌التحصیل حقوق؛ می‌توانید تصورش را بکنید؟"

راهبرد و از خودگذشتگی: افسانه ماریا جیسلیدا

ماریا در نمونه تصادفی آغازین، بالاترین نمره شاخص اقتصادی اجتماعی را داشت. او در هنگام مطالعه آغازین، در سنته‌ناریو^۲ زندگی می‌کرد که یکی از لوتیامنتوها در کاسیاس بود و اکنون در یک آپارتمان کوچک خوب در کوپاکابانا زندگی می‌کند. هر چهار فرزند او در ۱۴ سالگی کار کردن را آغاز کردند و پس از مرگ شوهرش او را یاری کردند که این آپارتمان را بخرد. بچه‌هایش ترجیح می‌دهند در بخش جنوب زندگی نکنند، آن‌ها در کاسیاس یا نزدیک آن مانده‌اند و ماریا پایان هفته به دیدنشان می‌رود. خانواده او از شمال شرق بودند و نزد آن‌ها تحصیلات و سخت‌کوشی به‌عنوان کلیدهای کامیابی ارج فراوانی داشت. به گفته او، آن‌ها برای زندگی خود می‌جنگیدند و برای پایداری و بهبود زندگی به دنبال هر فرصتی می‌دویدند. ماریا می‌گوید که آموختن، انگیزه شخصی و پشتیبانی پدر و مادر، عوامل باارزشی در کامیابی او در زندگی بود.

"من مسئولیت بزرگ کردن بچه‌هایم را به‌خوبی انجام دادم. من نمی‌خواستم آن‌ها را به کس دیگری بسپارم. بنابراین با آن‌ها در خانه ماندم و بیرون کار نکردم. ما برای پشتیبانی و برآوردن نیاز بچه‌ها، کمبودهای مالی داشتیم ولی خدا را سپاسگزاریم که توانستیم مسئولیت خود را انجام دهیم. فکر می‌کنم آن‌ها را خوب بزرگ کردم، آن‌ها هرگز مرا

1. Federal University of Rio de Janeiro
2. Centenario

ناامید نکردند و مرا بسیار خرسند می‌کنند. با از خودگذشتگی من، آن‌ها به مدرسه خصوصی رفتند، ارزشش را داشت. همه آن‌ها سخت کار کردند."

چهار فرزند ماریا همگی کار خوبی دارند. دو پسر او به دانشکده حقوق رفتند و هم‌زمان در داروخانه پدرشان کار می‌کردند تا اینکه آن‌ها داروخانه را فروختند و مدرکشان را گرفتند و یک دفتر وکالت در محل زندگی خود، ایلها دو گوویرنادورا^۱، باز کردند. آن‌ها پیوندهای سیاسی نیرومندی را که در زمان دبیرستان برپا ساخته بودند حفظ کرده‌اند. دختر کوچک تر ماریا دانشگاه را تمام کرد و یک کارمند دولت است که به‌عنوان باجه دار بانک در کوپاکابانا کار می‌کند و از کاسیاس به آنجا می‌رود. دختر بزرگ‌تر او که ماریا او را بازنده خانواده می‌داند، مشکلات قلبی دارد و همچنان در یک خانه خانوادگی در کاسیاس زندگی می‌کند.

در سال ۱۹۸۹، زمانی که پسرانش داروخانه پدر را در کاسیاس فروختند، دختر کوچک‌ترش یک آپارتمان برای او خرید و ماریا به کوپاکابانا جابجا شد. ماریا خانه کاسیاس را هنوز دارد و اکنون برای درآمد بیشتر آن را اجاره داده است.

امروزه، ماریا بازنشسته است و از دختر بزرگش نگهداری می‌کند. او همچنین هرگاه بتواند به سفر می‌رود. او می‌گوید که می‌تواند با حقوق بازنشستگی، زندگی‌اش را بگذراند، چون او یک برنامه‌ریز مالی خوبی بوده است و همراه در زندگی کاری‌اش، پولی را کنار گذاشته است. زمانی خرید و فروش جواهرآلات و طلا را آغاز کرد که سود فراوانی به دست آورد، او طلا را در سائوپائولو ارزان می‌خرید و با سود آن را در ریو می‌فروخت. این کار تا هنگامی سودآور بود که ارزش دلار به همراه طلا بالا رفت. افزون بر حقوق بازنشستگی کنونی و اجاره‌ای که از خانه کاسیاس می‌گیرد، او مستمری شوهر درگذشته خود را هم دریافت می‌کند.

پدر بهتر می‌داند: آلازته کوریا، آرایشگر

آلازته که در نمونه تصادفی آغازین، دومین امتیاز بالای شاخص اقتصادی اجتماعی را داشت، درآمدش از آرایشگری است. همسرش نیز در درآمد

1. Ilha do Governador

خانواده نقش دارد ولی درآمد به دست آمده از آرایشگری خودش همیشه سرچشمه اصلی بوده است. او سربلندی خود را وام‌دار سختگیری‌های پدرش برای یادگیری یک کسب‌وکار می‌داند:

"پدرم صد درصد رهنمون موفقیت من بود. هنگامی که من ۱۳ ساله بودم، او گفت: "پسر، راه درازی در زندگی در پیش داری". یکی از دوستان دیرینش در روستا در نزدیکی خانه‌اش یک آرایشگاه داشت. پدرم از او خواست که آرایشگری را به من بیاموزد. من به پدرم گفتم که علاقه‌ای به فراگرفتن آرایشگری ندارم. نمی‌خواهم مو کوتاه کردن را بیاموزم. آن را دوست ندارم. پدرم گفت: نه پسر. باید یاد بگیری و خوب هم یاد بگیر، چون دانستن یک حرفه هرگز تباه کردن وقت نیست. انگار همین دیروز بود. هنگامی که ۱۳ ساله بودم، مو کوتاه کردن را یاد گرفتم و در سن ۱۵ سالگی آغاز به کار در آرایشگاه کردم. دوست پدرم کار کردن را دوست نداشت. او فوتبال و می‌بارگی را دوست داشت. بنابراین من به تنهایی مغازه را می‌گرداندم. در ۱۸ سالگی، من، برای یک سال، به عنوان آرایشگر در ارتش کار کردم و سرانجام آرایشگاه خودم را باز کردم. اگر من این کار را یاد نمی‌گرفتم، نمی‌دانم چه کاره می‌شدم. من آموختم چون پدرم می‌خواست که بیاموزم. او مرا وادار به یادگیری کرد و اکنون می‌توانم بگویم او مایه زندگی بهتر من شد. این حرفه را از پدرم دارم."

به مرور زمان، آلا‌رت‌ه مقدار قابل توجهی املاک و مستغلات از جمله یک آپارتمان در مجتمع فازندا بوتافوگو^۱، دو آپارتمان کارگاهی، یک خانه در کمپو گراند^۲، یک مغازه در مرکز شهر و قطعه‌ای زمین در فازندا مودلو^۳، خریده است. برای آلا‌رت‌ه، داشتن یک زندگی موفق به یک ساختار منسجم خانواده و دستمزد همیشگی بستگی دارد و این داشتن شغل بود که همه چیز را دگرگون کرد.

این داستان‌ها به خودی خود واقعیت را نشان می‌دهد ولی مهم است که بدانیم باورها و الگوهای رفتاری که در میان بیشتر ساکنان موفق فاولاها

1. Fazenda Botafogo
2. Campo Grande
3. Fazenda Modelo

شناسایی کردیم به هیچ وجه موفقیت را تضمین نمی‌کند. همان‌گونه که برخی از این افراد، مانند رهبران و اعضای نمونه تصادفی، که با آن‌ها گفتگو کردیم و تحصیلات خوبی داشتند، سخت‌کوش بودند و انگیزه داشتند ولی حرکت روبه افول داشتند.

ارزیابی نیلتون

سرگذشت نیلتون بر پایه‌ی معیارهای ما یک داستان موفقیت است ولی بر پایه قضاوت خودش، او شکست خورده است. هنگامی که در سال ۱۹۶۹ در کاتاکومبا با او دیدار کردم، ۲۶ ساله و سرشار از امید بود، او باهوش، با انگیزه و زیبا بود و یکی از اندک کسانی بود که پدرومادرش موفق شده بودند او را به مدرسه راهنمایی خصوصی جسونیت^۱ بفرستند. پس از اینکه به مجتمعی در گواپور رانده شدند، او در نیروی پلیس نظامی شغلی پیدا کرد (هنگامی که در فاولا زندگی می‌کرد بارها کوشش او برای این شغل ناکام مانده بود). پس از بازنشستگی، او یک نگهبان امنیتی شد و به تازگی فروشنده سیار شرکتی شده که ۴۰ سال پیش آنجا کار کرده بود. همسرش در یک کارخانه بافندگی، دوزندگی می‌کرد که پس از بازنشستگی، به کار در خانه ادامه داد. هردو دختر او به مدرسه خصوصی می‌رفتند و در محله نخستین کسانی بودند که رایانه رومیزی داشتند. یکی از آن‌ها ازدواج کرده و کار نمی‌کند و بیشتر هنگامی که شوهرش تا دیروقت سرکار است یا در سفر است با پدرومادر خود می‌ماند، چون تنها ماندن در آپارتمان بسیار خطرناک است. دختر دیگر (سابرینا، که در سرآغاز با او دیدار کردیم)، پس از اینکه در محوطه‌ی دانشگاه زمین خورد و پایش شکست، دانشگاه را رها کرد. او یک بازاریاب راه دور شد ولی ناچار شد از این کار دست بکشد، چون این کار به تدریج باعث ناشنوایی می‌شد؛ همان‌گونه که گفتم، او به دانشگاه برنگشته است.

افراد فراوانی هستند که داستان‌های باارزشی دارند و زندگی آن‌ها سرشار از بی‌باکی و نوآوری در سخت‌ترین شرایط است. استعاره چیره شدن امید بر ناامیدی، حتی هنگامی که به نظر می‌رسد هیچ امیدی نیست،

1. Jesuit

بسیار ناهم‌سو با ضرب‌المثلی درباره تهیدستان در آن سوی جهان است (آذربایجان) که می‌گوید تنها توانگر به فردا اطمینان دارد.^۱ آیا امید به راستی پیامد سرمایه است؟ این باور می‌تواند کشنده‌ترین دشمن برای یافتن راه‌هایی برای گریز از فقر باشد. در بسیاری از گفتگوهای ما با ساکنان فاولاها، همواره حس امیدواری در میان کسانی پدیدار می‌شد که در میان همه فراز و نشیب‌ها توانسته بودند زندگی بهتری داشته باشند. برای آن دسته از ساکنان فاولا که پویش روبه‌پیشرفت داشته‌اند، روح توانستن و حس خوش‌بینی و این باور که از خودگذشتگی و برنامه‌ریزی سرانجام نتیجه می‌دهد، بسیار کارساز بوده است. در میان تهیدستان ریو، حتی کسانی که موفقیت کمتری داشتند، این باور هست که روزی سروسامان آن‌ها نیز بهتر خواهد شد.

1. Quoted in Deepa Narayan-Parker (2005), 3.

فصل دهم

جهانی‌شدن و زندگی مردم

در ۲۵ سال آینده، بخش چشمگیری از رشد جمعیت جهان در شهرهای کشورهای در حال توسعه خواهد بود و بیشتر آن در سکونتگاه‌های غیررسمی و زورآبادها متمرکز خواهد شد، مانند آن سکونتگاه‌هایی که من در این نوشتار بررسی کرده‌ام. پیش‌بینی شده است که تا سال ۲۰۲۱، نوزده شهر با ۲۰ میلیون جمعیت یا بیشتر وجود خواهد داشت. بنابراین، با ارزش و بجاست که تأثیر جهانی‌شدن بر این سکونتگاه‌های غیررسمی حاشیه‌ای شده را بررسی کنیم.

من با نگاهی انتقادی به دیدگاه‌های کنونی درباره جهانی‌شدن برای جداکردن علیت از همپایانی^۱ آغاز می‌کنم. در این فرآیند نه تنها چگونگی تأثیر جهانی‌شدن بر فقرای شهری را بررسی می‌کنم، بلکه اثراتی که در آن روند سرمایه‌داری پیشرفته که به متمرکز شدن ثروت (صرف‌نظر از اثر جهانی) منجر شده و روندی که تکنولوژی جدید جایگزین کارگران بی‌مهارت (صرف‌نظر از اثر جهانی) شده را واکاوی خواهم کرد.

جهانی‌شدن برای عده‌ای به مفهوم برخی چیزها است و برای گروهی همه چیز است. برای نمونه، دیوید هاروی^۲ آن را "همه دگرگونی‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و ایدئولوژیکی که با بازسازی تولید سرمایه‌داری روی داده‌اند" تفسیر می‌کند.^۳ در این صورت‌بندی،

1. Coterminality

2. David Harvey

3. David Harvey (2003).

جهانی‌شدن همه چیز را از فرآیندهای پیشین تا چهره امروزی جهانی‌شدن، فرایندهایی که در جهانی‌شدن نهفته و یا به آن انجامیده است را در برمی‌گیرد. جالب اینجاست که مفهوم این اصطلاح خود موضوع گفتمانی جهانی شده است.

با وجود مباحث متضاد در واکاوای این موضوع، جهانی‌شدن ذاتاً نه خوب است و نه بد است. شما شاید از آن خوشتان بیاید یا از آن بیزار باشید، ولی واقعیتی است که وجود دارد. همان‌گونه که درباره پیشرفت فناوریانه چین است، روندی قابل بازگشت نیست و بازگشت آن نیز سودی ندارد. پرسش این است که چگونه "ندارها" را توانا کنیم که در امتیازهای جهانی‌شدن در کشورها و شهرها سهیم شوند، به جای اینکه تنها هزینه آن را بپردازند در حالی که هر چه بیشتر و بیشتر از آن جدا می‌شوند.^۲

چگونه جهانی‌شدن بر طبقه‌ی محروم در ریودوژانیرو اثر گذاشته است؟ برای پاسخ به این پرسش، من از تعریف اریک توربک^۳ درباره جهانی‌شدن بهره می‌گیرم: "درواقع، جهانی‌شدن به معنی آمیختن بیشتر در اقتصاد جهان از راه روان‌سازی تجارت بین‌المللی؛ نقل و انتقال سرمایه جهانی و مهاجرت نیروی کار؛ جابجایی فناوری و پراکنش اندیشه‌ها و اطلاعات است."^۴

هر یک از مؤلفه‌های این تعریف، هردو پیامد مثبت و منفی را برای تهیدستان شهری ریو دربر دارد:

- روان‌شدن تجارت بین‌المللی تا هنگامی برای ساکنان فاولاها سودمند است که نرخ‌های مصرف‌کننده را کاهش دهد ولی از نظر از دست رفتن مشاغل، آسیب‌رسان است، از آنجایی که سرمایه به دنبال پایین‌ترین هزینه‌های کار و تولید است، ریو را غیررقابتی می‌کند.

- گردش بین‌المللی سرمایه در آغاز به کاهش تورم و توان بخشی برنامه

1. Have-Nots

2. Discussion with Wanda Engel Aduan, October 2009.

3. Erik Torbecke

۴. تعاریف و بحث‌ها را در مایکیو نیسانک (Machiko Nissanke) و ا.توربیک (E. Thorbecke) (۲۰۰۷): ببینید.

رئال ۱۹۹۴^۱ برزیل کمک کرد که نرخ ارز برزیل در برابر دلار آمریکا ثابت نگه داشته شود. در این دوره، ساکنان فاولاها می‌توانستند چیزهایی را فراتر از توان گذشته خریداری کنند. ارزش رئال از آن هنگام افزایش یافته است و برای سرمایه‌گذاران خارجی جذاب‌تر شده است ولی بالا بودن ارزش یک ارز نرخ‌ها را افزایش می‌دهد و نیز رقابت را به‌طور مثال با کالاهای ساخت چین کاهش می‌دهد.

- مهاجرت نیروی کار: برزیل مشاغل غیر مهارتی را به دیگر کشورها برون‌سپاری کرده است و مشاغل کمتری برای مردم فاولاها باقی مانده است. بسیاری از دارندگان مشاغل کوچک و کارگران طبقه متوسط به آمریکا مهاجرت کرده‌اند تا کارهای پیش‌پا افتاده‌ای پیدا کنند و دستمزد خود را برای خانواده‌شان بفرستند ولی چون ساکنان فاولاها در مجموع تحصیلات عالی، مدرک و فرصت ندارند، نمی‌توانند در این فرایند شرکت کنند.

- جابجایی فناوری: هیچ بازگشتی به چرخه پیش از رایانه نیست و بی‌شک روزی، پیشرفت فناوری برای ساکنان فاولاها سودمند خواهد بود. اگرچه این دگرگونی به آرامی رو به روی دادن است. برچسب فاولایی بودن را می‌توان در دنیای مجازی پاک کرد، چون در آن، محل سکونت شخص ناشناخته و بی‌اهمیت است. رشد مهارت نیاز است چون خیلی دور از ذهن نیست که ریو بتواند یک "شهر الکترونیک"^۲ یا "شهر هوشمند" شود که مشاغلی را برای مردم در همه مقیاس‌های اجتماعی - اقتصادی فراهم آورد.

- گردش اطلاعات: ساکنان فاولاها بیش از پیش از راه تلویزیون و وب سایت‌ها با جهان پیوند دارند. سویه منفی این است که یک حس جدید خوار بودن را در مردم درست می‌کند، چون تهیدستان ریو با انبوهی از تصاویر ثروتمندان آمریکا و اروپا روبرو می‌شوند.

1. Real Plan

2. Wired or Smart City

اصل موضوع: فقر و نابرابری

روزی نیست که مدافعان و مخالفان "نظم نوین جهانی"^۱ در روزنامه‌ها و مجلات، متون دانشگاهی و سخنرانی‌های سیاسی به چالش جهانی شدن، فقر و نابرابری نپردازند:

نابرابری، سویه تاریک جهانی شدن است ولی هیچ‌کس خواهان بازگشت به حمایت‌گرایی کامل (از تولیدات داخلی) نیست
(Paul Krugman, *NEW YORK TIMES*, May ۱۴, ۲۰۰۷).

گتویی با یک میلیارد نفر جمعیت، به گونه فزاینده‌ای دنیا را غیرقابل تحمل کرده است
(Paul Collier, *THE BOTTOM BILLION* ۲۰۰۷).

شواهد نشان می‌دهد رشد اقتصادی در کاهش فقر و رویارویی با افزایش نابرابری‌ها تأثیر چندانی نداشته است
(United Nations Press Release, Associated Press, February ۸, ۲۰۰۷).

امروزه موضوع محوری اقتصاد عبارت است از اینکه جهانی شدن در خدمت توده‌ها باشد.
(Lawrence h. Summers, *FINANCIAL TIMES*, October ۳۰, ۲۰۰۶).

جهانی‌شدن اقتصادی از جهانی‌شدن سیاسی پیشی گرفته است. برای تعدیل سرمایه‌داری به کنش جمعی و گروهی نیاز است... اما ما باید برای این کار ابتدا ساختارهای سیاسی برپا کنیم
(Joseph Stiglitz, *US NEWS AND WORLD REPORT*, September ۱۸, ۲۰۰۶).

نوشته‌هایی که این جستارها از آن‌ها برگرفته شده است، پرسش‌های بنیادین را درباره اجتناب‌ناپذیری جهانی‌شدن مطرح می‌کند و آیا می‌توان هزینه‌های آن و پیامدهای آن را برای مردم به حاشیه رانده شده کاهش داد یا حتی از راه انجام هماوایی‌های بین‌المللی یا سیاست‌های داخلی این پیامدها را از میان برد.

پنج مبحث آغازین من به صورت زیر ترکیب می‌شود:

۱. جهان ایستا نبوده و هرگز هم نخواهد بود: فرآیند جهانی‌شدن در چند دهه گذشته نابرابری‌ها و تبعیض‌ها را تشدید کرده است. "سرمایه‌داری پیشرفته" به "حاشیه‌نشینی پیشرفته"^۱ انجامیده است که محدودیت‌های "فضای مکان"^۲ را در پی داشته و برکنار ماندن از "فضای جریان‌ها"^۳ را به چالشی برجسته برای بررسی بدل کرده است.^۴
۲. جهانی‌شدن یک قانون طبیعی نیست، چه بسا برآیند سیاست‌هایی است که بازار را نیرومند ساخته و تمرکز سرمایه را در راستای به کنار ماندن کشورها، اجتماعات محلی و شهروندان فراهم می‌کند. بنابراین، دگر کردن سیاست‌ها، قوانین و انگیزه‌ها در سطح بین‌المللی یا ملی می‌تواند روند روبه نابرابری بیشتر را کاهش داده یا پاک کند ولی باید خواست سیاسی بایسته برای این کار باشد.
۳. جهانی‌شدن تازه نیست، با این وجود پیشرفت پیوندهای مخابراتی، فناوری اطلاعات و حمل‌ونقل؛ حجم و میزان جریان سرمایه، کار، اطلاعات و اندیشه‌ها آن را شتاب داده است؛^۵ ولی منطق تاریخی مرکز-پیرامون در نظام جهانی در سطوح گوناگون، از قاره‌ها تا اجتماعات محلی بازتولید می‌شود و پیوسته رو به نیروبخشی چرخه معیوب توسعه نابرابر و نامتوازن یا آن‌گونه که سلسو فورتادو^۶ می‌گوید "توسعه توسعه نیافتگی"^۷ است.^۸

1. Advanced Marginalization

2. Space of Place

۳. Space of Flows: منظور از فضای جریان‌ها، نظام مبادلات اطلاعات، سرمایه و قدرت است که به فرآیندهای پایه‌ای جوامع، اقتصادها و دولت‌ها در میان محل‌های گوناگون و بدون توجه به محلیت آن‌ها، ساختار می‌دهد و متأثر از آن حضور در مکان، معنایی جدید می‌گیرد و اختلافات زمانی نیز بی‌معنی می‌شوند و این یعنی شکل‌گیری نوعی زمان بی‌زمان. (مترجمان)

۴. برای اطلاعات بیشتر درباره حاشیه‌نشینی پیشرفته نوشته، Loic J. D. Wacquant (۱۹۹۶؛ ۱۹۹۹) را ببینید. این ایده و اصطلاح‌های علمی برای "فضای جریان‌ها" در مقابل فضای مکان‌ها از کارهای اصلی مانوئل کاستلز (Manuel Castells) (۲۰۰۰) است.

۵. برخی از محققان معتقدند که جهانی‌شدن با سرمایه‌داری پیشرفته ارتباط ندارد و نتیجه فشار سیاسی برای پیروزی توافق واشنگتن نیست بلکه این "تجلی یک مبارزه قدیمی با روح انسان است... تمایل به کسب درآمد از راه تجارت، پیکار برای گسترش اعتقادات مذهبی، تمایل به بهره‌برداری از سرزمین‌های جدید و کوشیدن برای تسلط بر دیگران به وسیله نیروهای مسلح، از ۶۰۰۰ سال پیش از مسیح جمع‌آوری شده بود تا روندی را که ما امروز جهانی‌شدن می‌نامیم را آغاز کند" (Nayan Chandra, ۲۰۰۷).

6. Celso Furtado

7. Development of Underdevelopment

8. Celso Furtado (1964; 1982)

۴. جهانی شدن تک بعدی نیست. هریک از ابعاد آن می‌تواند در زمان‌های مختلف پیامدهای مختلف برای اجزاء مختلف داشته باشد. بسته به جایگاه و موقعیت فرد در رتبه‌بندی برندگان و بازندگان، جهانی شدن می‌تواند خوب، بد یا خنثی باشد. نتایج جهانی شدن، بسته به زمینه و شرایط ویژه متفاوت است، اگرچه بیشتر با تعمیم‌های فراگیر به شگفتی‌ها یا بدی‌های یک نظم دنیای جهانی شده^۱ پرداخته شده است.

۵. جهانی شدن به اندازه کافی فقر را کاهش نمی‌دهد تا نابرابری‌های تشدید شده توسط آن را خنثی و جبران کند. در عصر جهانی شدن سطوح فقر مطلق، شاید بهبود یافته باشد ولی شکاف میان دارا و ندار گسترده‌تر شده است. رشد فراگیر بر پایه مداخلات سیاسی و خط‌مشی‌هایی است که برای به اشتراک‌گذاری ثمرات رشد با یک‌سوم جمعیت پایین جهان طراحی شده است.

سیاست‌گذاران به دنبال روش‌هایی برای کاهش هزینه انسانی جهانی شدن هستند که کارهایی مانند مالیات بردادوستدهای فرامرزی، افزایش حقوق و دستمزد کارگران جابجا شده به سطوح پیشین، انجام برنامه‌های آموزشی و کارآموزی برای یاری به پانهادن مردم به اقتصاد اطلاعات^۲ و دیگر کارهای باز توزیع درآمد از کارهای شدنی تا آرمانی را در برمی‌گیرد.^۳ روشن نیست که آیا خواست سیاسی برای عملی شدن این ایده‌ها وجود دارد و یا منطق خود تداومی جهانی شدن را می‌توان با تمهیدات ساختاری و قانونی سامان داد. آنچه آشکار است این است که جهانی شدن بازگشت‌پذیر نیست.

برنامه‌ریزی شهری و جهانی شدن

میان ساکنان قانونی و غیرقانونی شهر تنش‌های پیوسته‌ای هست که پیامدهای آشکاری در زمینه کاربری زمین، تأمین مالی مسکن و حفاظت محیط زیست داشته است. رقابت برای تبدیل شدن به شهر جهانی، فعالیت‌های شهری را به قالب یک فعالیت اقتصادی برده که در آن برنامه‌ریزی راهبردی جایگزین برنامه‌ریزی شهری شده و سودآوری

1. Globalized World Order

2. Information Economy

3. Kenneth F. Scheve & Matthew J. Slaughter (2007).

جایگزین کالای عمومی شده است. شهر باید برای تبدیل شدن به یک شهر جهانی رقابت کند و یک طبقه محروم یا کم‌سواد، معامله را خراب می‌کند.^۱ با در نظر داشتن این موضوع، فقرای ریورا باید در متن جهانی شدن حاکم بررسی کرد. جهانی شدن امروزین ایده‌ها، نشانه‌ها و هویت‌ها، بر فقرا چه تأثیری داشته است؟

پرسمان شهری

گام کنونی جهانی شدن، چگونه بر فقر و نابرابری در نواحی پیرامونی سلسله مراتب جهانی شهرها، به ویژه در سکونتگاه‌های فقیرنشین و زورآبادها و حلبی‌آبادهای این پژوهش تأثیر گذاشته است؟ اندیشه برتر این است که جهانی شدن به تمرکز بیشتر سرمایه‌گرایش دارد و نابرابری را در میان شهرها، کشورها و قاره‌ها ژرف‌تر می‌کند.

به راستی این یک پیوند پیچیده و بیشتر متناقض است. پیوند میان جهانی شدن و فقر به این بستگی دارد که ما چگونه جهانی شدن را تعریف کنیم، چگونه فقر را بسنجیم و با چه موشکافی علیت را از همپایانی متمایز کنیم و دیدگاه چه کسی را مدنظر قرار دهیم.

پرسش من این است که نبود شکل کنونی جهانی شدن بر زندگی ۴۰ درصد از شهرنشین‌هایی که در اسلام‌های آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین هستند چه تأثیری دارد و اثر آن بر فقر، نابرابری و خشونت چه خواهد بود؟ بدون درک ریشه‌ای چگونگی تأثیر جهانی شدن بر فقر در مکان‌های ویژه، نمی‌توان امیدوار بود که انگاره را ویرایش و یا خط‌مشی‌ها را دگرگون کرد.

مورد ریودوژانیرو

از هنگام پایان دیکتاتوری، برزیل بر پایه استانداردهای جهانی، جایگاه درآمدی میانه‌ای یافته است، گرچه شمار فراوانی از جمعیت آن به روشنی در محرومیت به سر می‌برد. به راستی، برزیل بالاترین میزان نابرابری میان تهیدست و توانگر را در میان همه‌ی کشورهای بزرگ جهان دارد. همان‌گونه که من نشان داده‌ام، فقرای برزیل از رسیدن به ظرفیت انسانی کامل خود

1. Otilia Arantes, Carlos B. Vainer, and Ermínia Maricato (2000).

دورنگه داشته شده‌اند و جایگاه و ارج شهروندی درست آن‌ها رد و انکار شده است ولی من هنوز پیامدهای اقتصادی چنین ناهمگونی و نابرابری را بررسی نکرده‌ام.

بی‌گمان، این تراز از نابرابری، تنگنمایی را برای رشد اقتصادی درست می‌کند، چون کشور را از سرمایه عقلانی، توانایی تولیدی و مصرفی و مشارکت سیاسی یک‌سوم جمعیت شهری آن بی‌بهره می‌کند.^۱ اگر جهانی شدن اثر قطبی شده بر تهیدست و توانگر دارد، پس نابرابری درآمد از دهه ۱۹۹۰ باید بیشتر شده باشد. داده‌های توزیع درآمد برزیل و ریو میان سال‌های ۱۹۹۲ و ۲۰۰۹ نشان‌دهنده نابرابری بسیار زیاد است ولی این نابرابری در هنگام انجام این بررسی کاهش یافته است.^۲ ضریب جینی^۳، سنجشی از نابرابری است که با کسری از صفر تا یک نشان داده می‌شود که صفر یعنی برابری کامل (که هر نفر سهم برابری از ثروت، درآمد، زمین و غیره) دارد و یک یعنی نابرابری همه‌گیر (که یک نفر همه سهم‌ها را دارد). در برزیل، ضریب جینی در درازای ۱۱ سال، تنها اندکی دگرگون شده (از ۵۸/۰ تا ۶۰/۰)، در حالی که با هر سنجشی، جهانی شدن رو به افزایش بود. برای ریو، این الگو در همان دوره زمانی کم‌وبیش همانند بود و ضریب جینی میان ۵۵/۰ و ۵۸/۰ متغیر بود و سرانجام در سال ۲۰۰۳ به ۵۷/۰ رسید که دقیقاً همان رقم ملی بود.

همچنین ابعاد فقر کم‌وبیش ثابت باقی مانده است و یا کاهش یافته است. با به‌کارگیری تعاریف برنامه توسعه سازمان ملل^۴ از فقر (درآمد ۲ دلار آمریکا در روز یا کمتر) و فقر شدید (درآمد یک دلار آمریکا یا کمتر در روز)، نزدیک به یک سوم جمعیت برزیل و یک پنجم جمعیت ریو در فقر به سر می‌برند، یعنی کمتر از میانگین ملی که تا اندازه‌ای به خاطر این است که این اعداد

۱. برای مقایسه با آمریکای لاتین به‌طور کل، به مریک بلوفیلد (Merike Blofield) (۲۰۰۷) مراجعه کنید.
 ۲. در برزیل، کمتر از ۱ درصد درآمد ملی به ۱۰ درصد پایین جمعیت رسیده است در حالی که نزدیک به ۵۰ درصد از آن به ۱۰ درصد بالای جمعیت تعلق داشته است. این درصد به پایین‌ترین نرخ دهک از ۰٫۶ درصد (در ۱۹۹۷، ۱۹۹۶ و ۱۹۹۳) به بالای ۰٫۸ درصد (در ۲۰۰۲) رسیده، در حالی که در تمام سال‌های دیگر در ۰٫۷ ثابت است. ۱۰ درصد بالای جمعیت در طول دهه، رکود اندک و ثبات بالا داشتند، با بالای ۴۸٫۶ درصد (در ۱۹۹۳) به پایین ۴۵٫۸ درصد (در ۱۹۹۲) و در دیگر سال‌ها ۴۷-۴۶ درصد رسیده است.

3. Gini Coefficient

4. United Nations Development Programme

بر پایه برابری قدرت خرید^۱ ساماندهی نشده‌اند.^۲ درصد افراد فقیر در ریو از سال ۱۹۹۲ تا ۲۰۰۳ کمی کاهش یافت در حالی که درصد فقر غیرمستقیم کمی افزایش یافت.^۳

من مطمئن نیستم که بتوانم تنها با این آمارها درباره پیامدهای جهانی شدن نتیجه‌گیری کنم، چون متغیرهای فرعی بسیاری در آن نقش دارند و همیشه این گمان هست که اثرات نیرومند مثبت و منفی یکدیگر را خنثی کند ولی گمانی نیست که پسرفت اقتصادی شهر ریو (در سنجش با دیگر مناطق کلان شهری) تأثیر زیان‌آوری بر روی ساکنان، به‌ویژه بر روی آسیب‌پذیرترین آن‌ها داشته است.

شهر ریو، در هنگام دوره پژوهش دوباره من، تراز رشد کمتری (بر حسب تولید ناخالص داخلی^۴ / سرانه) در سنجش با شهر سائوپائولو، ایالت ریو و همه مناطق مهم کشور و کل برزیل داشته است. گرچه تولید ناخالص داخلی ریو برای هر فرد کم‌وبیش بالا است ولی هزینه زندگی در ریو بالاتر است و سطح نابرابری ریو هم‌رفته بدتر از برزیل است (ضریب جینی ۶۱۶/۰ ریو در مقایسه با ۵۹۳/۰ ملی را نشان می‌دهد). بر پایه رتبه‌بندی‌های شاخص توسعه انسانی^۵، دامنه کیفیت زندگی در محله‌های ریو از سطوح همانند کشور بلژیک با رده نهم جهان (در گاوئا، یک محله اعیانی در جنوب ریو) تا تراز کشور ویتنام^۶ با رده ۱۰۸ از ۱۷۷ کشور (در مجموعه آلمانو، در شمال ریو) گوناگون است.^۷ این نابرابری سهمگین بازدارنده‌ای برای پویایی اجتماعی است.

۱. Purchasing-Power Parity: نوعی شاخص اقتصادی است که به‌عنوان تکنیکی برای تعیین ارزش پول‌های مختلف به‌کار می‌رود. (مترجمان)

۲. بالاترین درصد برزیلی‌های زیر خط فقر در این دوره ۴۱/۷ درصد (۱۹۹۳) بود و پایین‌ترین ۳۲/۷ درصد (۱۹۹۸) بود و با ۳۴-۳۳ درصد در دیگر سال‌ها، جهانی شدن مستحکمی را در سطح کلان نشان نمی‌دهد. برای ریو، نرخ‌ها به‌طور متوسط بین سال‌های ۱۹۹۲ و ۲۰۰۳ ۲۶/۶ و ۲۳/۴ درصد، به ترتیب همراه با افزایش فقر شدید کاهش یافتند.

3. See David de Ferranti, Guillermo Perry, Francisco Ferreira, and Michael Walton (2004) and Estanislao Gacitúa Marió, Michael Woolcock, and Instituto de Pesquisa Econômica Aplicada (2005).

4. GDP: Gross Domestic product

5. Human Development Index

6. Vietnam

۷. میانگین درآمد سرانه در محله‌ی اعیانی، گاوئا (Gavea)، ۲۱۴۰ رِئال در ماه است یعنی ۱۲ برابر بیشتر از میانگین مجموعه آلمانو که در نوا برزیلیا واقع شده است، که در آن میانگین ۱۷۷ رِئال در هر ماه است. هنگامی که در سال ۲۰۰۰ این میانگین محاسبه شد، نرخ ارز ۲/۷ رِئال برای دلار آمریکا بود.

آیا فاولاها به دیگر محله‌های ریو می‌رسند یا همچنان عقب خواهند ماند؟

شواهد بی‌شماری هست که نشان می‌دهد جهانی‌شدن، نابرابری را در میان مناطق و کشورهای جهان افزایش داده است و کشورهای آفریقایی در بیم "ناهمگن شدن"^۱ یا پسرفت به "جهان چهارم"^۲ هستند. اگر جهانی‌شدن، مایه افزایش تمرکز سرمایه در داراترین مناطق، کشورها و شهرهای جهان باشد، آیا به افزایش نابرابری میان فقیر و غنی در شهرها می‌انجامد؟

در اینجا پرسش بنیادی که به پژوهش من پیوند دارد این است که آیا شکاف رفاه میان فاولاها و دیگر بخش‌های شهر ریو، در دوره پیش از جهانی‌شدن، در پایان دهه ۱۹۶۰ و آغاز جهانی‌شدن در سال‌های نخست سده بیست‌ویک، بیشتر یا کمتر شده است. منظور این نیست که یافته‌های ما می‌تواند هر پیوند علت و معلولی را تأیید کند ولی می‌توانیم برخی داده‌های تجربی و دیدگاه‌هایی را به این جستار بیفزاییم. ترازنامه‌های موجود که بهتر و یا بدتر شدن زندگی فقرای شهری در چهل سال گذشته را نشان می‌دهد به مسئله نابرابری نمی‌پردازد. فصل پیشین بهبود چشمگیر اجتماعات بررسی شده را از نظر زیرساخت‌های شهری، خدمات، مصرف فردی و آموزش نشان داد ولی این به ما نشان نمی‌دهد که آیا نابرابری در سنجش با دیگر بخش‌های شهر افزایش یا کاهش یافته است.

برای کاهش نابرابری، دستاوردهای جمعیت فاولاها باید بیشتر از بازدهی جمعیت دیگر جاها باشد. با اینکه بهبودهای چشمگیری در استانداردهای زندگی فاولاها روی داده، اگر میزان بهبود درون فاولاها با بهبود در دیگر جاهای شهر برابر باشد، سطوح نابرابری بدون دگرگونی می‌ماند. اگر این پنداره درست باشد که جهانی‌شدن نابرابری را ژرف‌تر می‌کند، شکاف میان اجتماعات فقیر و غنی در ریو در این دوره زمانی باید بیشتر شده باشد.

برای بررسی این پرسمان باید يك نمونه تصادفی معرف از محله‌های

1. Irrelevant
2. Fourth World

نمونه موردبررسی در دو نقطه زمانی پیش و پس از جهانی‌شدن در پیوند با اقتصاد برزیل داشته باشیم. در این رابطه مطالعه نخست در ۶۹-۱۹۶۸، در دوره حمایت از تولید داخلی برزیل هنگامی که "جایگزینی واردات"^۱ اصل پایه توسعه بود انجام شد. زمانی که گفتگوهای پیوسته با همان مردم و فرزندان آن‌ها انجام شد، برزیل در اقتصاد جهانی جایگاه برجسته‌ای داشت. در سال ۲۰۰۳ هنگامی که ما با يك نمونه تصادفی تازه در همان محله‌های فاولایی گفتگو کردیم برزیل همان شرایط را داشت. با همه این داده‌ها ما می‌توانستیم چگونگی پیش و پس را بررسی کنیم تا ببینیم که چگونه زندگی مردم در سنجش با شرایط پیشینشان (پیش از جهانی‌شدن) دگرگون شده بود؛ چگونه زندگی فرزندان و نوه‌های آن‌ها (در مسیر جهانی‌شدن) دگرسان شده بود و در کل این اجتماعات نسبت به شهر ریو چه دگرگونی‌هایی داشته‌اند.^۲

با به‌کارگیری داده‌های پیمایشی از کاتاکومبا، نوابزلیلیا و کاسیاس در سال‌های ۱۹۶۹ و ۲۰۰۳، توانستیم کارنامه این محله‌ها را با کارنامه جمعیت ریو در نزدیک‌ترین سرشماری آن هنگام سنجش کنیم. براین اساس، از سرشماری ۱۹۷۰ برای هم سنجی با نمونه ۱۹۶۹ و از سرشماری ۲۰۰۰ برای هم سنجی با نمونه ۲۰۰۳ استفاده کردیم.

پرسش پس از آن این بود که چگونه چندوچونی اجتماعات موردبررسی را با سرشماری همه شهر سنجش کنیم. برچه شالوده‌ای (با به‌کارگیری چه سنجش‌هایی) می‌توان به جستجوی اختلافات یا همسانی‌ها پرداخت؟ ما با به‌کارگیری همان سه شاخص به‌کاررفته در سرشماری (۱) آموزش

1. Import Substitution

۲. ما مرزهای جغرافیایی جوامع اصلی را به صورت زیرشناسایی کردیم. برای کاتاکومبا، ما از همه بلوک‌های ساختمان در محدوده رسمی کویتونگو و گوایور، دو پروژه مسکن که اکثر مردم پس از حذف فاولا به آنجا منتقل شدند، نمونه‌برداری کردیم. برای نوابزلیلیا، ما برای محدود کردن محیط اطراف محل مورد نظرم از نقشه‌هایی که برای مطالعه اصلی از اجتماع تهیه کرده بودیم (که برای کامل شدن این نقشه و تجزیه و تحلیل دقیق هر خیابان، پیاده‌رو و کوچه، چندین بار از محل بازدید شد)، استفاده کردیم. سپس ما خیابان‌ها و کوچه‌های درون اجتماع را ترسیم کردیم و نقشه ۱۹۶۹ را که بر پایه عکس هوایی ساخته شده بود و دو معمار-برنامه‌ریز به نام‌های گیلدا بلنک (Gilda Blank) و الویسا کویلهو (Eloisa Coelho) آن را تأیید کردند) به‌روز کردیم. در مورد کاسیاس، ما از نقشه‌های شهر استفاده کردیم و برای تعیین مکان هر فاولا و لوتیامنتو، آن‌ها را با نقشه پژوهش سال ۱۹۶۹ مقایسه کردیم. گروه ما با به‌کارگیری این نقشه‌ها به هر خیابان می‌رفتند و نقشه‌های دقیق‌تر از کوچه‌های درونی و مکان ورودی هر خانه جدا یا خانه‌های چند خانواری را ترسیم می‌کردند.

(شمار سال‌های آموزش)؛ ۲) مصرف خانواده (شمار ابزار و کالاهای خانگی)؛ و ۳) تراکم (شمار افراد در هر اتاق)، یک شاخص ترکیبی از چندوچونی اجتماعی اقتصادی ساختیم. این شاخص برای هر کس یک امتیاز و برای هر محله یک نمره میانگین به همراه داشت که با نمره میانگین ریو بر پایه سرشماری هم سنجی شد.

برآیندها با آنچه نظریه‌پردازان جهانی‌شدن پیش‌بینی کرده بودند، ناسازگار بود. به‌طور میانگین امتیاز محله‌های ما کمتر از امتیازات شهر بود اما شکاف میان آن‌ها کاهش یافته بود. پویش معنادار روبه پیشرفت در میان ساکنان فاولاها در سه محله مورد بررسی ما در سنجش با کل جمعیت ریو دیده شد. در سال ۱۹۶۹، میانگین امتیاز شاخص اجتماعی اقتصادی برای اجتماعات نمونه ما ۹ تا ۱۰ درصد پایین‌ترین جمعیت ریو بود. تا سال ۲۰۰۳، امتیاز میانگین ساکنان همان سه اجتماع به ۲۶ تا ۲۷ درصد افزایش یافته بود. این یعنی تا سال ۲۰۰۳، بیش از یک چهارم جمعیت شهر، امتیاز پایین‌تری نسبت به افراد محله‌های مورد بررسی ما داشتند.

این یک یافته نیرومند است ولی من در درستی آن تردید داشتم. من استدلال کردم که نمرات شاخص اجتماعی اقتصادی برای نمونه ۲۰۰۳ شاید به‌گونه ساختگی بالا رفته باشد، چون با توجه به اینکه کاتاکومبا دیگر وجود ندارد، هیچ راه مطمئنی برای بررسی کاتاکومبا به‌عنوان یک محله نبود. به‌کارگیری یک نمونه تصادفی از مجتمع‌های گوایپور و کویتونگو، نزدیک‌ترین همانندسازی ممکن بود ولی بسیاری از کسانی که آنجا زندگی می‌کردند، هرگز در کاتاکومبا یا یک فاولا زندگی نکرده بودند و امتیاز شاخص اجتماعی اقتصادی کلی مجتمع‌ها بالاتر از امتیاز فاولاها بود. همچنین، چون لوتیامنتوهای کاسیاس از روی وضعیت حقوقی خود، محله‌های قانونی شده بودند، گنجاندن آن‌ها در نمرات شاخص اجتماعی اقتصادی می‌توانست شکاف روبه فزونی میان فاولاها و شهر را بیوشاند.

برای اینکه مطمئن شوم که کاهش این شکاف ساختگی نیست، بار دیگر محاسبات را تنها برای فاولاها یعنی با فیلتر کردن داده‌ها از مجتمع‌ها و لوتیامنتوها و تنها با داده‌های نوابرازیلیا و سه فاولا در کاسیاس تکرار کردم. نتایج همچنان افزایش سطح زندگی از جنبه‌های گوناگون را در برابر شهر

نشان داد. نمرات میانگین امتیاز کسانی که در فاولاها زندگی می‌کردند، از میان ۹ و ۱۰ درصد پایین در سال ۱۹۷۰، به میان ۱۹ تا ۲۰ درصد از پایین در سال ۲۰۰۰ افزایش یافته است.

فاولاها راه درازی باید بپیمایند تا به میانگین برسند ولی این شکاف رو به کاهش است. فاولاها پژوهش‌آغازین، اکنون در سروسامان کمابیش مطلوبی در سنجش با سکونتگاه‌های نوینی هستند که در سال‌های گذشته بیشتر در بخش غربی رشد کرده‌اند. گرچه فاولاها با برچسب لکه ننگ، همچنان زیستگاه‌های شهری محروم به حساب می‌آیند ولی در آن‌ها فقر گریزناپذیری که گروه پژوهش فقرمزمین^۱ در منچستر به آن پرداخته، نیست^۲ و همچنین همانند الگوهای حاشیه‌نشینی پیشرفته که واکانت برای اصلاح‌های شیکاگو و بانلیوی فرانسه^۳ شرح داده، نیستند.^۴ بهبود اندک‌اندک شرایط زندگی در فاولاها قدیمی در برابر کل شهر دیده می‌شود، در حالی که مهاجران نورسیده، رده‌های پایین‌تر فقرا دارند.

یکی از دلایل آن این است که شاید شمار بیشتری از ساکنان فاولاها دهه ۱۹۶۰، زاده ریو باشند و بنابراین زاده ریو بودن نمرات شاخص اجتماعی اقتصادی بالاتری در سنجش با مهاجران به همراه دارد.^۵ به نظر می‌رسد، امید به زندگی بهتر در شهر بزرگ در گذشته و اکنون برآورد شده باشد. یافته زیراین را تأیید می‌کند: "۸۳ درصد مهاجران نمونه پژوهش‌آغازین سال ۱۹۶۹ و ۷۶ درصد نمونه سال ۲۰۰۳ گفته‌اند که اکنون رفاه بهتری در برابر افراد در روستا مانده دارند".

حتی با سنجش دقیق‌تر، یک پنجم ساکنان ریو در فقر شدیدتر و شرایط بدتری از افرادی که در فاولاها مورد مطالعه ما بودند زندگی می‌کردند. با توجه به سرگذشت مارگاریتا، زی‌کابو و ژانیرا، تصور اینکه ۱/۲ میلیون نفر در بدبختی بسیار عمیق‌تری زندگی کنند، بسیار نگران‌کننده است.

1. Chronic Poverty Research Group

2. Maia Green & David Hulme (2005); Karen Moore (2005), 16.

۳. Banlieue: در فرانسه، یک حومه شهر از یک شهر بزرگ است. (مترجمان)

4. Loïc J. D. Wacquant (1996).

۵. در سال ۱۹۶۹، ۴۳/۷ درصد و در سال ۲۰۰۳، ۷۱/۵ درصد از نمونه در ایالت ریو به دنیا آمده بودند. در هر دو مورد افراد زاده شده در ریو، دارای نمرات شاخص اجتماعی اقتصادی بالاتر معنی‌داری نسبت به مهاجران بودند.

جدول ۱۰-۱. مقایسه سطح آموزش میان نمونه پژوهش و میانگین شهری ریو

سال‌های آموزش (به٪)			
نمونه مطالعاتی سال ۱۹۶۹	آمار ریو در سال ۱۹۷۰	نمونه مطالعاتی سال ۲۰۰۳	آمار ریو در سال ۲۰۰۰
هیچ‌کدام	۴۲	۱۱	۳
دبستان	۵۰	۵۰	۲۳
راهنمایی	۶	۹	۲۱
دبیرستان	۲	۲۴	۳۴
دانشگاه	۰	۶	۱۸

درحالی‌که شاخص ترکیبی نمرات وضعیت اجتماعی اقتصادی نشان‌دهنده بسته شدن شکاف است ولی شاید برای همه اجزای آن (سواد، مصرف خانوارها و جمعیت خانوارها) این‌گونه نباشد. شاید یک شاخص فراگیر برای برخی جاها با ابهام همراه باشد و شکاف در آن‌ها افزایش یافته باشد. بنابراین نیاز است به هر یک از این سه مؤلفه به گونه جداگانه نگاهی بیندازیم.

هم سنجی میزان سواد، نتیجه‌گیری ما را تأیید کرد. درحالی‌که سال‌های باسوادی جامعه آماری ما کمتر از جمعیت کل ریو بود، این شکاف از هنگام نخستین پژوهش ما کاهش چشمگیری یافته بود. در سال ۱۹۶۹، در نمونه ما مردم به‌طور میانگین ۲٫۱ سال مدرسه رفته بودند که تنها یک سوم میانگین ریو (۶٫۱) بود. در سال ۲۰۰۳، در نمونه ما افراد به‌طور میانگین ۷٫۳ سال درس خوانده‌اند، درحالی‌که میانگین ریو ۸٫۸ سال بود، در چرخه ۳۴ ساله، شکاف سال‌های آموزش میان دو گروه از ۴ به ۱٫۵ سال کاهش یافته بود.

جدول ۱۰-۱ نشان‌دهنده دستاوردهای ساختاری در آموزش و روند رو به کاهش شکاف میان نمونه ما و جمعیت ریو است. چشمگیرترین دگرگونی در میزان بی‌سوادی بوده است که در سال ۱۹۶۹ نزدیک ۴۲ درصد از نمونه تصادفی ما و ۱۱ درصد در شهر ریو سواد نداشتند اما در سال ۲۰۰۳، تنها ۴ درصد نمونه ما و یک درصد جمعیت ریو بی‌سواد بودند که نشان‌دهنده دستاوردی ساختاری و کاهش شکاف است. درصد کسانی که دبستان را به پایان رسانده بودند، کم‌وبیش به نصف سطوح پیشین کاهش یافته بود و هیچ جدایی معناداری میان نمونه ما و میانگین ریو نیست. در دبیرستان، این نایکسانی تنها ۴ درصد است ولی رفتن به دانشگاه یک شکاف بزرگ است. اگرچه این واقعیت امیدبخش وجود دارد که ۶ درصد نمونه ما به دانشگاه رفته‌اند اما این تنها یک سوم از ۱۸ درصد کل شهر است.

کمتر شدن شکاف میان جمعیت فاوولاهای تثبیت‌شده و دیگر بخش‌های شهر در داده‌های جمعیت و تراکم خانوارها نیز آشکار می‌شود. در سال ۱۹۶۹، شمار میانگین افراد در هراتاق در نمونه ما ۱/۹۶ بود که در سنجش با میانگین شهر (۱/۱۰) نزدیک دو برابر است. در جامعه آماری در سال ۲۰۰۳،

تراکم در هراتاق به ۰/۸۴ رسیده است، درحالی‌که در این سال تراکم شهر ۰/۷۶ بود، درست است که شکاف همچنان هست اما کاهش یافته است. این همگرایی، همان‌گونه که در جدول ۱۰-۲ نشان داده شده است، در مصرف کالاهای خانگی از همه آشکارتر است. در سال ۲۰۰۳، بسیاری از خانواده‌های فاوولاهای برخی لوازم خانگی را داشتند که در ۱۹۶۹ نبود و یا تنها طبقات توانگر جامعه آن‌ها را داشتند. در فاوولاهای ابزارهایی مانند یخچال، تلویزیون، دستگاه لباسشویی، کولر و ویدیو از لوازم لوکس تبدیل به لوازم ساده خانگی شده است. همان‌گونه که در جدول ۱۰-۲ می‌بینیم، تنها نایکسانی‌های چشمگیر میان نمونه تصادفی ما در سال ۲۰۰۳ و شهر در سال ۲۰۰۰، در داشتن ماکروویو، خودرو و رایانه بود.

در سال ۲۰۰۳، در جامعه آماری ما ۱۵ درصد افراد و در شهر ۲۶ درصد رایانه داشتند که ناهمسانی آن‌ها تنها ۱۱ درصد است. بزرگ‌ترین ناهمسانی در شمار کسانی است که دارنده خودرو یا کامیون بودند که ۴۲ درصد ساکنان ریو در برابر ۱۸ درصد ساکنان جامعه آماری دارنده یک وسیله نقلیه بودند. درصد بیشتری از درآمد ساکنان فاوولاهای در سنجش با میانگین‌های شهری، هزینه خوراک و درصد کمتری هزینه مسکن می‌شود. اگرچه در این محله‌های پرچسب خورده، کوشش بسیاری برای تثبیت مالکیت هست؛ اما یک خانواده فاوولایی با توجه به درآمد خانوار نمی‌تواند جواز، پروانه و یا سند زمین خود را بگیرد، از این رو آن‌ها در بهبود خانه‌هایشان، لوازم خانگی و نمادهای جایگاه شخصی سرمایه‌گذاری می‌کنند.

این میزان بالای برخورداری از لوازم زندگی و نزدیک شدن به هنجار، با توجه

در یک آپارتمان لوکس یا یک کلبه غیررسمی باشد. تلفن همراه به شکلی فزاینده راهی برای کارایی، پرداخت قبض و بهره‌مندی از اینترنت آنان شده است. این کاهش نابرابری برای محله‌های بررسی‌شده، نشان‌دهنده مجموع سودهای زندگی شهری برای آن بخش از جمعیتی است که در فاوولاهای قدیمی‌تر و تثبیت‌شده‌تر زندگی می‌کنند اما این سودها برای فاوولاهای تازه‌تر نیست و این ناهمسانی در آن‌ها مانند ناهمسانی در محله‌های ما در دهه ۱۹۶۰ است. با این وجود، بهبود در محله‌های تثبیت‌شده درست است و ارزیابی سکنه از دید جایگاه طبقاتی خود، این سخن را تأیید می‌کند. در سال ۱۹۶۹، از نمونه ما ۱۰ درصد خود را طبقه متوسط یا بالاتر می‌دانستند. این رقم در سال ۲۰۰۳ دو برابر شده و به ۲۰ درصد رسیده بود. در گفتگوهای چند نسلی که در سال ۲۰۰۱ انجام شد، حتی شمار بیشتر از مصاحبه‌شوندگان آغازین (۲۷ درصد) از خود به مثابه طبقه متوسط یا بالاتر یاد کرده‌اند، همچنین ۱۶ درصد فرزندان آن‌ها و ۲۷ درصد نوه‌های آن‌ها نیز همین دیدگاه را درباره خود داشتند.

دیدگاه تهیدستان

جهانی‌شدن از دیدگاه تهیدستان در ریودوژانیرو چگونه است؟ برای پاسخ به این پرسش از شرکت‌کنندگان در پژوهش پرسش شد "جهانی‌شدن بر زندگی شما چه اثری داشته است؟" مصاحبه‌کنندگان پاسخ‌ها را به دقت نگارش کردند و نتایج بر اساس نخستین پاسخ هر کس گزارش شد. پاسخ‌ها به فراخور جنسیت، نژاد، زادگاه، محله کنونی یا جایگاه اجتماعی-اقتصادی، ناهمسانی معنادار و چشمگیری نداشت.

بیشتر پاسخ‌دهندگان از میان هر سه نسل گفته‌اند که جهانی‌شدن هیچ دگرگونی درست نکرده است. به گفته آن‌ها: "همه چیز همان‌گونه است که بود؛" هیچ دگرگونی روی نداده است؛ "تأثیر مستقیمی نداشته است." ۱. درصد کسانی که این پاسخ را داده‌اند در هر نسل کاهش یافته و ۸۵ درصد گفتگو شونده‌گان آغازین، ۵۹ درصد فرزندان و ۵۲ درصد نوه‌ها این

۱. درصد فراوانی در هر نسل (از ۳ تا ۲۲ درصد) بیان کردند که "نمی‌دانستند" یا حاضر به پاسخ دادن نبودند. همه درصد‌های گزارش شده، بعد از حذف این گروه "درصد‌های معتبر" هستند.

جدول ۱۰-۲. مقایسه میزان مصرف خانگی میان نمونه مورد بررسی و میانگین شهری ریو

لوازم خانگی (به درصد)				
	نمونه ۱۹۶۹	آمار ۱۹۷۰	نمونه ۲۰۰۳	آمار ۲۰۰۰
تلویزیون	۲۶	۷۰	۹۷	۹۹
یخچال	۳۱	۷۳	۹۷	۹۸
رادیو	۷۵	۸۴	۹۴	۹۷
ماشین لباسشویی			۶۰	۶۵
کولر			۳۵	۳۸
دستگاه ویدیو			۵۷	۷۱
مایکروفر			۲۳	۳۷
کامپیوتر			۱۵	۲۶
خودرو/ کامیون	۱	۱۹	۱۸	۴۲

به نوشته‌ها و گفتارهای مربوط به دام فقر یا جهانی‌شدن، قابل پیش‌بینی نبود. حتی در مواردی که شکاف کم‌وبیش بزرگی وجود دارد، بر خورداری چشمگیر است، چنانکه ۶۰ درصد دستگاه لباسشویی، ۳۵ درصد کولر، ۲۳ درصد مایکروفر، ۱۸ درصد وسایل جابجایی موتوری و ۱۵ درصد رایانه دارند. یک‌سویه سودمند جهانی‌شدن، اینترنت است که دسترسی به جامعه اطلاعاتی را برای تهیدستان شهری فراهم کرده است. اینترنت، آن‌ها را به کسانی پیوند داده است که جز از این راه، شاید هیچ‌وقت مجالی برای دیدار با آن‌ها پیدا نمی‌کردند. نزدیک یک پنجم خانه‌ها در جامعه آماری ما پیوند اینترنت با پهنا دارند که با دریافت هزینه از سوی انجمن‌های سکنه در اختیار آن‌ها قرار داده شده است. دیگران نیز با رایانه‌های هدایی به انجمن‌های محله یا کافی‌نت‌های فاولا به اینترنت دسترسی دارند. بسیاری از سازمان‌های غیردولتی در ریو، رایانه‌ها را فراهم می‌کنند و مهارت‌های رایانه‌ای را در فاوولاهای آموزش می‌دهند یا برای بهره‌مندی محله، رایانه‌ها را در دفاترهای خود در گوشه و کنار شهر در دسترس آن‌ها قرار می‌دهند.

کار آنلاین، مجال فوق‌العاده‌ای برای ساکنان و فاوولاهاست (روشی برای پرهیز از برچسب ننگ خوردن) چون فرد شاغل دیگر یک جایگاه جغرافیایی ندارد که ردیابی شود و کار با یک تماس تلفن همراه انجام می‌شود که تفاوتی ندارد که

دیدگاه را داشتند که جهانی شدن تغییری در زندگی آن‌ها به وجود نیاورده است. درصدها با افزایش سطوح سواد هم‌خوانی دارد. این نتیجه بسیار جای شگفت است، چون بیشتر برنامه‌ها و تولیدات نمایش داده شده در تلویزیون "ساخت ایالات متحده آمریکا" است و در هنگام پژوهش دوم، صرف نظر از اینکه از چه نسلی بودند، کم‌وبیش همه گفته‌اند که هر روز برنامه‌های تلویزیون را می‌بینند.^۱

در میان افراد کم‌تری که می‌گفتند جهانی شدن بر زندگی آن‌ها مؤثر بوده است، پاسخ‌ها درست بودن پژوهش‌های دانشگاهی مربوط به این زمینه را نشان می‌داد که دربرگیرنده نکته‌های مثبت و منفی بود:

- نکته‌های منفی: اثرات جهانی شدن که چندباره در هر نسل یاد می‌شد، شامل بازار کار سخت‌تر، افزایش بیکاری، کاهش امنیت مالی، حقوق و دستمزدهای کمتر و قدرت خرید پایین‌تر بود. ۶/۸ درصد از مصاحبه‌شوندگان آغازین و ۱۹/۷ درصد از فرزندان آن‌ها از این گزیده‌ها یاد کردند.

- در میان گفتگو شوندگان آغازین، دومین پاسخ با فراوانی بالا، این بود که "جهانی شدن، وابستگی اقتصادی به دیگر کشورها را به دنبال دارد" و "ما را برده اقتصاد جهانی می‌کند". کمتر از پنج درصد کل نمونه این پاسخ‌ها را دادند که بیشتر رهبرانی بودند که درگیری‌های دهه‌های ۶۰ و ۷۰ را گذرانده بودند و گرایش سیاسی بیشتری در نمونه تصادفی داشتند.

- نکته‌های مثبت: فرزندان و نوه‌ها بازگو کردند که "به‌طور کلی جهانی شدن، زندگی‌شان را بهبود بخشیده است"؛ "دسترسی به اطلاعات و ارتباطات را آسان کرده است"؛ "فناوری مانند تلفن‌های همراه و رایانه را فراهم ساخته است". شرکت‌کنندگان پژوهش آغازین چنین پاسخ‌هایی نمی‌دادند؛ ۷ درصد این پاسخ‌ها از سوی فرزندان و ۲۴ درصد از سوی نوه‌های آن‌ها داده شده است.

- همه‌گیرترین پاسخ پس از آن این بود که "جهانی شدن، الزامات بیشتری

۱. با توجه به گزارش‌ها، در مقایسه با ۳۷ درصد در سال ۱۹۶۹، نزدیک ۹۰ درصد از مصاحبه‌شوندگان آغازین، ۹۸ درصد از فرزندان و ۹۷ درصد از نوه‌های آن‌ها به‌طور روزانه تلویزیون تماشا می‌کنند. این آمار با یافته‌ها در سال ۲۰۰۳ از ۹۷ درصد از نمونه تصادفی جدید در سه سایت تحقیقاتی سازگاری دارد که به‌طور روزانه یا در بیشتر اوقات تلویزیون تماشا می‌کردند.

به مطالعه، دانش و داشتن مدرک را ایجاد کرده است" که می‌تواند مثبت یا منفی شمرده شود.

- تنها فرزندان و نوه‌ها به مورد پایانی "آسان کردن خرید کالاهای وارداتی" اشاره کردند.

در مصاحبه‌های جامع دنبال‌دار با موفق‌ترین و ناموفق‌ترین کسان از نمونه آغازین، روشن شد که کسانی که جهانی شدن را سودمند می‌دانستند، بیشتر کاهش بهای کالاهای وارداتی را یاد می‌کردند، درحالی‌که کسانی که آن را ویرانگر می‌دیدند، جهانی شدن را به کالاهای وارداتی ارزان پیوند می‌دادند که به کمبود مشاغل تولیدی و بسته شدن کارخانه‌ها انجامیده است. آن‌ها از کارگران سرگردانی می‌گفتند که کارخانه آن‌ها بسته می‌شود و هرگز روشن نشد که به منطقه دیگری در برزیل جابجا می‌شوند و یا به کشور دیگری می‌روند که در آنجا کار و تولید ارزان‌تر است.

من از سباستین^۱، یکی از رهبران پیشین در نوابزلیلیا که اکنون زندگی سختی با خانواده‌اش در حومه کاسیاس دارد و از بیماری پارکینسون رنج می‌برد پرسیدم که چه چیزی باعث شده است این روزها پیدا کردن کار آن‌چنان دشوار شود. او پاسخ داد، "تهیدستان هیچ بختی ندارند" و در ادامه آشکار ساخت که چگونه اکنون در برخی مشاغل روبات‌ها جایگزین آدم‌ها شده‌اند.

برخی این‌گونه باور داشتند که هم‌اورد جهانی، استانداردهای تولید را بالا برده است و بنابراین برای داشتن کار، نیاز به شرایط تحصیلی و مهارتی بالاتر را افزایش داده است که این‌ها کمک می‌کند روشنگری کنیم که چرا اکنون سطح سواد آن‌ها برای پانهادن به مشاغل حرفه‌ای و با جایگاه و دستمزد بالا بسنده نیست.

دو مسئله دیگری که در پیوند با اثر جهانی شدن پیش کشیده شد، چهره تازه فرهنگ مصرف و ویرانی برآمده از قاچاق جهانی جنگ‌افزار و مواد مخدر بود. تصاویر تلویزیونی جامعه جهانی مصرفی، به‌ویژه در میان جوانان نیازهای تازه‌ای درست کرده است. نمایش انبوهی از تصاویر کالاها و شرایط زندگی بهتر (که برای هرکسی در محله‌های فقیر قابل دسترسی نیست به جز

کسانی که درگیر قاچاق مواد هستند)^۱ یک گروه شبه مرجع برای جوان‌ترها شکل داده است. آن‌ها با مقایسه خود با آنچه می‌بینند بیشتر احساس محرومیت می‌کنند.^۲

سازمان‌های غیرانتفاعی محلی مانند آفرو رگای و نوس دومورو آکوشش کرده‌اند تا هویت‌های فرهنگی برزیلی‌های آفریقایی و ساکنان فاولاها را تقویت کنند ولی همچنان برای بخش بیشتری، پیراهن و کفش‌های مارک دار خارجی، خودرو، موتورسیکلت، تلفن همراه و پیجر، سمبل‌های جایگاه و شخصیت است. همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد، جوانانی را دیدم که چندین پیجر و تلفن همراه (که خراب بود و کار نمی‌کردند) را به‌عنوان نمادهای پرستیژ به خود آویزان کرده بودند. هنگامی که پیام رسانه‌های جهانی این است که "شخصیت شما دارایی‌های شما است"، الگوی جوانان تهیدست شهری نیز سردمداران گروه‌های مواد مخدر خواهد بود. اثرات منفی دیگری از جهانی‌شدن، همچون یکسان‌سازی، بی‌توجهی به فرهنگ‌های محلی و ملی و نبود نظارت بر منابع طبیعی برشمرده شدند. در شتاب برای گرفتن شغل و سود، بسیاری از شهرها درون پیکاری (از نظر دامپینگ‌های مالیاتی و هزینه‌های نیروی کار) شده‌اند که با آمیختن با نمودهای معماری و فرهنگی غرب همراه شده است. از این‌رو، آن‌ها پذیرای کارخانه‌های آلاینده و دفن زباله‌های سمی شده‌اند، درحالی‌که استانداردهای جاهای دیگر را ندارند و نیز مشاغل موردنیاز را برای نیروی کار ورودی برپا نمی‌کنند.

نبود کار، مایه بی‌اطمینانی گسترده در میان نسل جوان در برزیل شده است. برپایه گزارش سازمان ملل در نشست در ۱۴ فوریه ۲۰۰۸، به دلیل نبود امنیت شغلی و روند شتابان پیر شدن نیروی کار، جوانان برزیل

۱. مردان و زنان جوان به من توضیح می‌دادند که آن‌ها پس از محاسبه هزینه‌های حمل‌ونقل و ناهار، پیشنهادهای کار را برپایه محاسبه این‌که تا چه مدت آن‌ها باید کار کنند تا بتوانند لباس و کفش مارک دار بخرند، رد می‌کردند.

۲. مطالعات نشان داده‌اند که رضایت مشاهده شده بیشتر براساس موقعیت خود نسبت به گروه مرجع است تا درآمد و وضعیت اجتماعی اقتصادی و یا پوشش رو به بالا یا پایین خود. گروه مرجع می‌تواند توسط تصاویر بین‌المللی نوجوانان در تلویزیون ایجاد شود.

3. Nós do Morro

توان یافتن جابای استواری در بازار کار جهانی را ندارند.^۱ بااینکه رشد بالای اقتصادی به‌طور میانگین از سال ۱۹۹۸ تا ۲۰۰۸ سالانه ۳/۸ درصد بوده است و افزایشی ۱۶/۵ درصدی در شمار شاغلان وجود داشته است. اما نسبت بیکاری در برزیل از سال ۱۹۹۵ به شدت افزایش یافته است. حتی برای شاغلان کنونی امنیت شغلی رو به کاهش است. به گفته ماریو باربوسا^۲ از وزارت کار و اشتغال برزیل^۳:

"رقابت سخت در جهانی‌شدن فزاینده، به کاهش امنیت شغلی، کاهش مزایای شغلی و کاهش کار سازمان یافته انجامیده است. اکنون کار متزلزل یک قاعده شده است نه یک استثنا. ساکنان زورآبادها و مهاجران با تبعیض در نیروی کار روبرو هستند که باعث می‌شود مشاغل قراردادی کوتاه‌مدت را بپذیرند."^۴

افزایش خشونت که در فصل هفتم درباره آن گفتگو شد، نمود دیگری از جهانی‌شدن است. همان‌گونه که جیلسون^۵، بنیان‌گذار [نهاد] نظارت بر فاولاها می‌گوید "جهانی‌شدن تجارت و برپایی بازار فرامرزی گسترده مواد مخدر و جنگ‌افزارهای پیچیده وارداتی (که بسیاری از آن‌ها از آمریکا می‌آیند)، زندگی تهیدستان ریو را تباہ کرده و قاچاقچیان مواد این جنگ‌افزارها را برای راندن پلیس و در درست گرفتن محله‌ها و شهر به کار می‌گیرند"^۶. دیدگاه او این بود که اگر منع بین‌المللی برای فروش جنگ‌افزار به برزیل وجود داشت، میزان خشونت و مرگ به گونه چشمگیری کاهش می‌یافت. بیشتر کشتارها با جنگ‌افزارهای وارد شده از آمریکا، اسرائیل و روسیه انجام می‌شود که در دست پلیس و قاچاقچیان است. تجارت آزاد بر آسان شدن ورود جنگ‌افزارها به کشورها اثر غیرقابل چشم‌پوشی داشته

1. Panel discussion on Youth and Employment at the UN Commission on Social Development, Department of Economic and Social Affairs, New York, February 14, 2008.

2. Mario Barbosa

3. Brazilian Ministry of Work and Employment

4. Remarks by Mario Barbosa, International Affairs Advisor from the Brazilian Ministry of Work and Employment, at Panel on Youth and Employment at the UN Commission on Social Development, Department of Economic and Social Affairs, New York, February 14, 2008.

5. Jailson

6. Interview with Jailson, June 2009.

است. نفوذپذیری بیشتر به مرزها و افزایش مقیاس واردات و صادرات، جابجایی کالاهای قاچاق در هر دو سو را آسان‌تر می‌کند.

نقش سرمایه‌گذاری خارجی

بررسی‌های مایک پرسش دیگر را در برمی‌گیرد که بر دگر شدن درک ما از جهانی شدن از ۱۹۶۹ تا ۲۰۰۳ تأثیر می‌گذارد. در این بررسی، برای پی بردن به این‌که مردم، انگیزه شرکت‌های خارجی در برزیل را چگونه می‌بینند از مردم خواستیم که این جمله را کامل کنند، "شرکت‌های خارجی در برزیل هستند تا...". سپس برای پاسخ سه گزینه مشخص شد: (۱) کمک به پیشرفت برزیل، (۲) حفظ منافع خودشان و (۳) بهره‌کشی از مردم برزیل. نتیجه در جدول ۱۰-۳، نشان داده شده است که ۸۵ درصد افراد سال ۱۹۶۹ و ۹۵/۵ درصد شرکت‌کنندگان پژوهش سال ۲۰۰۳ به این پرسش پاسخ دادند.

جدول ۱۰-۳. انگیزه شرکت‌های خارجی در برزیل

شرکت‌های خارجی در برزیل هستند برای:	۱۹۶۹		۲۰۰۳	
	فراوانی	درصد	فراوانی	درصد
کمک به پیشرفت برزیل	۱۸۸	۳۶٫۹	۲۵۳	۲۱٫۷
حفظ منافع خود	۱۹۱	۳۷٫۵	۵۲۲	۴۴٫۸
بهره‌کشی	۱۳۱	۲۵٫۷	۳۹۱	۳۳٫۵
کل	۵۱۰	۱۰۰	۱۱۶۶	۱۰۰

میان سال‌های ۱۹۶۹ تا ۲۰۰۳، درصد ساکنان فاولا که سرمایه‌گذاری جهانی را مثبت می‌دانستند، کاهش یافته است. این نه تنها می‌تواند نشان‌دهنده افزایش حضور شرکت‌های خارجی (و افزایش دشواری‌ها برای ساکنان فاولاها در به دست آوردن شغل در چنین شرکت‌هایی) باشد، چه بسا به طور کلی بدگمانی به اینکه چه کسی از سرمایه‌گذاری بین‌المللی سود می‌برد را نیز نشان می‌دهد. در سال ۲۰۰۳، نزدیک ۴۵ درصد، پاسخ بی‌طرفانه دادند (برای حفظ منافع خودشان)، در حالی که بیش از یک سوم از آن‌ها شرکت‌های خارجی را استثمارگر می‌دانستند که از امتیاز دستمزدهای پایین، ساعات کاری طولانی، بهداشت و امنیت و مقررات سست محیط زیستی بهره می‌برند. درصد کسانی

که پاسخ دادند سرمایه‌گذاری خارجی تولید شغل می‌کند و باعث جذب سرمایه و رشد اقتصاد برزیل شده و سرانجام به سود تهیدستان است، کم‌وبیش به نیم کاهش یافت. همچنان، یک پنجم از نمونه سال ۲۰۰۳، سرمایه‌گذاری را "کمک کننده برزیل" می‌دانستند. برای بررسی نوع پاسخ برپایه درآمد، سواد، شغل، نژاد، جنسیت و سن تجزیه و تحلیل بیشتری نیاز است.

به طور فشرده، از دیدگاه طبقات بی بهره شهری، اثر جهانی شدن بیشتر ناروشن است و در میان آن‌هایی که تأثیر آن را درک می‌کنند، شمار کسانی که به اثرات منفی اشاره می‌کردند، اندکی بیشتر از کسانی است که اثرات مثبت را می‌بینند. بنابراین، به نظر می‌رسد که پنج انگاره پیش کشیده شده در آغاز این فصل درست و بخردانه باشد و جهانی شدن، اگرچه فقرا را ژرف‌تر نکرده، بی‌گمان نابرابری را ژرف‌تر کرده است.

سخن دگرگونی‌های زندگی از نو این پرسش را پیش می‌کشد که چگونه هرگونه دگرسانی زمینه (در سطوح بین‌المللی، ملی یا شهری) تأثیر فزاینده بر زندگی تهیدستان می‌گذارد، جدای از اینکه آیا تهیدستان این اثرات را درک می‌کنند یا نه. آیا کسانی که اثرات جهانی شدن بر زندگی خود را نمی‌بینند، دچار "آگاهی نادرست" یا کم‌تجربگی هستند و یا ارزیابی درست از واقعیت دارند؟

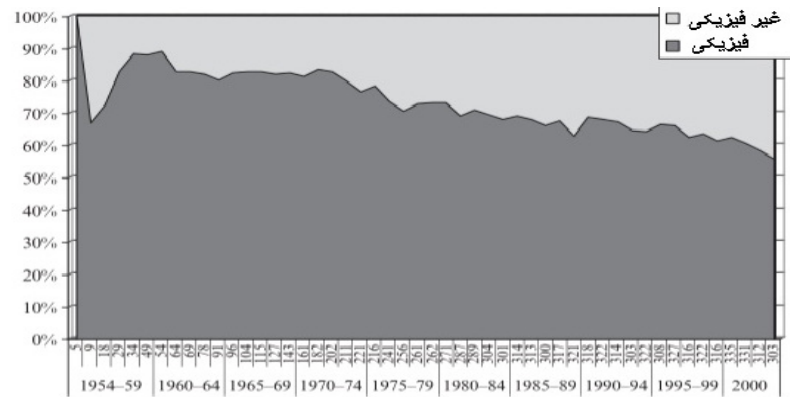
اثرات خرد دگرگونی‌های کلان

یکی از اهداف بنیادی برنامه پژوهشی طولی ما این بود که ببینیم دگرگونی‌های زندگی تهیدستان بررسی شده در این پژوهش، چه پیوندی با دگرگونی‌های سیاست، اقتصاد و سیاست عمومی برزیل دارد. ما چند رویکرد را برای بررسی این پیوندها به کار بردیم.

روند دگرگونی‌های پایه در زمینه‌های اقتصادی، سیاسی، مکانی و سیاست‌گذاری برزیل در کل و در شهر ریو بررسی شد.^۲

1. False Consciousness

۲. ما به دوره‌های آغازی و دوره‌های تأخیر برنامه‌های هدفمند برای مکان (مانند تمرکز بهسازی در محل بر قلمرو فاولاها، تفکیک‌ها و یا مسکن‌های عمومی)، برنامه‌های هدفمند برای فقر (مانند پرداخت نقد مشروط بر پایه معیارهای فقر صرف نظر از محل سکونت)، و برنامه‌های جهانی (مانند تغییرات در حداقل دستمزد یا دسترسی به اعتبار که برای همه شهروندان اعمال می‌شود ولی بر روی مردم در نمونه ما به طور مستقیم اثر می‌گذارد) نگاه کردیم.



نمودار ۱۰-۱. کاهش مشاغل دستی و افزایش مشاغل غیر دستی، ۱۹۵۴-۲۰۰۳. براساس ماتریس تاریخچه زندگی گردآوری شده در (۲۰۰۱ و ۲۰۰۳).

کاهش فراوان درصد سن کار ساکنان فاولا که کارهای دستی انجام می‌دادند و افزایش کارهای غیر دستی، نشان مستقیم دگرگونی‌های ساختاری در بازار کار ریو است که خود تحت تأثیر روندهای بازار کار ملی و بین‌المللی است. بی‌گمان، این دگرگونی‌ها پیامد سرمایه‌داری پیشرفته و جهانی شدن کار، سرمایه، اطلاعات و فناوری است.

یک الگوی روشن دوم نیز از گفتگوهای ما به دست آمد این بود که در نتیجه برنامه رئال که ارز برزیل را به دلار آمریکا وابسته می‌کرد و بازدارنده تورم و افزایش رقابت جهانی می‌شد، یک منبع مصرفی در میان تهیدستان شهری پدید آمد، چراکه توان خرید آن‌ها بالا رفت و قیمت‌ها ثابت ماند. درحالی‌که بسیاری از پاسخ‌دهندگان، هرگز نام برنامه رئال را نشنیده بودند ولی درباره این مجال ناگهانی برای به دست آوردن کالاهای بادوام مصرفی با قیمت‌های پایین سخن می‌گفتند. هر خانواده در هر یک از این محله‌های کم‌درآمد با افتخار مبلمان‌های چوبی، تلویزیون بزرگ، دستگاه‌های

جدیدی وارد نمونه می‌شدند (وقتی به سن ۱۶ رسیدند) و افرادی از نمونه خارج می‌شدند (وقتی ۳۲ ساله شدند). (زمانی که شمار موضوعات برای هر سال کمتر از ۵۰ شد، ما ادامه را قطع کردیم) از ماتریس‌های تاریخچه زندگی در سال جاری استفاده کردیم و هر تغییر در وضعیت شغلی را از سال ۲۰۰۳ به عقب تا اولین سال کاری یا بعد از سن ۱۶ سالگی ردیابی کردیم.

۱. نمودار ۱۶ تا ۳۱ ساله‌ها را نشان می‌دهد که هر سال کار کرده‌اند که به دو دسته کار دستی و کار غیر دستی تقسیم شده‌اند. شمار مصاحبه‌شوندگان در محور افقی نشان داده شده است. البته شمار مصاحبه‌شوندگان ۱۹۵۴ تا ۱۹۶۰ کمتر از ۵۰ بوده که اهمیت چندانی ندارد.

برای اینکه ببینیم آیا دوره‌های گوناگون با نوسانات زندگی ساکنان فاولاها هم‌زمان بوده است، از داده‌های تاریخچه زندگی سال به سال استفاده شد و کوشش شد که دوره‌های پیشرفت و افت را برای متغیرهایی چون بیکاری، نوع مشاغل، تحصیلات، شمار فرزندان، شمار اعضای خانوار، موقعیت و نوع مسکن روشن کنیم.^۱

از هر گفتگو شونده خواستیم که بهترین و بدترین زمانه‌ی زندگی خود را از نظر رفاه اقتصادی، اشتغال (خود و اعضای خانواده‌اش)، دارایی‌ها و به‌طور کلی امنیت مالی تعیین کند. سپس جدول زمانی این دوره‌ها، با جدول تاریخچه راه‌اندازی کسب‌وکار، شکوفایی و رونق اقتصاد برزیل، دگرگونی‌های برجسته در خط‌مشی‌ها و دگرگونی‌های فقر مقایسه شد. هیچ الگوی روشنی پدید نیامد. این نبود هماهنگی و برابر سنجی میان دگرگونی‌ها در سطوح کلان و دگرگونی‌ها در زندگی کسانی که با آن‌ها گفتگو کردیم را می‌توان به شکاف در یادآوری گفتگو شوندگان یا ناتوانی آن‌ها به برقراری پیوند میان روندهای کلان و وضعیت خانواده دانست. این همچنین می‌تواند از روی کاستی‌های روش یا شمار فراوان متغیرهای تداخل‌کننده باشد. با این وجود دو پیامد شخصی روشن از دگرگونی‌های ساختاری یا سیاست‌گذاری را می‌توان برشمرد. نخستین پیامد، در الگوهای به‌کارگماشتن و اشتغال بود. ما تاریخچه شغلی سال به سال را با به‌کارگیری داده‌های تاریخچه زندگی گردآوری شده مردم، استخراج کردیم و از کسانی که شاغل بودند، پرسیدیم که آیا استخدام رسمی شده‌اند، شغل آزاد دارند یا کارهای پراکنده نابسامان انجام می‌دهند. تمایز میان کار دستی و غیردستی شاخصی بود که باثبات‌ترین و پایدارترین تصویر را در درازای زمان نشان می‌داد.

ما برای هر سال، نگاهی به نوع کار انجام‌شده در میان مردمان ۱۶ تا ۳۱ ساله انداختیم. ترکیب دگرگونی‌های داده‌های مربوط به تاریخچه زندگی برای هر کس در هر سه نسل و در نمونه تصادفی، نشان‌دهنده دگرگونی روبه‌فرونی اشتغال از مشاغل دستی به سوی مشاغل غیردستی از سال ۱۹۵۴ تا ۲۰۰۳ بود (نمودار ۱۰-۱).^۲

۱. درآمد به‌عنوان یک متغیر در ماتریس تاریخچه زندگی گنجانده نشده است به این دلیل که مطالعات پیشین، عدم یادآوری، قابلیت اطمینان و اعتبار را در این متغیر نشان می‌دهد.
۲. در هر سال، نمونه از افراد گوناگونی تشکیل شده است، چراکه در جریان سال‌های ۱۹۶۰ تا ۲۰۰۳، افراد

صوتی، دستگاه‌های لباسشویی و کولرها را نشان می‌دادند و می‌گفتند "اگر این‌ها را آن هنگام نمی‌خریدیم، هیچ‌وقت نمی‌توانستیم آن‌ها را بخریم." باوجود این دو یافته برجسته، به‌سختی می‌شد پیامد دگرگونی‌های کلان را در زندگی ساکنان فاولاها بازشناخت. مشکلات شخصی مانند بیماری، مرگ، طلاق یا از دست دادن کار؛ بلایای طبیعی مانند سیل و آتش‌سوزی؛ بحران‌ها در سطح جامعه، از اسکان مجدد اجباری گرفته تا تعطیلی کارخانه، مدرسه یا کلینیک یا جنگ بر سر مواد مخدر، همگی اثرات دگرگونی‌های بزرگ‌تر را ناپیدا می‌کنند. بی‌برنامگی زندگی روزانه کسانی که در حاشیه زندگی می‌کردند، چنان زیاد است که به‌سختی می‌توانند دم‌به‌دم آن را اداره کنند و هیچ شبکه امنیتی برای کمک به رهایی آنان از بحران‌ها نیست.

جهانی‌شدن يك شمشیر دو لبه است یا دوروی يك سکه؟

پژوهش ما شواهدی درباره هر دو دگرگونی مثبت و منفی در زندگی ساکنان فاولا، پیش از جهانی‌شدن و دوره کنونی یکپارچگی جهانی فراهم می‌آورد. واقعیت این است که در همه‌ی بخش‌ها بهبود به دست نیامده است ولی در بسیاری از زمینه‌ها شرایط بهتر شده است. اجتماعات فاولاها از دید کالبدی با بافت شهری یکپارچه‌تر شده‌اند چراکه شهر در پیرامون آن‌ها گسترش یافته است و بهبود یافتن حمل‌ونقل، زمان جابجایی را کوتاه کرده است. زیرساخت‌ها، خدمات، دسترسی به کالاهای خانگی و همچنین سطح سواد بهتر شده است. هرچند نرخ بیکاری افزایش یافته است و احتمال کارشاغلان در "کارهای عادی"^۱ بیشتر است که در سنجش با مشاغل دستی سخت، مقبول‌تر است، گرچه دستمزد آن اغلب کمتر و ساعات کاری آن‌ها طولانی‌تر است.

شاخص‌های گوناگون کیفیت زندگی نشان می‌دهد که ناهمسازی‌های زندگی میان سکونتگاه‌های بررسی‌شده و دیگر بخش‌های شهر، کمتر شده است. به نظر می‌رسد که این نزدیک شدن روشن شهر غیررسمی به شهر رسمی، آن‌انگاره که پیش‌بینی می‌کرد با جهانی‌شدن فقرا فقیرتر می‌شوند، سرمایه در دست قشر بالای جامعه متمرکز خواهد شد و نابرابری

1. Routine Nonmanual

افزایش خواهند یافت را نقض می‌کند. از سوی دیگر، نمی‌توان سودهایی که تهیدستان شهری به دست آورده‌اند را به جهانی‌شدن پیوند داد. در تعیین علت و معلولی این روند، عوامل فراوانی نقش دارند. مهاجران تازه که اکنون از تهیدست‌ترین‌ها هستند، در سنجش با کسانی که زودتر آمده‌اند، از امکانات شهری آن‌چنانی برخوردار نیستند. اکنون (۲۰۰۹)، فاولاهای تازه بخش غربی، شرایطی همانند با شرایط فاولاهای مورد بررسی در پایان دهه ۱۹۶۰ دارند.

ما می‌دانیم که زندگی شهری، فرصت‌های بیشتری در سنجش با زندگی روستایی در بردارد. تحصیلات، بهداشت و درآمد بیشتر می‌شود، درحالی‌که نرخ زادوولد کاهش می‌یابد؛ همچنین افزایش پیوندها از راه "شبکه‌های نگه‌دارنده"^۲ بسیار مفید بوده است، حتی گاهی اوقات نجات‌دهنده زندگی است. با توجه به یافته‌های گرانووتر^۳ درباره "قدرت پیوندهای ضعیف"^۴، روشن است که اگر کسی زمان بیشتری در شهر باشد، از سودهای بیشتری برخوردار می‌شود. بنابراین، با جهانی‌شدن یا بدون آن، با گذشت زمان و پس از چند نسل باید چشم‌به‌راه چنین پیشرفت‌هایی در استانداردهای زندگی بود. درباره ریو، این گزاره که جهانی‌شدن، به روند مهاجرت به سوی شهرها شتاب بخشیده است، نادرست است، چون پرشتاب‌ترین رشد در دهه‌های ۵۰ و ۶۰ تحت تأثیر سیاست‌های جایگزینی واردات، پیش از جهانی‌شدن روی داد.

پیوندهای پیچیده میان فقر، نابرابری و جهانی‌شدن در مورد ریو، ما را ناگزیر می‌کند که از گفتمان‌های مسلط و رایج و مطالب تکراری ایدئولوژیکی فراتر رویم. مگر اینکه شهرها و دولت‌ها بتوانند قرارداد اجتماعی جایگزینی با فقرا برپا کنند که بر پایه آن به نیازهای آن‌ها رسیدگی کنند، شهرها و خانه‌های آن‌ها را بسازند، نیاز آن‌ها را تولید و محصولات آن‌ها را مصرف کنند و الگوی توسعه ناگهانی تنها فرصت‌ها را از دست داده و با اتلاف منابع همچنان این فرایند خود تکمیلی و خود همانندسازی را ادامه خواهد داد.

1. Bridging Networks
2. Granovetter
3. The Strength of Weak Ties
4. Mark Granovetter (1983)

آنچه شاید نیاز است به چالش کشیدن مستقیم فرهنگ رفاه‌طلبی است که خود را با هزینه کردن خیرهمگانی و منافع عمومی همیشگی ساخته است.

فصل ۱۱

بازخوانی سیاست عمومی

بازخوانی سیاست عمومی

هنگامی که دختر بچه بودم، مادر بزرگم که در سال ۱۹۰۴ از یک شهر کوچک اطراف کی‌یف^۱ به نیویورک مهاجرت کرده بود، باحالت شوخی گونه به من می‌گفت: "توانگریا تهیدست [فرقی ندارد] این خوب است که پول داشته باشی."^۲

هنگامی که به پیامدهای سیاست در پژوهش ریو می‌اندیشم، این گفته مادر بزرگم را به یاد می‌آورم. من در بررسی شهری شدن فقر و به حاشیه رانده شدن فقرا، به موضوع کار و معیشت بازمی‌گردم. معیشت برای بهبود کیفیت زندگی در فاولاهای ریو، شاید برجسته‌تر از مسکن و خدمات شهری (حتی حقوق) باشد، مردمانی هستند که آنجا زندگی می‌کنند و ترجیح می‌دهند که کار داشته باشند. در زندگی ما، بالاترین نشانه احترام برای یک فرد این است که آن فرد شاغل باشد، به خصوص اینکه شاغلی سخت‌کوش باشد. از همه شایان‌تر، ساکنان فاولاهای ریو، مجالی برای به دست آوردن دستمزد عادلانه در برابر کار فراخور می‌خواهند. در هنگام گفتگو، آن‌ها می‌گفتند که برایشان ارزشی ندارد که درآمد آن‌ها از اشتغال در یک کار رسمی و یا برآمده از خوداشتغالی و کار غیررسمی باشد. دیدگاه آن‌ها این است که با دادن مجال اشتغال، آن‌ها می‌توانند بسیاری از دشواری‌های خود را چاره کنند. من می‌توانم لبخند و پذیرش آن‌ها را در یکدل بودن با

1. Kiev

2. Rich or poor, It's good to have money.

سخن مادر بزرگم تصور کنم، اگرچه برای بیشتر آن‌ها، تنها "داشتن پول" بس نیست و کار داشتن برای آن‌ها بهتر است. آن‌ها با شاغل شدن برای خودشان کسی می‌شوند.

آنچه بیشتر به‌گونه‌ای تحقیرآمیز "فرهنگ فقر" نگریسته شده است، یک فرهنگ نیست بلکه یک پاسخ عملی برای روبرو شدن با یک واقعیت تلخ است. اگر تهیدست شهری توانایی به‌کارگیری نیرو و مهارت‌های خود را برای به دست آوردن یک زندگی درخور می‌داشت (مانند هندی‌ها در ویکوس^۲ پرو که صاحب زمین شدند) رفتارها و باورهای خود متقاعدکننده آن‌ها و همچنین دستاویزهایشان برای توجیه محرومیتشان از میان می‌رفت. معیارهای آن‌ها برآمده از بورژوازی است و جدا از آن نیست.

یک چالش پرداختن به پیامدهای تصمیمات سیاسی در یک پژوهش پیچیده مانند این، یافتن سطح معنادار رابطه میان مسائل سیستماتیک (مانند سرشت رژیم سرمایه‌داری، پایداری فقر یا برداشت رایج محرومیت) و نمودهای ویژه آن مانند نبود مسکن در استطاعت، بیکاری بالا و میزان چشمگیر خشونت‌های مرگبار است. پرسش‌های همیشگی و فراگیر درباره حقوق بشر، حقوق شهروندی و حق به شهر، از سیاست عمومی فراتر رفته و به نیاز برای گفت‌وگوشنود بر سر یک پیمان‌نامه اجتماعی نو میان شهروندان و دولت رسیده است. جامعه مدنی، مجموعه انجمن‌ها و سازمان‌های مردم‌نهاد که در سپهر میان دولت و بازار قرار دارند، گستره‌ای است که برزبلی‌ها و اهالی ریو کوشیده‌اند تا چنین تدابیر و تمهیداتی را برپا کنند، ولی چاره چالش به این سادگی نیست و مشارکت به خودی خود یک نوش دارو نیست.

این فصل در سه بخش سامان داده شده است. در بخش نخست، روند تکامل سیاست‌های عمومی برای فاولاهای ریو از کودتای نظامی ۱۹۶۴ تا ۲۰۰۹ بازبینی شده است و روندها از بیرون راندن تا بهسازی مرور شده است. در بخش دوم، سه رویکرد جدای اندیشه نوآوری‌های سیاستی مطرح شده است. در بخش پایانی، بر روی یافته‌های پژوهشی ویژه و مفاهیم سیاستی آن‌ها در پنج زمینه (مسکن، مالکیت زمین، برپایی درآمد،

1. Culture of Poverty
2. Vicos

خشونت و شهروندی) تمرکز شده است. برخی بازتاب‌های کلی برآمده از گفتگو با مردم حاشیه‌نشین و آموخته‌های آن نیز در نتیجه‌گیری این فصل آمده است.

همان‌گونه که در فصل دوم اشاره شد، موضوع فاولاهای و دیگر گونه‌های سکونتگاه‌های غیررسمی، پس از جنگ جهانی دوم با انفجار شهری برآمده از انبوه مهاجرت‌های روستایی به شهرهای بزرگ آمریکای لاتین، آسیا و آفریقا پدید آمد. خویشاوندان و دوستان به دنبال مهاجران نخستین وارد شهرها شدند و در آلودگی‌های نزدیک به مشاغل و امکانات و تسهیلات شهری ساکن شدند. مهاجران در میان دوستان و هم‌ولایتی‌های خود انگیزه‌ی بیشتری داشتند. این پیشگامان، هم رویا و هم انگیزه‌ی جستجوی زندگی بهتر و افق‌های گسترده‌تر را در سر داشتند.

در پاسخ به این جریان فزاینده شهری، هرگونه سیاست و برنامه‌ای آزمایش شد، تا زمینه‌های مهاجرت به سوی شهر سست شود و اندازه شهر محدود بماند. شکست در متوقف کردن رشد شهر همراه بود با رشد سکونتگاه‌های غیررسمی به سوی پیرامون شهر، به سوی تپه‌های جنگلی و نیز درون شهر و با ساخت واحدهای مسکونی جدید در محله‌ها تراکم هر چه بیشتر شد. این روند، دروازه‌بانان شهر (برنامه‌ریزان و سیاست‌گذارانی که برداشت آن‌ها از شهر، نظم و زیبایی بود) را دچار هراس کرد. این اجتماعات به سرعت به صورت شهرهای تصرفی واقعی درآمدند.

سیاست‌گذاران در ترس و هراس خود از این آلودگی‌های رو به گسترش، در درک واقعیت این اجتماعات به مثابه راه‌حلی در شرایط نبود مسکن در استطاعت، ناکام ماندند و همواره آن را مسئله می‌پنداشتند.^۱ مفهوم مسکن به‌عنوان یک شیء و یا یک کالا، راه را برای پنداره "مسکن به‌عنوان یک کنش"^۲ و یک فرآیند، باز کرد.^۳ خانواده‌های تهیدست در یک ساخت تدریجی شمار کمی آجر می‌خریدند و در حیاط پشتی انبار می‌کردند و هنگامی که شرایط مالی آن‌ها اجازه می‌داد، خانه خود را توسعه می‌دادند. این خانه‌هایی که به دست خودشان ساخته می‌شد، افزون بر سرپناه،

1. Janice Perlman (1976); Marcelo Baumann Burgos (1998); Victor Vincent Valla (1985).

2. Housing As A Verb

3. John F. C. Turner (1972).

جای دادوستد، انبار، تأمین خدمات، تولید اندک و جای گردهمایی نهاد مذهبی یا غیرمذهبی بود. شیرینی، نوشیدنی‌ها، سیگار، کبریت و دیگر کالاها از پنجره‌های جلویی فروخته می‌شد؛ رستوران‌ها یا میخانه‌هایی با میز و چهارپایه‌های فلزی در بیرون خانه‌ها، کنار میزهای بیلبارد برپا شدند. سالن‌های آرایش زنانه و آرایشگاه‌های مردانه، مرکز مراقبت از کودکان، اتاق‌های نشست‌های مسیحیان پروتستان و کارگاه‌های برزیلی‌های سیاه‌پوست در کنار فعالیت‌های پرشمار تولیدی کوچک در درون و جلوی خانه‌ها برپا شد. در همان هنگام که بسیاری از این کارگاه‌ها به مردم محل خدمات‌رسانی می‌کنند (مانند تعمیر خودرو و موتورسیکلت، دوزندگی و نانواپی)، شماری دیگر با شرکت‌های ملی و حتی بین‌المللی در پیوند هستند، مانند بیگاری خانه‌هایی که برای شرکت‌های دورافتاده کار می‌کنند. این صنعت خانگی یا "سامانه پیمان‌کاری" سکونتگاه غیررسمی را به فرآیند تولید رسمی پیوند می‌دهد. برای نمونه، کارخانه‌های بزرگ تولید خودرو از نیروی کار ارزان این سکونتگاه‌ها در تهیه روکش صندلی خودرو در خانه‌های این ساکنان بهره می‌برند. تولیدکننده‌ها (واسطه‌های آن‌ها) مواد خام (مانند چرم، مواد پرکننده و دکمه‌ها) را به خانه‌ها می‌سپارند و فرآورده تمام‌شده و کامل را می‌گیرند که با دیگر قطعاتی که شاید در دیگر کشورها ساخته شده باشند، برای مونتاژ فرستاده می‌شوند.

کسانی که سیاست‌های عمومی را به زیان زورآبادها و جابجا کردن ساکنان به مجتمع‌های مسکن اجتماعی تصویب کردند، اهمیت مسکن در به دست آوردن روزی خانواده را نادیده می‌گیرند. چنین سیاست‌هایی به همان اندازه به ارزشمندی پیوندهای متقابل و شبکه‌های تبادل^۲ در یاری به تهیدستان برای سازش با چالش‌ها و دشواری‌ها بی‌تفاوت هستند. اندیشیدن درباره چگونگی یکپارچه کردن سکونتگاه‌های تهیدستان و دیگر محله‌های رسمی شهر، به‌گونه‌ای که برای همه سودمند باشد، به نگرش و برداشت از فقر بستگی دارد. نگرش به فقر به عنوان رفتار کج‌روانه،

۱. Putting-Out System: نظامی که در آن سرمایه مواد اولیه را به کشاورزان عرضه می‌کند و برای محصولات از پیش قرارداد می‌بندد و به این ترتیب کشاورز را به‌طور کامل تحت سلطه‌ی جریان سرمایه قرار می‌دهد. (مترجمان)

2. Exchange Networks

بزه‌کاری اخلاقی یا تنبلی ساده یک خط فکری را دنبال می‌کند. نگرش به فقر به مثابه یک چالش سیستماتیک نیز راه‌حل‌های بسیار متفاوتی را به همراه دارد. گرایش به "سرزنش کردن قربانی" هرگز به یک سیاست سودمند نمی‌انجامد، چه بسا این رویکرد مانند زندانی کردن بدهکاران یا بزهکار دانستن تهیدستان، تنها شرایط را بدتر می‌کند.

بخش نخست: تکامل سیاست فاولایی در ریو - از ویران کردن تا برافراشتن فاولاها

برای یک سده، سیاست همه‌گیر در فاولا‌های ریو الگوی "ریشه‌کنی سرطان"^۳ برای سالم‌سازی شهری بود. در ریو از هنگام پیدایش نخستین فاولا در سال ۱۸۹۷ تا واپسین سال‌های دیکتاتوری در ۱۹۸۵، سیاست همه‌گیر در برابر سکونتگاه‌های غیررسمی، پاک‌سازی آن‌ها بوده است. این دیدگاه بی‌اساس که فاولاها تهدیدی برای شهر به شمار می‌روند، با واکنش سیاستی رها کردن شهر از گرفتاری سکونتگاه‌های غیررسمی همراه بوده است. افزون بر گناهکار و بزهکار شناختن ساکنان فاولاها (که به عنوان تهیدستان ناشایست طبقه‌بندی می‌شوند)، همواره این ترس گسترده القا شده است که فاولاها بستر مناسب کمونیست هستند و توانایی برانگیختن شورش را دارند. این‌که تهیدستان شهری پرچم‌دار یک شورش عمومی خواهند شد، همواره کابوس جناح راست و رؤیای جناح چپ بوده است. با وجود کوشش‌های بازدارنده بسیار، فاولاها همچنان و پرشتاب‌تر از دیگر جاهای شهر، رشد کردند. رویش فاولاها که برآمده از نبود گزینه‌های مسکن بود، نیروی خود را از آمیخته‌ای از عوامل "جاذبه"^۳ آورنده مردم از روستا به شهر و عوامل "دافعه"^۴ مانند بی‌زمینی، نظام سرواژ و خشکسالی‌ها در شمال شرق می‌گرفت. تا آنجا که اکنون که من این فرازها را می‌نویسم، هیچ گزینه سرپناه ارزانی برای میلیون‌ها انسانی که در فاولاها زندگی می‌کنند و یا برای تازه‌واردان به شهر نیست. در هنگام بازگشت به دموکراسی در سال

1. William Ryan (1971)

2. Cutting out The Cancer

3. Pull

4. Push

۱۹۸۵ که ۲۵ تا ۳۰ درصد مردم (رأی دهنده) ریو، غیررسمی زندگی می‌کردند، اندیشه بهسازی مکان، وارد گفتمان برنامه‌ریزی شد. بهسازی یا شهری کردن فاولاها دربرگیرنده‌ی کارهایی چون گشایش دسترسی برای وسایل نقلیه، آسفالت خیابان‌های اصلی، ساخت پله‌های سیمانی در شیب‌های خاکی محله، برق و آبرسانی و سیستم‌های فاضلاب به همراه جمع‌آوری زباله‌ها و روشنایی خیابان‌ها و گاهی نیز لایروبی آبراهه‌ها و همچنین ساخت تراموای برقی ساده برای جابجایی مردم و کالا به بالای تپه‌های محله بود.

تا هنگامی که فاولاها، مانند بخشی از شهر پذیرفته نشده بود، بهسازی به‌عنوان یک گزینه مطرح نبود ولی زمان (و اندیشه‌ها) دگرگون شدند. در دهه ۱۹۶۰ پژوهش‌ها و نوشته‌هایی درباره گمان برپایی اجتماعات متحد کارگری و پیامدهای ناگوار پاک‌سازی زورآبادها، سرآغاز اندیشه‌ی خدمات‌رسانی به فاولاها شد و با شکست "نوسازی شهری" در آمریکا این اندیشه نیرومند شد.^۳ برخی برنامه‌های مقدماتی در ریو آغاز شد و دولت تجربه‌هایی به دست آورد، به طوری که تا میانه دهه ۱۹۹۰، زمینه آغاز یک برنامه‌ی بهسازی بزرگ مقیاس فراهم شد.

با وجود گذشت سی سال از زمان پژوهش و اندیشه سیاست‌گذاری و اقدامات بهسازی و این واقعیت که بیشتر فاولاها همچنان جدا از شهر مانده‌اند، ریو همچنان از این دید، سرآمد شهرهای جهان است. در بسیاری از شهرها از جمله بمبئی^۴، دهلی^۵، داکا^۶، ژوهانسبورگ^۷، نایروبی^۸، بانکوک^۹، جاکارتا^{۱۰}

1. Charles Abrams (1964; 1965); John F. C. Turner (1968; 1969; 1972); John F. C. Turner & Robert Fichter (1972); Anthony Leeds & Elizabeth Leeds (1970); Luciano Parisse (1969); Lisa Redfi eld Peattie (1968); Janice E. Perlman (1975).

2. Urban Renewal

۳. ویران کردن مسکن "اصلام" در شهرهای داخلی ایالات متحده و انتقال ساکنان آن‌ها به پروژه‌های مسکن عمومی موجب ایجاد مشکلات بسیاری شد مانند پروژه‌های پرویت ایکوه (Pruit Igoe) در سنت لوئیس (St. Louis) و کبرینی گرین (Cabrini Green) در شیکاگو که در نهایت باید تخریب شوند.

4. Mumbai

5. Delhi

6. Dhaka

7. Johannesburg

8. Nairobi

9. Bangkok

10. Jakarta

و قاهره^۱، همچنان تا سال ۲۰۰۹ به برنامه‌های پاک‌سازی زورآبادها ادامه داده‌اند.^۲ تنها بازدارنده برای ویران نکردن این سکونتگاه‌ها با بولدورز، هزینه‌های سیاسی و مالی فراهم آوردن مسکن برای صدها هزار بی‌خانمان است.

روند سیاست‌گذاری در برابر فاولا در ریو یکنواخت نبوده است اما از حدود سال‌های ۱۹۸۰، در یک چرخش، کوشش پیوسته برای پاک کردن شهر از فاولاها چشمگیر شد.^۳

در ادامه درباره نهادها، زمینه‌ها و کسان درگیر در این چرخش سیاست بیشتر کاوش می‌شود.

بازیگران و سیاست‌ها

سیاست‌های محکوم کردن، مهار کردن، بازداشتن و پاک‌سازی نخستین فاولاها از آغاز تا پایان سده نوزدهم و تا کودتای نظامی در سال ۱۹۶۴، در فصل یکم بازگو شد. کارنامه سیاست‌ها از سال ۱۹۶۴ تا ۲۰۰۹ با پانهادن نهادهای جدید، درحالی که نهادهای قدیمی همچنان برپا بودند، پیچیده‌تر شد. این راهکار، بخشی از چیزی است که برزیلی‌ها با کنایه آن را سیاست اشتغال کامل دولت^۴ می‌نامند؛ بنابراین، هرگونه گفتمان

1. Cairo

۲. برای بحث بیشتر در این باره به نیل پیرس (Neal Pierce) (۲۰۰۸) مراجعه کنید. برای اطلاع از اخراج زورآبادهای اخیر به آدرس اینترنتی زیر که در تاریخ ۲۳ جولای ۲۰۰۹ در دسترس بوده مراجعه کنید http://www.google.com/search?sourceid=navclient&aq=3h&oq=&ie=UTF8&rlz=1T4SUNA_enUS253US255&q=squatter+eviction.

۳. سه عامل باعث ایجاد تغییر شد. اول انتصاب شهردار اسرائیل کلایین (Israel Klabin) توسط فرماندار چاگاس فریتس (Chagas Freitas) بود که از نظر فکری مستقل و مخالف حذف فاولا بود. کلایین، دبیرخانه شهرداری توسعه اجتماعی، اولین آژانس شهرداری که مأموریت آن کمک به تهیدستان ریو بود را برپا کرد. دوم، ایجاد پرومورار (Promorar)، (یک برنامه ملی زیر نظر آخرین دیکتاتور، جوآئو فیگوردو (Joao Figueiredo)) بود که بودجه فدرال برای "پروژه ریو" جهت بهسازی خانه‌های چوبی ساخته شده در خلیج گوانابارا در فاولاها را تأمین کرد. سوم و شاید کوچک‌ترین دلیل شناخته شده، برق‌رسانی به فاولاها ریو به دست شرکت لایت بود که یک شرکت الکتریکی مشترک برزیل و کانادا است که در شهرداری ریو فعالیت می‌کند. برای مدیریت فاولا، این یک معیار بود، به طوری که آن‌ها نقشه‌برداری فاولاها و سازمان‌دهی ساکنانی که به مشتریان جدید پرداخت این شرکت تبدیل شده بودند، این کار را انجام می‌دادند. این شرکت یک گروه از رهبران در هر فاولا را تشکیل دادند که توان جوامعشان را بهتر از هر کسی می‌دانستند و بعدها رهبران بسیج‌های اجتماعی شدند. برای جزئیات بیشتر درباره تاریخ سیاست فاولا به نوشته Brum در سال ۲۰۰۶ مراجعه کنید. (Interviews with Mario Brum, Jan. 7- 8, 2008.)

4. Government's Full Employment Policy

مراسم بریدن روبان در جلوی ردیف‌های خانه‌های رنگارنگ کوچک مهم بود. آن‌ها در پی به پایان رساندن شتابان خانه‌ها و بازگشت سریع هزینه‌ها بودند. دور بودن از شهر یا نبودن حمل و نقل همگانی هیچ اهمیتی نداشت و آن‌ها ارزان‌ترین زمین را می‌خواستند؛ بنابراین این زمین‌ها نامناسب بود.^۱

شرکت توسعه محله^۲ که در سال ۱۹۶۸ آغاز به کار کرد، برخلاف بانک ملی مسکن، به دنبال بهسازی فاولاها در همان جا بود. این شرکت را گروهی از معماران، اقتصاددانان و برنامه‌ریزان سازمان دهی کردند و فرماندار ایالت ریو، به نام نگراو دلیم^۳ را در پذیرش یک برنامه آغازین در سه فاولا (یکی بر روی دامنه یک تپه، یکی در یک تالاب و یکی بر روی زمین خشک و هموار) همراه کردند. اگرچه ساکنان، سند دریافت نمی‌کردند ولی به آن‌ها اطمینان داده می‌شد که بیرون رانده نمی‌شوند. وام‌های درازمدت و کم‌بهره و مصالح ساختمانی (که به‌طور عمده خرید می‌شد) و ابزارها و تجهیزات ساخت‌وساز فراهم شد. دولت ماشین‌آلات سنگین را برای پهن کردن خیابان‌های دسترسی اصلی در اختیار گذاشت؛ و زیرساخت‌های شهری اولیه مانند آب، بهداشت و برق ایجاد شد و برای مدارس، درمانگاه‌ها و زمین‌های فوتبال، فضای کافی فراهم شد. به کسانی که زمین خانه‌هایشان برای فراهم کردن فضا برای این کارهای عمومی نیاز بود، خانه‌های تازه‌ای در همان محله داده شد.^۴

رفته‌رفته (تا جایی که زمان و پس‌اندازها اجازه می‌داد) کلبه‌های چوبی و ویرانه به خانه‌های جدای خانوادگی دگرگون شد و اجتماعات به محله‌های

جدی درباره شناخت سیاست‌ها نیازمند آشکار شدن نهادها و رویکردهای پرشمار است که من در ادامه این فصل کوشیده‌ام که آن‌ها را ارائه کنم.

۱. پاک‌سازی و شکست "خانه‌سازی مردمی" برای فقرا: ۱۹۷۰ - ۱۹۶۴ بانک ملی مسکن (BNH)^۱

بانک ملی مسکن برزیل در سال ۱۹۶۴ باهدف سرمایه‌گذاری در ساخت‌وساز مسکن ارزان در شکل مسکن اجتماعی یا خانه‌سازی مردمی راه‌اندازی شد. سرمایه آن از صندوق تأمین اجتماعی برزیل فراهم می‌شد. کارکنان هشت درصد از دستمزد ماهانه خود را به صندوق می‌پرداختند و کارفرمایان هم به همین اندازه پرداخت می‌کردند که یک حساب انبوه می‌شد که الگویی از سرمایه‌گذاری مسکن در زمان خود شد.

مسکنی که بانک ملی مسکن در آن سرمایه‌گذاری می‌کرد، به‌راستی گران‌تر از آن بود که عمومی یا اجتماعی باشد. به دلایل فراوانی، همچون استانداردهای ساخت‌وساز بالا و هزینه‌های دست‌کم گرفته‌شده زمین، مصالح، زیرساخت‌ها و نیروی کار، قیمت هر واحد بسیار فراتر از توان پرداخت فقرا بود. این برنامه دربرگیرنده "مسکن هسته‌ای"^۲ یا بخش آغازین بود که در قطعه زمین‌های جداگانه ساخته شده و با رشد خانوار جای ساخت تدریجی و گسترش را داشت. در چنین شرایطی، بودجه (پس‌اندازهای بازنشستگی همه‌ی کارگران در کشور) به جای تهیدستان، کمک‌هزینه مسکن برای طبقه متوسط شد.

اولویت‌های ساکنان فاولاها و اولویت‌های سرمایه‌گذاران و سیاست‌گذاران همگی باهم ناهمسان بود. برای خانواده‌های تهیدست، برجسته‌ترین اولویت‌ها، توانایی خرید (ساختن تدریجی خانه خود در آنجا با توجه به درآمد)، نزدیکی به کار و مدرسه، دسترسی به خدمات شهری و امنیت در برابر تخلیه اجباری بود. بسیاری چیزها را خود با خودیاری فردی و گروهی انجام می‌دادند. نباید فراموش کرد که آنان همان کارگرانی بودند که شهر را ساخته بودند.

برای دولتمردان و بلندپایگان بانک ملی مسکن، تنها عکس‌انداختن از

1. Banco Nacional de Habitacao
2. Core House

۱. نمودار نشان‌دهنده این عدم انطباق را می‌توان در مقاله ۱۹۸۷ من، "اشتباهات فقیر شهری و پویایی تکامل سیاست‌های مسکن" (Misconceptions of the Urban Poor and the Dynamics of Housing Policy) Evolution) یافت.

2. CODESCO-Compania de Desenvolvimento Comunitario

3. Negrão de Lima

۴. سه فاولا شرکت توسعه محله عبارت بودند از: ماتا ماجادو (Mata Machado)، موررو یونیاو (Morro Uniao) و برز د پینا (Bras de Pina). در میان کسانی که در این زمینه کار می‌کردند، سیلیویو فراز (Silvio Ferraz)، کارلوس نلسون (Carlos Nelson)، سیلیویا واندرلی (Silvia Wanderley)، گیلدا بلانک (Gilda Blank) و اولگا برونشتاین (Olga Bronstein) بودند. برای دانستن بیشتر در این باره به منابع زیر مراجعه کنید.

Carlos Nelson Ferreira dos Santos (1971; 1980; 1981; 1983); Carlos Nelson Ferreira dos Santos and Olga Bronstein (1978). Gilda Blank (1980); Janice E. Perlman (1976b)

رونق یافته‌ی کارگری تکامل یافتند که بازشناسی آن‌ها از محله‌های پیرامون دشوار بود. تصاویر ۱-۱۱ و ۲-۱۱، کلبه‌های سال ۱۹۶۸ و آنچه من در بازدید خود در ۱۵ سال پس از آن دیدم را نشان می‌دهند (تصویر ۳-۱۱). شرکت توسعه محله باوجود کامیابی عمومی خود و نوید راه‌حل درازمدت و کم‌هزینه برای یکپارچه کردن فاولاهای ریو با بافت شهری، پس از به پایان رساندن سه برنامه آغازین سال ۱۹۶۹ دیگر ادامه نداد. دولت مرکزی، قاطعانه به از ریشه برکندن فاولاها پایبند ماند و فرمانداری ریو با این رویکرد نمی‌توانست پیش برود.

هدفی که شرکت توسعه محله نتوانست به آن برسد، قانونی کردن مالکیت زمین در فاولاها بود، چالشی که تا به امروز حل نشده باقی‌مانده است. نظام منسوخ و خواهی مالکیت (که برای هر قطعه، حکم و داوری جداگانه نیاز بود) و نبود ابزار کافی برای احقاق حقوق تهیدستان ساکن، به انباشته شدن پرونده‌ها انجامید.



تصویر ۱-۱۱. باراکوس، پیش از آغاز بهسازی شرکت توسعه محله در سال ۱۹۶۸

ساماندهی مسکن برای منافع اجتماعی در منطقه کلان شهری (CHISAM)^۱ به‌عنوان یک برنامه ملی برای رها کردن ریو از فاولاها بود که قدرت نظامی، حمایت سیاسی و منابع مالی موردنیاز را داشت. از زمان شروع در

1. CHISAM—Coordenação da Habitação de Interesse Social da Área Metropolitana



تصویر ۲-۱۱. باراکوس پیش از شرکت توسعه محله، در سال ۱۹۶۸ بهسازی آغاز شد.



تصویر ۳-۱۱. خانوار مسکن را در همان قطعه زمین در ۱۵ سال پس از شرکت توسعه محله بهبود داده‌اند.

سال ۱۹۶۸ تا برچیده شدن آن در سال ۱۹۷۵، این برنامه بیش از صد فاولا را نابود و بیش از صد هزار خانه را ویران کرد و رانده شدن دست‌کم نیم میلیون تهیدست را در پی داشت. پاک‌سازی، نظام‌یافته و خشونت‌آمیز بود و نخست از فاولاهای بخش جنوب که ارزش زمین‌های آن از همه بیشتر بود، آغاز و سپس در منطقه شمال ادامه داده شد. خانواده‌های رانده‌شده به مجموعه‌های دوردستی جابجا شدند که بسته به سطوح درآمد خود، در خانه‌های تک اتاق، خانه‌های هسته‌ای یا مجتمع‌ها جا داده شدند. شرکت مسکن عمومی دولت گوانابارا (COHAB-GB)^۱، در فرآیند حذف و اسکان مجدد با این برنامه همراه بود. در اوایل دهه ۱۹۷۰، شهر ریو همچنان توسط حوزه فدرال پیشین اداره می‌شد و این شامل ایالت گوانابارا بود و از ایالت ریودوژانیرو جدا بود. تا سال ۱۹۷۴، شرکت مسکن عمومی دولت گوانابارا، ۳۲ مجموعه با ۴۰۲۷۷ واحد برای اسکان ۲۱۵۰۰۰ نفر رانده‌شده را ساخته بود. در سال ۱۹۷۵، ایالت‌های گوانابارا و ریو به صورت یک ایالت ریودوژانیرو ترکیب شدند و عملکردهای شرکت‌های خانه‌سازی آن‌ها به یک سازمان جدید به نام شرکت دولتی مسکن ریودوژانیرو (CEHAB-RJ)^۲ تبدیل شد که وظیفه‌ی آن ادامه قلع‌وقمع فاولاها بود.^۳

بانک جهانی نقش برجسته‌ای در پیش بردن اندیشه بهسازی فاولاها در مکان را داشت که در سال ۱۹۷۲ این کار را در داکار^۴ آغاز کرد، درست ده سال پیش از این که حکومت‌ها چنین کاری را بپذیرند، این بانک جهانی بود که با پیکاری، دولت برزیل را به پذیرش بهسازی فاولاها و الگوی مکان خدمات واداشت. بهسازی در همان مکان به معنای فراهم کردن خدمات شهری پایه (آب، بهداشت و برق) در اجتماعات غیررسمی برای خدمات‌رسانی به

1. COHAB-GB—Companhia de Habitação Popular do Estado da Guanabara

2. Companhia Estadual de Habitação do Rio de Janeiro

۳. ارقام رسمی نشان می‌دهد که از ۲۴ دسامبر ۲۰۰۵، آژانس مسکن عمومی کشور ریو، ۲۰۰ مجتمع، ۱۳۱۶۱۵ واحد مسکن اجتماعی و ۲۲۳۰۶ لوتیامنتو را تهیه کردند. برآورد شده است که ۷۰۰ هزار نفر یا بیشتر در حال زندگی کردن در این پروژه‌ها بودند. پروژه‌های CEHAB-RJ از Projects Registry؛ Directory of Housing Projects را ببینید. همچنین به وب سایت <http://www.fave-latemmoria.com.br/> مراجعه کنید.

4. Dakar

خانه‌هایی بود که مردم برای خودشان ساخته بودند؛ مکان و خدمات، زمین برای ساخت مسکن مهاجران تازه‌وارد به شهر را فراهم آورد تا در تفکیک قطعات زمین، هر خانواده بتواند خانه خود را بسازد. این رویکرد با وجود فراهم کردن آب‌لوله‌کشی و فاضلاب در پیرامون یا درون خانه هزینه هر واحد را به گونه چشمگیری کاهش می‌داد.

در سال ۱۹۷۸ که مشاور بانک جهانی در برنامه ریو بودم، دریافتیم که باوراندن بانک ملی مسکن برای اصلاح برنامه‌ها برای کاهش هزینه مسکن و همساز کردن با شرایط تهیدستان چه اندازه دشوار است. تیم بانک جهانی برای وادار کردن برزیلی‌ها به آزمودن یک رویکرد دیگر، وام مسکن کم‌درآمدها را مشروط به گنجاندن دست‌کم یک پروژه بهسازی و یک پروژه "مکان و خدمات" کردند.

پرومورار و پروژه ریو؛ شکل‌گیری پرومورار در سال ۱۹۷۹، نشان آغاز دگرگونی نگاهی بود که در سرآغاز این فصل به آن اشاره کردم. این برنامه در سطح ملی برای شهری کردن فاولاهایی بود که در مناطق در برابر آسیب سیل بودند و بیشتر کلبه‌ها بودند که بر روی پایه‌های چوبی در کناره خلیج ساخته شده بودند. این نخستین پروژه‌ای از هنگام آزمون ناپیوسته شرکت توسعه محله بود که از دید ساختاری، مسکن شایسته را برای زورآبادنشین‌ها در محل زندگی خودشان فراهم می‌کرد. در ریو این پروژه در مجموعه ماره آغاز شد و "پروژه ریو" نامیده می‌شد و پس از اینکه موفقیت آن نمایان شد، در پنج فاولای دیگر نیز به کار گرفته شد.

پس از سال ۱۹۷۳، پاک‌سازی نظام‌مند فاولاها کندتر شد و پس از سال ۱۹۷۵ باز ایستاد. چه چیزی مایه کنار گذاشتن سیاست قلع‌وقمع فاولاها شد؟ مایه شکست "ساماندهی مسکن برای منافع اجتماعی در منطقه کلان‌شهری" چه بود؟ آیا روند گشایش سیاسی به سوی دموکراسی مؤثر شد؟ بی‌گمان، دگرگون شدن نگرش دولت به فاولاها و پذیرش گوناگونی چشم‌انداز شهری یک شبه به دست نیامد.

1. Promorar and Projeto Rio

سیاست‌های حذف و اسکان مجدد، هزینه‌های گزافی را از نظر سیاسی و سرمایه مالی برای دولت به همراه داشت. برآورد بازگشت هزینه خرید تدریجی مجتمع‌های آپارتمانی از سوی ساکنان، بسیار خوش بینانه بود و ستیز سیاسی سکونتگاه‌های ویران شده، به راستی پیش بینی شدنی نبود. هم‌زمان با رشد تقاضای ایجاد شده در اثر از بین بردن فاولاها امکان ساخت مجتمع‌های جدید نبود و مجتمع‌ها از نظر مدیریت و نگهداری کابوسی شدند. با بودن فساد در فرآیند ساخت و ساز و نبود بودجه برای نگهداری، شش ماه پس از پایان، ویرانی مجتمع‌ها آغاز شد. آب و فاضلاب از میان دیوارها نشت می‌کرد و جاهای در نظر گرفته شده برای فضای سبز، زباله‌دان‌های گل‌آلودی شد که بوی گند از آن برمی‌خاست (عکس‌های مجتمع کویتونگو را در فصل ۳ ببینید).

دگرگونی دیگر، برچیده شدن "ساماندهی مسکن برای منافع اجتماعی در منطقه کلان‌شهری" در سال ۱۹۷۵ بود. باینکه این پروژه در کاهش فاولاها موفق بود ولی در زدودن علل رشد فاولاها شکست خورد. در پایان دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، برزیل وارد دوره رشد سریع شد که به‌عنوان "معجزه اقتصادی" شناخته می‌شود و مهاجران بیشتری را روانه ریو کرد. مشاغل زیاد بود ولی حقوق‌ها پایین، بنابراین فاولا، تنها جای ممکن برای زندگی کارگران جدید بود. از آنجایی‌که بیشتر خانواده‌ها در مجتمع‌ها توان پرداخت‌های ماهیانه خود را نداشتند، بازگشت هزینه دولت، شدنی نبود.

بانک ملی مسکن برای جبران کمبود سرمایه، سرمایه‌گذاری در شرکت‌های ساخت‌وساز بزرگ خصوصی را آغاز کرد تا برای طبقات متوسط و بالا مسکن بسازد و حمایت خود را از مجتمع‌ها قطع کند. هنگامی‌که هیچ مجتمع جدیدی برای اسکان مردم رانده شده از فاولاها یا دیگر مجتمع‌ها ساخته نمی‌شد، ادامه بیرون راندن بیهوده بود.

۲. بسیج و آزمون برای بهسازی: دهه ۱۹۸۰

با بازگشت دموکراسی از سال ۱۹۸۵، از میان بردن فاولاها در مقیاس گسترده از دید سیاسی غیرواقع‌بینانه بود، چون نزدیک به یک سوم رأی‌دهندگان

ریو در فاولاها و دیگر سکونتگاه‌های غیررسمی زندگی می‌کردند. هم‌زمان، فدراسیون انجمن‌های فاولاها برای به دست آوردن حقوق آن‌ها به گروه‌های اصناف کارگری، جنبش‌های دانشجویی و احزاب سیاسی مخالف پیوست و پیگیر انتخابات مستقیم و برپایی مجلس ملی برای نگارش قانون اساسی جدید شد.

در سال ۱۹۷۹، کلیسای کاتولیک یک انجمن مذهبی راه‌اندازی کرد که در مبارزه فاولاها برای حق تصرف زمین، کمک‌های قانونی رایگان فراهم می‌کرد. این تلاش (که برگرفته از آیین "الهیات رهایی‌بخش" و بسیج اجتماعات بود) یک بخش مشاوره قانونی داشت که برای حق مالکیت زمین مبارزه می‌کرد. آن‌ها از راه دادخواهی و اقدامات قانونی که در ۳۳ فاولا سازمان‌دهی کرده بودند، از ۱۷ تخلیه اجباری جلوگیری کردند.^۲

این هنگامی بود که اسرائیل کلایین^۳ شهردار ریو شد و یونیسف در تأمین مالی برنامه بلندپروازانه‌ای برای بهسازی یکی از بزرگ‌ترین فاولاها برزیل و آمریکای لاتین به نام روسینها^۴، سرمایه‌گذاری کرد. این پروژه با نیروی کار بدون دستمزد (خودیار) ساکنان فاولاها انجام شد و نمونه خوبی برای آینده شد. در سال ۱۹۸۲، لیونل بریزولا^۵، فرماندار منتخب ایالت ریو از ساکنان فاولاها پشتیبانی خوبی می‌کرد. او یک سیاستمدار ترقی‌خواه بود که هنگام دیکتاتوری نظامی ناگزیر به ترک کشور شده بود و هنگامی‌که عفو عمومی سیاسی برای تبعیدشدگان اعلام شد، به برزیل بازگشت.

همه این دگرگونی با نابودی دیکتاتوری، در فرآیند گشایش روی داد. در این دوره، شهرداری‌ها و دولت، نوآوری‌های بی‌شماری را برای بهسازی فاولاها ارائه کردند. گرچه هیچ جایگزین بی‌درنگ برای شرکت توسعه محله نبود ولی آزمون پیشین مانند یک الگوی کارآمد کار کرد، به طوری‌که در میانه دهه ۱۹۸۰، یک رشته کارهای دولت محلی و ایالتی، مانند پروژه موتیرائو^۶

1. Liberation Theology

2. Ralph della Cava (1988) & Bryan McCann (2008)

3. Israel Klabin

4. Rocinha

5. Leonel Brizola

6. Project Mutirão

(خودیاری جمعی)^۱ و "هر خانواده یک قطعه زمین^۲ از الگوی شرکت توسعه محله همانندسازی شد.

پروژه موتیرائو یا خودیاری جمعی (۸۴-۱۹۸۳)، نخستین نوآوری برای همیار شدن ساکنان با خودیاری در بهسازی محله بود. این پروژه با ساخت زیرساخت‌های بهداشتی آغاز شد و سرانجام، راه‌ها و مراکز محله را در برمی‌گرفت. البته شهرداری دستمزد اندکی را هم به کارگران فاولایی می‌پرداخت. این نخستین برنامه‌ی مداخله شهرداری در سطوح گوناگون و با هدف شهری کردن این محله‌ها بود و برای پروژه‌هایی در مقیاس بزرگ‌تر پس از آن، آموزه‌های بسیاری داشت. این پروژه، با فراهم کردن زیرساخت‌هایی در ۱۵ فاولا، مانند روسینها همراه بود که بزرگ‌ترین فاولا در منطقه جنوب است.

پروژه هر خانواده یک قطعه زمین، در سال ۱۹۸۳ به دست فرماندار ریو بریزولا^۳ آغاز شد که پروژه‌ای ملی همانند پروژه موتیرائو شهرداری بود. هدف آن فراهم آوردن مالکیت زمین، آب و سیستم فاضلاب برای یک میلیون خانواده تهیدست در این ایالت بود. این پروژه به آن هدف نرسید ولی دستاورد آن واگذاری ۲۳ هزار سند زمین و بهسازی دو فاولا در شهر ریو بود. این پروژه همچنین در دگرسانی نگرش و آزمون عملی درباره‌ی چگونگی یکپارچگی فاولاها با شهر رسمی بسیار سودمند بود.

هنگامی که در سال ۱۹۸۵ که دموکراسی به برزیل بازگشت، در برنامه پنج‌ساله شهر، یکپارچه کردن فاولاها با شهر همچون یک هدف تعریف شد و همه نیاز این محله‌ها مانند به رسمیت شناختن آن‌ها، سنگفرش خیابان‌ها، روشنایی خیابان‌ها، تحویل بسته‌های پستی به خانه و جمع‌آوری روزانه زباله پیش‌بینی شده بود. با بحران سیاسی که شهر ریو را فلج کرد، این برنامه پنج‌ساله هرگز اجرایی نشد.^۴

1. Collective Self-Help
2. Each Family A Land Parcel
3. Brizola

۴. بحران، زمانی رخ داد که اولین شهردار انتخاب شده، ساتورنینو براگا (Saturnino Braga) (که در سال ۱۹۸۵ انتخاب شد)، متوجه شد که او با یک فرماندار متخاصم، موریرا فرانکو (Moreira Franco)، و یک شورای شهر وفادار به فرماندار لئونل بریزولا (Leonel Brizola) روبرو شده است. دولت، حاضر به پرداخت وجه به شهر نبود و شورای شهر نیز از پذیرش هرگونه هزینه امتناع می‌کرد، به طوری که پروژه‌های شهری متوقف شد.

۳. گسترش در مقیاس شهر: دهه ۱۹۹۰ تا ۲۰۰۷

در دهه ۱۹۹۰، طرح جامع^۱ شهر ریو، برنامه پنج‌ساله ناکارآمدی بود که رساندن خدمات شهری به فاولاها در آن دیده شده بود. نظام جمع‌آوری مالیات غیرمتمرکز شد، بنابراین شهرداری سرچشمه درآمد تازه‌ای یافت تا در برنامه‌های بهسازی در فاولاها سرمایه‌گذاری کند.

در اولین دوره شهرداری سزار مایا (۹۷ - ۱۹۹۳)، طوفان‌های متعدد در اثر بارش‌های سنگین منجر به سیل و فرسایش در فاولاهای روی دامنه تپه شد. سیلاب در این طوفان‌ها، ده‌ها خانه را با خود برد و شمار نامشخصی از ساکنان محله‌ها کشته شدند. با سرریز شدن کانال‌های فاضلاب روباز، خانه‌های بازمانده، پراز فاضلاب شدند. در پاسخ، شهرداری برنامه باز توسعه جنگل‌ها را آغاز کرد.

برنامه شامل جنگل‌کاری و کشاورزی خودیاری شامل کاشت پوشش گیاهان خوراکی مانند درختان میوه و سبزی‌ها بر روی بالاترین بخش‌ها و دامنه تپه‌های فاولایی بود که زود رویش می‌کنند. این برنامه سه انگیزه پایدار کردن خاک در برابر فرسایش، جلوگیری از سکونت و ساخت مسکن تازه در دامنه تپه‌ها و بهبود خوراک از راه برداشت فراورده‌های کشاورزی را داشت. برای جلوگیری از درهم آمیختن پساب انسانی با آبراهه‌های آب باران و سرریز آن‌ها در فصل بارانی، لوله‌های فاضلاب کار گذاشته شد و آبراهه‌های روباز تنها ویژه آب باران بود. افزون بر این، این برنامه یک سوبیه آموزشی داشت که تندرستی و تغذیه و کارورزی را برای جوانانی در برمی‌گرفت که می‌توانستند در گلخانه‌ها کار کنند.

برنامه جنگل‌کاری، به‌روشنی یک آزمون بهره‌کشانه با این چشمداشت بود که ساکنان فاولاها برای پروژه‌های دولتی در محله خود رایگان کار کنند. شهرداری برای نخستین بار در مقیاسی بزرگ پذیرفت که به جای کار داوطلبانه به کارگران محله دستمزد پرداخت کند. در این کار ساکنان محلی دارای مهارت در اولویت بودند و اجتماع محلی در این فرایند تا اندازه‌ای در

این با سیل‌های بزرگ در سال ۱۹۸۸ هم‌زمان شد که ده‌ها و حتی صدها خانه فاولا را نابود کرد و بسیاری از مردم کشته شدند. در نتیجه تمام بودجه شهر برای تمیز کردن، بازسازی و تهیه مسکن موقت صرف شد.

1. Master plan

برای کارگران دستمزد در نظر گرفته شد، بهتر از آن مدیران برنامه از میان ساکنان محله، یعنی کسانی که از پیش تجربه بهسازی فاولاها را داشتند برگزیده شدند. با پایان فاز نخست، ۲۵ فاولا و هشت لوتیامنتو از این برنامه بهره گرفتند.



تصویر ۱۱-۴. پروژه جنگل‌کاری، ۱۹۸۷. گیاهان خوراکی، بوته‌ها و درختان در دامنه بالای این فاولا رشد می‌کنند.

فاز دوم فاولا- بایرو در پنج سال پس از آن (۲۰۰۵-۲۰۰۰) انجام شد و ۶۲ فاولا و ۲۴ لوتیامنتوی دیگر را در برگرفت و روی هم‌رفته این پروژه ۱۱۴ فاولا و بیست و چهار لوتیامنتو را پوشش داد. برنامه کاری دارای بخش‌های آموزش، بهداشت، آموزش مهارت‌ها و توسعه اجتماع محلی بود و ترویج وام و تأمین مالی خرد^۱، افزایش درآمد و به رسمیت شناختن حقوق مالکیت را برنامه‌ریزی می‌کرد. گرچه این اجزاء پیشرفت چندانی ایجاد نکرد.

جشن سالگرد ده‌ساله پروژه فاولا - بایرو در مرکز بانک بین آمریکایی در واشنگتن در سال ۲۰۰۵ برگزار شد و به‌عنوان بلندپروازانه‌ترین برنامه بهسازی سکونتگاه‌های غیررسمی در جهان شناخته شد.

ادامه بهسازی (۲۰۰۸-۲۰۰۵): در برخی فاولاها به دلیل برآورد نادرست هزینه‌ها و سختی شرایط کاری و با دست کشیدن پیمانکاران از کار، پروژه با تأخیر و تعطیلی همراه بود. با این حال، چون سرمایه‌گذاری فاز ۳ از سوی بانک توسعه بین آمریکایی تصویب شده بود، افزوده شدن فاولاها به برنامه

برخی تصمیم‌گیری‌های مدیریتی و برنامه‌ریزی سهمیم شده بود.^۱ فاز نخست فاولا-بایرو (محله شهری)، (۲۰۰۰ - ۱۹۹۴): شهرداری پس از آزمون برنامه جنگل‌کاری آماده بود که کاری بلندپروازانه‌تر را آغاز کند. آن‌ها در سال ۱۹۹۴، پروژه فاولا-بایرو را با هدف یکپارچه کردن فاولاها با محله‌های پیرامون از راه بهسازی زیرساخت‌ها، خدمات عمومی و طراحی عناصری مانند میدان‌های همگانی در ورودی این محله‌ها آغاز کردند. از هر یک از ۱۵ فاولا، ۵۰۰ تا ۲۵۰۰ واحد مسکونی برای گام نخست‌گزینه شدن. رقابتی آزاد برای گرفتن قراردادها برنامه‌ریزی شد. شهرداری با همکاری نهاد معماران برزیل^۲ کار را سازمان‌دهی کرد که پروپوزال طرح‌های پیشنهادی گرفته شد و سپس پانزده گروه برای پانزده فاولا برگزیده شدند. از این رو شرایطی فراهم شد تا شماری از جوان‌ترین و نوآورترین شرکت‌های شناخته نشده مانند آرکیوتراکو^۳ بتوانند در این میدان آزمون دهند و نیز رویکردهای گوناگون آزمایش و هم‌سنجی شوند.^۴

هنگامی که پروژه آغاز شد، دولت محلی به دنبال پشتیبانی بخش شهری بانک توسعه بین آمریکایی^۵ بود و تا سال ۱۹۹۵ توانست یک کمک هزینه پنج‌ساله ۱۸۰ میلیون دلاری را با پایبندی به تأمین مالی بیشتر بسته به درآمدها، برآورده کند. بانک پس‌انداز فدرال^۶ نیز توانایی این برنامه را تشخیص داد و وارد تأمین وجه فدرال شد. یک فرآیند مناقصه سازمان‌یافته‌تری شکل گرفت که نیازمند تعیین هزینه‌ها و چارچوب‌های زمانی بود.

پروژه فاولا-بایرو، در تجربه ریو با کار خودیاری یک گام پیش‌تر رفت، نه تنها

۱. مطالعه موردی برنامه احیای جنگل، "Reforestation in Rio's Favelas, Rio de Janeiro, Brazil"، توسط مارلین فرناندس (Marlene Fernandes)، در وب سایت پروژه مگا سیتی (Mega-Cities Project)، <http://www.megacitiesproject.org/publications.environment.asp> در دسترس است.

2. Brazilian Institute of Architects

3. Arquitraco

۴. در آن زمان که فاولا-بایرو آغاز شد، سزار مایا شهردار شد، لویز پائولو کانده (Luiz Paulo Conde) وزیر برنامه‌ریزی، سرژیو ماگالهایس (Magalhaes Sergio) معاون مسکن بود، انگل آدوان (Engel Aduan) وزیر امور اجتماعی بود و لو پترسن (Lu Petersen) مدیر پروژه بود. لو پس از شرکت توسعه محله، بخشی از هر برنامه بهسازی فاولا بوده است.

5. Inter-American Development Bank

6. Caixa Economica Federal

ادامه یافت. تا سال ۲۰۰۸، پروژه فاولا-بایرو ۱۶۸ فاولا و لوتیامنتو و بیش از نیم میلیون نفر را در برگرفته بود.

با الهام از این کامیابی، شهر نیز دو پروژه بهسازی خود را به اجرا گذاشت؛ یکی به نام بایرینهو^۱، برای فاولاهای کوچک دارای کمتر از ۵۰ واحد مسکونی و دیگری، فاولاهای بزرگ، که بیش از ۲۵۰۰ واحد مسکونی داشتند. بیش از آن کار در چندین فاولای بزرگ مانند روسینها در بخش جنوبی، جاکارزینهو در بخش شمالی و ریو داس پدرااس در بخش غربی شروع شده بود.^۲

یکی از چشمگیرترین تجربه‌ها در این پیوند یاخته یا سلول شهری^۳ در جاکارزینهو است که به دست لو پترسن^۴ با همکاری صندوق آلمانی باوهاوس دسائو^۵ انجام شد. معماران و طراحان اروپایی پس از بازدید فاولاها، با گونه‌ای نگاه بصری برگرفته از شهر قرون وسطایی، دیوارکشی شده با خیابان‌های تنگ و پیچ‌درپیچ، ساختمان‌های متراکم و خوشه‌ای و آمیختگی بصری یکپارچه خانه‌های جدا ساخته‌شده را واکاوی کردند. با کوشش مشترک گروه‌های آلمان و ریو، برنامه‌ای پیشنهاد شد که به متراکم‌ترین مناطق، روشنایی و هوا برساند، یک فضای باز مرکزی برای محله فراهم کند و دسترسی به دیگر بخش‌های شهر را آسان کند.

در این طرح یک ساختمان سه طبقه جدید برای مرکز محله طراحی شد که فضایی برای انجمن سکنه، تالار کنسرت، اتاق نشست‌ها، کلاس‌های رایانه، استودیوی هنری و کارگاه تصویری را در برمی‌گرفت. اندیشه این پروژه این بود که این مرکز به‌عنوان جاذبه فعالیت‌های محله کار کند و برج آن را بتوان از همه بخش‌های این محله دید و پیشنهاد شد خانوارهایی که در متراکم‌ترین و جایگاه‌های عاری از هوا (بدون پنجره یا نور به جز از در ورودی) زندگی می‌کنند، برای بهتر شدن شرایط زندگی و کاهش خطرات

1. Bairrinho

۲. بخش‌هایی که از فاولا-بایرو و برنامه‌های آن الهام گرفته شده است، همچنین برنامه‌های فاز سوم، مشاهدات، مطالعات و مصاحبه‌های من را یکپارچه کرده‌اند و در مصاحبه‌های شخصی با خوزه برکارز (Jose Brakarz) در ۲۲ جولای ۲۰۰۹، آورده شده است. خوزه برکارز، متخصص ارشد توسعه شهری در بانک توسعه بین‌آمریکایی، از زمان آغاز فاولا-بایرو نیروی محرکه آن بوده است. (Brakarz (2002) and Andrea (Vianna, (2005

3. Urban Cell

4. Lu Petersen

5. Bauhaus-Dessau

زندگی، به‌ویژه بیماری‌های تنفسی، جابه‌جا شوند. یک گذر پیاده در راه اصلی تا مرکزی که مکان یک مرکز آموزشی و چند کسب‌وکار کوچک است ادامه می‌یابد. این پروژه، تاکنون یک بلوک مربعی از این سلول شهری را ساخته است و اکنون دولت ایالتی با سرمایه‌گذاری برنامه رشد سریع ملی^۱ در پی ادامه آن است.^۲

فاز سوم فاولا-بایرو (از سال ۲۰۰۸): سرمایه‌گذاری برای فاز سوم، برای نزدیک سه سال مباحثی را میان احزاب سیاسی رقیب و حکومت‌های شهری و فدرال، پیرامون نگرانی‌های میزان فزاینده بدهی‌های ریو شکل داد. البته به دلیل اینکه وام برای تکمیل پروژه بود نه یک پروژه جدید، شهرداری موفق شد این یک استثنا را نیز دریافت کند. شرایط فاز سوم میان بانک توسعه بین‌آمریکایی و شهردار سزار مایا مورد بحث و گفتگو قرار گرفت و سرمایه در سال ۲۰۰۸ آزاد شد. تا سال ۲۰۰۹، کار در شش فاولای دیگر شروع شده بود و برای بسیاری از فاولاهای دیگر، امکان‌سنجی و آماده‌سازی پروژه به پایان رسید و آماده شروع به کار بودند.

در آغاز فاز نخست، فهرست فاولاهای پروژه و همچنین چیدمان اولویت‌ها، از سوی انجمن شهر تأیید شده بود، بنابراین فاولاهای پس‌از آن که در نوبت هستند برای آماده شدن با شهرداری هماهنگ می‌شوند.

ارزیابی‌های فراوان درونی و بیرونی، بر روی پروژه فاولا-بایرو انجام شده است و در برنامه‌ریزی‌ها برای فاز سوم، درحالی‌که کوشش می‌شد نظرات شخصی وارد کار نشود، پیشنهادهای سازنده در نظر گرفته شد. به سرمایه‌گذاری‌های اجتماعی مانند مراکز مراقبت‌های روزانه کودکان، آموزش برای جوانان و بزرگسالان (فراهم آوردن مدرک معادل دبیرستان)، دوره‌های رایانه، برنامه‌های فرهنگی و ورزشی پس از مدرسه و کاهش خشونت، توجه فراوانی شد. رویکرد اصلی کاهش خشونت بود و بزهکاری

1. National Accelerated Growth Program

۲. برای اطلاعات بیشتر درباره سلول شهری به نوشته لو پترسن (۲۰۰۳) مراجعه کنید. موافقت‌نامه‌هایی با گروه باوهاوس (Bauhaus) در سال‌های ۱۹۹۱ و ۲۰۰۱ امضا شد. از سال ۲۰۰۹، این برنامه به دست دولت ایالتی اداره می‌شود که ارتقاء دیگر فاولاهای بزرگ را نیز به عهده دارد. دولت فدرال، بودجه را تأمین می‌کند و به دلیل پیوستگی حزب، از راه فرماندار سرجیو کابریل (Sergio Cabral) به جای شهردار ادواردو پائز (Eduardo Paes) هدایت می‌شود.

و خشونت خانگی، نظم در خیابان‌ها (مانند جلوگیری از آشغال ریختن)، ورزش و آموزش مهارت‌ها به پسران و مردان جوان ۴ تا ۲۱ ساله هدف‌های اصلی بودند. در این فاز همچنین اجتماعات محلی تشویق شدند که "نقاط تمرکز" خشونت را شناسایی کنند و راه‌حل‌های خود را برای مسئله ارائه کنند، اطلاعات پایه را فراهم کنند و بر برنامه اجرایی پایش کنند. همان‌گونه که پژوهش من نیز نشان داد، ارزیابی‌های پروژه فاولا-بایرو نشان داد که در فاولاها، گرایش فراوان یا درخواست برای وام‌های خرد نبود تا جایی که این ایده کنار گذاشته شد. نگران‌کننده‌ترین سویه ارزیابی من این است که به همراه این برنامه‌های اجتماعی، کنترل رشد فاولاها رویکردی اصلی است که می‌تواند دیوارکشی‌ها را در برگیرد، مانند آنچه در تصویر سانتامارتا در فصل یک نشان داده شد.

آیا پروژه فاولا - بایرو، مورو را به آسفالت نزدیک‌تر کرده است؟

گرچه بهسازی ۱۶۸ فاولا بسیار چشمگیر است ولی این شمار تنها ۱۶/۵ درصد از همه ۱۰۲۰ فاولای ریورا تا جولای ۲۰۰۹ در برمی‌گیرد.^۲ راه درازی در پیش است و باید چیزهای فراوانی از کارهای انجام‌شده و آنچه باید بهتر انجام می‌شد آموخت.

هنگامی که من در سال‌های ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۳ درگیر پژوهش‌های میدانی بودم، فاز نخست پروژه فاولا-بایرو کم‌وبیش پایان یافته بود و فاز دوم روبه انجام بود. هنگامی که دیدم که شمار کمی از ۲۲۰۰ نفری که با آن‌ها گفتگو کردیم، درباره پروژه فاولا-بایرو شنیده بودند یا درباره آن می‌دانستند، شگفت‌زده شدم. درست است که هیچ‌یک از فاولاهایی که من در آنجا پژوهش کردم بخشی از این پروژه نبودند ولی من فکر می‌کردم که در همه اجتماعات فاولایی در این زمینه بحث شده است. هیچ عنوانی از این برنامه در خبرها نبود و تنها تبلیغی که من دیدم یک تابلوی کوچک و بی‌کیفیت در فرودگاه داخلی سنتوس دومونت^۳ ریو بود. هنوز سردرگم که آیا نبود تبلیغات،

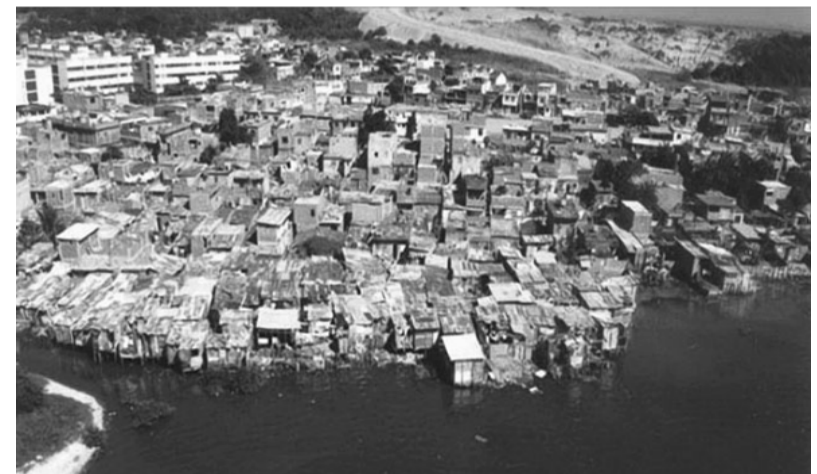
1. Hot Spots

2. Data from O Globo, July 19, 2009. For entire article, see <http://oglobo.globo.com/riomat/2009/07/18/cidade-do-rio-ja-tem-mais-de-mil-favelas-756879298.asp>

3. Santos Dumont

بخشی از یک راهبرد بزرگ‌تر برای محدود کردن توقعات بود، یا برآیند بودجه اندک برای توسعه و یا برآمده از سهل‌انگاری بود. من به پروژه فاولا-بایرو علاقه‌مند بودم و میان سال‌های ۱۹۹۹ و ۲۰۰۸ از ده‌ها فاولایی که این پروژه در آن‌ها انجام می‌شد، دیدار کردم و در هر یک، زمانی را برای گفتگو با ساکنان و رهبران کنونی و پیشین آن محله‌ها و دیدن رویدادها گذاشتم. گمان می‌کردم که فاولاهایی که در تجربه‌های بهسازی پیشین که با شرکت توسعه محله آغاز شد، شرکت کرده بودند، آمادگی بیشتری برای بهره‌بردن از پروژه داشتند و از توانایی بهتری برای مدیریت مشارکت مردم اجتماع خود برخوردار بودند. من نادرست پنداشته بودم. زمان فراوانی گذشته بود و کسانی که در پروژه‌های بهسازی شرکت کرده بودند یا از پروژه‌های پیشین تجربه‌ای داشتند، به‌وسیله رهبر نویی که از سوی باند قاچاق مواد گمارده شده بود، به حاشیه رانده شده بودند. در بسیاری از موارد، آگاه شدم که پیشینه نشست‌ها و رویدادهای گذشته اجتماع از میان برده شده یا ناپدید شده بود و یا ساختمان انجمن سکنه به دست رهبران نوباوه به آتش کشیده شده بود. با این حال، در پیرامون دفترهای ساخته‌شده در محله‌ها شور و تکاپو بود. در فاولاهایی که به‌تازگی کامل شده بودند، بهبود کالبد و منظر، همچون خیابان‌های پاک، آب روان پاکیزه در آبراهه‌ها و جوی‌های کوچک، میدان‌های عمومی باز، راه‌های سنگفرش شده و روشنایی خیابان‌ها چشمگیر بود. شماری خانه چند واحدی با طراحی خوب و نور و هوای بایسته برای خانوارهایی ساخته شده بود که از خانه‌هایشان به انگیزه باز کردن فضا برای کارهای همگانی جابجا شده بودند. مراکز مراقبت‌های روزانه، تعاونی‌های دوزندگی زنان، دوره‌های مجازی (که یک آموزگار محلی آن را تأمین مالی می‌کرد) و دکه‌های همیشگی و فروشگاه‌هایی برای فروشندگان خیابانی، دگرگونی‌های چشمگیر بصری پیش و پس از پروژه بود. برخی از فاولاها، مانند پارکو رویال^۱ (تصاویر ۱۱-۴ و ۱۱-۵) به پوسترهایی برای نمایش این برنامه تبدیل شدند. در مجموع دستاوردهای برنامه بهسازی در همه محله‌ها چشمگیر بود.

1. Parque Royale



تصاویر ۱۱-۵ و ۱۱-۶. فاولای پارکو رویال در ایالت ایلها نزدیک به کمپ دانشگاه فدرال ریودوژانیرو، قبل و پس از پروژه فاولا بایرو. - مأخذ تصویر، شهرداری ریو (۲۰۰۴)

برخی محله‌ها توانسته بودند کلیسای تاریخی کوچک محله یا جایگاهی که برای محله ارزش نمادین داشت را پاسداری کنند. به نظر می‌رسید که باندهای قاچاق مواد رفته بودند و ساکنان سرخوش و خوش بین بودند. تنها گلایه‌ای که من در دور نخست بازدیدهای خود شنیدم، این بود که رساندن آب و برق بر دوش خانواده‌ها گذاشته شده بود. در برخی موارد، خانوارها هزینه انجام این کار را نداشتند یا کار گذاشتن این تأسیسات با

کندن کف خانه همراه بود که با چوب‌های گران بها آن را ساخته بودند. هنگامی که در بازدیدهای پس‌از آن به همان فاولاها بازگشتم، واقعیت روشن بود. همه چیز در همه جا دیگرگون بود و بهره‌گیری گروه‌های کاری از مشارکت اجتماعی یکسان نبود اما در بیشتر موارد ساکنان با وجود بهبود، حس مالکیت نداشتند. هنگامی که با بسته شدن دفترهای محله، حضور دولت از میان رفت، مردم می‌گفتند که همه چیز بدتر شد و به شرایط پیشین برگشته است. کسانی که در دفترها کار می‌کردند، دوباره بیکار شدند؛ دیگران نیز هنگامی که حوزه‌های کاری آن‌ها (برای درست کردن خودرو یا بازیافت فلزات) جابجا یا بسته شد، درآمد و روزی خود را از دست دادند.

آبراهه‌هایی که چند سال پیش لاروبی و پاک شده بودند و آب پاک در آن‌ها روان بود، اکنون جای انباشت زباله شده بود؛ از میدان‌های عمومی چندان بهره‌وری نمی‌شد و روبه ویرانی بودند؛ آشغال و پوست‌در هر جایی به چشم می‌خورد و قاچاق مواد برگشته بود. درخت کهن‌سالی که در یک فضای سبز کوچک، سالمندان در سایه آن می‌نشستند و استراحت می‌کردند، بریده شده بود و برای کاهش فضاهای گم‌مورد استفاده قاچاقچیان، فضای سبز، سنگ‌فرش شده بود. چهارپایه‌های فلزی آبی، زرد و سُرخ، نیمکت و سازوبرگ بازی زیرآفتاب سوزان، جای گردهمایی و اوقات فراغت را غیرقابل استفاده کرده بود.

با وجود این دشواری‌ها، کیفیت زندگی در فاولاها انجام پروژه فاولا-بایرو، بسیار بهتر از فاولاها دیگر شده بود که این برنامه برایشان اجرا نشده بود. این واقعیت که دولت در محله آن‌ها سرمایه‌گذاری می‌کرد، برایشان نیرو و پشت‌گرمی بیشتری بود که بیرون رانده نخواهند شد، گرچه گرفتاری‌های سند زمین حل نشده باقی مانده بود. کار گذاشتن زیرساخت‌های شهری، زندگی را آسان‌تر و سالم‌تر کرد. توجه دولت در هنگام اجرا و کارهای دولتی به این اجتماعات این نوید را می‌داد که از سوی دولت دیگر نادیده گرفته نمی‌شوند. احساس اینکه به رسمیت شناخته می‌شوند، یک دگرگونی ناملموس ولی باارزش بود.

درباره پروژه فاولا - بایرو، جدا از اینکه چه میزان بودجه‌ای هزینه زیرساخت‌های شهری، سنگفرش کردن راه‌ها و خیابان‌ها، لایروبی و پاکیزه کردن آبراهه‌ها، ساختن میدان‌های عمومی باز و شناساندن عناصر طراحی شهری شد، این پروژه در یکپارچه کردن فاولاها با محله‌های پیرامون پیروز نبود. چون هنوز هم با یک نگاه محله رسمی و غیررسمی را می‌توان از هم بازشناخت و گمانی در دوگانگی آن‌ها وجود ندارد.

نمود اقتصادی این دوگانگی فضایی در همسنگی داده‌های میانگین درآمد مردم فاولایی و غیرفاولایی ریو به خوبی نمایان است. میانگین درآمد در محله‌های رسمی جنوب پنج تا شش برابر بیشتر از فاولاهای مجاور است. حتی در کم‌درآمدترین بخش غربی، درآمدهای ساکنان دیگر محله‌ها ۱/۵ برابر بیشتر از فاولایی‌ها است. برچسب ننگی که به زندگی در یک فاولازده می‌شود، عمیق‌تر از آن است که با نمودها زدوده شود. از دید بیشتر ساکنان محله‌های پیرامون، فاولاها به صورت "تراکم نامتعارف" نگریسته می‌شوند تا اینکه "ناحیه سود ویژه"^۲ در چارچوب طراحی جدید و برنامه‌ریزی شهری باشد.

در حالی که هر دو فاز برنامه فاولا-بایرو دربرگیرنده یک بخش سرمایه‌گذاری اجتماعی بود که روی کاغذ ایجاد درآمد را نیز در برداشت اما کارهای اندکی در این زمینه انجام شد. حتی مراکز مراقبتی روزانه‌ای که به عنوان بخشی از این برنامه ساخته شد، سرمایه‌ای برای دستمزد کارکنان نداشت و بنابراین این مراکز خالی و بسته شدند. چون تمرکز نخستین این پروژه بر روی ساخت و ساز بود، پیمانکاران آن بیشتر شرکت‌های عمرانی معماری و مهندسی بودند، از این رو شگفت نیست که مؤلفه‌های کالبدی بر مؤلفه‌های اجتماعی چیره شد. بیشتر کارآزمودگی نهادهای تأمین مالی نیز در زیرساخت‌های بزرگ بود تا سرمایه‌گذاری اجتماعی، بنابراین گرایش داشتند که پروژه‌های کالبدی را در اولویت قرار دهند. آنچه که توسعه نرم‌افزاری^۳ نامیده می‌شود توسعه اجتماعی، آموزشی، فرهنگی و اقتصاد محلی را در برمی‌گیرد (و سرمایه‌گذاری

منتقدان پروژه فاولا-بایرو، اصطلاح پالایش یا "راندن سفید"^۱ را برای آن همچون گونه‌ای از اعیان سازی^۲ این برنامه (جدا از بیرون راندن‌های اجباری دوران پیشین) به کار برده‌اند. استدلال آنان این بود که هنگامی که خدمات شهری و پایه‌ای درخور به فاولاها رسید، شرایط فاولاها بهتر خواهد شد، ارزش زمین و خانه بالا می‌رود و ساکنان، به جای ماندن در محل و بهره‌مندی از این بهبودها، در اندیشه فروش مسکن به خریداران پردرآمدتر و رفتن به فاولاهای بدتر و دورتر می‌افتند. در مشاهدات من، چنین چیزی روی نداد، یا اگر هم روی داده بود، بسیار ناچیز بود. نخست اینکه، در فاولاهای نزدیک به مرکز یا بخش جنوبی (که ارزش آن‌ها بالا رفته بود) تقاضای خرید چندان نبود؛ دوم اینکه، مردم خو گرفته بودند که در محله خود زندگی کنند و دوستان، خویشاوندان و گروه‌های حمایت‌کننده و شاید مشاغلی در آن نزدیکی داشتند و بنابراین گرایش چندان به جابجایی و بیرون رفتن از آنجا، به ویژه رفتن به فاولاهای ناشناخته و دورتر را نداشتند. سود به دست آمده از فروش مسکن برای خرید در جاهای بهتر بسنده نبود و بسیار کمتر از آن بود که خانوار توان جابجایی به یک محله رسمی را داشته باشد.

فضایی برای بهبود بیشتر

داوری درباره بهتر بودن کار، پس از گذشت زمان، کار ساده‌ای است. برنامه فاولا-بایرو، جهشی جسورانه روبه جلو بود ولی "بهترین" نبود. "تجربه بهتر"^۳ تنها تجربه‌هایی نیستند که در زمان و مکانی خاص بهتر از دیگر کارها باشند. هنگامی که یک اندیشه تازه به انجام می‌رسد و سپس پیش‌پا افتاده می‌شود، ناسازگاری‌های درونی آن، چالش‌های تازه‌ای را نشان می‌دهد که باید به آن‌ها پرداخت.^۴

1. White Expulsion

2. Gentrification

۳. Best Practice: روش یا تکنیکی است که تاکنون منجر به نتایج برجسته‌ای نسبت به روش‌های دیگر شده است و به عنوان یک شاخص استفاده می‌شود. البته تجربه برترین امکان را دارد که با رشد پیشرفت‌ها، باز هم بهتر شود. (مترجمان)

۴. من در جاهای دیگر، جزئیات بیشتری درباره خطرات و اشکال غیرمنتظره مفهوم "بهترین شیوه‌ها" (پرلمن و شیهان {Sheehan} {۲۰۰۸} را ببینید) و چرخه زندگی نوآوری‌های شهری نوشته‌ام. درباره چرخه حیات

نوآوری‌ها نوشته، رابرت یین (Robert Yin) (۱۹۸۱) را مشاهده کنید و برای کاربرد آن در مگا شهرها، الوود هاپکینز (Elwood Hopkins) (۱۹۹۴) را ببینید.

1. Subnormal Agglomerations

2. Areas of Special Interest

3. Soft Development

برای آموزگاران خوب، مربیان مهارتی و کارکنان مراقبت روزانه)، بیشتر گرایش به امور کارگتر، دارای مکان مشخص‌تر با ارزیابی دشوارتر دارد و کمتر دستاوردهای کوتاه‌مدت دارد.

نمی‌دانم که هزینه کردن این اندازه از منابع مالی و اداری در پانزده سال گذشته برای بهبود ظرفیت درآمدزایی ساکنان، بر یکپارچگی آن‌ها چه اندازه تأثیر داشته است. هرچه آن‌ها، به محله‌های طبقه کارگر نزدیک‌تر می‌شوند، این یکپارچگی آسان‌تر خواهد بود و ساکنان بر این باورند که نمود زندگی آن‌ها و خدمات شهری و امنیت، از توانایی آن‌ها برای کسب درآمد پیروی می‌کند. با این حال از دید بهسازی کالبدی نیز، برخی افراد ساکن در دورافتاده‌ترین بخش‌های محله، می‌گویند که زیرساخت‌ها و خدمات شهری به محروم‌ترین بخش فاولا، یعنی جایی که آن‌ها زندگی می‌کنند نمی‌رسد.

برای من نگرانی بنیادین، کاهش حس بالیدن و حس مالکیت محله پس از بیرون رفتن پیمانکاران و بسته شدن دفاترهای پروژه بود. این گویای درگیر نشدن اجتماع محلی در برگزیدن اولویت‌ها و تصمیم‌سازی است. کارآزموده‌ترین متخصصان، دست‌اندرکاران غیردولتی یا رهبران اجتماع محلی نمی‌توانند به جای ساکنان سخن بگویند و اگر ساکنان صدایی رسا در این فرآیند و نتایج نداشته باشند، نمی‌توانند "بازیگر" باشند و تنها یک "مشتری" خواهند ماند.

بودن دولت

جستار اداره محله هنوز حل نشده است ولی شهرداری درگیر پرداختن به حس رهاشدگی است که با بستن دفاترهای محلی روی داد. تا سال ۲۰۰۴، دفاترهای تازه شهرداری در پیرامون ریو برپا شده بودند که هر یک به اجتماعات پرشمار فاولا-بایرو خدمت می‌کردند. این دفاتر مراکز راهنمایی شهری و اجتماعی (POUSOs)^۱ نامیده شده‌اند. شماری معمار، مهندس و کارشناس اجتماعی در این دفاتر در ساعات اداری به‌گونه‌ای آزاد و بدون وقت قبلی به مردم محله خدمات‌رسانی می‌کنند.

یکی از کارهای این دفاتر دادن گواهی سکونت به ساکنان فاولاها است

1. POUOSs, or Posto de Orientação Urbanística e Social

که به‌گونه‌ای گواهی حق مالکیت خانه و پروانه سکونت در محله است، اگرچه ساکنان، مالکیت زمینی که بر روی آن خانه ساخته‌اند را ندارند. این سند تاکنون، ارزش حقوقی ندارد ولی دو دستاورد را به دنبال دارد؛ نخست به خانواده‌ها حس مشروعیت می‌دهد و از این‌رو انگیزه سرمایه‌گذاری در مسکن را ایجاد می‌کند و دوم اینکه چون دادن گواهی نیاز به بررسی چگونگی ساخت هر خانه دارد به پایداری و افزایش کیفیت مسکن کمک می‌کند. گرچه این ایده خوبی بود ولی شمار و تأثیرگذاری دفاتر برای برپایی دگرگونی گسترده بسیار اندک و سرمایه‌گذاری کمی روی آن شده است.

با این همه، شرایط رو به دگرگونی است. فاز سوم برنامه فاولا-بایرو، در هریک از محله‌های هدف، یک دفتر مرکز راهنمایی شهری و اجتماعی را پیش‌بینی کرده است. این مرحله با ۵۶ فاولا آغاز شد که در سی محله، دفتر، کامل راه‌اندازی شده است. دفاتر، بودن دولت در فاولا را پس از پایان مرحله ساخت‌وساز حفظ کرده است و به‌عنوان کانون پروژه‌های اجتماعی کار می‌کنند. این مراکز به‌عنوان مرکز مددکاری اجتماعی نیز کار کرده که مردم را برای حمایت و پشتیبانی خانوادگی به نهادهای فراخور می‌فرستند. یک فرآیند پایش و ارزیابی برپا شده است تا چرخه بازخورد مداوم برای یادگیری از کارها را فراهم آورد.^۱

بخش ۲- زوایای رویکرد سیاست‌گذاری

سیاست نمی‌تواند همه چیز را برای همه مردم حل کند

برای آنچه می‌تواند از راه سیاست عمومی آموخته شود تنگنمایی هست. روند وارد شدن برزیل به بازارهای جهانی در سطح جهانی شاید همواره سیاست را دگرگون کند و الگوهای رفتار و برخورد شخصی در سطح فردی نیز می‌تواند با گذشت زمان آن را دگرگون کند ولی این هر دو مورد بسیار فراتر از مداخلات سیاست هستند.

در سطح جهانی، جریان سرمایه، کار، اطلاعات و ایده‌ها تحت کنترل هیچ

۱. گفتگو با آلفردو سیرکیس (Alfredo Sirkis)، وزیر شهرسازی و محیط‌زیست، ژوئن ۲۰۰۴ و بازدید از چندین مرکز راهنمایی شهری و اجتماعی با تانیا کاسترو (Tania Castro)، مدیر پروژه.

نهاد سیاست‌گذار نیستند. تصاویری که از راه اینترنت یا تلویزیون به فاولاها می‌رسد، ایده‌هایی از سراسر جهان را به آن‌ها می‌رساند، "نیازهای" تازه‌ای به مثابه سمبل پایگاه اجتماعی نوین شکل گرفته و در همین حال پیشرفت فناوری جایگزین کار دستی می‌شود.

در آن سوی دیگر این طیف، ناهمسانی‌های فردی، ویژگی‌های رفتاری و ویژگی‌های خانوار است که زیر تأثیر سیاست اجتماعی است. حتی در یک خانواده، برخی بچه‌ها در روند زندگی خود بهتر از دیگران عمل می‌کنند. ویژگی‌هایی همچون رنگ پوست یا جنسیت و ویژگی‌های اکتسابی مانند میزان تحصیلات یا شغل همراه با نایکسانی‌هایی چون هوش، ظاهر، جذابیت و انگیزه همه مؤثر هستند. گفتگو با موفق‌ترین بازماندگان در نمونه ما نشان داد که صفاتی چون ایستادگی، خوش‌بینی و توانایی برنامه‌ریزی، برخی از آن‌ها را توانا ساخته است که از فرصت‌های پیش‌روی خود بهره ببرند و از فرصت‌هایی که شاید دیگران درک نکرده باشند، بهره‌برداری کنند.

میان این دو عرصه، چیزی است که مانوئل کاستلز^۱ آن را "فضای مکان"^۲ می‌نامد. پژوهش من در چهاردهم گذشته نشان داده است که رویدادهایی مانند بسته شدن کارخانه یا گسترش تب دانگ^۴، در برابر بیشتر سیاست‌های عمومی محلی یا کشوری تأثیر بیشتری بر بهزیستی خانواده دارند. جایگاه درخور در بافت شهری و برخورد روزانه با مردمان گوناگون از طبقات میانه و بالا مانند آنچه برخی ساکنان کاتاکومبا از آن برخوردار شدند، فرصت‌هایی برای زندگی بهتر را فراهم می‌کند. پیوندها و برخوردهایی که در روند زندگی و کار در بخش جنوبی شکل می‌گرفتند، پشتیبانی خوبی برای پیدا کردن کار بود. ساکنانی از فاولاها که چنین پیوندهایی را داشتند، می‌توانستند از نشانی کارفرما یا دوست خود بهره ببرند تا فرزندانشان را به آموزشگاه‌های دولتی خوب بفرستند و یا به مراقبت‌های بهداشتی بهتر در محله‌های غنی‌تر دسترسی داشته باشند. آن‌ها همچنین می‌توانستند کسان کامیاب

1. Manuel Castells

2. Space of Place

۳. تمایز میان فضای جریان و فضای مکان را در اثر مانوئل کاستلز (Manuel Castells) (۱۹۹۳) ببینید.

4. Dengue

از دید مالی را الگوی پوشش، سخن گفتن و رفتار خود بگیرند. قرار گرفتن خانواده‌های تهیدست در میان توانگران و ساختن پیوندهای اجتماعی میان طبقات گوناگون جامعه به سادگی از راه تمهیدات سیاستی به دست نمی‌آید.

در فضای مکان، مردم زندگی خود را می‌گذرانند و خانواده خود را پیشرفت می‌دهند. آن‌ها برای یافتن بهترین جایگاه میان بازار و دولت یا بهترین روزنه‌ها از گستره جهانی تا فردی آماده هستند. تجربه نشان داده است که دانش و تجربه آن‌ها راه حل چالش است که به ندرت در نظر گرفته شده است. حتی هنگامی که مشارکت ساکنان محلی ناگزیر است، صدای آن‌ها به ندرت شنیده می‌شود یا به آن‌ها کم‌توجه می‌شود. این میدان کار است نه سیاست.^۱

دانش و پویایی

هم‌خوانی یک‌به‌یک یافته‌های پژوهش با پیشنهاد‌های سیاستی، کار ساده‌ای نیست. دریافتن واقعیت رو به دگرگونی حاشیه‌ای بودن در فاولاها ریو، به خودی خود موضوع دشواری است. دریافت ژرف‌تر مسائل فصول پیشین، چگونگی دستیابی بهتر به این موضوع را ممکن نمی‌کند. با این وجود، بررسی نکردن یافته‌های پژوهشی این بررسی با نگاهی به پیوند آن‌ها با سیاست، گونه‌ای ناتوانی به شمار می‌رود. اگر شواهد تجربی و قوم‌نگاری برای پرمایگی مباحث پیرامون این موضوع به کار گرفته نشوند، ما همچنان درگیر برداشت، باورها و وضعیت کنونی خواهیم ماند.

سه رویکرد در سیاست عمومی

سه روش جدا برای چالش یکپارچه کردن گروه‌های به حاشیه رانده شده با شهر را می‌توان برشمرد. (۱) رویکردهای بر پایه مکان (۲) رویکردهای بر پایه فقر (۳) رویکردهای فراگیر. هدف رویکردهای بر پایه مکان، گستره‌های محروم مانند فاولاها، مجتمع‌ها یا لوتیامنتوهای نابسامان است،

۱. برای بحث عمیق‌تر درباره دانش و تجربه به نوشته رزلسکر (Roz Lasker) و جان گایدرای (John Guidry) (۲۰۰۹) مراجعه کنید.

درحالی‌که هدف رویکردهای بر پایه فقر، مردم یا خانواده‌های زیر خط فقر بدون نگاه به جای زندگی آن‌ها است. از آنجایی‌که همه مردم ساکن فاولاها فقیر نیستند و همه فقرا هم در فاولا زندگی نمی‌کنند، خانواده‌های هدف این رویکرد، برخی ساکن فاولا و برخی بیرون از فاولا هستند. هدف رویکردهای فراگیر بدون توجه به محل زندگی، املاک، درآمد و یا دارایی‌ها، همه ساکنان شهر و روستا است. این سه رویکرد، نقض‌کننده هم نیستند، چه بسا هریک، بخشی ناگزیر از یک جورچین یا یک پازل هستند. در ادامه این رویکردها را در پیوند با ریو و اکاوی می‌کنم.

هدف رویکرد مبتنی بر مکان، محله‌های برجسب خورده به‌عنوان یک کل و بدون توجه به نایکسانی درآمد ساکنان است. این رویکرد همه برنامه‌های بهسازی و توسعه اجتماع محلی را در برمی‌گیرد که در بخش پیشینه سیاست‌های این فصل یاد شد. این برنامه‌ها برای بهبود مسکن، زیرساخت‌های شهری، خدمات اجتماعی یا پیشرفت اقتصاد محلی است و با یک خط محدوده تعریف و تعیین می‌شوند.

پروژه فاولا-بایرو نمونه کامل این رویکرد است. پیش‌تر در این فصل درباره نقاط قوت و ضعف پروژه فاولا-بایرو و تکامل فاز پسین آن بحث شد. یافته‌های ویژه این پژوهش درباره مسکن و کاربری زمین در نتیجه‌گیری این فصل آمده است.

رویکرد بر پایه فقر در برزیل، مستمری خانواده^۱ است که یک برنامه ملی است که مستمری ماهیانه‌ای را برای خانواده‌های کم‌درآمد فراهم می‌آورد که به حساب بانکی آن‌ها واریز می‌شود. این برنامه دستاورد برنامه‌های پرشماری است که در دوران ریاست جمهوری فرناندو و هنریک کاردوسو^۲ آغاز شد و در دو دوره رئیس‌جمهوری لوئیس ایگناسیو لولو داسیلوا^۳ استوارتر شد و گسترش یافت. این پرداخت گاهی با جُستار دیرپای "مالیات منفی بر درآمد"^۴ همسان است که گونه‌ای پرداخت ماهانه مشروط^۵ است که تنها در صورت انجام تعهدات ویژه‌ای مانند به مدرسه رفتن فرزندان، مراقبت‌های

1. Bolsa Familia
2. Fernando Henrique Cardoso
3. President Luis Ignacio Lulu da Silva
4. Negative Income Tax
5. Conditional Cash Transfers (CCTs)

پیش از زایمان و مراقبت از سالمند به خانوار پرداخت می‌شود. این برنامه دو هدف را دنبال می‌کند، یکی یاری به خانواده‌های کم‌درآمد برای برآوردن نیازهای اولیه آن‌ها و دیگری انگیزش آن‌ها به سرمایه‌گذاری در تندرستی و آموزش نسل بعدی است. منتقدان می‌گویند که این یک نظام حمایت سیاسی در مقیاسی بزرگ است که برای تضمین رأی حزب کارگر^۱ طراحی شده است و وابستگی به کمک دولت را همیشگی می‌کند. شاید هر دو نقد درست باشد، با این حال این برنامه در کاهش سطوح نابرابری ملی موفق بوده است.

مستمری ماهانه مشروط، به زنان سرپرست خانوار پرداخت می‌شود که بیشترین گمان می‌رود که از مستمری ماهانه برای نیازهای پایه خانواده‌های خود بهره ببرند. برای هر فرزندی که در مدرسه بماند نیز یک پاداش در نظر گرفته می‌شود که این کار به خصوص در روستاها انگیزه خانواده برای بیرون آوردن فرزندان از مدرسه برای کمک به خانواده کاهش می‌دهد. پاداش‌های دیگری نیز برای مراقبت از سالمندان خانواده، ویزیت‌های منظم پزشک و غیره هست. گرچه مبالغ دریافتی کم است ولی تأثیر درخور توجهی به‌ویژه در مناطق روستایی داشته است. در تهیدست‌ترین ایالت‌های شمال شرق، به ۷۰ درصد خانواده‌ها از این برنامه کمک می‌شود. برنامه مستمری خانوار تا ژانویه ۲۰۰۹، بیش از ۱۱ میلیون خانواده تهیدست یعنی نزدیک به یک پنجم جمعیت کشور را پوشش داده است.^۲

شمار مطلق و درصد بهره‌مندان از این مستمری در شهرها بسیار پایین‌تر از روستاهاست، چون شرایط برخوردار شدن از مستمری، به جای اینکه بر پایه تفاوت‌ها در هزینه زندگی تنظیم شود برای کل کشور به‌طور یکسان تعیین شده است. از این‌رو برنامه مستمری خانوار در سال ۲۰۰۷ در ریودوژانیرو از یک میلیون و ۳۷۰ هزار خانوار، تنها ۱۳۹ هزار خانوار یعنی از هر ۱۰ خانوار کمتر از یک خانوار را در برگرفته است.^۳

1. Labor Party

۲. برای جزئیات بیشتر درباره مستمری خانواده، به منبع لاویناس و همکارانش (Lavinat et al) (۲۰۰۸) مراجعه کنید. همچنین به آدرس اینترنتی www.ric.org/iniativa/pdf/wp7.pdf می‌توانید مراجعه کنید.
۳. جمعیت شهری ریو در سال ۲۰۰۷ نزدیک ۶/۲ میلیون نفر و یا حدود یک میلیون و ۳۷۰ هزار خانواده بود که نزدیک به یک سوم جمعیت در فقر زندگی می‌کردند. مصاحبه با فرناندو کوالیر (Fernando Cavaliere) در موسسه Pereira Passos، می ۲۰۰۹.

در روش درست باید مبنای داشتن شرایط برخورداری از مستمیری، بر پایه برابری توان خرید باشد و همچنین با توجه به هزینه زندگی تعیین شود. این کار، پیش از این در تعیین حداقل دستمزد برای مناطق گوناگون انجام شده است. اگر شاخص تعیین خانواده‌های درخور پرداخت مستمیری، سطح درآمد نبود و شاخص هزینه یک سبد کالا بود، درصد بسیار بیشتری از خانوارهای شهری درخور دریافت این کمک بودند. در ریو، فروختن آب‌نبات، واکس زدن کفش یا دلقک‌بازی برای خودروها پشت چراغ‌قرمز، شاید درآمد بالاتری در برابر ماندن در روستا دارد ولی نمی‌تواند به معنای استاندارد بالاتر زندگی باشد.

یک نیاز دیگر سیاست‌گذاری، فراخور کردن و نمایاندن برنامه مشخص برای گروه‌های هدف مانند کودکان، نوجوانان، بزرگسالان سرپرست خانوار و سالمندان است.

رویکردهای فراگیر به پُرسمان‌های جداگانه‌ای مانند حق امنیت، مسکن ناشایست و حفاظت در برابر قانون می‌پردازند. "حق به شهر" به آزادی بهره‌مندی از فضای عمومی، جابه‌جا شدن به طور دلخواه، مشارکت در بازار کار، برخورداری از احترام در جامعه و داشتن صدا و تأثیر در تصمیمات وابسته به آینده شهر می‌پردازد. حقوق کارگران را نیز گتولیو وارگاس^۱، رئیس‌جمهور برزیل (۴۵-۱۹۳۰) سامان داد که نظام حقوق مستمیری، حداقل دستمزد و حق سازمان‌دهی اتحادیه‌های کارگری را در برگرفته بود. نظام حقوق مستمیری کنونی بن‌مایه اصلی پشتیبانی برای بیشتر شرکت‌کنندگان در پژوهش آغازین است که نیاز فرزندان و نوه‌های خود را برآورده می‌کنند. گسترده‌ترین پاسخ به این پرسش پژوهش که "سیاست‌مداری که بیشتر از همه به شما و کسان همانند شما یاری کرده چه کسی است؟"، شهردار ریو و کارگزار پروژه فاولا-بایرو نبود، به جای آن بیشتر از گتولیو وارگاس یاد می‌شد که با کارهای حمایتی از کارگران، زندگی و گرسنگی را برای آنان متفاوت کرد. بودجه‌ریزی مشارکتی، نمونه خوب دیگری از یک رویکرد فراگیر و کلی است که در آغاز دهه ۱۹۹۰، در پورتو آلگره^۲ آغاز شد که حزب پیروز کارگر در پیکار

1. Getulio Vargas
2. Porto Alegre

انتخاباتی نوید داده بود که حکومت شهری را شفاف و پاسخگو می‌کند. در این برنامه بودجه شهر برای بهبود زیرساخت و بازسازی و نگهداری و خدمات‌رسانی محله از سوی ساکنان محله تقسیم می‌شد، به طوری که هر محله بتواند دریافتی خود را با محله‌های دیگر بسنجد. نشست‌های نخستین در محله‌ها برگزار می‌شود تا اولویت‌ها را برای بودجه سال آینده گزینش کنند. سپس نشست‌ها برای گفتگو بر سر اینکه کدام نیازها برجسته هستند میان محله‌ها برگزار می‌شود که در این نشست‌ها ریکا آپرس^۱ که این روند را بررسی کرده، پدیده‌ای به نام "اتفاق نظر مذاکره"^۲ را برآمده از آن بر شمرده است. او نشان داد هنگامی که نیازها در میان اجتماعات هم‌سنجی می‌شدند، روح همکاری پدیدار می‌شد.^۳ با اینکه در زمینه میزان تمرکززدایی و مشارکت و دگرگونی حکومت شهر در پانزده سال گذشته در پورتو آلگره ناهمسانی‌هایی بود ولی این رویکرد در بسیاری از شهرهای دیگر در برزیل (نخست در شهرهایی آغاز شد که حزب کارگر پیروز شده بود) و بسیاری از شهرها در سرتاسر جهان اتخاذ و اجرا شد که اکنون شبکه‌ای برای همیاری و مبادله تجربه‌ها برپا کرده‌اند.^۴

ترکیب سه روش

در برخی موارد هر سه رویکرد آمیخته می‌شوند. برنامه افزایش رشد برزیل^۵ (PAC)^۶ یکی از این برنامه‌هاست که در سال ۲۰۰۷، در زمانه رشد بالای اقتصادی و مازاد ملی فراوان آغاز شد. این برنامه یک مجموعه و آمیخته‌ای از سرمایه‌گذاری در بهسازی فاولاها در یک مکان مشخص، رویکرد بر پایه فقر^۷، در ساخت مسکن جدید برای خانواده‌هایی که دارای کمترین درآمد هستند و کارهایی بر پایه رویکرد کلی و فراگیر یعنی رشد اقتصادی، ایجاد

1. Rebecca Abers
2. Negotiated Solidarity

۳. به آثار ریکا آپرس (Rebecca Abers) (۱۹۹۸) و بسیاری از نشریات دیگر که او در این زمینه نوشته است، مراجعه کنید.

۴. به نوشته یوس کابانز (Yves Cabannes) (۲۰۰۴) درباره گسترش بودجه مشارکتی از راه شبکه چندین کشور، مراجعه کنید. او نقش مهمی در تشکیل این شبکه و گرد همایی شهرداران در مجمع جهانی شهری در ونکوور در سال ۲۰۰۴ داشت.

5. Brazil's Growth Acceleration Program
6. Programa de Aceleracao do Crescimento
7. Poverty-Based Investment

شغل و توزیع دوباره درآمد بود. اهداف بیان شده این برنامه کاهش نابرابری درآمدها در برزیل از راه کاهش فقر و گنجاندن میلیون‌ها شهروند در بازار کار رسمی و آفرینش بهبودهای درازمدت در زیرساخت‌ها برای سرمایه‌گذاری در کسب و کار را در برمی‌گیرد.^۱ بیشترین تمرکز در ریو، بر روی شهری کردن فاولاهای بزرگ، ساخت مسکن در توان فقرا و به موجب آن انگیزش رشد صنعت ساخت‌وساز است.

رئیس‌جمهور برای آغاز این برنامه، به مورود آلمائو رهسپار شد که جوش و خروش بسیار و توقعات بالایی را پدید آورد. هنگامی در اکتبر ۲۰۰۸ در نوابزلیلیا بودم. این برنامه پیش‌تر با گشایش خیابان ورودی اصلی به نوابزلیلیا برای کار گذاشتن لوله‌های بزرگ فاضلاب آغاز شده بود. بیشتر کسانی که من با آن‌ها گفتگو کردم از این برنامه می‌گفتند ولی درباره اینکه چه مدت به درازا می‌کشد و یا آیا مانند بسیاری کار دیگر نیمه‌کاره رها خواهد شد یا خیر، چیزی نمی‌دانستند.

طرح نوابزلیلیا همچنین یک کابین کابلی برای پیوند بخش‌های دورافتاده‌تر نوابزلیلیا به خطوط اتوبوس و یک ایستگاه راه‌آهن در خیابان اصلی و ساخت آپارتمان‌های ارزان‌قیمت یارانه‌ای در جای یک کارخانه متروکه را در بر گرفته بود.^۲

بدگمانی دوستان فاولایی من بی‌پایه نبود. رکود جهانی، رشد برزیل را در سال ۲۰۰۹ کاهش داد و زمان‌بندی کاری و برنامه پیشرفت را از اهداف خود عقب انداخت. در سوم ژوئن ۲۰۰۹، اخبار بازگانی آمریکا^۳ گزارشی را پخش کرد که یک بررسی تازه نشان داده است که در دو سال تنها ۳ درصد پروژه‌های برنامه افزایش رشد کامل شده است. اگرچه این اخبار یک روز پس از آن، اصلاحیه دولت را پخش کرد که گفته بود تا ۳۰ آوریل ۲۰۰۹،

۱. برای جزئیات بیشتر درباره برنامه افزایش رشد برزیل، به آدرس‌های اینترنتی www.vivafavela.org.br و www.brasil.gov.br/pac مراجعه کنید.

۲. در آویندا ایتاوکا (Avenida Itaoca)، در نزدیکی ورودی نوابزلیلیا، ده‌ها و شاید صدها خانواده، در چارچوب ساختمان کارخانه‌های رها شده، بدون آب و برق زندگی می‌کنند که تنها برای فرار از خشونت ناشی از مواد مخدر در مورود آلمائو حاضر به این کار شده‌اند. این موضوع به‌ویژه برای فقیرترین خانواده‌هایی است که در بالاترین قسمت‌های تپه ساکن هستند و در هنگام رفتن به مدرسه یا محل کار با بیشترین خطر روبرو هستند. این مکان‌ها می‌توانند محل‌های ایده‌آلی برای مجتمع‌هایی با تراکم بالا باشند که به‌طور یکپارچه به بافت‌های شهری اطراف ترکیب می‌شوند.

3. Business News Americas

نزدیک به ۱۴ درصد از ۲۴۴۶ پروژه این برنامه کامل شده است که این نیز چندان امیدوار کننده نبود.^۱

برتری سیاست ترکیب سه رویکرد، افزایش توان هماهنگی و به فرجام رساندن است، نه اینکه به بار اضافی و زیر بار ماندن بیانجامد. وعده همه‌چیز به همه مردم، راه کامیابی نیست. بسیاری از برنامه‌های سازنده و سیاست‌ها از پیش در هر سه زمینه وجود دارند ولی به ندرت باهم مورد توجه قرار می‌گیرند. فرجام این است که حتی جسورانه‌ترین سیاست‌ها به توانش درست خود نمی‌رسند. برای نمونه، اگر برنامه بهسازی فاولاها و مجتمع‌ها با مستمری مشروط خانواده هماهنگ بود، کمک می‌کرد تا هر خانواده نیازهای اولیه خود را برآورده کند و اگر نوآوری‌های وابسته به آفرینش شغل و درآمد در برنامه افزایش رشد از سوی ساکنان محلی چاره‌اندیشی می‌شد، آنگاه هر برنامه به جای کارکرد جداگانه مکمل دیگری می‌شد. به همین ترتیب اگر فرآیند بودجه‌ریزی مشارکتی در شهر اجرا می‌شد که شهروندان خود اولویت‌ها را برگزینند، شاید باعث می‌شد که مردم نادیده گرفته شده، اندک‌اندک نمایان شوند.

به نظرم می‌رسد که درباره روش آمیختن سه رویکرد و سامان دادن فرآیند برنامه‌ریزی به نکته‌های زیر باید پرداخت:

- چارچوب زمانی: در کوتاه‌مدت، میان‌مدت و درازمدت چه کارهایی باید انجام داد؟
- نهادی: کدام سازمان‌های جامعه مدنی، شهروندی، نهادهای بخش عمومی و خصوصی برای آغاز و پیاده‌سازی هر کار نیاز است؟
- همکاری: چه گونه مشارکت‌هایی در میان سهام‌داران و بازیگران نیاز است و آن‌ها چگونه می‌توانند اعتماد متقابل برپا کنند؟
- گسترش مقیاس: چگونه می‌توان ابتکارات موفق سطح پایین را با حفظ انسجام شرایطی که در آن شکل گرفته‌اند، گسترش داد؟
- موانع و مخالفان: با چه موانعی ممکن است روبرو شد، گروه‌هایی تهدیدکننده و مخالفان کدام‌اند و چگونه بر این موانع و تهدیدها چیره

1. See Business News Americas, Wednesday, June 3, 2009, and Thursday, June 4, 2009. www.bnamericas.com/.../Study; and www.bnamericas.com/.../Govt.

شویم؟

- روزنه‌های فرصت: چه گشایش‌هایی ممکن است در بافت سیاسی برای حرکت روبه‌پیشرفت اتفاق بیفتد و چگونه می‌توان از آن‌ها بهره برد؟^۱
- به اشتراک گذاشتن رویکردها: چگونه راه‌حل‌هایی کارآمد در یک بافت را می‌توان در شرایط همسان درجایی دیگر به کار گرفت و چگونه می‌توان شبکه همکاری متقابل برای نیروافزایی این رویکردها را برپا کرد؟^۲

بخش سوم- یافته‌های پژوهش و ارتباط آن‌ها با سیاست

در میان زمینه‌های گفتگو شده با ساکنان محله‌ها، سیاست‌گذاران غیردولتی، محلی، ملی و بین‌المللی و دانشگاهیان، موارد زیر از اهمیت بیشتری برخوردار بود: (۱) مسکن غیررسمی، (۲) تصرف زمین، (۳) ایجاد شغل و درآمد، (۴) مواد مخدر و خشونت، (۵) شهروندی و حق به شهر.

مسکن غیررسمی: فاولاها، مجتمع‌ها، لوتیامنتوها

این پژوهش، یافته‌های غیرمنتظره فراوانی داشت. درحالی‌که برخی از نتیجه‌گیری‌های من در "افسانه حاشیه‌نشینی" (مانند پیوند بی‌تناسب تهیدستان به پیکره شهری)، امروزه نیز مانند همان زمان چاپ کتاب در سال ۱۹۷۶ درست هستند اما بر پایه آموخته‌های من در این پژوهش درازمدت، دیدگاهم درباره برخی نگرش‌های کتاب دگرگون شده است. این نشان می‌دهد که ارزیابی‌های یک پروژه چه اندازه می‌تواند گمراه‌کننده باشد. به‌ویژه اینکه این ارزیابی‌ها معمولاً کمی پس از به پایان رساندن برنامه انجام می‌شود. این همچنین نشان می‌دهد که پژوهشی

۱. مطالعات موردی جان کینگدون (John Kingdon) درباره دستور کار در سیاست عمومی، اهمیت پیش‌بینی فرصت‌های حیاتی و توانایی پاسخ به لحظه را با موارد زیر نشان داده است: ۱- یک هماهنگی عمومی آماده و علاقه‌مند؛ ۲- سعی و آزمون راه‌حل‌ها برای مشکل مورد بحث حاضر؛ ۳- یک کارگزار که تصمیم‌گیرنده مناسب را می‌شناسد و می‌داند کجا راه‌حل‌های آزمایش شده را به کار گیرد و می‌تواند راه‌حل‌ها را برای فرد کلیدی در طول این فرصت محدود در جریان روند سیاسی به ارمغان بیاورد (۱۹۸۴).

۲. برای مطالعات موردی چنین انتقال نوآوری و روش‌های به‌کاربرده شده برای همکاری، به آدرس اینترنتی www.mega-cities.net مراجعه کنید، که به وسیله جامعه‌ای رهبری شد که مایل به انطباق راه‌حل با واقعیت خود (مدل واردات) است نه توسط یک موسسه که انتقال این راه‌حل را به مکان‌های دیگر تأمین کرده است، که ممکن است جالب نباشد (مدل صادرات).

که بیشتر آن در یک زمان خاص انجام می‌شود، نمی‌تواند راهنمای درستی برای سیاست‌گذاری باشد.

یافته‌های پژوهش تازه، بازنگری در دو یافته پیشین من را ناگزیر کرده است؛ نخست، سودهای درازمدت زندگی در فاولاها و مجتمع‌ها و دوم، میزان اهمیت امنیت تصرف زمین برای ساکنان این سکونتگاه‌ها.

مجتمع‌ها در درازمدت به یک مزیت دگرگون شدند، درحالی‌که بر پایه دیده‌ها، در کوتاه‌مدت زندگی در این مجتمع‌ها را برای ساکنان در اندازه یک فاجعه برآورد کرده بودم. من در "افسانه حاشیه‌نشینی"، بر پایه صدها گفتگویی که در مجتمع‌ها در سال ۱۹۷۳، درست سه سال پس از پاک کردن و ویرانی کاتاکومبا انجام دادم، نشان دادم که اسکان مردم در مجتمع‌های بخش شمالی، یک فاجعه کامل بود. من نشان دادم که چگونه این کار، زندگی خانواده‌ها را از هر رو به هم‌ریخته بود. داستان‌های دهشتناکی شنیدم که برخی از آن‌ها را در فصل‌های پیشین بازگو کردم. دیده‌ها و گفتگوهای من نشان می‌داد که این جابجایی برای بهبود و آسایش ساکنان ویرانگر بوده است. درآمد خانواده‌های آن‌ها به نیم سطوح پیشین کاهش یافت، درحالی‌که قسط ماهانه آپارتمان‌ها و هزینه‌های خدمات شهری (چیزی که در فاولاها رایگان بود) را هم باید پرداخت می‌کردند. هزینه رفت‌وآمد به محل کار که پیش‌تر با پای پیاده یا دوچرخه بود، اکنون یک‌چهارم درآمد خانوار بود، به‌گونه‌ای که تنها یک‌تن در خانواده می‌توانست هزینه رفت‌وآمد به محل کار در بخش جنوبی را بپردازد. در کاتاکومبا، شغل دوم یا کارهای آزاد در بعدازظهرها و پایان هفته‌ها، یاری‌رسان درآمد پایه مردان بود. زن‌ها، جامه‌های بانوها را می‌شستند و بچه‌های خود را می‌فرستادند تا لباس‌های شسته و اتو شده را تحویل دهند و فرزندان آن‌ها در پایان هفته‌ها و پس از مدرسه به انجام کارهای کوچک می‌پرداختند و به این ترتیب در افزایش درآمد خانواده یاریگر بودند.

کرایه اتوبوس از مجتمع‌ها تا محل کار برابر یک‌چهارم یک دستمزد ماهانه معمول بود که به این معنی بود که تنها سرپرست خانواده می‌توانست از عهده آن برآید. کم‌وبیش زمان سفر به محل کار برای ده ساعت روزانه،

در هر مسیر دو ساعت بود و نیازمند بیدار شدن در سپیده دم و ایستادن در صف اتوبوس بود. هرکس که به موقع سرکار نمی‌رسید به‌سادگی می‌توانست برکنار شود، بنابراین هیچ‌یک از کارگران ریسک نمی‌کردند. بدتر از آن، پرداخت‌های ماهیانه برای آپارتمان‌های مجتمع بر پایه کل درآمد خانوار بود که پیش از جابه‌جایی محاسبه شده بود. این هزینه‌ها بیشتر از درآمد و توان پرداخت خانواده در مجتمع بود، چون پس از جابه‌جایی درآمد کاهش یافته بود. کسانی که بدهی‌های نپرداخته داشتند، همواره بیم بیرون راندن و فرستادن به خانه‌های ناپایدار و موقت را داشتند. در فرایند جابجایی، بیشتر رهبران محله از دیگران جدا شدند تا از هرگونه شورش پیشگیری شود و هیچ‌کس هرگز نفهمید آن‌ها کجا فرستاده شدند؛ خانواده‌ها، دوستان و همسایه‌ها بر پایه درآمد و شمار فرزندان از هم جدا شدند. خانواده‌ها از شبکه‌های پشتیبانی خود دور شده بودند و ناگهان دریافتند که کنار مردمی زندگی می‌کنند که هرگز آن‌ها را ندیده‌اند. بسیاری در مجتمع‌ها از بیماری‌های پیوسته با استرس رنج می‌بردند و ده‌ها تن جان دادند.

در مجتمع‌ها نبود آموزشگاه، درمانگاه، مهدکودک، فضای تجاری برای کسانی که درآمد خود را از راه فروشندگی و دوزندگی در خانه برآورده می‌کردند و نبود مکان تفریحی برای جوانان (هیچ‌یک از امکانات شهری که این خانواده‌ها به‌انگیزه آن به شهرآمده بودند) در مجتمع‌ها چشمگیر بود. این جابه‌جایی و انتقال ویرانگر بود و بسیاری از قدیمی‌ها، همچنان افسوس خانه‌های ازدست‌رفته را می‌خوردند.^۱ چند گاهی به درازا کشید تا سودهای این جابجایی آشکار شود. اگر من سه دهه پس از آن به آنجا برنگشته بودم، هرگز نمی‌فهمیدم که جابجایی از فاولاها به مجتمع‌ها سود بیشتر برای مردم و فرزندان آن‌ها به همراه داشته است. با گذشت زمان، پرداخت ماهیانه برای آپارتمان و برای برق و آب، داشتن یک نشانی قانونی، به مردم حس بالیدن و مشروعیت داد که در فاولاها این چیزها برایشان قابل دسترسی نبود. همچنین از هنگامی که نشانی‌های قانونی استفاده می‌کردند، پیدا کردن کار برایشان آسان‌تر شده بود. درست است

۱. نوشته مارک فرید (Marc Fried)، (۱۹۶۳)، را در "عزادار برای خانه از دست رفته" (grieving for a lost home) در ارتباط با نوسازی شهری در محله بوستون ببینید.

که فضای کمی برای گسترش خانه و جا دادن اعضای جدید خانواده در مجتمع‌ها بود و شرایط محله رسمی خوب را نیز نداشت ولی روی هم‌رفته از دید کار، درآمد، آموزش و رویه کالاهای مصرفی و همچنین چیرگی بر برجسب ننگ خوردن، ساکنان مجتمع‌ها کامیاب‌تر از کسانی بودند که در فاولاها ماندند. البته این بدان مفهوم نیست که اگر آن‌ها مالک زمین‌ها در کاتاکومبا بودند، آسایش کمتری در سنجش با امروز داشتند. هیچ راه مطمئنی برای آزمودن این انگاره وجود ندارد، گرچه کوشش کردم آن را آزمایش کنم.^۱

آنچه من می‌توانم بگویم این است که پس از شوک و تطبیق نخستین، بسیاری از مردم برای چیره شدن و کنار آمدن با زندگی خود، احساس غرور شخصی می‌کردند و برای فرزندان آن‌ها، بزرگ شدن در یک مجتمع به جای فاولا، سودهای آشکاری داشت. با گذشت زمان و گسترش شهر به سوی شمال، دسترسی به مشاغل و امکانات شهری بهبود یافت و حمل‌ونقل همگانی نیز بهتر شد. در درازمدت، زیان‌بخش‌ترین سویه راندن از کاتاکومبا، غیرانسانی بودن این فرآیند، یعنی واداشتن مردم به رها کردن خانه‌هایشان بود. شاید بتوان آزادی برگزیدن و جابه‌جایی را از مجرمین گرفت ولی برای شهروندان فرمان‌بر قانون، که تنها گناه آن‌ها فقر است، این کار درستی نیست.

در مجتمع‌ها، دشواری‌هایی چون بیکاری، خشونت پیوسته به مواد مخدر، آموزشگاه‌های بسیار بی‌کیفیت و نبود خدمات بهداشتی و فضاهای تفریحی، همسان با فاولاها بود. گرچه مجتمع‌ها، پروژه دولتی بودند ولی از سوی دولت نگهداری و حمایت نمی‌شدند. افزون بر این وعده مالکیت

۱. کوشش کردم تخمین "خلاف واقع‌ها"، (Counterfactual)، ("آنالیز What-If") را با انتخاب یک فاولا در منطقه جنوبی که در سال ۱۹۷۰ مشابه به کاتاکومبا بود و تنها تفاوت آن این بود که این فاولا حذف نشده بود، آزمایش کنم. سپس می‌خواستم تاریخچه زندگی و شرایط زندگی فعلی ساکنان پیشین کاتاکومبا (که حال در مجتمع‌ها زندگی می‌کنند) را با ساکنان منطقه جنوبی مقایسه کنم. قصد داشتم این کار را از راه دوتایی‌های همسان، کنترل سن، جنس، نژاد، سطح تحصیلات و همچنین به‌طور کلی برای تاریخچه جامعه انجام دهم. با این حال، هنگامی که شروع به کار کردم، متوجه شدم که هیچ راهی برای راه‌اندازی چنین طرح نیمه تجربی وجود ندارد که نتایج قابل اعتماد را به دست آورد. به زبان ساده‌تر یعنی هیچ اجتماعی وجود ندارد که قابل مقایسه باشند. مشخصه‌های تاریخ، مکان‌ها، روابط سیاسی و دیگر عوامل جامعه می‌تواند به راحتی منجر به نتیجه‌های قوی اما نادرست شود که به موضوع حذف و جابجایی مرتبط نبودند.

آپارتمان نیز تا به امروز عملی نشده است.

مالکیت، یک نیروی برانگیزنده در پیشرفت و توسعه مجتمع‌ها بود. بازپرداخت اقساط آپارتمان‌ها طوری ساماندهی شد، که پس از ۲۵ سال، ساختمان‌ها به طور کامل به مالکیت ساکنان درآمد ولی این‌گونه نشد. بررسی نمونه ۲۰۰۳ در مجتمع‌های گواپور و کویتونگو (جایی که ساکنان پیشین کاتاکومبا اسکان داده شده بودند) نشان داد که کمتر از ۴۰ درصد کسانی که در مجتمع‌ها زندگی می‌کردند سند رسمی آپارتمان خود را دریافت کرده‌اند. مالکیت ۶۰ درصد دیگر، غیررسمی بود (نیمی از آن‌ها بدون هیچ‌گونه سندی و نیمی دیگر با سند غیررسمی) و به طور قانونی به رسمیت شناخته نشده بودند (برای جزئیات به تصویر ۱۱-۱ نگاه کنید). بیشتر آن‌ها با گذشت بیش از سی سال، در وضعیت برزخ زندگی می‌کردند و درست است که در سنجش با ساکنان فاولاها، یک گام به مشروعیت نزدیک‌تر بودند ولی هنوز بخشی از شهر رسمی نبودند.

این نشان‌دهنده هم پیوندی چندوچونی قانونی و اجتماعی است. در حالی که ساختمان مجتمع‌ها همانند خانه‌های بخش خصوصی برای طبقه متوسط، ساخته شدند اما این واقعیت که فقرا در آن زندگی می‌کنند به این معنی است که ساکنان آن‌ها همچنان در حاشیه می‌مانند و بنابراین این محله همچنان برچسب خورده باقی می‌ماند.

لوتیامنتوها در برابر فاولاها: یک دیدگاه آزمون شده

یک یافته شگفت‌انگیز دیگر در میان یافته‌های پژوهش دنباله‌دار من، این بود که در درازمدت لوتیامنتوهای دور از مرکز کاسیاس در سنجش با فاولاها، مرکزی‌تر، گزینه‌ی بهتری شده بودند، این در حالی بود که در سال ۱۹۶۹ چون شهرداری کاسیاس در مراحل نخستین توسعه بود، بدتر به نظر می‌رسیدند. مرکز شهر و محله‌های پیرامون، کاملاً شهر شده بود ولی مناطق پیرامونی، بخش‌های پرجمعیت پراکنده‌ای بودند که با وجود قانونی بودن، چهره شهری نگرفته بودند. راه آسفالت، شبکه برق، آب و دیگر خدمات شهری در این بخش‌ها نبود. قطعه زمین کوچکی را با پول بسیار کمی می‌شد خرید و یا اجاره کرد که گزینه بهتری در برابر تصرف

عدوانی بود. در یک طرح پژوهش نیمه تجربی، من نیمی از نمونه خود را در سه فاولا از میان خانوارهایی برگزیدم که بر آن شده بودند مقدار پول اندک خود را به جای خرید یا اجاره این زمین‌ها، برای خوراک، سرپناه و آموزش سرمایه‌گذاری کنند. نیمی دیگر از نمونه‌ی من کسانی بودند که تکه زمینی را در یکی از پنج تفکیک، خریده یا اجاره کرده بودند و بنابراین پول کمتری داشتند که هزینه نیازهای دیگر کنند. پنج سال پس از آن، هنگامی که نخستین کتاب من چاپ شد، به نظر می‌رسید که گزینه‌ی فاولا از همه هوشمندانه‌تر بوده است. مردم در ویلا آپاراریا، یک محله رو به رشد با انجمن سکنه نیرومند و یک آموزشگاه تازه برپا کرده بودند و برای استخدام آموزگاران چیره‌دست، پول گردآوری می‌کردند. همان‌گونه که در فصل ۵ بازگو شد، همچنین آن‌ها حق سکونت و ماندن در آن زمین‌ها را گرفته بودند.

از طرفی دیگر دگرگونی و جابه‌جایی در لوتیامنتوها فراوان بود، چون بسیاری از ساکنان مستأجر بودند و سازمان محله یا انجمن‌های سکنه بسیار ناتوان بود و یا وجود نداشت. آن‌ها بیشتر همسایه‌های خود را نمی‌شناختند، دادوستد محلی چندانی نداشتند، جشن یا آیین‌های پایکوبی برای دانش‌آموزان برگزار نمی‌کردند و روی هم‌رفته به نظر می‌رسید دشواری‌های فقرا را دارند، بدون این‌که همبستگی بایسته برای شناسایی گروهی آن‌ها را داشته باشند.

این دیدگاه از چهل سال پیش تاکنون دگرگون شده است. کاسیاس با اینکه ساکنان با درآمد پایین‌تری را داشت اما در منطقه کلان‌شهری یکی از بالاترین نرخ‌های رشد اقتصادی و جمعیتی را داشته است و همه لوتیامنتوها آسفالت شده، زیرساخت‌های آن‌ها تأمین شده بود و از دید قانونی به شهر پیوسته بودند. در میان نمونه‌های این پژوهش، کسانی که از ابتدا ساکن لوتیامنتوهای کاسیاس بودند، بیشترین پویایی اجتماعی و بالاترین کیفیت زندگی و نمرات شاخص اقتصادی اجتماعی را داشتند. در اینجا نکته اساسی اهمیت قانونی بودن است. اجتماعات کم‌درآمد در پیوستار قانونی شدن هستند و هرچه یک اجتماع به جایگاه قانونی نزدیک‌تر شود، گمان اینکه ساکنان در توسعه زندگی خود بکوشند بیشتر است. از سوی دیگر، به شمار آمدن مکان نیز ارزش دارد و این دو در بیشتر موارد

به یک مفهوم نیستند. یافته‌های پژوهش من نشان داد حتی با وجود تصرف غیرقانونی زمین، پیوند روزانه با مردم طبقه میانه و بالا، امتیازی درخور برای ساکنان کاتاکومبا است. دانستن شیوه سخن گفتن، برخورد و رفتار و پوشش همانند با ساکنان بخش جنوبی و داشتن شبکه پیوندهایی که امکان آموزش، بازی و کار کردن در یک محله طبقه بالا را فراهم می‌کند، برای زندگی ارزش فراوانی دارد.

ملاحظات سیاسی، ناسازگار به نظر می‌رسند. داشتن جایگاه قانونی و زندگی میان بخش مرفه شهر بسیار خوب است ولی تنها ثروتمندان می‌توانند این شرایط را فراهم کنند و دقیقاً به همین دلیل است که آن‌ها در مخالفت با همزیستی با فاولاها، تا این اندازه یک‌دنده و تزلزل‌ناپذیرند. چه می‌توان کرد؟ یک پاسخ این است که باید راهی برای پیوند و انسجام سکونتگاه‌های تازه کم‌درآمدها با سکونتگاه‌های گروه‌های گوناگون و محله‌های دیگر پیدا کرد. جدایی‌گزینی فضایی (گتویی شدن)، خودویرانگرو خود تداوم‌دهنده^۱ است. بانکداری زمین از سوی شهرداری و به‌کارگیری زمین برای مسکن یارانه‌ای روشی برای یکپارچه کردن جغرافیایی طبقات اجتماعی است که برای پوشش روبه‌پیشرفت بسیار سودمند است. بهره‌مندی شهر از حق تملک برای اهدافی که مالکان خصوصی مایل به آن نیستند، بورس بازی و نگه‌داری زمین برای فروش با قیمت بیشتر در آینده را کاهش می‌دهد، پراکنده رویی را کاسته و فضایی بسنده برای اهداف اجتماعی مانند مسکن کم‌درآمدها، مدرسه، پارک، بازارهای کوچک و مراکز کارآموزی را فراهم می‌آورد.

در برزیل از هنگام بسته شدن بانک مسکن ملی (BNH) در سال ۱۹۸۵، سیاست ملی مسکن، سیاست تأمین مالی مسکن و سیاست شهری برجیده شد. بانک ملی که انجام بسیاری از کارهای بانک مسکن ملی را پذیرفت، در زمینه تأمین مالی مسکن فعالیت نداشت. آن‌ها برنامه‌های محدودی برای مسکن طبقه بالا، میانه و کارمندان دولت دارند ولی کم‌وبیش در این برنامه‌ها مانند همه دادوستدهای املاک در برزیل، یک قرارداد وجود دارد و در زمان فروش همه به‌صورت نقدی باید پرداخت شود. در برخی موارد، نیاز است که خریدار با روند ساخت ساختمان، پرداخت را هماهنگ

1. Self-Defeating and Self-Perpetuating

کند و به‌مرور با تکمیل ساختمان هزینه را پرداخت کند.

شهرداری در برخی پروژه‌های خرد مسکن در استطاعت سرمایه‌گذاری کرده است. در هنگام پژوهش، در سال‌های ۲۰۰۴ تا ۲۰۰۸، از برخی پروژه‌های مسکن شهری جدید در ریو و کاسیاس دیدن کردم که هدف آن‌ها خانواده‌های دارای کمترین حقوق دهک ۳ تا ۶ بود. آن‌ها بر پایه اصول "شهرسازی جدید"^۱ طراحی شده بودند که به‌جای آپارتمان‌های بزرگ یا خانه‌های جداگانه، دارای ساختمان‌های کم‌ارتفاع با تراکم بالا بود. من با ژانیرا برای بازدید دو نمونه از این‌گونه محله‌ها به کاسیاس رفتم. این مسکن‌ها که برای کارمندان دولتی طراحی شده بودند، بیرون از شهر بودند و نگهبان داشتند.

پروژه‌ای در مرکز شهر ریو به نام "زندگی در مرکز"^۲، مسکن‌هایی به نام در استطاعت ساخته بود که من وقتی آن را دیدم شیفته آن شدم. ساختمان‌های قدیمی فرسوده را در میان خانه‌های زیبا و در خیابان‌های پُردرخت نوسازی کرده بودند و آپارتمان‌های کوچک (یا اگر امکان تجمیع چند ملک کنار هم وجود داشت، آپارتمان‌های بزرگ‌تر) ساخته بودند. خانواده‌های هدف این مسکن‌ها از کم‌درآمدترین‌های دهک ۱ تا ۶ در نظر گرفته شده بود ولی برتری با خانواده‌های کوچک بالای این دامنه بود، به‌راستی ۹۲ درصد از مردمی که من با آن‌ها گفتگو کردم، کنار گذاشته شدند. هنگامی که در ژوئن ۲۰۰۹ به‌سوی فرودگاه بین‌المللی تام ژوبیم^۳ در ریو می‌رفتم یک راننده تاکسی ساکن فاولا به من گفت که شاید یک برنامه نوین جایگزین برنامه تأمین مالی مسکن برای خانوارهای گروه ۱ تا ۳ دارای حداقل دستمزد شود. درست چند روز پس از آن، این موضوع در نوشته‌ای در فایننشال تایمز^۴ تأیید شد. در دوم جولای ۲۰۰۹، در نوشتاری، برنامه دولتی نوین به نام "خانه من، زندگی من"^۵ برای گسترش مالکیت مسکن و رشد صنعت ساخت‌وساز چاپ شد. بر پایه این نوشتار بانک ملی برای خانواده‌هایی که ثابت کنند که درآمد پایداری دارند ۳۱ میلیارد دلار برای یارانه مسکن پرداخت خواهد کرد. وام‌ها در اقساط ماهانه ۲۰ ساله

1. New Urbanism
2. Morar no Centro
3. Tom Jobim International Airport
4. Financial Times
5. Minha Casa, Minha Vida

بازپرداخت خواهد شد و اهدای زمین از سوی دولت‌های ایالتی یا شهری این را کامل خواهد کرد. پیش‌بینی می‌شود که ساخت‌وساز در سال ۲۰۱۰ آغاز شود و من چشم‌به‌راهم بینم که آیا این برنامه در پایین‌نگه داشتن اقساط برای خانواده‌های فاولایی با درآمد پایدار، کامیاب خواهد بود یا خیر.^۱

یافته‌های این پژوهش در زمینه سیاست‌گذاری نشان می‌دهند که دولت باید:

۱. نمایاندن گزینه‌ها: با توجه به اینکه اکنون میلیون‌ها شهروند ریو توانایی خرید مسکن رسمی را ندارند و پراکنده‌رویی^۲ پیوسته فاولاها به درون جنگل‌ها و مرداب‌ها عقلائی نیست، گزینه‌های دیگر مسکن در توان تهیدستان، از آن‌گونه مسکن اجاره‌ای، لیزینگ^۳، مسکن اشتراکی و تأمین مالی مسکن برای خانه‌های تک خانواری و چند خانواری و آپارتمان ناگزیر است. بسته به شرایط مالی، پیوندهای خویشاوندی بیشتر و نیاز به فضا، خانواده‌ها شاید در زمان‌های گوناگون، نیازهای گوناگونی داشته باشند. گزینه‌ها می‌تواند از رویکرد مکان و خدمات تا مسکن کارگران (سرنپناه‌های موقتی) تا مجتمع‌های آپارتمانی که در کاسیاس دیدم تا ساختمان‌های بلند متراکم در گذرگاه‌های اصلی و واحدهای اجاره‌ای در مسکن بزرگ گوناگون باشد.

۲. سرمایه‌گذاری بر روی مردم: اگر همانند زیرساخت‌های کالبدی، بر سرمایه انسانی در فاولاها ریو نیز سرمایه‌گذاری می‌شد، شرایط امروز دیگرگون بود. همان‌گونه که یک ضرب‌المثل قدیمی چینی می‌گوید:

اگر برای یک سال برنامه‌ریزی می‌کنید، برنج بکارید.

اگر برای ده سال برنامه‌ریزی می‌کنید، درخت بکارید.

اگر برای همه زندگی برنامه‌ریزی می‌کنید، مردم را آموزش دهید.

سازگار شدن با شهر به این معنی است که برنامه‌های بهسازی محله باید با همیاری نهادهای گوناگون (و هماهنگی با دیگر برنامه‌ها) باشد، برنامه می‌تواند با مهدکودک و پیش‌دبستانی آغاز شده، با مدارس ابتدایی

۱. به مقاله "خانه من، زندگی من"، (Minha Casa, Minha Vida) نوشته جاناتان ویاتلی (Jonathan Wheatley) (۲۰۰۹) مراجعه کنید.

2. Sprawl

3. Leasing

و راهنمایی، دوره‌های آمادگی بدون هزینه برای آزمون ورودی دانشگاه و آموزش و کارورزی برای مشاغل دنبال شود. همه این‌ها با پشتیبانی نظام‌های همیاری^۱، مشاوره و انگیزش برای موفقیت، اجرایی خواهد شد. در محله‌های بررسی شده در این پژوهش آشکار شد که پسران ۱۴ تا ۱۸ ساله در بالاترین خطر مرگ هستند و بیشترین زمان اوقات فراغت را دارند. مدرسه رفتن تا ۱۴ سالگی الزامی است و کار یا انجام خدمت سربازی در ۱۸ سالگی آغاز می‌شود، بنابراین یک خلأ چهارساله هست. جای شگفتی است که قوانین تصویب شده برای پیشگیری از بهره‌کشی از نیروی کار کودکان، به جای جلوگیری از کار کردن نوجوانان، بازدارنده از کسب تجربه آن‌ها و زمینه‌گرایی به گستره قاچاق مواد مخدر می‌شود.^۲

۳. اجتماع محلی را در مدیریت درگیر کنیم: بر پایه تجربه من، هنگامی که دیدگاه ساکنان محله در برنامه‌ریزی، کاربست، مدیریت، راهبری و نگهداری پروژه به‌راستی تأثیرگذار باشد، موفقیت برنامه بیشتر و هزینه‌های آن نیز کمتر خواهد بود. اگر مسئولیت به آنان سپرده شود و به آن‌ها به‌عنوان کارشناسان کارهای زندگی و محله خود احترام گذاشته شود، در تصمیم‌گیری کوشش‌گر خواهند بود و به‌درستی اولویت‌ها را روشن خواهند کرد. پس آن‌ها در پایدار ماندن پروژه و حفظ دستاوردهای آن و نگهداری سرمایه خود کوشا خواهند بود.

۴. شهر را به فاولاها بیاوریم: بودن شهرداری در هر محله بسیار ناگزیر است و ترجیحاً اعضای اجتماع محلی به‌عنوان گرداننده به کار گرفته شوند. در یک فرآیند، می‌توان ساکنان علاقه‌مند محله را برگزید که شرایط ارائه خدمت به‌عنوان نمایندگان محله را دارند. آن‌ها آموزش می‌بینند و ماهانه نیز دستمزدی دریافت می‌کنند، با تلفن و اینترنت به همه سازمان‌های شهری دسترسی دارند، بنابراین می‌توانند در زمانی کوتاه بسیاری از کمبودهای محله را چاره کنند. این اندیشه، چهره دولت محلی را از نیروی پلیس ستیزه‌جو به خدمتگزار همگانی و حل‌کننده دشواری‌ها دگرگون می‌کند. اگر طرح‌های نوین دفاتر راهنمای شهری و اجتماعی و مراکز

1. Buddy Systems

۲. گفتگو با واندا انجل ادوان (Wanda Engel Aduan)، سپتامبر ۲۰۰۸ و اکتبر ۲۰۰۹. برای جزئیات بیشتر درباره ایده‌های او، به نوشته Wanda Engel Aduan (۲۰۰۶) مراجعه کنید.

مراجعه در هر فاولا راه‌اندازی شود، بخش بیشتر راه دستیابی به این هدف بیموده می‌شود.

۵. به مجتمع‌ها نیز پرداخته شود: چرا برنامه "مجتمع - بایرو" در پروژه‌های مسکن برای به‌روز کردن شرایط کالبدی، اجتماعی و امنیتی و یکپارچه کردن آن‌ها با محله‌های پیرامونی آغاز نشود؟ در سی سال گذشته تنها برنامه دولت در مجتمع‌ها، نقاشی و رنگ‌آمیزی نمای بیرونی ساختمان‌ها درست پیش از انتخابات است. با نادیده گرفته شدن از سوی دولت و نبود گرایش بخش خصوصی برای سرمایه‌گذاری، مجتمع‌ها هرچه بیشتر همانند فاولاها شده‌اند که افزون بر آن، کاستی‌هایی چون فضاهای غیرقابل دفاع میان ساختمان‌ها، مجتمع‌ها را زیان‌بارتر کرده است.^۱ نادیده‌گیری این مجتمع‌ها از سوی دولت شاید به این دلیل باشد که در مقیاس شهر چندان نمود ندارند و زمینی را نیز اشغال نکرده‌اند، بنابراین درخواستی برای سازمان‌دهی آن‌ها نیست.

۶. مهار تفکیک‌های پنهان: به‌تازگی لوتیامنتوهای پنهان یا نابسامان، بالاترین نرخ رشد را داشته‌اند و در ریو بدترین شرایط زندگی را دارند. خانواده‌هایی که تازه درون این محله‌ها می‌شوند، بیشتر قطعات کوچکی از زمین در تفکیک‌های پنهان را از بسازبفروش‌های کلاهدار خریداری می‌کنند. روند کار این‌گونه است که راه باریک و خاکی به چراگاهی یا زمین کشاورزی باز می‌کنند که در بیشتر موارد زمین‌های کوچکی در میان زمین‌های بسیار بزرگ و پرت و بی‌رفت‌وآمد هستند. قطعه زمین‌ها با وعده جاده، آب، برق و دیگر امکانات رفاهی به مهاجران تازه‌وارد فروخته می‌شود. هنگامی که پرداخت انجام شد و دروغ بودن "برگه‌های مالکیت"^۲ روشن شد، کلاهدار ناپدیدشده و خانواده‌های مهاجر در این میان آواره می‌شوند و دولت می‌ماند و خانواده‌های مهاجری که باید برای آن‌ها سرپناه برپا کند یا برایشان تا کرانه‌های دوردست خدمات رسانی کند. اگر مالکان زمین مسئولیت نظارت بر محدوده زمین خود را بپذیرند (و می‌تواند یک گزینه، فروش قطعات زمین به شهرداری باشد)، اگر دولت نیز از بالگرد

۱. برای کسب اطلاعات بیشتر درباره فضای قابل دفاع، کتاب اسکار نیومن (Oscar Newman) را با آن عنوان ببینید

برای بازرسی فاولاها برای شناسایی برپایی تفکیک‌های تازه بهره‌گیر و اگر سودجویان نیز به دست عدالت سپرده شوند، می‌توان امیدوار بود که تهاجم بسازبفروش‌ها کاهش یابد.

۷. پیش‌بینی مهاجرت‌های پیوسته: بدون برنامه‌ریزی خوب برای مهاجران نورسیده، رشد فزاینده بر همه پروژه‌های بهسازی و راه‌حل‌های جایگزین حل چالش مسکن، پیشی خواهد گرفت. در چنین شرایطی توجه دوباره به رویکرد "مکان و خدمات" ناگزیر است. دولت باید پیش‌ازین که مردم در این‌گونه زمین‌ها ساکن شوند، از توان خود برای گرفتن زمین‌های پیرامون شهر، تفکیک آن‌ها به بخش‌های مسکونی، طراحی و برنامه‌ریزی فضای باز، نیازهای محله، مدارس، زمین فوتبال و مراکز تجاری و کار گذاشتن زیرساخت‌های شهری در این مناطق بهره‌بردار، این روش کم‌هزینه‌تر از فراهم کردن خدمات شهری و بهسازی محله‌های کنونی است. خانواده‌ها، این خانه‌ها را با کمترین هزینه خریداری می‌کنند و یا اجاره کرده و با تأمین مالی بلندمدت، آن را می‌خرند، سپس خانه‌های خود را به صورت تدریجی بسته به شرایط مالی خانواده می‌سازند.^۱

۸. رشد شهری مستقیم و پراکنده‌رویی: سرمایه‌گذاری عمومی در ساخت مسکن، افزون بر انگیزه‌های سازندگان خصوصی، باید همراه با توجه به سمت‌وسوی گسترش شهری و نزدیکی به مشاغل و حمل‌ونقل همگانی باشد. یک نمونه خوب برای چنین گسترشی در ریو، بخش راستای آونیدا برازیل^۲ است که چندین زمین خالی و جایگاه رها شده کارخانه‌های کهنه را در برگرفته است. مرکزیت آن سبب شده که جایی امیدبخش برای مجموعه‌ها، تعاونی‌ها، مجتمع‌ها و دیگر گزینه‌های مسکن در توان فقرا باشد.

به نظرم ساخت خانه‌هایی برای کم‌درآمدها در بخش غربی ریو، در پیرامون مجتمع صنعتی فولاد که به‌وسیله شرکت سیدرورجیکا دو

۱. برخی از اشکال مکان‌ها و خدمات شامل خانه‌های اصلی (casas embriao) در هر قطعه که نشان داد برای مهاجران تازه‌وارد خیلی گران است و برای جذب ساکنان فاولاها نیز خیلی کم و کوچک است. برای پایین آوردن قیمت پروژه یک ستون در مرکز هر قطعه برپا شده که توسط یک "دیوار هیدرولیکی" نگه داشته شد و اتصالات آب و برق در آن تعبیه می‌شود.

آتلانتیکو^۱ گسترش یافته، بسیار ضروری است. در این صنعت یک میلیارد دلار سرمایه‌گذاری شده است و پیش‌بینی می‌شود که ۵۰ هزار کارگر تازه در آن به کار گماشته شوند. طرح کلی آن ده سال پیش آماده شده که برپایی یک قطب شهری نوین با بندر مدرن سپتیبیا^۲ را به‌عنوان یک گره کشتیرانی برنامه‌ریزی کرده است.

حق مالکیت زمین و مسکن

بی‌گمان ناسازترین یافته این پژوهش درازمدت، این بود که حق مالکیت زمین برای ساکنان کنونی فاولاهای ریو با ارزش نبود. این درست وارونه آن چیزی است که من در پژوهش نخست خود یافتیم و در کتاب پیشین خود به شدت از آن دفاع کرده بودم.

برجسته‌ترین راهکار سیاستی و اجرایی اشاره‌شده در کتاب "افسانه حاشیه‌نشینی"، فراهم کردن مالکیت زمین برای ساکنان فاولا بود که یک محور بنیادین کتاب است. یافته چشمگیر پژوهش تازه این بود که پنداره‌هایی که تغییرناپذیر به چشم می‌آمد، می‌تواند و یا باید دگرگون شوند. به‌راستی من سرخورده شدم، چون درست هنگامی که سیاست‌گذاران ارزش مالکیت زمین را دریافته بودند (و حتی برای برخی شعار شده بود) و هنگامی که می‌توانست تأثیر تعیین‌کننده‌ای (دست‌کم در ریو) داشته باشد، واقعیتی نوین پدیدار شد.

این پژوهش سودهای قانونی شدن و مشروعیت یافتن را تأیید می‌کند. گرچه این واقعیت است که زندگی در شرایط فراگیر، بهتر از زندگی در محرومیت است ولی این بدان معنی نیست که اگر بدون دگرگونی‌های دیگر شرایط زندگی به ساکنان فاولاهای مالکیت زمین داده شود، چالش محرومیت آنان چاره شده و به حساب آمده‌اند. دادن اسناد مالکیت فردی به ساکنان اجتماعاتی که حق زیست آن‌ها به‌طورکلی انکار شده، تنها یک ژست خالی است.

یکی از این نمونه‌ها، محله کاجو^۳ نزدیک مرکز ریو است. چون این محله در زمین‌های واگذارشده دولت فدرال به شهر قرار گرفته بود، ساکنان نیز

1. The Companhia Siderurgica do Atlantico

2. Sepetiba

3. Caju

اسناد مالکیت دریافت کرده بودند. در واقع، با شکوه و سروصدای بسیار و اندکی نمایش، این اسناد مالکیت دست‌کم از سوی دو اداره به مردم داده شد. من با شور فراوان دفتر یادداشت و دوربین در دست، برای بازدید از کاجو و گفتگو با ساکنان و مدیران این محله به راه افتادم. این محله در برابر دیگر فاولاهای کوچک دامنه‌ی تپه‌ها، دارای زیبایی ظاهری بود و ساکنان نیز به رنگ‌آمیزی و نگهداری خانه‌های خود می‌بالیدند. هیچ نشانه‌ای از تفاوت زندگی در کاجو با زندگی در دیگر محله‌های بدون مالکیت دیده نمی‌شد. از دید ساکنان بسیار خنده‌دار بود که هر شهردار می‌خواست تصویر دادن اسناد مالکیت به آنان را در روزنامه‌ها نشان دهد و چشمداشت سیاستمداران نیز، ابراز سپاسگزاری بود. آن‌ها می‌گفتند که بسیار خرسندتر خواهند بود که شغل داشته باشند.

از دید نظری، گرفتن سند مالکیت مسکن برای فرد، یک امتیاز به شمار می‌رود ولی در عمل، این دیگر برای ساکنان فاولاها چندان با ارزش نیست. حق مالکیت همیشگی فردی و جمعی، پس از یک دوره مشخص سکونت مقرراتی دارد ولی تنها روی زمین‌هایی با مالکیت خصوصی قابل انجام است. بسیاری از فاولاها پس از برپایی نخستین، در مکان ماندگار می‌شوند، زیرا مالک خصوصی ندارد که آن‌ها را بیرون کند. امروزه برای هر تکه زمین، پیچیدگی‌های قانونی مشخص، چندین خواهان و گاه با اسناد متناقض وجود دارد.^۱ از این‌رو اکنون ساماندهی مالکیت ۱۰۲۰ فاولای ریو کاری ساده نیست. این موضوع برای کسانی که با آن‌ها گفتگو کردم، یک چالش بنیادی بود. از نزدیک به ۲۵ سال پیش و از هنگام بازگشت به دموکراسی، حق بالفعل مالکیت یا تصرف^۲ وجود دارد. ترس از بیرون راندن و پاک‌سازی پایان یافته، چون کم‌وبیش از ده سال پیش روش‌های قلع‌وقمع فاولاها به پایان رسید. از هنگامی که احزاب سیاسی بازگشتند و شهردار و فرماندار با رأی مستقیم انتخاب شدند، هر کنش جمعی در برابر میلیون‌ها ساکن غیررسمی یک ناگزیری سیاسی شد. در سال ۹۵-۱۹۹۴،

1. Interview with Arlindo Daibert, Diretor do Centro de Estudos, Procuradoria Geral do Município do Rio de Janeiro (Director of Policy Studies, Office of the Attorney General, Rio de Janeiro), September 2008.

2. De facto tenure

سرمایه‌گذاری‌هایی که با پروژه فاولا- بایرو آغاز شد، احساس امنیت ساکنان را بیشتر کرد.

همان‌طور که رئیس پیشین انجمن سکنه، کانتاگالو^۱ (یکی از فاولا‌های بازمانده در بخش جنوبی) گفت: "ما اکنون مالک زمین‌های خود هستیم. مگر ما اینجا زندگی نمی‌کنیم؟ درست است که داشتن اسناد مالکیت با ارزش است ولی این زمانی ارزش دارد که با شهری شدن و بهبود راستین شرایط زندگی همراه باشد." خبرنگار فدراسیون انجمن‌های سکنه، پیشنهاد می‌کند که ساکنان "درخواست زیرساخت شهری و خدمات شهری را باید پیش از درخواست مالکیت زمین مطرح کنند در غیر این صورت شما برای چیزی پول پرداخت می‌کنید که ارزشی ندارد."^۲

البته ساکنان فاولا پیشنهاد مالکیت زمین را رد نخواهند کرد. هشتاد درصد کسانی که من با آن‌ها مصاحبه کردم، خواهان داشتن مالکیت قانونی ملکشان بودند ولی به شرطی که این مالکیت مالیات و عوارض خدماتی را بر آنان تحمیل نکند، به‌ویژه، چون آنان از احترام و امکانات شهری محروم هستند، اما مانند دیگر مالکان املاک شهری نگریسته می‌شوند.

یک نکته اجرایی در اینجا این است که نخست از مالیات بر املاک چشم‌پوشی می‌شود و هنگامی که مالکیت داده شد، به تدریج مالیات نمودار می‌شود. دومین نکته این است که هنگامی که مالیات بر زمین و خدمات از مردم فاولاها گرفته شود، آن‌ها نیز باید مجموعه خدمات و کیفیت خدمات همانند دیگر محله‌های شهری را دریافت کنند. این تنها به معنی برخورداری از مدارس بهتر، مراکز بهداشتی بهتر و دفع زباله نیست، بالاتر از آن، پاسداری در برابر خشونت و باج‌گیری را نیز دربر می‌گیرد.

شاید پنداشته شود که بدون داشتن مالکیت زمین، توانایی خرید، فروش، اجاره یا به ارث گذاشتن مسکن نیست. در حالی که همه این معاملات به شکل فزاینده در فاولا‌های ریو یافت می‌شود. شکوفایی بازار املاک و مستغلات در جایی است که هم به مسکن و زمین و هم ساکنان رسیدگی شود.

1. Cantagalo

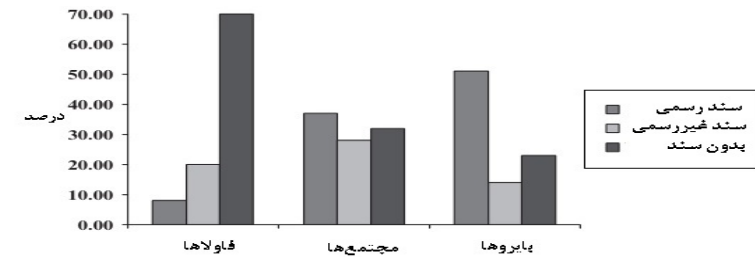
۲. در خبرنگار Favelao از ماریو بروم (Mario Brum) در مناظره با نویسنده در ۲۶ ژانویه ۲۰۰۶ نقل قول شده است.

در این محله‌ها مالکیت انعطاف‌پذیر است. شمار بیشتر نسل نخست مهاجران (۸۰ درصد از شرکت‌کنندگان در پژوهش آغازین) خودشان خانه‌هایشان را ساخته‌اند و با وجود این‌که اسناد مالکیت ندارند ولی خود را مالک آن می‌دانند. همچنین اعضای خانواده گسترده آن‌ها نیز اسناد مالکیت ندارند و فرزندان آن‌ها نیز هنگامی که این خانه‌ها را به ارث می‌برند، سندی را در اختیار ندارند. در همه این موارد، مردم خود را مالک مسکن می‌دانستند. در مواردی که فرزندان بزرگسال، تشکیل خانواده می‌دادند و خانه‌ای را در این محله می‌ساختند یا اجاره می‌کردند، نمی‌توانستند مالکیت خود را در دادوستدها اثبات کنند. در پاسخ پرسش من مردم می‌گفتند که گاهی دو سوی خرید و فروش یک توافقنامه دستی می‌نویسند و بر سر آن سازش می‌کنند؛ گاهی نیز آن‌ها به انجمن سکنه می‌روند و در آنجا برگه‌ای را با جزئیات کامل فروش پرمی‌کنند و در برابر شاهدان آن را امضا می‌کنند و سپس این برگه از سوی رئیس انجمن امضا و مهر می‌شود؛ گاهی هم آن‌ها برگه‌های خرید و فروش امضا شده از سوی انجمن سکنه را برای ثبت به دفترخانه می‌برند ولی این برگه به‌عنوان یک مدرک معتبر قانونی نیست و ارزش قضایی نیز ندارد.

در پرسش‌های مالکیت مسکن، ما به برداشت‌های مردم تکیه کردیم. آن‌ها با برگزیدن یکی از سه گزینه نداشتن سند، سند غیررسمی، یا داشتن سند رسمی، به پرسش ما پاسخ دادند. ما توانایی بررسی نوع سند رسمی یا غیررسمی آن‌ها را نداشتیم. چون برخی افراد از نمونه آغازین و فرزندان آن‌ها در فاولاها زندگی نمی‌کردند، فرصت درخوری برای همسنجی شرایط مالکیت در سه گونه محله غیرقانونی (فاولاها)، شبه قانونی (مجتمع‌ها) و بی‌کم‌وکاست قانونی (بایروها) فراهم شده بود.

از آنجایی که شمار ساکنان لوتیامنتوها بسیار کمتر از آن بود که روی نتایج کلی اثرگذار باشد، نوع مالکیت تنها در سه دسته اصلی تقسیم شد. به نظر می‌رسد با توجه به واکاوی‌ها درباره دیگر متغیرها، ویژگی لوتیامنتوها بیشتر همانند مجتمع‌ها باشد. این نتایج در نمودار ۱۱-۱ نشان داده شده است.

همان‌طور که پیش‌بینی می‌شد، فاولاها کمترین درصد ساکنان با سند



نمودار ۱۱-۱. مالکیت گفته شده ساکنان فاولاها، مجتمع‌ها و بایروها، ۲۰۰۱. سند رسمی، سند غیررسمی، بدون سند.

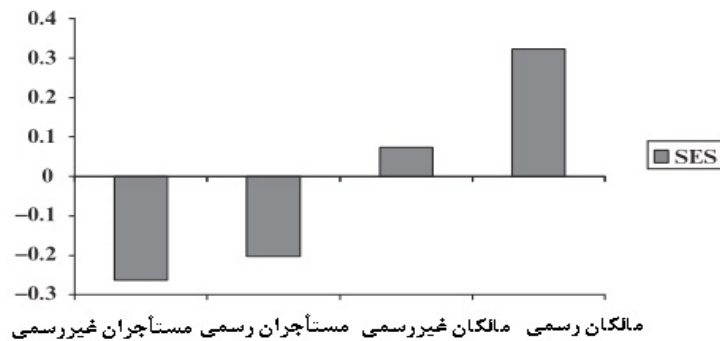
رسمی و بالاترین درصد ساکنان بدون سند را دارند. بایروها بالاترین درصد سند رسمی و کمترین درصد بدون سند را دارند ولی (وارونه چشمداشت) تنها ۵ درصد از ساکنان بایروها دارای سند رسمی هستند؛ بنابراین، جای شگفتی است که ۲۲ درصد از مردم در بایروها بدون سند هستند. من چشمداشت این نتیجه را در محله رسمی نداشتم. مجتمع‌ها، همان‌طور که انتظار می‌رفت، جایگاه میانی را میان فاولاها و بایروها (محله‌های شهری) دارند به وارونه آنچه فکر می‌کردم، مالکیت بسیار کمتر و غیررسمی بودن بالاتری را نشان می‌داد. برداشتم این بود که شمار بسیاری از کسانی که گفته‌اند سند ندارند، شاید اجاره‌نشین باشند ولی اجاره‌نشین‌ها (رسمی و غیررسمی) تنها ۱۵ - ۱۰ درصد از همه کسان غیر مالک را در برگرفته بود. هنوز روشن نیست که آیا ۲۰ درصد از ساکنان فاولاهایی که ادعا دارند مالک مسکن هستند، سند قانونی دارند و اگر این‌گونه است، در چه شرایطی این سند را دریافت کرده‌اند و آیا این تفاوتی ایجاد کرده است. برای دولتی که مالکیت مسکن را برای همه آپارتمان‌های مجتمع‌ها پیش‌بینی کرده است، این واقعیت که کمتر از ۴۰ درصد از ساکنان دارای اسناد مالکیت هستند، احتمالاً سبب شده است که آن‌ها دوباره به شیوه مدیریت مجتمع‌ها و این‌که چه کسی از آن سود می‌برد، فکر کنند. از میان خانواده‌هایی که از محله‌های غیررسمی (مورو) به رسمی (آسفالتو) جابجا شدند، نیمی از آن‌هایی که مالک مسکن نبودند، دارای شرایط برنامه جدید "خانه من، زندگی من" بودند.

جدول ۱۱-۱. تفاوت بین نسل‌ها در مالکیت مسکن در فاولاها، مجتمع‌ها و بایروها (درصد)

نوع‌ها	بچه‌ها	مصاحبه‌شدگان اصلی	فاولا
۰	۹	۹	فاولا
۱۹	۳۱	۴۴	مجتمع
۴	۴۴	۵۹	بایرو

با روشن شدن برخی ناهمسانی میان نسل‌ها در زمینه مالکیت، از یافته‌های پژوهش تعجب کردم. من پنداشته بودم که نوه‌هایی که دارای تحصیلات بالاتر، مشاغل بهتر و دسترسی بیشتر به اینترنت می‌باشند، گمان اینکه مسکن با اسناد قانونی داشته باشند، بیشتر است. بررسی نشان داد که پنداره من نادرست است. به وارونه چشمداشت، همان‌طور که در جدول ۱۱-۱ نیز نشان داده شده است، بیشتر مصاحبه‌شوندگان آغازین، مالک خانه هستند، فرزندان در جایگاه پس‌از آن قرار گرفته و پس‌از آن نوه‌ها هستند. مالکیت مسکن از یک نسل به نسل پس‌از آن، در هر سه گونه نمونه کاهش یافته است. بیشترین کاهش در میان کسانی بود که در مجتمع‌ها و بایروها زندگی می‌کردند که از ۵۹ درصد به ۴۴ درصد و سپس به ۴ درصد کاهش یافته است. سهم بسیار کم مالکیت مسکن در فاولاها در همان سطح نامطلوب مانده است.

با شناخت شرایط خانواده‌ها، به‌خوبی چرایی این کاهش میان نسلی در مالکیت را می‌توان دریافت. بسیاری از فرزندان و نوه‌ها توان پس‌انداز و نقدینگی بایسته برای خرید یا اجاره مسکن را ندارند، چراکه خرید مسکن، نیازمند پرداخت نقدی است و سیستم رهن مسکن هم در دسترس آن‌ها نیست. برای نمونه، چهار دختر مارگاریتا و نوه پسری او، همه‌ی فرزندان و نوه‌های جاکوبی، یکی از دختران نیلتون، پسرزی کابو و نوه دختری او، پسر ژانیرا و نوه دختری‌اش، همگی با پدر و مادر یا پدر بزرگ و مادر بزرگ خود زندگی می‌کنند. برخی از آن‌ها، مانند دایانا، هنوز دانش‌آموز هستند؛ دیگران، همانند ساپرینا، تازه آغاز به کار کرده‌اند و موفق‌ترین آن‌ها، مانند پاتریشیا که درآمد خوبی دارند، خانه اجاره کرده‌اند. از میان هم‌نسل‌های پاتریشیا که به بایروها، در بخش رسمی رفته‌اند، ۲۰ درصد خانه اجاره کرده‌اند.



نمودار ۱۱-۲. ناهمسانی‌های امتیاز اقتصادی-اجتماعی (SES) میان مالکان و مستأجران رسمی و غیررسمی در فاوولاهها، براساس نمونه تصادفی جدید ۱۲۰۰ خانوار در محله‌های مورد مطالعه، ۲۰۰۳.

کمپونگزا^۱ در جاکارتا، بارونگ بارونگ^۲ در مانیل و حلبی آبادهای نایروبی تا بمبئی نیز دیدم. انگاره هرناندو دسوتو^۳ که مالکیت خانه، سرمایه و روحیه کارآفرینی^۴ را بارور می‌کند، در میان همه تهیدستان شهری به‌طور گسترده فراگیر نیست. بر پایه تجربه من، مردمی که در حاشیه زندگی می‌کنند، حاضر نیستند که از باارزش‌ترین دارایی خود به‌عنوان وثیقه برای دریافت وام استفاده کنند. چون سرچشمه درآمد بادوامی نیز ندارند، نمی‌توانند از عهده پرداخت اقساط برآیند.

به همین دلیل، محله‌های فرودست ریو علاقه چندانی به دریافت وام‌های کوچک ندارند و بسیار کم حاضر به دریافت آن می‌باشند. افراد نمونه در این پژوهش از منابع گوناگون رسمی و غیررسمی وام می‌گرفتند. آن‌ها گفتند که نرخ بهره در بخش رسمی بسیار بالاست و آن‌ها توان پرداخت به‌موقع به مؤسسات مالی بخش رسمی را ندارند و نمی‌خواهند با ریسک از دست دادن خانه‌های خود وام بگیرند. دلیل اصلی وام گرفتن این گروه نمونه پژوهش، اقدام برای "بازپرداخت دیگر وام‌ها" بود که برای "تأمین نیازهای اولیه زندگی" گرفته بودند. کمتر از یک درصد از وام‌های گرفته‌شده، برای ایجاد کسب‌وکار جدید یا بهسازی مسکن به‌کاربرده می‌شد.

شاید روشن‌ترین یافته در کندوکاو مالکیت، تأثیر قابل‌ملاحظه‌ای است که بر پایگاه اجتماع اقتصادی در هر نوع از محله‌ها دارد. همان‌طور که در نمودار ۱۱-۲ نیز نشان داده شده است، در فاوولاهها وضعیت مستأجران در همسنجی با مالکان بدتر است ولی ناهمسانی میان مستأجران غیررسمی (که مدارک دارند) و مالکان رسمی (که اسناد مالکیت دارند)، بسیار گسترده است و این ناهمسانی هنگامی بدتر می‌شود که مجتمع‌ها و بایروها نیز به آن افزوده شوند.

هم‌سنجی‌ها نشان می‌دهد که کسانی که مالک رسمی در محله‌های قانونی هستند، در شاخص امتیاز اقتصادی اجتماعی، امتیازات بالاتری دارند، تحصیلات و توان خرید کم‌ویش بالاتری دارند و در فضای کافی زندگی می‌کنند ولی این هم‌سنجی‌ها، چیزی درباره علت آن به ما نشان نمی‌دهد. ما از گفتگو با کسانی که در بیشتر زمینه‌ها در نقطه مقابل هم بودند، دریافتیم که توانایی خرید مسکن در بایروها (محله‌های شهری)، مانند کاری که زی‌کابو، جاکوبی و هلیوگرانده انجام دادند، نخستین گام برای بالا رفتن از نردبان پیشرفت اجتماعی-اقتصادی است و زندگی در آنجا، سودهای بیشتری را فراهم می‌آورد. سرانجام اینکه، همسانی چشمگیری در این دیدگاه هست که "توانگریا تهیدست [فرقی ندارد] این خوب است که پول داشته باشی"

اما پرسمان ارزش زمین و مالکیت مسکن در رهایی از فقر چالش‌برانگیز است. یکی از برهان‌های اصلی دانشگاهیان و سازمان‌های توسعه بین‌المللی برای پرداختن به مالکیت این است که داشتن مالکیت، مردم را توانمند می‌کند که از خانه‌های خود به‌عنوان وثیقه برای گرفتن وام بهره ببرند. این استدلال درباره فاوولاههای ریو نادرست است. مردم آنجا دوست ندارند خانه‌های خود را وثیقه کنند. این امر تنها به ریو محدود نیست. من نبود گرایش همانندی را در محله‌های فرودستان یاردها^۱ در کینگستون^۲ در جامائیکا؛ ویلاس دِ میسریا^۳ در بوینوس آیرس؛ گِج کوندو^۴ در استانبول؛

1. Kampung
2. Barong-Barong
3. Hernando de Soto
4. Hernando de Soto (2000)

1. Yards
2. Kingston
3. Villas De Miseria

۴. Gececondu. این لغت ترکی به معنی خانه‌هایی که یک‌شبه و بدون اجازه برپا می‌شوند. (مترجمان)

این درهم تنیدگی شهر رسمی و غیررسمی، قانونی و غیرقانونی، روا و ناروا، واقعیت زندگی تهیدستان شهر ریو است. اگر مالکیت از سوی کارشناسان و سازمان‌های خارجی، جستار با ارزشی انگاشته می‌شود، روش‌های به دست آوردن آن برای مردمی که به اهداف مؤسسات و ادارات دولتی بدگمان هستند باید "آسان" باشد. همان‌طور که داده‌های بالا نشان داد، نرخ مالکیت قانونی مسکن در مجتمع‌ها و بایروها و نیز در فاولاها پایین است. موارد در پیوند با مالکیت زمین و مسکن را نمی‌توان از مفهوم گسترده‌تر "حق به شهر" جدا کرد. شهر برای چه کسی است؟ و برای چه کسانی خدمات ارائه می‌شود؟ و سودهای خدمات ارائه شده برای چه کسی است؟

شغل، کار، درآمدزایی

در حالی که رویکرد اصلی سازمان‌های کمک‌رسانی چندجانبه مانند بانک جهانی، بانک توسعه بین‌آمریکا، برنامه اسکان بشر سازمان ملل متحد و ائتلاف شهرها^۱، سازمان‌ها و دولت‌های محلی، ایالتی و ملی بر روی بهسازی سکونتگاه‌های غیررسمی و ساماندهی زمین است اما توجه ساکنان فاولاها به شغل و به‌طور کلی درآمدزایی یا "معیشت"^۲ است. برای ساکنان روشن است که یکپارچه شدن آن‌ها با دیگر محله‌های شهر به توانایی ایجاد درآمد آن‌ها، بیشتر از طراحی مهندسی محله بستگی دارد. آن‌ها از انگ و داغ ننگ سکونت در فاولاها، بیش از نبود سند مالکیت یا خدمات شهری رنج می‌برند. اکنون، فاولاها بازار بسیار خوبی برای مصرف جمعی و فردی خدمات شرکت‌های خصوصی هستند؛ اما دلیل درستی وجود ندارد که چرا فاولاها نمی‌توانند یک محله درخور کارگری و یا محله‌ای برای کارگران باشند.

هیچ تجربه جمعی^۳ همانند بهسازی فاولاها، برای اشتغال نیست. این نکته درک شده است که کار برجسته‌ترین نیاز است اما روشن نیست که چه باید کرد. رکود اقتصاد جهانی، میلیون‌ها نفر را به افراد بیکار یا کم‌درآمد

1. Cities Alliance
2. Livelihoods
3. Cumulative Experience

افزوده است و این مشکل تنها در فاولاها ی ریو یا ویژه شهر ریو نیست. برای کارآفرینی در شهر، برخی به بهره‌گیری از مزیت نسبی^۱ شهر اشاره دارند و برخی دیگر نیز راه‌های آماده‌سازی جویندگان کار برای بخش‌های اقتصادی روبه رشد را یادآور می‌شوند. در این راستا، بخش عمومی باید انگیزه فراگیر را برای بخش خصوصی و همچنین برای شهروندان طرد شده فراهم کند.

از دید راهبردی، آیا در شرایطی که هزینه‌های تولید در بیرون از ریو بسیار کمتر است، کوشش در نگهداری مشاغل تولیدی کارساز است؟ آیا بهره‌نگرفتن از فناوری‌های صرفه‌جویی در نیروی کار در بخش تولید، ساخت‌وساز و یا کسب‌وکار، می‌تواند بیش از یک راهکار زودگذر باشد؟ آیا توان کارآفرینی نیازمند سرمایه‌گذاری برای آغاز کسب‌وکار تازه است؟ افزایش حداقل دستمزد (که در برزیل انجام شد) یا کاهش سن قانونی کار به سود یا به زیان افراد به حاشیه رانده شده است؟

از دید تاکتیکی، چگونه می‌توان افراد دارای مهارت و کارفرمایان در جستجوی کارگر را به هم پیوند داد؟ چگونه آموزشگاه‌های فنی و حرفه‌ای و برنامه‌های کارآموزی می‌توانند نیاز کارفرما و بازار کار را برآورده کند؟ و حتی اگر بتوان مهارت‌ها و نیازها را هماهنگ کرد، برای زدودن انگ یک آدرس فاولا و ریختن شخص که نشان‌دهنده محله زندگی است، چه می‌توان کرد؟

برخی راهکارهای "فقر مدار"^۲ پیامدهای ناخواسته‌ای را داشته‌اند. برای نمونه، افزایش حداقل دستمزد در برزیل که گامی در راستای کرامت پایه‌ای است، مایه آن شد که شمار فراوانی از مردم کارشان را از دست بدهند و برخی دیگر نیز که از جایگاه رسمی به غیررسمی پسرقت کنند و از حقوق و حمایت‌های کارگری بی‌بهره شوند.

پس از کشمکش دیرپا برای جلوگیری از بهره‌کشی کارفرمایان از خدمتکاران و پرستاران و از میان برداشتن گونه‌ای میراث برده‌داری، کار خانگی در سال ۱۹۸۹ در ریو نمود رسمی یافت. خدمتکاران خانگی از حق حداقل دستمزد، مرخصی با حقوق یک‌ماهه و حقی با نام "سیزدهم" برخوردار شدند که

1. Comparative Advantage
2. Pro-Poor

به معنی پرداخت حقوق یک ماه اضافی در پایان سال بود. بنابراین، بسیاری از خانواده‌ها که پیش‌تر خدمتکاری (بیشتر همراه با کودکان خود) به صورت تمام‌وقت داشتند که با آن‌ها زندگی می‌کرد، دیگر خدمتکار را برای یک روز در هفته به کار می‌گرفتند؛ بنابراین بسیاری از زنانی که در فاولاها زندگی می‌کردند، باید برای یافتن کار در چهار روز دیگر و از دست ندادن اتاق رایگان و خوراک با دیگر خدمتکاران به رقابت پردازند تا با کودکانشان همه هفته بتوانند زندگی خود را بگذرانند، افزون بر این، شاید امکان به کار بردن نشانی کارفرما و ثبت نام کودکانشان در آموزشگاه‌های خوب را نیز از دست می‌دادند.

قانون افزایش سن قانونی کار به ۱۸ سال، نیز دارای پیامدهای ناخواسته همانندی بود، برای نمونه گرایش به کار قاچاق مواد مخدر برای جوانان جوپای درآمد را بیشتر کرد. به‌تازگی نوشتاری در نیویورک تایمز بیان کرده که جنبش جهانی علیه بیگاری خانه‌ها^۱ با منافع گردآوران زباله در کامبوج^۲ ناسازگار است. ^۲ برای گردآوران زباله، کار در یک بیگاری خانه، دوران تابش خورشید و با دستمزد مشخص یک رویا بود. چگونه می‌توان مسائل جهانی دستمزد مناسب، حفاظت از کودکان، یا بهبود شرایط کار را با این موضوع آشکار تطبیق داد؟ در واقع این اقدامات گاهی به سخت‌تر شدن شرایط برای نیازمندانترها می‌انجامد.

در کمیته اقدام سیاسی^۴ تا آنجایی که می‌دانم، هیچ اولویتی برای ساکنان محلی بیگار، تعیین نشده بود و نیز برآوردن نیاز از فروشندگان محلی نیز پیشنهاد نشده است که چنین کارهایی می‌تواند برآیند خوبی داشته باشد. کمیته اقدام سیاسی از سال ۲۰۰۷، هنگامی که برزیل مازاد و انباشت فراوانی برای سرمایه‌گذاری فراهم آورده بود، آغاز شد که در آن بسیار بلندپروازانه نوید ساخت یک میلیون مسکن نو را تا سال ۲۰۱۱ داد. آشفستگی اقتصادی سال ۲۰۰۸-۹، بازدارنده‌ای برای پیگیری این برنامه شد ولی اندکی پس از آن گفته شد که این برنامه پیگیری خواهد شد و مشاغل ایجاد شده در شهرها

۱. Sweatshops: کارگاه‌هایی که در آن کارگران در شرایط کاری بد استثمار می‌شوند. (مترجمان)

2. Cambodia

۳. نیکلاس دی. کریستف (Nicholas D. Kristof)، (۲۰۰۹). فیلم مستند، رویاهای زباله (Garbage Dreams)، این موضوع را درباره زبالین (Zabaleen) قاهره مطرح می‌کند.

4. PAC: Political Action Committee

نیز برای تهیدستان شهری خواهد بود.

از سال ۲۰۰۴ یک برنامه ملی به نام "نخستین کار" برای آماده‌سازی نیروی کار در برزیل راه‌اندازی شد. یافتن کار برای جوانانی که در برابر آسیب بودند، یک گام برجسته در راه اشتغال آینده آن‌ها به شمار می‌رود، به‌ویژه به این دلیل که مجالی برای داشتن پیشینه کاری فراهم می‌شود که پیش‌نیاز مشاغل آینده به‌ویژه در بخش رسمی است. این برنامه برای دوره پایان مدرسه و یا ترک تحصیل و جویای کار شدن جوانان فراهم شده بود که در این هنگام بیم پیوستن جوانان به گروه‌های مواد مخدر بود، زیرا در نبود گزینه‌های جایگزین این تنها گزینه جوانان بود.

در برنامه‌ی نخستین کار، به شرکت‌کنندگان دستمزد و هزینه‌های جابجایی و ناهار پرداخت می‌شد. کاربست برنامه در هر شهر بر دوش سازمان‌های غیردولتی غیرمتمرکز بود. در ریو، در هر منطقه شهری یک سازمان غیردولتی فعال شد تا با گسترش برنامه‌های آموزشی و دوره‌های خود، زمینه کاربست برنامه را فراهم کنند و پس از آن رویکردهای جایگزین ارزیابی شود. چالش بنیادین این بود که آموزش‌های جوانان بر پایه نیاز مشاغل تولیدی و خدماتی کنونی نبود. وقتی که هیچ پیشنهاد کاری نبود، دانش‌آموزان فارغ‌التحصیل در فروشگاه‌های زنجیره‌ای فست‌فود یا دیگر مشاغل کم‌درآمد مشغول به کار می‌شدند و یا به قاچاق مواد مخدر روی می‌آوردند. اگر کارفرمایان نظرخواهی شده بود که به چه مهارت‌هایی نیاز دارند یا چه فرصت‌های شغلی برای استخدام در آینده دارند، برنامه می‌توانست کارآموزانی را پرورش دهد که نیازهای آن‌ها را برآورده سازد. دشواری دیگر این است که چنانکه آموزش‌دهندگان این برنامه می‌گویند، بیشتر کارآموزانی که در کلاس‌ها ثبت نام کرده‌اند، به یادگیری مهارت‌های ارائه‌شده (عکاسی، آرایشگری و مراقبت ناخن، حسابداری و یا آغاز کسب‌وکار) علاقه‌ای ندارند و آن‌ها تنها برای دریافت دستمزد در کلاس‌ها شرکت می‌کنند. یکی از آموزندگان این برنامه به من گفت که از ۲۵ کارآموز شرکت‌کننده در کلاس او، تنها ۳ یا ۴ تن به آموزش توجه نشان می‌دهند. یک از راه‌های چیرگی بر این چالش، گردآوردن صدها جوان از فاولاها و

1. Primeiro Emprego (First Job)

مجمع‌ها در یک رشته از مشاغل و نشان دادن کامیابی آن‌ها در تلویزیون و اجتماعات است. بیشتر جوانانی که با آن‌ها گفتگو کردم درگیر کار قاچاق مواد بودند، می‌گفتند که آن‌ها ترجیح می‌دهند که یک کار "شایسته" داشته باشند. آن‌ها به خوبی مهارت‌های موردنیاز برای مشاغل شایسته را می‌شناختند و نیز از گزند مرگ زود هنگام جوانان در باندهای قاچاق آگاهی داشتند.

برنامه‌های تکمیلی مدارس برای جوانان فاولاها رو به افزایش است.^۲ در سال ۲۰۰۵ از برنامه‌ای به نام "پروژه تشویق"^۳ بازدید کردم که مجله سرگرمی آن را بنیاد گذاشته بود. این برنامه از پشتیبانی شرکت‌های خصوصی استفاده می‌کرد. این سرمایه‌گذاری مشترک در انبارها شده‌ای نزدیک پایانه مرکزی اتوبوس شهری انجام شد که جوانان از هفده فاولا به آن دسترسی داشتند. این مرکز آموزش‌هایی با کیفیت خوب در زمینه‌های هنر و صنایع دستی، موسیقی و رقص، درودگری، دوزندگی و قلاب‌دوزی ارائه می‌کرد. ارزش این برنامه در آن بود که به صدها و شاید هزاران جوان، گزینه دیگری به جای برگزیدن خرید و فروش مواد مخدر ارائه می‌کرد.

آنان جایی برای رفتن دارند که در آن کارهای سودمند انجام دهند و نیز با هنرمندان سرشناس و کارآفرینان نیز پیوند داشته باشند و این حس دل‌بستگی آن‌ها را برمی‌انگیزد. جشن‌ها و اجراهایی نیز برپا می‌شد که کارفرمایان بالقوه، استعدادیاب‌ها^۴، پشتیبانان مالی دولتی و شرکتی و همه مردم به آنجا دعوت می‌شدند. بنابر واپسین آگاهی من گالپائو آپلاسو^۵

1. Decent

۲. مدارس برزیلی روزانه دو نوبت برگزار می‌شوند؛ بچه‌ها در صبح یا بعدازظهر در مدرسه حاضر می‌شوند. برای نصف روز دیگر آن‌ها، کار کمی انجام می‌شود که منجر به از دست رفتن فرصت‌های آموزش و به وجود آمدن مشکلات زیادی می‌شود. هنگامی که بریزولا فرماندار ایالت ریو بود، تلاش کرد این شرایط را با ایجاد مدارس CIEPS که به‌طور کامل در خدمت دانش‌آموزان بودند، تغییر دهد که این خدمات دربرگیرنده تأمین غذا، امکانات ورزشی، ناهار (بچه‌ها بیشتر در طول روز غذای گرم داشتند)، رختکن‌های قفل‌دار همراه با دوش و مراقبت‌های بهداشتی ضروری بود. ساختمان‌های جدید مدرسه با طرح مدرن ویژه به‌منظور رفع نیازمندی‌های دانش‌آموزان خانواده‌های کم‌درآمدی بود که دیگر بچه‌های شهر به‌طور معمول آن‌ها را داشتند.

3. Project Applause

۴. Talent Scouts: کسانی که اشخاص لایق و بااستعداد را برای کار مخصوصی کشف و استخدام می‌کنند. (مترجمان)

5. Galpão Aplauso

(خانه تشویق) هنوز با کمک و پشتیبانی شرکت‌های خصوصی پابرجاست. برنامه‌های نوآورانه‌ی محلی در فاولاها توجه جوانان را به خود جلب کرده است. استودیوهای آموزش فیلم و مدیریت وب‌سایت در فاولای جاکارزینهو؛ برنامه‌های آموزش رایانه، هنر و پخت نان رودا ویوا^۱ در فاولای بورل^۲؛ گروه تئاتر نئوس دومورو^۳ در ویدیگال؛ گروه پژوهش سرشماری، دوره‌های آمادگی ورود به دانشگاه، آموزش زبان، گروه‌های هنری - فرهنگی ارائه‌شده به‌وسیله مرکز پژوهش و اقدام ماره^۴ در مجتمع ماره؛ و دیگر برنامه‌های همانندی که شرکت‌کنندگان با انگیزه در آن شرکت می‌کنند. راهبرد اقتصاد محلی برای من چشمگیر بود که سال‌ها از سوی گروهی از ساکنان فاولا سیداد دئوس با همکاری متخصصان متعهد، مدیران کسب‌وکار و سازمان‌های غیردولتی اجرا شده بود. آن‌ها یک رشته از نشست‌های دو هفته یک‌بار با نام "اندیشیدن اجتماعی آزاد"^۵ را در مرکز ریو در دفتر بانک پس‌اندازهای فدرال برگزار می‌کردند. در هر نشست، پس از انجام پرسش و پاسخ درباره بااهمیت‌ترین زمینه‌ها از دید گروه، سخنرانان را به ارائه نظرات خود دعوت می‌کردند. من در نشست‌هایی شرکت کردم که سطح گفتگو بسیار بالا، زنده و پیچیده بود. هیچ پیشنهادی از سوی آن‌ها رد نمی‌شد. این گونه‌ای سرمایه‌گذاری مشترک برشمرده می‌شد و همه دعوت‌شدگان جدی گرفته می‌شدند و ایده‌های آن‌ها در شکل کارهای اجتماعی عملی می‌شد. واپسین باری که در سال ۲۰۰۷ در این نشست‌ها شرکت کردم، آن‌ها پروژه‌های کوچک فراوانی در زمینه درآمدزایی مانند تولید پوشاک، دوزندگی و تعاونی‌های تولید شیرینی، نمایشگاه‌های صنایع دستی و بازار کالاهای ارزان قیمت یا دست‌دوم محلی را آغاز کرده بودند. آن‌ها برنامه‌ریزی کرده بودند که یک انبار رهاشده را برای کسب‌وکارهای کوچکی که گروه‌های حمایت از زنان راه انداخته بودند خریداری کنند. آن‌ها با انجام دادن، یاد می‌گرفتند، همان‌طور که این ضرب‌المثل چینی می‌گوید:

1. Roda Viva

2. Borel

3. Nós do Morro

4. Centro de Estudos e Ações Solidárias da Mare یا (Mare Solidarity Action and Study Center)

5. Free Social Thinking

اگر به من بگویی، فراموش می‌کنم.
اگر به من نشان دهی، ممکن است به یاد آورم.
اگر مرا درگیر کنی، خواهم فهمید.

الگوهای پیروزمند درآمدزایی در جاهای دیگر نیز هست، یک رویکرد غیردولتی در بنگلور^۱ با پیوند دادن کارگران سکونتگاه‌های غیررسمی با نیازهای شغلی خانواده‌ها و کسب‌وکارها کامیابی‌هایی داشته است. شبکه نیروی کار^۲ کارفرمایان و کارگران را از راه یک مرکز ارتباط اینترنتی به یکدیگر پیوند می‌دهد. کارگران برای یافتن کار، دسترسی به آموزش، دسترسی به بیمه و کارت شناسایی، حق عضویت بسیار کمی را پرداخت می‌کنند. کارت شناسایی توانایی باز کردن حساب بانکی و گرفتن گواهی‌نامه‌های معتبر را به آن‌ها می‌دهد. فرصت‌های کاری از راه پیامک برای اعضای شبکه نیروی کار فرستاده می‌شود و مردم علاقه‌مند و آماده بی‌درنگ پاسخ می‌دهند. این کارگران با عضو شدن در یک نهاد شناخته‌شده، می‌توانند دستمزدهای بالاتری را در برابر جاهای دیگر دریافت کنند. شبکه نیروی کار اکنون نزدیک به پنج هزار و صد کارگر عضو دارد و کارگاه‌هایی را برای آموزش بیش از ۹۰۰ نفر راه انداخته است.^۳

ریو نیز شاید با ایده "مناطق کسب‌وکار"^۴ و "مناطق مقتدرسازی"^۵ در انگلستان و ایالات متحده سازگار باشد. این ایده دربرگیرنده انگیزش شرکت‌ها برای سرمایه‌گذاری در محله‌های کم‌درآمد است که در مناطق سرمایه‌گذاری، انگیزه‌های مالی مانند کاهش مالیات‌ها و قوانین معافیت مالیاتی فراهم شده و در مناطق مقتدرسازی، شرکت‌ها برای استخدام هرکسی از محله‌های کم‌درآمد هدف، مشوق اعتبار استخدامی (اعتبار دستمزد) دریافت می‌کنند. این برنامه‌ها برای رشد اقتصادی هدف‌گذاری شده و استخدام را در مناطق روبه افول درون شهری دنبال می‌کند که کامیابی فراوانی را به دست آورده است.^۶

1. Bangalore
2. LabourNet
3. Brian English, personal communication, January 22, 2009.
4. Enterprise Zones
5. Empowerment Zones
6. سر پیتر هال (Sir Peter Hall) این مفهوم را در سال ۱۹۷۹ در زمان دولت توچر (Thatcher)، با الهام از

در زمینه اشتغال، یک رویکرد که به خوبی در برخی جاها سودمند بوده است، سرمایه‌گذاری هنگامت در آموزش نیروی کار، دانش رایانه و زیرساخت‌های ارتباطاتی شامل تأمین اینترنت بیسیم رایگان در مناطق هدف است. آندره اورانی^۱ هنگامی که معاون دوره نخست شهردار سزار مایا^۲ بود، برنامه‌ای از این نوع را بانام "ریو آنلاین"^۳ آغاز کرد ولی در زمان شهردار پس‌از آن، این زمینه پیگیری نشد.^۴ من در ژوئن ۲۰۰۹، در نشستی با نام "ریو، چه می‌توانیم بکنیم؟"^۵ شرکت کردم، یک همکاری که از سال ۲۰۰۷ میان سازمان‌های غیردولتی و بخش کسب‌وکار در ریو آغاز شده بود؛ کسان علاقه‌مند به فرآوری داده‌های ارزشمند درباره مسائل کلیدی پیش‌روی شهر، گفتمانی را باز کردند و اهداف و سنجه‌هایی را برای فعال کردن کارها از سطح محلی و شهری تا سطح کلان‌شهری ساماندهی کردند. به نظر می‌رسید که این یک کار بسیار امیدوارکننده باشد، اگرچه گذر زمان دستاورد آن را روشن خواهد کرد.

پژوهش‌های انجام‌شده در پروژه ابر شهرها^۶ (یک سازمان غیردولتی بین‌المللی) برای ۲۱ شهر از بزرگ‌ترین شهرها کارساز بوده که بسیاری از روش‌های نوآورانه را دربر داشته و بازسازی زیست‌محیطی و درآمدزایی را به صورت هم‌زمان مورد توجه قرار داده است. یکی از این روش‌ها در محله زابالین (گردآوران سنتی زباله) در قاهره انجام شده بود. در این شهر دو چالش بنیادین (زباله انبوه و مشاغل بسیار کم) با جدا کردن مواد خام از زباله‌ها و تبدیل آن به فرآورده‌های قابل فروش، خود یک راهکار شد. از فلزات، سینی‌های نگارگری شده؛ از پارچه‌ها، روانداز، رومیزی و لوازم آذینی؛ از پلاستیک‌ها، دمپایی و کفش؛ و از لاستیک‌ها نیز شیلنگ فرآوری شد. به جای دریافت چند سنت از واسطه‌ها برای جداسازی هرتن زباله،

مناطق آزاد تجاری در سن‌گاپور و هنگ کنگ، توسعه داد و این ایده همان سال توسط نماینده جک کمپ (Jack Kemp) (R-NY) برداشته شد.

1. Andre Urani
2. Cesar Maia
3. Rio OnLine
۴. برخی از جنبه‌های کار تحت نظارت IETS، موسسه غیردولتی مطالعات کار و جامعه، که یورانی (Urani) پیش از پایان منصبش تأسیس کرد، ادامه دارد.
5. Rio Como Vamos?
6. Mega-Cities Project

ساکنان به ارزش ساخته‌های دستی خود پی بردند. از این راه آن‌ها توانمند شدند تا از زباله‌دانی‌ها به آپارتمان بروند، کودکان خود را از پشت چرخ دستی به مدرسه بفرستند و زدایش محرومیت اجتماعی دیرینه را آغاز کنند.

در ساوت برونکس^۱، در روزگاری که ملک‌ها رها شده و زمین بسیار ارزان و فراوان بود، گروهی در محله قارچ و سبزی‌ها را در گلخانه‌ای در یک بخش رها شده پرورش می‌دادند و فرآورده‌های خود را به رستوران‌ها می‌فروختند. در هارلم^۲، برنامه منافع محیطی^۳ ساکنان این محله را آموزش می‌داد و دستمزدی به آنان می‌پرداخت تا به‌عنوان پیشگر محیطی تأسیسات دولتی و خصوصی در محله‌ها کار کنند که از درآمد جریمه تخلفات، دستمزد آن‌ها را پرداخت می‌کرد. برخی از شهرها قوانین سخت‌تری برای کیفیت هوا وضع کردند که با جریمه‌های سنگینی همراه بود که این موضوع انگیزه‌ای برای برپایی کسب‌وکار "سبز" و به کار بردن خودروهایی با آلایندگی کمتر بود؛ شهرهای دیگر قوانین تازه خانه‌سازی را تصویب کردند و راه‌اندازی کسب‌وکار جدید از انواع مواد ساختمانی، سقف‌سازی، در و پنجره، رنگ، موکت و تا به کارگیری دوباره پساب‌ها و تا گرمایش خورشیدی را به همراه داشت. آوازه شهر کوری تیبیا^۴، در برزیل، برای کارهای زیست محیطی و انبوه پروژه‌های سازندگی این شهر است، مانند سود بردن از فضای بازیافت شده برای کسب‌وکارهای نو یا برای مراکز آموزشی و فرهنگی؛ دادن بلیط رایگان اتوبوس به ساکنان سکونتگاه‌های غیررسمی در برابر تحویل هر کیسه زباله به کامیون زباله؛ برپایی سامانه اتوبوس که "متروی روی زمین"^۵ خوانده می‌شد که با راه‌اندازی آن ۲۸ درصد از کاربران خودرو کاسته شد، بنابراین آلودگی هوا کمتر شد و صدها شغل در این فرآیند درست شد.^۶

"سبز کردن شهر" در زمینه انرژی جایگزین، باز زنده‌سازی جنگل، پاک‌سازی محیط زیست و صنایع سبز کارآفرینی کرده است. تصویب قوانین سخت

1. South Bronx
2. Harlem
3. Environmental Benefits Program
4. Curitiba
5. Surface Metro

۶. برای جزئیات بیشتر درباره پیوند میان فقر و محیط زیست به بخش "عدالت محیط زیست: مطالعات موردی ابر شهرها" در سایت اینترنتی www.mega-cities.net مراجعه کنید.

زیست محیطی، بازاری را برای تولید و فروش انرژی سبز، ساختمان‌های سبز و حمل‌ونقل سبز و مشاغل نو فراهم ساخته است. یک نوشتار تازه با نام "سبز کردن گتو"^۱، نشان داده که یک سازمان غیردولتی در اوکلند^۲ کالیفرنیا مشاغل سبز را در محله درست کرده و جنبش‌های زیست محیطی را گسترش داده است.^۳ ون جونز^۴، نویسنده "اقتصاد حلقه سبز"^۵، از پنل‌های خورشیدی، توربین‌های بادی و برنامه‌های عایق‌بندی خانه‌ها و برپایی آن‌ها در گتو و آوردن کار و سود به گتو، همراه با کاهش هزینه‌های زندگی سخن گفته است.^۶

از دیدگاه من، مشاغل سبز، فرآورده‌های سبز و زیرساخت‌های سبز، میدان‌های بسیار امیدوارکننده‌ای برای سیاست‌های عمومی و گنشگری اجتماع محلی در فاولاهای ریو و ساکنان غیررسمی در دیگر نقاط جهان جنوب است. پیش از این که ما از تنگناهای منابع طبیعی آگاه باشیم، همه زیرساخت‌های شهری در یک دوره کوتاه دوازده ساله در پایان سده نوزدهم برپا شد. از آن تاریخ، دگرگونی‌های ریشه‌ای روی نداده است. در سیستم خطی، مواد غذایی، آب آشامیدنی و انرژی در شهرهای ما جریان یافته و به پسماند تبدیل می‌شود. یک سیستم چرخشی، خروجی هر فرآیند را به ورودی فرآیند دیگر تبدیل می‌کند. مفهوم "شهرهای نگهدارنده منابع"^۷ که من برای نخستین بار در آغاز دهه ۱۹۷۰ با آن برخورد کردم،^۸ از دید فناورانه و سیاسی در دهه‌های اخیر شُدن تر شده است. بزرگ‌ترین فرصت برای برپایی سیستم‌های پایدار در آن زنجیره از شهرهای جنوب خواهد بود که زیرساخت آن‌ها هنوز کامل نیست و خدمات در دسترس بخش فراوانی از جمعیت نیست. می‌توانم حدس بزنم که فاولاها از فناوری‌های سده

1. Greening the Ghetto
2. Oakland
3. Elizabeth Kolbert (2009)
4. Van Jones
5. The Green Collar Economy
6. Van Jones (2008)
7. Resource-conserving Cities

۸. من برای نخستین بار از همکارم پروفیسور ریچارد مایر (Richard Meier)، در دانشکده شهر و برنامه‌ریزی منطقه‌ای دانشگاه کالیفرنیا، برکلی (Berkeley)، درباره "شهرهای نگهدارنده منابع" شنیدم. نوشته ریچارد مایر (۱۹۷۴) را ببینید.

نوزدهم تا بیست و یک به صورت "جهشی" حرکت کردند و راه‌حل‌های گوناگونی را تجربه کرده‌اند. کارآفرین‌هایی که سیستم‌های تازه را درست و راه‌اندازی کرده‌اند، در بازار کار بسیار مورد استقبال قرار گرفتند، زیرا مالکان خانه‌های اعیانی و ساختمان‌های آپارتمانی بر آن شده‌اند که فناوری‌های سبز را در خانه‌های خود کارگزاری کنند. پیام اصلی آفرینش شغل یا آمادگی شغلی این است که تنها با مشارکت ساکنان سکونتگاه‌های غیررسمی می‌توان راه‌حل‌های نوینی پیدا کرد. تجربه‌ها، اطلاعات و تعهدات آن‌ها برای یافتن راه‌حل‌ها، اجرای آن‌ها و درس گرفتن از اشتباهات گذشته بسیار ناگزیر است. بسیار دور از ذهن به نظر می‌رسد که هر نوع سیاست عمومی بدون تعهد محلی کامیاب باشد.

مواد مخدر، جنگ‌افزار و خشونت

استفاده از داروهای نشئه‌آور^۲ تفاوت چندانی با مصرف الکل، سیگار یا داروهای تجویزی ندارد. همه جوامع در درازای تاریخ، ابزارهایی برای دگرگون کردن وضعیت هوشیاری، پا گذاشتن به حالات آیینی و یا گریز از واقعیت را پیدا کرده‌اند. همان‌طور که پیش‌تر بیان شد، چالش کسانی که من با آن‌ها در ریو سروکار داشتم، خشونت ناشی از خرید و فروش این‌گونه مواد مخدر بود. هر یک از بخش‌های تشکیل‌دهنده‌ی بستر مرگبار خشونت در ریو، به افزایش مرگ‌ومیر و ترس می‌انجامد که زندگی فقیرانه آن‌ها را به یک زندگی سوگواره دگرگون کرده است. قربانیان این سوگواره مردان و پسران جوان هستند. بسیاری از آن‌ها با آگاهی از این‌که پیش از ۲۵ سالگی خواهند مُرد، پا به میدان قاچاق مواد مخدر می‌نهند.

میزان خشونت با سطح بیکاری جوانان افزایش می‌یابد. با کوشش‌های جدی برای آفرینش فرصت‌های شغلی برای جوانان ۱۴ تا ۲۴ ساله که بیشتر در برابر خطر هستند، جان بسیاری از آن‌ها حفظ خواهد شد و مفهوم آینده برای آن‌ها معنی می‌یابد. از آنجایی‌که مدرسه رفتن تنها تا ۱۴ سالگی اجباری است و همچنین امکان کار قانونی یا خدمت سربازی در ۱۸ سالگی آغاز می‌شود، بنابراین جوانان در این ۴ سال در برابر خشونت

1. Leapfrog
2. Recreational Drugs

قرار می‌گیرند. در چنین سنی، پدر و مادر روی فرزندان خود کنترل چندانی ندارند و نوجوانان نیز توان شناسایی راه درست زندگی خود را ندارند، بنابراین شرایط، برای به دام افتادن آن‌ها فراهم است.

یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که مردان جوان خواهان کار هستند ولی هر کار بی‌ارزش و با شرایط تحقیرآمیز و دستمزد ناچیز را نمی‌پذیرند. در صورتی‌که پدر و مادر بزرگ‌های این افراد، مهاجران آغازین به ریو، به انجام دادن هر کاری، در هر سطحی و با هر میزان درآمدی خوشنود بودند، فرزندان آن‌ها و نوه‌هایشان چشمداشت بیشتری دارند. آن‌ها دیگر مردم ساده روستایی نیستند بلکه ناظران هوشیار زندگی شهری هستند که در آنجا زاده شده‌اند. بسیاری از آن‌ها با افتخار، قمار کردن و مرگ را به جای خوار شدن به وسیله یک کارفرما یا گرفتن یک "دستمزد گرسنگی"^۱ ترجیح می‌دهند. درآمد بسیار اندک پایان هرماه، خود گونه دیگری از بی‌حرمتی به آن‌ها است. آن‌ها در بیرون از آن کارگاه‌ها، تنها با همدست شدن با مردان جوان تیره پوست فاولاها یا مجتمع‌ها می‌توانند درآمد کافی به دست آورند.

افزون بر این، پیوستن به گروه‌های قاچاق مواد مخدر تنها نیاز به دست آوردن پول برای کالاهای مارک‌دار و جذب زنان موردعلاقه آن‌ها را برآورده نمی‌کند، بالاتر از آن کسب هویت و تعلق برایشان می‌سازد. برای مردان جوانی که با آن‌ها تحقیرآمیز رفتار می‌شود، عضوی از یک گروه بسیار ثروتمند، برایشان یک ارزش شمرده می‌شود. به این دلیل است که آفرو رگا بسیار کامیاب بوده است.

آفرو رگا یک سازمان غیرانتفاعی، یک جنبش اجتماعی و یک ایدئولوژی است. کار این سازمان، دورنگاه داشتن کودکان از قاچاق مواد مخدر با ارائه راهکاری است که در آن کودکان بتوانند با بهره‌مندی از رقص و موسیقی به نشان دادن سرشت خود بپردازند. این سازمان از فرهنگ و تاریخ آفریقایی-برزیلی، از تئاتر، جشن قهرمانان ایستادگی، آموزش کاپوئرا^۲ (یک نوع هنر رزمی برزیلی)، طبل زنی، ترانه‌سرایی، رقص و دیگر هنرهای نمایشی بهره

1. Wage of Hunger
2. Capoeira

می‌گیرد. اعضای آن به مراقبت‌های پزشکی و مددکاران اجتماعی دسترسی دارند. آفرو رگا در فاولای ویگاریو گرال^۱، برای کاهش مرگ‌ومیر و با تأسیس خانه صلح^۲ آغاز به کار کرد. از آغاز، آفرو رگا مستقل کار کرده و در برابر تهدید گروه‌های قاچاق مواد مخدر بی‌اعتنا بود. فیلم "خیزش فاولا"^۳، یک تصویر گیرا از کار سازمان و شور پایداری آن است.^۴

یکی از دلایل پایداری و ماندگاری آفرو رگا این است که اعضای گروه‌های مواد مخدر نیز مزیت‌های آن را می‌بینند. آن‌ها این گزینه جایگزین را نه برای خود، بلکه برای فرزندان‌شان می‌خواهند. آن‌ها در ترانه‌های آفرو رگا، راستی و اعتراض را می‌شنوند و بی‌عدالتی و شرح حال محرومیت‌ها و امیدهای آن‌ها را حس می‌کنند. جونیور^۵، بنیان‌گذار این گروه می‌گوید که آفرو رگا، درباره "فرهنگ، مسئولیت‌پذیری اجتماعی و نوآفرینی" است. این روزها اگر شما به‌راستی خواهان دگرگونی یک موقعیت هستید، باید نخست انگاره مردم از خودشان را دگرگون کنید.^۶ سازمان درونی این گروه از سلسله مراتب و قوانین انضباطی سختی برخوردار است که در گروه‌های قاچاق مواد مخدر دیده می‌شود. اعضای آن، نه تنها به همکاران خود و انتقاد از واقعیت، بلکه به کار برای دگرگون کردن این واقعیت نیز پایبند هستند.

آفرو رگا به‌عنوان جایگزینی برای فروش اسلحه و مواد مخدر یا باج‌گیری، الگوسازی شده است و از راه کسب‌وکار خود، به‌عنوان یک شرکت تولیدی، تأمین درآمد می‌کند. همان‌طور که جونیور نیز بازگو کرد، آن‌ها پیوندهای خوبی دارند و با برگزاری نمایش‌ها در بزرگ‌ترین تالارها، به همراه سرشناس‌ترین ستاره‌ها درآمد کسب می‌کنند. آن‌ها در فاولاها از راه تعاونی‌هایی که خط تولید، تجارت، استخدام، بازاریابی و تبلیغات را مدیریت می‌کنند، فرصت‌های شغلی می‌آفرینند.

1. Vigario Geral
2. House of Peace
3. Favela Rising

۴. فیلم توسط جف زیمبالیست (Jeff Zimbalist) و مت موحاری (Matt Mochary) در سال ۲۰۰۵ کارگردانی شد.

5. Junior
6. Quoted in Patrick Neate (2003), 199–200. See also Neate and Platt (2006, 2010).

این جنبش چنان پسندیده و قانع‌کننده است که آن‌ها در شهر بلو هوریزونته^۱، مرکز استان میناس گرایس^۲، فراخوانده شدند تا پلیس و ساکنان فاولا را هنگام طبل‌زنی و آواز خواندن کنار همدیگر جمع کنند و به این روش میان این دو گروه گفتگویی برقرار شود. لوییس ادواردو سوارز^۳، انسان‌شناس و جرم‌شناس، ماهیت این موضوع را به شکل زیر بیان کرده است:

"ما باید به جوانان، دست‌کم چیزی را پیشکش کنیم که قاچاقچیان مواد مخدر به آن‌ها می‌دهند، البته که منابع مادی بخشی از آن است ولی ما همچنین باید به آن‌ها شناخت، حس تعلق و ارزش بدهیم... اگر کسی باور کند که ارزش چیزی را ندارد، هیچ‌گاه تغییر نخواهد کرد. آیا ما می‌خواهیم که جوانان فقیر را به‌کلی از میان برداریم یا با آن‌ها یکپارچه شویم؟... بخشش و دادن فرصت دیگر، به معنی بخشش خودمان و فراهم کردن فرصت دیگری برای خود به‌عنوان یک جامعه است. آیا این برای ما مجال بزرگی نیست که بتوانیم از احساس گناه واگذاشتن هزاران کودک رانده‌شده به حال خود و گره خوردن سرنوشت آن‌ها با کشتار و اسلحه رها شویم؟"^۴

ارائه جایگزین برای جوانان، تنها یک مؤلفه برای کاهش خشونت است. به هریک از ده مورد زیر در نگرانی خشونت مرگبار باید به شیوه‌ای یکپارچه توجه شود:

۱. فاولاها و مجتمع‌ها به جای اینکه در حوزه حفاظت دولت در برابر خشونت

1. Belo Horizonte
2. Minas Gerais
3. Luiz Eduardo Soares

۴. لوییس ادواردو سوارز (Luiz Eduardo Soares)، انسان‌شناس و استاد دانشگاه، هماهنگ‌کننده امنیت عمومی در ریودوژانیرو (۱۹۹۹ - ۲۰۰۰)، وزیر امنیت ملی (۲۰۰۳) بود، او یک نظرسنجی عمومی امنیتی در شهرداری نووا ایگواسو (Nova Iguaçu) را به عهده داشت و در حال حاضر مسئول پیشگیری از خشونت در آنجا است. فیلم‌های او "خبرهای یک جنگ ویژه" (Noticias de uma guerra Particular) و "سربازان نخبه" (Tropa de elite) (بر اساس کتاب "سرباز نخبه") نقاط مرجع برای بحث در این زمینه است. او همچنین در اثر "سر خوک" (Pig's Head) با ام.وی بیل و سلسو آتاید (Celso Athayde) (۲۰۰۵) همکاری کرد. نقل قول از مصاحبه با لوییس سوارز، ۶ جولای، ۲۰۰۵، موجود در وب سایت "روایاها می‌توانند برپا شوند"؛ که در تاریخ ۲۰ دسامبر ۲۰۰۸ در آدرس اینترنتی www.dreamscanbe.org/controlPanel/materia/view/433، در دسترس بود.

- باشند، باید به‌عنوان اهداف محدوده خشونت ممنوع دولت قرار گیرند.
۲. سطوح نابرابری با مشاغل و سیاست‌های انتقال پول نقد شروع به کاهش می‌کند.
 ۳. اگر کوکائین قانونی شود، بر آن نظارت شود و مالیات بر آن تعیین شود، دیگر نیازی نیست جاهای فروش در درون فاولاها پنهان شود.
 ۴. با کاهش قیمت کوکائین گروه‌ها و شبکه‌های قاچاق مواد مخدر ضعیف می‌شوند؛ شمار پلیس، نظام قضایی و زدوبند سیاسی کاهش یافته و سیستم زندان سامان می‌یابد.
 ۵. با ناگزیر شدن ثبت نام و بالا بردن تعرفه‌های جنگ‌افزارهای وارداتی، کوشش برای اسلحه زدایی و پروتکل‌هایی برای ردیابی جنگ‌افزارهای پنهانی از سوی پلیس، خرید جنگ‌افزار دشوارتر خواهد شد.
 ۶. ساماندهی پلیس، دربرگیرنده استقرار پلیس در "مناطق قرمز"^۱ خشونت با بهره‌گیری از سامانه‌های اطلاعات جغرافیایی؛ بهبود دستمزد و افزایش کارهای پیش‌گیرنده از خشونت؛ بهبود ارتباطات و سازوبرگ‌ها برای نگهداری، پاسخگویی و پایش؛ آموزش میانجی‌گری در مناقشات؛ و شکیبایی صفر^۲ برای خشونت پلیس، همراه با راه‌اندازی خط تلفن برای گزارش به‌صورت ناشناس است.
 ۷. کاربرست حاکمیت قانون که بی‌چون وچرا، شفاف و یکسان برای همه باشد.
 ۸. اندام‌های گروه‌های شبه‌نظامی که کارمند بخش عمومی برشمرد می‌شوند، اگر در باج‌گیری یا کاربرد غیرقانونی از خشونت همکاری داشته باشند، در برابر دست دادن کار یا بازنشستگی قرار گیرند.
 ۹. همه شهر در همبستگی با فاولاها برای شغل و عدالت بسیج شوند، همان کاری که جنبش "حقوق اکنون"^۳ در پایان دیکتاتوری انجام داد.
 ۱۰. پوییش رسانه‌های گروهی راه‌اندازی شود، تبهکاران و ساکنان فاولاها را از هم جدا دانست و پژوهش‌هایی را منتشر کرد که نشان می‌دهد خشونت

1. Hot Zones
2. Zero Tolerance
3. Rights Now!

پلیس و "سرکوب‌ها"^۱ به جای افزایش، کاهش امنیت عمومی را در پی داشته است. می‌توان یک ستون روزنامه "کاریوکای هفته"^۲ و خبرهای داغ تلویزیون را تصور کرد که ساکنان این محله‌ها، دولت، پلیس، شهرداری، صاحبان کسب‌وکار یا سازمان‌های غیردولتی اندیشه‌ها و کارهایی را ارائه می‌کنند که کمک می‌کند ریو شهر آرام‌تری باشد.

روشن است که نوشتن این ایده‌ها ساده‌تر از به‌کار بستن آن‌ها است. این سیاهه به‌سادگی ژرفا و گستردگی چالش خشونت را برجسته می‌کند و این راستی را نشان می‌دهد که مصرف‌کنندگان اصلی مواد مخدر ساکنان فاولاها نیستند.^۳

یک چالش که بیشتر از سوی ساکنان فاولاها گفته می‌شود، سزای مصرف‌کنندگان مواد مخدر است. در ریو به جای فقر با فقرا پیکار می‌کنند. واقعیت این است که فقرا کشته و مجازات می‌شوند، درحالی‌که جوانان خوش‌گذران و ثروتمند خریدار و استفاده‌کننده کوکائین و بخش کوچکی از فروشندگان مواد که ساکن اجتماع می‌باشند در پناه هستند. اگر ساکنان ثروتمند ریو به‌راستی برای شهر و امنیت خود نگران بودند، می‌توانستند به‌جای گناهکار دانستن قربانیان، خرید و استفاده از کوکائین را متوقف کنند. ریو بالاترین میزان مصرف کوکائین را در جهان دارد. اگر بازارهای محلی از میان بروند، شهر بسیار امن‌تر خواهد شد.

شهروندی و حق به شهر

این نه مشروعیت زمین یا مسکن، بلکه مشروعیت فردی است که در شهر در خطر است. تا هنگامی‌که ساکنان فاولاها به‌عنوان افراد حاشیه‌ای شناخته می‌شوند، بهسازی شهری، آموزش مهارت‌ها و یا اصلاح پلیس هیچ‌یک در یکپارچگی سکونتگاه‌های غیررسمی و شهر (مورو و آسفالتو) و فاولا و بایرو کامیاب نخواهد بود. هیچ خط‌مشی روشنی برای چگونگی

1. Crackdowns
2. Carioca of the Week
3. Teresa P. R. Caldeira and James Holston (1999); Elizabeth Leeds (2007); Ignacio Cano and Nilton Santos (2001); Leonardo Marino (2008).

گسترش شخصیت به افراد فقیر وجود ندارد. شهروند شهری^۱ باید یک حق برای همه باشد، نه این‌که به‌عنوان یک برتری برای مردم دارا نگریده شود، درحالی‌که هنوز این‌گونه نیست.

یکی از یافته‌های این پژوهش نشان دادن اهمیت اسناد و مدارک است که فرد نادیده گرفته شده، دیده شود. اسناد رسمی که برای عضویت در جامعه برزیل نیاز است، بسیار بیش‌تر از ایالات متحده است. این اسناد شامل گواهی تولد، نام‌نویسی، کارت شناسایی، سند ازدواج، برگه اشتغال (از سوی کارفرما در بخش مشاغل رسمی امضا شده باشد)، کارت گواهی رأی دادن، کارت خدمت نظام وظیفه و صورت حساب‌های پرداختی یک محل اقامت ثابت است.

در این پروژه پژوهشی، برای هر سند، یک امتیاز در نظر گرفته شد و با شمارش آن‌ها یک شاخص درست شد که این شاخص پیوند قوی میان امتیاز هر کس و جایگاه اجتماعی و اقتصادی (و درآمد) را نشان می‌داد. این یافته نشان می‌دهد که گسترش برنامه حقوق بشر^۲ که ویوا ریو^۳ در روسینها آغاز کرد، سودمند بوده و به مردم کمک می‌کند که مدارک موردنیاز را در محله خود دریافت کنند. برای من، فراهم کردن یک برگه ثبت نام، حتی با یاری افراد حرفه‌ای و گشایش یک حساب بانکی در برزیل، چند هفته به درازا کشید؛ بیشتر مردم دارا، این موارد را دارند و یک پیک^۴ (فرد کاردانی در امور اداری پیچیده و معاملات رسمی) را به‌کار گمارده که در صورت نیاز برای اصلاح مدارک، به‌جای آن‌ها در صف منتظر بایستد.

با این حال موانع دیگری در برابر فقرا برای گرفتن اسناد و مدارک هست. زنی که با او دیدار کردم، گفت که پسر خود را هنوز ثبت نکرده است، چون از پوشش خود شرمسار می‌شود (آن‌ها پوشاک مناسب بیرون و سازمان‌های دولتی را ندارند)؛ کسانی هم هستند که پول کرایه اتوبوس را ندارند.

رسمی و مستند شدن، یک جایگاه نیرومند و خوب برای آغاز است. ساده کردن روند گرفتن اسناد برای ساکنان فاولاها، به‌طورکلی تهدیدستان

1. Urban Citizenship
2. Balcao de Direitos
3. Viva Rio
4. Dispatchante

شهری و برای بیشتر شهروندان برزیلی نیاز است تا با آن‌ها همانند یک شهروند راستین رفتار شود و سرآغاز راه دراز کاهش انواع محرومیت باشد. مردم به یک آدرس و خدمات پست نیاز دارند، خیابان‌های فاولا نیاز است نام‌گذاری و ساختمان‌های آن شماره‌گذاری شود. چنین شاخص‌های شناسایی سکونت باید برقرار شود ولی قاچاقچیان، مخالف این امر هستند، چراکه آن‌ها می‌دانند که برای پلیس مکان یابی آن‌ها ساده‌تر خواهد شد. بخشی از فیلم "شهر مردان"^۱، این موضوع را به‌خوبی نشان می‌دهد.

این پژوهش نشان داد که بازگشت به دموکراسی در برزیل، نه مایه به حساب آوردن فقرا شده و نه به برپایی توان زبان‌آوری خواسته‌های جوامع فقیر کمک کرده است. درگیری گروه‌های قاچاق مواد مخدر در فاولاها تنها مایه ناگوارتر شدن گرفتاری‌ها شد ولی چالش اساسی این بود که گذار دموکراتیک، بر پایه پنداره هولستون^۲، "نارسا"^۳ بود. به محض این‌که کنترل‌های سخت‌گیرانه دیکتاتوری کاهش یافت و سیاست‌های حزبی بازگشت، سستی، الگوهای فرسوده‌ی فساد اخلاقی، پارتی‌بازی و حامی‌پروری دوباره پدیدار شد.

تنها راه بازگرداندن دوباره شهر ریو از خشونت و هرج و مرج برآمده از مواد مخدر، به فرجام رساندن گذار دموکراتیک از راه شفافیت، برابری بر پایه قانون و پاسخگویی به بی‌قانونی است. تا هنگامی که فساد در تصمیمات تعیین‌کننده باشد، نمی‌توان به عدالت دولت باور داشت و فضا در اختیار برخی سیستم‌های قدرت جایگزین در حل مناقشات و حفظ نظم خواهد بود.

از دید جامعه‌شناس فرانسوی، هنری لوفور^۴، "حق به شهر"، به‌عنوان یک حق جمعی بیان شده است. این اندیشه، همه حقوق فردی در اعلامیه جهانی حقوق بشر^۵ که سال‌ها پیش تصویب شده است را در خود جای داده و یک بُعد فضایی نیز به آن افزوده شده است.

در برزیل، جنبش حق به شهر از برآیند یک رشته گفتمان‌های محلی آغاز شد

1. City of Men
2. Holston
3. Incomplete
4. Henri Lefebvre
5. Universal Declaration of Human Rights

که به فراهم شدن پیش‌نویس "اساسنامه شهری"^۱ برای گنجاندن در قانون اساسی تازه سال ۱۹۸۸ کشیده شد.^۲ در دو سالی که به کنوانسیون قانونی^۳ انجامید، راهپیمایی روزانه در برزیلیا برگزار می‌شد که در آن هر گروه از شهروندان و سازمان‌ها با تعیین دستور کارهای روزانه، بخشی از برنامه پیشنهادی اساسنامه شهری را به گفتگو می‌گذاشتند. یک سازمان غیردولتی در ریو، همراه با بسیاری از سازمان‌های غیردولتی دیگر در سراسر کشور، نقش هماهنگ‌کننده را در فراهم کردن و پخش جستارهای ارائه‌شده در اساسنامه شهری داشتند. یکی از پیشنهاددهای اساسنامه شهری "قانون مالکیت مغایر"^۴ در نواحی شهری بود که برای پایبندی حقوق جمعی به ساماندهی سکونتگاه‌های غیررسمی بود؛ تهیه طرح جامع با مشارکت کامل همه ساکنان شهر برای شهرهایی با جمعیت بیش از ۲۰ هزار نفر و برپایی یک اداره مردسالارانه برای هر شهر با توجه به اندازه شهر الزامی شد. این کار با کار شورای سیاست‌گذاری محله، کمیته نظارت، مشاوره و گفتمان همگانی، برگزاری همایش‌های پیوسته با جستارهای شهری، نوآوری‌های همگانی برای قوانین ارائه‌شده، برنامه‌ها و برنامه‌های توسعه شهری همراه بود.

همچنین مقررات پیشنهادی در اساسنامه شهری دربرگیرنده حمایت از حقوق بشر، حقوق مالکیت، حق امنیت فردی، حق مسکن، حق سلامت، حق آموزش، حق زندگی شایسته با کاری شایسته و دستمزد درخور، حق رأی، حق شرکت در تصمیم‌گیری‌های تأثیرگذار بر زندگی خود و حق آزادی در جابجایی، گفتار و گردهمایی‌ها بود.

وزارت شهری که به‌تازگی در دوره حزب کارگر لولا بنا شد، انجمن‌هایی را در شهرهای سراسر کشور برای بحث درباره اساسنامه شهری سازمان‌دهی کرد. پس از چندین نشست بزرگ که در سه ماهه پایانی ۲۰۰۸ به اوج خود رسید، اصول، مفاهیم و برنامه‌های عملی مشخص شد و یک توافق کلی به دست آمد. ایده برپایی برنامه اساسنامه شهری اکنون در شهرهای آفریقای

جنوبی و برخی کشورهای دیگر نیز تجربه شده است.^۱ با این حال، به گفته یکی از سازمان‌دهندگان آغازین این فرآیند، دستاورد "جوشش مشارکتی"^۲ ناامیدکننده بود. او می‌گوید که در سال‌های گذشته بسیاری از کسانی که در این برنامه درگیر بودند به این فرجام رسیدند که این روند به "نهاده‌ی شدن جنبش‌های اجتماعی"^۳ انجامید که آن‌ها را به کمک گیرنده دولت پیشرو تبدیل کرد و دگرگونی‌های روشنی از طرح‌های جامع برآمده از آن همه نشست عمومی به دست نیامد.^۴

این سخن برای من ناامیدکننده بود ولی جای شگفتی نداشت. من پیش‌تر چنین مواردی را که به پایانی همانند رسیده بودند را در مادرید، کپنهاگ، لندن، نیویورک و بسیاری از جاهای دیگر دیده بودم.^۵

بسیاری از هواداران آغازین این فرآیند نیز به این فرجام رسیدند که ناکامی نسبی آن برآمده از سرمایه‌داری شکل‌گرفته در املاک و مستغلات شهری است که با میراث حامی پروری و امتیاز طبقاتی موروثی برزیل درآمیخته است. این نیروها، به همکاری رهبری جنبش‌های اجتماعی پایان دادند و شهر نابرابر را دوباره تأیید کردند. تدوین‌کنندگان اساسنامه شهری دشواری‌های پیوسته با کاربری زمین و مالکیت را به‌عنوان برجسته‌ترین کنشگر بازدارنده دگرگونی دانستند. یکی از آنان که با من گفتگو می‌کرد گفت که اساسنامه شهری برای برزیل "گفتمان آکنده از لفاظی"^۶ است که پس از هشت سال، هرگز به کاربری نرسیده و یا با واقعیت موجود پیوندی نیافته است. این سخن، بدون استثنا در همه شهرهای برزیل دیده می‌شود. برپایه وب‌سایت رسمی، اساسنامه شهری هنوز بالنده است ولی هیچ اشاره‌ای به دستاوردهای زنجیره نخست نشست‌ها دیده نمی‌شود. جای شگفتی است که کسانی که در این نشست‌ها شرکت کردند و شاید برای نخستین بار بود که به‌عنوان یک شهروند فعالیت داشتند، چه درس‌هایی را از آن می‌گیرند. می‌توان امید داشت که این روند یک پایگاه ناوابسته

1. Edgar Pieterse (2007); Caroline Kihato et al. (2006).

2. Participatory Effervescence

3. Institutionalization of Social Movements

4. Personal correspondence, March 2009.

5. Perlman in Susskind (1983)

6. Rhetorical Discourse

1. Estatuto da Cidade

2. Instituto Pólis (2002); Edésio Fernandes (2007).

3. Constitutional Convention

4. Law of Adverse Possession

نیرومند را برپا کند ولی جای بیم است که به نبود باور به مشارکت‌های پس‌از آن بیانجامد. یکی از نکته‌هایی که می‌تواند به نیرومند کردن جامعه مدنی در برزیل بسیار یاری کند، دگرگون کردن قوانین مالیاتی و بخشودگی مالیاتی برای کمک‌های فردی و گروهی به سازمان‌های اجتماعی است، چنانکه اکنون برای سازمان‌های هنری چنین است. نبود چنین دوراندیشی، بازمانده دیکتاتوری است که در ساختار حقوقی کشور دوام آورده است. درست پس از پایان دوره دیکتاتوری، سازمان‌های اجتماعی، اتحادیه‌های کارگری، اجتماعات کاتولیک و کمیته‌های حزب کمونیست در فاولاها، با پیوند با سازمان‌های غیردولتی، اتحادیه‌ها و احزاب سیاسی در شهرهای بزرگ‌تر، شکوفا شدند. این دوران آگاهی و کنشگری جامعه مدنی، تنها چند سال پابرجا بود و پس از آن جامعه زیر فشار مبارزه و پیکار درونی شبه‌نظامیان فروپاشیده و نیست شد و قاچاقچیان مواد مخدر انجمن‌های جامعه و انجمن‌های ساکنان را در دست گرفتند. اگر برای برپایی سازمان‌های غیردولتی سازوکاری همانند ایالات متحده فراهم شود، بخت بیشتری برای "ساختن قدرت، ساختن جامعه و ساختن مردم" خواهد بود.^۱

بازتاب‌ها

انگیزه‌های زیان‌بخش

این پژوهش نشان داده است که ناکامی در کاربست آرمان‌های امیدوارکننده، در نبود سرمایه، نبود ظرفیت فناوری، یا نبود دانش فنی نیست، چه بسا به "ساختارهای مشوق زیان‌بخش"^۲ باز می‌گردد که پویای به‌پیش را نابود می‌کند. در این شرایط هیچ انگیزه‌ای برای همکاری میان بخش‌ها، طبقات و سطوح دولتی یا حتی دارندگان قدرت برای گوش کردن به صدای فقرا نیست. با این‌که بیشتر دشواری‌ها به راه‌حل‌های بلندمدت نیاز دارند ولی دست‌اندرکاران برگزیده، به بازده‌های کوتاه‌مدت و قابل‌رویت گرایش دارند، چراکه به آن‌ها یاری می‌کند تا دوباره برگزیده شوند. درحالی‌که

۱. برای اطلاعات بیشتر در مورد "ساختن قدرت، جامعه و مردم"، منبع پرلن (۱۹۸۳)؛ ۱۹۸۳؛ ۱۹۷۹؛ ۱۹۷۸؛ ۱۹۷۶ (ا) را ببینید. (نویسنده)

2. Counterproductive Incentive Structures

پیوستگی برای دستاورد سیاست‌های موفقیت‌آمیز ناگزیر است، گرایش به نادیده گرفتن هر چیزی که "اینجا اختراع نشده" و از نو آغاز کردن است. در کسب‌وکار ریسک و سرمایه‌گذاری بر روی پژوهش و توسعه برای یافتن نوآوری دیده می‌شود ولی دولت ترجیح می‌دهد با سیاست ناکارآمد پیش برود تا اینکه دنبال یک نوآوری باشد که شاید به شکست بیانجامد.^۲ همچنین سازمان‌های توسعه بین‌المللی که بیشتر پیشگامان و همچنین سرمایه‌گذاران سیاست‌های کاهش فقر هستند، کارکنان خود را به سرمایه‌گذاری در کارهای زودبازده تشویق می‌کنند، به‌جای اینکه راه‌حل‌های ویژه نوآورانه، محلی و فرهنگی را به‌کار گیرند که شاید نیازهای جمعیت محلی را برآورده کند. مشارکت شاید فرآیند را در مراحل نخستین آهسته کند ولی این تنها راه به دست آوردن اطلاعات کسانی است که چالش را تجربه کرده‌اند، بنابراین در بلندمدت می‌تواند با کامیابی همراه شود.

مرکز خانوادگی واگن^۳ در لس‌آنجلس

یک نمونه در سطح اجتماع محلی نشان می‌دهد که چگونه دگر شدن انگیزه‌ها، واقعیت را دگرگون می‌کند. کوی سان فرناندو^۴ در لس‌آنجلس یک کوی کم‌درآمد است که بیشتر جمعیت آن از مهاجران آمریکای مرکزی^۵ است. مدرسه محله از بدترین آموزشگاه‌های کالیفرنیا بود. هر روز کودکان از مدرسه با برکه‌های گله‌مندی که آموزگاران کمبودها و کم‌کاری‌های کودکان را در آن نوشته بودند به خانه باز می‌گشتند. بسیاری از پدر و مادرها توان سخن گفتن به زبان انگلیسی را نداشتند و هیچ‌یک نمی‌دانستند چگونه باید با کودکان خود رفتار کنند

۱. Not Invented Here: (سندرم در اینجا اختراع نشده است): گاهی اوقات برخی تیم‌ها از پذیرش تکنیک‌ها و فناوری‌هایی که خود ایجاد نکرده‌اند سرباز می‌زنند. روانشناسان اعتقاد دارند که در این سندرم، کارکنان سازمان به دنبال مطرح‌شدن در سازمان بوده و تلاش دارند تا برای خود اعتبار شخصیتی کسب نمایند. در این شرایط کارکنان آن قدر کوچک و حقیر می‌شوند که حتی از انجام بهترین روش‌ها و ایده‌ها امتناع می‌ورزند. این سندرم موجب بسته شدن فضای سازمان می‌شود و روابط سازمان با نهادهای دیگر را دچار خدشه می‌کند. (مترجمان)

2. Alan Altshuler & Marc Zegans (1990).

3. Vaughn

4. San Fernando Valley

5. Central America

اصلاحات غیر اصلاح طلب

به جز سناریوهای بعید، چه کوشش‌های مداخله‌گری می‌تواند بهبود شرایط زندگی در مورو و آسفالتو را در پی داشته باشد؟ به‌طور فشرده، هدف، بهبود آن چیزی است که شاید "شهر واقعی"^۱ خوانده شود، دستمایه‌ای که سازگار با مرزهای نظری نیست و با آمیختگی همواره در حال دگرگونی رسمیت و غیر رسمیت همراه است. آیا با شناسایی "نوآوری‌های چالش‌برانگیز سیستم"^۲ این شدنی است؟ نوآوری‌هایی که چالش‌ها و راه‌کارها را بازتعریف می‌کند، با قواعد بازی همخوان نیست و دیگر بازیگران را به بازی می‌گیرد.^۳ نیم قرن کوشش ناکام در زمینه کاهش فقر شهری و چاره‌چالش اسکان غیررسمی، گواهی بر نیاز به شیوه‌های نوین تفکر است. در این پیوند، من به پنداره اصلاحات تحول‌گرایانه یا غیر اصلاح طلب آندره گورز^۴ باور دارم، اصلاحاتی که منطق سیستم را دگرگون کند و توازن قدرت را برهم زند.

نیاز بنیادین برای موفقیت‌آمیز بودن چاره این چالش و سیاست‌گذاری‌ها، دانش و آگاهی مردم به حاشیه رانده شده است. به حساب آوردن بخش غیررسمی با منابع ارزشمند برای تولید، مصرف و شهروندی همراه است که شهر برای پیشرفت به آن نیازمند است. حتی بهترین سیاست‌ها و برنامه‌ها نیز نیازمند بسیج سیاسی است و سرانجام به میزان خواست همگانی برای تخصیص و باز توزیع منابع بستگی دارد.

باوجود سیاست‌ها و برنامه‌های بسیاری که در این فصل مورد بحث قرار گرفته است، "پرسمان شهری"^۵ هنوز حل نشده مانده است. ناکامی در برپایی یک درک مشترک از شهر به مثابه زیستگاهی برای همه (برای پذیرش سیاسی و اجتماعی یکپارچگی اقتصادی شهری برای توانگران و تهیدستان)، مایه از میان رفتن آسایش، نابودی محیط زیست، ناچیز شدن رشد اقتصادی شده و ظرفیت رفاه زندگی شهری را تباہ می‌کند.

و گوشمالی را تنها راه شایان می‌دیدند که شرایط را بدتر می‌کرد. یولاند تروینو^۱، یکی از مادران، اندیشه‌ای را پیش کشید که هر بار که کودکان کاری را درست انجام دهند، به آن‌ها برگه تشویق داده شود. مدیران و آموزگاران آموزشگاه با این اندیشه هماوایی کردند. هر بار که کودکان به موقع در مدرسه آماده می‌شدند، پوشش آن‌ها تمیز بود و یا در آزمون نمره قبولی می‌گرفتند، برگه تشویق امضا شده دریافت می‌کردند و راهی خانه می‌شدند.

گام بعد، باز کردن یک فروشگاه کوچک در مدرسه بود که دانش آموزان می‌توانستند برگه تشویق خود را آورده و به جای آن امتیاز بگیرند. بر پایه شمار امتیاز گرفته شده، می‌توانستند از مداد تا دفترچه یا یک رادیو ترانزیستوری یا کیف کوله‌پشتی بگیرند. پدر و مادرها و آموزگاران هزینه‌ای جمع‌آوری کردند و مرکز خانواده واگن را تأسیس کردند. هر روز، گروهی از مادران نامزد می‌شدند که به آموزشگاه نهار بیاورند، بنابراین آموزگاران و پدر و مادرها مجال داشتند که با یکدیگر گفتگو کنند. متخصصان بسیاری بودند که کار نداشتند و از طرفی بسیاری نیز نمی‌توانستند کودکانشان را به دندان‌پزشک یا پزشک ببرند، بنابراین آن‌ها بر آن شدند که یک مرکز تبادل خدمات و مهارت را راه بیندازند.

هریک از ساکنان محله مواردی (مانند دوزندگی، پخت‌وپز، آموزش زبان اسپانیولی، نگهداری از کودکان، باغبانی، لوله‌کشی، ساخت‌وساز و غیره) را که توان انجام دادن یا آموزش دادن آن بود، یادداشت می‌کرد و هر آنچه را نیز که نیاز داشتند، فهرست می‌کردند. در همه محله یک اقتصاد دادوستد برپا شد. یک پول رایج ساخته شد که امکان مبادله و خرج شدن در محله را داشت. در سراسر کوی، از این پول استفاده می‌شد و همه پیرامون مدرسه (که به یک مدرسه چارتر^۲ تبدیل شد) بسیج شدند. پنج سال بعد، این مدرسه موفق شد که در میان بهترین و بالاترین مدارس کالیفرنیا قرار گیرد.^۳

1. The Real City

2. System-challenging Innovations

3. Janice Perlman (1990).

4. Andre Gorz

5. Urban Question

6. See Manuel Castells's seminal book of that name (1977).

1. Yoland Trevino

۲. Charter School: مدرسه‌ای است که بودجه دولتی دریافت می‌کند ولی به‌طور مستقل از نظام مدرسه دولتی که در آن واقع شده است، عمل می‌کند و در بعضی موارد خصوصی است. (مترجمان)

۳. برای جزئیات بیشتر درباره مرکز خانوادگی واگن (Vaughn Family Center) و دیگر برنامه‌های موفق از پایین به بالا در محله‌های کم‌درآمد در نیویورک و لس‌آنجلس، به منبع جانیس پرلمن و الوود م. هاپکینز (Elwood M. Hopkins)، (۱۹۹۷)، مراجعه کنید.

به اشتراک گذاشتن راهکارهای کارآمد

شهر ریو، مانند همه کلان‌شهرهایی که من در آن کار کرده‌ام، سرشار از راه‌حل‌های نوآورانه برای مشکل درآمدزایی، مسکن و محیط‌زیست است ولی کسی درباره آن‌ها نمی‌داند، زیرا بیشتر در مقیاس کوچک روی می‌دهد و توجه همگان را جلب نمی‌کند. این ایده‌ها باید شناسایی شده و با تبدیل به یک سیاست عمومی از یک جامعه به جامعه دیگر ترویج شوند. اگر تهیدستان با طبقه متوسط جامعه و اغنیا در برابر خشونت و قاچاق مواد همکاری کنند، قدرت تأثیرگذاری روی سیاست‌های عمومی را خواهند داشت. در پروژه ابر شهرها، این نکته برجسته روشن شد که به اشتراک گذاشتن راه‌حل‌های نوآورانه‌ای که در دیگر جوامع، شهرها و کشورها موفق بوده‌اند و بهره‌مندی از توان تبادل بین‌المللی برای ارائه ایده‌های نوین بدون ضدیت سیاسی، بسیار کارآمد است. یک نظرسنجی که از مدیران شهری برجسته‌ی پیشین ریو، مکزیکوسیتی، دهلی‌نو، لاگوس، لندن و نیویورک که به‌وسیله پروژه ابر شهرها با پشتیبانی سازمان بین‌المللی راپر استارچ^۱ انجام شده بود، نشان داد که ۹۶ درصد از مدیران (در دولت، تجارت، اتحادیه‌های کارگری، سازمان‌های غیردولتی، سازمان‌های اجتماعی، دانشگاه‌ها و رسانه‌ها) گفته‌اند که با رشته مشکلات شهری روبرو بوده‌اند که مشابه مشکلات دیگر ابر شهرها است، ۹۴ درصد نیز گفته‌اند که به اشتراک گذاشتن اطلاعات مربوط به حل مشکلات این شهرها سودمند خواهد بود، ۱۱ درصد نیز گفته‌اند که از راه‌حل‌های جاهای دیگر آگاه هستند.^۲ آن‌ها به جای این‌که به دنبال یادگیری اقدامات عملی‌تر موفق در جاهای دیگر باشند، بیشتر به دنبال قرارداد بستن پرهزینه با مشاوران یا کارشناسانی با راه‌حل‌های از پیش فرموله شده هستند.

سخن پایانی، تأکید بر بازتعریف یک پیمان اجتماعی بر پایه پایبندی به یک شهر دادگراست، شهر دیگرگونی که در آن حقوق همه پاس داشته شود. جمعیت شهر رسمی ریودوژانیرو ناچار است به جمعیت فاولاها پیوندد تا اهرمی برای دگر کردن سیاست‌ها و کارکردهایی که خود بخشی از این چالش

1. Roper Starch International

۲. برای جزئیات بیشتر درباره این نظرسنجی، به «بررسی رهبران جهانی»^{*} (Global Leaders' Survey) در آدرس اینترنتی www.mega-cities.net مراجعه کنید.

هستند را برپا کند. نگرش و ارزش‌های شهر رسمی، شاید ناگزیر باشد با واقعیت جدید "شهر واقعی" روبه‌رو شود. "ما و آن‌ها" باید یک "ما" بزرگ‌تر شود. بی‌گمان، ساختن شهری یکپارچه به دور از گسست و پاره‌پاره شدن، نیازمند پشتیبانی گسترده‌ی همگانی و بسیج اجتماعی و سیاسی است.

جانیس، هنگامی که نخستین بار تو را دیدم، با خود فکر کردم که اگر ازدواج خوبی داشته باشم، اگر من و همسر، همه زندگی مان را سخت کار می‌کردیم، اگر تنها دو بچه داشتیم و آن‌ها را به مدارس خصوصی می‌فرستادیم و پس از بازنشستگی کار کردن را ادامه دهیم، آن هنگام برای خودم کسی خواهم شد ولی اکنون پس از سی سال و انجام دادن همه این کارها، چندین سال نوری عقب هستم.

نیلتن (گوایور، ۱۹۹۹)

فصل دوازدهم

اهمیت کسی (جنته) بودن

به حاشیه رانده شدن تهیدستان ریو چنان دشوار است که آن‌ها را از شخصیت بی بهره کرده است. آنچه همواره در گفت‌وگوها و دیدارهای من گفته می‌شد، گرایش آن‌ها به کسی بودن و به شمار آمدن بود.^۱ اصطلاح "جنته" به معنی "کسی" (آدم، آقا) است، کس و آقا بودن یعنی جایگاه و ارج و احترام داشتن که خودبه‌خود در جامعه انسانی به "ما" داده می‌شود و برای "آن‌ها" انکار می‌شود.^۲ این اصطلاح به جایگاهی اشاره دارد که تهیدستان در آن قرار دارند و در نگره ذهنی توانگران نیست. بسیار همانند "مرد نامرئی" رالف الیسون^۳، ساکنان فاولاها "در جستجوی احترام"^۴ زندگی را می‌گذرانند، این فراز درخور را فیلیپ بورگوس^۵ برای

۱. نیلتن، در آن زمان که من در آنجا زندگی می‌کردم یکی از باهوش‌ترین و آموزش‌دیده‌ترین ساکنان کاتاگومبا بود. او کسی بود که به‌طور کامل تحقیق من را درک می‌کرد و به من کمک زیادی کرد. امروزه او در خانه‌ای زندگی می‌کند که به‌تازگی در کنار بلوک‌های آپارتمانی مجتمع گوایور ساخته است.

2. Gente

۳. اگرچه گرفته شده از همان ریشه فرانسوی انگلیسی "genterie" است اما اصطلاح برزیلی "gente" معادل "gentry" انگلیسی نیست. "Gentry"، براساس واژه‌نامه انگلیسی آکسفورد، به "مردم با موقعیت اجتماعی خوب"، به حس "برتری موقعیت، تولد یا رتبه"، مانند "طبقه مرفه" اشاره دارد. در زبان پرتغالی برزیلی، این کلمه به معنی "شخص"، کسی که به حساب می‌آید "بدون در نظر گرفتن ثروت است. برای ترجمه‌های بیشتر و تعاریف، به کالینز (Collins) انگلیسی-پرتغالی، واژه‌نامه پرتغالی-انگلیسی (نیویورک: هارپر کالینز، سال ۲۰۰۱، ۱۶۵) مراجعه کنید.

4. Invisible Man

5. Ralph Ellison

6. In Search of Respect

7. Philippe Bourgois

به خود جلب کرد، این بود که اگر زن خانه دم در می‌آمد، پرسش تکرار می‌شد، "کسی خانه هست؟" و او می‌گفت که شوهرش برای ماهیگیری به بیرون رفته است. او در خانه بود ولی به‌عنوان کسی به‌شمار نمی‌آمد.



تصویر ۱۲-۱. میدان عمومی در ورودی فاوای ودیگال در آوندیا نیمیرا، کاشی‌های سرامیکی فیروزه‌ای روشن با بیانیه حقوق بشر نشان داده شده است. (به دست کودکان فاولا به‌عنوان یک پروژه هنری به سرپرستی فرانسواز شین^۱)

کسانی که به شهر مهاجرت می‌کردند، نگران جایگاه و سروسامان خود نبودند. آن‌ها خرسند بودند که از این سفر جان سالم به در برده بودند و محلی برای زندگی پیدا کرده و می‌توانستند از خود و خانواده‌هایشان پشتیبانی کنند ولی زندگی در یک فاولا آن‌ها را در زمره "هیچ‌کس" قرار می‌داد. هنگامی که شاهد رانده شدن ناخواسته هزاران تن از خانه‌هایشان بودم که در کامیون‌های آشغالی چپانده شدند تا به مجتمع‌ها جابجا شوند، این اصطلاح را دوباره شنیدم. این بیرون ریختن، تاختن به کیستی آن‌ها بود. آن‌ها می‌گفتند "تنها می‌خواستیم که با ما مانند کسی (انسان) رفتار شود".

1. Avendia Niemeyer
2. Françoise Schein

عنوان کتابش به کار برد که در یک گتوی شهر نیویورک بسیار پرفروش شد.^۱ حقوق بشر شاید در اینجا کاربردی ندارد.

دگر شدن از "هیچ‌کس" به "کسی" یک درام انسانی است که مایه گیرایی فیلم پرترفدار هندی بانام "میلیونر زاغه‌نشین"^۲ شده است. این فیلم که چندین جایزه اسکار را در سال ۲۰۰۹ برنده شد، داستان خدمتکار بی‌خانمان یک جای خانه است که در کودکی هنگامی که مادرش به دست متعصبین مذهبی کشته می‌شود، به سکونتگاه‌های آلودگی بمبئی می‌گریزد. هنگام ماجراجویی‌های بسیار در کوشش برای پایداری، واقعیت‌های شگفت‌آوری را می‌آموزد و توانست پیروزی‌های پیاپی را به دست آورد و جایزه نخست مسابقه تلویزیونی هند به نام "چه کسی می‌خواهد میلیونر شود؟"^۳ را از آن خود کند. در آغاز، میزبان این برنامه او را ریشخند و تحقیر می‌کند و برنامه با فریب دادن غیرمنصفانه او پیش می‌رود و در پایان می‌خواهد که او دستگیر و شکنجه شود، چون باور دارد که او دغل‌کار است و از دید او چنین کسی تهیدست و بدنام که خدمتکار چایخانه بوده است، شایسته داشتن این همه دانش و آگاهی نیست. با اینکه این فیلم پایان بالیوودی داشت و آن پسر یک قهرمان میلیونر می‌شود و با دختر موردعلاقه‌اش ازدواج می‌کند ولی در هندوستان اعتراضاتی به نگاه نادرست به این سکونتگاه‌ها و اصطلاح "زاغه‌نشین"^۴ انجام گرفت. آشکار است که زرق و برق فیلم و هوش، سرسختی، نوآوری و راست‌گویی قهرمان فیلم، به‌کارگیری چنین واژه تحقیرکننده‌ای را جبران نمی‌کند، اصطلاحی که کس و فرد بودن را انکار می‌کند.^۵

من نخستین بار واژه "جنته" به معنای "یک نفر" را در سال ۱۹۶۳ در آرம்பی، یک روستای ماهیگیری در باهیا شنیدم که در پیشگفتار به آن اشاره کردم. هنگام رفتن به خانه کسی، روش این بود که با صدای بلند جلوی در خانه دست می‌زدند و می‌گفتند "کسی خانه هست؟". چیزی که توجه مرا

1. Philippe I. Bourgois (1995).
2. Slumdog Millionaire
3. Who Wants to be a Millionaire?
4. Slumdog
5. Fareed Zakaria (2009), 42.

رفتار نکردن انسان‌گونه با آن‌ها در برخوردهای روزانه در بانک‌ها، سازمان‌های دولتی و اداره‌های عمومی، جدایی "ما" و "آن‌ها" را در "افسانه حاشیه‌نشینی" بیشتر و ژرف‌تر می‌کند. چگونگی کس به شمار نیامدن آن‌ها در روزگار دیکتاتوری نظامی و پس از آن، با ناکامی دولت برای پاسداری از ساکنان فاولاها در برابر خشونت‌های مرگبار قاچاقچیان و پلیس نهادینه شده بود. این یک چرخه آسیب‌زا شد و رفتار غیرمحرمانه و خودتقبیحی را بیشتر کرد و برچسب کس نبودن (انسان نبودن) را تقویت نمود. همان‌گونه که انسان‌شناس و جرم‌شناس، سوارز گفته است، "برای پویش روبه‌جلو، نیاز است بدانیم که ساکنان فاولاها کسانی هستند که همه زندگی‌شان را در ترس زندگی کرده‌اند. آن‌ها هرگز یک شهروند کامل نبودند و هرگز شخصیت آن‌ها تأیید نشده است."^۱

معنی "جنته" بسیار سیال است. مردم فاولا این واژه را در گفتار بیشتر به معنای "ما" یا "برای ما" به کار می‌برند، برای نمونه جمله "A gente tem medo de sair" به معنی "ما می‌ترسیم بیرون برویم" است و یا از فراز "boa" برای نشان دادن یک کس خوب و راست‌گو و برای ضمانت کردن کسی بهره می‌برند. اگر آن‌ها بگویند "Janice e' gente boa" منظورشان این است که "جانیس فرد خوبی است، یکی از ماست".

درون فاولا هرکس هویت (شخصیت) دارد. مردم به دو دسته "سخت‌کوش و درستکار" و "راهزن و بزهکار" تقسیم می‌شوند. واژه‌نامه پرتغالی - انگلیسی واژه "Malandro" را به دورو، حیل‌گر، کلاهبردار خیابانی یا بزهکار معنی می‌کند و "Bandido" به معنی راهزن است که مردم در فاولاها، قاچاقچیان مواد را به این نام می‌نامند. فرومایگان و راهزن‌ها هرچقدر بد باشند ولی با این حال مردم در فاولاها آن‌ها را به‌عنوان یک کس می‌پذیرند.

جنته بودن یک وضعیت ایستا نیست، چه بسا بسته به شرایط می‌تواند در راستای زمان یا بر پایه دید نگرنده برای یک فرد دگرگون شود. این برای

۱. از مصاحبه با لویس سوارز، ۶ جولای، ۲۰۰۵، موجود در وب سایت "رویاها می‌توانند برپا شوند"؛ که در تاریخ ۲۰ دسامبر ۲۰۰۸ در آدرس اینترنتی www.dreamscanbe.org/controlPanel/materia/view/433 در دسترس بود. سوارز در مستند "خبرهای یک جنگ خصوصی" همکاری میان پلیس و فروشندگان مواد مخدر و همچنین آسیب‌پذیری افسران پلیس و این واقعیت که بیشتر دلان از طبقه پایین آن جامعه هستند و از مردن هراسی ندارند را نشان می‌دهد.

کسی که در آسایش و دارایی زاده شده هرگز چالش نیست. این بخشی از سروسامان شهری طبقات پایین است و این‌گونه است که میان توانگران و مردم ندار، جدایی می‌افتد و حس برتر بودن آن‌ها چیره می‌شود.

این زمینه در گزاره تهدیدآمیز "می‌دانی با چه کسی سخن می‌گویی؟" نمایان است. این ترسانیدن درونی از سوی کسی است که نفوذ سیاسی دارد و خود را بالاتر از قانون می‌بیند و اگر کس روبرویش که از نظر اداری و دولتی پایین است، مایل به سرفروود آوردن در برابر قانون نباشد و یا به جایگاه برتر او احترام نگذارد، دچار دردسر می‌شود.

نکته‌هایی که در ادامه می‌آید، طیفی از شرایط پیوسته به جنته را نشان می‌دهد. داستان زی کابو نشان‌دهنده ناپایداری شخصیت و سادگی از دست دادن آن است. داستان دوناریتا نشان می‌دهد که پول به‌تنهایی بس نیست و ظاهر فرد نیز مهم است. کلودیا^۲، رخسار خوبی دارد ولی با یک تصمیم شتاب‌زده می‌تواند همه چیز را از دست بدهد. سباستیا^۳ نیز بخت خوبی داشت ولی اکنون دیگر بسیار دیراست و به گفته‌ی خودش "زمانش گذشت".

زی کابو: ناپایداری جنته

زی کابو مانند یک جنته رفتار می‌کرد و در ارتش با او نیز مانند یک جنته و در گذشته همچون یک رهبر برگزیده نوابزلیلیا با احترام با وی رفتار می‌شد. او از اینکه توانسته بود به اداره‌های دولتی شهر وارد شود و فردی شناخته شده باشد، احساس غرور می‌کرد. او ناچار نبود مانند مراجعان سربزه‌زیری باشد که تا پایان روز در اتاق انتظار ادارات می‌نشستند تا به ترتیب ظاهرشان پذیرفته شوند و سپس بدون دستاورد آنجا را ترک کند. اعضای انجمن شهر او را "آقا" صدا می‌زدند. آن‌ها می‌دانستند که اگر کار یا رفتار اشتباهی از آن‌ها سر بزنند، او به راحتی می‌تواند ۲۰ اتوبوس، پر از ساکنان را به شهرداری بیاورد و مایه آبروریزی شود. زی کابو، دانش و

۱. روبرتو دا ماتا، انسان‌شناس برزیلی، قطعه‌ای معروفی به نام "می‌دانی با چه کسی سخن می‌گویی؟" (Voc sabe com quem esta falando) را در سال ۱۹۷۹ نوشته است.

2. Claudia
3. Sebastiao

شناخت همه‌جانبه‌ای از نیازها و منابع اجتماع محلی داشت که او را سرچشمه اطلاعات و قدرت اجتماعی کرده بود. با این حال، او اکنون با فشار گروه‌های مواد مخدر از نوابزلیلیا رانده شده است و در یک خانه نیمه‌تمام و متروکه درجایی زندگی می‌کند که هیچ‌کس او را نمی‌شناسد و هیچ‌کس نمی‌داند که او چه دستاوردهایی داشته است. او پس از پرداخت هزینه‌های درمانی خودش و پسرش و خریدن و ساختن خانه برای دو نوه‌اش و فرزندانش (یک پسر و یک دختر از ازدواج نخستش و دو دختر از ازدواج دوم خود) کم‌وبیش ورشکسته شد. نوه‌اش، پاتریشیا، تنها عضو خانواده که جنته کامل شمرده می‌شود، با اینکه نگران سلامتی زی است ولی نه در منطقه شمال به دیدن او می‌آید و نه از او دعوت می‌کند که برای دیدنش به کوپاکابانا برود. این می‌تواند انگیزه‌های فراوانی داشته باشد. من گمان می‌کنم که او می‌خواهد ریشه‌ی فاولایی خود را پنهان نگه دارد. به چشم او پدر بزرگش بزرگوار و بخشنده است ولی یک جنته نیست.

دونارینا، پول به‌تنهایی کافی نیست

به‌راستی، چیزی بیشتر از پول نیاز است تا به‌عنوان جنته پذیرفته شوید. ریتا در نوابزلیلیا دو فروشگاه، چند کامیون، یک خانه زیبا در محله‌ای متوسط، یک ویلای ساحلی و یک خودرو دارد. با این حال، در فروشگاه عینک‌فروشی مرکز ریو به خاطر ریختش همچون دیگر خریدارها به او خدمات‌رسانی نمی‌کنند. پوشش، کفش، مدل موها و رفتارش نشان می‌دهد که او از منطقه شمال آمده است و بنابراین آن‌ها بعید می‌دانند که او بتواند پول هیچ‌یک از این عینک‌ها را بپردازد. او برای دیدن عینک‌ها ناچار بود کیف پولش را باز کند و هزار دلار نقد را به دختر فروشنده نشان دهد تا او ویتترین را برایش باز کند. او بیشتر از استادان دانشگاه پول دارد ولی جنته به حساب نمی‌آید. شرایط پسرش نیز این‌گونه است. شاید نوه‌اش که پرستاری می‌خواند و به پدرش نیز در فروشگاه کفش فروشی یاری می‌کند، بتواند یک جنته شود ولی هنوز روشن نیست.

یک اهل ریو بی‌درنگ می‌تواند پی ببرد که چه کسی یک جنته است و

چه کسی نیست. این بازشناسی "دیگران" بر پایه ارزیابی دارایی، پیشه، تحصیلات، نوع محله و ریخت کلی است. همه این نشانه‌های ظاهری باهم آمیخته می‌شوند تا چیزی را بسازند که برزلیلی‌ها آن را "شیوه رفتار"^۲ می‌نامند یا آن‌گونه که گافمن^۳ با "نمود خود در زندگی روزانه"^۴ از آن یاد می‌کند.^۵ همان‌گونه که در فصل ششم بیان کردم، شیوه سخن گفتن، زبان بدن، رفتار، پوشش، رنگ پوست و اتکاء به نفس، همگی نشانه‌های اجتماعی هستند که رانده‌شدگان را از افراد اجتماع جدا می‌کند ولی هرازگاهی این نشانه‌ها گمراه‌کننده هستند.

کلودیا: همانند جنته به چشم آمدن کافی نیست

کلودیا یک فروشنده سی‌ساله، خوش‌پوش و سفیدرو است که در یک مرکز خرید پرزرق‌وبرق در محله ثروتمند نشین سائوکونرادو^۶ به نام مجتمع تجاری فشن^۷ کار می‌کند. ظاهرش یک جنته به چشم می‌آید؛ شیوه سخن گفتن، پوشش، موی رنگ‌شده، ناخن‌های لاک‌زده و لباس‌ها و زیورآلات مد روز و همه ظاهرش مانند یک جنته به چشم می‌آید. با این حال آنچه دیدنی نیست، خط باریکی است که او را از جنته بودن جدا می‌کند. او قرارداد کاری رسمی ندارد و از مزایا و بیمه کارگری برخوردار نیست. دستمزدش پایین است و بیشتر دستمزدش هزینه ظاهرش می‌شود. ساعت کارش طولانی است و ماندنش در این کار بسته به شرایط مدیر فروشگاه است. اگر بیمار شود و سرکار نرود، جریمه خواهد شد و افزون بر آن، هزینه‌های پزشکی را نیز باید خودش پرداخت کند؛ اگر اتوبوس خراب شود (به آن حمله شود که در خطوط اتوبوس منطقه شمال یک رویداد پیش‌پافتاده است)، ممکن است برای بیش از سه بار دیر رسیدن برکنار شود. او در آپارتمانی درست در جلوی یک فاولا زندگی می‌کند و اگرچه یک ساختمان قانونی است ولی

1. Otherness
2. The Way The Person Comes Across
3. Goff man
4. Their Presentation of Self In Everyday Life
5. Erving Goff man (1959).
6. Sao Conrado
7. Fashion Mall

بخشی از فاولا شمرده می‌شود. اگر او کار خود را از دست بدهد، نمی‌تواند اجاره خانه خود را پرداخت کند، بنابراین آپارتمان‌ش را از دست می‌دهد و جایی برای رفتن نخواهد داشت. من این شرایط او را درک می‌کنم، چرا که یکی از دوستانم هنگامی که پول اجاره خانه خود را از بانک برداشت کرده بود، پولش را دزدیدند، او هرگز توان جبران آن را نداشت و خانه‌اش را از دست داد. هیچ راه نجاتی نیست.

اگر داشتن جایگاه محلی، دارایی، معیشت و ظاهر برای تضمین جنته بودن بس نباشد، پس بیرون شدن از فاولا و جابجایی به یک مجتمع یا محله قانونی نیز کافی نخواهد بود. تانیا ماریا^۱، مددکار اجتماعی شهر ریو است که فردی حرفه‌ای و تحصیل‌کرده است. او مانند یک جنته رفتار می‌کند و جدای از دستمزدش (که پایین است)، پوشاک و رنگ پوست قهوه‌ای‌اش، یک جنته به شمار می‌رود؛ ولی دخترزی کابو، واندلینا که کتابدار مدرسه است و در سانتا کروز^۲، در یک مجتمع مسکونی ویژه کارمندان دولت زندگی می‌کند، به راه و روشی که در نوابرازیلیا بزرگ شده سخن می‌گوید و رفتار می‌کند، از این رو به عنوان یک جنته نگریسته نمی‌شود.

سباستیائو: برای جنته شدن بسیار دیر است

سباستیائو دانیل^۳، در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ در نوابرازیلیا یک رهبر اجتماع محلی بود. او به عنوان راننده کامیون در یک شرکت ساختمان‌سازی کار می‌کرد و توزیع‌کننده انواع مصالح ساختمانی بود. در سال ۱۹۵۵ به نوابرازیلیا جابجا شد و برای یک دهه به عنوان "بزرگ اجتماع محلی"^۴ شناخته شد.

او برای پشتیبانی از مردم تهیدست، با دولت‌های محلی پیکار می‌کرد و مقامات برگزیده را وادار می‌ساخت تا به وعده‌های انتخاباتی خود عمل کنند. اکنون در خانه‌ای فقیرانه نزدیک به خانه پیشین خود در نوابرازیلیا زندگی می‌کند. او با حقوق بازنشستگی و سبد کالای ماهیانه‌ای که از کلیسا

1. Tania Maria
2. Santa Cruz
3. Sebastiao Daniel
4. King Of The Community

می‌گیرد، نیاز همسر بیمار و هفت عضو دیگر خانواده‌اش را برآورده می‌کند. هنگامی که از او پرسیدم که اکنون بزرگ‌ترین دشواری پیش‌روی او چیست، پاسخ داد "شیر خشک خریدن برای نوه‌ام". هنگامی که از او پرسیدم برای کمک به تهیدستان چه باید کرد، او پاسخ داد که هرگاه با فرد نیازمندی روبه‌رو می‌شود، تا آنجا که در توانش هست به او کمک مالی می‌کند. بدترین سوپه زندگی‌اش این است که دیگر نمی‌تواند کار کند و ناچار می‌شود که از دیگران کمک بگیرد. او کم‌وبیش نابینا است و به سختی می‌شنود ولی می‌گوید که اگر کسی به او یک کامیون می‌داد، می‌توانست با آن پول درآورد، او افزود: "فکر می‌کردم که روزی یک جنته خواهم شد ولی دیگر برای من بسیار دیر شده است".

تهیدست و توانگر در اندیشه مردم

برداشت از مفهوم تهیدست و توانگر در برزیل، همخوانی نزدیکی با مفهوم جنته بودن یا نبودن دارد. در اکتبر ۲۰۰۲، یونیلور^۱، یک شرکت چندمنظوره بین‌المللی، با فونداکائو گتولیو وارگاس^۲ قرارداد بست تا یک پژوهش دانشگاهی درباره بازار و خرید و فروش کالا را در میان برزیلی‌های کم‌درآمد انجام دهد که انگیزه آن فهم بهتر خریداران بالقوه بود. نتایج نظرسنجی در یک روزنامه برزیلی به نام "Economico Valor" در ۱۸ مارس ۲۰۰۳ چاپ شد. فهرست زیر پاسخ‌های مردم را به پرسش درباره مفهوم فقیر و ثروتمند بودن در برزیل نشان می‌دهد.^۳

- معنای فقیر و تهیدست بودن چیست؟
- اتوبوس سوار شدن
- بی‌احترامی دیدن از پلیس
- کار کردن از روی ناچاری برای زنده ماندن
- رئیس داشتن
- تنها خرید از حراجی سوپرمارکت

1. Unilever
2. Fundação Getulio Vargas
3. This list taken from a chart entitled "Pobre e Rico na cabeça das pessoas" (Poor and Rich in people's minds), part of the Pesquisa FGV-Opinião para Unilever (2003), quoted in Ricardo Neves (2003), 79.

- ماندن در صف بانک
- باور به اینکه سرنوشت انسان به دست خداوند است
- کتک زدن فرزندان
- نیاز به جابجایی برای بهبود زندگی
- معنای ثروتمند بودن چیست؟
- به‌کارگیری جواهرات
- داشتن دوستان و خویشاوندانی در دولت
- شستن ظروف در ماشین ظرف‌شویی
- درس خواندن در دانشگاه
- فساد/دزدی از صندوق‌های سرمایه‌گذاری عمومی
- خرید از سوپرمارکت بدون نگاه کردن به قیمت‌ها
- کار داشتن ولی بی‌نیاز از کار کردن
- خوراک خوردن در رستوران‌ها
- خریدن فرآورده‌های مارک‌دار دلخواه
- بودن در یک باشگاه یا آکادمی ورزشی

بندیتا داسیلوا^۱ که در یک فاولا در ریو زاده و بزرگ شد و بعدها توانست وزیر امور اقتصادی اجتماعی شود، در زندگینامه خود تهدید دست بودن را این‌گونه تعریف می‌کند: داشتن تنها یک‌دست لباس و هر شب شستن آن؛ نداشتن غذای کافی برای فرزندان؛ برطرف کردن گرسنگی آن‌ها با مخلوطی از آب و آرد مانوک^۲ سرخ‌شده؛ فرستادن آن‌ها به رختخواب با شکم‌هایی که محکم بسته شده است تا درد گرسنگی را کاهش دهد؛ فرستادن آن‌ها در پایان ماه به تک‌تک خانه‌ها برای درخواست غذا یا پول؛ و استفاده از روغن موتور برای آشپزی، چون ارزان‌تر از روغن آشپزی است.

رجینا^۳ از کاتا کومبا در گفتگو با من گفت: "ما کسی نیستیم. خانه‌های ما نشانی ندارند. برای ثبت نام فرزندانمان در مدرسه نمی‌توانیم از نشانی خودمان استفاده کنیم. ناچاریم نشانی خانم (زنی که برایش کار می‌کنیم) را

1. Benedita da Silva
2. Manioc
3. Regina

بدهیم تا فرزندانمان را به آموزشگاه‌های شایسته بفرستیم، نگهداری‌های پزشکی دریافت کنیم و یا کاری به دست آوریم." در ادامه دخترش گفت: "توانگران نمی‌خواهند که تهیدستان نزدیک به آن‌ها زندگی کنند یا با آن‌ها به مدرسه بروند. آن‌ها ترجیح می‌دهند ما ناپیدا بمانیم."

هویت برای ساکنان فاولا، جدای از ویژگی‌های سن، جنسیت و رنگ پوست، پیوسته در کشمکش با دربرگیرندگی / عدم دربرگیرندگی و به حاشیه راندگی / یکپارچگی، تعریف و بازتعریف می‌شود. به آن معنی که یک سوم ساکنان شهر ریو به عنوان جنته شمرده نمی‌شوند و فرصت‌های آموزشی و کاری که بتواند شرایط آن‌ها را دگرگون کند، به راحتی برایشان قابل دسترسی نیست.

نبود مجال برای تهیدستان به خودی خود آرایه‌ای غیرانسانی است و ستمی است که تهیدستان را از بهره‌مندی و شکوفایی ظرفیت‌های خود ناتوان می‌کند. ام.وی بیل (خواننده برزیلی) در یک گفتگو گفت: "بودن مردم در شرایط نا انسانی، گونه‌ای خشونت است. کودکان فاولایی به مدارس دولتی می‌روند و هم‌زمان ناچارند برای یاری به خانواده‌های خود، کار کنند؛ بنابراین، این فرزندان هرگز آموزش بایسته و پسندیده‌ای نمی‌بینند تا بتوانند وارد دانشگاه‌های دولتی شوند. آن‌ها هرگز بختی نخواهند داشت. دانشگاه‌ها تنها برای فرزندان طبقات میانه به بالا است که از مدارس خصوصی بهره می‌برند."^۱

جوانانی که هرگز مانند مردم محترم با آن‌ها برخورد نمی‌شود، اعتماد به نفس ندارند و این پیامدهای ناخوشایندی از جمله رها کردن تحصیل نوجوانان و رها کردن مدرسه، داشتن پیوند جنسی محافظت نشده و بارداری‌های زودهنگام و پیوستن جوانان به گروه‌های قاچاق مواد مخدر را به دنبال دارد. پسران جوان در گروه تبهکاران احساس باارزش بودن و نیرومند بودن می‌کنند. آن‌ها جنگ‌افزار و پول نقد دارند، کفش‌ها، پیراهن‌ها و جواهرات گران قیمت می‌پوشند و یک موتورسیکلت دارند. انگاشت این زمینه سخت نیست که یک نوجوان آماده است برای آزمودن احترامی که مردم عادی از آن بهره‌مند هستند، خطر مرگ زودهنگام را بپذیرد.

همان‌طور که لوییس ادواردو سوارز گفته است: "سرانجام، یک گرسنگی

1. Quoted in Patrick Neate (2003), 191-92.

ژرف‌تر از گرسنگی جسمانی هست و آن گرسنگی عاطفه، به رسمیت شناخته شدن و عزت نفس است.^۱ تحصیلات عالی، کار حرفه‌ای و جایگاه شایسته در جغرافیای شهر، برای کسانی که از زمان به دنیا آمدن این‌ها را نداشته‌اند، بهترین نشانه‌های جنته و آدم‌حسابی بودن است. کسانی از فاولاها که ورزشکار، خواننده، مدل، ستاره تلویزیونی یا سیاستمدار سرشناسی شدند، به تدریج مانند یک جنته با آن‌ها رفتار شد و آن‌ها نیز مانند یک جنته رفتار کردند، سرانجام آن‌ها جنته و آدم‌حسابی شدند. نمونه‌هایی از این افراد را می‌توان یافت، مانند پله^۲ ستاره فوتبال؛ گیلبرتو گیل^۳، آهنگساز و خواننده سرشناسی که یک گنشگر محیط زیست، سیاستمدار محلی و سپس وزیر ملی فرهنگ شد؛ بندیتا داسیلوا که نخستین فرماندار زن سیاه‌پوست و سپس وزیر امور اجتماعی و اقتصادی شد ولی این‌ها همگی استثناهایی در یک قانون عام هستند.

پیوند میان فقر و شخصیت در آمریکای لاتین، به‌ویژه در برزیل، در گذشته استعمارگری و برده‌داری بنیان دارد و در دوران رژیم‌های خودکامه دیکتاتوری نظامی بیست ساله شدت گرفت. بهره‌مندی کامل از حقوق جهانی برای کسانی که ملک و املاک و ثروت ندارند به گفته پورگی و بس^۴ یک "چیز گهگاه"^۵ است. این میراث برای مردم متمدن و تحصیل‌کرده این توانایی را فراهم آورده است تا ساکنان فاولاها را "دیگری"^۶ بنامند، درحالی‌که همچنان انگاره مثبت از انسانیت خود را پاس داشته‌اند. آن‌ها تا هنگامی خدمتکاران خود را "بخشی از خانواده" به حساب می‌آورند که برای هر دو سلسله مراتب قدرت، و رفتار با رعایت قوانین بازی روشن باشد. به گفته خانم اولینا داگنینو^۷، دانشمند سرشناس علوم سیاسی برزیلی، تهیدست بودن تنها دریافته اقتصادی و محرومیت مادی ندارد، چه بسا تهیدست بودن دستخوش هنجارهای رفتاری است که روشن‌گر به رسمیت

1. Luiz Eduardo Soares interview (2005)
2. Pele
3. Gilberto Gil
4. Porgy & Bess
5. A sometime Thing
6. Other
7. Evelina Dagnino

شناختن مردم تهیدست برای داشتن حقوق است.^۱ او ادامه می‌دهد که "نبود کامل حقوق" به معنای سرکوب کردن جایگاه و منزلت انسانی است. هنگامی که بی‌ارزش بودن برای مردم درونی شود، این را در کردار، رفتار، گفتار و زبان بدنی خود نشان می‌دهند و این خود به توانگران اجازه می‌دهد که آن‌ها را جدا کرده، از آن‌ها بهره‌برداری و حتی سوء استفاده کنند. ادوارد تلس^۲ این سرکوب جایگاه و فرمندی انسان را "نامدیت"^۳ می‌نامد و می‌افزاید که در این تباری فرهنگی، تهیدست بودن "نشانه پستی"^۴ می‌شود، الگویی که در آن مردم نمی‌توانند حقوق خود را به دست آورند.^۵

جامعه خود را متقاعد می‌کند که فقرا فقیرند، چون تنبل، غیرقابل اعتماد و پست هستند و فقرا برآمده از بی‌عدالتی و نابرابری فرصت‌های اجتماعی نمی‌دانند. گناه برگردن قربانی است. در "افسانه حاشیه‌نشینی"، من به این چالش به‌عنوان یک همبستگی "آینه‌وار"^۶ یاد کردم که در آن "آینه روی دیوار" راستی را بازتاب نمی‌کند، بلکه انگاره‌ای دلخواه‌تری را نشان می‌دهد که ثروتمندان از راه آن، امتیازات برتری خدادادی خود را به دست آورده‌اند. آن‌ها سخت برای آن کار کرده‌اند و شایستگی آن را دارند. در این سناریو هیچ‌کس مقصر نیست.

هنجاری شدن جدایی‌گزینی اجتماعی میان جنته و ناجنته در همه تعاملات اجتماعی، حتی کنار ساحل به چشم می‌خورد. جدای از تبعیض‌های طبقاتی و نژادی همیشگی، در سواحل بخش جنوب، کوپابانا، ایپانما و لبلون^۷، در زمینه فروشندگان دوره‌گرد ساحلی نیز این دوگانگی به چشم می‌خورد. آن‌ها با اتوبوس از فاولاها حومه‌های دوردست می‌آیند و گونه‌های خوراک، لوازم ساحلی، صنایع دستی و سوغاتی‌ها را با خود دارند. یک نوشتار نیویورک‌تایمز با نام "تمایز میان دو گروه"^۸ گفتگو با

1. Evelina Dagnino (1998)
2. Edward Telles
3. Incivility
4. Sign of inferiority
5. Edward E. Telles (1994)
6. Specular
7. Leblon
8. Drawing Lines across the Sand

فروشنده‌ای را چاپ کرد که می‌گفت: "هر از گاهی شما این مردم طبقات بالا را می‌بینید که کنار ساحل باهم نشسته‌اند و از هر رفتاری شرم ندارند، هیچ اعتنایی به شما ندارند، انگار که آنجا نباشیم، مثل اینکه نامرئی باشی یا آدم نباشی".^۱

داستان‌هایی چنین از نبود شخصیت در جاهای دیگر نیز یافت می‌شود. در آلونک‌نشینی در پیرامون دوربان^۲ در آفریقای جنوبی، زنی به نام شامیتا نایدو^۳ می‌گفت "بیشتر شگفت‌زده است که آیا به راستی کسی او را می‌بیند. همین حس را نیز صدها ساکن کلبه‌های حلبی کوچک آن سو، زیر درختان انگم‌دار روی تپه دارند. گاهی به نظر می‌رسد که ما همگی نامرئی هستیم."^۴ از سوی دیگر، مردان فروشندگان دوره‌گرد در سواحل بخش جنوب ریو که در کیوسک‌ها نوشیدنی سرد و اسنک می‌فروشند، و حتی راننده‌های تاکسی، کالا و خدمات خود را به کسی می‌فروشند که مانند یک جنته به نظر برسد و به آن‌ها اعتماد دارند که سپس پول را می‌پردازند. من زنی را دیدم که رخت‌های شنا می‌فروخت و به یک گردشگر اجازه می‌داد برای پوشیدن و آزمایش لباس به هتل خود برود، بدون اینکه درخواست یک سنت بکند. کلبه مواد خوراکی در جلوی هتل پارک سزار^۵، ناهار و نوشیدنی را برای گردشگرهایی که پول نقد در ساحل همراه نداشتند، فراهم می‌کرد و به آن‌ها اعتماد می‌کرد که روز پس از آن برمی‌گردند و پرداخت خواهند کرد. درست نقطه مقابل آن، ساکنان فاولاها که در هتل‌های لوکس به کار گمارده شده‌اند تا صندلی‌های ساحلی، حوله، خدمات نجات‌گریق و ایمنی را برای مهمانان هتل آماده کنند، در تمام روز با دوربین‌های امنیتی کنترل می‌شوند و شاید هم هیچ دستمزدی به جز کرایه اتوبوس و یک ساندویچ برای نهار، به آن‌ها داده نشود. درآمد آن‌ها تنها از پاداشی است

۱. لری روهر (Larry Rohter) (۲۰۰۷). رالف الیسون (Ralph Ellison) رمان ۱۹۵۲ خود را، "مرد نامرئی" نام نهاد.

2. Durban

3. Shamita Naidoo

۴. نقل شده از لارا فارار (Lara Farrar)، در "اصلام‌ها امید چشمگیری برای جهان شهری فردا عرضه می‌کنند (Slums offer surprising hope for tomorrow's urban world)"، ۱۱ ژوئن، ۲۰۰۸، CNN، لندن (CNN.com).

5. Cesar Park Hotel

که مردم به آن‌ها می‌دهند. اینان کسانی هستند که اگر هنگام استراحت و خوردن نهار به آن‌ها نزدیک شوید، ساندویچ خود را با شما تقسیم می‌کنند.

دانش چندگانه و برداشت از خود

اگر این تنگناها از میان برود و جوانان فاولا به پرورش حس "احترام به خویشتن" و "عزت نفس" بپردازند، شرایط برای کسانی که می‌خواهند آن‌ها را در جایگاه پست نگه‌دارند، بسیار سخت‌تر خواهد شد. بسیاری از برنامه‌هایی که به وسیله سازمان‌های غیردولتی در فاولاها انجام می‌شود، سوبیه‌هایی از تأیید این حق جدایی‌ناپذیر کسی بودن و شخصیت را دربر دارد.

برخی از این سازمان‌ها، مانند کمیته دموکراتیزه کردن فناوری اطلاعات (CDI) که در سال ۱۹۹۵ به دست رودریگو باجیو^۲ پایه‌گذاری شد، با آوردن فناوری اطلاعات و دسترسی و آموزش رایانه در فاولاها، این کار را انجام می‌دهند. برخی دیگر مانند ویواریو^۳، برنامه‌هایی مانند "حافظه فاولا"^۴ دارد که یک پروژه تاریخ شفاهی است که در آن جوانان فاولایی با افراد آزموده یا روزنامه‌نگاران بومی فاولا، کار کرده و ستون‌های هفتگی درباره آنچه در محله‌های آن‌ها رخ می‌دهد را می‌نویسند. دیگر برنامه‌ها، مانند برنامه‌های مرکز مطالعات و اقدامات ماره، در مجموعه ماره، برای جوانان دوره‌های پیش از ورود به کار، کارآموزی و به‌کارگیری جوانان در سرشماری خانه به خانه کوی خود، آموزش انگلیسی و فرانسوی، برنامه‌های تئاتر، ویدئو، فیلم، پای‌کوبی، هنرهای نوآورانه و موسیقی برگزار می‌شود.

یکی از برنامه‌های یک سازمان غیردولتی، بانام رودا ویوا^۵، برپایی گروه‌های پشتیبان برای مادرانی بود که روزانه درگیر نگهداری از فرزندان خود بودند. کار دیگر آن‌ها برای جوانان، کودکان پیش از دوره نوجوانی و نوجوانان بود

1. Committee for the Democratization of Information Technology

2. Rodrigo Baggio

3. Viva Rio

4. Favela Tem Memória

5. Roda Viva

به پایان داستان رسید، آن‌ها بشاش و خرسند و شگفت‌زده به نظر می‌رسیدند، آن‌ها نمی‌دانستند که شاید، بر پایه آزمون زندگی خود، دانش باارزشی داشته باشند. این گام کوچکی برای دور شدن از قاجاق مواد و یک گام کوچک به سوی اندیشیدن به خودشان به‌عنوان آدم و جنته بود.

گردشگری فاولا یا "پوریسم"

همه راه‌ها به جنته ختم نمی‌شود و همه رابطه‌ها میان مورو و آسفالتو بودن به افراد کمک نمی‌کند که این جدایی و تفاوت‌ها را کاهش دهند. تنها برخی نمودهای ارتباطات، شخصیت ساکنان فاولاها را تقویت می‌کنند.

شکاف فاولایی کنونی که به روش‌های فراوانی پدیدار شده است، هیچ کاری برای توان بخشی حس هویت و ارزش ساکنان آن نکرده است. به وارونه اینکه بینندگان بسیار بیشتری به فاولاها توجه کرده‌اند، اما این توجه به خاطر ذخایر دانش یا ظرفیت مردم فاولا برای شکوفایی اقتصادی ضعیف یا اکولوژی شکننده ریو نیست، بلکه به‌عنوان یک کنجکاوی عجیب و غریب درباره فقر، همچون یک لذت نظربازانه همراه با ریشخند "این‌ها که از ما بهترند" است. آیا این شکل امروزی شیفنگی اروپایی برای "وحشی نجیب"^۲ است؟

این تب هوس بازی در فاولاها را در سال ۱۹۶۸، هیچ‌گاه نمی‌شد تصور کرد و هنگامی من برای انجام پژوهش در سال ۱۹۹۹ به آنجا برگشتم هنوز به راه نیفتاده بود؛ ولی از آن سال‌ها تاکنون به سرعت رشد کرده است که آمیخته‌ای سخت از چیزهای ممنوعه، زیاده‌روی، خطر، مواد مخدر و موسیقی فانک است. درحالی‌که ساکنان فاولاها هراس دارند که برای رفتن به محل کار، خانه‌های خود را ترک کنند، گردشگری در فاولا رو به شکوفا شدن است که مفهوم تازه و تهدیدآمیزی از آن گفته پیشین است که "برای دیدن جای خوبی است ولی من نمی‌خواهم آنجا زندگی کنم."^۳ توجه به فرهنگ فقرا از

تا به آن‌ها یاری دهند که با افزایش عزت نفس و درونی کردن شخصیت، از وارد شدنشان به قاجاق مواد مخدر یا فساد پیشگیری شود. من به‌طور ویژه‌ای تحت تأثیر یکی از رهبران گروه قرار گرفتم که از رویکرد پائولو فریرا برای افزایش هوشیاری و آگاهی بهره می‌برد و با دوره‌های رایانه‌ای همراه بود که در واقع سواد و مهارت‌های نوشتاری را با رایانه آموزش می‌داد.

گروهی که من در مورو دوس ماکاکاس^۱ دیدم، نمونه‌ی فوق‌العاده‌ای از توان بخشی شخصیت بود. جوانان با صدای هیاهو و شوخی رسیدند و از پله‌های انجمن سکنه بالا آمدند و وارد اتاق دیدار شدند. در کنار دیوارها، میزهای چوبی بود که روی هر یک، یک رایانه قرار گرفته بود. پس از اینکه من شناسانده شدم، مدیر اجرایی گفتگو درخواست یک دقیقه سکوت کرد تا هر فرد درباره آنچه می‌دانست و دانشی که برای به اشتراک گذاشتن داشت، فکر کند. آن‌ها آرام شدند. سپس او این داستان را برایشان گفت:

سه تن که باهم سفر می‌کردند به رودخانه‌ای رسیدند و از قایقرانی خواستند که آن‌ها را از رود بگذرانند، قایقران پذیرفت و هنگامی که به راه افتادند، نخستین کس که یک وکیل بود از او پرسید که آیا با قانون برزیل آشناست. هنگامی قایقران پاسخ داد که آشنا نیست، وکیل به او گفت "پس شما به فنا رفته‌اید و بدون این دانش، شما هیچ چیزی نمی‌توانید بشوید." مسافر دوم همان پرسش را درباره ریاضیات پرسید و هنگامی که شنید قایقران چیزی از ریاضی نمی‌داند، گفت: "پس به فنا رفته‌ای، بدون دانش ریاضیات، هیچ چیز نیستید." مسافر سوم که آموزگار مدرسه بود، گفت "بی‌گمان می‌توانی بخوانی و بنویسی." قایقران گفت "نه". آموزگار پاسخ داد "پس به فنا رفته‌ای".

ناگهان یک موج بزرگ آمد و قایق را واژگون کرد. قایقران با نگرانی به سوی مسافران برگشت و دید که رو به افتادن به درون آب هستند، پس فریاد زد: "شنا می‌دانید؟" آن‌ها گفتند "نه ما هرگز یاد نگرفتیم". او پاسخ داد "پس به فنا رفته‌اید".

پیش از این داستان، بچه‌ها افسرده و دل‌تنگ به نظر می‌رسیدند. هنگامی که

۱. Poorism به معنی گردشگری فقر، ترکیبی از واژگان Tourism و Poor

2. Noble Savage

3. It's a nice place to visit but I wouldn't want to live there

1. Paulo Freire

2. Morro dos Macacos

چشم‌اندازهای هتل‌های شرaton^۱ و اینترکنتیننتال^۲ پیشی گرفته است. هر سازمان غیردولتی گرایش دارد که در روسینها کار کند و هر برنامه دولتی، خواهان یک پروژه آغازین در آنجا است، درحالی‌که به بیستراز ۸۰۰ فاولای دیگر در ریو هیچ توجهی نمی‌شود. کتاب "لبخند بزنید، شما در روسینها هستید"^۳ روسینها را این‌گونه توصیف می‌کند:

"مانند یک خواب، یک پندار، یک رؤیا و یک چیز دیوانه‌کننده‌ای به نظر می‌رسد: اگر فاولای روسینها را از دور با میلیون‌ها چراغ چشمک‌زن آن بنگرید، مانند یک بشقاب‌پرنده بزرگ به چشم می‌آید که بر روی دامنه تپه‌ای در ریو فرود آمده است. انگار که بشقاب‌پرنده ناشناخته در آنجا کنجکاو کسی را برمی‌انگیزد که کوشش می‌کند مفهومی که این علائم درخشان به شهر می‌فرستند را بفهمد."^۴

ساکنان فاولا به تبدیل شدن به هدف یک گشت‌وگذار اکتشافی، مانند حیات وحش یا مانند موجودات فرازمینی، اهمیتی نمی‌دهند. گرچه تورهایی که برگزار می‌شوند از راه فروش نوشیدنی، اسنک و کارهای هنری، پول را به این محله‌ها آورده و از این راه برنامه‌های آموزشی و تفریحی پشتیبانی می‌شود ولی این همه داستان نیست. ون‌های تور که در رستوران‌های محلی می‌ایستند تا گردشگران نوشیدنی و یا صنایع دستی را به‌عنوان یک ره‌آورد بخرند، ناچارند که بخش فراوانی از درآمد را به شرکت تور و قاچاقچیان مواد بپردازند. گردشگری فاولایی، سرانجام به سود گروه چیره‌قاچاقچی مواد است و چیرگی آن‌ها را بر مردم آن محله بیشتر می‌کند. من چون می‌خواستم تور فاولاها را تجربه کنم، در سال ۲۰۰۴ در یک تور شرکت کردم. راهنمای تور که فکر می‌کرد هیچ‌کس پرتغالی نمی‌داند، هم‌زمان که ساکنان فاولا را می‌ستود، به آن‌ها توهین می‌کرد. در بازدید از یک خانه متوجه شدم که هنگامی گروه گردشگران در حال پیاده شدن از اتوبوس بودند، همه خانواده را از در پشتی به بیرون فرستادند. هر کار کنترل

سوی افراد برخوردار با عنوان "جالب انگاشتن زندگی فقرا"^۱ یا "وقت‌گذرانی با فقرا"^۲ چیز تازه‌ای نیست. آنچه تازه است گستره و مقیاس آن است که پیامد جامعه شبکه جهانی است. دیدارکنندگان سرشناس از فاولای سرشناس (یا رسوای) روسینها^۳، کسانی مانند ملکه سوئد و ملکه دانمارک، پرنسس دایانا^۴ از انگلستان، بیل کلینتون^۵، میخائیل گورباچف^۶، پاپ^۷، رئیس‌جمهور ایگناسیو لولا داسیلوا^۸ هستند.

امروزه، افزون بر رساندن تله‌کابین به بالای کوه شوگرلوف^۹ و تراموا به کورکووادو، گردشگران می‌توانند در یکی از هتل‌های سرشناس شهر بمانند و یا یک تور معتبر فاولایی را اینترنتی جستجو و رزرو کنند. تورها دربرگیرنده گشتن به روش سافاری با خودرو جیپ روباز، رهسپار شدن با یک مینی ون کولردار یا یک تور پیاده‌روی است. جزئیات در سایت Imanema.com به‌آسانی در بخش "راهنمای فاولاها" ریودوژانیرو^{۱۰} در دسترس است. اکنون شرکت تورهای فاولا^{۱۱}، یکی از نخستین شرکت‌ها در این کسب‌وکار، هرساله بیش از پنج هزار تن را به فاولاها می‌برد. هیچ نشانی از شرمندگی در این‌گونه کالایی کردن زندگی فاولا نیست.

یک نوشتار خبری تازه، در بی‌بی‌سی، به‌عنوان نشانه‌ای از این رویکرد رؤیایی کردن فاولاها، عکس‌هایی از یک زوج جوان آمریکایی را نشان می‌دهد که ماه‌عسل خود را در روسینها، بر روی تپه‌ای در بالای منطقه جنوب می‌گذرانند.^{۱۲} این تصادفی نیست که روسینها در میان گردشگرها از همه فاولاها پرآوازه‌تر شده است. چشم‌اندازهای آن دیدنی است و از

1. reverse snobbery
2. Slumming
3. Rocinha
4. Princess Diana
5. Bill Clinton
6. Mikhail Gorbachev
7. Pope
8. President Ignácio Lula da Silva
9. Sugar Loaf
10. Rio de Janeiro Favelas Guide
11. Favela Tours
12. Steve Kingstone (2003)

1. Sheraton
2. Inter-Continental
3. Sorria, Voce Esta na Rocinha
4. Julio Ludemir (2004)

انجام می‌گرفت تا هیچ‌کس نتواند یک‌راست با ساکنان واقعی گفتگو کند. ساکنان همیشه با درآمد کمی که از این راه به دست می‌آوردند، خوشنود می‌شدند، بنابراین توجهی به این موضوع نداشتند که آیا این‌گونه گردشگری به سود یا به زیان آن‌هاست. متأسفانه، فقیرترین فاولاها که از برنامه‌های دولت یا سازمان‌های غیردولتی بهره‌ای نبرده‌اند و نیاز بیشتری به درآمد دارند، در برنامه گردشگری نیستند. آن‌ها بسیار دور یا خطرناک هستند یا چشم‌اندازهای دیدنی ندارند.

بر پایه واپسین آمار، تنها هشت فاولا از ۱۰۲۳ فاولا در ریو (تا سال ۲۰۰۷) گیرایی گردشگری دارند. روسینها (۵۶۴۰۰ ساکن)، ویدیگال (۹۴۰۰) و ویلا کانوس^۱ (۱۶۰۰) از همه سرشناس‌تر هستند. همچنین ایپانما، کوپاکابانا چهار فاولا دارند (پاواو پائوژیندو^۲، کنتیگالو^۳، مورو دکابریتوس^۴ و لادیرا د تاباجارس^۵) و لیمه^۶ دو فاولا دارد (بابونیا^۷ و چاپئو مانگویرا^۸). فاوالای سانتامارتا^۹ (که گاهی ندانسته دوناامارتا^{۱۰} نامیده می‌شود) در دامنه تپه بوتافوگو^{۱۱}، کارنامه‌ای بلند در راهبری پویا و همبستگی اجتماعی دارد و نیز دارای چشم‌اندازهای حیرت‌انگیزی از شهر است که می‌تواند برای بازدیدکنندگان خارجی گیرا باشد. تصویر جهانی فاولاها بر پایه‌ی شمار کمی از این محله‌ها است که جایگاه و چشم‌انداز خوبی دارند که در شهرهای دیگر این‌گونه جایگاه‌ها ویژه ثروتمندان است.

مردم ریو، در این شیفتگی فاولایی همراه نیستند. به‌راستی، بیشتر آن‌ها هر کاری می‌کنند تا به محله‌های زندگی زنان جوان و خدمتکارانشان نروند (به‌جز کسانی که برای خرید مواد یا بودن در مراسم رقص به آنجا

1. Vila Canoas
2. Pavao-Pavaozinho
3. Cantegalo
4. Morro de Cabritos
5. Ladeira de Tabajares
6. Leme
7. Babelonia
8. Chapéu Mangueira
9. Santa Marta
10. Dona Marta
11. Botafogo

می‌روند). کالدیرا^۱، در کتاب "شهر دیوارها"^۲ درباره افزایش نیاز دیگر مردم شهر به حمایت در برابر ترس از فاولا با دروازه‌دار شدن محله، سیستم‌های امنیتی، نگهبان‌های همیشه مسلح نوشته است.^۳ هنگامی همین اواخر خواستم که دوست موسیقیدان خود را در یک محله اعیانی ببینیم، ناچار شدم از یک دروازه بزرگ گذار کنم و مدارک شناسایی خود را به یک نگهبان تفنگ‌دار نشان دادم و برگه مجوز برای ورود به ساختمان گرفتم. هنگامی که در خیابان‌های محلی در بخش‌های قدیمی تر شهر قدم می‌زدم، باغچه جلوی آپارتمان‌ها را دیدم که با زرده‌های آهنی، حصارکشی شده بودند. سالمندان بر روی صندلی‌های تاشو نشسته بودند و روزنامه می‌خواندند و کمی هم آفتاب می‌گرفتند و از پشت میله‌های باغچه‌شان خیابان را نگاه می‌کردند. این حصارهای تازه باشکوه که برای پاسداری امنیت‌شان ساخته شده بود، باعث می‌شد مردم احساس زندانی بودن داشته باشند و سرزندگی زندگی شهری از میان برود. در این میان فاولاها در حال تبدیل شدن به محله‌های دروازه‌دار هستند و میله‌های آهنی، پشت بسیاری از پنجره‌ها و درها دیده می‌شود.

زندگی در نزدیکی یک فاولا تا چه اندازه ناپسند است؟ نرخ اجاره یا قیمت فروش آپارتمان‌های نزدیک راه‌های ورودی به فاولاها، نیم‌جاهای دیگر است. روشن است که "فاولای شیک"^۴ در نزدیکی این فاولاها، برای زندگی چندان رونق نخواهد یافت.

فاولای شیک

گردشگری فاولایی در سال ۱۹۹۲ آغاز شد، هنگامی که مارسلو آرمسترانگ^۵، نخستین تور فاولایی را آغاز کرد، سپس فاولای شیک جهانی در سال ۱۹۹۵ آغاز شد که با گشایش بار پارسی اوبرکول^۶ همراه بود. فرورم^۷ درباره آن

1. Caldeira
2. City of Walls
3. Teresa P. R. Caldeira (2000)
4. Favela Chic
5. Marcelo Armstrong
6. Ubercool
7. Frommer

مبل‌های راحتی و میز قهوه‌خوری در اتاق نشیمن و سرویس‌های خواب آن‌ها از چوب تیره است و بیشتر لوازم برقی یک خانه متوسط رو به بالا، در خانه آن‌ها یافت می‌شود. بیشتر ساکنان فاولاها چنان پاکیزه هستند که پیش از آب‌لوله‌کشی یا سنگ‌فرش پله‌ها، با پای برهنه تا پایین خیابان می‌رفتند و پاهایشان را در زیر شیر آب عمومی می‌شستند و سپس پاپوش‌های خود را به پا می‌کردند.

گیری فاولا، تنها به تفریحات شبانه یا کلبه‌های طراحی‌شده زرق و برق‌دار محدود نیست. تصویرگری‌های هنری در غیرمنتظره‌ترین جاها پدیدار می‌شوند. در سال ۲۰۰۵، در ایستگاه متروی لوکزامبورگ^۱ در پاریس، عکس‌هایی از فاولاها گذاشته شده بود و گفته‌های ساکنان فاولاها و دوستداران آن‌ها (همچنین نقل قولی از من) بر روی آن‌ها نوشته شده بود. طراحی و برپایی نمایشگاه فاولیته^۲ را فرانسواز شین، لورا تاووز^۳، پدرو ریورا^۴ و پدرو اوورا^۵ را به انجام رساندند و برای چند ماه نمایش دادند، که انگیزه آن نشان دادن ارزش و زیبایی فاولاها و شاید افزایش آگاهی پاریسی‌ها درباره برتری خودشان در برابر محرومیت دیگران بود.

بی‌گمان برای هنرمندان و معماران، زیبایی ویژه‌ای در رنگ‌های گوناگون، زوایای جالب و به‌کارگیری نوآورانه مصالح در فاولاها ریو وجود دارد. سازه‌های فاولایی را می‌توان نمونه‌ای از خوانشی از نوشهرگرایی دانست: ارتفاع کم، تراکم بالا که با ظاهری چشمگیر بدون استاندارد ساخته شده‌اند. کالاهای مصرفی فاولا، در جاهای دیگر به قیمت‌های سرسام‌آوری به فروش می‌رسند. هاوایاناس^۶، دمپایی‌های پلاستیکی رنگی که در فاولاها شناخته شده‌اند و بهای آن ۳/۵ دلار است، در بوتیک‌های مد روز لندن به بهای ۱۷۰ دلار به فروش می‌رسند. خنده‌دارتر از همه یک چهارپایه فاولایی^۷ است که آن را طراحان ایتالیایی، فرناندو و هامبرتو کامپانا^۸ در سال

این‌گونه می‌نویسد: "هیچ باشگاه شبانه دیگری در پاریس به اندازه این یکی در ستایش و ارج نهادن به برزلی بودن کامیاب نشده است... این جایگاه، مردان و زنان زیبا و اهل مد را جذب می‌کند که برای پای‌کوبی و گفتگو به زبان‌های گوناگون به آنجا می‌آیند." باشگاه شیک و امروزی "ایست اند" لندن در جایگاه پس‌از آن قرار دارد. در راهنمای تور در سال ۲۰۰۸ آمده: "یک حس کارناوال راستین در این محل هست که در آنجا اشیاء عتیقه در یک فضای کهن قرار گرفته‌اند و آهنگ محلی برزلی پخش می‌شود که هدف آن یادآوری یک فاولای برزلی واقعی است." سپس یک رستوران توکیویی به نام "فاولا" باز شد که خوراک‌های جدید برزلی را به همراه براهما^۹ که نوشیدنی رایج برزلی است، به قیمت ده برابر معمول آن سرو می‌کرد. سرانجام، شهر نیویورک با "میس فاولا"^{۱۰} وارد شد که رستورانی در بروکلین^{۱۱} در بهار سال ۲۰۰۸ و "فاولا کابانا"^{۱۲} در روستای گرینویچ^{۱۳} در سال ۲۰۰۹ راه‌اندازی شد.

اصطلاح "فاولای شیک" در واژگان جهانی مد، خوراک، زندگی شبانه، هنر و موسیقی جای گرفته است. انگاره دیگران از فاولا، زیبایی‌شناسی اصیل و کارمایه لذت‌جنسی^{۱۴} آن است که اندیشه سرآمدان جهان را به خود جلب کرده است؛ ولی چگونه ادای احترام به فاولا در میدان واقعی برپا می‌شود؟ پیش از هر چیز، "خرت‌وپرت"^{۱۵} و "قراضه"^{۱۶} واژگانی نیستند که من برای توصیف خانه‌ها در یک فاولا به‌کار ببرم. بیشتر آن‌ها به‌راستی مناسب بوده و پیوسته رو به بهبود و ارتقا هستند و دارایی بنیادی یا تنها سرمایه مالکان خود هستند. در فاولاها تثبیت‌شده (فاولاهای قدیمی‌تر که پیوسته رو به بیرون و بالا گسترش یافته‌اند)، بیشتر خانه‌ها دارای کاشی‌های درخشان در کف و دیوارهای آشپزخانه‌ها و سرویس‌های بهداشتی هستند،

1. East End
2. Brahma
3. Miss Favela
4. Brooklyn
5. Favela Cubana
6. Greenwich Village
7. libidinal energy
8. Bric-A-Brac
9. Tatty

1. Luxembourg
2. Favelite
3. Laura Taves
4. Pedro Rivera
5. Edro Evora
6. Havaianas
7. Favela Chair
8. Fernando and Humberto Campana



تصاویر ۳-۱۲ و ۴-۱۲. یک فاولا (عکس از نویسنده) و صندلی فاولایی که به دست فرناندو و هامبرتو کامپانا در سال ۱۹۹۱ طراحی شد (عکس را آندرئاس هاینیگر گرفته است).

واکنش درونی

واکنش به "فاولای شیک" در درون فاولاها ناهمسان است. ترانه‌های مربوط به غرور فاولایی، ریشخند و کالایی شدن آن‌ها را نکوهش می‌کند.

1. Andreas Heiniger
2. Black Pride

۲۰۰۳ طراحی کرده‌اند که به نظر می‌رسد از ارج نهادن به خوار شمردن رسیده است. گفته می‌شود که این صندلی به قیمت ۴۰۲۵ دلار به فروش رسیده و در حراجی آنلاین می‌توان آن را به ارزش ۲۹۸۵ دلار خرید. آگهی این صندلی این‌گونه است: "صندلی فاولایی، تکه به تکه‌اش از چوب کاج ساخته شده است، همان چوبی که برای ساختن فاولاها به کاررفته است و هر تکه آن با دست چسبانده و میخ زده شده است."^۱



تصویر ۱۲-۲. تصاویر فاولا در ایستگاه متروی لوکزامبورگ در پاریس

این بی‌گمان یک گرایش نو از ایده "فرهنگ فقر" اسکار لوئیس^۲ است که بر پایه آن مجموعه‌ای از رفتارها و باورها که از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود، مایه دیرندگی و پایداری چرخه فقر قلمداد می‌شود. در نقطه مقابل آن، امروزه یک پدیده فرهنگی روشنفکرانه ساختگی، با ریشخند و ستایش هم‌زمان فقرا، رایج شده است.

برداشت منفی از فاولاها، چهره‌های گونه‌گونی دارد که با باز شدن قاچاق مواد و جنگ افزار نیز در این گستره‌ها، بدتر شده است. درآمدهای برآمده از سود میخانه‌ها، رستوران‌ها، پای کوبی، موسیقی، مد و طراحی "فاولای شیک" به جامعه فاولایی نرسیده است و به جای آن کیسه توانگران را در اروپا و به میزان کمتری در آمریکا پر می‌کند.

۱. صندلی فاولا، از آدرس اینترنتی www.mossoonline.com/product-exec/product_id/31681 در تاریخ ۱۶ آوریل ۲۰۰۸ در دسترس بوده است، برداشت شده و تصویر با اجازه طراحان نشان داده شده است.

2. Oscar Lewis

ترانه‌های رب محلی، هیپ‌هاپ، فانک، آفرو رگا و سامبا، معنا و مفهوم فاولا را به نقطه‌ای از غرور و هویت شورشگر می‌رسانند، مانند ترانه پرآوازه "من فاولا هستم"^۱ و "فاولای من"^۲. این همانند بارور شدن جنبش برزیلی آفریقایی‌ها و جنبش غرور سیاه‌پوستان^۳ در آمریکا است؛ ولی اشتباه نکنید، اگرچه واژه "فاولا" از سوی ساکنان فاولاها پیوسته به‌کاربرده می‌شود ولی در دیگر جامعه، مایه دست انداختن و ریشخند باقی مانده است.

فاولای من

فاولایی که زاده شدنم را شاهد بوده است

فاولایی که در آن ریشه دارم

قلب خود را می‌کشایم و عشق خود را برایت می‌خوانم.

روز هنگام، لبخند می‌زنی و سپیده دم می‌گیری

همه زاده شدگان را در آغوش بکش و دوست مدار

هنگامی آن‌ها کشته می‌شوند، تو گریه و زاری می‌کنی

تنها کسانی که درون تو باشند، می‌دانند

می‌توانند تو را دریابند

زشتی و زیبایی‌ات را

من اینجا درنگی هم شده شاد هستم

چگونه مردمی چنین سخت‌کوش و این چنین خوب

حاشیه‌نشین نگرسته می‌شوند و اگر می‌توانستند آن‌ها را می‌کشتند.

می‌پندارم که این جامعه آینده بسیار بدی دارد.^۳

در این ترانه و دیگر ترانه‌ها، ساکنان فاولاها، حس آنجا را مانند جودو

1. Eu sou favela

2. Minha favela

۳. اشعار اصلی پرتغالی با عنوان "Favelas do Brazil" در سایت www.youtube.com قرار دارد. اشعار توسط نویسنده ترجمه شده است.

ژاپنی^۱ به پیرامون فرستاده‌اند، ریشخند دیگران را پذیرفته‌اند و خود را با آن سازگار کرده‌اند. آن‌ها از دیدن تصاویر تلویزیونی لذت می‌برند که آمیخته‌ای است از زیبایی زرق و برق دار و لباس‌هایی که با الهام از اشغال‌های زائد طراحی شده و پرآوازه‌ترین مدل‌های برزیل آن‌ها را می‌پوشند.

ساکنان فاولا سوار بر موج "فاولای شیک" در موسیقی سوار شده‌اند و به‌طور کنایه‌آمیزی در سروده‌های خود آن‌ها را تفسیر کرده‌اند و آن را وارد بازار موسیقی کرده‌اند. در یک سی‌دی بانام "فاولای شیک" تهیه‌کنندگان محلی درعین حالی که از سادگی مفهوم آن خرده گرفته‌اند، از آن سود فراوانی می‌برند. آهنگ نخست سی‌دی فاولای شیک با صدای طعنه‌آمیز فریبنده فردی که گویا یکی از ساکنان فاولاست، آغاز می‌شود که می‌گوید "تو باید دیوانه باشی، تو باور می‌کنی که فاولاها شیک هستند... کوتاه بیا، دمی درنگ کن... فاولاها اینجا شیک نیستند، حتی یک ذره."

درواکنشی همانند، گروه تئاتر فاولا به نام "ما فاولایی‌ها"^۲ که آسیب‌های زندگی درون فاولا را آشکار می‌کند، نمایشنامه‌هایی می‌نویسند و بازی می‌کنند که درباره سوپیه ناخوشایند بچه پولدارهای هرزه‌ای است که در جستجوی شور و مواد مخدر به فاولاها می‌آیند. نمایشی که من دیدم که بر فراز یک فاولا اجرا شد، این نمایش داستان این جوانان سردرگم بود که در جستجوی پیوند عاطفی و ارزشی، جایی را برای مهمانی پرسروصدای مواد مخدر اجاره کرده بودند.

تنها فرد دلسوز در این نمایش، یکی از ساکنان فاولا بود که این نوجوانان او را به‌عنوان نگهبان امنیتی شبانه گمارده بودند. این نمایش مایه آزدگی تماشاگران بود که این آزدگی تنها به خاطر نشستن روی چهارپایه‌های فلزی تاشو چیده شده دورتادور جایگاه نبود. آن‌ها از نگهبانان هتل یا از اینترنت بلیت خریده بودند، با مینی ون از هتل شراتون به بلندی‌های فاولای ویدیگال آمده بودند. در ورودی فاولا، آمفی‌تئاتری بود با نمای کاشی‌های فیروزه‌ای که بر سردر آن بیانیه حقوق بشر حک شده بود. این پروژه‌ای بود که به دست فرزندان فاولا، زیر نظارت هنرمند بلژیکی به نام

1. Jujitsu

2. Nos de Morro

فرانسواز شین انجام یافته بود. این بیانیه، یک بیانیه روشن از حقوق بشر است ولی ساکنان فاولای ویدیگال بهره‌ای از این حقوق نمی‌برند. واکنش ساکنان فاولاهای ریو به نمایش‌های "فاولای شیک" در پاریس چیست، درحالی‌که پسرها و برادران آن‌ها بر سر کفش‌های نایک به قتل می‌رسند؟ چه احساسی در برابر صندلی فاولای شیک دارند که ارزش آن می‌تواند به اندازه سرمایه کافی برای آغاز یک کسب‌وکار باشد، درحالی‌که آن‌ها از بی‌پولی ناگزیرند که میان خرید دارو برای همسر دیابتی یا شیر برای نوه نوزاد خود، یکی را برگزینند.

فاولاها بهشت نیستند

اگر بگوییم واژه "فاولا" و معانی درونی آن "ناروشن" است، یک کم‌نمایی آشکار است. هر موضوعی مربوط به فاولاها آکنده از فرافکنی، دوگانگی و سوء تفاهم است. باین حال، از دید کسانی که از بیرون به آن‌ها می‌نگرند، همچنان فاولاهای ریو برچسب ننگین بودن را به‌عنوان جاهای ترسناک درون شهری دارند که کوشش می‌کنند اقتصاد و هستی خود را در یک کشور نابرابر تعریف کنند، کشوری که نمی‌تواند بر پایه قانون، حمایت و پایداری برابر را فراهم آورد.

پژوهش پیشین من، سویی مثبت فاولاها را نشان می‌داد و درباره حق ماندن آن‌ها بحث می‌کرد، این بررسی تازه، نشان می‌دهد چگونه حاشیه‌نشینی از افسانه به واقعیت رسیده است. حاشیه‌نشینی تهیدستان شهری یک پیش‌گویی ناگزیر ساز^۲ بوده است، مانند انکار حق کسی بودن. هنگامی شما را از خودباوری دور می‌کنند، چگونه می‌توانید توانایی و استعداد بالقوه انسانی را پرورش دهید؟

آن سوی این طیف، تجلیل از ساکنان فاولا به‌عنوان الگوهای پایداری آرمانی (از سوی کسانی چون استوارت براند^۳) است که برای آنان زبان بخش است و چالش‌هایی را چون بدگویی رسانه‌ها و شیء پنداری سودجویان،

1. Problematic

۲. Self-Fulfilling Prophecy یا پیش‌گویی خودانجام: آن‌گونه از پیش‌بینی است که پس از آنکه اعلام یا صادر می‌شود، خودش شرایطی ایجاد می‌کند که باعث می‌شود همان پیش‌گویی به حقیقت بپیوندد. (مترجمان)

3. Stewart Brand

برای آنان به همراه دارد. رقت‌انگیز است که اکنون از فاولاها به‌عنوان راه‌حل‌هایی برای دشواری‌های زیست‌محیطی، انبوهی بالای جمعیت و کمبود مسکن یاد می‌شود.^۱ این برداشت که آن‌ها از سوی "قدرت موازی" باند‌های مواد مخدر حمایت و تأمین می‌شوند، دروغی اهانتمیز همچون کلیشه‌های پیشین است که آن‌ها را در یکپارچگی با زندگی شهری ناتوان می‌کند.

جهانی‌شدن، بازار مشاغل محلی را دگرگون کرده است؛ انگاره‌های جهانی نیازهای "محلی" را تعریف می‌کند و قاچاق بین‌المللی جنگ‌افزار و مواد مخدر، سکونتگاه‌های محلی را مکان‌های پرخشونت محروم کرده است. این الگوی درستی برای هم‌وردی و یا رسیدن به یک سیاره پایدار نیست. در راه پیش رو باید یک برانگیزاننده مشترک میان مور و آسفالتو در زمینه رشد اقتصادی و شغلی یافت، بدون اینکه محیط‌زیست که برتری قابل‌اتکای محلی و گردشگری جهانی ریو است، از دست رود. این صورت‌بندی نوین، سود دوسویه دارد. از آنجا که منابع مالی و طبیعی ریو با تنگنا روبرو شده است، پاسخ را باید در پروراندن منبعی یافت که فراوان است و کمتر استفاده شده، یعنی مردم شهر.

بوکر تی واشنگتن^۲ که در روزگار برده‌داری، در سال ۱۸۵۶ در ایالت متحده ویرجینیای^۳ آن زمان، زاده شد، سرپرست بنیاد توسکگی^۴ در آلاباما^۵ شد که آموزشگاهی برای "سیاهان"^۶ بود و بوکر، توسعه‌دهنده پرشور آن بود و فرصت‌های اقتصادی را برای فارغ‌التحصیلان آنجا و همه‌کسانی برپا می‌کرد که به انگیزه تبعیض نژادی عقب‌نگه‌داشته شده بودند.

بوکر واشنگتن در سال ۱۸۹۵ در یک سخنرانی در گردهمایی ایالت‌های

۱. فار (Farr) را برای مصاحبه‌های سی.ان.ان با استوارت براند (Stewart Brand) و رابرت نویویت (Robert Neuwith) مشاهده کنید. استوارت براند کسی که فهرست مدون کل زمین (Whole Earth Catalogue) را شروع کرد و آن را در سال‌های ۷۲-۱۹۶۸ انتشار داد، رئیس Long Now Foundation است که در ارتباط با حل مسائل بلندمدت است. رابرت نویویت یک روزنامه‌نگار و نویسنده است (۲۰۰۵).

2. Booker T. Washington

3. State of Virginia

4. Tuskegee

5. Alabama

6. Negroes

پنبه خیز و نمایشگاه بین‌المللی در آتلانتا^۱، جنبش بالیدن سیاهان^۲ را با غرور جنوبی درآمیخت و سیاهان را برانگیخت که به جای مهاجرت به شمال، در جنوب بمانند و کار کنند و از سفیدپوستان خواست که برای این همکاری در پیشرفت اقتصاد محلی، ارزش قائل باشند. این سخنرانی برای یک جمع چندنژادی خوشایند بود ولی هم‌زمان یک هشدار بدشگون را با خود داشت. او در این سخنرانی گفت: "ما باید یک سوم از رفاه اقتصادی و تجاری جنوب را به خود اختصاص دهیم، وگرنه نشان خواهیم داد که با تنی روبه‌مرگ، ایستا و افسرده، بازدارنده هر کوششی برای بهبود این تن خواهیم شد"^۳.

کنشگری و خوش بینی

با این همه، مردم در فاولاها به هیچ‌وجه ناامید نشده‌اند و هرگز اجازه نداده‌اند که حق آن‌ها برای اینکه بخشی از جامعه انسانی باشند، نادیده گرفته شود. مردمان ریو، همواره خوش بین هستند. این را به روشنی در ارزیابی خود از پیشرفت در زندگی و چشمداشت خود از آینده نشان داده‌اند. آن‌ها کمتر درباره آینده محله، شهر و کشور خود خوش بین بودند، بلکه بیشتر به آینده خود خوش بین هستند و تصورشان این است که از آرزوهای خود فراتر رفته‌اند و از توقعاتی که پدر و مادرشان از آن‌ها داشتند، بالاتر رفته‌اند. تنها یک پنجم آن‌ها گفته‌اند که زندگی‌شان بدتر از چیزی شده است که چشم‌داشتش را داشتند.^۴ میان خوش بینی و پیامدهای زندگی موفق و میان رضایت ادراک شده و رفاه در سطح فردی، همبستگی مثبتی وجود دارد.

با توجه به تنگناهای پیش‌روی ساکنان فاولاها، در پی آن بودم بدانم که چگونه آن‌هایی که در سال ۱۹۶۹ و دوباره در ۲۰۰۱ با آن‌ها گفتگو کردم،

1. Atlanta

2. Black Pride

3. Quoted in Kelefa Sanneh (2009), 28.

۴. این مشابه به همه پژوهش‌هایی است که من در زورآبادهای دیگر جهان انجام داده‌ام. زیر ۲۰ درصد متعلق به کسانی است که یا خیلی فقیر هستند یا خیلی سالمندند و یا به اندازه‌ای بیمار هستند که نمی‌توانند در هیچ برنامه خودیاری شرکت کنند. آن‌ها کسانی هستند که به جای وام‌های مسکن یا راه‌اندازی کسب‌وکارهای کوچک، بیشتر به حقوق و مساعدت اجتماعی نیاز دارند. به نظر می‌رسد در مطالعه ریو، آن‌ها یک پنجم مردم فاولا هستند و همان کسانی هستند که گفته‌اند زندگی آن‌ها بدتر از آن چیزی است که انتظار داشتند.

از فرصت‌های خود برای کامیابی در زندگی بهره برده‌اند، و برداشت آن‌ها چه تفاوتی با برداشت فرزندان و نوه‌های آن‌ها دارد. آیا از دید آن‌ها، بخت کامیابی در زندگی مانند کسان دیگر است یا در سیستم بسته‌ای که وجود آن‌ها را به عنوان یک فرد نادیده می‌گیرد، بخت خود را بسته می‌بینند؟ ما در پرسشنامه خود، یکی از پرسش‌های رایج را درباره آگاهی از طبقه اجتماعی پرسیدیم: "آیا گمان می‌کنید فرزند شما و فرزند یک بازرگان، بخت کامیابی همانندی دارند؟". پس از همه گفتگوها درباره محرومیت و برجسب‌زنی، من پیش‌بینی می‌کردم که پاسخ بیشتر والدین خیر باشد ولی نادرست پنداشته بودم. کم‌وبیش از هر ده نفر در هر دو دوره زمانی و در هر سه نسل، شش نفر پاسخ بله دادند، بنابراین ۵۶ درصد نمونه آغازین در سال ۱۹۶۹، ۵۷ درصد از نمونه سال ۲۰۰۱ و ۶۲ درصد از فرزندان و ۵۷ درصد از نمونه نوه‌ها پاسخ آری داده بودند. پس از آسودگی از این‌که این پرسش را به درستی فهمیده بودند و این‌که پاسخ‌ها معتبر بود، جستجوی معنای این پاسخ چندباره را آغاز کردم. دیدگاه من این است که پاسخ‌دهندگان، افسانه فرصت برابر را آن قدر درونی کرده بودند که پذیرفتن فرصت عادلانه کمتر برای فرزندان را به جای اینکه پیامد یک نظام ناعادلانه و بسته بدانند، آن را به مفهوم پذیرفتن شکست خود به عنوان پدر و مادر می‌دانستند. این یاری می‌کند که نبود خشم یا شورش را در میان بیشتر ساکنان این محله‌ها نیز روشن کنیم. اعتماد به نفس آن‌ها چنان پایین است که خودشان را برای هر شکستی سرزنش می‌کنند.

همچنین از آن‌ها چندین پرسش مستقیم درباره طبقه اجتماعی پرسیدم، مردم گفتند که در مراحل گوناگون زندگی خود از نردبان طبقاتی، بالا و پایین رفته‌اند. برخی گفتند که اکنون در طبقه فقیر هستند ولی یک نسل پیش، هنگامی که کارگزار دولت یا راننده کامیون بودند، خود را بخشی از طبقه متوسط می‌دانستند. شرکت‌کنندگان دارای سن و سال بیشتر در این پژوهش، بیشتر اظهار داشتند که دیگر طبقه متوسطی وجود ندارد. اکنون، تنها در اینجا دو طبقه فقیر و غنی داریم که میان آن‌ها شکاف بزرگی است. تهیدستان، با اینکه بهبودهای چشمگیری در بخش مادی زندگی خود داشتند ولی بیشتر از پیش برداشت می‌کنند که از جنته بودن دور هستند.

آن‌ها خواسته شد جایگاه زندگی کنونی خود را بر روی یک نردبان ده پله‌ای رده‌بندی کنند.^۱ سپس شش پرسش با پاسخ روشن درباره رده نسبی روی این نردبان در سنجش با شرایطی که زندگی می‌کنند، پرسیده شد. پاسخ‌های مثبت به این شش پرسش در جدول ۱۲-۱ آمده است. با وجود همه ناامیدی‌ها و شکست‌هایی که در این کتاب بحث شد، این جدول نشان می‌دهد که بیشتر افراد از هر سه نسل (نزدیک به ۶۰ درصد)، زندگی کنونی خود را نسبت به دهه‌های گذشته در رده بهتری (بر روی پله بالاتری از نردبان) ارزیابی کرده‌اند ولی بیشتر مردم برداشتشان این است که زندگی فرزندان آن‌ها بدتر از خودشان است، شاید این برآمده از ترس و خشونت آمیخته با زندگی کنونی آن‌ها باشد (چراکه روشن است شرایط تحصیلی و مادی در هر نسل بهبود یافته بود). ارزیابی فرزندان از زندگی خود در برابر زندگی پدر و مادر در هر نسل بعدی بیشتر منفی می‌شود. بیش از نیمی از نمونه آغازین به زندگی خود رده بهتری در برابر زندگی پدر و مادر خود دادند ولی تنها ۳۵ درصد فرزندان و ۲۷ درصد نوه‌ها همین را گفته‌اند. بنابراین ۷۳ درصد از نوه‌ها زندگی خود را بدتر از زندگی پدر و مادرشان می‌دانند. آن‌ها از یک سو در بن بست رانده شدن از مدرسه / بیرون شدن از کار و از سوی دیگر در بن بست داشتن زندگی کوتاه در قاچاق مواد مخدر گیر افتاده‌اند. جای شگفتی نیست که زندگی پدر و مادرشان را در سنجش با خود بهتر ارزیابی کنند.

جدول ۱۲-۱. درک از پیشرفت به سوی یک زندگی خوب

پاسخ "بهتر" یا "بسیار بهتر" به هر سنجش						
پرسش	پرسش ۱ زندگی من نسبت به سال (۱۰)۳۰ پیش*	پرسش ۲ زندگی من نسبت به پدر و مادر	پرسش ۳ زندگی فرزندانم نسبت به زندگی من	پرسش ۴ زندگی من نسبت به انتظاراتم	پرسش ۵ زندگی من نسبت به انتظارات پدر و مادرم	پرسش ۶ خانواده من نسبت به خانواده‌های دیگر در جامعه
مصاحبه شدگان آغازین	۵۹	۵۳	۴۳	۴۸	۵۸	۴۱
فرزندان	۶۰	۳۵	۴۴	۵۲	۴۹	۲۷
نوه‌ها	۶۵	۲۷	۴۷	۵۲	۵۰	۱۹

* پرسش از مصاحبه‌شوندگان آغازین درباره ۳۰ سال پیش و از فرزندان و نوه‌ها از ۱۰ سال پیش

۱. رویکرد نردبان ده مرحله‌ای از نانسی بردسال (Nancy Birdsall) و کارول گراهام (Carol Graham) در بررسی‌های دوره‌ای برای LatinoBarometro. (2000), 234-48. (Nancy Birdsall and Carol Graham).

جنته بودن برای آن‌ها، مانند سرابی است که هر چه پیش می‌روند به آن نمی‌رسند. شاید زمانی که نوه‌ها تحصیلات خود را پایان دهند، نرخ بیکاری بالای آن‌ها کاهش یابد و شمار بیشتری مشاغل بخش رسمی بیابند. امنیت شغلی با دستمزدی خوب، شاید راهی برای کاستن شکاف مربوط به جنته باشد.

دوناریتا اگرچه به آینده نوه‌هایش که سرگرم خواندن دبیری و پرستاری هستند، امیدوار است ولی بازهم دل‌آسوده نیست. پرسش آن‌ها را بیرون از فاولا و در کنار وی بزرگ کرده است که به گفته دوناریتا این به نوه‌ها شانس بهتری می‌دهد. دوناریتا پس از اشاره به بهبودهای روشنی که در نوازلیلیا در چند سال گذشته رخ داده، آهی کشید و افزود اما یک فاولا همچنان یک فاولاست و هنوز پیش‌دوری‌هایی در برابر ما هست. او افزود: "اگرما نشانی اینجا را بدهیم، مردم بدگمان می‌شوند، بنابراین ناچاریم یک نشانی اشتباه بدهیم تا با ما درست رفتار شود".

برداشت‌ها و چشم‌اندازها

چون برداشت‌ها، بر حس چیستی و الگوهای رفتاری اثرگذار است، برداشت مردم از جایگاه خودشان سوپه برجسته‌ای از برون رفت از دام تهیدستی است. پویایی، یک پنداره نسبی است و همیشه از راه هم سنجی با دیگران تعریف می‌شود. همان‌گونه که پیشینه جستار نشان می‌دهد، در برداشت مردم از موفقیت و دستیابی به رفاه و میزان امید، دستاورد مطلق چندان مهم نیست، آن‌ها دستاورد را نسبت به گذشته خود یا نسبت به انتظارات گذشته خود و یا چشمداشت پدر و مادر از آن‌ها نمی‌سنجند. آن‌ها همواره پیشرفت خود را در برابر پیشرفت دیگر اعضای خانواده، محله و موطن اصلی و یا همکاران خود ارزیابی می‌کنند. تا آنجا که شخصیت‌های تلویزیونی گونه‌ای گروه مرجع می‌شوند که مردم حس محرومیت خود را با آن‌ها ارزیابی می‌کنند.^۱

برای بررسی این جستار، از پاسخ‌دهندگان درباره اینکه "از دید آن‌ها معنای زندگی موفق چیست"، پرسیدیم. سپس با توجه به تعاریف خودشان، از

۱. به نوشته فصل دهم و جان کاسیدی (John Cassidy) (۲۰۰۶) مراجعه کنید.

به همین ترتیب، نوه‌ها بالاترین برداشت محرومیت نسبی را در پاسخ به پرسشی دارند که خانواده‌شان را با دیگر خانواده‌ها در اجتماع می‌سنجد (ستون پایانی جدول). ۸۱ درصد از نوه‌ها برداشت می‌کردند که خانواده‌های آن‌ها بدتر و در رفاه کمتری نسبت به دیگر خانواده‌ها بودند؛ همچنین ۷۳ درصد از فرزندان و ۵۹ درصد از مصاحبه‌شوندگان آغازین این برداشت را داشتند. یک روشن‌نمایی کلی و درخور برای این مسئله می‌تواند این باشد که نیمی از نوه‌ها در بایروهای قانونی زندگی می‌کنند که شاید از خانواده‌هایی باشند که درآمد نسبی کمتری داشته باشند، درحالی‌که دوسوم نمونه آغازین همچنان در فاولاها یا مجتمع‌ها زندگی می‌کنند که شاید در میان خانواده‌های آنجا وضع پایدارتری داشته باشند. این روند برای نسل جوان‌تر که به چیزهای بیشتری رسیده‌اند ولی کمترین رضایت را دارند، می‌تواند نشان‌دهنده چیزی باشد که گراهام و پتیناتو^۱ آن را سندرم "موفق‌های ناکام"^۲ در اقتصاد بازار جدید می‌نامند که در نتیجه آن کسانی که بر پایه سنجش‌های عینی، بهتر هستند، کمترین رضایت را دارند.^۳ با این حال، تفاوت اندکی میان شیوه نسل‌ها در ارزیابی دگرگونی زندگی نسبت به انتظارات خودشان و انتظارات پدر و مادرشان دیده می‌شود، آن‌ها به دودسته همسنگ تقسیم شده‌اند، کسانی که باور دارند از چشمداشت خود فراتر رفته‌اند و کسانی که برداشت ناکامی در این زمینه می‌کنند. استثنای قابل توجه این بود که دستاورد زندگی مصاحبه‌شوندگان آغازین، بیشتر از امیدهای کم‌وبیش کم و متعادل والدین آن‌ها فراتر و از نسل خودشان کمتر ارزیابی شده است.

این نشان‌دهنده این زمینه است که هدف گریز و برون‌رفت از فقر و جنته شدن، حتی هنگامی که پیشرفت در سطوح مادی و تحصیلی به دست می‌آید، نسبی است و یک هدف ایستا نیست و همیشه گریزان و دور از دسترس است. هرچه نزدیک‌تر می‌شوید، برداشت محرومیت و انزوا بیشتر می‌شود و نوه‌هایی که بر پایه استانداردهای عینی، به شغل یا طبقه متوسط از همه نزدیک‌ترند، احساس دورتر بودن را دارند. دستاوردهای

1. Graham and Pettinato
2. Frustrated Achievers
3. Carol Graham and Stefano Pettinato (2001)

اقتصادی فقرا، با وجود شاخص‌هایی که نشان می‌دهد اکنون فقر آنان کمتر شده است، همچنان در برابر حاشیه‌ای شدن، بی‌حرمتی و محرومیتی که در آن به سر می‌برند ناچیز است.^۱

پس دو پرسش دیگر در اینجا مطرح شد و آن اینکه آن‌ها پیشرفت خود را در چند سال گذشته چگونه می‌بینند و همچنین آینده خود را چگونه می‌پندارند؟ من در گفتگوی سال ۱۹۶۹ و سال ۲۰۰۱ از شرکت‌کنندگان آغازین، فرزندان و نوه‌های آن‌ها این دو پرسش را پرسیدم. از نسلی به نسل دیگر، درصد کسانی که پاسخ "بهتر" یا "بسیار بهتر" دادند، با گذشت زمان به طور ثابت بالا رفته است؛ چنانکه از ۲۴ درصد در میان مصاحبه‌شوندگان آغازین در سال ۱۹۶۹ به ۴۶ درصد همان افراد در سال ۲۰۰۱ رسیده و از ۶۳ درصد در میان فرزندان آن‌ها به ۷۳ درصد در میان نوه‌های آن‌ها افزایش یافته است.

با وجود معجزه اقتصادی دهه ۱۹۶۰ و دستاوردهای آن برای ریو، کسانی که در سال ۱۹۶۹ با آن‌ها گفتگو کردم، دوره دشواری داشتند و بیش از نیمی از آن‌ها گفتند که زندگی آن‌ها پنج سال پیش بهتر بود. این درصد زمانی که دوباره در سال ۲۰۰۱ با آن‌ها گفتگو کردم بالا رفت و به طور پیوسته در میان فرزندان و نوه‌های آن‌ها افزایش یافت. با وجود خشونت، مواد مخدر و نبود کار، درصد فرزندانانی که پاسخ دادند که زندگی آن‌ها رو به بهتر شدن است، دو و نیم برابر پدر و مادرشان بود. شاید این نشان رویداد خوبی بود. شاید از روی برون‌رفت از زندگی فاولایی بود. جابه‌جایی و مهاجرت مصاحبه‌شوندگان آغازین از روستا به شهر و یکپارچگی آن‌ها با زندگی شهری به‌عنوان زورآباد نشین، دشوارتر از مهاجرت از فاولاها (یا مجتمع‌ها) به بایروها بوده است.

ما همچنین پرسیدیم که "آیا در پنج سال آینده، زندگی شما بهتر خواهد شد؟". در سال ۱۹۶۹، تنها ۱۲ درصد پاسخ "بهتر" یا "بسیار بهتر" دادند، درحالی‌که ۶۶ درصد پاسخ "بدتر" یا "بسیار بدتر" دادند. در سال ۲۰۰۱، ۶۴ درصد از مصاحبه‌شوندگان آغازین، ۸۸ درصد از فرزندان آن‌ها و ۹۵ درصد از نوه‌های

۱. بحث درباره نابرابری و تحرک را در "Estanislau-Gacitúa Mario" و مایکل جی. و لکاک (Michael J. V.) (Woolcock) (۲۰۰۸) ببینید.

آن‌ها گمان می‌کردند که زندگی آن‌ها در پنج سال آینده بهتر خواهد شد. بنابراین، همان‌گونه که در تصویر ۱۲-۵ نشان داده شده است، با وجود همه دشواری‌ها، امید همواره زنده و رو به زستن است. هر تعمیم‌بخشی درباره فاولاها می‌تواند با یک نمونه ناسازگار رد شود. اگر سوبه پویایی آن‌ها نشان داده شود، ریسک آرمان‌گرایی فقر پذیرفته شده است. اگر بر سوبه خشونت‌آمیز آن انگشت بگذارید، سرزندگی آن‌ها نادیده گرفته شده است و ترس گسترش نگرش‌های کلیشه‌ای نادرست و برچسب را افزون می‌کنید که ساکنان هرروز درنبرد با آن هستند. همه چیز در فاولا، نقیض خود را در بردارد. اگر گفته شود که گردشگری فاولایی یک بهره‌کشی و کالایی کردن آنجاست، منبع بالقوه پول نقدی که وارد آن اجتماع می‌شود، نادیده گرفته می‌شود. اگر در برابر قاچاق مواد، جبهه اخلاقی گرفت، از این واقعیت نمی‌توان چشم پوشید که مردم با درآمد قاچاق نیازهای خود را برآورده می‌کنند. ولی... یک کولر نو در خانه آن‌ها چه سودی خواهد داشت، در حالی که اغلب مردان جوان بیشتر از ۲۵ یا ۳۰ سالگی زنده نمی‌مانند؟ این یک موقعیت پیچیده است که نتیجه‌گیری‌ها را دشوار می‌کند. واقعیت‌های ژرف‌تر را تنها می‌توان از راه درگیر شدن درازمدت و مشاهده، واکاوی و بررسی چهل‌ساله من دریافت و معانی و پیام‌های ناسازگار را درک کرد.



تصویر ۱۲-۵. کودکان فاولا برای ساختن شهر فردا آماده و مشتاق هستند.

فقر و محرومیت بسیار دگرگون شونده است و برای هر نسل با دگرپرسی زمان، مفهوم دیگری می‌یابد و تنها مفهوم ساده دسترسی به کالا و خدمات بهتر را ندارد (اگرچه این می‌تواند گامی بزرگ به پیش باشد). هر نسل با چالش‌های متفاوتی روبرو است. برای مهاجران، نخستین چالش بنیادین مهاجرت به شهر، جایگزینی فقر روستایی با فقر شهری و افزایش توانایی ماندگاری در زیستگاه نوین بود. این خود یک جهش روبه جلو برای برپا کردن یک جایگاه یا یک جای در شهر بزرگ بود.^۱ مبارزات گروهی آن‌ها، یک حس همبستگی اجتماعی برپا کرده بود که به نسل‌های پس‌از آن منتقل نشد.

چالش بنیادین برای فرزندان که در شهر متولد شده بودند، کوشش برای تحصیلات عالی، رهایی یافتن از فاولاها و حس به رسمیت شناخته شدن و احترام بود. در نسل نوه‌ها، کامیابی تحصیلی بالاست، بیش از نیمی از آن‌ها در محله‌های قانونی و روا زندگی می‌کنند و میزان برخورداری از کالا و خدمات خانواده آن‌ها نزدیک به میانگین شهر است. چالش‌های ویژه آن‌ها یافتن کار (بیش از نیمی بیکار هستند)، گریز از کشته شدن و یافتن احترام بود. اگر اقتصاددانی به داده‌های آماری نگاه کند شاید حتی متوجه نشود که این نسل، در درون فقر پرورش یافته و بیرون آمده‌اند. بدبختانه در بافت کنونی ریودوژانیرو، همچنان این جوانان، از بسیاری از حقوق بی‌بهره هستند، حاشیه‌ای شمرده و نادیده گرفته می‌شوند. با وجود همه کامیابی‌های ساکنان فاولاها در سه نسل، بیشتر افراد جوان‌ترین نسل، "جنته" به شمار نمی‌روند. آن‌ها احساس نمی‌کنند که بخشی از ریو هستند. در گفتگوها دریافتیم که حتی کسانی که در بخش رسمی شغلی داشتند و خودرو و رایانه داشتند، احساس می‌کردند که ناگزیرند در برابر آقا و خانم (سنیور و مادام) فرمانبردارانه عمل کنند. به این روش، جامعه نابرابر، برتری توانگران را بدون خطر شورش فقرا حفظ می‌کند. بر بالای مورو (تپه) در کاندوس، جایی که رایزنی به نام آنتونیوی ارشادگر، نزدیک یک ونیم سده پیش، مردم را راهنمایی می‌کرد، بوته‌های فاولا

۱. جان ترنر (John Turner) از اصطلاح "پایگاه (Bridgehead)" (۱۹۷۲) در توصیف الگوهای اسکان مهاجران به لیما (Lima) و سانتیاگو (Santiago) استفاده کرد.

پیوست ۱

روش‌های پژوهش و چالش‌ها

می‌توانید تصور کنید که فرایند یافتن شرکت‌کنندگان پژوهش آغازین پس از سی سال با چه چالش‌های فراوانی همراه است. مانند یک کارآگاه با جستجوی سرنخ‌ها، رفتن به جاهایی که واپسین بار هرکسی را در آنجا دیده بودم و با توجه به راهنمایی‌ها، به دنبال افراد می‌گشتم که هرآگاهی به بن بست می‌رسیدم و روش‌های دیگری را می‌آزمودم. این کار به خودی خود یک فرآیند آموزنده بود، هر بار که مانند یک رؤیا کسی یا خانواده‌ای از آن‌ها را می‌یافتم، ارزش نیرومندی و پایداری پیوندهای اجتماعی درون فاولاها، حتی در نبود نزدیکی فیزیکی را بیشتر درمی‌یافتم. مردم سال‌ها پیوند خود را بر پایه شنیده‌ها نگه داشته بودند، بدون اینکه از تلفن یا ایمیل بهره ببرند و یا حتی هزینه رفت‌وآمد برای دیدار با هم را داشته باشند. آن‌ها می‌دانستند که دوستان و همسایگان پیشینشان کجا رفته‌اند، وضعیت آن‌ها چگونه است و کدام یک از اعضای خانواده‌شان هنوز در آن بخش زندگی می‌کند.

اهداف پژوهش طولی (درازمدت)

هنگامی که در سال ۱۹۹۹ پژوهش دوباره خود را برای این کتاب آغاز کردم، اهدافم چنین بود:

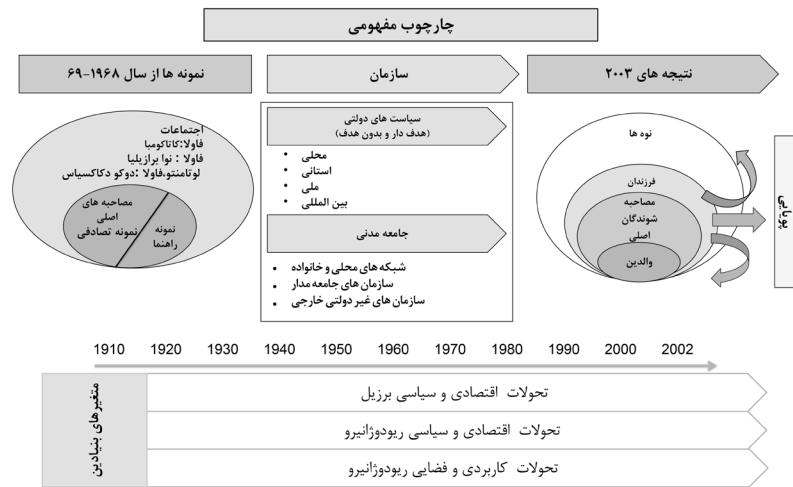
- دریافت بهتر پویایی درون و میان نسلی فقر شهری
- بررسی دگرگونی افسانه و واقعیت حاشیه‌نشینی
- دنبال کردن الگوهای سرگذشت زندگی با توجه به دگرگونی‌های کلان سیاسی و اقتصادی
- آزمون اثرات میانجی‌گری جامعه مدنی و شبکه‌های اجتماعی
- ارزیابی اثرات هر یک از سیاست‌های عمومی محلی، ملی و بین‌المللی از زمان پژوهش آغازین

من هر هدف را با یک هدف گسترده‌تر انطباق دادم و کارهای موردنیاز برای انجام پژوهش را روشن کردم و فراورده‌ها و پیامدهای هر بخش از کار را نمودار کردم. شیوه این پیوندها در جدول شماره ۱ پیوست نشان داده شده است.

باقی مانده‌اند. محله‌های فاولا نیز در بلندی‌ها و پیرامون ریو و دیگر شهرها نیز بازمانده‌اند. با آن‌ها نیز همان‌گونه رفتار می‌شود که با مردم کانسل هیرو رفتار شد؟ آیا آن‌ها قتل عام می‌شوند؟ اکنون شمار آن‌ها بسیار بیشتر از آن زمان است؛ اگر نتوانیم بر ترس خود از دیگران چیره شویم و در پیکار با تنگدستی، سرکوب، بی‌احترامی و خشونت درکی متقابل داشته باشیم، شهر آینده‌ای، نه برای تهیدست و نه برای توانگر نخواهد بود.

جدول ۱. پویایی‌شناسی فقر شهری و الزامات سیاست عمومی

اهداف کلی	هدف مشخص	اقدام	محصولات	برآمدها
- درک پویایی‌شناسی فقر شهری و پویایی و جابجایی	- دنبال کردن خط سیر زندگی فاولاهایی‌ها در بیش از سی سال	۱- انجام پژوهش‌های طولی و بررسی سیاست‌ها	- داده‌های طولی درباره خط سیر زندگی ساکنان فاولاهای ریو برای بهره‌برداری در دیگر پژوهش‌ها	- دانش بیشتر درباره عواملی که فقر شهری را شکل داده و همیشگی می‌کنند.
- بررسی اثرات سیاست عمومی بر مردم، خانواده‌ها و محله‌های کم‌درآمد	- شناسایی سازوکارهای تطبیق و راهبردهای بقا برای چیره شدن بر فقر	۲- بازبینی پیشینه و داده‌های ثانویه	- ظرفیت‌سازی: ساکنان آموزش‌دیده در اثبات حقیقت خودشان	- درک روشن‌تر نقش سیاست‌های محلی، ملی و بین‌المللی در زندگی فقرا شهری
- دنبال کردن الگوهای تاریخی زندگی در پیوند با دگرگونی‌های بزرگ سیاسی و اقتصادی و تکامل شهری	- آموزش و به‌کارگیری ساکنان فاولا در کنار دانشجویان در گروه پژوهشی	۳- گفتگوسازی مصاحبه‌شوندگان آغازین جابجا شده و خانواده‌ها و فرزندان آن‌ها	- توجه به اسناد رسمی به عنوان مثال گزارش توسعه جهانی	- ظرفیت ایجاد شده، عزت نفس ساکنان فاولاها، سازمان‌های اجتماعی و سازمان‌های غیردولتی محلی - سیاست‌گذاران غیررسمی در سطح محلی، ملی و بین‌المللی
- آزمون اثرات میانجیگری جامعه مدنی و شبکه‌های اجتماعی	- ارزیابی اثرات سیاست عمومی بر فقرای شهری در ریو و نشان دادن سیاست‌های هدف و غیرهدف در برابر هم	۴- به دست آوردن نمونه‌های تصادفی تازه و نمونه‌های راهنما در محله‌های نخستین	- مستندسازی عکس‌هایی که آن زمان و اکنون را نشان می‌دهند.	- گزینش بهتر پژوهش‌ها، سیاست‌ها و کارهای شهری
- آگاه‌سازی بهتر تصمیم‌سازان از وضعیت فقرای شهری	- شناسایی مراحل دگرگونی‌های سیاسی، اقتصادی و شهری در برزیل	۵- گزینش فاولاهای بهسازی شده با سیاست ویژه برای مقایسه	- مفاهیم سیاست به دست آمده از یافته‌های پژوهش	- ساختن روش‌شناسی برای بهره‌مندی در دیگر پژوهش‌های طولی درباره فقر شهری و جابجایی
	- بررسی نقش سازمان‌های غیردولتی و انجمن‌های اجتماع محلی	۶- آماده‌سازی و انتشار در ژورنال‌ها، کتاب‌ها و روزنامه‌ها	- انتشار در ژورنال‌ها، کتاب‌ها و روزنامه‌ها	- کجا احتمال کامیابی سیاست بالاتر است.
	- نشست سهام‌داران و نشست‌ها پیوند دار به سیاست‌ها برای آزمون نتایج و انتشار یافته‌ها	۷- انجام مصاحبه‌های میدانی - چند نسلی - ویژه هر محل	- ثبت کردن	- یادگیری در اجتماع برای به اشتراک گذاشتن دانش و پشتیبانی از دگرگونی‌هایی که بر ارتقاء و فقر شهری تمرکز دارد.
		۸- پژوهش‌های زمینه‌ای و تاریخی		
		۹- رمزگذاری داده‌های پیوند دار به تاریخچه زندگی، پرسشنامه‌ها و نتایج مصاحبه		
		۱۰- تأیید و آنالیز داده‌ها		
		۱۱- پیش‌نویس گزارش برای بازخورد		
		۱۲- ارائه یافته‌ها در ریو، برزیل و نشست‌های بین‌المللی		
		۱۳- تجدیدنظر در گزارش پایانی		
		۱۴- چاپ برای مخاطبان هدف		



شکل ۱. چارچوب مفهومی برای پژوهش چند نسلی طولی در فاولاهای ریودوژانیرو

چارچوب مفهومی

چارچوب مفهومی به‌کارگرفته شده در بررسی اهداف این پژوهش و رهنمود واکاوی در شکل ۱ نشان داده شده است که در فصل ۹ درباره آن مرور کوتاهی شد.

پرسش بنیادین این است که برای ساکنان سه محله آغازین در چهاردهه از (۱۹۶۸-۱۹۶۹) چه پیش‌آمده است. به همین دلیل پدرومادرها (که بیشتر روستایی و بی‌سواد بودند) با فرزندان و نوه‌ها که در شهرزاده شده بودند و تحصیلات بیشتری داشتند، مقایسه شده‌اند. در این بخش، هدف نشان دادن چگونگی تأثیر سیاست عمومی و جامعه مدنی بر دگرگونی‌ها در درازای این دوره زمانی و در بافت بزرگ‌تر بر دگرگونی‌های برزیل و شهر ریودوژانیرو بوده است.

روش‌شناسی‌های ترکیبی

این پژوهش به‌طور خوش‌بینانه‌ای از دید گستره، بلندپروازانه بود. اگر از آغاز می‌دانستم این پژوهش چند سال به درازا خواهد کشید، نمی‌دانم که یارایی آغاز آن را داشتم یا نه. من می‌خواستم گذر زندگی چهار نسل را دنبال کنم و می‌دانستم که این کار برای تهیدستان شهری تا آن

زمان به روشی سامانمند انجام نشده بود. با یاری همکاران و همیاری ارزشمند ساکنان محلی، من روش‌های کمی و کیفی برگرفته از مشاهده مستقیم؛ مصاحبه‌های ژرف (آزاد)؛ فرآیند مشارکتی برای بازسازی گروهی سرگذشت هر محله (DRP)؛ و نتایج پرسشنامه‌های نظرسنجی و تاریخچه سال به سال زندگی برگرفته از گفتگو با ۲۱۸۲ نفر را در آمیختم. همه این‌ها با پرسشنامه‌های نخستین، تاریخچه زندگی و مصاحبه‌های آزاد انجام شده در پژوهش پیشین مقایسه شد و با داده‌های سرشماری خانوار در این دوره‌ها نیز هم‌سنجی شد. من با آمیختن این روش‌ها می‌توانستم به زمینه جابجایی میان نسلی فقر، نابرابری و محرومیت پردازم و پویایی اجتماعی را در جامعه‌ای بسیار نابرابر بررسی کنم.

چالش‌های پیش‌رو

دشواری‌هایی که با آن‌ها روبرو شدیم عبارت بودند از: (۱) یافتن مصاحبه‌شوندگان آغازین و تأیید هویت آن‌ها (به‌کارگیری نام کوچک آن‌ها در پژوهش آغازین به نادرستی‌های فراوانی انجامید)؛ (۲) پیوند با اعضای خانواده شرکت‌کنندگانی که از دنیا رفته بودند؛ (۳) دسترسی یافتن به محله‌ها (اجازه برای انجام پژوهش) با وجود افزایش بازرسی از سوی گروه‌های مواد مخدر؛ (۴) طرح یک پرسشنامه تجدیدنظر شده همانند پرسشنامه آغازین که اکنون قابل درک و درخور باشد؛ (۵) بازسازی تاریخچه زمینه‌ای سه محله؛ (۶) سروکار داشتن با یاد و حافظه‌گزینشی^۱ و از دست دادن یادها؛ (۷) شناخت پیش‌داورهای نهفته برآمده از ناهمسانی‌های سیستماتیک میان کسانی که ما پیدا می‌کردیم و آن‌هایی که پیدا نمی‌کردیم.

سه‌گام پژوهش

این پژوهش در سه‌گام انجام شد، گام اکتشافی (امکان‌سنجی یافتن

۱. Selective Memory: در این حالت افراد تنها سوییچ‌های خوب و یا بد رویدادهای گذشته را به یاد می‌آورند؛ برای نمونه افراد بدبین و یا افسرده تنها رویدادهای منفی گذشته را به یاد می‌آورند. باورها، نگرش‌ها و تعصبات در یادآوری خاطرات تأثیرگذار است. (مترجمان)

2. Memory Loss

مصاحبه‌شوندگان آغازین)؛ گام گفتگو با چند نسل که گفتگو با همان مردم و فرزندان آن‌ها در درازای زمان بود و گام سوم پژوهش و بررسی برخی محله‌ها بود که با نمونه تصادفی جدید از محله‌های پژوهش آغازین‌گزینه‌ش شدند.

گام نخست: پژوهش اکتشافی

در امکان‌سنجی یافتن شرکت‌کنندگان آغازین و کار با آن‌ها در پژوهش دوباره، ما یک رشته گفتگوهای آزاد و نیمه‌سازمند^۱ با برخی از "بازماندگان" نمونه آغازین انجام دادیم و داستان‌های زندگی آن‌ها را گردآوری کردیم، اگرچه این روایت‌ها آن‌گونه‌ای بود که افراد خواهان به بازگفت گذشته خود بودند یا تا اندازه‌ای بودند به یاد می‌آوردند، آنچه را که به‌عنوان معیار و سنج در زندگی خود و محله‌های خود می‌شناختند و آن دریافتی که در نمایاندن واژگان، مفاهیم و پنداشت‌ها داشتند.

گام دوم: پیاده‌سازی و کاربری

سپس ما دوباره با ۲۶۲ از ۷۵۰ شرکت‌کننده در پژوهش آغازین و یا یک نمونه تصادفی از فرزندان ۱۶ ساله به بالای آن‌ها (۳۹۴ نفر از ۱۰۰۵ نفر) و پس از آن نیز با یک نمونه تصادفی از نوه‌های ۱۶ ساله و بالاتر آن‌ها گفتگو کردیم. با وجود اینکه شمار نوه‌ها کم بودند ولی ما برآن شدیم که نوه‌ها را در پژوهش بگنجانیم، چون گمان براین بود که برخی از پویایی و پیشرفت‌هایی در نوه‌ها رو به پدیدار شدن بود که نسل آغازین برای بچه‌هایشان در زمان مهاجرت امیدوار بودند.

این گام همچنین دربرگیرنده گفتگوهای زمینه‌ای و بازسازی گروهی و مشارکتی تاریخچه‌های محله‌ها (با به‌کارگیری از DRP) بود و همچنین در گفتگوهایی با رهبران گذشته و تازه، به کشمکش‌های گذشته، چالش‌های کنونی و دگرگونی‌های مرور زمان پرداختیم. ما همچنین برخی از بخش‌های باارزش در این گفتگوها را فیلم‌برداری کردیم، از آن‌گونه‌ای که در آن سه رهبر پیشین کاتاکومبا به محله‌ای که پیش‌تر در آنجا زندگی می‌کردند

1. Semistructured Interviews

(اکنون یک بوستان متروکه بود) برگشتند و خاطرات بزرگ شدنشان را در آنجا و همچنین سیاست‌هایی که منجر به راندن آن‌ها شده بود را یادآوری آوردند.

گام سوم: نمونه تصادفی جدید

گام سوم برگزیدن نمونه تصادفی تازه از میان محله‌های آغازین و به‌کار بردن همان فن‌های بررسی برای آن‌ها بود، به‌گونه‌ای که بتوانیم محله‌ها را در دو برش زمانی هم سنجی کرده و همچنین هرگونه پیش‌داوری برآمده از خرده نمونه ویژه را برآورد کرده و کاهش دهیم. با ۴۰۰ تن که به‌طور تصادفی در هریک از محله‌ها گزینش شده بودند و ۲۵ رهبر محلی از هر محله گفتگو کردیم.

همچنین ده نفر از کامیاب‌ترین و ناکام‌ترین کسان را از نمونه تصادفی و از نمونه سرآمدان شناسایی کردیم و با این ۴۰ نفر گفتگوهای آزاد انجام شد که در جستجوی نشانه‌هایی بودیم که بدانیم چه عواملی در وضعیت‌های گوناگون در زندگی آن‌ها نقش داشته است.

سرانجام، تصاویر چند نسلی از خانواده‌های برگزیده را شکل دادیم و با هر اندام از هر نسل دیدار کردیم. همچنین دریافتیم که چگونه یک نمونه تصادفی فرزندان یک خانواده می‌تواند درک ما را از نسل پس‌از آن کامل کنند. در این راستا چند رهبر محلی و کسانی از نمونه تصادفی را برگزیدیم که آن‌ها را در هر سه محله به خوبی می‌شناختم و تا آنجایی که شدنی بود از خانه و محل کار فرزندان و نوه‌های آن‌ها بازدید کردم. هنگام انجام این کار بود که من شجره‌نامه‌هایی سازمان دادم که گستردگی هر خانواده به همراه تحصیلات و پیشه هر اندام خانواده را نشان می‌داد. شناخت بهتر بچه‌ها و نوه‌ها برای واکاوی داستان‌هایی که در این نوشتار گفته‌ام ناگزیر بود.

مفاهیم فقر، نابرابری، حاشیه‌ای بودن، محرومیت و پویایی

برای درک این واژگان و پیوند آن‌ها با یکدیگر تنها به پیشینه پژوهش بسیار خوب این نوشتار بسنده نکرده‌ایم چه بسا به درک این واژگان از سوی

ساکنان این محله‌ها نیز پرداختیم.

به‌طور فشرده، هم در پژوهش آغازین و هم پژوهش پس‌از آن، ما از یک دیدگاه چندبعدی بهره گرفتیم که با آمیختن مؤلفه‌های اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی، برداشت ما از پنداره فقیر بودن، محروم بودن و برجسب و داغ ننگ را شکل می‌دهد. مفاهیم انتخاب، آزادی، شهروندی، گفتن خواسته‌ها، حقوق و مسئولیت‌ها همگی در این فرآیند پدیدار شده‌اند.

شاخص‌ها

اگرچه کار ما برپایه‌ی گذر زندگی چندین نسل است ولی داده‌ها (زادگاه، سطح تحصیلات و پیشه اصلی) را به نسل نخست مصاحبه‌شوندگان آغازین محدود کردیم. گردآوری داده‌های بنیادین ما با شرکت‌کنندگان نخستین آغاز و با نمونه برگزیده تصادفی از فرزندان و نوه‌های آن‌ها ادامه می‌یابد. پرسشنامه‌ها دربرگیرنده بخش‌هایی بود که به گستره‌های زیر می‌پرداخت:

- داده‌های نخستین: با داده‌های نخستین درباره تحصیلات، کار، سهم و مشارکت خانواده و هر عضو خانواده آغاز کردیم.
- ماتریس تاریخچه زندگی سال به سال: دگرگونی‌ها در سکونت، کار، تحصیلات، جایگاه خانوادگی و (از ۱۹۶۹ به بعد) بهداشت را پیگیری کردیم تا نوسانات زندگی و دوره‌های پوییش روبه‌پیشرفت و افت را در هر دو چهره مطلق و نسبی شناسایی کنیم.^۱
- اقتصاد خانواده: پرسش‌هایی درباره دارایی خانواده و سرچشمه‌های درآمد، ماهیت مسکن، همه خدمات شهری که خانواده بهره می‌برد و هزینه‌های ماهانه هر خانوار بود.
- سرمایه اجتماعی: پرسش‌هایی درباره شبکه دوستی و خانوادگی (چگونگی، میزان و شمار)، عضویت در انجمن‌ها و مشارکت در فعالیت‌های اجتماع محلی بود.

1. Balan, Jorge, Browning L., Jelin, Elizabeth, Lee, "A computerized approach to the processing and analysis of life stories obtained in sample surveys." Behavioral Science, 14, n. 2, 1969, pp. 105-120.

جابجایی مصاحبه‌شوندگان آغازین

با توجه به گذشت سی سال، دوباره پیدا کردن جایگاه مصاحبه‌شوندگان آغازین دشواری‌های فراوانی داشت. یکی از محله‌ها نابود شده بود و ساکنان آن در پروژه‌های فراوان مسکن عمومی پراکنده شده بودند؛ برای در پناه ماندن مردم در زمان اوج دیکتاتوری، ما تنها نام کوچک مصاحبه‌شوندگان را پرسیده بودیم (به جز کسانی که از رهبرها بودند).

رویگرد ما: کار را با پیوند دوباره با نزدیک‌ترین دوستان خود و دیدار با آن‌ها در محله‌ها و خانواده‌هایی که در هنگام اقامت خود با آن‌ها زندگی کرده بودم، آغاز کردم. من از آن زمان، پیوند خود را با آن‌ها حفظ کرده بودم و می‌توانستم آن‌ها را به راحتی پیدا کنم و از آن‌ها یاری بخواهم. از آغاز گام نخست روشن بود که دانشجویان زمان کافی برای یافتن خانواده‌های جابجا شده نداشتند، بنابراین گروه‌هایی از ساکنان محله برپا کردیم که بسیاری از آن‌ها بچه‌ها یا همسایه‌های شرکت‌کنندگان پژوهش آغازین بودند. برای آن‌ها یک برنامه آموزشی و یک دستمزد بر پایه ساعات کاری برای پیدا کردن شرکت‌کنندگان آغازین در نظر گرفتیم.

کار را از نشانی پیشین آغاز کردیم و اگر فرد آنجا نبود از نشانی یا هرگونه آگاهی پرسش می‌کردیم (جالب بود که ۵۰ درصد مردم را در همان خانه یا در همان محله پیدا کردیم، بنابراین کار ما آسان تر شد). اگر هیچ اطلاعاتی نبود، آن‌ها نزد همسایگان پیرامون خانه می‌رفتند. اگر هیچ‌کس، آن‌کس یا خانواده را به یاد نمی‌آورد، به سازمان‌های گوناگون، کلیساها، پاتوق‌های محلی و جاهای دیگر محله مراجعه می‌شد. همچنین پوسترهایی درست کردیم که روی آن‌ها نوشته شده بود "ما دوباره می‌خواهیم شما را پیدا کنیم" که روی آن یک عکس سال ۱۹۶۹ از من در میان نقاشی محله که بر روی جلد ویرایش پرتغالی کتاب من چاپ شده بود (چون می‌دانستم که برخی از آن‌ها این کتاب را دیده بودند) و نشانی دفتر و شماره تلفن ما چاپ شده بود. ما با آگهی کردن در ایستگاه‌های رادیویی محلی و روزنامه‌های محلی، پیوند شرکت‌کنندگان آغازین را با خود تا اندازه ممکن آسان‌تر نمودیم. گرچه دستاورد این کوشش‌ها اندک بود.

• خشونت، پلیس، قاچاق مواد و امنیت فردی: پرسش‌هایی درباره این دشواری‌ها به بخش پیوند دار به استفاده از فضای عمومی در پرسشنامه اولیه افزوده شد.

• برداشت درباره سیاست عمومی: پرسش‌هایی درباره برداشت و مشارکت سیاسی افراد، درک آن‌ها درباره سیاست عمومی و شهروندی و پیوند با سطوح گوناگون دولت پرسیدیم.

• پویایی و جابجایی: برخی پرسش‌هایی را که به وسیله گراهام و بیردسال^۱ به کار برده شدند مطرح کردیم و مراحل پله مانند میزان سنج لاتین^۲ را نیز در آن گنجانیدیم.^۳ درباره رؤیاها و چشمداشت افراد (خودشان و پدر و مادرشان) و اینکه هر فرد چگونه جایگاه خود را با جایگاه گروه‌های مرجع گوناگون (فرزندان، دیگر اعضای اجتماع و افراد بیرون از اجتماع) مقایسه می‌کرد، پرسیدیم. ما همچنین پرسش‌هایی ادراکی درباره انزوا، برجسب ننگ، تبعیض پرسیدیم و اینکه چگونه برخی از آن‌ها به مرور زمان دگرگون می‌شوند.

درس‌هایی که آموختیم

در این راه ما با دشواری‌هایی در زمینه مفهومی، روش‌شناختی، فنی و سازمان‌دهی روبرو بودیم. ژرف‌تر شدن در زمینه شماری از آن‌ها به همراه روش‌های چیره شدن بر آن‌ها برای برخی که پژوهش‌های گروهی یا پانلی^۴ را با شرایط همانند آغاز کرده‌اند می‌تواند سودمند باشد (انبوهی از پژوهش‌های پانل در درازای زمان در سکونتگاه‌های غیررسمی شهرها و کشورهای گوناگون، سرچشمه‌ای توانمند برای پاسخ‌گویی به پرسش‌های است که در پژوهش‌های من مطرح شده است).

برجسته‌ترین دشواری‌های پیش‌رو و نحوه برخورد با آن‌ها و آنچه ما از آن‌ها آموختیم در زیر آمده است.

1. Graham and Birdsall

2. Latino Barometro

3. BirdSall, Nancy, and Carol Graham. New Markets, New Opportunities? Economic and Social Mobility in a Changing World. Washington DC: The Brookings Institution, 2000.

۴. Panel Studies: پژوهش‌هایی که به بررسی دگرگونی‌های یک مجموعه ثابت افراد و مقایسه نظرات هر فرد در زمان‌های گوناگون می‌پردازد. (مترجمان)

شناسایی مردم جابجا شده

در فرآیند مصاحبه، ما به یک چالش بزرگ پی بردیم. هنگامی که سازگاری داده‌های برداشت از تاریخچه زندگی و پرسشنامه‌ها را پیش از کدگذاری دیجیتال کردن پیامدها، چک می‌کردیم، دریافتیم که برخی از اطلاعات با پرونده شخص اصلی که با او گفتگو شده بود، هم‌خوانی نداشت. برخی در سن اشتباه داشتند و نمی‌توانستند در نمونه اصلی گنجانده شوند؛ برخی دیگر زادگاه مادر یا پدر آن‌ها با داده‌های ما هم‌خوانی نداشت و از این دست نکته‌ها.

رویگرد ما: هنگامی که پی بردیم که شناخت نادرستی از پاسخ‌دهندگان داشته‌ایم، رمزگذاری را نگه داشتیم و هر فرد شناسایی شده را بازبینی کردیم و از متغیرهای کلیدی برای بازشناسی بهره بردیم. ما ۴۵ کس که نادرست شناسایی شده بودند را یافتیم که همگی، هم نام پاسخ‌دهنده آغازین بودند. دو ویرایش در روش ما شکل گرفت: (۱) از داده‌های به‌دست‌آمده از ماتریس‌های ویژگی‌های سال ۱۹۶۹ سود بردیم تا درستی ویژگی‌های هریک از کسانی که تاکنون شناسایی شده را بررسی کنیم، (۲) اطلاعات دیگر بسیاری درباره هر پاسخ‌دهنده آغازین به انبوه اطلاعاتی که به گروه میدانی داده بودیم، افزون کردیم به‌گونه‌ای که آن‌ها بتوانند در شناسایی خود بیشتر دقت کنند (نمودار ۱).

آموزه‌ای که فراگرفتیم: این بازنگری هزینه زمانی و مالی فراوانی برای ما داشت، بنابراین پیشنهاد می‌کنیم که پژوهشگران آینده از همان نخست از یک فرآیند بازبینی ژرف‌نگر بهره ببرند. سرانجام، ما اطلاعات کلیدی (سن و جنس هر فرزند و همچنین تاریخ ازدواج) را در هر پرسشنامه بررسی و برابرسنجی کردیم و هرگاه که با ناهمخوانی روبرو می‌شدیم مصاحبه‌شوندگان را برای شفاف‌سازی فرا می‌خواندیم.

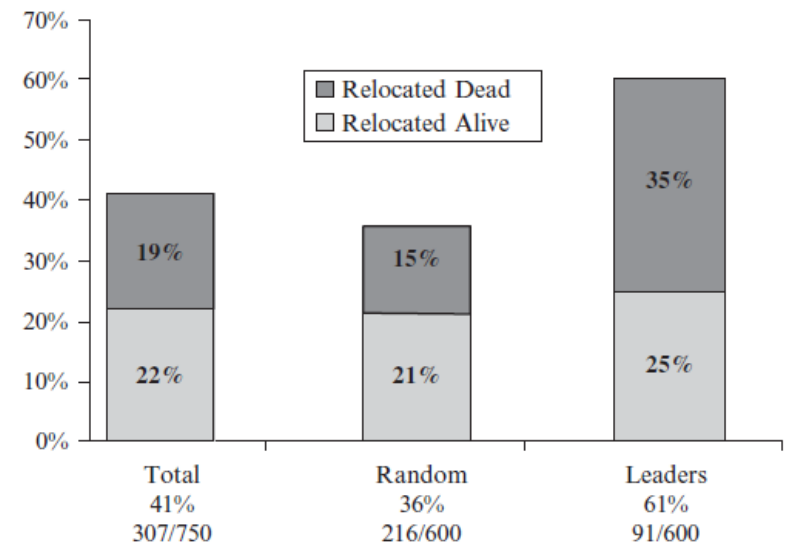
دسترسی به محله‌ها و دردسر خشونت

بی‌گمان، بزرگ‌ترین دگرگونی در زمان بازگشت به محله‌های شهری، بودن

آنچه ما آموختیم: از موفقیت خود شگفت‌زده شدیم. درصد کسانی که توانستیم دوباره آن‌ها را پیدا کنیم در محله‌ای که از همه محله‌ها چشمداشت پایین‌تری داشتیم، بالاتر از همه بود (کاتاکومبا که در سال ۱۹۷۰ تخلیه شده بود) و درجایی که امید بالاتری داشتیم، پایین‌ترین دستاورد به دست آمد (کاکسیاس که نیمی از مصاحبه‌شوندگان آن مالک زمین بودند). سپس دریافتیم چرایی این موضوع به توان شبکه‌های اجتماعی نوین باز می‌گردد. ساکنان کاتاکومبا در کشمکش‌های گروهی برای گرفتن آب، برق، بهداشت، سنگفرش خیابان‌ها و سرانجام در برابر تخلیه مبارزه کرده بودند که علیرغم جدایی جغرافیایی، پیوندهای نیرومندتری با یکدیگر داشتند. کسانی که در لوتیامنتوها بودند در کشمکش‌های گروهی برای خدمات شهری شرکت نکرده بودند، سازمان‌های اجتماعی چندانی برپا نکرده بودند و بنابراین همسایگان خود را به خوبی نمی‌شناختند. هنگامی که خانواده‌ای به بیرون از آنجا جابجا می‌شد، شمار کمی با آن‌ها در پیوند می‌ماندند. افزون بر این، بسیاری از نام‌ها و شماره خیابان‌ها در این محله‌ها تغییر کرده بود و حتی نام‌های برخی از محله‌ها نیز دگر شده بود. فاولاها خاطرات زندگی را حفظ می‌کنند، چیزی که در جاهای دیگر نیست. این پدیده، نتایج آمده در اینجا را روشن می‌کند. روشن است که ما در پیدا کردن دوباره رهبران، کامیابی بسیار بیشتری داشتیم، چون نه تنها نام‌های خانوادگی آن‌ها را داشتیم بلکه آن‌ها شناخته شده‌تر بودند.

مصاحبه‌شوندگان آغازین که از دنیا رفته بودند

توانستیم جای خانواده بسیاری از شرکت‌کنندگان آغازین را که از دنیا رفته بودند، پیدا کنیم. کاری که ما انجام دادیم این بود که با همسر و فرزندان بزرگ‌تر آن‌ها گفتگو کردیم تا کارنامه سکونت، کار، تحصیل، خانوادگی و سلامت آن‌ها را بازسازی کنیم و ماتریس تاریخچه زندگی را به فرجام برسانیم. اگرچه، ما نمی‌توانستیم در این موارد پرسشنامه به‌کار ببریم ولی همه فرزندان را در فهرستمان در نسل بعدی گنجانده‌ایم و به‌درستی از آن‌ها نمونه‌گیری کردیم.



نمودار ۱. بازیابی مصاحبه‌شوندگان اصلی. میزان موفقیت پیدا کردن مصاحبه‌شوندگان اصلی میان سال ۱۹۹۹ و ۲۰۰۱، در کل و برای هر جامعه؛ کسانی که زنده پیدا شدند و کسانی که درگذشته بودند را نشان می‌دهد.

گروه‌های مواد مخدر بود که برای کنترل فاولاها با یکدیگر در ستیز و درگیر نبردهای مسلحانه با پلیس بودند. این خشونت بزرگ‌ترین چالش پیش روی ما بود و چیره شدن بر آن از همه دشوارتر بود. برجسته‌ترین اثرات منفی آن به‌قرار زیر بود: (۱) بسیاری از پژوهشگران همکار من (حتی کسانی که از درون محله بودند) گرایشی به همکاری در این پژوهش نداشتند و بسیاری دیگر کار را رها کردند. برای نمونه، قاچاقچیان آگاه شدند که یکی از اندام‌های گروه ما که از ساکنان پروژه مسکن کویتونگو بود، هرروز از آپارتمان‌های بسیاری بازدید می‌کرد و گمان کردند که او سخن چین پلیس است و او را تهدید کرده بودند، بنابراین او ناچار شد از این برنامه کناره‌گیری کند، (۲) چند خانواده از مصاحبه‌شوندگان آغازین از ترس اینکه در این جنگ‌های مسلحانه گرفتار شوند از محله‌های خود بیرون رفته بودند. برخی با این‌که همه زندگی‌شان در نوابزلیلیا بود ولی به زادگاه خانواده یا همسر خود گریخته بودند؛ برخی دیگر که در این سی سال، از همان آغاز، در مجموعه‌ها زندگی کرده بودند از ترس اینکه بچه‌های آن‌ها درگیر مواد مخدر شوند به محله‌های دورافتاده رفته و آپارتمان‌هایی را اجاره

کرده بودند (۳) هیچ‌کس در درازای روز و زمانی که گروه‌های بزهکار درگیر پیکار مسلحانه بودند و یا اینکه پلیس آهنگ یورش داشت، توان پانهادن به محله را نداشت که این کارهای میدانی ما را با تأخیر فراوان روبرو کرده بود. (۴) شمار زیادی از پاسخ دادن به پرسش‌های پیونددار با خشونت سرباز می‌زدند. میزان پاسخ‌های "نمی‌دانم / یا نمی‌خواهم پاسخ دهم" در پرسش‌های مربوط به قاچاقچیان، پلیس یا خشونت، بالای ۴۰ درصد بود، درحالی‌که در دیگر پرسش‌ها این پاسخ نزدیک صفر بود. نزدیک به ۱۰ خانواده حتی نام یا جای بچه‌هایشان را نمی‌گفتند چون از دریافتن نام با گروه‌های قاچاق مواد بیم داشتند.

رویکرد ما: ما دریافتیم که پژوهش ما سویه‌های بیمناکی دارد و این بیم را به‌راستی به جان خریدیم. ما هوشیارانه کوشش کردیم برای دسترسی به محله‌ها از راه رهبران انجمن‌های سکنه گفتگو کنیم (که بیشتر آن‌ها به‌وسیله سردمداران مواد مخدر در جایگاه رهبری گماشته شده بودند) و برای امنیت همه اندام‌های تیم هویت آن‌ها را بشناسانیم. به هر پژوهشگر ابزارهایی داده شد که دربرگیرنده یک تی شرت فیروزه‌ای روشن با لوگوی کلان‌شهرها؛ یک کارت شناسایی که دور گردنشان می‌انداختند که عکس پژوهشگر، نام پژوهش، نام پژوهشگر، تلفن دفتر را در خود داشت؛ همچنین نامه‌ای که من امضا کرده بودم و پژوهش را توضیح می‌داد و مصاحبه‌کننده را به‌عنوان بخشی از گروه پژوهش معرفی می‌کرد. هر بامداد به مصاحبه‌شوندگان زنگ می‌زدیم تا پرسیم که آیا اوضاع برای آمدن و گفتگو امن است و هنگامی که دل‌آسوده می‌شدیم برای گفتگو زمان بندی می‌کردیم.

آموزه‌ای که فراگرفتیم: گرچه دقت می‌کردیم ولی دریافتیم که چیزهای غیرمنتظره روی می‌دهد. برای پژوهش‌های آینده پیشنهاد می‌کنیم که مصاحبه‌کنندگان به‌صورت دونفری فرستاده شوند و در زمان گفتگو با ناظران میدانی در پیوند نزدیک بمانند (تلفن‌های همراه امروز این کار را

بسیار آسان‌تر می‌کند).^۱

کامل کردن پرسشنامه

یک پرسشنامه کارآمد، سنگ بنای پژوهش آغازین ما بود و در پژوهش تازه هم به همان اندازه باارزش بود. یکی از نگرانی‌های ما به‌روز کردن پرسشنامه بود. هنگامی که پرسشنامه را طراحی کردیم، درون مایه، زبان و ساختار تئوریک پایه آن را موشکافی کردیم و دریافتیم که برخی زمینه‌هایی که به‌تازگی در گفتگوهای آزاد پیش کشیده شده بودند در پرسشنامه آغازین نبود که برجسته‌ترین آن زمینه خشونت بود. افزون بر این، برخی جستارها مانند پیکرو توانایی خانواده که در پژوهش تازه برجسته بودند، در پژوهش پیشین ما با ریزگان چندانی پوشش داده نشده بود. برخی از عبارات و واژگان کهنه و نابجا به نظر می‌رسیدند. چالش ما تجدیدنظر در ابزار پژوهش بود به‌گونه‌ای که بتواند زمینه‌سازی برای هم‌سنجی میان آن زمان و اکنون و همچنین میان پژوهش ما و دیگر پژوهش‌های تازه در این زمینه (مانند پژوهش طولی موزر^۲ درباره پاسخ خانواده‌ها به فقر و نوشته بیردسال و گراهام درباره پویایی و جابجایی اجتماعی) فراهم آورد.^۳

رویکرد ما: پس از بررسی، بخش نوگرایی نگرش را از پرسشنامه آغازین پاک کردیم و واژگان و عبارات را به‌روز کردیم تا پرسش‌ها روشن و قابل درک باشند و بخش‌های فراوانی را مانند بخشی درباره خشونت و ماتریسی از ترکیب و سهم خانوار به همراه اطلاعات بیشتر درباره الگوهای هزینه‌ای خانوار

۱. در یک روز آفتابی که در نوابزلیلیا چشم‌به‌راه کسانی برای بازسازی مشارکتی تاریخ بودم نزدیک بود خود را به کشتن دهم. این دیدار در روز یکشنبه در انجمن سکنه برگزار شد و من همچنان که چشم‌به‌راه مردم بودم بر آن شدم چند عکس از جاهایی که سی سال پیش از آن‌ها عکاسی کرده بودم، بگیرم ولی مردان جوان خشمگین به زور اسلحه می‌خواستند دوربینم را بگیرند. من نادانسته از مناطق ممنوعه عکس گرفته بودم. دو تن از ساکنان که در راه رفتن به نشست بودند میانجی‌گری کردند و ما به انجمن ساکنان رفتیم و سرپرست انجمن آن‌ها را متقاعد کرد که به جای دوربین تنها فیلم دوربین را بگیرند. باین وجود، گروهی از آن‌ها در پایان نشست همچنان منتظر من بودند و من ناچار شدم که شتابان با تاکسی از آنجا بروم.

2. Moser

3. Moser, Caroline, *Confronting Crisis: A Comparative Study of Household Responses to Poverty and Vulnerability in Four poor Urban Communities*. (Washington, DC: The World Bank, 1996).

را افزودیم. همچنین نردبان جابجایی اجتماعی که از سوی بیردسال و گراهام پیشنهاد شده بود را به کار بردیم. پیامد آن افزون بر ماتریس تاریخچه زندگی، یک پرسشنامه بسیار بلند با ۱۲۴ پرسش بود و پاسخ دادن به آن بیش از دو ساعت به درازا می‌کشید. در پر کردن پرسشنامه شرکت‌کنندگان آغازین بردباری و شکیبایی بیشتری داشتند ولی نسل فرزندان آن‌ها بیشتر تاب و بردباری خود را از دست می‌دادند. ما می‌خواستیم که آن را برای نسل دوم کوتاه‌تر کنیم ولی این کار را نکردیم چرا که نگران کاهش توانایی مقایسه پذیری آن بودیم.

آموزه‌ای که فراگرفتیم: گرچه این بار از پرسشنامه چندان بلندی استفاده نکردیم ولی گزیده‌های باارزش هر بخش را نگاه داشتیم. در پژوهش آغازین، پس از گرفتن نتایج پیش‌آزمون نخست پرسشنامه، دومین پیش‌آزمون را روی آن انجام دادیم و شاید می‌بایستی دوباره این کار را انجام می‌دادیم. در روند گفتگوهای خود پی بردیم هنگامی که پرسش‌ها را بازنویسی کرده‌ایم تا اندازه‌ای مقایسه پذیری درست را از دست داده‌ایم؛ بنابراین برای نمونه‌های تصادفی در گام سوم به پرسشنامه آغازین برگشتیم و تا اندازه ممکن همه سؤالاتی را که نگه‌داشته بودیم دوباره افزودیم.

پیشنهاد یک پرسشنامه زمینه‌ای

یک پرسشنامه زمینه‌ای را بر پایه‌ی پرسشنامه‌ای که برای پژوهش آغازین طراحی کرده بودیم، آماده کردیم و آن را برای سالمندان محله و رهبران آغازین به‌کار بردیم. این پرسشنامه برای پژوهش دوم بسیار مشکل‌ساز بود، چون هریک از پاسخ‌دهندگان دیدگاه دیگری درباره سرگذشت محله داشتند و رویدادهای ناهمگونی را به‌عنوان رویداد برجسته به یاد می‌آوردند. پیوستگی و باورپذیر بودن، چالش‌هایی بود که ما نتوانستیم حتی با یاری گزارش روزنامه‌هایی از آن زمان (از فاولاها به‌ندرت در روزنامه‌ها نامی برده می‌شد به‌جز زمانی که از میان برده می‌شدند) بر آن‌ها چیره شویم. کتاب‌ها و پایان‌نامه‌ها نیز کمکی نکردند.

ساختن فراز و نشیب‌های زندگی بسیاری از مردم در نسل‌های گوناگون و روش رودرویی آن‌ها با بحران‌ها بود. گردآوری، کدگذاری و تجزیه و تحلیل این داده‌ها به‌راستی کار دشواری است.

رویکرد ما: پی بردیم که جدول سرگذشت زندگی به‌عنوان یک نقطه آغازی در مصاحبه‌ها به‌خوبی کار کرد و مصاحبه‌کننده و مصاحبه‌شونده را برانگیزاند که در کنار هم نشستند و با پس‌و‌پیش رفتن در جدول زمان، دگرگونی‌ها را باهم روشن کنند. یک زمینه مانند زاده شدن یک فرزند، می‌تواند زمینه‌های دیگر مانند جای سکونت را یادآوری کند و همچنین، جابجایی به یک جای سکونت تازه می‌توانست مواردی چون دگرگونی شغل یا نداشتن کار را در یاد زنده کند. این یک تمرین مشارکتی لذت‌بخش بود که از روش ترکیبی بهره بردیم تا لغزش‌ها و اشتباه‌های یادآوری و حافظه را کاهش دهد. چالش واقعی ما این بود که چگونه داده‌ها را تفسیر کنیم، به‌ویژه اینکه چگونه دگرگونی‌های زندگی در چرخه زندگی را روشن کنیم؛ بنابراین، سال رویدادهای زندگی (درب‌گیرنده همه تاریخ‌های مهم) و سن شخص در تفسیر از هردو پویای روبه‌پیشرفت و روبه‌افت در نظر گرفته شد. افزون بر این، ما با این واقعیت دست‌به‌گریبان بودیم که بسیاری از دگرگونی‌ها، زندگی را نه بهتر می‌کند و نه بدتر. برای نمونه، رها کردن فاولا و رفتن به محله‌ای در پیرامون، همیشه نمی‌تواند یک گام روبه‌پیشرفت به حساب آید (تصور کنید که کسی به‌گزینش خودش جایی را رها نکرده است بلکه از روی ترس از خشونت رفته است و در مکان جدید، خود را به‌شدت تنها و گوشه‌نشین یافته است). همچنین جابجایی از یک کار رسمی به کار غیررسمی الزاماً گامی روبه‌افت انگاشته نمی‌شود (فرض کنید شخص همان اندازه درآمد یا بیشتر را در بخش غیررسمی به دست می‌آورد و آزادی و آسایش بیشتری دارد). این‌ها برخی از زمینه‌هایی هستند که ما در تفسیر داده‌های خود مدنظر قرار دادیم.

آموزه‌ای که فراگرفتیم: دریافتیم که داده‌ها هرچه پربارتر و به واقعیت نزدیک‌تر باشند، رسیدن به نتیجه‌گیری‌های ساده یا یافتن الگوهای

رویکرد ما: برای بازسازی گذشته هر محله و بررسی زمان رویدادها به یک یادآوری گروهی نیاز داشتیم. ما نمی‌خواستیم رویدادهای گذشته هر محله را برپایه‌ی داستان‌های شخصی مردم بپذیریم، بلکه نقطه نظرات ساکنان را بیرون می‌کشیدیم. بر آن شدیم که بازسازی مشارکتی سریع (DRP) را به‌کار ببریم، رویدادی که در آن اعضای ناهمسان محله را گرد هم آوردیم تا به‌طور گروهی دیدگاه خود را روشن کنند. یک جدول زمانی بزرگ را بر سر تاسریک دیوار چسباندیم که تاریخ‌های کلیدی که از ۱۹۲۰ آغاز شده بود و تا ۱۹۶۸ و اکنون را نشان می‌داد. برنامه این بود که شرکت‌کنندگان رویدادهای هر سال و رویدادهایی را که احساس می‌کردند در پیوند هستند را پر کنند.

برگه‌های برجسته یادداشت به شرکت‌کنندگان داده شد و از آن‌ها خواسته شد که برجسته‌ترین رویدادهای گذشته محله خود را روی آن‌ها بنویسند و در جدول زمانی بچسبانند. آن‌ها به رویدادهای پرشماری از زمینه‌های گوناگون مانند خدمات شهری، مسکن، مواد مخدر و خشونت، بلایای طبیعی، رویدادهای برجسته سیاسی و غیره اشاره کرده بودند. بحث و جدل فراوانی درباره تاریخ‌ها و نام‌های درست درمی‌گرفت. ما یادداشت‌برداری می‌کردیم، نشست را فیلم‌برداری می‌کردیم و سرانجام نوشته‌های یادداشت‌برداری و برگه‌های یادداشت شرکت‌کنندگان را برای نوشتن سرگذشت محله‌ها به‌کار می‌بردیم.

آموزه‌ای که فراگرفتیم: مردم بهتر می‌دانند و باهم بسیار بیشتر می‌دانند.

یادآوری

یکی از دشواری‌های بزرگ در پژوهش‌هایی که در چرخه‌های زمانی بلند انجام شده‌اند، خطای یادآوری کسان و ماهیت گزینشی آن است که این چالش با افزایش سن بیشتر اعضای نمونه آغازین ما بدتر شده بود. یادآوری، پیوسته رو به بازسازی شدن است و ما از همگان می‌خواستیم که با ریزگان درست، دگرگونی‌های مسکن، شغلی و تحصیلی خود که در این سی سال گذرانده بودند را به یاد بیاورند. انگیزه ما کوشش برای آشکار

پیوسته سخت‌تر خواهد بود. در پرتو این واقعیت، داده‌های کیفی و داستان‌های شخصی اهمیت بیشتری در تفسیر یافته‌ها پیدا کردند.

لغزش و سوگیری

درحالی‌که یافتن جای زندگی بیش از یک سوم نمونه آغازین پس از سه دهه یک کامیابی به چشم می‌آمد ولی این بیم بود که شاید دو سومی که جای آن‌ها پیدا نشده بود، چهره سراسرناهمسانی از روند زندگی بهتر یا بدتر را نشان دهند و به همین دلیل تعمیم یافته‌ها شدنی نباشد. به این بیم چشمگیر از سوگیری و خطا، کژی طبیعی این واقعیت را نیز افزودیم که کسانی را که یافته بودیم، جوان‌ترین‌های گروه آغازین بودند.

رویکرد ما: در کوشش برای آشکار ساختن لغزش خود سه گروه را با به‌کارگیری داده‌های آغازین ۱۹۶۹ مقایسه کردیم: (۱) شرکت‌کنندگان آغازین زنده که در هر دو دوره زمانی پرسشنامه‌ها را پر کرده بودند، (۲) مصاحبه‌شوندگان آغازین فوت‌شده‌ای که ما سرگذشت زندگی‌شان را بازسازی کرده بودیم و (۳) همه‌کسانی از پژوهش آغازین را که نتوانستیم پیدا کنیم. با توجه به سن و جایگاه اجتماعی، ما سه گروه کمابیش همگن را یافتیم که ما را از یافتن یک نمونه تاندازه‌ای قابل اعتماد آسوده کردند. در میان گروهی که ما یافتیم اندکی گرایش به سوی درآمد خانوادگی بالاتر، دسترسی بیشتر به خدمات، بچه‌های بیشتر و یکپارچگی بیشتر با اجتماعاتشان بود ولی این ناهمسانی‌ها چشمگیر نبودند. جای پرسش بود که آیا کسانی که در چنین محله‌هایی مانده بودند و یا کسانی که پیدا کردندشان از همه آسان‌تر بود، کسان ناکامی بودند که نتوانسته بودند از آنجا بروند و یا کامیاب‌هایی بودند که نتوانسته بودند خود را از مردم محل پنهان کنند.

کوشش کردیم با گفتگوهای ژرف با همه شرکت‌کنندگان آغازین که جای آن‌ها را یافته بودیم به این پرسش پاسخ دهیم. من به این منظور سفرهایی به جوآو پزوا^۱، ناتال، برازیلیا، بلو هوریزنته، سائوپائولو و پورتو آلگره داشتم حتی اگر تنها یک یا دو نفر در اینجاها بودند.

آموزه‌ای که فراگرفتیم: آموختم که بدون این کارها ما هیچ دریافتی از سختی زندگی در روستا نداشتیم و نمی‌دانستیم که فقر در آنجا چه اندازه می‌تواند ژرف باشد. برخی پس‌ازاینکه کار و راهی برای بقاء پیدا نکردند فاولاها را رها کردند دوباره به مناطق خود بازگشتند؛ گروهی خسته شدند و دوباره برگشتند تا بخشی از زندگی شهر بزرگ باشند. آن‌هایی که ماندند و کامیاب شدند، به دیگر اعضای خانواده پیوسته و توانستند مغازه و کسب‌وکاری راه بیندازند و یا اینکه زندگی کم‌هزینه‌ای را با درآمد بازنشستگی و مستمری بگذرانند.

کارهایی که برنامه‌ریزی کرده بودیم ولی نتوانستیم انجام دهیم: برنامه‌ریزی کردیم که دو عنصر دیگر را به طرح پژوهش بیفزاییم: (۱) یک طرح نیمه تجربی ارزیابی اثرات سیاست‌های بهسازی و پاک‌سازی فاولاها و (۲) مطالعه فاولاها‌های جدید و بخش‌های پنهان در بخش غربی. نخستین ایده این بود که فاولا‌هایی را به‌عنوان یک گروه کنترل آزاد برگزینیم که سرگذشت اقدام سیاسی ناهمسانی را از سکونتگاه‌هایی که ما بررسی کرده بودیم داشته باشند. سپس ما می‌توانستیم زندگی ساکنان آن محله‌ها را با زندگی ساکنان محله‌های آغازین پژوهش خود مقایسه کنیم. برای نمونه ما می‌خواستیم که یک فاولای بخش جنوبی را که پاک‌سازی نشده و تاندازه‌ای همانند کاتاکومبا (در سال ۱۹۶۸) باشد را گزینش کنیم و یک فاولا در بخش شمالی همانند نوابرازیلیا (در سال ۱۹۶۸) را بیابیم که برنامه‌های بهسازی دولت در آن اجرا شده باشد و از پروژه‌های دیگر نیز بهره گرفته باشد.

گام پایانی این بود که با نگاهی به فاولاها و لوتیامنتوهای تازه‌تر در بخش غربی، آن‌ها را با فاولا‌های بخش شمالی و جنوبی که من در نخستین پژوهش، آن‌ها را بررسی کردم، مقایسه کنیم. پیش از دست به‌کار شدن برای این دو گام پایانی، زمان و بودجه ما پایان یافت ولی من همچنان امیدوار به دیدن پیامدهای آن و همراهی با دانشجویان یا همکارانی هستم که خواهان بررسی آن هستند.

پیوست ۲

چارچوبی تحلیلی برای ارزیابی موفقیت ابعاد و همبستگی‌های پویایی روبه پیشرفت

با وجود اینکه بیشتر شرکت‌کنندگان پژوهش آغازین و نسل دوم و سوم آن‌ها، پیشرفت درخور توجهی در بهبود زندگی خود داشتند ولی تنها شمار اندکی از آن‌ها موفق به ورود به منطقه مرفه جنوب شهر شدند و یا مشاغل رسمی حرفه‌ای یافته‌اند. از همه ۸۸۳ نفر در هر سه نسل، تنها شش نفر از شرکت‌کنندگان آغازین، ۱۳ تن از فرزندان و ۳ تن از نوه‌ها توانسته‌اند به سطحی در زندگی برسند که به جای کسی بی‌مصرف و نادیده گرفته شده، جنته یا آدم حسابی به شمار آیند.

این شمار اندک چگونه پیشرفت کردند؟ آیا به دلیل شانس و پیش آمد بود یا الگوهایی در ویژگی‌ها، نگرش یا رفتارهای آن‌ها بود که احتمال کامیابی آن‌ها را افزایش داد؟ چگونه می‌توان پنداره "پیشرفت" یا رسیدن به "موفقیت" را نسبت به کل گروه سنجید؟

در فکر درباره کسانی که موفق شده‌اند، می‌توانیم آن ساکن کاتاکومبا که عضو تیم المپیک برزیل شد و پسرش که اکنون در دانشکده پزشکی درس می‌خواند، بندیتا داسیلوا از بابلونیا^۱، پله و یا دیگر ستاره‌های ورزشی و موسیقی را در نظر گرفت.

از آنجایی که پیامدهای موفقیت فراتر از سنجه درآمد سرانه خانواده است، روش سنجش موفقیت را باز کردم تا به موارد زیر رسیدم: (۱) پویایی و جابجایی اقتصادی که با پایگاه اجتماعی - اقتصادی و درآمد فردی سنجیده می‌شود، (۲) پویایی جغرافیایی که با رفتن از فاولاها به محله‌های قانونی سنجیده می‌شود، (۳) پویایی سیاسی که با شهروندی / مشارکت سنجیده می‌شود، (۴) تحرک روان شناختی که با رؤیاهای، رضایت و پویایی نسبی دریافته در مقایسه با گروه‌های مرجع گوناگون سنجیده می‌شود (شکل ۱ پیوست ۲).

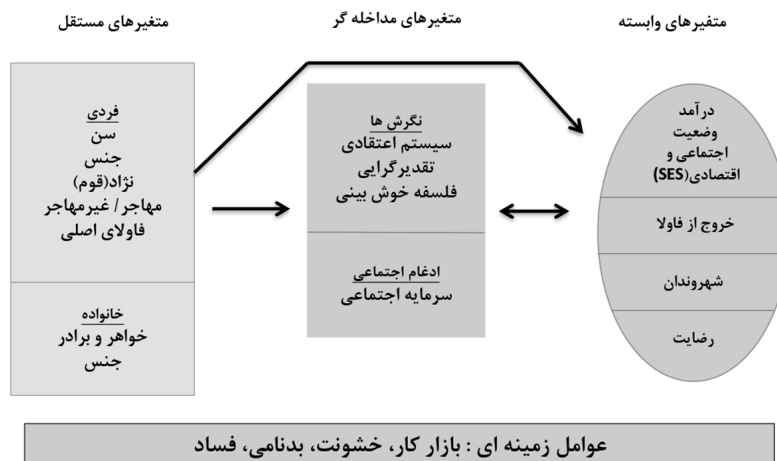
یافته‌های برآمده از این چارچوب تحلیلی نشان‌دهنده برهم‌کنش میان این عوامل است و اینکه چگونه این برهم‌کنش‌ها می‌توانند در یک پیوستار

1. Babylonia

ماریچی روبه بالا، شاخص‌های اقتصادی اجتماعی و درآمدها را با پویایی، مشارکت مدنی و سیاسی و خوش بینی پیوند دهد.

پرسش بنیادی این رویکرد تحلیلی این بود که چه چیز برون رفت از فقر و محرومیت را موجب می‌شود و چه عوامل (درونی و بیرونی) بر بخت موفقیت فرد اثر می‌گذارند؟ این چارچوب تحلیلی (شکل ۱ پیوست) یک روش نظام‌مند برای بررسی پیوند میان "داده‌ها"، برای نمونه متغیرهای مستقلی چون سن، جنسیت، نژاد، تبار و ترکیب خانوار و "دیدگاه" و نگرش‌هایی چون باور به سرنوشت، خوش بینی، پویایی؛ سرمایه اجتماعی و پنج گونه از پیامدهای موفقیت است.

چارچوب تحلیلی



شکل ۱. چارچوبی برای واکاوی داده‌های پنج مقیاس سنجش پیامدها

نخستین نکته در نمودار بالا این است که نتایج کامیابی و موفقیت در ابعاد بی‌شمار تعریف شده‌اند. شاخص وضعیت یا پایگاه اجتماعی - اقتصادی و درآمد به عنوان دو جنبه از موفقیت اقتصادی؛ خروج از فاولا به عنوان نشانه‌ای از یکپارچگی مکانی، شهروندی به عنوان مقیاس یکپارچگی سیاسی و رضایت همچون مقیاسی از رفاه درک شده، بهره گرفته شده است. زمانی که من هریک از این جنبه‌های موفقیت را در برابر یکدیگر

1. Mindset

آزمودم، متوجه رابطه معنادار قوی میان آن‌ها در همه نسل‌ها و هر دو دوره زمانی شدم. تنها استثناء این بود که مشارکت سیاسی با هیچ‌یک از سنج‌های دیگر، به جز اندکی با شاخص وضعیت یا پایگاه اجتماعی-اقتصادی و درآمد، همبستگی معناداری نداشت که می‌تواند به علت سطح پایین مشارکت سیاسی و نبود دگرگونی باشد.

در جستجوی الگوهای پیوسته با ویژگی‌های هر فرد، دریافتم که سن و مرحله زندگی یک فرد بر نگرش‌ها و سمت‌وسوی مورد انتظار او اثرگذار است که جوانان و کسانی که میانه کار هستند را یاری می‌دهد؛ مرد بودن (خانواری با سرپرست مرد) برتری‌های خود را دارد. جوان بودن و مرد بودن نیز همبستگی مثبتی با متغیرهای مداخله‌گر مانند فعالیت و خوش بینی داشت که به موفقیت بیشتر می‌انجامد، بر پایه برتری جنسیتی، یک "چرخه فضیلت"^۱ شکل می‌گیرد. کسانی که برای آغاز از برتری‌هایی برخوردار بودند، توان بهره‌مندی از آن برای بهبود نسبی در برابر بقیه گروه را داشتند، در حالی که کسانی که بخت کمتری داشتند روی هم‌رفته توان پویایی کمتری برای جبران عقب‌ماندگی داشتند.

از سویی دیگر، جالب است که نژاد در گروه کم‌درآمدها، اثرگذاری اندکی دارد.^۲ به نظر می‌رسد وضعیت اجتماعی پایین، رنگ پوست را تحت الشعاع قرار داده است که گزارش مصاحبه‌شوندگان آن را تأیید می‌کند: برچسب فقر (که به دلیل سکونت در فاوولا است) در برابر برچسب نژاد برجستگی بیشتری دارد. از یافته‌های روشن دیگر این بود که کسانی که در ریو متولد شده بودند (نسبت به مهاجران) نمرات شاخص اقتصادی بالاتری در هر سه دوره زمانی (۱۹۶۹، ۲۰۰۱ و ۲۰۰۳) داشتند و کسانی که خانواده‌های کوچک‌تری داشتند نمرات بالاتری در شاخص اقتصادی اجتماعی، درآمد و رضایت داشتند.

۱. Virtuous Cycle: چرخه فضیلت برزنجیره پیچیده رویدادهایی دلالت دارد که خود را از راه بازخورد مثبت تقویت می‌کند. از سویی پیوند متقابل میان رشد اقتصادی و توسعه انسانی را بیان می‌کند که جامعه شاید در این چرخه مطلوب یعنی توسعه انسانی بالا و رشد اقتصادی زیاد قرار گیرد (مترجمان).

۲. تنها در نسل نوه‌ها، میان رنگ پوست روشن‌تر و شاخص اقتصادی اجتماعی بالا همبستگی است ولی هیچ پیوند معنی‌داری میان رنگ پوست و هر یک از متغیرهای دیگر وجود ندارد. اگر کل شهر ریو در نظر گرفته شود، همبستگی قویاً وجود خواهد داشت.

در حالی که بر پایه نتایج، مردان سفیدپوست از همه موفق‌تر بودند، زنان دورگه (از مردان سفید و زنان سیاه‌پوست) پیشرفت و بهبود بیشتری داشتند. در زمینه جایگاه نخستین، کامیاب‌ترین‌ها از بخش‌های تفکیکی کاسیاس بودند (که رفاه بهتری در برابر ساکنان فاولاها داشتند) ولی روی هم‌رفته مردم فاولای کاتاکومبا (در میانه بخش جنوبی) بیشترین تحرک و پویایی را داشتند. با وجود اینکه تحصیلات، عامل تعیین‌کننده‌ای در نتایج موفقیت برای نمونه آغازین بود ولی کسانی که از پایین‌ترین سطح به بالاترین سطح در زندگی خود رسیده بودند، در میان همسالان خود تحصیل‌کرده‌ترین‌ها نبودند، برخی بی‌سواد بودند و بسیاری از آن‌ها کم‌سواد یا به مدرسه نرفته بودند (در تحرک و پویایی فرزندان و نوه‌های آن‌ها آموزش (به‌ویژه تحصیلات دانشگاهی) تفاوت قابل توجهی ایجاد کرده است).

درباره متغیرهای مداخله‌گر، باور به سرنوشت، پیوند منفی با فرجام موفقیت در میان همه نسل‌ها داشت. به عبارتی دیگر، کسانی که باور داشتند آنچه برایشان روی می‌دهد، نتیجه تقدیر و سرنوشت است و یا آینده برزیل به خدا و بخت بستگی دارد نه کارکردن مردم یا حکومت خوب، کمتر احتمال داشت که در جستجوی مجال‌ها باشند و احتمال کمتری داشت که یک راهبرد برای پیشرفت داشته باشند و بنابراین گمان موفقیت آن‌ها کمتر بود (این چالش، به نوبه خود، بی‌ارادگی و باور به سرنوشت را نیرومند می‌کرد که یک "چرخه معیوب"^۱ برپا می‌کرد).^۲

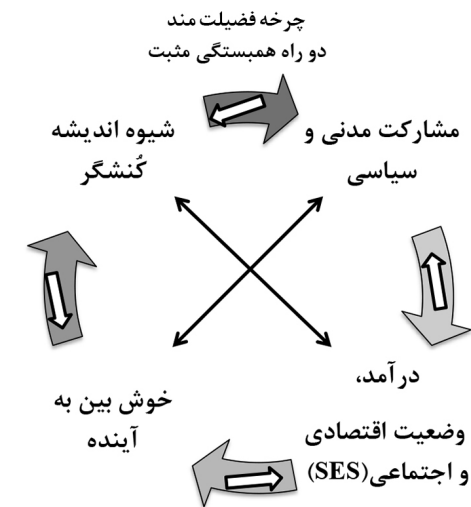
خوش بین بودن به آینده^۳ همبستگی مثبتی با جایگاه اجتماعی-اقتصادی و مشارکت سیاسی به‌ویژه در میان فرزندان مصاحبه‌شوندگان آغازین داشت. به‌کارگیری یک رشته پرسش‌ها برای سنجش رضایت از زندگی نشان داد که در همه نسل‌ها کسانی که بیشترین رضایت را دارند، در سنجش

۱. Vicious Cycle: یعنی توسعه انسانی پایین و رشد اقتصادی کم. (مترجمان)

۲. پرسش‌های دیگر «اعتقاد به سرنوشت» عبارت‌اند از: آیا انسان بدون داشتن دین می‌تواند خوب باشد؟ و آیا زن و شوهران باید شمار فرزندان خود را کم کنند یا خیر؟

۳. پرسش‌ها این‌ها بود: در پنج سال آینده، آیا فکر می‌کنید وضعیت زندگی در (برزیل ریودوژانیرو، جامعه شما، زندگی شما) بسیار بهتر، تاندازه‌ای بهتر، تاندازه‌ای بدتر یا بسیار بدتر خواهد شد؟ شاخص خوش بینی با دادن یک امتیاز برای هر پاسخ مثبت (تاندازه‌ای یا بسیار بهتر) سنجش شد.

درباره چگونگی رضایت و خشنودی، ناهمسانی‌های آشکاری میان نسل‌ها بود. برای کسانی که در نخستین پژوهش با آن‌ها گفتگو شد، همبستگی اجتماع بسیار با ارزش بود ولی برای فرزندان آن‌ها ارزش چندانی نداشت. برای نسل فرزندان، تنها جایگاه اجتماعی-اقتصادی، یک عامل با ارزش و کارساز در رضایت بود و برای نوه‌ها، با ارزش‌ترین عامل عبارت بودند از بدهکاری (بدهی بیشتر برابر بود با رضایت بیشتر که می‌تواند تعجب‌برانگیز باشد ولی توضیح خواهم داد) و داشتن سند خانه (در برابر سند زمین که یک متغیر جداگانه بود). از آنجایی‌که من با خانواده‌ها زندگی کرده‌ام و نوه‌ها را خوب می‌شناسم، می‌توانم این تناقض آشکار بدهی بیشتر به رضایت بیشتر می‌انجامد را توضیح دهم. بدهی و وام، اعتبار مصرفی است و برای جوانان، مصرف، نشانه پرستیژ و جایگاه است. آن‌ها هر چیزی را می‌خرند، از تلفن همراه گرفته تا سیستم‌های صوتی، کفش و پیراهن و بازپرداخت‌های فراوانی که دارای بهره فراوانی بود و گاهی چندین برابر بهای کالای خریداری شده را می‌پرداختند. هرچه بدهی آن‌ها بیشتر باشد، چیزهای بیشتری برای نمایش دادن دارند، دوستان خود را بهتر تحت تأثیر قرار می‌دادند و به تصاویری که در تلویزیون می‌دیدند نزدیک‌تر می‌شدند. این ما را ناگزیر به پرسش‌های بیشتری درباره برداشت همگان از پیشرفت خود و ارزیابی و دورنمای آینده خود کرد. به گونه فشرده، این یک چرخه فضیلت‌مند و یک مارپیچ روبه بالا را تشکیل می‌دهد. شکل ۲ پیوست این مارپیچ روبه بالا را نشان می‌دهد که برای کسانی که از فقر دور می‌شدند نگاشته شد. یافته‌ها نشان می‌دهد که پویایی (بینش کنشگرانه و مشارکت در زندگی مدنی و سیاسی) همبستگی نزدیکی با خوش‌بینی به آینده و همچنین با درآمد و جایگاه اجتماعی-اقتصادی بالاتر دارد. درستی این جستار بدون در نظر گرفتن سن، نژاد یا جنسیت است. اگرچه مرد بودن، جوان بودن و سفیدپوست بودن، یک برتری به همراه داشت ولی برای به دست آوردن نتایج مثبت در پنج سویه موفقیت، کافی نیست.



مرد، سفید و جوانتر بودن مزیت کلی است اما روابط بالا کنترلی برای قومیت، جنس و سن ایجاد می‌کند.

شکل ۲. چرخه فضیلت‌مند: رابطه مثبت میان پیشرفت و شیوه اندیشه کنشگر، مشارکت مدنی و سیاسی؛ وضعیت اجتماعی و اقتصادی و درآمد؛ و خوش‌بینی به آینده.

خوش‌بینی نیز بالاترین نمره را داشته‌اند. آن‌ها همچنین کنشگری پویا بودند تا اینکه بی‌کنش باشند و برای زدایش دشواری‌های اجتماع یا خانواده خود، به جای اینکه چشم‌به‌راه بهتر شدن اوضاع بمانند، کوشش می‌کردند.

پیوند میان سرمایه اجتماعی و موفقیت، با نوع پیوندها و شبکه‌ها، عضویت‌ها و رفتار اجتماعی افراد روشن می‌شد. کسانی که شبکه‌های پیونددهنده بیرونی نیرومندی داشتند در شاخص اقتصادی اجتماعی، درآمد و مشارکت سیاسی، نتایج بسیار بهتری در سنجش با میانگین به دست آوردند و کسانی که شبکه‌های پیونددهنده درونی نیرومندتری داشتند، نتایج بدتری به دست آوردند.^۱

۱. شبکه‌ها با مجاورت جغرافیایی چهارتا از نزدیک‌ترین اعضای خانواده یا دوستان مصاحبه‌شونده‌ها اندازه‌گیری شد. شبکه‌ی پیونددهنده داخلی، اگر ۳-۴ نفر از دوستان یا اعضای خانواده در جامعه مصاحبه‌شونده زندگی می‌کردند، «بالا» و اگر دربرگیرنده ۱-۲ نفر از دوستان یا اعضای خانواده بودند، «پایین» در نظر گرفته شد؛ و نبود شبکه پیونددهنده داخلی به این معنی است که نزدیک‌ترین خانواده و دوستان آن‌ها در بیرون از جامعه زندگی می‌کردند. همان روند برای شبکه‌های پیونددهنده خارجی انجام شد. بالا یعنی ۳-۴ نفر؛ پایین یعنی ۱-۲ نفر از اعضای خانواده یا دوستان در بیرون از اجتماع زندگی می‌کردند. همبستگی میان شبکه‌های داخلی و خارجی معنی‌دار و منفی بود (Granovetter, ۱۹۷۳).

جابجایی میان نسلی موفقیت

در اینجا این پرسش پیش می‌آید که کامیابی و موفقیت در زندگی چه اندازه به موفقیت پدرومادر فرد بستگی دارد (در فصل ۹ گفته شد). آیا بی‌ارتباطی زادگاه، شمار خواهران و برادران، گونه اجتماع، باورها، رفتارها و شبکه‌های اجتماعی همگی با نتایج متفاوت زندگی از این‌روست که نتایج با میزان موفقیت پدرومادر از پیش تعیین شده‌اند؟ این به‌راستی ویژگی یک نظام کاستی است. برای آزمون این پرسمان با داده‌ها، نمرات جایگاه اجتماعی-اقتصادی پدرومادر و فرزندان را به کار گرفتیم. در این راستا بررسی کردیم که نمرات هر کس تا چه اندازه با نمرات پدر یا مادرش پیوند دارد یا با آن قابل پیش‌بینی است. همان‌گونه که در فصل ۹ بازگشایی شد، ما همبستگی بسیار کمی میان نمره پدرومادر و فرزندان یافتیم. چکیده اینکه، شواهدی از فقر یا موفقیت نسبی میان نسلی وجود نداشت. ضرایب برای هر نوع سنجش پدرومادر-فرزند در جدول زیر نشان داده شده‌اند.

جدول ۱. جابجایی فقر میان نسل‌ها که با نمرات شاخص اقتصادی اجتماعی اندازه‌گیری شد (بر پایه مقایسه هر فرد با فرزندان خودش)

درون نسلی	
۰/۲۷۵	مصابحه‌شوندگان آغازین ۱۹۶۹ و ۲۰۰۱
میان نسلی	
۰/۳۵۸	مصابحه‌شوندگان آغازین در سال ۱۹۶۹ و فرزندان آن‌ها در ۲۰۰۱
۰/۳۱۴	مصابحه‌شوندگان آغازین در ۲۰۰۱ و فرزندان آن‌ها در ۲۰۰۱
۰/۴۹۸	فرزندان در ۲۰۰۱ و نوه‌ها در ۲۰۰۱
۰/۲۳۹	مصابحه‌شوندگان آغازین در ۱۹۶۹ و نوه‌ها در ۲۰۰۱
۰/۰۹	مصابحه‌شوندگان آغازین در ۲۰۰۱ و نوه‌ها در ۲۰۰۱

نکته: این نشان‌دهنده همبستگی مثبت ولی ضعیف برای هر جفت است. تنها همبستگی پایدار میان جایگاه فرزندان و نوه‌ها است.

References

- Abers, Rebecca. 1998. Learning Democratic Practice: Distributing Government Resources through Popular Participation in Porto Alegre, Brazil. In *Cities for Citizens: Planning and the Rise of Civil Society in a Global Age*, ed. Mike Douglass and John Friedmann, 39–65. Chichester, UK: Wiley.
- Abramo, Pedro. 2003a. Eu Já Tenho Onde Morar: A Cidade da Informalidade. In *A Cidade da Informalidade: O Desafio das Cidades Latino-Americanas*, ed. Pedro Abramo and Suzana Pasternak Taschner, 1–11. Rio de Janeiro: Livraria Sette Letras: FAPERJ.
- . 2003b. Mobilidade Residencial no Rio de Janeiro: Considerações Sobre o Setor Formal e Informal do Mercado Imobiliário. Rio de Janeiro: Federal University of Rio de Janeiro.
- . 2003c. Uma Teoria Economica Da Favela: Elementos Sobre o Mercado Imobiliario Informal Em Favelas a Mobilidade Residencial Dos Pobres. In *A Cidade da Informalidade: O Desafio das Cidades Latino-Americanas*, ed. Pedro Abramo and Suzana Pasternak Taschner, 198–225. Rio de Janeiro: Livraria Sette Letras: FAPERJ.
- . 2001. Mercado e Ordem Urbana: Do Caos à Teoria Da Localização Residencial. Rio de Janeiro: Bertrand Brasil.
- Abramo, Pedro, and Suzana Pasternak Taschner, eds. 2003. *A Cidade da Informalidade: O Desafio das Cidades Latino-Americanas*. Rio de Janeiro: Livraria Sette Letras: FAPERJ.
- Abrams, Charles. 1964. *Man's Struggle for Shelter in an Urbanizing World*. Cambridge, MA: MIT Press.
- . 1965. *The City Is the Frontier*. New York: Harper and Row.
- Abu-Lughod, Janet L. 1994. The Battle for Tompkins Square Park. In *From Urban Village to East Village: The Battle for New York's Lower East Side*, ed. Janet L. Abu-Lughod, 233–66. Oxford: Blackwell.
- Aduan, Wanda Engel. 2006. The Elusive Quest for Equality: Interview with Wanda Engel Aduan. *IDB América: Magazine of the Inter-American Development Bank* [database online], www.iadb.org/idbamerica/index.cfm?thisid=3865 (accessed March 5, 2009).

- Discursos Sediciosos: Crime, Direito e Sociedade 3 (5–6).
- Bearak, Barry. 2004. Poor Man's Burden. *New York Times Magazine*, June 27.
 - Bessis, Sophie, and Roskilde Symposium. 1995. From Social Exclusion to Social Cohesion: A Policy Agenda: The Roskilde Symposium, 2–4 March 1995. Paris: UNESCO.
 - Birdsall, Nancy, and Carol Graham. 2000. *New Markets, New Opportunities? Economic and Social Mobility in a Changing World*. Washington, DC: Carnegie Endowment for International Peace: Brookings Institution Press.
 - Blank, Gilda. 1980. Brás De Pina: Experiência De Urbanização De Favela. In *Habitação em questão*, ed. Licia do Prado Valladares, 17–47. Rio de Janeiro: Zahar Editores.
 - Blofield, Merike. 2007. Proposal for the Observatory on Inequality in Latin America. Mimeograph. Miami: Center for Latin American Studies, University of Miami.
 - Bourgois, Philippe I. 1995. *In Search of Respect: Selling Crack in El Barrio*. Cambridge: Cambridge University Press.
 - Bourguignon, François, Francisco H. G. Ferreira, and Phillippe G. Leite. 2002. Ex-ante Evaluation of Conditional Cash Transfer Programs: The Case of Bolsa Escola. Washington, DC: World Bank.
 - Bourguignon, Francois, Francisco H. G. Ferreira, and Marta Menendez. 2003. *Inequality of Outcomes and Inequality of Opportunities in Brazil*. Washington, DC: World Bank Development Economics Office of the Senior Vice President and Chief Economist and Development Research Group Poverty Team.
 - Brinks, Daniel M. 2006. The Rule of (Non) Law: Prosecuting Police Killings in Brazil and Argentina. In *Informal Institutions and Democracy: Lessons from Latin America*, ed. Gretchen Helmke and Steven Levitsky, 201–26. Baltimore: Johns Hopkins University Press.
 - Brum, Mario Sergio Ignácio. 2006. *O Povo Acredita Na Gente: Rupturas e Continuidades no Movimento Comunitário Das Favelas Cariocas Nas Décadas de 1980 e 1990*. Master's thesis, Universidade Federal
 - Alinsky, Saul David. 1971. *Rules for Radicals: A Practical Primer for Realistic Radicals*. New York: Random House.
 - ———. 1969. *Reveille for Radicals*. New York: Vintage Books.
 - Altshuler, Alan, and Marc Zegans. 1990. Innovation and Creativity: Comparisons between Public Management and Private Enterprise. *Cities* 7 (1) (2): 16–24.
 - Alvarez, Sonia E. 1993. “Deepening” Democracy: Popular Movement Networks, Constitutional Reform, and Radical Urban Regimes in Contemporary Brazil. In *Mobilizing the Community: Local Politics in the Era of the Global City*, ed. Robert Fisher and Joseph M. Kling, 191–219. London: Sage.
 - Arantes, Otilia Beatriz Fiori, Carlos B.Vainer, and Ermínia Maricato. 2000. *A Cidade do Pensamento Único: Desmanchando Consensos*. Petrópolis, Brazil: Editora Vozes.
 - Arias, Enrique Desmond. 2006a. The Dynamics of Criminal Governance: Networks and Social Order in Rio de Janeiro. *Journal of Latin American Studies* 38 (2): 293–325.
 - ———. 2006b. Trouble en Route: Drug Trafficking and Clientelism in Rio de Janeiro Shantytowns. *Qualitative Sociology* 29 (4): 427–45.
 - Auletta, Ken. 1982. *The Underclass*. New York: Random House.
 - Auyero, Javier. 1997. Wacquant in the Argentine Slums: Comment on Loic Wacquant's “Three Pernicious Premises in the Study of the American Ghetto.” *International Journal of Urban and Regional Research* 21 (3) (September): 508.
 - Balan, Jorge, Harley L. Browning, Elizabeth Jelin, and Lee Litzler. 1969. A Computerized Approach to the Processing and Analysis of Life Histories Obtained in Sample Surveys. *Behavioral Science* 14 (2): 105–22.
 - Barrionuevo, Alexei. 2008. In Rio Slum, Armed Militia Replaces Drug Gang's Criminality with Its Own. *New York Times*, June 13, 2008.
 - Barros, Ricardo Paes de, Ricardo Henriques, and Rosane Mendonça. 2001. *A Estabilidade Inaceitável: Desigualdade e Pobreza no Brasil*. Rio de Janeiro: Instituto de Pesquisa Econômica Aplicada.
 - Batista, Nilo. 1998. *Política Criminal Com Derramamento De Sangue*.

- tors meeting, Jakarta, August 1-9, see www.mega-cities.net, Environmental Justice for full text.
- ———.1997. *The Urban Question: A Marxist Approach*. Cambridge, MA: MIT Press.
 - Cavalcanti, Mariana. 2007. *Of Shacks, Houses, and Fortresses: An Ethnography of Favela Consolidation in Rio de Janeiro*. Ph.D. diss., University of Chicago.
 - Cavallaro, James, and Anne Manuel. 1997. *Police Brutality in Urban Brazil*. New York: Human Rights Watch.
 - Cavallieri, Paulo F. A. 2005. *Favelas in Rio: Data and Changes*. In IP-P[online database]. www.citiesalliance.org/doc/features/slum-electrification-workshop/favelasrio.pdf (accessed March 1, 2009).
 - ———.2003. *The Situation of Children and Adolescents in the Complexo de Alemão*. UNICEF.
 - Central Intelligence Agency. 2009. *The World Factbook 2009*.
 - Centro de Promoção da Saude (CEDAPS). 2003. *The Situation of Children and Adolescents in the Complexo da Alemão*. New York, UNICEF publication.
 - Cerrutti, Marcela, and Rodolfo Bertoncello. 2003. *Urbanization and Internal Migration Patterns in Latin America*. Paper presented at conference “African Migration in Comparative Perspective,” Johannesburg, South Africa, June 4–7.
 - Chandra, Nayan. 2007. *Bound Together: How Traders, Preachers, Adventurers, and Warriors Shaped Globalization*. New Haven: Yale University Press.
 - Dagnino, Evelina. 2003. *Citizenship in Latin America: An Introduction*. *Latin American Perspectives* 30 (2) (March): 3–17.
 - ———.1998. *Culture, Citizenship and Democracy: Changing Discourses and Practices in the Latin American Left*. In *Cultures of Politics, Politics of Cultures: Re-visioning Latin American Social Movements*, ed. Sonia E. Alvarez, Evelina Dagnino, and Arturo Escobar, 459. Boulder, CO: Westview Press.
 - da Matta, Roberto. 1979. *Você sabe com quem está falando?*, in *Car-*
- Fluminense.
 - Burgos, Marcelo Baumann. 2002. *A Utopia da Comunidade: Rio das Pedras, uma Favela*. Rio de Janeiro: Editora PUC, Edições Loyola.
 - ———.1998. *Dos Parques Proletários Ao Favela-Bairro: As Políticas Públicas Nas Favelas do Rio de Janeiro*. In *Um século de favela*, ed. Alba Zaluar and Marcos Alvito, 25–60. Rio de Janeiro: Fundação Getúlio Vargas Editora.
 - Cabbanes, Yves. 2004. *Participatory Budgeting: A Significant Contribution to Participatory Democracy*. *Environment and Urbanization* 16 (April): 27–46.
 - Caldeira, Teresa P. R. 2000. *City of Walls: Crime, Segregation, and Citizenship in São Paulo*. Berkeley: University of California Press.
 - Caldeira, Teresa P. R., and James Holston. 1999. *Democracy and Violence in Brazil*. *Comparative Studies in Society and History* 41 (4) (October): 691–729.
 - Cano, Ignacio. 2004. *O Impacto Da Violência Em Rio de Janeiro*. Rio de Janeiro: Universidade do Estado do Rio de Janeiro.
 - ———.n.d. *Police Oversight in Brazil*. Working paper. Rio de Janeiro: UERJ. www.altus.org/pdf/b_ic_en_pdf.
 - Cano, Ignacio, and Nilton Santos. 2001. *Violência Letal, Renda e Desigualdade no Brasil*. Rio de Janeiro: 7 Letras.
 - Caplovitz, David. 1963. *The Poor Pay More: Consumer Practices of Low-income Families*. New York: Free Press of Glencoe.
 - Cassidy, John. 2006. *Relatively Deprived: How Poor Is Poor?* *New Yorker*, April 3, 42.
 - Castañeda, Jorge G. 2006. *Latin America’s Left Turn*. *Foreign Affairs* 85 (3) (May–June): 28.
 - Castells, Manuel. 2000. *The Rise of the Network Society*. Vol.2. Malden, MA: Blackwell.
 - ———.1997. *The Power of Identity*. Malden, MA: Blackwell.
 - ———.1993. *Why the Megacities Focus? Megacities in the New World Disorder*. Paper presented at the seventh annual Mega-Cities Coordina-

- crianças Em violência Armada Organizada no Rio de Janeiro. Rio de Janeiro: 7 Letras.
- Duffy, Gary. 2008. Vigilantes Take Over Rio Shanty Towns. 2008. BBC News. <http://news.bbc.co.uk/2/hi/americas/7283640.stm> (accessed June 28, 2008).
 - Dugger, Celia W. 2004. To Help Poor Be Pupils, Not Wage Earners, Brazil Pays Parents. New York Times, January 3, 2004.
 - Escobar, Arturo. 1995. Encountering Development: The Making and Unmaking of the Third World. Princeton, NJ: Princeton University Press.
 - Estado da Guanabara. 1973. Faveladas Removidas e Respectivos Conjuntos. Rio de Janeiro: Secretaria de Planejamento e Coordenação Geral do Estado da Guanabara.
 - Fanon, Frantz. 1965. The Wretched of the Earth. New York: Grove Press.
 - Fernandes, Edésio. 2007. Constructing the “Right to the City” in Brazil. *Social and Legal Studies* 16 (2): 201–19.
 - Fernandes, Marlene. 1998. Reforestation in Rio’s Favelas. In Perlman, Janice, *Environmental Justice: The Poverty/Environment Nexus in Mega-Cities*. Available at www.megacitiesproject.org/publications_environment.asp.
 - Ferranti, David de, Guillermo Perry, Francisco Ferreira, and Michael Walton. 2004. *Inequality in Latin America and the Caribbean: Breaking with History?* Washington, DC: World Bank.
 - Ferreira, Francisco, H. G., Phillippe Leite, and Julie Litchfield. 2008. The Rise and Fall of Brazilian Inequality: 1981–2004. *Macroeconomic Dynamics* 12 (S₂): 199–230.
 - Forero, Juan. 2004. Latin America Graft and Poverty Trying Patience with Democracy. New York Times, June 24.
 - Freire, Paulo. 1973. *Pedagogy of the Oppressed*. New York: Seabury Press.
 - Freyre, Gilberto. 1956. *The Masters and the Slaves (Casa-Grande e Senzala): A Study in the Development of Brazilian Civilization*. New York: Knopf.
 - navais, Malandros e heróis. Rio de Janeiro, Zahar Editores.
 - de Ferranti, David, Guillermo Perry, Francisco Ferreira, and Michael Walton. 2004. *Inequality in Latin America and the Caribbean: Breaking with History?*. Washington, DC: World Bank.
 - de la Rocha, Mercedes Gonzalez. 2001. From the Resources of Poverty to the Poverty of Resources? The Erosion of a Survival Model. In *Mexico in the 1990s: Economic Crisis, Social Polarization, and Class Struggle*. Special issues, pt.2. *Latin American Perspectives* 28 (4, July): 72–100.
 - Della Cava, Ralph. 1988. The Church and the Abertura in Brazil, 1974–1985, Working Paper #114. Queens College, the City University of New York, November.
 - De Souza, Marcelo Lopes. 2005. Urban Planning in an Age of Fear: The Case of Rio de Janeiro. *International Development Planning Review* 27 (1): 1–19.
 - Desai, Raj M., and Wolfensohn Center for Development. 2007. *The Political Economy of Poverty Reduction: Scaling Up Antipoverty Programs in the Developing World*. Washington, DC: Wolfensohn Center for Development at the Brookings Institution.
 - De la Rocha, Mercedes Gonzalez. 2001. From the Resources of Poverty to the Poverty of Resources? The Erosion of a Survival Model. In *Mexico in the 1990s: Economic Crisis, Social Polarization, and Class Struggle*. Special issues, pt. 2, *Latin American Perspectives* 28 (4) (July): 72–100.
 - Desai, Raj M., and Wolfensohn Center for Development. 2007. *The Political Economy of Poverty Reduction: Scaling Up Antipoverty Programs in the Developing World*. Washington, DC: Wolfensohn Center for Development at the Brookings Institution.
 - Diamond, Larry Jay. 2005. Empowering the Poor: What Does Democracy Have to Do with It? In *Measuring Empowerment: Cross-disciplinary Perspectives*, ed. Deepa Narayan-Parker, 403–25. Washington, DC: World Bank.
 - Dowdney, Luke. 2003. *Crianças do tráfico: Um Estudo De Caso De*

- The Brazilian Puzzle: Culture on the Borderlands of the Western World. *American Anthropologist* 98 (2): 458.
- Holston, James. 2008. *Insurgent Citizenship: Disjunctions of Democracy and Modernity in Brazil*. Princeton, NJ: Princeton University Press.
 - ———. 1999. *Cities and Citizenship*. Durham, NC: Duke University Press.
 - Holston, James, and Arjun Appadurai. 1999. *Cities and Citizenship*. In *Cities and Citizenship*, ed. James Holston, 1–18. Durham, NC: Duke University Press.
 - Hoskins, W. G. 1970. *The Making of the English Landscape*. London: Penguin.
 - Howden, Daniel. 2007. Planet of the Slums: UN Warns Urban Populations Set to Double. *Independent*, June 27.
 - Hugo, V. 2007. The Assault on Rio's Favelas and the Growth of State Repression in Brazil. In *International Committee of the Fourth International (ICFI) [database online]*. www.wsws.org/articles/2007/jul2007/fave-j05.shtml (accessed December 14, 2008).
 - Instituto Perreira Passos (IPP) 2008. Planning Department, Rio de Janeiro (Unpublished documents).
 - Instituto de Pesquisa Econômica Aplicada. 1999. *Caracterização e Tendências Da Rede Urbana do Brasil*. Campinas, Brazil: Universidade Estadual de Campinas, Instituto de Economia.
 - Instituto Pólis. 2002. *The Statute of the City: New Tools for Assuring the Right to the City in Brasil*. São Paulo: Instituto Pólis.
 - Jackson, Cecile. 1999. Social Exclusion and Gender: Does One Size Fit All? *European Journal of Development Research* 11 (1): 125–46.
 - Jacobs, Jane. 1961. *The Death and Life of Great American Cities*. New York: Random House.
 - Kabeer, Naila. 1999. The Concept of Social Exclusion: What Is Its Value-added for Thinking about Social Policy? Paper presented at conference "Re-visioning Social Policy for the Twenty-first Century: What Are the Key Challenges?" University of Sussex, England. October 28–29.
 - Katz, Daniel. 2008. *Bala: The Institutionalization of Extrajudicial Vi-*
 - Fried, Marc. 1963. Grieving for a Lost Home. In *The Urban Condition: People and Policy in the Metropolis*, ed. Leonard J. Duhl. New York: Basic Books.
 - Fundação Leão. 1968. *Favelas of Guanabara*. Mimeograph. Rio de Janeiro: Fundação Leão.
 - Furtado, Celso. 1982. *A Nova Dependência: Dívida Externa e Monetarismo*. Vol. 2a. Rio de Janeiro: Paz e Terra.
 - ———. 1964. *Dialética do Desenvolvimento*. Vol. 2. Rio de Janeiro: Editora Fundo de Cultura.
 - Gacitua-Marió, Estanislau, and Michael J. V. Woolcock. 2008. *Social Exclusion and Mobility in Brazil*. Washington, DC: World Bank.
 - ———. 2005. *Exclusão Social e Mobilidade no Brasil*. Brasília: Instituto de Pesquisa Econômica Aplicada.
 - Gay, Robert. 2005. *Lucia: Testimonies of a Brazilian Drug Dealer's Woman*. Philadelphia: Temple University Press.
 - Gilbert, Alan. 2007. The Return of the Slum: Does Language Matter? *International Journal of Urban and Regional Research* 31 (4): 697–713.
 - Go□man, Erving. 1959. *The Presentation of Self in Everyday Life*. Garden City, NY: Doubleday.
 - Goirand, Camille. 2003. Citizenship and Poverty in Brazil. *Latin American Perspectives* 30 (2): 226–48.
 - Graham, Carol, and Stefano Pettinato. 2001. *Happiness and Hardship: Opportunity and Insecurity in New Market Economies*. Washington, DC: Brookings Institution Press.
 - Granovetter, Mark. 1983. The Strength of Weak Ties: A Network Theory Revisited. *Sociological Theory* 1: 201–33.
 - Green, Maia, and David Hulme. 2005. From Correlates and Characteristics to Causes: Thinking about Poverty from a Chronic Poverty Perspective. *World Development* 33 (6/6): 867–79.
 - Harvey, David. 2003. *The New Imperialism*. Oxford: Oxford University Press.
 - Hess, David J., Roberto A. DaMatta, and Sidney M. Greenfield. 1996.

- Leeds, Elizabeth. 2007. Serving States and Serving Citizens: Halting Steps toward Police Reform in Brazil and Implications for Donor Intervention. *Policing and Society* 17 1(3): 21–37.
- ———. 1998. Cocaina e Poderes Paralelos Na Periferia Urbana Brasileira Ameacas a Democratizacao Em Nivel Local. In *Um século de favela*, ed. Alba Zaluar and Marcos Alvito. 1st ed., 233–76. Rio de Janeiro: Fundação Getúlio Vargas.
- ———. 1996. Cocaine and Parallel Politics in the Brazilian Urban Periphery: Constraints on Local-level Democratization. *Latin American Research Review* 31 (3): 47.
- Leite, Liana. 2008. Brasil é Quarto País em Mortes de Jovens. *Bulletin of the Observatório de Favelas*, December 3. www.observatoriode-favelas.org.br.
- Lessa, Carlos. 2000. O Rio de Todos os Brasis: Uma Reflexão em Busca de Auto-Estima. Rio de Janeiro: Editora Record.
- Lewis, Mark. 2007. Twenty-first-century Cities: Megacities of the Future. *Forbes.com* [database online]. www.forbes.com/2007/06/11/megacities-population-urbanization-biz-cx_21cities_ml_0611megacities.html (accessed June 11, 2008).
- Lopes de Souza, Marcelo. 2005. Urban Planning in an Age of Fear: The Case of Rio de Janeiro. *International Development Planning Review* 27 (1): 1–19.
- Lopez Moreno, Eduardo, and Rasna Warah. 2006. The State of the World's Cities Report 2006/7: Urban and Slum Trends in the Twenty-first Century. *UN Chronicle* 43 (2): 24.
- Ludemir, Julio. 2004. *Sorria, Voce Esta na Rocinha*. Rio de Janeiro: Editora Record.
- Mainwaring, Scott. 1999. Patronage, Clientelism and Patrimonialism. In *Rethinking Party Systems in the Third Wave of Democratization: The Case of Brazil*, ed. Scott Mainwaring, 175–218. Stanford, CA: Stanford University Press.
- ———. 1995. Brazil: Weak Parties, Feckless Democracy. In *Building Democratic Institutions and Party Systems in Latin America*, ed. Scott
- ———. 2007. Violence by the Police of Rio de Janeiro. Undergraduate honors thesis, Political Science, University of California, Berkeley.
- Kihato, C., B. Ruble, and P. Subirós. Forthcoming. The Challenges of Urban Diversity: Inclusive Cities versus Divided Cities: A Comparative Approach to Rethinking the Public Domain and Public Stage. Washington, DC: Woodrow Wilson Center.
- Kingdon, John W. 1984. *Agendas, Alternatives, and Public Policies*. Boston: Little, Brown.
- Kingstone, Steve. 2003. Rio Shanty Town Becomes Tour Spot. *BBC News* [database online]. <http://news.bbc.co.uk/go/pr/fr/-/2/hi/americas/3247709.stm> (accessed April 16, 2008).
- Kolbert, Elizabeth. 2009. Greening the Ghetto. *New Yorker*, January 12, 22–28.
- Kontos, Louis, and David Brotherton. 2008. *Encyclopedia of Gangs*. Westport, CT: Greenwood Press.
- Kottak, Conrad. 2006. *Assault on Paradise: The Globalization of a Little Community in Brazil*. Boston: McGraw Hill.
- Kristof, Nicholas D. 2009. Where Sweatshops Are a Dream. *New York Times*, January 15.
- Lasker, Roz Diane, and John A. Guidry. 2009. *Engaging the Community in Decision Making: Case Studies Tracking Participation, Voice and Influence*. Jefferson, NC: McFarland.
- Lattes, Alfredo, Jorge Rodríguez, and Miguel Villa. 2002. Population Dynamics and Urbanization in Latin America: Concepts and Data Limitations. Paper presented at Seminar on New Forms of Urbanization, Bellagio, Italy, March 11–15.
- Lavinias, L. et al. 2008. *Combinando o Compensatório e o Redistributivo*. Rio de Janeiro IBASE.
- Leeds, Anthony, and Elizabeth Leeds. 1970. Brazil and the Myth of Urban Reality: Urban Experience, Work, and Values in “Squatments” of Rio de Janeiro and Lima. In *City and Country in the Third World: Issues in the Modernization of Latin America*, ed. Arthur J. Field, 229–70. Cambridge, MA: Schenkman.

- Neate, Patrick. 2003. *Where You're At: Notes from the Frontline of a Hip Hop Planet*. London: Bloomsbury.
- Neate, Patrick, and Damian Platt. 2006. *Culture Is Our Weapon: AfroReggae in the Favelas of Rio*. London: Latin American Bureau. (Penguin Books, 2010).
- Nelson, Joan M. 1969. *Migrants, Urban Poverty, and Instability in Developing Nations*. Cambridge, MA: Center for International Affairs, Harvard University.
- Neuwirth, Robert. 1991. "I'd Rather Be Poor in Rio: Interview with Janice Perlman." *New York, Newsday*. October 31. Viewpoints section.
- ———. 2005. *Shadow Cities: A Billion Squatters, a New Urban World*. New York, Routledge.
- Newman, Oscar. *Defensible Space: Crime Prevention Through Urban Design*. New York, Macmillan.
- Neves, Ricardo. 2003. *Copo Pela Metade*. São Paulo: Negócio.
- Nissanke, Machiko, and Erik Thorbecke. 2007a. A Quest for Pro-poor Globalization. In *Advancing Development: Core Themes in Global Economics*, ed. George Mavrotas, Anthony F. Shorrocks, and World Institute for Development Economics Research. New York: Palgrave Macmillan.
- ———. 2007b. *Linking Globalization to Poverty*. Helsinki: World Institute for Development Economics Research, United Nations University.
- ———. 2005. Channels and Policy Debate in the Globalization-inequality-poverty Nexus. WIDER discussion paper, vol. 2008/08. Helsinki: World Institute for Development Economics Research, United Nations University.
- Novaes, Regina, Marilena Cunha, and Christina Vital, eds. 2004. *A Memória das Favelas*. *Comunicações do 1 SER*, no. 59, vol. 23.
- Overseas Security Advisory Council, U.S. Department of State. 2008. *Brazil 2008 Crime & Safety Report: Rio de Janeiro July 8*, p. 1.
- Pamuk, Ayse, and Paulo Fernando A. Cavallieri. 1998. Alleviating Urban Poverty in a Global City: New Trends in Upgrading Rio de Janeiro's Favelas. *Habitat International* 22 (4/12): 449–62.
- Pandolfé, Dulce, and Mario Grynszpan, eds. 2003. *A Favela Fala*. Rio de Janeiro: Contraste.
- Mainwaring and Timothy Scully, 354–98. Stanford, CA: Stanford University Press.
- Marino, Leonardo. 2008. *Para Entendermos as Origens da Violência Policial no Rio*. Observatório de Favelas, March.
- McCann, Bryan. 2006. The Political Evolution of Rio de Janeiro's Favelas: Recent Works. *Latin American Research Review* 41 (3): 149–63.
- Meier, Richard L. 1974. *Planning for an Urban World: The Design of Resource-Conserving Cities*. Cambridge: MIT Press.
- Melo, Marcus. 2002. Gains and Losses in the Favelas. In *Voices of the Poor: From Many Lands*, ed. Deepa Narayan and Patti Petesch. Washington, DC: World Bank.
- Ministério do Planejamento, Orçamento e Gestão, and Instituto Brasileiro de Geografia e Estatística. 2000. *Censo demográfico 2000: Características Gerais Da população*. Rio de Janeiro: IBGE.
- Moore, Karen. 2005. *Thinking about Youth: Poverty through the Lenses of Chronic Poverty, Life-course Poverty and Intergenerational Poverty*. CPRC Working Paper 57. Manchester: Chronic Poverty Research Centre, University of Manchester.
- Moraes, Fernando. 1985. *Olga*. São Paulo: Editora Alfa-Omega.
- Moser, Caroline. 1996. *Confronting Crisis: A Comparative Study of Household Responses to Poverty and Vulnerability in Four Poor Urban Communities*. Washington, DC: World Bank.
- MV Bill, Celso Athayde, Frederico Neves, Central Unica das Favelas (Brazil), and Som Livre (Firm). 2006. *Falcão Meninos do tráfico*. Rio de Janeiro, Brazil: Som Livre.
- Naím, Moisés. 2006. *Illicit: How Smugglers, Traffickers, and Copycats Are Hijacking the Global Economy*. New York: Random House.
- Narayan-Parker, Deepa. 2005. Conceptual Framework and Methodological Challenges. In *Measuring Empowerment: Cross-disciplinary Perspectives*, ed. Deepa Narayan-Parker, 3–38. Washington, DC: World Bank.
- Narayan-Parker, Deepa, and Patti L. Petesch. 2002. *Voices of the Poor: From Many Lands*. Washington, DC: World Bank.

- ———. 1983b. Voices from the Street. *Development: Journal of the Society for International Development* 2: 47–52.
- ———. 1979. Grassroots Empowerment and Government Response. *Social Policy* 10 (16): 21.
- ———. 1978. Grassroots Participation from Neighborhood to Nation. In *Citizen Participation in America: Essays on the State of the Art*, ed. Stuart Langton, 65–80. Lexington, MA: Lexington Books.
- ———. 1977. O Mito Da Marginalidade: Favelas e política no Rio de Janeiro. Rio de Janeiro: Paz e Terra
- ———. 1976a. Grassrooting the System. *Social Policy* 7 (2): 4–20.
- ———. 1976b. The Myth of Marginality: Urban Poverty and Politics in Rio de Janeiro. Berkeley: University of California Press.
- ———. 1975. Rio's Favelas and the Myth of Marginality. *Politics & Society* 5 (2): 131–60.
- ———. 1974. Methodological Notes on Complex Survey Research Involving Life History Data. Berkeley: Institute of Urban and Regional Development, University of California.
- Perlman, Janice E., and Elwood M. Hopkins. 1997. Urban Leadership for the Twenty-first Century: Scaling Up and Reaching Out from the Neighborhood Level. www.megacitiesproject.org/publications_pdf_mcp046.pdf.
- Perlman, Janice E., and Bruce Schearer. 1986. Migration and Population Distribution Trends and Policies and the Urban Future. *International Conference in Population and the Urban Future*, UNFPA. Barcelona: May 14–18.
- Perlman, Janice E., and Molly O'Meara Sheehan. 2007. Fighting Poverty and Environmental Injustice in Cities. In *State of the World 2007: Our Urban Future*, ed. World-watch Institute, 172–90. New York: Norton.
- Pero, Valéria. 2004a. Renda, Pobreza e Desigualdade no Rio de Janeiro: Balanço da Década de 90. In *Relatório do Atlas de Desenvolvimento Humano do Rio de Janeiro* [database online]. www.iets.inf.br.
- ———. 2004b. Rio de Janeiro in Socioeconomic Perspective. n.p.
- ———. 2003a. Urban Regeneration and Spatial Discrimination: The de Janeiro: Editora FGV.
- Parisse, Luciano. 1969. Favelas do Rio de Janeiro: Evolução, Sentido. *Cadernos do CENPHA* 5.
- Parks, Gordon. 1978. Flavio. Vol. 1. New York: Norton.
- ———. 1961. Freedom's Fearful Foe: Poverty—Part 2 of Life's Series on Latin America. *Life*, June 16.
- Paugam, S. 1995. The Spiral of Precariousness: A Multidimensional Approach to the Process of Social Disqualification in France. In *Beyond the Threshold: The Measurement and Analysis of Social Exclusion*, ed. Graham Room, 49–79. Bristol, England: Policy Press.
- Peattie, Lisa Redfield. 1968. *The View from the Barrio*. Ann Arbor: University of Michigan Press.
- Peirce, Neal R., Curtis W. Johnson, and Farley Peters. 2008. *Century of the City: No Time to Lose*. New York: Rockefeller Foundation.
- Penglase, Richard Benjamin. 2002. *To Live Here You Have to Know How to Live: Violence and Everyday Life in a Brazilian Favela*. Ph.D. diss., Harvard University.
- Perlman, Janice. 2010. *It All Depends: Buying and Selling Houses in Rio's Favelas*. Report for IHC, Washington D.C., Feb. 3 (available at www.mega-cities.net).
- Perlman, Janice E. 2004. The Metamorphosis of Marginality in Rio de Janeiro. *Latin American Research Review* 39 (1): 183.
- ———. 1993. Mega-Cities: Global Urbanization and Innovation. In *Urban Management: Policies and Innovations in Developing Countries*, ed. G. Shabbir Cheema, Sandra E. Ward, United Nations University, and Program on Population (East-West Center), 19–50. Westport, CT: Praeger.
- ———. 1990. A Dual Strategy for Deliberate Social Change in Cities. *Cities* 7 (1/2): 3–15.
- ———. 1987. Misconceptions about the Urban Poor and the Dynamics of Housing Policy Evolution. *Journal of Planning Education and Research* 6 (3) (Spring 1987): 187–96.
- ———. 1983a. New York from the Bottom Up. *Urban Affairs*: 27–34.

- Rivero, Patricia S. 2005. The Value of the Illegal Firearms Market in the City of Rio de Janeiro: Prices and Symbolism of Guns in Crime. www.vivario.org.br/publique/media/.
- Roberts, Bryan R. 2004. From Marginality to Social Exclusion: From Laissez Faire to Pervasive Engagement. *Latin American Research Review* 39 (1): 195–97.
- Rocha, Sonia. 2003. *Pobreza no Brasil: Afinal, De Que Se Trata?* Rio de Janeiro: FGV.
- ———. 2000. Poverty and Inequality in Brazil: The Depletion of the Distributive Effects of the Real Plan. http://papers.ssrn.com/sol3/papers.cfm?abstract_id=232569.
- ———. 1997. *Tendencia Evolutiva e Caracteristicas Da Pobreza no Rio de Janeiro*. Rio de Janeiro: IPEA.
- Rohter, Larry. 2007. Drawing Lines across the Sand. *New York Times*, February 6.
- ———. 2004. Brazil Adopts Strict Gun Controls to Try to Curb Murders. *New York Times*, January 21.
- Roy, Ananya, and Nezar AlSayyad. 2004. Urban Informality in an Era of Liberalization: A Transnational Perspective, ed. Ananya Roy and Nezar AlSayyad. Lanham, MD: Lexington Books.
- Ryan, William. 1971. *Blaming the Victim*. New York: Pantheon Books.
- Sachs, Wolfgang. 1992. *The Development Dictionary: A Guide to Knowledge as Power*. Atlantic Highlands, NJ: Zed Books.
- Safa, Helen Icken. 2004. From Rural to Urban, from Men to Women, from Class Struggle to Struggles for Entitlements. *Latin American Research Review* 39 (1): 187–88.
- Sanneh, Kelefa. 2009. The Wizard. *New Yorker* 84 (47) (February 2): 26.
- Santos, Carlos Nelson dos. 1983. Habitação—O Que é Mesmo Que Pode Fazer Quem Sabe? In *Repensando a habitação no brasil*, ed. Licia do Prado Valladares, 79–120. Rio de Janeiro: Zahar Editores.
- ———. 1981. *Movimentos Urbanos no Rio de Janeiro*. Rio de Janeiro: Zahar Editores.
- ———. 2003b. *Mobilidade Social no Rio de Janeiro*.
- ———. 2002. *Tendências Da Mobilidade Social no Rio de Janeiro*. Ph. D. diss. Rio de Janeiro: Instituto de Economia da UFRJ.
- Pero, Valéria, and Dmitri Szerman. 2005. *The New Generation of Social Programs in Brazil*. Rio de Janeiro: Insistuto de Economia da UFRJ.
- Petesch, Patti. 2005. Evaluating Empowerment: A Framework with Cases from Latin America. In *Measuring Empowerment: Cross-disciplinary Perspectives*, ed. Deepa Narayan-Parker, 39–68. Washington, DC: World Bank.
- Pieterse, Edgar. 2007. Popular Youth Cultures and the Mediation of Racial Exclusion/Inclusion in Rio de Janeiro and Cape Town. Woodrow Wilson Center [database online]. www.wilsoncenter.org/news/docs/Edgar1.pdf (accessed December 14, 2008).
- Pochmann, Marcio, Andre Campos, Alexandre Barbosa, Ricardo Amorim, and Ronnie Aldrin. 2004. *Atlas Exclusão Social no Brasil: Exclusão no Mundo*. São Paulo: Terra.
- Putnam, Robert D. 2000. *Bowling Alone: The Collapse and Revival of American Community*. New York: Simon and Schuster.
- Putnam, Robert D., Robert Leonardi, and Raffaella Nanetti. 1993. *Making Democracy Work: Civic Traditions in Modern Italy*. Princeton, NJ: Princeton University Press.
- Queiroz Ribeiro, L. C., and E. Telles. 2000. Rio de Janeiro: Emerging Dualization in a Historically Unequal City. In *Globalizing Cities: A New Spatial Order?* ed. Peter Marcuse and Ronald van Kempen, 318. Oxford: Blackwell.
- Reel, Monte. 2007. In Rio's Slums, Militias Fuel Violence They Seek to Quell. *Washington Post*, March 28.
- Rio de Janeiro Prefeitura. 2003. *From Removal to the Urban Cell: The Urban-social Development of Rio de Janeiro Slums*. Rio de Janeiro: Prefeitura.

- Soto, Hernando de. 2000. *The Mystery of Capital: Why Capitalism Triumphs in the West and Fails Everywhere Else*. New York: Basic Books.
- Soubbotina, Tatyana P., and Katherine Sheram. 2000. *Beyond Economic Growth: Meeting the Challenges of Global Development*. Washington, DC: World Bank.
- Souto de Oliveira, Jane, and Maria Hortense Marcier. 1998. A Palavra é: Favela. In *Um século de favela*, ed. Alba Zaluar and Marcos Alvito. 1st ed., 61–114. Rio de Janeiro: Fundação Getúlio Vargas.
- Stokes, Charles J. 1962. A Theory of Slums. *Land Economics* 38 (3) (August): 187–97.
- Telles, Edward E. 1994. Industrialization and Racial Inequality in Employment: The Brazilian Example. *American Sociological Review* 59 (1) (February): 46–63.
- Telles, Edward E., and Vilma Ortiz. 2007. *Generations of Exclusion: Mexican Americans, Assimilation, and Race*. New York: Russell Sage Foundation.
- Townsend, Peter. 1985. A Sociological Approach to the Measurement of Poverty—A Rejoinder to Professor Amartya Sen. *Oxford Economic Papers* 37 (4) (December): 659–68.
- Trigo, Benigno. 2000. *Subjects of Crisis: Race and Gender as Disease in Latin America*. Hanover, NH: University Press of New England.
- Turner, John. 1977. *Housing by People: Towards Autonomy in Building Environments*. New York: Marion Boyars.
- Turner, John F. C. 1972. Housing as a Verb. In *Freedom to Build: Dweller Control of the Housing Process*, ed. John F. C. Turner and Robert Fichter, ch. 7. New York: Macmillan.
- ———. 1969. Uncontrolled Urban Settlement: Problems and Policies. In *The City in Newly Developing Countries: Readings on Urbanism and Urbanization*, ed. Gerald William Breese, 507–34. Englewood Cliffs, N.J.: Prentice-Hall.
- ———. 1968. Housing Priorities, Settlement Patterns, and Urban Development in Modernizing Countries. *Journal of the American Planning Association* 34 (6): 354–63.

- ———. 1980. Velhas Novidades Nos Modos De urbanização brasileiros. In *Habitação em questão*, ed. Licia do Prado Valladares, 17–47. Rio de Janeiro: Zahar Editores.
- ———. 1971. Some Considerations about the Possibilities of Squatter Settlement Redevelopment Plans: The Case of Bras De Pina. Mimeograph.
- Santos, Carlos Nelson dos, and Olga Bronstein. 1978. Meta-Urbanização—o Caso do Rio de Janeiro. *Revista De Administração Municipal* 25: 6–34.
- Scheper-Hughes, Nancy. 1992. *Death without Weeping: The Violence of Everyday Life in Brazil*. Berkeley: University of California Press.
- Scheve, Kenneth F., and Matthew J. Slaughter. 2007. A New Deal for Globalization. *Foreign Affairs* 86 (4) (July–August): 34.
- Schiffer, Sueli Ramos. 2002. Economic Restructuring and Urban Segregation in Sao Paulo. In *Of States and Cities: The Partitioning of Urban Space*, ed. Peter Marcuse and Ronald van Kempen, 143–69. Oxford: Oxford University Press.
- Sen, Amartya Kumar. 1999. *Development as Freedom*. New York: Anchor Books.
- Silva, Benedita da, Medea Benjamin, and Maisa Mendonça. 1997. *Benedita Da Silva: An Afro-Brazilian Woman's Story of Politics and Love*. Oakland, CA: Institute for Food and Development Policy.
- Singer, Paulo, International Institute for Labour Studies, Labour Institutions and Development Programme, and United Nations Development Programme. 1997. *Social Exclusion in Brazil*. Geneva: International Institute for Labour Studies.
- Silva, Itamar. 2004. *Rio: A Democracia Vista de Baixo*. Rio de Janeiro: 1 BASE.
- Soares, Fabio, and Yuri Soares. 2005. *The Socio-economic Impact of Favela-Bairro: What Do the Data Say?* Washington, DC: Inter-American Development Bank.
- Soares, Luiz Eduardo, MV Bill, and Celso Athayde. 2005. *Cabeça De Porco*. Rio de Janeiro: Objetiva.

2003. *Pensando as Favelas do Rio de Janeiro, 1906–2000: Uma Bibliografia Analítica*. Rio de Janeiro: URBANDATA.
- Vargas, João H. Costa. 2006. When a Favela Dared to Become a Gated Condominium: The Politics of Race and Urban Space in Rio de Janeiro. *Latin American Perspectives* 33 (4) (July 1): 49–81.
 - Ventura, Zuenir. 1994. *Cidade Partida*. São Paulo: Companhia das Letras.
 - Vianna, Andrea. 2005. As Poiticas de Habiação no Rio de Janeiro e Seus Resultados, quoted in Fabio Soares, Yori Soares, and Loïc Wacquant. *The Militarization of Urban Marginality: Lessons from the Brazilian Metropolis*. *International Political Sociology* 2 (1): 56–74.
 - Wacquant, Loïc. 2008. *The Militarization of Urban Marginality: Lessons from the Brazilian Metropolis*. *International Political Sociology* 2 (1): 56–74.
 - ———. 1999. Urban Marginality in the Coming Millennium. *Urban Studies* 36 (10) (September): 1639.
 - ———. 1997. Three Pernicious Premises in the Study of the American Ghetto. *International Journal of Urban and Regional Research* 21 (2) (June): 341.
 - ———. 1996. The Rise of Advanced Marginality: Notes on Its Nature and Implications. *Acta Sociologica* 39 (2): 121.
 - Wagner, F. E., and John O. Ward. 1980. Urbanization and Migration in Brazil. *American Journal of Economics and Sociology* 39 (3) (July): 249–59.
 - Ward, Peter M. 2004. From the Marginality of the 1960s to the “New Poverty” of Today: A LARR Research Forum. *Latin American Research Review* 39 (1): 183.
 - Warren-Scherer, Ilse. 2004. The Problem of Social Exclusion in the Construction of a Citizens’ Movement in Brazil. Paper presented at the Sixth International Conference of ISTR (International Society for the Third Sector), Toronto, July 11–14.
 - Weber, Demétrio. 2008. Mapa Da Violência Dos Municípios Brasileiros Mostra Queda Dos Assassinatos Desde 2004. *O Globo*, 28 January.
 - Turner, John F. C., and Robert Fichter. 1972. *Housing as a Verb, Freedom to Build: Dweller Control of the Housing Process*. New York: Macmillan, chapter 7.
 - UN-Habitat. 2008. *State of the World’s Cities 2008/2009: Harmonious Cities*. www.unhabitat.org/publications (accessed March 1, 2009).
 - United Nations. 2008. *Millennium Development Goals*. www.un.org/millenniumgoals (accessed March 1, 2009).
 - United Nations Department of Economic and Social Affairs. 2008. *World Urbanization Prospects: The 2007 Revision*. New York: United Nations.
 - United Nations Development Programme. 2004. *Democracy in Latin America towards a Citizens’ Democracy*. New York: United Nations Development Programme.
 - ———. 2003. *Human Development Report 2003: Millennium Development Goals: A Compact among Nations to End Human Poverty*. New York: Oxford University Press.
 - United Nations Human Settlements Programme. 2003. *The Challenge of Slums: Global Report on Human Settlements, 2003*. Sterling, VA: Earthscan.
 - United Nations Human Settlements Programme and Global Urban Observatory. 2003. *Slums of the World: The Face of Urban Poverty in the New Millennium?* Nairobi: UN-Habitat.
 - U.S. Army Special Operations Command. 2009. www.soc.mil/ (accessed December 9, 2008).
 - Valla, Victor Vincent. 1985. Educação, Participação, Urbanização: Uma Contribuição à Análise Histórica Das Propostas Institucionais Para as Favelas do Rio de Janeiro, 1941–1980. *Cadernos De Saúde Pública* 1 (3) (July–September): 282–69.
 - Valladares, Licia do Prado. 2003. *Sistema Urbano, Mercado De Trabalho e Violência no Brasil e no Rio de Janeiro*. Center for Migration and Development Working Paper Series. Princeton, NJ: Center for Migration and Development, Princeton University.
 - Valladares, Licia do Prado, Lidia Medeiros, and Filippina Chinelli.

- Wheatley, Jonathan. 2009. Helping Hand Makes Homeowners of the Poor, *Financial Times*, New York, July 2.
- Wilford, John Noble. 2008. Plagues of New York: How Epidemics Helped Shape the Modern Metropolis. *New York Times*, April 15.
- World Bank. 2007. *World Development Indicators 2007*. Washington, DC: World Bank.
- Yaqub, Shahin. 1999. *Born Poor Stay Poor? A Literature Review*. Technical Report. Brighton, UK: Institute of Development Studies, University of Sussex.
- Yin, Robert. 1981. Life Histories of Innovations: How New Practices Become Routinized. *Public Administration Review* 41 (1): 21–28.
- Youman, Nancy. 1991. I'd Rather Be Poor in Rio: The New York Newsday Interview with Janice Perlman. *New York Newsday*, October 31, Viewpoints section.
- Zakaria, Fareed. 2009. A “Slumdog” in Heat. *Newsweek*, February 9.
- Zaluar, Alba. 2004. *Integração Perversa: Pobreza e Tráfico de Drogas*. Rio de Janeiro: Editora FGV.
- Zaluar, Alba, and Marcos Alvito. 1998. *Um Século de Favela*. Rio de Janeiro: Editora FGV.
- Zaluar, Alba, Clara Lucia Inem, and Gilberta Acselrad. 1993. *Drogas, Contexto Cultural e Cidadania*. In *Drogas: Uma Visão Contemporânea*.
- Zimbalist, Jeff, and Matt Mochary. 2005. *Favela Rising*, produced by Sidetrack Films, VOY Pictures and Genius Entertainment, Santa Monica, California.